



C&D



Lot

65

187



هو الغفور

# تاریخ و سید ہمایون

ترتیب جناب شیر محمد خان صاحب مرحوم گنڈاپور ابراہیم زئی

متوطن رئیس کلاچی ضلع ڈیرہ اسماعیل خان

حسب فرمائش جناب سردار محمد حیات خان صاحب پشتر سبج

ریاست بہاولپور ڈیرہ کلاچی

۱۸۹۴ء

در مطبع اسلامیہ لاہور باہتمام کرم بخش ہمتی و مالک مطبع

طبع کردید



فهرست کتاب خوشید جهان و شرح جلاو ذکر دیگر مضامین

مطلع خوشید جهان در بیان حال آفرینش عالم و درستی آن چه اول بود آورده

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳	لمعد در بیان محبل حال یافت و اولادش .. ..	۴	لمعد در بیان محبل حال پیدایش عالم فصل از عالم محبل نور ..
۱۴	لمعد در ذکر محبل خزر بن یافت و اولادش .. ..	۵	لمعد در بیان محبل حال حقیقت انسان ماهیت آن ..
۱۵	لمعد در ذکر محبل حال تو تک بن یافت اغلان .. ..	۶	لمعد در بیان محبل حال مخلوقات که قبل از انسان بر صفحه زمین ساکن متصرف مانند .. ..
۱۶	لمعد در ذکر محبل حال سقلاب بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام	۷	لمعد در بیان تسلط دیوان بر روزین بعد سپان ..
۱۷	لمعد در ذکر روس بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام ..	۸	لمعد در بیان تسلط جنیان بر دیوان .. ..
۱۸	لمعد در ذکر منسک بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام ..	۹	لمعد در بیان محبل حال خلقت انسان .. ..
۱۹	لمعد در ذکر محبل حال چین بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام	۱۰	لمعد در بیان واقعه میثاق .. ..
۲۰	لمعد در ذکر محبل حال چین بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام	۱۱	لمعد در بیان محبل حال شیت بن آدم علیه السلام ..
۲۱	لمعد در ذکر محبل حال کمار بن یافت بن نوح علیه السلام	۱۲	لمعد در ذکر محبل حال انوش بن شیت بن حضرت آدم علیه السلام ..
۲۲	لمعد در ذکر محبل احوال عام بن مهتر نوح علیه السلام ..	۱۳	لمعد در بیان محبل حال قینان بن انوش بن شیت علیه السلام
۲۳	لمعد در بیان محبل احوال راجه بھرت کھتری ..	۱۴	لمعد در بیان محبل حال مهلائیل بن قینان .. ..
۲۴	لمعد در ذکر محبل حال پیداشدن هبث هدر کشور هندوستان ..	۱۵	لمعد در ذکر محبل حال برد بن مهلائیل .. ..
۲۵	لمعد در ذکر برهت بن شکل .. ..	۱۶	لمعد در ذکر خنوع بن برد بن مهلائیل .. ..
۲۶	لمعد در ذکر محبل کسید راج .. ..	۱۷	لمعد در ذکر محبل حال متوشلخ بن جنوع مغرب ادریس علیه السلام
۲۷	لمعد در ذکر محبل راجگی راجه جے چند .. ..	۱۸	لمعد در ذکر محبل حال لاک یا لاک بن متوشلخ .. ..
۲۸	لمعد در ذکر محبل راجه بکر حاجیت پنوار .. ..	۱۹	لمعد در ذکر محبل حال مهتر نوح بن ملک الملقب آدم ثانی و شیخی اشند
۲۹	لمعد در ذکر محبل حال راجه بھوج .. ..		



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۵	لمعه در ذکر مجمل حال راجه باسید یو ..	۲۳	لمعه در ذکر مجمل حال راجه باسید یو ..
۲۵	لمعه در ذکر مجمل حال راجه رام دیو ..	۲۴	لمعه در ذکر مجمل حال راجه رام دیو ..
۲۵	<b>جلوه بر بیان مجمل ذکر حال سام بن مهتر نوح علیه السلام و اولاد و احفادش</b>		
۲۵	لمعه در بیان مجمل حال اولاد برنیا واریا که فرزند برنیا	۲۶	لمعه در ذکر مجمل ارغششد بن سام بن مهتر نوح علیه السلام ..
۲۵	آصف نام و فرزند ارمیا موسوم با فتنه معروف افغان بود	۲۶	لمعه در ذکر مجمل شایخ یا شایخ بن ارغششد ..
۲۶	لمعه در ذکر مجمل سلطنت سلیمان علیه السلام بنویش ..	۲۶	لمعه در ذکر مجمل عابریه ملقب بود پیغمبر علیه السلام ..
۲۶	ذکر مجمل حال طوطائفا افغان در عهد نبی آخر الزمان	۲۸	لمعه در ذکر فالخ بن عابریه ملقب بود علیه السلام ..
۵۸	و مشرفش بن خالد بن الولید قیس عبدالرشید	۲۸	لمعه در ذکر مجمل ارعوب بن فالخ بن عابریه ملقب بود علیه السلام ..
۵۸	سرا از این طائفه بنسب دین اسلام سارا و کاکا متعلقه	۲۸	لمعه در ذکر مجمل سرغ بن ارعوب بن فالخ بن عابریه علیه السلام ..
	این باب .. ..	۲۸	لمعه در ذکر مجمل ناخور بن سرغ ..
	لمعه در بیان مجمل حال قیس عبدالرشید پنهان در تاج علی	۲۸	لمعه در ذکر مجمل تاریخ بن ناخور ملقب آذر ..
۶۰	پنهانان اسلام آوردنش و مشرفش در تاج مست	۲۹	لمعه در ذکر مجمل ولادت در سالت واقعات ابراهیم علیه السلام ..
	و صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ..	۳۰	لمعه در ذکر مجمل حقیقت نمود ..
۶۲	لمعه در ذکر مجمل حال آبادی مردم شنیدن کوهستان غور	۳۱	لمعه در ذکر مجمل حال اسماعیل که فرزند کلان حضرت ابراهیم علیه السلام
۶۲	از قامت نسل ضحاک نازمی اختلاط افغانه و خواب	۳۱	و حامل نور خاتم الانبیا بود ..
	با عهد گیرد در قومیت و توره ..	۳۱	لمعه در ذکر مجمل حال اسحاق بن ابراهیم علیه السلام که
	لمعه در ذکر مجمل حال طه و شهرت طائفه افغانه در عهد	۳۲	جد تمامی نبی اسراییل و افغانه است
	دولت بنی امیه ..	۳۲	لمعه در بیان مجمل حال حضرت اسراییل از خوف برادر خود عیص
۶۵	لمعه در بیان مجمل افزایش و کثرت این قوم و منقسم شدن	۳۸	لمعه در ذکر مجمل حال فرغانه مصر ..
۶۵	اوشان بر طبقات خمس ..	۳۹	لمعه در ذکر مجمل نبوت حضرت اشموئیل علیه السلام ..
۶۶	لمعه در ترقی شهرت و منزلت افغان در عهد سبکین	۴۲	لمعه در بیان مجمل مخالفت ملک لوت با حضرت یحیی علیه السلام
۶۶	ترک بادشاه غزنوی ..	۴۲	لمعه در بیان مجمل حال تو به بودن ملک لوت قبول شدن
	لمعه در بیان مجمل عروج افغانه در عهد سلطنت	۴۳	تو به او و شهید شدنش مع نسرندان ..
	سبکین بادشاه غزنوی ..	۴۳	لمعه در بیان مجمل حال سلطنت خلافت نبوت حضرت
	لمعه در ذکر مجمل حال افغانه در عهد سلطنت سلطان محمود	۴۴	داود علیه السلام تفتاد او هر دو حرم
۶۸	بن سبکین غزنوی ..	۴۴	ملک طلوت را ..



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۶۳	لمع در ذکر مجمل حال این طائفه بعد از تمیز گورگان .. ..	۶۹	لمع در ذکر مجمل حال افغانان در عهد سلاطین مغور .. ..
۶۴	لمع در ذکر مجمل حال طائفه افغانه به عهد مبارک شاه بن سید	۷۱	لمع در ذکر مجمل حال نیابت ملک قطب الدین ایبک و ج افغانه
	خض خن بادشاه دہلی .. ..		لمع در ذکر مجمل فتح نمون سلطان شہاب الدین مغوری
۷۴	لمع در بیان مجمل حال ملک بہلول افغان	۷۲	قنوج را ور سیدن ملک قطب الدین بہ سلطنت مستبد
	لودی شاہ خوسیل کہ احسن بہ سلطنت دہلی		ہند و ترقی عزت افغانہ .. ..
	و ہندوستان فائز گردیدہ مخاطب بہ سلطان		لمع در ذکر مجمل حال استقلال سلطنت ملک قطب الدین
	بہلول گشت .. ..		ایبک در ہند و عروج افغانہ .. ..
			لمع در ذکر مجمل حال عزت افغانہ در عهد سلطنت فیروز شاہ

### جلوہ بیان مجمل حال سلطنت بادشاہان باذل نظام خان المناطبان کنڈر بن سلطان بہلول

۱۱۶	لمع در بیان مجمل حال سلطنت جلال خان بقب سلیم شاہ	۸۹	لمع در ذکر مجمل سلطنت سلطان ابراہیم بن سکند
	ابن شیر شاہ بادشاہ افغان لودی سور ..		بن سلطان بہلول لودی .. ..
۱۲۰	لمع در ذکر مجمل سلطنت فیروز شاہ و عدلی سور ..	۹۴	لمع در بیان مجمل حال مغلوب و مقتول شدن سلطان
۱۲۵	لمع در ذکر مجمل حال امارت باز بہادر در ملک لوه	۹۹	ابراہیم و قتیما شدن با بر باد شاہ .. ..
	فروال آن در عهد اکبر بادشاہ .. ..		لمع در تحقیقت نسب ظہیر الدین محمد با بر باد شاہ .. ..
۱۲۶	لمع در بیان مجمل حال بادشاہت تاج و عماد کرانی	۱۰۰	لمع در ذکر مجمل سلطنت ہمایون بادشاہ بن ظہیر الدین
	در ولایت بنگالہ و اڑیسہ .. ..		محمد با بر باد شاہ غازی .. ..
۱۲۸	لمع در ذکر مجمل حال با زید خان سپہر بزرگ سلیمان شاہ ..		لمع در بیان مجمل حال حب و نسب خروج شیر خان سور
۱۲۹	لمع در بیان ذکر مجمل حکومت میان قتلو خان .. ..		یر باد شاہ ہمایون و غالب شدنش بر باد شاہ بنجد ایدر یار

### جلوہ بیان مجمل حال سلطنت افغانان از طبقہ تہمی و ولایا افغانستان و خراسان ایران

۱۳۸	لمع در بیان مجمل حال ایالت بادشاہی غازی خان بدلی	۱۳۲	لمع در بیان مجمل حال بادشاہی شاہ محمود ولد میر ولید بن قندر
	علیکوزی بر لایت اغانستان کو قاف تا حدود چرخس		واصف خان و دیگر ممالک ایران .. ..
۱۳۹	لمع در ذکر مجمل حال خروج نادر شاہ افشار بر ابدالیان	۱۳۶	لمع در ذکر مجمل حال حقیقت قوم و ریاست طائفہ افغانان
	ہرات و تصفیہ بر صلح بعد محاربات .. ..		ابدالی بردار امارت ہرات منازعات باہمی میان
۱۴۲	لمع در ذکر مجمل حال محارباہ اور شاہ با شاہ اشرف غازی	۱۴۰	لمع در بیان مجمل حال تصرف ایالت افغانان طائفہ ابدالی بردار لاک
	و غلبہ اور شاہ اشرف و شکست اشرف		ہرات و منازعات باہمی ایشان .. ..



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۵	لمعة در بیان محمل حال گرنخینه رفتن و الفقار خان مع برادرش احمد خان سائر جماعه ایشان قندهار و قمار کردن نزد شاه حسین و قید نمودن شاه حسین هر دو را .. .. .	۱۲۳	لمعة در ذکر محمل جنگ بگز نادرشاه با اسلام خان افغان که طهران
۱۵۶	لمعة در بیان محمل حال ظهور حسن خدمات از ابدالیان هرات در محاربات نادرشاه بر سر غانی خان افغان ابدالی الکوزی الی دغستان و مخص شده آمدن ایشان از خراسان بوطن خود .. .. .	۱۲۴	لمعة در بیان محمل حال جنگ سوم نادرشاه با شاه اشرف هوتک به مقام مورچه خوات شکست شاه اشرف
۱۶۸	لمعة در بیان محمل حال خاتمه نادرشاه و مراجعت سلطنت افغانستان با افغانان .. .. .	۱۲۵	لمعة در بیان محمل تسخیر نمودن نادرشاه دارالسلطنت اصفهان و اخراج نمودنش شاه اشرف و افغانان را .. .. .
۱۷۰	لمعة در ذکر محمل سلطنت احمد شاه بادشاه سدوزی از طبقه سترنی بر لایت افغانستان و پنجاب هندوستان بعضی از ملک ترکستان ..	۱۲۶	لمعة در بیان محمل ذکر تصرف نادرشاه بر شیراز و بختن تصرف افغانه از ان لایت و نواز و جنگ نمودن افغانه با نادرشاه به مقام زرقان و شکست یافتن بر افغانان قتل شاه اشرف .. .. .
۱۷۲	لمعة در ذکر محمل احوال سعد الله خان معروفه و خان بدمحمد اقوام خمسه دزای مع دیگر متعلقات این قصه	۱۲۸	لمعة در بیان محمل حال خروج افغانان ابدالی هرات به عزم تسخیر مشهد مقدس و شکست دادن ایشان بنظمیرالدوله بر اسیم خان برادر نادرشاه ..
	لمعة در ذکر محمل سلطنت احمد شاه سدوزی	۱۵۳	لمعة در ذکر محمل حال جنگ الیاری خان دیگر افغانه با نادرشاه
	خواجسته خلیل پسر زبان خان .. .. .	۱۵۴	لمعة در بیان محمل حال انتقام محاربات متصرف شدن نادرشاه بر هرات و مغلوب و مخرج شدن ابدالیان از هرات .. .. .
۱۷۵	جلوه دیگر در بیان چند اذکار متعلقه طبائف افغانان به دست خلاصه این کتاب		
۱۸۱	شجره کلیه قبایل ترین فرزند دوم شرجون بن بزرگ بن قیس	۱۷۹	ذکر در بیان احوال حقیقت چهار ادبیات .. .. .
۱۸۲	ذکر اولاد بامی بن حبیب بن پوپل بن بزرگ بن عیسی	۱۷۷	ذکر در بیان طبقه طائف افغانه .. .. .
	بن نخر بن ابدال بن ترین بن شرجون بن ستر بن		ذکر در بیان خیلها پنج طبقه مذکوره .. .. .
	ذکر اولاد مورد و بن صد و بن بامی .. .. .		ذکر در بیان احوال محمل قوم سادات شریف نسب
۱۸۳	ذکر اولاد بارک زری بن بزرگ بن عیسی بن نخر بن ابدال بن ترین بن شرجون بن ستر بن .. .. .	۱۷۸	ذکر در بیان سلسله نسب ناقیر بن عبدالرشید پشچان جد محمد پشچانان از قبایل افغان بن اریاه بن ساؤل بادشاه
	ذکر اولاد علیکوزی یا الکوزی بن بزرگ بن عیسی بن نخر بن ابدال بن ترین بن شرجون بن ستر بن .. .. .	۱۸۰	ذکر دیگر در بیان حال محمل اقوام فرملی و خانی .. .. .
۱۸۴			شجره کلیه اولاد و احفاد قیس عبدالرشید پشچان .. .. .



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۴	{ ذکر اولاد اور مرثیہ بن شمشیر بن ستر بن نامش امردین بود لقب بود مرشد اولادش حسب شجر ذیل .. ..	۱۸۴	{ ذکر شجر کلیه اولاد و احفاد میان بن شمشیر بن ستر بن بن قیس عبدالرشید بطان .. .. ذکر اولاد بزرگ بن شمشیر بن ستر بن .. ..
<b>جلوه ذکر شجر اولاد خورشید بن یعنی خیرالدین بن ستر بن قیس عبدالرشید</b>			
۱۸۵		۱۸۶	لمعه ذکر ریاست رامپور .. ..
۱۹۴	ذکر شجر نسب باقی زری بن گوزی بن یوسف زری .. ..		ذکر حسب نسب سردار داؤد خان رشاعی رامپور .. ..
۱۹۶	ذکر شجر نسب ریابن گنبد بن خورشید بن ستر بن .. ..		ذکر اولاد نواب علی محمد خان بہادر وغیرہ .. ..
۱۹۷	ذکر شجر نسب اولاد ملی بن مہمند بن دولت یار .. ..	۱۸۸	ذکر خانان اب نجیب الدولہ بہادر .. ..
	ذکر اولاد حسن بن مہمند مذکور .. ..		ذکر رشتہ داری نواب نجیب الدولہ و نواب علی محمد خان بہادر
	ذکر اولاد کوکون مہمند مذکور .. ..		لمعه ذکر شجر نسب ساءرام پور کا زشاخ اولاد عمرا
	ذکر اولاد عمر بن مہمند مذکور .. ..	۱۸۹	{ بن گنبد بن خورشید بن یعنی خیرالدین بن ستر بن قیس عبدالرشید .. ..
	ذکر نسب نامہ موسیٰ بن مہمند .. ..		ذکر شجر نسب اناب زری بن عثمان زری .. ..
۱۹۸	ذکر شجر نسب داؤد زری بن دولت یار .. ..	۱۹۰	ذکر شجر نسب اتمان زری .. ..
	ذکر شجر نسب خلیل ابن غوریا .. ..		ذکر شجر نسب گنجا زری بن اتمان زری .. ..
	ذکر شجر نسب چکنی معروف شوگنی .. ..		ذکر شجر نسب ملی زری سپر سوم اتمان زری .. ..
۱۹۹	ذکر اولاد و شجر نسب چند فرزند دوم خورشید بن ستر بن	۱۹۱	ذکر شجر نسب زری سپر اتمان زری از منکوچہ دوم .. ..
۲۰۰	ذکر شجر نسب کاسی بن خورشید بن ستر بن .. ..		ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. ..
	ذکر شجر نسب غورشت بن قیس عبدالرشید بطان .. ..	۱۹۲	{ ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. .. ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. ..
۲۰۱	ذکر شجر نسب تاغ بن دانی بن غورشت .. ..		ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. ..
	ذکر شجر نسب جدرام بن کاکڑ .. ..		ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. ..
	شجر نسب تفرق بن کاکڑ .. ..		ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. ..
۲۰۲	شجر نسب شمعون .. ..	۱۹۳	{ ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. .. بن شیخ بن گنبد بن خورشید بن ستر بن .. ..
	شجر نسب اول زری .. ..		ذکر شجر نسب محمود زری معروف ماموزی .. ..
	شجر نسب ابوسعید زری .. ..		ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. ..
	شجر نسب تارن بن کاکڑ .. ..		ذکر شجر نسب زری سپر بن ستر بن ستر بن .. ..
	شجر نسب زغوری بن کاکڑ .. ..	۱۹۴	ذکر شجر نسب گوزی بن یوسف زری .. ..



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۰۴	شجره نسب مگدون که خود را شاخ کاظمی دانند ...	۲۰۲	ذکر شجره نسب یاسین خیل ...
۲۰۵	دیگر شجره نسب مینی بن دانی بن غورخشت ...	"	ذکر شجره نسب شپرد بن کاظم ...
"	شجره نسب اقوام مثن بن سربن بن قیصر بن عبد الرشید	"	ذکر شجره نسب حسین خیل ...
"	{ بطان و مثن معروف به شیخ بطاست ...	۲۰۳	شجره نسب مینی بن دانی ...
"	ذکر شجره نسب غرون فرزند خیم و مرسبون ...	"	شجره نسب ساهنگ بن مینی ...
"	- ۱۰۱ -	"	شجره نسب بابی بن غورخشت ...

جلوه ذکر مجمل حال طبقه سی و ولاد بی بی متونبخت شیخ شایسته شاه حسین بن ابراهیم غوری

۲۲۸	حالات قوم متور ...	۲۱۰	ذکر شجره نسب غلزی پسر اول شاه حسین بی بی متون
"	احوال تاریخی قوم نیازی ...	"	{ شجره نسب اولاد نورالدین خان بن میرازی خیل
۲۲۹	احوال قوم جیسور ...	۲۱۱	{ از شاخ غلزی ...
"	حالات قوم بلج ...	"	{ بختنامه نامی که کتابت از زمین اوم و از امر افغان
"	شجره نسب دست بن نوحانی از شکم شیر ...	۲۱۲	{ یکله امیر افغان در انتم پس کیفیت خاندانش مختصر
۲۳۰	ذکر شجره نسب نیازی بن لودی بن شاه حسین غوری	"	{ حالیکه از اسلاف خود شنیدم می نویسم ...
"	{ ذکر شجره نسب نیازی بن لودی بن شاه حسین افق	۲۱۴	ذکر شجره نسب ابراهیم بن غلزی بن شاه حسین متون
۲۳۱	{ کرسی نامه خوانین عیسی خیل ...	۲۱۵	ذکر شجره نسب موسی بن ابراهیم فرزند دوم غلزی
۲۳۲	ذکر شجره نسب اولاد خاکو بن نیازی ...	۲۱۶	شجره نسب موسی خیل از قوم کاظم ملحق قوم اندر ...
۲۳۳	ذکر شجره نسب اولاد سرداتی بن شاه حسین غوری ...	"	ذکر شجره نسب کی بن موسی بن ابراهیم بن غلزی
۲۳۶	ذکر احوال و نسب طبقه کرژانی ...	۲۲۰	شجره نسب قوم ناصر بن نامعلوم ...
۲۳۷	ذکر شجره نسب خیل طبقه کرژانی که طبقه پنجم است ...	۲۲۱	شجره نسب قوم خروٹی ...
"	ذکر احوال قوم اورگی فرزند دوم کودی بن کرژانی	۲۲۲	ذکر قوم خدوژی ...
۲۳۸	ذکر مجمل حال قوم منگل ...	"	ذکر قوم زمریاتی ...
"	ذکر مجمل قوم قنبل ...	"	ذکر شجره نسب ابراهیم لقب لودی بن شاه حسین غوری
۲۳۹	ذکر شجره نسب مکی پسر دوم کرژانی ...	۲۲۳	ذکر شجره نسب اسمعیل بن سیانی بن لودی بن شاه حسین
۲۴۰	ذکر شجره نسب تقیان معروف خشک بن برهان بن مکی کرژانی	۲۲۴	ذکر شجره نسب ابن اسمعیل بن سیانی بن لودی بن شاه حسین
۲۴۱	شجره نسب تری بن تورمان بن تقمان نکور ...	۲۲۶	ذکر شاخ دولت خیل و غیره ...
۲۴۲	شجره نسب بولاق پسر دوم خشک ...	۲۲۷	ذکر شاخ میان خیل ...

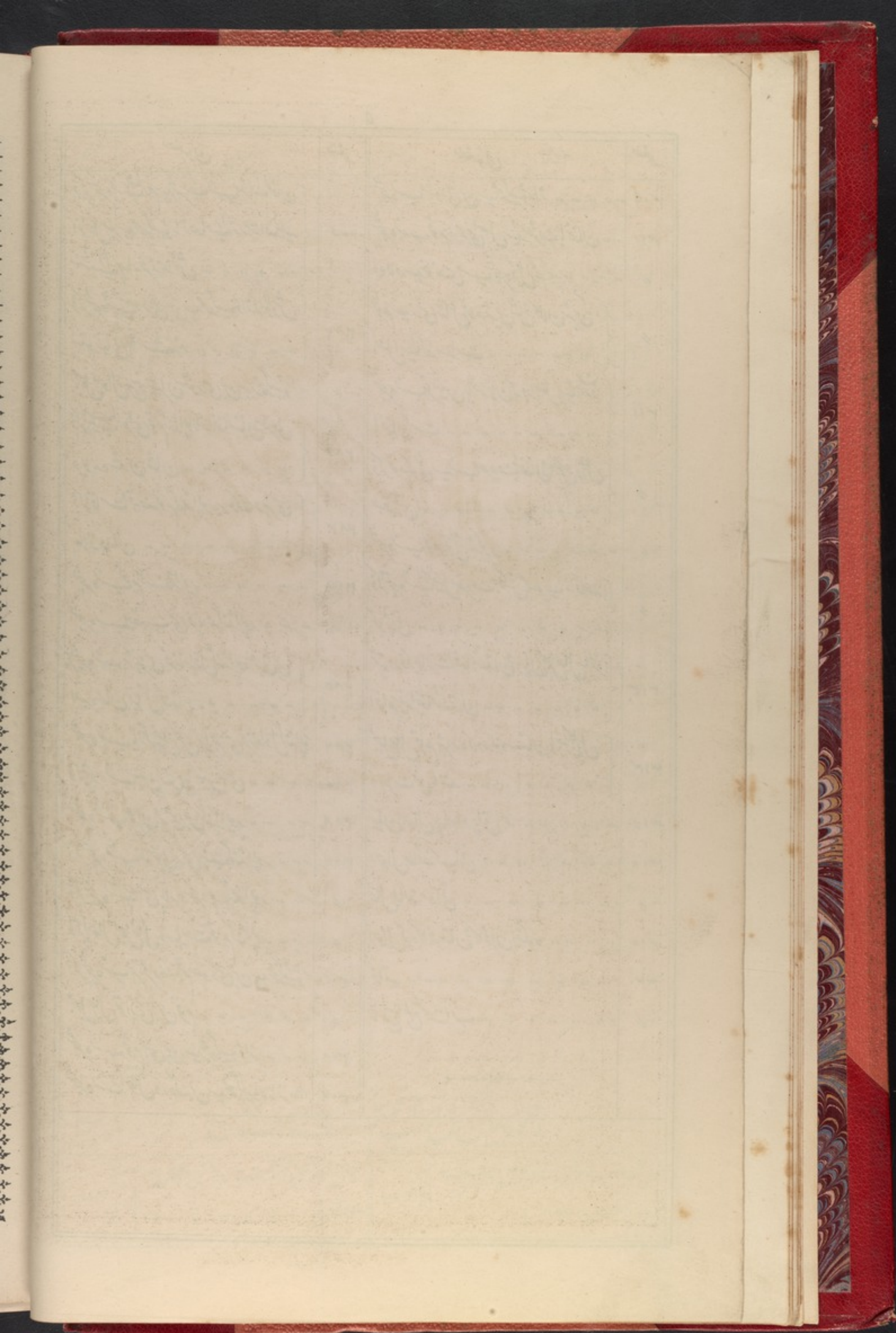


صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۵۸	شجره نسب ترکی بن تورمان	۲۴۲	شجره نسب ران بن برهان بنیره کلمی بن کرژان
"	شجره نسب اتقان خیل بن برهان بنیره کلمی	۲۴۸	شجره نسب خویکانی
۲۵۹	علاقه دانه	۲۴۹	مجله حال شایخ توری
۲۶۰	حال قبضه وزیران برکت قتل وغیره حدود ضلع بنو	۲۵۰	حال شایخ زاری
۲۶۱	حال آبی زمینات وزیران	"	حال قوم پز به
۲۶۲	ذکر شجره کزبزیارگرباز ابن مبارک	۲۵۱	حال قوم عبدالرحمن معروف درمان
"	احوال لامی وزیر	"	شجره نسب سلیمان که اولادش وزیر می اند
"	شجره نسب شیتک	"	بیان شجره نسب محمود خیل بن اتقان زری ابن مجسمه
۲۶۳	شجره نسب دوژان بن شیتک از زوجه اول	۲۵۲	ابن خدری بن وزیر بن سلیمان
۲۶۴	مجله حال قوم دوژ	"	شجره نسب اهنم خیل بن اتقان زری
۲۶۵	ذکر شجره نسب تشی	۲۵۳	شجره نسب فی خیل ابن اتقان زری
۲۶۶	احوال تواریخی قوم بنوچی اولاد بنو	"	تمه شاخه های جانی خیل
۲۶۸	ذکر شجره نسب شیتک	۲۵۴	شجره نسب احمد زری وزیر
۲۶۹	شجره نسب سمی ابن کیوی ابن بانو و شیتک	۲۵۵	شجره نسب سعوزی وزیر
"	شجره نسب سنا و فرزند دوم سمی ابن کیوی	۲۵۶	شجره نسب بلول زری پسر دوم سعوزی وزیر
"	شجره نسب میکی بن سمی ابن کیوی فرزند سوم کیوی	۲۵۷	اسامی علاقجات مشهوره مقبوضه وزیر
"	شجره نسب تپی فرزند چهارم سمی ابن کیوی	"	علاقه شکی
۲۷۰	شجره نسب لانی پسر دوم شیتک	"	علاقه پرل
"	ذکر قوم عرض زری	"	علاقه زرک
"	ذکر شجره نسب پینک	"	علاقه ششم
۲۷۱	ذکر شجره نسب منداحیل	"	دره خیسور
"	ذکر شاخه های نسوبه اختلاف قومیت از شجره نسب بنوچی		
۲۷۲	<b>جلوه بیان احوال نسب قوم و است و اتقان</b>		
۲۷۳	احوال تواریخی قوم ختیار بر طریق اجمال و اختصار	۲۷۴	اول شجره نسب قوم ختیار که در اصل سید شریف است مشهور با اتقان است



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۹	شجره نسب شواتی بن سید محمد گیسو دراز .. .. .		ذکر شجره نسب چهارم سید شریف نسب مؤخر افغان
۳۱۰	شجره نسب قوم خوندمی اصل سید معرفت بافغان .. .. .	۲۷۵	از نسل میر سید محمد گیسو دراز صاحب زر حرمه الله علیه
"	اولاد سید خوندمی حسب شجره ذیل اند .. .. .	"	منشعب از چهار فرزندانش .. .. .
"	قوم سیدزی شامل قوم ترین شاخ کلان شهر بن که	۲۸۰	ذکر شجره نسب ستوری بن سید محمد گیسو و از که او دوش
"	اصل این طائفه سید است .. .. .	"	ستوریانی و غیب اند .. .. .
۳۱۱	شجره نسب غوثین یا خرمین که در اصل سید معروف	"	محمل احوال پنج پسران ستوری بن سید محمد گیسو دراز
"	بافغان است .. .. .	۲۸۲	ذکر نسب ملایطی قوم گنڈاپور از افغانستان مغربی
"	ذکر قوم کوئی سید نسب معروف بافغان در داخل و اصل	"	و پونده شدن شان .. .. .
"	طبقه ثنی اند .. .. .	۲۸۳	ذکر اقامت و قبضه قوم گنڈاپور بر ملک سوهری
"	شجره نسب قوم کوئی مذکور .. .. .	"	علاقه دامان .. .. .
"	ذکر شجره نسب اسمعیل معروف بگنڈاپور محسوب از افغانه	۲۸۴	شجره نسب قوم گنڈاپور .. .. .
"	کر رانی .. .. .	"	شجره نسب یعقوب می فرزند گنڈاپور .. .. .
۳۱۲	تمه در ذکر حالات افغانستان در بیان محمل حال سائر	۲۸۵	ذکر شجره نسب برهمزی فرزند اول گنڈاپور از بی بی
"	اقوام مقیمه افغانستان .. .. .	"	امیره خان قبائل گنڈاپور .. .. .
۳۱۳	محمل حال قوم هزاره که در کوهستان ما بین کابل	۲۸۶	شجره نسب باز کخیل بن برهمزی فرزند اول گنڈاپور
"	و هرات می مانند .. .. .	۲۸۷	ذکر شجره نسب حسین زری یا سین زری .. .. .
۳۱۵	بیان احوال چهارادویاق .. .. .	۲۸۸	شجره نسب عمران زری بن گنڈاپور .. .. .
۳۱۶	احوال طائفه کیانی .. .. .	۲۸۹	ذکر شجره نسب نند خوبی زری بنت گنڈاپور .. .. .
"	حال طائفه سواتی .. .. .	"	ذکر شجره نسب می پاره معروف گنڈاپور .. .. .
۳۱۷	احوال کوه کافرستان کافران اینکوه .. .. .	"	ذکر احوال محمل خانی و ریاست قوم گنڈاپور .. .. .
۳۲۰	خاتمه .. .. .	۳۰۷	ذکر شجره نسب هم فرزند پنجم ستوری بن سید محمد گیسو دراز
"	تاریخ طبع کتاب .. .. .	"	محمل حال تواریخی این قوم .. .. .
		۳۰۸	شجره نسب قوم هنی بن سید محمد گیسو دراز .. .. .
		۳۰۹	شجره نسب احوال وردگ بن سید محمد گیسو دراز .. .. .







# تاریخ و رہنمایان

من تصنیف جناب شیر محمد خان صاحب مرحوم گنڈاپور ابراہیم زئی

متوطن رئیس کلاچی - ضلع ڈیرہ اسماعیل خان

سفرائش جناب سردار محمد حیات خان صاحب پشتر سبج

ریاست بہاولپور رئیس کلاچی

۱۸۹۴ء

در مطبع اسلامیہ لاہور باہتمام کرم بخش قہتمم و مالک مطبع

طبع گنڈاپور





حمد ستائش مر خداے اسرود که عالم حادث ممکن اوجود را بحکمت بالغه خود از ماده عدم بوجود آورده و درود و رحمت نامعد و پندیده  
 باید که صفحہ جهان از ظلمت کفر و عصیان پاک و صاف نموده رحمت بنی نهایت بر آل اصحاب و ابا و ابا بعد سیکوید بندہ سپمان  
 شیر محمد بن مہر داد خان خلیفہ آزاد خان عرف گنداپور برابر ہم زئی متوطن رئیس بلدہ کلچی علاقہ دمان صنلع ڈیرہ اسمعیلیان  
 کہ این محترم قبل ازین سچند سال یک سالہ مختصر موسوم بگلشن افغانستان مضمونی بر ذکرحمل حال نسب تواریخ طائفہ افغان تصنیف نموده بتقلید  
 مضمون بیت سعدی علیہ الرحمۃ سے عرض نقلتے است کہ ز مایا دماندہ کہ ہستی رائیے نیم بقائے بدو خواستہ کہ ویرا لباس طبع پوشانم۔  
 دیرین اشنا ناگاہ پندت من بھپول صاحب سرنش گونٹھی رائے ملاحظہ طلب دو مشرک فرج صاحب سکرٹری گونٹھی میرا ملاحظہ  
 فرمود و بعد از ان پندت صاحب صوفی آزاد خان محمد حیات خان صاحب کہ آن وقت اکثر اسٹنٹ محکمہ بنوں و دوست  
 جانی و محرم راز آشکارا و نہانی او بود نموده محمد حیات خان صاحب کہ از مدت متقاضی این سالہ بود از اقبضہ خود آورده تصنیف  
 کتاب تواریخ و انساب افغانہ بنام خود پر داختمہ موسوم بحیات افغانی گردانید و بمنظومی گونٹھی پنجاب مطبوع ساختہ بطبع  
 مالک پنجاب فرستاد و رسالہ مؤلف مصعب سرچیز کہ در کان نمک رفت نمائندہ بدو را ہومعدوم غائب گشت

بجیب زین غم چاک افتاد	نے کلک انکلم بر خاک افتاد	دوت از غمشد با و دودہ ساز	دانش ماند از غمشین باز
تعب گشت غالب آن چنانش	کہ غمشت سلم شد در دانش	دانش چون ز غمش گشت بنم	زبان خامہ شد زین درد اکم
وز قہارے کہ دائم در نظر نمود	سودے کہ ز شرف نور بصربو	بکنج طاق نیان کرد منزل	ز آب دیدہ آغشتہ در گل
زبان خامہ خشک از مرکب	پریشان گشت اجزاء مرتب	ہر انا مل بجایصل بقضائے دست جلی سئل منیو کہ این در کنون	

کہ در بحر خاطر مخزون بود در شستہ بیان کشد خواص سلم از قبول انصوت با فرمودہ زبان حال مضمون انہیقال کجوش ہوش میسازید کہ عمر  
 محذرات ضمیر انجون بگر پروردگرم تے ریاض امل را باب دیدہ در بر آورد و قبل از انکہ دیدہ تم کشیدہ از دیدار آن تبار گلشن عندار تمعینہ  
 و دل محنت کشیدہ از ان بساتین حضرت آئین بدست آرزو میوہ مراد و چیند آن گلشن بصر صرام آدمی بر باد رفت اکنون بچہ سیدبان  
 سخن گذاری توان کشود و بکلام امید رنگ سخن طلال از آئینہ خاطر توان دو دکن خیر و راحت جان عطاء ائدہ مححیات خان صاحب  
 ناظم بہادلوچون ہموارہ مستعدی بنامند کہ احقر بہر حال یک سالہ دیگر درین باب تالیف نماید دست و بر سینہ اتہاس آن عزیز مشکلی



گران بونا بر آن قطع نظر از عدم استعداد و سبب انی خود کرده رساله هزاره متکفل بر بیان احوال حسب نسب تواریخ افغانان در جواب  
 اعتراضات مطاعن طاعنان حسب اینگونه بانضمام سبب از احوال آفرینش عالم و آدم افراد شریفه نبی آدم تا ایفک دم چون شجره  
 انساب جمیع رؤسا و امراء اکابر قوم فاغنه در آن نوشته ام و تصدیق سربلایت قوم افغان که اولاد ساؤل الملک طاب لوت بادشاه  
 هستند پس نام نامی از روشن بنام که منسوب کردن خواهم چنانکه از جد ناموم محمد از او خان چنان بسبع مرتبه سید که ویرا با جناب  
 نواب سید بیگم رابطه غیر خواهی بود و حصه از عمر خود در علاقه بھوپال نزد او گذرانید از اولادش نواب مستطاب و انتاج شری  
 آفتاب فیض ذره پروری جناب نواب شایه جهان بیگم صاحبہ با در صلوات لکھا و قبلا حاجی سیسی ایس آئی کامیاب شایه  
 بلکه محض مکرمت نامتناهی آئی نام ایالت سرخس از می عنان عدالت بنده نوازی در ولایت بھوپال علاقه جات ملوہ بکف کفایت  
 و قبضه درایت عالی مکانی پیش از پیش در آمدہ کہ طلیعہ سپاہ ارادہ دولتش بہر جانب کہ رود در صبح اقبال از مطلع امانی امان  
 طلوع شدہ و جناح ہمائے شوکتش بر ہر بار کہ سایہ گسترده آفتاب فتح از اوج اقتدار لامع گشته سر بچہ شیر شکارش منقح ابواب امن  
 و امان شش شمشیر بر بدیع آثارش سر انجام سباب نصرت از زبان سان جان ستانش با ملاء کھڑکھن اللہ زبان تیر و پرچم لولہ  
 کشور کشایش تبسم و فتح قریب دلاویز روزیجا کہ بخت بیدارش بہ خواب بخت عدو کند تعبیر و تیغ خون زرا و کشادہ  
 زبان بہ آیت فتح میکند تفسیر بہ عدل کاملش کافل تمہید بانی دین دولت خرم شاملش ضامن تشہید قواعد مملکت ملت نظم  
 جوان بختی کہ دوران کن سال بہ دو دادہ نوید فتح و اقبال بہ خلق خوش جهانے بندہ کردہ بہ رسوم دین دانش زندہ کردہ بہ  
 فکر تاقبش و رائے صائبش همچون آفتاب درخشان بانخاصیت شیر خواہی خلوص از دل و جان بوسیله عظمت سلطنت انگریزان آفرین  
 چنان خدمت و خلوص با ظہار آوردہ کہ ہمیشہ از سر کار انگلشیہ بجا خلاص مییہ میرے نوابے رسیدہ از ان ملک بیریہ از سر کار  
 انگلشیہ عطا گرفتہ کہ ذکرش در کیفیت شجرہ انساب خواهد بود لہذا این سالہ را بنام عظیم موسوم بخورشید جهان ساختم و چون  
 موسوم بخورشید جهان گشت بنا ابواب فصول آن نیز بر جلوه نام و لمعات نهادم امید از اصحاب فضیلت بلاغت و ارباب شرافت  
 و نجابت کہ خاصہ طبع شریفشان عیب پوشی و خطا بخشی مہ باشد آنکہ اگر درین سالہ خطاے ہمینہ آنرا اصلاح بخشند و اگر از راہ علودنش  
 و عدم جرم با صلاح چون تقاریر طفلانہ نتوانند بحکم آنکہ و اذا مروا باللغو مرء کراما لغو و عیوب این سالہ را بپوشند کہ انسان  
 ہموارہ مرکب از خطا و نسیان است - وباللہ التوفیق ومنہ الھدایت الی التحقیق والتدقیق -

## مطلع خوشیہ جهان در بیان محمل حال آفرینش عالم و تحقیق آنچہ کہ اول بوجد آمد

بدان سدا کہ اندک قطع نظر از عقاید فاسدہ اہل حکمت ریاضت اشراق و مذاہب باطلہ عقلیہ نجہین ہند پارسی تا تا رو چین کہ  
 تسلسل عالم حادث و تناسخ ارواح فی الابدان بنا روزگار برگردش دوار صفار و کبار معتقد شدہ قصص و حکایات اساطیر و اخبار  
 دیرنیاب پرداختہ اند مصنفین کتب تواریخ و اخبار و محریرین صحف میراثار امانی عقاید حقہ و مذاہب نجہینہ در بیان احوال آفرینش  
 عالم روایات متعددہ اقاویل مختلفہ درج کتب مذکورہ کہ مطابقت آنها با ہم شکل عقل سلیم را از ان اطمینان کامل غیر حاصل بنا بر آن  
 روایتی را کہ فی الجملہ مسلم محققین تمام فرق نبی دم است تحریر نموہ شد آوردہ اند کہ در انزل از ازل کان اللہ ولانے معینی  
 بونہستی ذات باری جل شانہ و نبود چیزے دیگر باکے مستغنی بود آن ذات پاک از عالم و عالمیان تا اسما و مناسبات و اقتضای



آن داشتند که هر یک از مظهر باشد مثلاً الرحمن الزمراق القهار اسم حق هستند و ظهور اثر آنها موقوف به وجود ارحم و محرم رائق و نروق  
 و قاهر مقهور است زیرا که تا وقتی که ارحم و محرم در خارج موجود نباشد اثر رحمانیت مظهر شدن نمیتواند و علی بن القیاس احوال از قیامت و  
 مزد قیامت و تاهرت و مقهوریت و دیگر اسما الهی یاد داشت پس سبب ظاهر شدن موجودات ممکنه جزو طلب اسم حق بود چون تکلیف است که  
 جمله اسماء الهی تحت حیطة اسم شریف الله اند چنانچه اسم اعظم ذات جامع جمیع اسما و صفات محسب طبر بر همه است بنا بر آن این اسم  
 شریف اسم اعظم است این اسم نیز اقتضا مظهر کلی کرد که آن مظهر از اسم جامع مناسبتی باشد تا که در حقیقت مظهر  
 بود در رسانیدن فیض و کمالات لهذا خالق بر حق و واجب مطلق جوهر نور محمدی را بوجود آورد که مظهر تمامی اسما باشد و وجه تسمیه هر اسم  
 چه مظهر اسم جامع مظهر تمامی اسما میتواند شد حکماء صوفیه در تعریف آن جوهره چنین تحریر فرموده اند که آن نورانی بصورت شانی بود  
 کلی جامع جمیع شیون را که تمامی اجزا و تفصیل عالم علوی سفلی در بطون آن در و نیز چون رخت در دانه مندرج مندرج بودند بدون امتیاز بعضی  
 از بعضی و آن شان کلی جامع را اهل سیر نور محمدی گفته و اهل تصوف از آن تعیین اول و جلوه اول و حقیقت محمدی عالم غیب و عالم جمع و  
 وحدت تعبیر نموده و مورخین آن را عالم مجمل و حکما عقل اول نامیده اهل طریقت عرفان آن را برزخ اکبر برزخ اعظم فرموده  
 و وجه تسمیه آن کتب و مظهر آنان جهت نور محمدی ثابت است که آن نور خارج آمد در میان مرتبت قدم امکان از آنجا که تعیین  
 اول برزخ است جمیع برزخ را بنا بر آن او را اعظم و اکبر گفتند آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن شان کلی جامع را  
 گاه نور خود گفته که اول ما خلق الله نور می و دیگر وقت آنرا بقلم موسوم ساخته که اول ما خلق الله القلم و گفته آنرا روح خود  
 فرموده که اول ما خلق الله روحی و در حدیثی آنرا عقل نامیده که اول ما خلق الله العقل حال آنکه وجه اولیت جز یک چیز متصور شدن  
 نمیتواند شک نیست که از جهت عبارات نبوی از اختلاف عبارات است چنانچه اول انبیین را مولانا نور الدین جامی علیه الرحمته شرح دارد و  
 شواهد البتة بیان ساخته رعایتاً لا اختصار بان نموده و از معنی مراد از ان همگی الفاظ مترادفه معنی واحد نور محمدی است عدم  
 تسلیم مخالفان کور دل انبیین را جز استیلاء بنجار جبل مرکب بر طبائع شان نخواهد بود چرا که انبیین بر این ساطعه ثابت است  
 یکے آ که احدی از انبیا پیشین و کتب منزله سابقه مانع این دعوی نشده دوم آنکه هیچ یک از پیغمبران سابقین ذات شریف  
 خود و دعوی انبیینی نموده که اول چیزی که خدا تعالی آفرید نور بود و سوم این اخبار آن است که عالم صلی الله علیه و سلم بقای حکماء  
 و متصوف که عبارات مختلفه متخذه المعنی بالاندر کور شده و که است چهارم نبوت رسالت و ختمیت راست کونی و ستودگی و  
 مبارکی و شفاعت امانت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آیات تورات زبور و انجیل و سائر کتب آسمانی نخبی ثابت است  
 اگر کسی را شک باشد کتاب از الاله الامام مصنف مولوسی آل حسن و کتاب استفسار مصنف مولوسی رحمة را مطالعه نماید که بدیه  
 تعیین نماید خواه در حدیث پس این قول و سائر اقوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر همه فرق ذمی انصاف بنی آدم که بر می از تعصب است  
 باشند واجب القبول و لازم التسلیم خواهد بود اگر کسی بتابع است استدلال عقل تقیم تعلیم شیوه جبل مرکب تسلیم این قضیه انکار  
 نماید حسرت دنیا و الاخره خواهد بود و فلیتامل بالصواب الله الموفق له السداد و الصواب الیه المرجع و المآب

### معبیان محل حال پیش عالم مفصل از عالم محال نور

بظن کتب دیگر اخبار واضح است که درین باب نیز روایات مختلفه در کتب تواریخ و سیرت که از شرح آن جز کمال حیرت



حاصل نیست بنا بر آن زمین باره تقیید که خلاصه مضامین همه وایات مرجع مقصد آنهاست آورده شد گویند که چون اراده  
 کامله صانع بر کمال جل جلاله متعلق تفصیل اجمال شد بر وجه حقیقت محمدی که چهار صد برابر تمام عالم علوی سفلی بود و کبریت آن جوهر  
 از اثر نظر خداوند اکبر بر زره در آمده لطیف شده پاره پاره شد خلاصه همه پارها که نور انوار و نور خاص محمدی بود ممتاز گردیده  
 و قریب جوار بارگاه ایزدی قرار گرفت پاره از آن پاره با بصوت نورانی عرش اعظم و پاره دیگر باده آب صافی مجسم شده  
 موافق مضمون آن یکرمه و کان عرشه علی الماء عرش ملائک آب تکون یافته پاره دیگر بحقیقت عقول و نفوس ارواح و ملائکه نورانی شست  
 و دوزخ و لوح و کرسی اجسام نورانیه علویه چون کواکب ثابته و نجوم و سیاره متحول گردیده از پاره دیگر آتش بخت عظیم  
 وجود یافت پس حکم الهی آتش بر آب مستولی گشته از اذواج این دو گوهر فیض اثر شوره فغانی نور زبانه و دخانه غریزه  
 از میان آن باد وزیدن گرفت بر آب سطح کف برآمده و از میان آب امواج تلاطم یافته پس خالق چون معمار کاخانه کبریا  
 از دو لطیف که بر هوسا ملود هفت طبق آسمان بوجود آورده از دو کشف تاج نام پذیر یوان از زبانه آن نار جان پیرضیان  
 و از روشنی آن ملائکه نارسی از کف زمین از امواج جلال ابداع فرمود هر یک از موجودات علویه چون عقول و نفوس ارواح و  
 ملائکه نورانی بهشت و دوزخ و لوح و کرسی کواکب ثابته و سیار در عالم علوی فراخ حیثیت طبائع هر یک بر مدارج  
 مناسبه ایشان تکون داده در میان آسمان دنیا عناصر رابعه را موافق خفت ثقل طبائع هر یک چنانچه کرده نار را که از همه خفیف لطیف  
 بود بالا همه متصل فلک قمر متصل آن قمر تر از آن که متصل کرده باد و فرو تر از او که آب فرو تر از همه در جوف همه که خاک را قرار  
 داد پس از آن عناصر رابعه را موزن نمود تا بفیضان درآمدند و از اثر فیض آن امهات اربعه موافق مشیت ایزدی موالیه شد  
 یعنی جمادات نباتات حیوانات پیدا شدند و آخرین انواع حیوان انسان وجود گرفت و ادعالی شان را کاین خانه علوی سفلی  
 را در همه شش و زان جهان تمام ساخته و تانی را بر عجلت پسنداشت تا بندگانش بتابعت خود طاعت نکند و امورات خود تانی  
 دارند و از سرعت عجلت در مهلت اجتناب نمایند

## لمعه بر بیان محل حال حقیقت انبیا و امامت آن

بدانکه از دلائل اعتدال و نقلی ثابت که انسان شرف انواع حیوان و فضل عالمیان خلیفه رحمان است چنانچه محققین حقائق موجودات  
 آورده اند که حق سبحانه تعالی هر چه آفرید از ملائکه و عقول و نفوس و فلک و نجوم و ارواح و دیوپر می حیوانات سائر مخلوقات همه با حکمت  
 خود آفریده هر یک از موجودات مزبوره بنیاده آغاز است از انسان را بنا بر آن خواست که از لطائف قدرت خود مجموعه  
 کلی سازد که منظرها و صفات الهی منظر حقیقت تمامی معانی صوره باشد و هر چه از امر خلق و عقل و نفس و افلاک و نجوم و کائنات طبائع  
 و عناصر موالیه قوی ارواح و ظلمت و نورانیت و خشونت و لطف و مطاوعت و سرکشی هر چه از مفردات و مرکبات عالم باشد تمامی از  
 وجود آن مجموعه ظهور نماید از صانع واجب وجود انسان را بوجود آورد و چنانچه منظر مجمع تمامی آمد زیرا که آدمی بعینه هم صوت هم  
 معنی است تمامی مفردات و مرکبات در داخل هم بصوت عقل و نفس هم بصوت افلاک و نجوم و عناصر موالیه است از اجتمعت حکما  
 انسان انس و عالم کبری میگویند و اهل تواریخ و اهل خلیفه اعظم میگویند پس هر که عقل باشد چون در ترکیب و شکل و طبع خود آدمی نبود  
 نظر کند خواهد دانست که میوه خلاصه فریض دست از یک طرف ملک از طرف دیگر دیو و از جنتی نور و از دیگر ظلمت از رسته آتش



و از روی دیگر آب است هر چند که در شرف اختصاص آدمی بحث رود و گنجایش دارد و چرا که انسان جمله عالم ملک و ملکوت است چنانچه  
 مولانا جامی علیه الرحمۃ میفرماید آدمی صیت بر رخ جامع چه صوتی خلق حق در واقع به صوت نیک و نیکو در  
 سیرت دیو در شسته در و پس آدمی مرکب از دو عالم است عالم صورت عالم معنی اما عالم صوت پس گوشت پوست و خون و  
 استخوان است و عالم معنی عقل و نفوس و ارواح است و بعضی گویند عالم معنی نفوس است و عقل و ارواح و قوای حواس و توان نفوس اند  
 چون حقیقت تعریف و کیفیت هر یک از عقل و نفوس و ارواح و قوای حواس و تعلق آنها به بدن انسان اختلاف اهل شریعت حکمت  
 معتقدان حدت که بعضی ازین گروه معتقد عقیده صحیحی جذب شود و بعضی مقلد عقیده عقیده حدت وجود اند در کتب حکمت و تصوف  
 و عقاید سطور است عایتا للاختصار بان اقدام زفت شائق بسط و شرح را باید که بان کتب جمع نماید

### لمعة بیان محال مخلوقات قبل از انسان بر زمین و در زمین

آورده اند که بعد تمام کارخانه عالم علوی و سفلی و پیدایش موالیله ثلاثه از امهات اربعه حق سبحانه و تعالی منجمه انواع حیوان نوع اسپ  
 بر بنی نوع خود و سایر حیوانات بادشاهی بخشید و بنوع شعو و تکلیف اختصاص داده بدت در از چنانچه در تاریخ طویله مسطور است  
 بر روی این خاکدان بے بنیان متصرف و کامران مانند چون بر عکس امر آلی نسبت بنی نوع خود و سایر حیوانات ظلم و عصبیان بعمل  
 آوزند و پاداش آن اعمال بر باد شدند

### لمعة بیان تسلط دیوان بر زمین بعدین

آورده اند که حق سبحانه و تعالی مارج نام یوراکه پدر جنس دیوان است از دو کتیف مخلوق نموه و زوجه و راکه مارجی بومی نام داشت از پهلوی چپ  
 مخلوق ساخته و از او جوج دیوان دیوان بسیار بوجود آمده خلقه انبوه شدند چنانچه اسپان نمر و عصبیان اختیار نمودند از تعالی مارج دیوان اولاد  
 را بخیر الی اسپان با نموه نموه و دیوان بتقتضا کلام حکما که قادر علی التشکل باشکال مختلفه بشکلما ے مہیب چنانچه تصاویر روشن  
 در کتب تواریخ مصو است شکل گردیده بر روی زمین ظهور نموده به بر انداختن اسپان مضروفه اسپان امیندند و بیستند میخیزند  
 چنانچه جنس اسپان با خراب و قلیل و ذلیل ساخته بر باد شاهت رنے من متصرف شدند و بنوعی از او امر و نواهی مکلف گردیده  
 پنج دور تو است که بقول متقدیم در می راسی شش هزار سال باشد و متاخرین بست پنج هزار سال گفته اند حکمرانی زمین ده و در عهد  
 تسلط خود زمین را که نشیب فراز بود بکنندیدن پشته های بلند و انداختن آن بر پستی هصاف هموار نموده ا بنیاد عمارات و خور  
 تکرخ و تیار ساخته و ان می مانند تا آنکه بار تکا بشکر و کفر از پرستش نمودن صورت مهادیو که لقب مارج یواست سائر  
 معاصی مبادرت کرده مور و غضب و سخط آبی مستوجب خرابی و تبااهی حق تعالی جان اولادش را بر ایشان ستیلا داده و ایشان را  
 خراب نموده تصرف زمین بجنیان از ان گشت

### لمعة بیان تسلط جنیان بر زمین

آورده اند که حق سبحانه تعالی جان را که پدر جنیان است از زبان آتش از زمین فرموده و زوجه و راکه جان نام داشت از پهلوی چپ جان



مخلوق ساخته و متواله تناسل پرواخته از ارواح ایشان خلقه انبوا از جن پرپی وجود یافته و با و امر و نواهی و بعثت پیغمبران انجمن  
 شان مخصوص گشته و بجنگ دیوان با موگر دیده چنانچه بر دیوان غالب آمده او شان را مغلوب و ذلیل ساخته برین خاک کدن ذلیل بنیان  
 متصرف و حکمران گشته و بعد از نقصان دوازدهم است از باد شامت ایشان بر روی زمین چون در آخر دور پنجم رک و تفر و آغاز  
 نهاد و مستوجب عقاب و عتاب شد بدحق تعالی لشکر فرشتگان ابرو در می عارث الملقب عزرازل که بعد از ایل جنیان و چهارم  
 فرشتگان او را با آسمان بره از عزم زان ملائکه مقربان آسمی گردیده بود بر خرابی و استیصال جنیان نازل و مامون معرده عزرازل مع  
 فرشتگان حسب الامر آسمی بر زمین آمده بعد از اجابت جنیان را ذلیل و ضارب ساخته و خود مع فرشتگان حکم قادیان بر جان جنیان  
 محنت بنیان طرح اقامت انداخته و روی زمین را در تصرف داشته مدتی دراز بعد از آن آسمی تسبیح تقدیس و تعالی شان روی  
 زمین از یب و زینت داده تا آنکه خلاق بر حق انسان را ابداع فرموده سلطنت برین خلایق را بر عزم ازل و قوش از رانی داشت

## لمتبعین محبل حال خلق انسان

بدانکه انسان نام نوع حیوان مطلق عقیل است اسم محضه فرد اول او آدم لقبش ابو ایش است اهل هند و ابراهام نامند لیکن این بر  
 نه آن بر است که هنوز در عجم و پیدایش آدم میان دیوان جنیان و فرشتگان حیوانات از وجود او گمان برده نه آن بر است  
 که بعد از او را در او را از فرزندان او قرار داده وجود سوچ را از وجود و چند را از او معتقد شده پیدایش را جگان سوچ را  
 از نسل این سوچ برین بر باد وجود را جگان چند بنس هند را از نسل این چند بنس اترین بر باد نوشته اند - و نه آن بر است  
 که صورت بر جگون مقرر کرده اند - و نه آن بر است که جمله سه فرزند ان منوس را می یعنی بر باد و پیش و هیدتس بر ساخته - و نه آن بر  
 است که از کوهستان عاکش شرقی هند بر آمده و بوارت کش را بجا اول هند مشرف شده تهذیب کننده اولاد هند با ناست  
 و علمیت گشته تمام نسل هند را بر چهار تا یعنی برین کهرمی پیش و سو منقسم ساخته و کتابی مثل بر چهار بید تحریر نموده این فرقه را  
 بتقلید هب چهار بید تهذیب ساخت - و نه آن بر است که شش نسل را چپوت از نسل او مید بکه قابلیت خاکی انسانی که  
 حق سبحانه تعالی خاک را بدست قدرت خود شسته از ان ابداع ساخت و بر موضع که اسحاق خانه کعبه است آن کلبه خاکی را  
 استاد کرده و روح انسان را از خطایز قدسی طلب نموده بدخول در ان کلبه خاکی ماموس ساخت روح نورانی که از عالم الطیف بود  
 از دخول در ان خانه کثیف و ظلمانی متوحش شده دخول در ان گوارا نمیداشت تا آنکه حق تعالی نور محمدی را از قرب جوار بارگاه  
 خویش بر آورده بضمانت جبرئیل و اسرافیل و جمع ملائکه مقربین زمین فرستاده و جبرئیل آن نور روشن را در لکن جبین آدم صغی  
 مثل شمع افزون نهاد و اسرافیل در اندرون کلبه صغی و سرشاد یانه نواخته نفس و روح معا از دیدن آن صورت خوش و شنیدن  
 آواز دلکش موافق قول سعدی که آن حظ نفس است و این قوت روح بکمال فوق و شوق بر سر آدم آمده دخول در ان آغاز نمود و بر  
 جایکه از جسم آدم اثر روح و نفس بر سید آن بت خاکی بگوشت و خون پوست استخوان متحول می شد تا تمام جسم آدم زنده  
 گردید و حق سبحانه تعالی تعظیما انور بنیته آنحضرت را مسجود ملائک گردانیده عزرازل چون از سجده آدم پهلو تهی ساخت حق تعالی طوب  
 لعنت در گردن او انداخت چون دم از سبب دن هم جنس در وحشت تنهایی بود حق تعالی جوار او در حالت خواب از پهلو چپ  
 آنحضرت بوجود آورده او را بانس و بهمی او سر و شادان فرموده پس محض از گرم را گمان خویش آن هر و عزمه ان ابرهشت برین بنید



و مدت نیم روز آن جهان که پانصد سال این جهان باشد از نعمت های بهشت متنعم مانده بعد از آن چون حسب سوسه ملئین انگشتم را  
 خوردند باعث عصیان آن نبرد عزیز مع مار و طاوس و شیطان از بهشت خارج گردیده بزمین فرود افتادند چنانچه آدم بر این  
 بهبوط کرده مار بر اصفهان طاوس بر بندوستان شیطان بر تان افتاده و حوا بر مغرب زمین نزول کرد چون آدم از بهشت  
 باین عالم محنت قرین سید بر ذلت خویش بسیار نامد و پشیمان گردیده توبه زار می ناله و بیقراری پراخت بعد گذشتن دو بست پاره  
 صدال علی اختلاف الاقوال برین حالت بر طالع حق تعالی توبه و اقبال فرموده جبرئیل امین بشارت مغفرت رسانید و محنت او بر  
 سدل گشت اما با وجود آن طلال و انفعال شامل حال او بوده از خوشی بهشت و مجالست ملائکه یاد می نمود بنا بر آن حق تعالی جهت تسلی  
 خاطرش بیت المعمور را که خانه ایست از یاقوت سسج از آسمان بزمین فرستاده بر این موضع که حالا خانه کعبه است استادانید آدم  
 بطواف آن نامور گردانید آدم علیه السلام از کوه سرنذیب که بنام می سنگدیب میگین بره سلسله کوهی جزیره سرنذیب بزمین  
 جنوبی بند که آنرا و کن میگویند اتصال داده بود طرف آن مقام اجب لاحت را حرکت کرده بهر جائیکه اثر قدم مبارکش رسید بر ایام  
 در آن مواضع بلاد و امصار معمور شدند و بعد حصول مکه مبارکه مواضع تسبیح جبرئیل مناسک حج و طواف بیت المعمور قیام نموده بعد  
 بشارت جبرئیل کوه عرفات شسته تا فتنه حوا را بران کوه یافت بشارت از آن جهت آن کوه اموسوم بعرفات ساختند پس  
 از آن با جازت از درب العزت نبرد به سرنذیب فتنه و بعد عقد نکاح که جبرئیل میان ایشان بست با بر توالد تناسل بر پاختن و روست  
 مشهور حوا بست نوبت از آن حضرت باره رفته فرزندان دختر آن را دوهر نوبت که حامله میشد یک پسر یک دختر از فرعی امان  
 می یافت آدم علیه السلام موجب حی سماوی دختر بطنی را با پسر بطن گیر عقد نکاح مینمود چون قایل سپردم با اقلیمات خود که آدم حکم شریعت  
 خود با قایل نامزد کرده بود از دو ج خواست آدم آن امر ممنوع را منظور نداشت لهذا قایل بجات غیبت آدم با قایل راکشت و  
 بعائنه احوال و غواب که با هم جنگ نموده یکدیگر را کشته و آن کشته زمین را بنقار کنندید و خاکش را در آن حفیره انداخته  
 زیر خاک پنهان کرد قایل نیز متنبه گشته که با مخر چنین باید کرد بنا بر آن گوسه کشیده با قایل را در آن مدفون گردانید این اول خفته موتی  
 بود که زمین بوقوع آمد قبر با قایل اول قبر بود که پراختن شد بعد از آن دم که جهان را متغیر دیده و کشتن با قایل را از طفیل قایل دریافت  
 قایل را مرد و دود و مطرد گردانید پس قایل با اقلیمات خود را منظر نداشت لهذا قایل بجات غیبت آدم با قایل راکشت و تمام  
 یاقته و بلیس بصوت آدمی انشمنه بمیان ایشان در آمده اول صوت آدم علیه السلام ابرنگ تراشیده پرستش آن را براسه  
 ایشان عبادت قرار داده ایشان را بر بت پرستی مبتلا ساخت بعد از آن شیوه آتش پرستی در میان ایشان ایجاد نموده پس از آن  
 فرما بای بداع کرده ایشان را بسرد و مزار و لولعب رقص ساز ملاهی قرار گردانید تمامی فاست و فاجبه شمرند بنا بر آن حق تعالی آدم  
 را که در آنوقت عمرش پانصد سال سیده بود بر ایشان رسالت مبعوث ساخته برین فرستاد هر چند که آن حضرت برین رفته و  
 و آن فرزندمان خلف را بدین صدمیت دعوت از شرک و معاصی لغت کرد و خزانده که بان حضرت نگردیدند پس حضرت بان جماع

قلیل که هدایت یافتند بکمر جمعیت فرمود

### لمعه در بیان اتم شایق

چون جمع عالی خواست که از بهیستی آدم از پشت آدم قیامت پیدا شوند کسی بگوید بنا بر آن روزیکه آنحضرت در وادی انعمان بخواب رفت و



قدرت آتی جلشانه پشت آنحضرت را مسامحه همزیات آدم تا روز قیامت پیدا خواهند شد بصوت ذرات مشکله بشکل آینه  
 بقدر چرخه خورد از صلب آنحضرت بیرون میند و بعد بیداری آنحضرت از خواب بان جناب ندوند که الکت بر بکمه گوش  
 ایشان ساینده مجموع بحواب آن کلمه قالوبلی گفتن چون دم علیه السلام بجانب زمین نظر کرد اشخاص نورانی دید در جانب شمال اشباح ظلمانی  
 مشاهده نموده از بارگاه باری جل جلاله مسألت کرد که اینها کیستند جواب یافت که این تلمیذی ریت تواند که تاقیامت بوجود خواهند  
 آمد این گروه اصحاب الیمین هستند و مراد از ایشان نیست گروهانی دوزخیانند مراد از ایشان نیز نیست بعد از آن فرمود  
 مسو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام ذرات آدم چپ نمیداد چپ امتیان ایشان عرض نمودند همه نبوت آنحضرت را قبول ساخت  
 و بتابعت نصرت او عهد کردند و عهد از ایشان نوشته بشهادت انبیاء الو العزم مرسلین و ملائکه مقربین موشح ساخته پسر آدم علیه السلام کردند  
 و این روز را روز میثاق این عهد میثاق میگویند آنحضرت بر است خود پنجاه نماز در شبانه روزی در روز غسل از جناب یحیای  
 فرموده از خوردن مردار و خون گوشت و خاک منع کرده حق تعالی می یک حرف تهجی بای دستتاد و بعضی گویند کتابی مثل  
 چهل صحیفه بر او نازل فرمود و برایت صاحب تفسیر کشاف و صحیفه بر آنحضرت نازل فرموده و مضمون صحف او حکمت طبعی معرفت منافع و مضار او و  
 کیفیت تسخیر جن شیاطین علم هند حساب و غیر آن بود صنعت هفت حراثت استخراج آهن از سنگ درستن فن هندسه بقوله  
 علم طب موسیقی نیز در ایام حیات آنحضرت اختراع یافت چون هزار سال از عمر او گذشت حق تعالی نزد آنحضرت فرستاد صحیفه که در آن ستمی  
 انبیاء آنحضرت خاتم الانبیاء و نامهای تمام خلق از انوشا برین شیت تا جناب خانم اخلاق نوشته بودند آنحضرت پسر آن حضرت فرزند ارجمند خود  
 شیت علیه السلام را که حامل نوزبوسی مصطفوی بود و بجهت ریاست و لاد خود مقرر فرموده نصح و صایا با و بیان نموده از عالم فانی بعالم  
 جاودانی رحلت فرمودند و در آن وقت اولاد و احفاد و اعتقاد آنحضرت چهلپنجاه رسیده بودند بعد از وفات آنحضرت جبرئیل امین تجزیه و  
 تکفیر بعمل آورد و شیت علیه السلام نماز جنازه او بجای آورده و جسد مبارکش را در تابوت نهاده در غار کنز واقع کوه اقبیس من مضافات که مدینه  
 گردانید تابوت او تا واقعه طوفان متفرح علیه السلام همانجا مدفون بماند بر وقت آغاز طوفان آن پیغمبر و ایشان حکم از دیسجان تابوت  
 او را از غار کنز بر آورده در کشتی نگه داشتند چون طوفان مرفوع شد آن تابوت را از کشتی بر آورده در کوه سبزین پیچیده مدفون ساخت و بعد  
 وفات حضرت آدم یک سال یا هفت سال علی اختلاف الاقوال خو این انتقال نموده در جده مدفون گشت آورده اند که آنحضرت عیسی علیه  
 و در ازبالاجه و گو کندم گون اصلع بود از کافه اناس بوج و اما جمال اقصی داشت مدت مرض ایشان بست سال بود و پشت آنحضرت را  
 بعضی مورخین منجد و بعضی غیر منجد گفته و فرقه ثانی نیز با هم اختلاف نموده بعضی بر آسمان بعضی بر زمین اعتقاد نموده اند شرح وارد لائل هر یک  
 در کتب مبسوطه تواریخ و سیر مسطور است رعایتاً للاختصار بان توجه شد

### معدن بر بیان محمل حال شیت بن آدم علیه السلام

بنجد فرزندان آدم علیه السلام آنجناب حامل امانت نوزبوسی بوده بولبعیدی پدوسراری فرقی بشهر اختصاص یافت آنجناب اول شیت  
 که تعلیم علم حکمت تدریس سایر علوم پرداخته بنا بر آن حکما آنحضرت را ادبیا اول گفتن چینی او ریا بلغت بریانی مسلم است و نیز آن  
 جناب اول دیست که ریش بر آورده و بقاء نسل نوع انسان مختص گشت چنانچه جمیع فرق نبی آدم با آنجناب منتهی میشوند زیرا که  
 نسل تقییه اولاد آدم در طوفان متفرح علیه السلام قطع یافت آنجناب اکثر اوقات در زمین شام بسر می برد و بعد فوت پدر نبوت



در سالت هدايت دعوت قوم قبايل مشرف شده و پنجاه صحيفه بر مے نازل گشت آن صحف اشتمال داشتند بر علوم حکمی طبعی ریاضی  
و آلهی مصنائع مشکله و غیره چون کسی غیره و شریعت و موافق شریعت آدم علیه السلام بود و جمله اولاد قبايل اندکے باجناب گردیده بقیه  
بدستور بر کفر و شرک مصرطندند بنابر آن آجناب کتب قوم قبايل را از زیارت قبر آدم علیه السلام تزیین و سج و از دواج مومنان با ایشان ممانعت فرمود  
و چون بریت المبرور بن فعات آدم علیه السلام با سان مرتفع گشت آجناب با مر خداوند تعالی در آن موضع کعبه زرنگ و گل معمر گردانید  
و چون نه صد و دوازده سال از عمرش بقیه گذشت بر وضع جنان خرامیده و در زمین حلب من نواب و ولایت شام مد فون گشت و

### لمعة در ذکر محل حال انوش بن شریث بن حضرت آدم علیه السلام

بنحله اولاد شریث علیه السلام انوش ارشد افضل و حاصل نور نبوی بود بنابر آن بخلافت پدر و سرداری فرقی بشرف نایز شد و شریث علیه السلام  
و پنجاه ساله بود که انوش از تولد یافت بقول تاریخ جعفری اول کسی که داد و امر تصدق نمود انوش بود و جبریت بنا گشته و تین  
کس است که درخت خرمایشان و مدت حیات او بروایتی نه صد و شصت و پنج سال و بر علم ابن جوزی نه صد و پنجاه سال بقول فاضلی  
بیشا و می ششصد سال بود و الله اعلم بحقیقه الحال

### لمعة در بیان محل حال قینان بن انوش بن شریث علیه السلام

قینان افضل و اکمل اولاد انوش و حاصل نور خانم الانبیاء بود بنابر آن بوی بعدی پدر خلافت و سرداری اقوام بشر اختصاص یافته و بروایت  
تاریخ گزیده آغاز عمارت بابل او نمود و بانفاق طبری حافظا بر عمر او هشت صد و چهل سال بقول ابن جوزی نه صد و ده سال بود و

### لمعة در بیان محل حال مهلائیل بن قینان

و اعقل و افضل اولاد قینان و حاصل امانت نور پیغمبر خیر زمان بود و بنا به خلافت پدر و سرداری او میان مختص گشته و در زمین بابل قمار گرفت  
و به بنا به سوس قایم نمود و در عهد او میان آنقدر کثرت یافتند که بر تمام زمین اقطار و اکناف عالم پراکنده گشته جا بسجا  
بلاد و امصار و قصبات قری نزد تقسیم شدند و عمر آجناب طبری نه صد و شصت و شش سال بقول ابن جوزی هشت صد و پنجاه سال بود و

### لمعة در ذکر محل برد بن مهلائیل

بروایت درج الدر معنی بر وضابطه است و از اولاد مهلائیل حاصل نور محمد صلی سلم بوده بخلافت پدر و سرداری طوائف بشر  
شرف شد با اعتقاد تاریخ جعفری و جو از رود خانها برین آورده و خوردن گوشت مرغ و ماهی اختراع نمود و او را حق تعالی  
چهل و پیلپی رزانی داشت بروایت ابن جوزی منقول از اعمار الایمان عمر و نه صد و شصت و هفت سال بود و

### لمعة در ذکر خنوع بن برد بن مهلائیل

بنحله اولاد برد بن مهلائیل حاصل نور محمد عالم بوده بنابر آن بخلافت پدر و سرداری بشرف متاثر شد و در کتب حکما باور یا ثالث



مشهور است و در میان یونانیان بطرس همین شهرت دارد و اعراب آنحضرت را هر س و مثلث بالنعمة خوانند و مراد از هر س عطار است و از لفظ نعمة مذکور نبوت و حکمت و حکومت مراد است و او در سن پنجاه و سه سالگی بمکه آمد و عبارت از آنجناب است ممولد و مفت نام وضع از وی مصر است آنحضرت در وقت وفات آدم علیه السلام صد و یک ساله و بیست و شصت ساله بود و آنحضرت در اول حال نزد عالمیون مصری که لقب باو بیاض ثانیست و در سلک انبیاء یونان انتظام داشت تمیز میکرد و معنی عالمیون نیک نجات است او در سن بعد فوت آدم علیه السلام بیست سال رسالت مبعوث گشت و سنی صحیفه برهنه نازل گشت و آن صحیفه اشتهال داشت بر سر سما و می تسخیر حیات و علوم عجیبه و غیره معرفت طبائع موجودات و غیر ذلک آنحضرت صد و پنج سال مایه دست سال دعوت خلافت پرداخته و جمعی از گمراهان بهدایت او از ضلالت نجات یافته باقی بدستور کفر و شرک اصرار کردند و دعوت آنجناب اقرار بوحدهانیت پروردگار عمل بعد از ام پنجاه و نوره که در شریعت آنحضرت مقرر بود و امر بجهاد با مشرکان و زکوة اموال و غسل از جنابت حیض و مسوحه و خوردن گوشت شتر و حوک و کلب و حمار و از اکل ما قبله و اشیاء مضره مانع مانند مسکرات و مخدرات منع می نمود و سنت جهاد و بیس زاری کفار از جمله سنن نبویه است و او اول کسی است که علم نجوم را دانست و بوضع اسامی بروج و کواکب ثوابت بسیار پرداخته و شرف و هبوط و دست و بال و نظرات بسیار پدید آورد و صنعت کتابت بوساطت قلم و حرفه خیاطت از نتایج طبع اوست و آنحضرت خلافت را بهنقاد و دو لغت دعوت فرمود و صد شهر بنا کرد که کوچک ترین همه بلاد را است بنا بر همان مصر نیز منسوب است و بروایت تاریخ حکما او پس امت خود را از عد و پیغمبرانی که بعد از مبعوث گشتند اعلام نموده و نیز از واقعه طوفان انجا نموده بود و آنجناب وقت صعود با آسمان هشت صد و شصت و پنج ساله و بروایت دیگر چهار صد و پنج ساله بود که با آسمان رفت و

### لمعه در ذکر مجلس شریف بن ملقب در علم اسلام

مجلس شریف از اولاد جنوع حامل نور آنحضرت بوده بعد از پدر خلیفه پدر و در ارقام شش گشت مدت سه صد و هفت سال در دنیا گذرانیده بعد از عالم تقار حلت نموده

### لمعه در ذکر مجلس ملک ملک بن متوشلح

از متوشلح فرزندان و نخست آن بسیار باقی مانده از جمله ملک حامل نور پیغمبر خلیفه پدر و در ارقام شش گشت مدت نهصد و شصت سال زندگانی نموده پس عالم جاودان رحلت کرد و

### لمعه در ذکر مجلس حال متروح بن ملک الملقب آدم ثانی و نجی الله

چونکه متروح بن ملک حامل نور آنسر و در اول و اکل اولاد ملک بود بنا بر آن اول بخلافت پدر شرف شده آخر نبوت رسالت مبعوث گشت و باتفاق مؤخان آنحضرت او را پیغمبریت بعد آدم که نسخ شریعت ماقبل نمود و امت را بعبادت بیکم کرد و نخستین سولیت که کفار بدعتی و هلاک شده و اول کسیکه بعد خاتم الانبیاء در روز قیامت سر از خاک برآرد آنجناب خواهد بود و آنحضرت بقول بعضی برالت بکافه عباد مبعوث گشته و عموم فان تمام اطراف جهان بویله بقول است اعتقاد جماعتی آنکه بر رسالت الهی بابل



و توابع آن اختصاص داشت و ظاهر آیه کریمه و لقلدر سلنا نوحا الی قومه الایه تا سیدین عقیده می نماید و آنحضرت برایتی بعد فوت  
 آدم بصده و بیست و شش سال تولد نموده در وقت بعثت برایتی صد پنجاه ساله بقول دویست و پنجاه ساله و بنده بیست و سه صد و پنجاه سال  
 بود و بر طبق نص فلبت فیهم الف سنه که اخصمین عامات آمدت نهصد و پنجاه سال نام دعوت اشتغال داشته و بعد از طوفان  
 دویست و پنجاه سال یا سه صد و پنجاه سال علی اختلاف اقوال دیگر عریافت - و روایتی آنکه پنجاه ساله بر سالت مبعوث شد  
 و نهصد و پنجاه سال دعوت قوم اشتغال داشته همان سال که بعد از طوفان از کشتی برین آمده و زمین را میان فرزندان تقسیم نموده برین  
 رضوان خرامید و در این باب دیگر اقوال نیز وارد گشت اخرا از اعراب لاطناب بترک تخریر آن پرداخت - چون قصه بعثت آنحضرت  
 بر سالت و دعوت کفار بدین حدیث و شریعت خود و انکار آوردن قوم ایذا و اضرار رسانیدن قوم با آنحضرت و عامنون  
 آنحضرت بر کفار که در کلاتند مرعله اراض من الکافرین دینار داد و واقع شدن آب طغیان بر ریشه زمین غرق و هلاک شدن  
 کفار آدمیان و دیگر حیوانات بان طوفان نجات یافتن آنحضرت سه فرزندانش مع دیگر مؤمنان آدمیان که جمله بیستاد و نهم بود و در کشتی  
 و طیبه و دیگر حیوانات که در کشتی آنحضرت بودند از کشتی شتار حاجب شریح ندارد و لهذا شرح آن پرداخت - و آنحضرت را  
 چهار فرزند از زمین بودند یافت و سام و حام و یام که او را کنعان نیز گویند و این یام معروف کنعان سبب حیات و شمول با کفار و طوفان  
 غرقا شده بود - و محققین این پنج هنود آنحضرت را منسوب دو سه فرزندانش را بر ما و بشن و هیس می نامند و بعد از طوفان  
 آب بقاره وجود گشت نوع انسان از این سه فرزند آنحضرت میمانند و منو مخفف مهانوح است و سراد یعنی سر عهد است  
 که بعد از طوفان از آنحضرت سه فرزندانش تجدید یافت اما آنچه هنود و مورخان افسانه پسند نبطاطفه بر ما و بشن و هیس را از صفات  
 انسانیّت بر آورده و موصوف بصفات خدایت ساخته محض افسانه و تراوات است القصه هنگام وقوع واقعه طوفان سوا  
 عوج بن عنق بسواران کشتی مهتر نوح علیه السلام بر عزم تمامی مفسرین مورخین اهل اسلام میبود و نصاری تمامی اهل کتاب بعد از  
 آدمیان و غیره بر ریشه زمین باقی نمانده و در باب سلامت ماندن عوج بن عنق بنت آدم علیه السلام با وجود کافری و دشمنی و وجه  
 بیان کرده اند یکدیگر آنکه دعای هلاک از آنحضرت اجابت آن از بارگاه کبریا در باره کفار اهل دار بود چه زیار معنی اهل دار باشد و معنی دار  
 بخارسی خانه است چون عوج بن عنق بسبب کفالی جسته خانه و دار نه داشت و همواره در صحرا میگردانید بنا بر آن داخل و عیالک نبوه بسکات  
 ماند و وجه دوم آنکه عوج بن عنق در ساختن کشتی آنحضرت امداد و اعانت کرده بود بواسطه آن عمل از هلاک نجات یافت میگوید بنده  
 ضعیف بیچندان شکر محمد مولف رساله هذا نظر بر تاویل اول مفسرین احتمال دارد که بنحله فرق کفار بنی آدم آن دم که بعد از عهده نوح  
 پذیرین نظام معاش آمد و رفت بحری موجوده آنوقت با طرف و اکناف و جبال جزائر بعیده و اقصیه بحر محیط رفته و اقامت بود و باش آنجا  
 اختیار کرده و صحرا نشینی کار داشته خانه و دار معروف نداشتند همواره در کوهف جبال و مغارات و بیشته ها و اقصیه آنجا و جزائر و غیره سکونت  
 داشتند و هرگز دعوت آنحضرت با دشمنان نرسیده و انکار و اضرار نسبت آنحضرت بعمل نیاورده بودند از غرقالی و هلاک طوفان  
 ندبور سلامت مانده باشند و موید این عاست آنچه سیاحان ممالک فرنگستان بذریعه جهاز نامه و خانی و یحیی با آنچنان جزائر واقعه  
 بحر محیط رسیده که از ان در کتب متقدمه احکام از فرق آدمیان نامه و نشان نبوده و آن جزائر را مسلو از آدمیان یافته  
 و با بادانی آن جزائر و تهذیب آن آدمیان پرداخته آن جزائر را از روستای بادانی و آدمیت بر جزائر مسمومه و معروفه قدیمه و فیصلیت  
 و اوند چنانچه جزیره امهیکا و غیره که جزیره امریکار از سبب وسعت قبه و خوبی آباد می بنام نونام نهاد و اندک شک نیست که نامی آن جزیره



از طوفان مترنوح علیه السلام سلامت مانده باشند چون این عاقل تسلیم عقل سلیم موافق تاویل اول مفسرین اسلام و مخالف عقیده  
 محققین نیز نیست زیرا که امر واقعی است که اکثر آدمیان ربع مسکون در واقعه طوفان هلاک گردیده باشند و اکثر را بکل تغییر دادن اتفاق  
 که لاکر حکم الکل با صلاح احدی از فرق بنی آدم منافات ندارد و آورده اند که چون نوح علیه السلام بعد رفع حادثه طوفان مع فرزندان اهل  
 و دیگر مومنان که جمله هشتاد و پنج دوازده کشتی خود که بالای کوه جودی قرار گرفته بود فرود آمده بیابان کوه رسیده در آنجا اقامت کردند  
 و آنجا موعظه بنا نهادند چون آن موضع بنا کرده هشتاد و پنج بود بنا بر آن موسم بسوق اثنانین شد و بعد اندک ایام سوا آنحضرت و سه  
 فرزندانش که یافتند سام و حام بودند و از دواج آن ثلاثه سائر مومنان تمامی بر حمت حق پیوستند و از توالد و ناسل این سه پسر بلندتر  
 آن پیغمبر عالی گوهر نوح آدم از سر نو کثرت یافتند جهان دنیا از نسل ایشان آبادان گشت بنا بر آن آنحضرت را عرب آدم ثانی و همنو و منو و  
 گفتند آورده اند که آنجا در وقت حیات خود هنگام اقامت سوق اثنانین ربع مسکون ابجلم خالق همچون در میان سه پسر و بر سه  
 تقسیم ساخته ممالک شام و جزیره عراقین و فارس و سائر وسط زمین بسام رزانی داشته و دیار مغرب و فرنج و حبشه و بربر و سودان و سیستان  
 سند و هند و ستان و سجام و عظم و فرس و واکیم ترکستان چین و پاجین و تاتار و سائر دیار شرق و شمال را بیافت بخشید

### لمعه در بیان محل حالی یافت اولادش

بدانکه یافت را برایت جامع التواریخ رشیدی ابو لجه خان می گفتند و می بقول اکثر مؤرخان پرنسپان رسل بود چون از پیشگاه پدربار شمال  
 و شرق نامزد او گشتن مع خیانت خود عازم آن شهر می شدند و در وقت ارتحال از پدر سوال نمودند و او آموخت و هر گاه آن بان خواند باران  
 بار و بنا بر آن بنیاب اسم اعظم بیافت آمخت و نیز بر سنگی نقش کرده بودی او پس یافت باله و عیان بجانب شرق و شمال شایسته بطریق  
 صحرائینان ساکن گشت رسوم سیکو پدید آورد و هر گاه باران میخواست بوسید آن سنگ سخا عینیت آبی در فیضان می آمد و اعراب آن  
 سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ بیه و ترکان آن را جده تاش میگویند و بعد از آنکه اولاد یافت در آن حد و بسیار شدند فوات یافت و  
 برایت نظر نامه از در هشت پسر باید کار مانند ترک خزر صفلاب روس منسک پتین کمار می یارح و بقول جامع اعظم از یافت  
 یازده پسر بوجود آمدند هشت آنکه مذکور شدند و سه دیگر یکی خلیج دوم سدان سیوم و چون یافت فوات یافت پسر زبگوارش ترک  
 که او را ترکان یافت اغلان میگویند قائم مقام پدر شد و ترک شخص بغایت عاقل و دانا و مودب بود و در نرس که آنرا سیکو و نگلای  
 میگفتند و چشمه سرد گرم داشت همیشه شمع شخت از چوب گیاه خانها ساخت و آخر کار با اختراع خرگاه پراخت از پوست حیوانات  
 قبا و طایفه ساخت و در میان رعیت لوازم عدالت بجای آورد و یافت اغلان اول ملوک ترک است چنانچه کورس اول سلاطین فرست  
 و یافت اغلان پانچ پسر بوجود آمدند آنچه توپاک چکل میر سنخار ایلاق و البجنین ترک را بقول ابن خاوند شاه دو پسر بلندتر بوجود  
 رسیده مغول و تاتار و چون بسن شد رسیدند المجه و ولایت ترکستان را با ایشان قسمت کرده و مغول و تاتار هر دو بعد وفات پدر دولت  
 قسمت خویش فرما کردند مغول را چار پسر شدند قراخان اورخان کزخان افرخان بعد فوت مغول افر شهر یاری قراخان بر

### بنده فرمانفرمای طوائف ترکستان گشت \* ذکر محل خزی یافت اولادش

خز بعد وفات پدر و کفار آب اقل منزل گزیده رسم و باه گرفتند و از پوست او لباس و منقش نخست از نم و اولاد او متبع زبور عمل کرده



در مغارهای کوه غسل بدست آوردند و از آن جلا یافتند \*

### ذکر محمل حال توکب بن یافث اعلان

که بعضی مستأخرین از وی بود که تغییر نموده اند و شکار گاه نغمه نان از دستش در زمین شور زار نهادند  
تمکین شد و چون بدمان بردند آن پسندش آمده بنا بر آن رسم نمک در طعام انداختن پدید آورد \*

### لمعه در محمل حال صفلاب بن یافث بن مهران

چون صفلاب کشته اولاد مبتلا شد بجانب کس در جانب خرم تقسیم بود رفت از و التماس مع صنع کرد که جهت خود تعمیر نماید و در اجابت  
نکرد بعد از آن نزد کمارسی رفته از و التماس مع صنع نمود و او نیز ابا آورد و از نا امید می بخشید در آمده و در میان او و کمارسی محاربه افتاده آخر کار  
صفلاب مغر شد و در آن طرف اقلیم هفتم افتاده بجهت برودت هوا از زیرین جبالها ساختن و از سختی ملبان در بیهوشی می نمود \*

### ذکر رس بن یافث بن مهران علیه السلام

از جمله فرزندان یافث و سخت بی ازم بود رسم بر سر ستیدن او اختراع نمود و در وقت قوش بر سلطنت علیا متمکن شده اند \*

### لمعه در ذکر نمک بن یافث بن مهران علیه السلام

که عرب او را مشح می نامند و اهل تواریخ اسلام با جوج ماجوج را از نسل اومی شمارند که تیز و در اتصاف داشت و در کنار دریای اقل مقیم شد بر او  
ظفر نامه نمک را پس از آن نام بود و قوم غز بدترین فرق مغول اند و بر وایت جامع غلظت غریب و واسطه یافث بود چنانچه سابق ذکر  
یافت و با اتفاق مورخان در میان غز و ترک لقب یافث اعلان بسبب نمک دیده محاربه بر او نمود زیرا که آن نمک بعد وفات  
یافث بن مهران علیه السلام بدست غز افتاده و بر وقت طلب ترک از او سنگی مشاهده تا شام پیدا کرده و آن را مثل اصل  
منقوش ساخته ترک داد چون ترک باران محتاج شد آن سنگ را وسیله گردانید یک قطره باران نبارید لاجرم بر فریب غز مطلع شده  
شکر بر سرش کشید پس بجانبین محاربه سخت بوقوع رسید چنانچه غز کلان غز در آن جنگ قتل رسید و آن نزاع و خصومت بسیار بود و در وقت

### لمعه در ذکر محمل حسین بن یافث بن مهران علیه السلام

آورده اند که حسین بن یافث در موضعی که حالا بلده چین است رفته در آنجا ساکن گشت چون بدقت طبع و قدرت ذهن اتصاف داشت  
صوت گرمی نقاشی یافتن جامه بلون اختراع نموده نیز در ابریشم را از پیل حاصل کرد \*

### لمعه در ذکر محمل حسین بن حسین

گویند حسین را پس از آنکه در حیات پدر خود شکر بنام خود بنام نهاد و با حسین نام ساخت هم چون دستار خود پدید آورد و نیز مشک را از ناف او حاصل نمود



### لمعه در ذکر محمل کما ری بن یافث بن مهران نوح علیه السلام

گویند کما ری بن یافث بن مهران پیش از آنکه در جایگاه شایسته استقامت نموده و او را دو پسر بوجود آمدند بلخار و برطاس پوتین  
سجده سمور بر طاس بدست آورد میگوید بنده همچنان اگر چه بعد ذکر یافث بن مهران نوح علیه السلام ذکر سام بن مهران نوح و اولادش که  
فرزند دوم خلف از جنده آنحضرت است مناسب بود اما بنظر آنکه اگر ذکرش درین مقام کرده آید و بعد از آن ذکر حام تاجر آید  
بیان سلسله اولادش که این سالهاست تا اینک که منقطع خواهد شد چنانچه آنرا در کتب پیشین متعاقب داشته ذکر احوال حام فرزند سوم آن حضرت بر او است

### لمعه در ذکر محمل احوال حام بن نوح علیه السلام

چون مهران نوح علیه السلام بی سکون بود میان سه فرزند آن خود چنانچه بالا مذکور شد تقسیم ساخت حام قسمت خود رفته در آن سرزمین سکونت  
ورزید حق تعالی او را نه فرزند زینب بدین ترتیب از زانی داشت هنده سنده جنج توبه کنعان کوش قطر بر رجبش اما هکلی سیاه  
فام پیدا شدند و در سیاه فامی ایشان روایات متعدده منقول است یکی آنکه روزی مهران نوح علیه السلام بمقام سوق الشامین در  
خواب بود و عورتش می نمود حام آنرا دیده بختید و یاقوت چون دید از راه ادب چشم پوشید اما چون سام را بر آن نظر افتاد عورت آنحضرت  
را پوشید و حام را در آن سود ادب سلامت گردانید بعد بیداری از خواب چون آنحضرت برین واقعه مطلع شد بحق سام عاقر مود که حقا  
نسل ترا بعثت پنجمین مخصوص و مشرفی نماید و بیافت دعا کرد که خداوند تعالی نسل ترا با دشمنان عالی مقدار عز زدارد و بر حام سبب  
آن شوخی بدعا کرد که خداوند انطفه او را متغیر گردان و نبوت از نسل او منقطع کن روایت دوم آنکه در ایام قیام طوفان مهران نوح علیه السلام  
تمامی دمیان جانوران را از جفت شدن باز و اج خود ممانعت کرد زیرا که سبب و احاد طوفان بطول انجامد و از کثرت نسل سواران  
کشتی آن کشتی را گنجایش مخلوقات نماند و حام برخلاف حکم آن بنمیه عالیقدر باز و وجه خود مقاربت کرد بنا بر آن با طایع این معنی مهران نوح  
از او برخیزد و رود عاقر نطفه و قطع نبوت از نسلش فرمود لهذا اولاد او سیاه فام بوجود آمدند و از نسل او نبوت منقطع گشت - آورده  
چون اولاد حام کثرت یافتند از قدرت الهی هر یک بقلعه جدا گانه متکلم شدند بنا بر آن از صحبت یکدیگر متنفس شده و هر یک از دیگر  
دوری جنبه بطرفی از اطراف قسمت پذیر خود رفتند و در اطراف اقامت نمودند و آن طرف آن زمین بنام آنکس مشهور گشت چنانچه دیار اقامت  
هند هند و شان شهرت یافتند زمین سنده معرف بنام سنده شده علی بن القیاس ملک زنج بزنجبار زمین جیش بنام جیش اقلیم نوبه  
بنام نوبه شهرت گرفت از کتب تواریخ اسلامی تواریخ نصابی پوهی ما و پوراها نمود واضح است که در ابتدا چون نسل هند بن حام  
کثرت یافته و متفرق بر فرق و طوائف بسیار گشته در دیار هند پراکنده جا بسجا سکونت ورزیدند ممالک و سطهند را از حد شرقی  
تا حد بحر عربی و از کوهستان موسوسه بهاله تا حد کوهستان موسوسه جا چهل پها که آن ملک را مؤرخین هندو آریا ورت میگویند و از تمامی ممالک  
هند متبرک میدانند فر گرفته بودند و خارج ازین حد و هیچک آبادانی از آدمیان نبود - و نیز در تواریخ اسلامی مذکور است که اگر چه  
اولادش در ابتدا بر زمین حدایت و شریعت مهران نوح علیه السلام بودند اما بعد در قرون چون عالمان و علم سینوی آن شریعت مندرس  
گشتند و بعثت پنجمین آن ازین طائفه ممنوع بود و با کمال جاهل مطلق و لاند سبب ماندند اما بمقتضای طبع جبلت انسانی هر یک از طوائف  
را مقصدی و سر پرستی می بود و مقدم بیار از مقدمان سر پرست جمعی از سر پرستان را می گفتند که آخر لفظ را صیقل بپوشند



در کتب معتبره تواریخ اسلامی سطور است که در زمانیکه قوم هند کابل و لاندی و بلخ تیا زسی بتلا بودند در عهدیکه کشتن را س نامی مسموم  
رایان فرق این قوم را نامی بود و بهره کامل عقل داشت بر نامی شخصی که با وصاف علوم حکمت طبیعی ریاضی و آسمی متصف و بنون داشت  
و نتایج آن از کشفات معروف از ممالک واقع شرق و شمال هند از حد شرقی و جنوبی تا آبر آمده بیان هند رسید بملاقات  
کشتن را س فائز گردیده و کلمات حکمت سمات او در طبیعت راجه اثر کرده راجه مذکور او را مقرب و زیر خود مقرر ساخت به تمذیب  
تعلیم و آراستگی قوم هند را موزموده و بر ما حکیم متقدیرین این قوم را علوم حکمت و ریاضت آموزانیده او شان را با اعتقاد تسلسل عالم  
دنیا و تناسخ ارواح فی الابدان حلول خدا در اجسام عالمیان دیگر عقاید حکما چون عقیده وحدت وجود معتقد گردانیده پس از آن  
تمامی افراد نسل هند بنجام را منقسم بر چهار قسم ساخت چنانچه اهل علم و فضیلت را برهن بر نام کرده و اهل سلطنت و سیف را  
موسوم به کتتری گردانیده و اهل حرفه و پیشه را پاکیزه را مثل زمینداران و نجاران و دوکانداران غیره برهن اسم کرده اهل خدمت  
و پیشه ناز و ذلیل چون جلا و کتاس و حجام و غیره را سود برهن موسوم نموده و کتبی موسوم به بشدکل بر چهار جلد شتمل بر بیان عقاید  
احکام حکمت و قواعد و ضوابط ریاضت مع طریق عقیده و عمل وحدت وجود تحریر کرده حواله او شان نموده بعد از آن مع میدان  
خوار و وسط هند بر آمده بلکه که آنرا ملک بر ما میگویند شتافته و در آن ملک اقامت در زید و زوئی مردانش طائفه انبوه پیدا  
گردیده آن ملک را آبادان کردند. و نیز میگویند که علوم حکمت را از علماء تانا حاصل نموده بود و نیز نوشته اند که چون قوم هند آنقدر  
کثرت یافت که وسط هند را که در صدر ذکر شد و آن کرده شد حد نجاش ایشان نماز کرده و به انبوه این قوم بسمت مشرق وسط  
که مشرق را بزبان هند پورب میگویند رفته و در آن ملک آبادان شدند و آن بین آبا و نمودند و ساکنان آن ملک مسموم بشرقیان  
پور بیان شدند هم برین منوال گردیدند و عظیم از این قوم که پیشوایان ایشان تنگ و کرناک و سنگل نام داشتند از وسط هند رحلت نموده  
جمعی از ایشان ملک جنوبی وسط هند را که بزبان شاستری آنرا کن میگویند آباد کردند چنانچه ملک تنگ موسوم به تنگان و ملک  
کرناک معروف به کرناک شد و از آنجمله کرده سنگل که پیشوایان آن برهن برن بود جزیره سرنیپ از راه سلسله کوه که راه طریق بود  
آدم علیه السلام از سرنیپ بکه بود رفته آن جزیره را آبادان کردند و از نام سنگل معروف به سنگل گشت چنانچه معنی ولایت و  
زمین است یعنی ولایت سنگل و تنگ نامی پیشوایان آن بود از هند و مع آل و عیال و طوائف تابعین خود بر زمین شرق و جنوب از وسط هند  
رفته آن ملک را آدم شین آبادان کردند و از نامش آن ملک موسوم به بنگال شد و هم برین منط نامی با گروهی از هند و سمت گوشه غرب  
جنوب رفته شهره بنام نهر و آباد نموده آن شهر را موسوم به نهر الی ساختند و در اطراف آن شهر نیز دیهات مسموم آن ملک را  
آبادان کردند و اتفاق است موصوفین هند را برین که اول شهره که در ملک هند معمور گشت شهر او ده بود و این کشتن را نخستین راجه است  
از هند و که در عهد او هند از علم و تدبیر حکمت لیاقت انبیا بهره ور شدند و اول راجه ایست که قیل و حشی را بدام آورد و بران سواری  
نمود و اکثر صناعات مثل آهنگری و در و دگری و غیره را در عهدش بدرجه حکیم بر بابو وجود آمده اما مطابقت عهد این راجه و حکیم با عهد  
اصد از سلاطین عجم بر قوم معلوم نیست اما درین هم شک نیست که قیل از عهد ضحاک فریدون بوده است و برایتی نوشتن نیز در  
عهد و ابداع یافته و نیز هر قدر راجگان خود و کلان که بعد عهد کشتن را تا عهد راجه بھرت کتتری گذشته و هر قدر بلاد و مصار که در آن  
عهد آبادان گردیده مطابقت زمانه او شان با زمانه اسک از سلاطین عجم معلوم نیست اما درین امر هم شک نیست که در میان عهد  
کشتن را و راجه بھرت کتتری نیز راجگان بسیار گذشته و مواضع و مصار آباد شده اند و درین هم شک نیست که قیل از عهد



راجہ بھرت احمد سکا زراجگان سلطنت تمام کشور ہند فائز نگردیدہ چون احوال تواریخی رایان قدیم کہ قبل از عہد راجہ بھرت کھتری نیز  
بعد از ان گذشتہ اند صیح و درست سلسلہ واریایاب است بنا بر آن بد کہ محمل آن راجگان کہ موافقت عصر ایشان با عصر سلاطین عجم  
یک گونہ مرقوم معلوم است می پردازد و از عہد راجہ بھرت آغاز می نماید

### لمعہ بر بیان محبلی از احوال راجہ بھرت کھتری

وے راجہ بود عظیم ایشان از کھتری برن کہ تمامی راجگان رعایای کشور ہندوستان مستول و حکمران گشت بنا بر آن ملک ہندوستان  
جہت نامش بہ بھرت کھند شہرت یافت رایان صاحب شوکت و شان از نسل او بوجود آمدند چنانچہ بعد فاتش از نسل او راجہ بھرت کھتری  
نامی بر تخت راج ہندوستان متمکن شدہ بعد تے لاولد مردہ بیوہ اش بیاعت آئکہ ہنود لاولد مردہ را و زخمی میدادند یا بارادہ آئکہ  
بر راج شوہر شغیے مسلط نشود یا بقتضای وہمی شہوت نزد کھیشو ریاس نامی برہن متاض رفتہ از وقاع وہم بہتری او دو فرزند  
بوجود آوردہ و بیاس کیے را و صرت ہاشتر و دیگر پانڈ نام نہاد اگرچہ صرت راتر پسر کلان بود اما بسبب ہم بصریاست تعلق بہ برادر  
خورد پانڈ نام داشت اولاد پانڈ کہ پنج نفر بودند جد ہشتر و بھیم سین و ارجن از یک مادر و کل و سہدیو از مادر دیگر و این گروه از نام  
پانڈ بہ پانڈ وان شہرت یافتند و و صرت راتر ایک صد یک پسران بودند صد پسر از گندھ صاری کہ بزرگ ایشان در یو دھن بود  
و یک پسر دیگر یو یو چودہ از دختر بقال بوجود آمدہ و این تمامی معترف بگوروان شدند و بعد وفات پانڈ راج تعلق بہ در یو دھن گرفتہ - و  
در یو دھن ہوارہ در محرمی پانڈ وان از ملک راج موروثی چنانچہ افسانہ آن شرح وارد مہا بھارت نہ کہ راست ساعی می ماند تا آخر کا  
نوبت ایشان بجنک سیدہ و در یو دھن گروہ او مغلوب و مقتول گردیدہ و این جنک برایت پوتھی راج تزنگری مضافہ کلہن کب  
بعد نقصانے ششصد و پنجاہ و سہ سال از گل جگ ہند وان بوقوع رسید - و بقول محققین زیادہ از ششصد پنجاہ و سہ سال گذشتہ  
بود و جد ہشتر با برادران کشن بن سہدیو سلطنت ماندہ بر تمام کشور ہند مالک بادشاہ گردیدہ و آخر کار از خونریزی عظیم خود کہ بر اسے  
حطام دنیا بعمل آوردہ بود نام و پشیمان شدہ و ترک راج و کار و بار دنیا نمودہ مع برادران و نہاد کوہ ہمالہ گردیدہ و اوق عقیدہ ہندیہ  
خود خود را مع برادران در برف گذاختہ ہلاک شدند و این ہلاک را کفارہ ذنوب انستند - بعد ہلاک پانڈ وان راجہ بھرت نواسہ  
جد ہشتر تخت نشین شدہ اند کہ از راج او گذشتہ بود کہ شہر ہستنا پور کہ دارالریاست او بود از طغیانانی رود گنگا غرقاب گردیدہ  
او نیز را ہی عالم ہنگاشت پس از و راجہ اگر سین برادر دیوک بر تخت نشستہ او نیز بزودی از دنیا رفت - بعد از و راجہ کنس را پفرمانروا  
گشتہ ہم در او امل ایام راج مسمی کشن ولد سہدیو کہ راجہ دو وار کا بود او را کشتہ بردارالریاست او کہ متعہ بود و قابض گشت بعد  
این واقعہ جراسندہ ملقب مہراج کہ با فریدون شہنشاہ عجم رابطہ نیاز و دوستانہ داشت و مہر کنس بود بر سر کشن لشکر کشیدہ و کشن از  
متعہ کہ بچختہ بدوار کار رفتہ در انجا جمعیت عظیم ہم آوردہ بنا بر آن مہراج کہ عزم مصمم انتقام داشت از کثرت لشکر کشن اندیشہ مند شدہ  
از فریدون اتماس مدد نمود و فریدون کاوہ سپہ سالار خود را کہ ہند وان اورا کالبون میدیو بسند بلاشکر گران بمبد مہراج فرستادہ  
و مہراج بحایت افواج عجم بر کشن غالب آمدہ او را با انتقام کنس کشتہ و دوار کارا خراب ساخت پس خلعت بیش قیمت کاوہ سپہ سالار  
فوج عجم بخشیدہ و تحائف گران بجے گذارش بخدمت شہنشاہ عجم باو دادہ و خصت فرمود اما آخر کار در میان شہنشاہ عجم و مہراج  
بسبب بعض واقعات کہ شرح آن در کتب سبوطہ مذکور است مخالفت رونما گشتہ و از پیشگاہ شہنشاہ کہ شاسب مع افواج گران



هندوستان مامور و از شده تا عرصه سال بغارت هندوستان پرداخته بعد مهراج کرشناسب را بدادن زربهار و اسباب  
 بیشتر و تحائف لائقه بادشاه انبار در انبار راضی نموده مراجعت کرد. بار دیگر چون سلم زریان از حضور شاهنشاه به نخبه هندوستان بامو  
 شده به بند آمد باز مهراج بدریعی مال چند سپسالار خود بدادن زربهار و فیلیان و ملک پنجاب با وصلح نموده مراجعت فرمود  
 و از ان باز ملک پنجاب در تصرف سلاطین عجم آمده با ملک کابل و زابل و سندھ نیمه و زربهار که کرشناسب اولادش که رستم و اجدادش  
 باشند قرار یافت. بعد وفات مهراج پیش کیشوراج بر تخت راج نشست و او معاصر منوچهر بادشاه عجم بود و منوچهر تحایف  
 می فرستاد بنا بر آن هنگام بغاوت زربهاران دکن منوچهر طلب تعداد و سام زریان را مع انواج گران بداد و فرستاد و ملک  
 دکن را بر او تسخیر کرده و خلعت و تحفه جات لائقه گرفته مراجعت کرد و این کیشوراج تمام کشور هندوستان را تا جزیره نگلید پ  
 مسلط نموده بود بعد وفات او پیش فرید و زایل بر تخت راج هندوستان نشست چون بعد فوت زریان ضعف در سلطنت  
 منوچهر پدید آمده و افراسیاب بر او غالب آمده بود فرید زرا وقت مینی را بکار داشته و حقوق منوچهر بطلاق نیان نهاده بر پنجاب  
 لشکر کشید و پنجاب را از تصرف مردم زال بن سلم بن زریان بر آورده و خلخال صالح خود گردانیده شهر جالندھر را دارالملک خود ساخت  
 و ایلچی مع تحایف بخدمت افراسیاب فرستاده خود را داخل دوتجوانان او کرد پس از ان تا عهد کیتبا و ملک پنجاب در تصرف زریان هندو

### ذکر مجمل پیدایش و بیداری هندوستان

بقول و عقیده محققین از زمانه نوایخ هندوستان هم در عهد فرید زرا مئی هب بوده در هند وجود در رواج یافت مجمل حال ابداع این مذهب  
 چنین آورده اند که شاکا سنگه گوتم نامی شخصی در ملک هند در عهد فرید زرا ظهور نموده بر مذہب بید و بت پرستی معترض گشت چنانچه  
 رفته تمام فرق چهار برن هندوان در تمامی ممالک جزائر هند این مذہب جدید را اقبال نموده از جان دل آنرا پذیرفتند و از مذہب  
 بید و بت پرستی یک سخت برگشتند و مدتی در از این مذہب در تمام ممالک جزائر و جبال هندوستان راج مانده تا آنکه راج  
 هندوستان بر ایان تا تار مسلم شد و او شان این مذہب را اعمال کن بر انداخته و مذہب بیدیم بید را رواج دادند و کیفیت تسلط  
 ایان تا تار بر هندوستان رواج دادن ایشان مذہب بید را چنین بیان نموده اند که مهاراج بر مانامی که راجه تاتار  
 و مورث اعلا ششش نیر راجپوت است از تاتار بر ملک هندوستان خروج نموده رفته رفته بر اکثر ممالک هندوستان  
 قابض گشت چونکه مهاراج موصوف مذہب بید داشت و مردم قوم و لشکر او نیز مذہب بید داشتند منقسم بر چهار طائفه بودند یعنی  
 اهل فضل و علم که معنی آن برهن است اهل راج و سیف که معنی آن کھتری است اهل حرفه و پیشه یا پاکیزه چون زمیندار و بنجار و غیره  
 که معنی آن پیش است و اهل خدمتکاری پیشه را زلی چون جلا و کناس و حجام و غیره که معنی آن سود راست چون بر هندوستان تسلط  
 شد و فرید زرا نیز بطریق صلح با خود متفق ساخت سعی کوشش در بر انداختن مذہب بید بود و اجراء مذہب بید بکار برده در اکثر ممالک  
 هند چون ستهند و ممالک پورب و بنگاله و دکن و بچھم و او تر مذہب بید را جاری نموده فرق تاتاری برهنان را با برهنان هند و  
 کھتریان را با کھتریان هند و پیشان را با پیشان هند و سودران را با سودران هند اتحاد داده همه فرق تاتاری و هندمانند  
 یک قوم هند مقرر ساخته معاشرت را از میان بر انداخت مگر راجگان و رعایای ممالک جزائر بید که دست او با آنها رسید  
 چون سنگلید پ ممالک ایواد و یکو و سائر ساکنان ملک بید بید بر مذہب بید بود و قائم و راسخ ماندند گویند که این مهاراج برنا



تا تارسی راشش سپهر بلند اختر بود آمدند بدین ترتیب سوچ چند چو چنان پنوار بجائی سونگھی و از نسل سوچ راجگان سوچ  
 نسل چپوت و از نسل چند راجگان چند نسل سوچ چپوت بود یافته و از نسل چو چنان و پنوار و بجائی و سونگھی نیز راجگان فیثان  
 پیدا شد ندیعی شش نسل سوچ چپوت از نسل این شش سپهر مہاراج برمانند اگر چه این بیان را با فسانہ خیالیہ ہند و انجلیفت  
 است چون موافق واقعہ و مطابق سہ صاحبان عقل سلیم است بران ترجیح تمام دارد و ممکن است کہ آنچه ہنود و راجگان سوچ  
 نسل از نسل وجہ و راجگان چند نسل را از نسل اترو و پسوان برائے خیالی قرار دادہ اند باید کہ آن بر اخیالی دیگر و این بر تارسی  
 دیگر و آن سوچ نسیان چند نسیان سوچ مرشان گیر باشند فلینتامل با بصواب و لا تعسف آوردہ اند کہ بعضی فاضل مہاراج بر تارسی  
 ولد ارشد او سوچ بر تخت اجود با جلوس نمودہ در عمدے جہان پہلوان رستم دستان بقصد استرداد ملک پنجاب عازم ہندستان شد  
 و فیروز را کہ بطول عمر مخصوص و تا آنوقت زندہ بود و خود را بدستور قدیم راے رایان ہندی گفت از ہیبت رستم متعلقان حج و  
 بکوہستان ترہت گریخت چون رستم سندھ ملتان را متصرف شدہ بغزم انتقام متوجہ فیروز راے گشت سوچ راے والی اجود ہیا بشنید  
 خبر مع سپاہ خود وقت را غنیمت شمردہ بمرد رستم دستان آمدہ ہر کاب رستم گشت چون فیروز راے اینجالت راشنید از ترہت  
 بکوہستان چہار کند گوئد واڑہ گریختہ ہم در انجا بساط زندگی را نور دید بعد از ان رستم دستان در اے فرمان تمام کشور ہندوستان  
 سوچ راے راجپوت بخشیدہ از ان پس سوچ راے را استقلال استبداد و راج ہند دست دادہ راے رایان و مہاراج عظیم الشان  
 ہندوستان گشتہ و از اوجی بکمال تاحسد و کن بہر جا حکام و عمال خود شانیدہ قرتی زراعات عمارات و انقوش خاطر نمودہ  
 بساے از اراضی ایران را آباد کرد و امیدہ بلدہ قنوج را پائے تخت خود ساختہ اکثر اوقات قنوج می بود و در عمدہ و معمولی قنوج  
 بیست پنج کرمے رسید و در عمدہ و برہمنے از کوہستان چہار کند برآمدہ معاملت پرستی را رواج داد و بعد از و پشت پرست  
 مہاراجگی ہندوستان و خاندان و ماندہ تا آنکہ پس از سوچ چندین پشت از نسل او راجہ و سر تخت و از نسل راجہ سرتھ راجچندر را  
 فرمانرواے ہندوستان گشت باز اجودھیادار السلطنت شد و رام چند راے سوچ نسی قنوج راجہ جنگ را کہ راجہ راون برہن  
 والی لنکا و تمام جزیرہ سنگلیپ بران سینہ عاشق بود و بقتل کج در اورودہ و راون مذکور زوجہ اوراکہ سمات بستارانی بود  
 بحالت غیبت رام چند راے بتقریب شکا بازی راون مذکور خود را بکیل و فریب گداگری خود را بزلت خانہ رام چند راے رسانیدہ  
 و بستارانی را گرفتہ بجزیرہ سرنیپ گریختا نیدہ بقلعہ لنکا برد و رام چند راے بعد حاضر آمدن بدولت خانہ مطلع شدن بر بخاوشہ  
 سر انجام امور لشکر کشی نمودہ با عسا کر بیشمار از راہ سلسلہ کوہے کہ طریق آمد و رفت آدم علیہ اسلام مبلکہ تا آنوقت موجود بود گذر کردہ  
 خود را مع عسا کر بجزیرہ سرنیپ رسانیدہ و راون خاین را کشتہ و شہر لنکا را سوانیدہ و رانی خود را بحالت برداری از راون  
 بعد مفارقت شش ماہ بدست آوردہ و منظر و منصور از لنکا مراجعت فرمود و با جودھیادار السلطنت خود مراجعت کردہ ملقب بسری  
 رام چند راے گشت و بالیک شاعر در او صاف و آنقدر مبالغہ کرد کہ ہنود و اراوتار خدا قرار دادہ بخدائی پرستیند و آن  
 راجہ عالیشان را سہ سپہ بودند لہو راے و کسولے و پشولے ہر یک از سپہانش در عمدہ مہاراجگی او شہرے در ملک پنجاب بنام  
 خود بنامہا دند و زرنج و افشرفی را بنام پدر خود بدین عبارت مسکوک ساختند سری رام چند راے کوہ مسکنک  
 شہر لہور بنا ساختہ لہور راے است کہ در ایام و کثرت استعمال الف و یا کہ حرف علت اند ما قنط گشتہ لہور شد و از لہور بہ لہور  
 تسمیہ یافت و چندی کسولے بر کنار غربی و شمالی دریاے ستلج شہر بنام خود معروف بشہر کسولے آبادان نمود و از کثرت استعمال



حرفین الفیاء ساقط و مخفف شده مشهور شهر کور شده زفته کافشش در بقاف منقوطه عربی تبدیل یافته بر صور قرار یافته آخر اهر  
 سین مملای صبا و بتدل گردیده قصور گشت بهر نیمینوال شپورای بلده بنام خود معروف بشهر شپورای بر سمت غربی و شمالی دریای سند  
 طرف شرق جنوب که کلان اقصای هند و کابل بنا انداخته بر در ایام از کثرت استعمال الفیاء ساقط گردیده شهر شپور شد  
 و از شپور بتدل به شپاور گشت و نیز قلعه لوه کوٹ و اقصی جبال کشمیر بادی قصبه لوه کوٹ واقع کناره دریای لوه کوٹ که قریب کابل سمت جنوب کابل  
 میگردد و از بنائے لوه کوٹ است و موید بیان کوره بالا است آنچه محبے از اجاب یونس لوه کوٹ که بر مکان آبادی شهر شپاور اول  
 قدیم که بنا کرده شپورای بود یافته نزد بنده ضعیف مولف ساله هزار سانیید و مولف آنحروف و الفاظ سکر را که بر یک سوسه پول ندکور  
 مثل سکر و هیکله زرده بود از ایستراس برین خوانانید سکوک بود که سری را چندی سکه کونسلکت نیز از حصول سکه مذکور واضح شد  
 که آنچه موصوفین افسانه طراز هند را چندی سکه را از سلاطین تریا جگ خیالی و حسابی بنجین هند تصور کرده و عهد و اوصاف هزار سال  
 قبل از وجود آدم علیه السلام اقصا نموده اند افسانه ایست که عقل سلیم بر اصل انان و تزریک دید و مخالف کتب منزله آسمانیست و واضح باد  
 که چون شش سپهراج بر تاتاری ایستگ شانه اوده بوند راجپوت می گفتند یعنی راجه اوده چه پوت یعنی پست اولاد هر شش سپهراج موصوف  
 در هند مغرب راجپوت شدند چون راجپوتان نامک از نسل سورج ساطعند مشهور سورج بن نسل ساطعند معروف چند فرزند گشته میز اولاد هر یک از شش بنام  
 پذیر و شهرت گرفته و بمطالعه راجپوتان را تصور کچھو بسورج ساطعند از نسل سورج ساطعند راجگان تیره و غیره نسل ساطعند چند راند و تهری راج که شهاب الدین غوری  
 اورا گشت و گاندھی ساطعند غیره از نسل حویان اند و راجه کبراجیت از نسل نیچار و پرنار نیز شاخ بنوار است و راجگان کچھو بصورج ساطعند  
 بگل و بخیان از نسل بجاتی اند چه چند ساطعند مہاراج قنوج موت اعلم مہاراجگان خود و پور و بیکانیر از شاخ راهور و راجگان  
 بیپور و الور از شاخ کچھو مہاراجگان او و پور از شاخ سیوئی اند راجگان نیپال نیز از نسل سورج ساطعند راجگان جمون نیز از  
 شاخ کچھو مہاراجگان سورج و از عرف و صوگر اند و راجگان سنگدیب و بعض دیگر از رایان جزائر کن و غیره از برین برینند و دیگر  
 اکثر راجگان چنانچه راجه بیپال و بختیور و بزروده و صیند و ناب و غیره از برین میش مشہوانند اما راجگان بیپال در نیوقت خود را از راجپوتان  
 ثابت کرده در نیباب کتابی تحریر کرده اند و پندت صاحبان کشمیر دہلی و پنجاب از نسل برہمنان تاتار ترک شریف نسب اند  
 چنانچه راجپوتان از نسل کھتریان تاتار ترک شریف نسب اند و قوم کھکر از نسل شریف کیان اینند که در عهد ستم و زال و زریان  
 اسلاف ایشان در ملک پنجاب کمران زمیندار ماندند و راجپوت و کھکر محض موجب داشتن دعوی علون نسب خود بر تمام اهل هند شدند  
 نسب با وجود شرف شدن بسیار از ایشان شریف دین اسلام تبدیل نسب انداشتند خود را بدستور قوم راجپوت قوم کھکر میسپند  
 و دیگر مضمحل بند بن جام بعد اسلام آوردن خود را عرفی شیخ و ناموده اند و آنچه ابو القاسم هند و شاه استر آبادی ملقب فرشته در تاریخ  
 خود موسوم بتاریخ فرشته اقوام راجپوت را بکنیزک ساد و نطفه حرام منسوب ساخته نوشته است نقل میکند که رایان کھتری کنیزکان  
 خود را چنانچه اکنون نیز رسم بنود است برود خدمت فرموده شطابق العنان ساخته هر کدم مشوقی بهر سانیده فرزندان پدید می  
 آوردند و در کمال عزت پرورش نموده مانند فرزندان ایان بزرگ میداشتند و از آنجا که سخت سری خانه زادان است خود را صیل  
 و نجیب ناموده و نوشتن را بفرزند می راجه نامنوس ساخته هر یک از ایشان می پرسید که کسیتید می گفتند راجپوتیم یعنی راجه زاده  
 اتھی کلامی گوید عبد الضعیف شمس محمد که این تقریر مصنف تاریخ فرشته از سرتاپا لغو و تعصب محض است اصیلندار و بلکه عندی ساخته  
 و اختراع اوست و حقیقت احوال صیلت نسب این قوم شریف صحیح درست آن است که مولف تحریر نموده بدانت مولف بیچ



طائفه از طوائف قدیم هند در شرافت بزرگی برابر قوم راجپوت و حکم و پندت نیست قتال بدانکه بعد از راجگان مذکور  
 بعدتے بہراج سورج منسی رائے رایان ہندوستان گشت شہر بھراج کہ اکنون بھراج شہرت دارد از بناائے اوست  
 و بلدہ بنارس را پدرش بنا نهادہ بود و او با تمام رسانید و ترقی علم موسیقی بدرجہ کمال نمود برادران و عشیرہ خود را معزز و اشنہ  
 بجاکیرات لائقہ بنواخت و ہر شش ہنس راجپوت را بہ بزرگی بر تمام طوائف ہند ممتاز ساختہ و تمامی فرقا ہند و نسب را  
 نام نگذاشت اما ضوابط پوری را مختل نمودہ مملکت او از نظم و نسق برافتادہ در ہر سکہ سوداے پیدا آمد و کیدار نامی برہمن  
 از کویستان سوا لک بروخروج نمودہ بعد محاربات اوراکشت و بر سلطنت او متصرف شد راجہ بزرگ شد و اطاعت کیکاؤس  
 و کیشور را موجب سرسبزی راج خود دانستہ ہوارہ تحت ہدایمی ستاد و قلعہ کالنجرا بنا نهادہ آخر با تمام رسانید و در آخر  
 عہد دولتش شکل نامی بردستی از نواحی کوچ خروج نمودہ اول بر ملک بنگ متصرف شد و آخر کار اوراکشت تہ تخت راج ہند  
 جلوس نمودہ شہر لکنوتے را احداث نمودہ و این راجہ شکل چار ہزار فیل و صد ہزار سوار و چار لک پیادہ جہاں بہر رسانیدہ از  
 دادن باج و خراج با فراسیاب جواب داد و فراسیاب پیران دیہہ را مع افواج بر سر او فرستادہ اما چون پیران دیہہ کار  
 پیش رفتہ از دست در کویستان محصور شد و این خبر با فراسیاب رسید بنا بر آن فراسیاب مع فوج سواران جہاں ترکان از شہر  
 گنگ و تر کہ مابین خطا و ختن است و از بلدہ خان مانع بقاصد کچاہ راہ است بطریق بلغار روزنہا ہندوستان شدہ و ناگہان  
 بر سر افواج ہندوان سیدہ دشمنان را شکست پیران دیہہ را از محاصرہ نجات داد و بر مال و اسباب فیلان عد متصرف شدہ تعجب  
 شکل نمود و بیارے از ایشان بقتل رسانیدہ اما شکل بسلاست بدر رفتہ بکویستان تہرہٹ گریخت و ترکان آن مملکت با جارج  
 غارت رفتہ آخر شکل مستعفی جرائم گشت فراسیاب جرائم و راعفو نمودہ ہمہ کابی بادشاہ قبول یافت بنا بر آن فراسیاب راج ہند  
 را بہ پسرش بخشیدہ اورا ہمہ کاب خود بترکستان برد و مدت العمر خدمت فراسیاب ماندہ تا آنکہ در جنگ داران دست بر کشید

### لمعہ در ذکر بہت بن شکل

راج او از حصہ کھڑتی مالوہ بود حال مملکت خود را یک حصہ خیر اسیکرو و دوم حصہ بلے خراج پد بتوران سفیر ستاد و سوم حصہ را  
 خراج خود و سپاہی نمود لہذا الشکرش کم شد و راجہ مالوہ کہ مالگزار او بود بغاوت اختیار نمودہ قلعہ کوالیار را از تصرف عمل او برادر و نیز  
 راجہ تہرہٹ کہ قلعہ رہتاس بنا کردہ در آن مشغول طاعت می بود از و برگشتہ وہم در آن نزدیکی فہات کردہ لا اولد مرد و نیز در نواحی  
 قنوج کہ دار راج او بود ہرج مرج پیدا آمدہ درین عرصہ شخصے مہراج نام از قوم راجپوت کچھو ہند زمین بار و از خروج کردہ و بر قنوج  
 تصرف نمودہ راجہ شد و بعد حصول قوت و مکت تمام لشکر بلایت نہروالہ کشیدہ نہروالہ را از تصرف بیند ران آن ملک اہیرا  
 و گاجپران بودند کشیدہ بر کنار دریاے شورجبت آمد و شہ مردم بنا در بنا نهادہ و کشتیہا ساختہ و در آب انداختہ برگشت بعد چہل  
 سال فہات کردے معاصر کشتاسب بود ہر سال پیشکش سفیر ستاد و در آخر عہد سلطنت کشتاسب شخصے عالم و جنال و حکیم  
 مراض بیاس نام موافق ارشاد راجہ ہند اقاویل بیدر با حکیم کہ بعضے تحریری و بعضے بینہ می نوشتند بلا علایت ترتیب تقدیم و تاخیر شدہ  
 می آمدند و ہمہ بلغت سنسکرت بودند از زبانہا و کتب جمع آوردہ بر چہار مجلد منقسم و مرتب ساختہ مجلد قسم اول را رگ بید و مجلد قسم  
 دوم را جہر بید و مجلد قسم سوم را سیام بید و مجلد قسم چہارم را اتھو بن بید نام نہادہ علاوہ از ان کتابے بسوط موسوم بہا بھارت



دران ایام تصنیف نموده و اثبات این معنی که بیاس در آخر عهد کشتا سبب راجه معاصرش بود این بقول ابراهیم زرتشت است که در دستاویز  
او در نامه شش و هشتاد و هشت در فقره هشت و پنجم مذکور است اکنون برهنه بیاس نام از هند آید پس داناکه بر زمین کم کس چنان است که آخه  
ازین کلان مالک صاف ثابت است که بیاس در آخر عهد کشتا سبب راجه به زمان بود پس آنچه بنویسد در وقت آمدن افسانه ها از شیده اند افسانه ها تصویب باید کرد

### ذکر محل کید راج

در خواهی زاده مراح است به موجب وصیت جانشینان گشت چون دران ایام رستم و ستان کشته شده و ملک پنجاب حاکم صاحب قدرتی  
نداشت بنا بر آن کید راج به سولت بران متصرف شد و در بلده بهیره که از بلاد قدیمه پنجاب است قامت نموده بعد از آن ایام قلعه جمون را  
بنا نموده یکبار از خوشیشان خود را که دو گرام داشت مالک آنجا ساخت و از آن با زمان این وقت آن قلعه و آن ملک در تصرف فرقه دو گرام  
پس از مدتی چون اقوام کله و چوپیه که از زمینداران معتبر پنجاب بودند بامروم صحرانشینان میمان کوه مابین کابل و قندهار اتفاق نموده  
بر کید راج خروج کردند و کید راتنگ کردند لاجا کید راج آن ملک با ایشان گذاشت و آن قوم پراکنده در هر کوهی سردارے  
که بود آن ملک را متصرف شد

### لمعه در ذکر محل راجی راجه جیچند

آورده اند که جیچند سپه لاکه بیلج بود چون قدرت یافت قدم بر تخت راج گذاشت از سبب وقوع قحط و غلاد و عهد و توجه و بعیش و  
عشرت حریت خرابی بیها و قصبات ایران گشته چنانچه سالها ملک هند و ستان بجات اصلی خود باز نیامد و بعد حکمرانی  
شصت سال انتقال نموده پسر خود رسال از و باقیماند مادر پسر را بر تخت نشاند خود متصدی امر حکومت گشت اما برادر جیچند  
و صلوات نام با سرداران اتفاق نموده و آن پسر را از میان برداشت بر راج متصرف شد و این جیچند هم زمان هم برادر اب بود  
هر سال پیشکش می فرستاد و دهلور راجه شجاع و دیو بر خلق مشفق و مهربان بود شهر ذلی را او بنا نهاد بعد حکمرانی چهل سال راجه فور  
نام که باراجه کما یون نسبت خوشی داشت از آنجا خروج نموده اول بر کما یون متصرف شده انگار بر قنوج بزور و غلبه قبضه کرده و راجه  
و دهلور را قید نموده در قلعه متاس اسیر کرد و بعد مغلوب ساختن راجه دهلور لشکر بر ملک بنگ کشیده تا کناره دریای انخر متصرف گشت  
و فرستادن پیشکش با دشان ایران موقوف داشت بنا بران اسکندر لشکر بر سر او کشیده او نیز با عساکر گران بقابل سلطان سکندر  
حرکت نموده در صدد سر هند با سکندر محاربه سخت نموده شکست خورده بقتل رسید اما روایت قومی آنکه شکست خورده بدرفت  
بعد از آن چون سلطان اخلاق حمیده او شنید از جبارت او عفو در گذر نموده او را بجزو خود طلبیده سلطنت هند و ستان را بوی  
بخشید و اکثر راجگان پورب دکن جز غلبه سکندر بران راجه و الا نشان از بهیبت سکندر برسان گردیده تحفه فرستادند  
و ممالک خود را از صدمه سکندر بصلح و اطاعت محفوظ داشتند بعد راجه فور که او را راجه پورس مینویسند راجه سنسار چند  
ملک راج هند و ستان گشت و هند و ستان برهنه شده را در اندک مدت آبادان ساخته هر سال پیشکش مال مال پیش گو در زباد شاه  
ایران می فرستاده بعد حکمرانی هفتاد سال راجه جونا نامی که برایتی خوانده راجه فور بود بر خروج کرده بر حکومت او متصرف شد و افعال  
پسندیده بعمل آورده در مموری ملک کوشید و برکنار دریای گنگا و جنادیهات و قصبات بسیار احداث فرموده بعضی بنا بلده  
جونا گنده را نیز با و منسوب دهاند در سال که آرژنیر با بجان بجزم تنجیر هند و ستان تا حوالی سر سندر رسید مضر شد به سخت



بادشاه شتافت و زرویم و جواهر و فلان پیشکش ساخته بادشاه را رضامند کرده برگردانید و خود بقنوج رفته و مدتی بعیش و استراحت بعد حکمرانی نو و سال درگذشت و از دو و پینار شت ملک باقیماندند راجه کلیان چند پسر کلان و جوانشین او گشت شخصی بود ظالم بانگ جرم مردم را بر باد ساخته و نیز معاظمه را از رعیت بجز و سختی تحصیل کرده بنا بر آن مردم با طرف جوانب گفناشته رفته و هندوستان خراب شد و پانچت قنوج که بلده بی نظیر بود چنان ویرانی یافت که راجه با جمعی قلیل در آن بانه بنا بر آن هندوستان پر آشوب گشت و رایان اطراف قومی گردیده در هر دیای راجه بنجود سری پرداخت ملک هند از طوائف الملوک شد تا آنکه راجه هندوستان راجه براجیت پنوار رسید

### لمعه بیان راجه براجیت پنوار

وے از نس راجپوت چند نسل از شاخ پنوار بود نیک نهاد می انصاف پر و همی سعی او در ترقی علم و علما و آبادی ملک رعایا از صد ساعی بود و در عنوان شباب لباس فقیر و سیاحت اکثر ممالک را سیر نموده چون عمرش به پنجاه سال رسید سپاه گری اختیار ساخته آخر کار بسطنت عظمی هندوستان رسیده و راندک مدت تمام ملک نهروال و مالوه تصرف در آورده با وجود سلطنت عظمی با خلق انده سلوک برادران نموده در خانه خود جز کوزه گلے و حصیر نشسته بلده اجین در عهد آباد شد و قلعه دھارا را و بنا نهاده و بنجانه ممالک را در اجین اختیار ساخته بر بهمان جوگیان را وظائف مقرر کرده عالمی در آن بتجانه ساکن گردانیده او شان را بعبادت و بندگی خدا اشارت فرمود اکثر اوقات خود را نیز صرف عبادت خدا و پرورش خلق الله میداشت بیاعت آنکه نبود در نسبت او اعتقاد تمام بود سال و ماه را در دفاتر خود از قوت او ثبت نمودند بروایتی معاصر آر و شیر و بڑایت دیگر بهمان شاپور بود در آخر عهد راج او سالها بن نامی از عمایه زمینداران دکن بر مے خروج کرده و برکنار دریای زرد با او جنگ نموده برو غالب مده او را بقتل رسانید گویند بقتل براجیت سالها ملک مالوه خراب بود و حالکے عادل صاحب جود و همت نداشت تا آنکه راجه بھوج راجپوت حاکم شد و

### لمعه ذکر مجمل حال راجه بھوج

مے نیز از طائفه راجپوت از نسل پنوار بود چون ملک ملکش در سخاوت و شجاعت پیروسی براجیت میکرد تا آنکه هنگام شب تغیر وضع نموده گرد شهر آریه و خبر گیری مساکین و غریبان کرد اما در جمع نمون زنان حریص بود بلده کرکون و بیجا نگر و قصبه هند بڑر عهد و بنا یافته بعد حکمرانی پنجاه سال از عالم قانی انتقال کرد و

### لمعه ذکر مجمل سلطنت راجه باس دیو

بعد از بھوج جهانداری هند بے سیده ملک بهار را که مانند ملک بنگال از تصرف رایان قنوج بدر رفته بود متخلص کرده شوکت مکنیت تمام پیدا نمود و بهرام گور بادشاه ایران بهمد و در لباس تاجری جهت تحقیق مملکت هند و معلوم نمودن اوضاع و اطوار هند و بدارالراج قنوج آمد فیلیه مست و حشی را که در نواحی قنوج پیدا شده بود و هر روز جمعی از مترودین را چنانچه شرح آن در کتب مطبوعه تواریخ مسطور است با پمال خست و بار باس دیو بقصد قتل او برآمده بر دفع او قدرت نیافته بود بهرام گور زن تنهار فرے بعزم دفع او برآمده و از قوت و قدرت خدا و او آن فیلیه بضر یک چوبه تیر برانداخته و خلق و ضعیف و شریف که آنوقت بنظاره آن فیلیه برآمده بودند از دیدن این معامله



و در پاره بهرام گورافاده صدای تحسین و آفرین بند ساختند چون این ماجرا بخدمت راجه باسدیور رسید با تملع آن راجه موصوف  
 نزد خود طلبانین چون بهرام نزدیک راجه رفت یکی از مقربان راج که در سال سابق پیشکش کرده بهرام گور از طرف راجه باسدیور بولایت رسانیده  
 بود بهرام گور را بشتناخت و حقیقت را بگوش راجه رسانیده راجه بشنیدن اینحال فی الحال از تخت فرود آمده بهرام گور را ملازمت نمود  
 و ادب تمام نموده و دختر خود را در نکاح او در داده با عزا از او کرام تمام بولایت رسانید و مدت عمر تحفه نفیسه می فرستاد باسدیور نیز  
 بعد حکمرانی هفتاد سال از دنیا در گذشت راجه دیگر می منتقل شده

## لمعه ذکر مجلس راجه رام دیو

مجلس از قوم بلجیوت و از شاخ سورج منس بود و از سورج منس منجمله قوم راتھور آورده اند فی ز سپه سالاران راجه باسدیور بعد وفات او  
 با اتفاق سرداران سپاه بر تخت راج قنوج جلوس نمود و در ایام هند گشت مرد دیر و شجاع و مدبر و روزگار بود و اول سرداران کوش  
 را مطیع نموده آنگاه با سپاه آراسته تمام لایت را و از آن تصرف راجه چو مان کچھو اهر بر آورده قوم خود را که راتھور باشند در آن ممالک ساکن مقیم  
 ساخته و قوم کچھو اهر را کوجا پانیده در حد و قلعہ رہتاس ساکن گردانید و دختران سرداران کچھو اهر را در حرم خویش حایه داده بعد از آن  
 در ملک لکنو کتے تصرف نموده آنرا به برادرزاده خود داد و در آن سفر غنائیم بسیار بدست آورده بعد سه سال بقنوج مراجعت فرمود و بعد  
 اقامت دو سال در قنوج باز بر سر ملوہ لشکر کشیده آن ممالک تصرف کرده در آن ممالک قصبات دیہات معمور ساخت و قلعہ زور را  
 مرمت کرده یکی را از اقوام راتھور حاکم آنجا ساخت و از یک سیجا گد دختر گرفته و شیدوای حاکم کن نیز دختران حج و مع جہین لائق بخدمت  
 او ارسال داشته مدت دو سال در گوند و اثره بسر بره و جمیع رایان زمین در آن آنحد و راسخ و با جگندار ساخته تمامی سر کشان را کشته بقنوج  
 مراجعت کرد تا هفت سال در قنوج بعیش و استراحت گذرانیده بعد بکوہستان سواک آمد جمیع رایان آنجا را با جگندار ساخته راجه کجاویرا  
 که از عرصه ہزار سال شپت بہ پشت حکومت آن ملک داشت بتقابل راجه رام دیو برآمده و بعد جنگ سخت قتل شدن ہزار نامم از طرفین  
 فتح نصیب راجه رام دیو گشت و راجه کجاویرا و اموال و اسباب و اقبال باخبر با اخره دختر خود را پیشکش رام دیو نموده و ملک را بر مسلم داشته سمت  
 کوہستان نگر کوٹ متوجہ شد و آن لایت را اکثر غارت و تاراج نموده تا موضع و منکوٹ پندھی رسید و در آنجا بسبب رعایت بتخانہ درگا  
 واقع حوالی نگر کوٹ اقامت زریده پیشتر نہ رفت راجه آنجا را طلبیدہ و آخر بوساطت رہنمان طرفین بتخانہ با یکدیگر ملاقات  
 نمودند بعد رام دیو زریہ را بجادمان بتخانہ داده و دختر راجه نگر کوٹ را بے پسر خود خوشننگاری نموده بجانب قلعہ جمون روان شد راجه جمون  
 بغرور لشکر بسیار و قلعہ استوار و صعوبت راہ و انبوہ جنگل و اشجار و افزونی غلہ تن بفر و تنی در نداده بچنگ پیش آمد آخر چون خود را مرد  
 میدان رام دیو ندیدہ و بے ہنرمیت نهاد و رام دیو جمعے را از قنوج خود بدنبال او تعیین ساخته و خود بمحاصره قلعہ جمون پرداختہ و راندک  
 ایام قلعہ را کشت و خلق کثیر را مقید و اسیر گردانیدہ جہان بال جہان بال اسباب بدست آورد پس از آن راجه جمون عجز و نیاز اختیار ست  
 مطیع و مشرف خدمت شد و رام دیو دختر دیگر او را برابرے پسر دیگر خود ستہ از آنجا کوچ فرمودہ از کنار نہ بہت کہ از کوسہ کشمیر میریزد و  
 بزیمین پنجاب می آید و تا حد و بنگالہ و کنارہ دریا نشو کہ کوہستان سواک آنجا منتهی میشود شاید کہ پنج ماہ راہ باشد میر فرمودہ قریب با پنصد راجہ  
 کہ در آن کوہستان بود و باش داشتند با لگندار ساخته باز روجا ہر بسیار و اموال اعیال بشیا علم حاجت بہت قنوج بفراشت بعد  
 رسیدن بقنوج ششے عظیم ترتیب داده جملہ سپاہ را یکسر بہت اضافه کردہ و مردان شجاع را نواختہ و ششے غنیمت را بر خلق قسمت فرمود



برسند استراحت و آرام ممکن گشت و بجز بیخ طرف سوارسی نفرموده تا آنکه بعد از فرمانفرمایی پنجاه چهار سال از جهان فانی فرگذشت مثل می  
راجظیم ایشان در هندوستان نبوده می معاصر فیروز شاه ساسانی و لکه یقینا بود به سال بلج و خراج معمولی میفستاد و بعد وفات او در میان  
فرزندانش در باب حکومت نزاع بوقوع رسیده نوبت بجدال و قتال سیده از ان سبب خرابی بسیار در پایتخت قنوج واقع گردید و فرزند  
رام یو که محاسب هم از شمار آن عاجز بود و تلف شد بنا بر آن یکی از سپاهاران رام دیو پرتاب چند نام بر مملکت مسلط شد

### لمعه در ذکر محل راج تاجپند

می از قوم لچپوت سوج نسبی از شاخ سیدوی بود مخالفت فرزند ان رام دیو را غنیمت دانست سپاه را با خود متفق ساخته به سولت بر تخت قنوج  
متصرف شد بعد از ان بر انداختن سپاهان رام دیو پر و داخته اثری از ایشان نگذاشت انگاه زمینداران سرکش را بر انداخته راجه بزرگش و از غوغا  
و عجب و سخت پیشکش معمولی از سلاطین ایران باز داشته بنا بر آن نوشیروان سپاه بیکان سمت هندوستان با مور و روان فرمود  
چون بمالک تمان پنجاب رسیدند و مزاحمت رسانیدند پرتاب چند شیمان شده و ز ر و جواهر بسیار فرستاده آن لشکر را باز گردانیده  
نیز مدت العمر بلا مساهله میفرستاد و بعد وفات او رایان اطراف را آورده اکثر اطراف را گرفتند چنانچه اندک مملکتی بر فرزند ان تاجپند  
باقیمانده آن در تصرف ایشان بود تا آنکه اولاد امیر تیمور گورگان ملک خجور و مند سوگرد دیگر بسیار از ممالک ایشان ضبط کرده گرفتند

### ذکر محل در ذکر انند دیو

می بقول از راجپوتان بروایتی از فرقویش بود بعد وفات پرتاب چند سیدوی از ملک مالو خراج نموه کاش هر روز در ترقی می بود تا که  
تمام ملک نهد و مالو و ملک مرهه و سرزمینی کن برار را قابض شده بنا قلع رام گره ماهور و عهد و صوت یافت قلع مندی و  
نیز می تیار ساخت او معاصر خسرو پرویز بود بعد از انکه شانزده سال حکومت نموه وفات کرد و هم در ان ایام مالو نام هندو راجه شد  
این بالیدو هند می بود که از میان دو آب خروج جمعیت بهم رسانیده دلی را از تصرف فرزند ان پرتاب چند بر آورده پس بر قنوج  
متصرف شد و بلده قنوج در عهد او از صد آبادان بود بعد حکمرانی چهل ساله از دنیا رفت چون فرزندش نداشت در هر سرزمینی نای خود را  
بهم سیده هند صوت طوائف السلوک گرفت و تا طلوع آفتاب جهان تاب دین مبین محمدی طوائف السلوکی ماند چنانچه هنگامیکه  
سلطان محمود غزنوی عازم غز او جهاد هندوستان گشت در قنوج کوز نامی اجه حاکم و در میثه و صدمت و در ماهون گچچند و در لاهور  
صیپال بن اسپتال و در کانج بچی را و در دیگر ممالک نیز علی بن القیاس راجگان جدا جدا بودند چنانچه در مالو و اجمیر و گوالبیار و به دیار  
راج دیگر بود و بعد زوال سلطنت مبدسکینان در عهد سلطان شهاب الدین غوری جی چند را و راجه قنوج و پرتقی راج راجپوت  
چومان راجه اجمیر و دلی را و رایان هند بود

### جلوه در بیان محل ذکر حال سام بن مهتر نوح علیه السلام اولاد احدانش

آورده اند که سام وقت طوفان مهتر نوح علیه السلام نود و هشت ساله بود و بعد از رفع طوفان باصح روایات سه صد و پنجاه سال دیگر است  
و فضل دار شد اولاد مهتر نوح حامل نور حضرت خاتم الانبیاء بود بنا بر آن بولعی می پدر فائز شده و بقول اکثر مورخان از انبیاء و مرسل بود و بکثرت



کیاست و نور فراست و صلاح نفس و نجابت ذات و ستودگی صفات از سایر اولاد مهتر نوح علیه السلام تمیاز داشت و تمامی علم اهل اسلام  
 و تمامی اهل کتاب بفضیلت پیام از یاقوت و حام بفضیلت پیام از حاتم متفق اند و آنجناب صدمجد اکثر انبیاء عظام و سلاطین کرام عرب و شام و روم  
 و فارس و عراقین است بنبوت پرست که مهتر نوح علیه السلام قسمت عمده روح سکون بحیثی از زانی داشته و آنحضرت نیز مدت عمر در آن  
 قسمت نزد سام گذرانیده عند الوفاات او را بخلافت و ولایت برگزیده بعد از ان نبوت نیز رسید و آنجناب را پس از ان بودند بدترین  
 از فحش که ابوللانیام است و کیومرث که پدر سلاطین عجم است و سلطنت در نسل او برابر تا عهد خیر البشر مسلسل ماند سوم اسود بقول تاریخ بنا  
 شهر نینوی در حیه مائین را او بنا ساخته دیگر یقین که شام و روم از پس از ان اویند و بلاد شام و روم بقول بنا کرده این دو بزرگ است و نیز اکثر  
 طوائف یورپین سوائے روس از نسل ایشانند دیگر ارم که اقوام عاوا از اولاد اویند دیگر نوح که از و جز نامی باقی نیست دیگر علی که تعمیر خورتن  
 منسوب است و دیگر لاد و بقول حمد الله مستوفی چار سپه داشت از بیجان و آران و آرمین و عاکنین که بعد از وفات سام مردم نسل او کثرت  
 تمام یافته و در اطراف قسمت پذیر و منتشر شده با سجا آباد شدند و منقول است که اولادش بنورده نعت سخن گفتند چنانچه در بستان  
 ابواللیث مذکور است که فرق الله تعالی نوحاً علی اثین و سبعین لساناً و جعل فی اولاد سام تسع عشر لساناً و فی اولاد  
 حام ست عشر لساناً و فی اولاد یافث سبعا و ثلاثین لساناً انتهى و بروایت دیگر آنجناب بعد از گذرانی پانصد سال و  
 بقولے پس از ششصد سال از دنیا رحلت فرمود.

### لمعة در ذکر محل افخشد بن سام بن نوح علیه السلام

معنی افخشد چراغ روشن است در سال بعد واقعه طوفان تولد یافته و از جمله پسران سام آنجناب حامل نور سیدانام بود و بعد از آنجا نعت و بعد  
 پدر و فرزندی طوائف بشر مکرّم شد و بسبب وقوع پیدایش اکثر انبیاء اولادش باب الانبیاء ملقب گشت یعنی موجب فخر اولادش بر سایر انبیاء شدند

### لمعة در ذکر محل شایخ شایخ بن افخشد

گویند که افخشد در بیست و پنج ساله بود که شایخ از رویه بوجود آمد بعد از ولادت شایخ چهار صد سال دیگر زنده مانده بعد از دنیا رحلت کرد و شایخ حامل  
 نور محمدی بود بنا بر آن بولیه صدی پدر و ستراری مشرف شد.

### لمعة در ذکر محل عابریا عیبر ملقب بپنجم علی السلام بن شایخ

نبوت رسیده که شایخ را پس از ان دختران بسیار بودند از جمله عابریا حامل نور نبوی گردیده بخلافت پدر اختصاص یافت شایخ نسی ساله بود که عابریا  
 از تولد یافت بعد از چهار صد سی سال دیگر حیات یافته پس از ان از دنیا رحلت کرد و معنی عابریا برایت رسول و بقولے پنجم است  
 و عابریا اسم عبرانی و هود اسم عربی است و عابریا ملقب بود علیه السلام بعد از انقصای است بهشت تصدال از وفات مهتر نوح علیه السلام  
 بهدایت و ارشاد قوم عاد که بطول قامت و ضخامت جثه از سایر ذریات آدم علیه السلام تمیاز داشتند و بشدت بطش و کثرت قوت  
 مغرور گشته بعبادت اصنام که نام یکی صیدا و نام دیگر صمود بود و ایشانند و بیشتر و بیشتر و در سال پنجاه سال اهل ضلال را بشعبیت  
 مهتر نوح علیه السلام دعوت کرده اما جز آنند که ایمان نیاورده مستوجب عتاب آگهی شدند بنا بر آن هودم بامر الله تعالی با متابعتان خود



از میان آن قوم برآمده و خداوند قهار طوفان باد بر او نشان فرستاده چنانچه از بر سیاه که از آن امیر باران فرستند صحرایم بر ایشان  
وزیرین گرفت و سخت جهات اموال و عیال و اطفال ایشان را در بروده بعد از آن همه کفار را نیست تا نبود گردانید و این واقعه در راه  
نشوال در ایام مجوز واقع شد پس از آن بدست هود علیه السلام بدعوت ایشان شد و شد و شد و پس از آن عیال بن لاد و بن سام که قوم  
بهین عیال بن سوبند نام و مومل گشته چون شدید باد شاه شام و سمرقند و عیال هود علیه السلام حسب الامر الهی مجلس او رفتند بدعوت  
پرداخت شدید اگر چه ایمان نیاورد و اما ادب او میکرد و در طریق عدل و داد می گوید و تئیکه شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد  
بود علیه السلام بدست هود علیه السلام مجلس او رفتند بدعوت ایشان شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد و شد  
تو گفتم و بخدا تو ایمان آر مگر تو بمن چه انعام دهد و گفت بهشت عنبر شربت و شمه از صفات بهشت پیش او بیان نموده شد و گفت  
این سهل چیز است من خود در همین جهان ساختن میتوانم حاجت نیست که برای آنچه سهل متابعت اطاعت دیگر نمازم و برین نعمت  
جزم نموده نزد ضحاک بن علوان که خواهر زاده او بود و وزیر بدو حکام اطراف و اقالیم ایچیان فرستاده تا از زر و نقره و مروارید  
و گوهر مشک و عنبر و سایر اجناس نفیسه و جواهر حجازی بینه هر طبع آنچه یافتند بدرگاه او رسانیدند و آن تیره بخت در موضع خوش هوا از  
متعلقات شام باغی وسیع مشتمل بر قصر رفیع و بدیع طرح انداخته بعد از آن بر لمانند دران بهشت نشسته از سیم و نشتی از زر ساخته حکم فرمود  
تا هر یک از سر بندگان او که هزار نفر بودند کوشکی باشان شوکت و زیب و زینت دران تیار نمودند و حوائج غلامان و کنیزان را که  
در صحبت و لطافت و حسن صورت نظیر نداشتند از اقالیم فراهم آورده بجای حوران و غلمان بهشت دران ساکن نموده و آنها را از  
آب مصفا و شکر و روغن شیر و شهد بچنان حکمت تدبیر دران جاری کرد که بعین بهشت برین بنیاد بجای سنگریزه تا در تک حیاض  
جواهر آملی ریختند القصه آن باغ در مدت پانصد سال بشری که بسط آن در تفاسیر مبسوطه مذکور است بچنان عظمت و حشمت تمام انجام  
یافت که حضرت خالق العباد و کلام مجید خود از آن باغ بارم ذات العباد اللتی لم یخلق مثلها فی البلاد تعبیر فرموده موسوم  
بباغ ارم شد و شد و در نوامی حضرت الموت خبر تمام آن شنیده بدوق و شوق تمام بجای میترسید که آن باغ دلارام متوجه گردید قول  
مقبول آنکه در اثنای راه آهوشی کشید زین با منظر دید و بطبع صید سب برانگیزد تبعا قبان و دانید چنانچه از فوج خود دور افتاد و هم دران اثنای  
سوار میب نظرش رسید که متوجه او بود از آن سوار متوجه شده چون سوار بنزدیک او رسید از شداد پرسید که عمارت بچنان شان شوکت  
ساختنی آید انستی که از جنگ اصل نجات یافتی شداد از مهابت استماع آن سخن تبرید چنانچه بر خود بلزید سوار گفت تو کیستی سوار  
جواب داد که ملک الموت قبض روح تو آمده ام شداد گفت اینقدر فرصت نه که برین گستان کج پانصد سال در تیار می آن صرف کرده  
و دولت بیج مسکون ابران خرج نموده ام یک نظر که بیندازم سوار گفت خصصت نیست نگاه شداد از اسپ فرود افتاده بیچان  
و سپاهش از آسمان دانست که لعل شنیدند که همه از هول آن جان دادند و آن عمارت عالی از نظر مردم نهان گردید در تیار رخ طبری کور است  
که در زمان حکومت معاویه بن ابی سفیان حاکم شام شخصی شتره گم کرده در بعضی از آن بیابان بطلب شتره گم کرده خویش میگشت نگاه  
بوستان عظیم ایشان بنظرش درآمده که هرگز مثل آن گمان نبرده بود پس اندرون آن شتافته و از آنچه بجای سنگریزه نام و ارید  
در تک حیاض ریخته بودند مقداری برداشته نزد معاویه آورد و حالت را بیان کرد حاکم شام از دیدن آن جواهر عجیب و شنیان  
این با چراغی متعجب گشت با هیبت آن قصه را از کعب اجبار پرسید کعب جوابش گفت آن بهشت شداد است و من در کتب سلف  
دیدم ام که شخصی موصوف کند و کذا صفات از است خاتم الانبیاء آنجا رسید پس چون آن شخص را حاضر ساختند آن همگی صفات بیان کرده



کعب در چهره جبرئیل یافتند بعد تصدیق این امر معاویه در طمع افتاده و آن شخص را دلیل ساخته و جمعی از اعراب را همراه او داده آن بوسه را  
 راجحه و واقعی نمودند اما باز نیافتند بعد از آن معاویه آن اعرابی را مصحوب عبدالمطلب بن قلابه نزد نظر العجائب الغرایب امیر المؤمنین علی بن  
 ابی طالب رضی الله عنه بگذاشت که در سال دهم هجرت و کیفیت واقعه را شرح و در معرض گردانید امیر المؤمنین فرمود که آنچه کعب اجازت را بدین  
 اخبار نموده مطابق واقع است ذکر تاریخ و قیامت هیچ آفرید را چشم بر آن نیستند و

**لمعه در ذکر فالغ بن عابری لقب هو و علی السلام**

گویند هجرتی و چهار ساله بود که فالغ زایید و آنحضرت واسطی فالغ نیز سپهران دختران بوده اند از جمله فالغ با نامت نور نبوت و یهدی  
 پدر و سزار می نام میفرستد و هو و علی السلام بعد ولادت فالغ چهار صد و نسی سال دیگر حیات یافته بعد بر حمت حق پیوست \*

**لمعه در ذکر مجمل اربعین فالغ بن عابری لقب هو و علی السلام**

و افضل وارث اولاد فالغ بود بنا بر آن کسمل نور نبوی و خلافت و یهدی پدر اختصاص یافت \*

**لمعه در ذکر مجمل سرور بن عابری فالغ بن عابری**

اکمل فضل اولاد اعراب و حامل نور نبوی بود بنا بر آن بخلافت پدر و ریاست او میان ممتاز شد و اعراب و دوله بود که از سرور بوجود آمد  
 و بعد ولادت سرور دو بیست و هفت سال دیگر زندگانی نمود \*

**لمعه در ذکر مجمل ناخوری بن سرور**

گویند سرور هجرتی ساله بود که ناخور ولادت یافت بعد از آن دو بیست سال دیگر سرور زندگانی نمود و ناخور منجمله اولاد سرور  
 حامل نور نبوی بود بنا بر آن بخلافت ریاست مخصوص شد \*

**لمعه در ذکر مجمل تاریخ بن ناخور لقب آذر**

فیه بت پرست بت تراش نمود و بناخور هجرتی ساله بود که آذر از وجود آمد بعد از آن نیز ناخور یک صد و نود سال زنده ماند  
 و آذر منجمله اولاد ناخور حامل نور نبوی بود بنا بر آن بخلافت پدر ممتاز شد و این تاریخ ملقب آذر را چندین فرزندان بود و ندیکه آذر  
 که او را در کتب قدیمه بر نام نیز می نویسند که بعد نبوت رسالت ملقب تخلیل افند و تخلیل الرحمان ابو ضیغان شد دوم ناخور حطی  
 و سوم تاریخ از جمله اولاد آذر نور نبوی با برهیم تقال یافت تاریخ پدر مهتر بود پیغمبر علی السلام است که در حین حیات آذر و تاریخ  
 یافت و ابراهیم ناخور هر دو کتف داشتند نام سنکه که ابراهیم علیه السلام ساری خاتون نام زوجه ناخور ملکاه بود و نام پدر  
 ساری خاتون بود و آنچه بعضی مورخین ساری خاتون را نخست فرود گمان برده اند قول ضعیف است قابل قبول  
 محققین این علم نیست \*



# لمعة در ذکر مجمل ولادت رسالت ابراهیم علیہ السلام

بدانکه چون قصه ولادت رسالت ابراهیم علیہ السلام واقعات عهد رسالت آنحضرت نهایت طویل از غایت چهارستغنی  
از بیان تفصیل این ساله مختصر است لهذا بشرح آن پرداخته قلیلی از آن مذکور می گردد و به ثبوت پیوسته که آنحضرت در عهد  
نمود با دوشاه بابل که از نسل لام بن سام بن مینر نوح علیہ السلام بود تولد یافته چون نمود با نخاع شیطان راه شرک طغیان پیوه و دوحه  
الوہیت نموده بتان را بصوت خود تراشیده مردم را بپرستش آن مأمور نموده بود و این فساد او مردم مفیت تسلیم مفضی گشت حقیقتاً  
ابراہیم علیہ السلام بن آذر را که مقرران بارگاه نمود بود بر رسالت بصوت فرموده و بدعت ارشاد نمود و متابعتش مأمور ساخت آنحضرت  
چنانچه در تفاسیر مبروطه مذکور است مجلس نمود و شافته اول او را در مناظره زبانی ملزم ساخته بعد از آن بملت صنیت و حدایت پروردگار  
دعوت نمود چون آن مردود انکار آورد بعد از آن باراده ظاهر ساختن بزرگی و جلال خداوند و الجلال و الخشایف و الخسار اصنام برفق  
انام بتان ایشانرا بشکست که در کتب مبروطه ذکر یافته برهم رده بشکست بعد روشن شدن این معنی بزود و متابعتش نمود و در سپا داشت شکست  
بتان آنحضرت را چنانچه شرح آن در تفاسیر مبروطه مندرج است ز نار نمودی انداخت و از پروردگار آن نار را بر آنحضرت گذار گشت  
ریحان مشعل بر آتایان گردانیده بعد سه یا هفت روز چون این حالت بان شتی و انش گشت دو وحیرت حسد باغش صغر نموده  
خیال محال قتال با خداوند و الجلال صمم نموده و اعیه صعد آسمان نمود چون در آن اعیه ناممکن شوا شمرنده چو گشت بعد از آن بفرست ابراهیم  
را زود و طلبیده استعدانمود و با سحر آب نمود و در ایام خود را بعد خود بخواند آنحضرت اجابت نموده بفرست بر ایلیه کار مقرر ساخت  
و در آن روز آن مرد و با سپاه و جنود نامعد و بصحرای مود و بیرون رفتت بہت بر قتال با خداوند و الجلال گماشت از نیت آنحضرت نیز بقی  
و عده بتوکل حدائق تنہا بان صحرا رفتند در برابر نمود و افولج او ایستاد چنانچه نمود و سپاهش در آنوقت از کمال تهور و شجاعت آنحضرت در تخیر  
اقتاد اندکے گشتت بود که ناگاہ دیدند کہ بفرمان فرمانروای مین آسمان لشکر بیکران پشته گان رسید بچندین روزی نمود و بیان پرستان  
و اوشان را گزند تمام ساندند تا تمامی ضرور و گریزان شدند و نیز تجر جیلان گریزان گردیده افتان و نیز ان بقصر خود رسیده در آنجاے پشته  
در غایت خوردی و حارت بر سرش آید اول لبش را گزیده بعد از آن بد باغش متصاعد گردیده اندرون باغش منزل گزید و مغز سرش  
خوردن آغاز داشت تبخیر پیش می چوخت همواره ازین گزند در عذاب بقیارسی می ماند چون خدا نگاران خبر کفش پایے بر سرش میزدند  
یک گے نہ دردش تسکین می یافت بنا بر آن هر روز صد کفش پایے از دست خادمان خود بر سر خود می بایر سو الحال در چهل سال آن پشته  
کارش تمام ساخت آورده اند کہ چون آن شتی بر مرض مانعے ایند پشته بتلا گشت آنحضرت بعد از آن دعوت مردم بدین حق بر بلا آغاز ساخت  
و در آن ایام آذر پر از آنحضرت نیز انتقال نمود و انگاه نمود آنحضرت را در خلوت طلبیده او را گفت بواسطه این ملت محدث کہ پیدا کرده  
عقل بجمات ملکی راه می یابد باید کہ از مملکت من بدر روی اند آنحضرت باز و جنود ساری خاتون کج صاحب حسن جمال تمام بود  
با برادر زاده خود لوط ابن یاران کہ بجز اهل ایمان بودند از بابل سحرت نموده چون بنواحی مصر نزل کرد حاکم آنجا کہ بقول جمعی از مؤرخان  
سان بن علوان بقییدہ زمره دیگر صادوف نام داشت از جمال ساری خاتون خبر یافته کس فرستاده تا ساری خاتون را با ابراهیم حاضر کردند  
از ابراهیم پرسید کایر ضعیفه تو چه نسبت دارد آن حضرت بخون آنکہ اگر بزوہیت ساری اقرار نماید آن ظالم قاصد جان او شود یا تکلیف  
بطلاق دهد دخترے عمی ساری خاتون را لمخوط خاطر داشته جواب داد کہ خواهر من است پس آن بعدین ساری خاتون را باندرون قصر خود طلبیده



اراده نزدیکی کرد و ابراهیم علیه السلام را بحال غرقاب دریا غیبت و مضطرب گشت تا خاطرش در تزلزل آمد که آیا اندرون قصر معالجه بچسوت خواهد بود و در آن حال حضرت عالی حجاب از نظر ابراهیم برداشته هر چه در آن قصر واقع شد برای العین میدید و هیچ کس در پرده حائل نظر نماند چون آن شقی دست خود باراده هتک آن معصوم دراز کرد بقدرت حق نشکست لاجرم از ساری بجز دزاری استعا کرد که اگر دست من صحت یابد دست از تو بزدایم غایبان ساری خاتون بدرگاه قادی چون مناجات کرد تا بدعائش دست آن شقی نیگاشد و بمهر نینوال آن سرگرد و منلال تنه نوبت این مررا تکرار و امتحان نموده هر بار قدرت حق را بچشم عبرت دید پس از راه خورش نام و پیشانی گردیده بادب پیش آمد و کینه کس از کینه کان خجود باجر نام که عمده کینه اش بود جهت رفع بخت خاطر ساری بان عقیقه بخشید گفت ها اجرک علی و هاتک و او را خصمت معاودت مع کینه کس خدمت حضرت ابراهیم رسید بعد از آن حضرت از انکان کوچیده بنواحی فلسطین تافت و در بیابانهای بآب چاه کنده بر سر آن طرح اقامت انداخت چون طعامی که همراه داشت چیره از آن باقی نماند حوالی برگرفت بخانه یکی از خلایک بطلب گندم رفت اما گندم نیافتند و بعد یاس از روجدان گندم جهت تسلی خاطر ساری بجز حوالی پر ریگ ساخته باز آمده از غایت حزن بخواب رفت ساری و باجر گجان آنکه گندم است چون سر حوالی را بگشادند پر از گندم یافتند بعد مقداری از آن بدست آس کرده خیز نموده نان بختند چون حضرت ابراهیم بعد بیداری از خواب آن طعام را دید پرسید که این از کجا میسر شد جواب دادند از آن گندم است که از خانه خلیل خود آورده - ابراهیم علیه السلام آن نعمت را از فضل بی منت آسمی دانست شکرانه گفت و فرمود که این از خانه ایزد خلیل من است رزق است اقتاد بناء علی هذا انحضرت را خلیل الله لقب دادند و ابراهیم بعد بگزاره بسیار بعضی از آن گندم را بزراعت مصروف داشت و بانکه زمان گرد خلیل الرحمن خلقه بسیار جمع آمده آن موضع را ابراهیم آباد نام نهادند و مکتب و استعداد آنحضرت بوسیله زیادت آورده سنت ضیافت در میان آورد و بالاخره از آن مردمانی که در آن منزل مجتمع آمده بودند رنجیده و از میان ایشان بدر رفته همدران حدود در آن موضع که آن را بقطمی خوانند و بروایتی در مزرعه جیرون که اکنون بقدر خلیل استهار دارد اقامت کرده تا آخر عمر در آنجا گذرانید

### لمعه در ذکر بحال حقیقت نمود

موضوعین سلسله نسب در ایدین ترتیب بیان نموده اند که فرود بن کنعان بن کوش بن ابراهیم بن سام بن مثنوح علیه السلام معنی فرود لم میت است و آن کاف جبار مالک ممالک غرب شرق بلکه بقولے متصرف بی مسکون بود و باتفاق موخرین فی اول کسیت که اختراع تاج نموده آن را بر سر نهاد و در بان معنی الوهیت کشاده بتناز باصوت خورش تراشیده با طرف لایات فرستاده فرم را بعبادت آنها مامور گردانید و در سلطنت او شهر بابل بود و آن شقی بعد از پیشه پلاک شد و در نظام اتوارخ آورده که حضرت خلیل الرحمن معاصر ضحاک ماران بود و ضحاک ماران نیز جماعتی از موخرین بادشاه تمام رومی زمین اقتاد نموده اند چونکه وجود دو پادشاه موصوف سلطنت تمام رومی زمین در یک زمان غیر ممکن نظر آن احتمال دارد که فرود و ضحاک اسما مترادف شخصی واحد باشند و باتفاق مورخان معین بچون ضحاک مبه اک یعنی بدعیب و چنان منسوب دن فرود بهمان ده عیب بیدارین احتمال است اما این معنی که در سلطنت فرود بابل و در سلطنت ضحاک شهر صخر فارس مهلاک نموده پیشه و مهلاک ضحاک در مار و فریدون بوده اند باهم منافات دارند و وجه فضل این منافات جز آنکه موخرین عرب آن شخص را فرود و موخرین فارس ضحاک نامیده و بعد از آنکه پیشه بداعش صعود نمود و از بابل انتقال نموده صخر فارس را پایتخت قرار داده باشد و در آنجا دو مار از کتف درسته بعد از آن در بلوه کاوه آهنگ از دست فریدون بقتل رسیده باشد تا ویله دیگر نیست



و نیز آنکه بعضی مورخان منجاک ملائرا بن علوان بن ارم بن سبام نوشته و نمرود ابن کنعان بن کوش بن ارم بن سبام گفته احد القولین بن احمول  
 بر غلط داشته آید فلیتال بالقواب باز آمد بر سر سخن آورده اند که حضرت ابراهیم علیه السلام را از ساری خاتون فرستیدند و ساری خاتون  
 همواره خوانان آن بود که آنحضرت را فرزند می نسلی باشد بنا بر آن ساری خاتون با جگر کینه خود را با آنحضرت بخشید و آنجناب بملک مدین و  
 تصرف ده ساله شد و ساری خاتون را از آن رشک و حسد پدید آید اول قسم خورد که دو گوش و عضو نهانی بجز را نخواهد برید چون حضرت  
 ابراهیم بر حلف ساری خاتون را بر بریدن بجز عضو نهانی و سینه نمودن هر دو گوش بجز مصالحه نمود با دیگر چون ساری خاتون ابراهیم را  
 را بر بردن با جگر و انداختن او در بیابان مجبور کرد و حق تعالی را پاسبان آن مهاجره صالحه به حال منظور بود و بنا بر آن آنحضرت با جگر را بجا  
 حل برداشته و در بیابان بے آب سینه بر در حرم کعبه تقیم ساخته و دو عارضی بی بی با جگر و نسلش خواسته باز آمد و تولد حضرت  
 اسماعیل را نداشت بے آب بوقوع رسیده و پروردگار بر حق بوجوب عالم اجابت انما حضرت ابراهیم در حرم و توجه حالت بار  
 بی بی با جگر و نظر آنکه غیر آخر زمان از نسل او نبوی خواهد آمد چاه زرم را از مقدم مبارک اسماعیل پیدا نموده کوچیان بنی جرهم بر آن آب  
 اقامت ساخته آن مکان آبادان شد بعد از آن حضرت ابراهیم به بنا کعبه در حرم محترم مامور گشته اند آنحضرت با ساری خاتون  
 حضرت اسحاق که حق تعالی از ساری خاتون آنحضرت بعد اسماعیل عطا کرده بود و از شام بجزم فتنه بعد حضرت جبرئیل بنا خاند کعبه نمودند  
 و پس از آن و پس شام آمدند نوبت دیگر چون آنحضرت بلج حج خانه کعبه از شام بگذشت بعد فراغت از مناسک حج اسماعیل را بجلالت  
 خود مشرف ساخته مراجعت فرمود چون اوقات و حالات آنحضرت تا یوم مات آنحضرت بسیار است رعایتاً مختصراً شرح آن  
 پیراخت انقصه آنحضرت را یکس زنده در جنبه یعنی حضرت اسماعیل از بی بی با جگر بوجود آمده و این عزیز عالم نور خاتم الانبیا گشت و  
 فرزند دوم یعنی حضرت اسحاق از ساری خاتون تولد یافته و در شام اعلی اکثر انبیا است که خلافت باطنی خاتم الانبیا داشته اند آنحضرت  
 بعد از آن ساری خاتون محند رسالت قطوره بنت یقطن از اهل کنعان بکاح آورده بود و از آن عورت شش پسر بوجود آمدند

از آنجمله نام یکی مدین دوم میان بود

### مذکر مجمل اسماعیل که فرزند ابراهیم و خاتم الانبیا بود

و آن نورسلاً بعد نسل در اولاد آنجناب امانت از اصلاط طهره انتقال می یافت تا بشکم آمد رسید و از شکم آن عقیقه در جسم حضرت انسانی  
 حضرت قنادم النبیین ظهور نمود بدانکه کنیت اسماعیل ابو العرب است علیه اش تمام سیاه چشم شبیه پدر بود با عقدا و بعضی از مورخان  
 آنجناب اول سیت که بلغت عرب تکلم کرد اما عقیده جمهور مورخان آنکه اول سید ابراهیم بن عبرتی تکلم کرد و عرب بن قحطان از تنوطنا  
 که حضرت اسماعیل بود چون سه برده ساگی رسید قضیه قربان می قوع یافت در پانزده سالگی مادر مکرانش که بنو سال سیده بود و وفات کرد  
 و بعد از آن که سیده بن مضاض بن عمر و ابراهیم اب کاح آورده مدت بعد از کاح خود گم داشت و در زمان حیات پدر نبوت رسالت بعوث  
 گشته به هدایت ارشاد بعضی از ساکنان بین مانوشد و بعضی سات آنحضرت را بعد وفات پدر عقدا نموده اند و پنجاه سال با چهل هفت  
 سال علی اختلاف الاقوال گمانان را بدین جنیف دعوت کرد اما ایمان نیاورد و ندانم بحرم با گشت هم در آنجا وفات یافت صیبت  
 آنحضرت تیر ساختن تیر انداختن بود مدت عمر شریفش هفتاد و بعضی هفتاد و بعضی هشتاد سال برین فرزوده اند مرقد هایوش در حجر قریب بقبر  
 بی بی با جگر واقع شد و اولاد او کور آنجناب و از ده نفر بودند قیدار بنا بر یوش ثابت مدین مراد و زید قطور زرد طنا قیدام شمس



میا رقباء و بنجله اولادند کوره اسماعیل علیه السلام بموجب عده خداوند جلالت که در کتب معتقدین به پیغمبران مقدس اخبار شده بود که نبوت  
در عرب قید خواهد بود نوزومی به قید انتقال شد آورده اند چون کثرت احفاد و اعیان حضرت اسماعیل موافق وعده خداوند که در کتب  
عقیدت با با جبراد اسماعیل رفته بود که نسل ترا خواهم افزا میدبخائے رسید که زمین حرم را گنجایش ایشان نماند بعضی از ایشان بعزم توطن در  
ویا عرب از مکه بیرون رفتند هر کس از انقوم که عازم شهر میشد حجره سازا حجاره که با خود می برد و در منزل اقامت آن سنگ در جائے  
پاکتھے و بدستور بیت اشد آن سنگ را طواف ساخته و نظر میساخت تا آخر تمام می نمودند در عوام این معنی مخرمان شد که هر سنگی در نظر ایشان  
مستحق سینه بود آنرا برداشته بزیارت آن می پرداختند چنانچه بعد از چند گاه تبلیغ این حکم شریعت خلیل الله را بر طاق نسبان تباده  
آغاز بت پرستی کردند و زمره از مورخان آورده اند که سبب بت پرستی ایشان آن شد که آساف نامی که مرده و زنده از قوم بهم  
بودند بواسطه کمال شجاعت شهوت پرستی در نفس خانه کنه بنا کردند و خداوند جبار صوت هر دو را بصوت سنگ مخرج گردانیده و مردم آن  
هر دو جسد را از کعبه بر آورده آساف را بر کوه صفا و نامله را بر مرون نصب کردند و هر دو را عصار ساکنان مکه به پرستش آن مشغول گشتند و  
عقیده جمعی آنکه سخت شخصی که ملت حقیق را تیره داد و مردم را بعبادت آساف و نامله مامور گردانید عمر بن کحی خراعی بود و ایضا عمرو  
نذکر پس بت را که عظم تبان قریش بود از شام بکده آورده فرق انام را پرستش آن امر کرد و بعد از وقوع این حرکت از آن گمراه طریقت پرستی  
در میان قبائل قریش شیوع یافت تا زمان ارتفاع اعلام منصوره اسلام استمرار پذیرفته ماند تا تصد آن نوزاد قیدار فرزند اسماعیل تحمل و از  
صلح بنت و از بنت به وسیع انتقال یافت اهل تاریخ آورده اند که قبل از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هیچکس از اولاد اسماعیل بر اولاد اسحاق  
و سایر صنادید آفاق با کشتن بنی از به سیع او شام و بین نجد و حجاز را ناکشده تصد بت پرستی را و تا قسطا مصر سیده بود و در بعضی  
از ممالک فرس نیز مستول شد و هیچکس و رانمیدے الا که از به بت او سجده کرده و آن نوزاد به وسیع با و منتقل شده و از او با و انتقال  
یافت و وجه تسمیه و با و آنست که بلند آواز بود و چنانچه از او زده سیل آواز شنیده می شد و او اول کسی است از فرزندان اسماعیل که کتابت  
آموزخت به بت چهار زبان سخن میگفت و به بت چهار نوع خط می نوشت و از او آن نور بعد بنان انتقال نمود و او را عدنان از نخبه  
گفتند که جن انس تر صد هلاک او بودند و میگفتند که اگر این غلام بزرگ شود از نسل او شخصی پیدا گردد که مالک انس و جن خواهد شد ما حقیقا  
او را از شر ایشان گم داشتیم آن نوزاد و بعد منتقل گشت و معذرتا که گویند از سیه و گل و غیر آن کنیت او ابو قضاة است قضاة از  
مشایخ فرزانان معد بود تازه روی و خوب روی و تر خلاق بود در زمان خود و آن نوزاد و بنذر یا نذر انتقال یافته و از نذر یا نذر مضر  
منتقل شد و او را مضر از نخبه گفتند که هر چه که او را دیدے دل در پی عشق او شد و بجمله اجداد خیر الانام مضر برین سلام بود و در تقویت  
ملت ضعیف سعی نمود و بشریت را بر ایمت بیج میکرد و از مضر آن نوزاد با یاس رسیدے نیز مومن بود و از ایاس سجد کرد و از نذر که خرمیه  
و از خرمیه بکنانه رسید و از نذر منتقل شد نضر لقب به قریش بود به بت آنکه قریش را به بت بحری که بزرگترین بهاست بیاعت  
تفوق بر تمام قوم و شرف و علو بهت باین اسم لقب گشت بعضی گویند نقرش معنی جمع شدن است چون قبایل متفرقه که حج بیت الله می  
بجانه او جمع می شدند بنا بر آن باین لقب لقب شد و نمیشد و وجه دیگر نیز گفته اند و از نضر مالک انتقال یافته وے مالک عرب بود  
و از و بقهر و از و بنجالب از وے بلوچی و از و کعب و از و بمره و از و کلاب و از و بقصه منتقل شد و اسم قصه زیادت دارالندوه  
راقصه بنا نمود و آن نوزاد قصه بعد مناف سید نام او مغیر است مناف نام یکی از تبان بود و مغیره لقب عتبان عالمه را که نضر  
مره بود بخواست هشتم و عید الشمس از و توانان بوجود آمدند و نوزاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بعد مناف به هشتم تعلق گرفت گویند



که پیشانی آن هر دو برادر در هم چسبیده بود و بشیر از هم جدا کردند و بر دایت پشت ایشان بهم چسبیده بود و بشیر بریدنیکه از عقلا ع  
 بشیر گفت و بگریه میگفت ایستاده جدا کردن که پیوسته در میان ایشان بشیر خواهد ماند و بچنان شد که آن انا بان تکلم کرده بود و عبدالمطلب را  
 دو پسر دیگر بود ندیکه نوفل دوم مطلب نام شد بعد از حضرت خدیجه ابوالحسن صد بنی امیه نوفل جد جبرئیل مطهر و مطلب جد علی امام  
 شافعی بود انقصان نوزاد هشتم عبدالمطلب سیده عبدالمطلب داده پس بود و شش دختر اسپران پس فارس ابولسب و جمل و مقوم  
 و حرار و غیره ابوطالب و عیسی و حمزه عباس - و بعضی نیز گفته اند و عید اقی و ثم و عبد الکعبه ابران افزوده اند اما آنکه ده گفته اند عیسی  
 و جمل سایه میدانند و عبد الحکیم و ثم را از اولاد عبدالمطلب میدانند و اباس و دختران صفیه و بیضا و مره امیه ارومی بودند و از انجمله و  
 ذریه ابوطالب و عبد الله و همگی دختران غیره از یکجا بودند و عبد الله از ذریه ابوطالب خود تر بود و نظر عبدالمطلب از همه بجانب عبد الله بیشتر  
 بود و حمزه و مقوم و جمل و صفیه از یک مادر بودند عباس و ضرار و ثم از یک مادر و ابولسب بان سلام را در یافته اما توفیق رفیق نگشت و از  
 عمارت آنحضرت صفیه مسلمان شده و از جمله مهاجرات است و بعضی گویند عاتکه و ارومی نیز اسلام آورده اند انقصه چون نور آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم از عبدالمطلب بیدار شد رسید و از صلب عبد الله شکم امنه انتقال نموده و از شکم امنه در جسم غصری انسانی محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم بعالم شهادت ظهور آمده حق تعالی وعده صادق خویش را که در تورات بر زبان وحی ترجمان موسی علیه السلام بر بنی  
 اسرائیل از ان اعلام نموده بود که من پیغمبرم را بجست ایشان یعنی بنی اسرائیل از میان برادران ایشان یعنی از بنی اسماعیل مانند تو  
 بمعوت خواهم کرد و کلمات خود را بر زبانش و دبیعت می نمود و هر چه او را بفرمائیم او با ایشان در میان خواهد آورد و چنین خواهد شد  
 که کلمات مرا بنام من بگوید و هر کسب که اطاعت نکند من از او محاسبه خواهم گرفت انتخبه با انفار سانید - و مطابق آنکه بطرح حواری در باب  
 سوم کتاب اعمال باست حضرت مسیح علیه السلام وعده نموده فرموده بود که تو به نمایند و باز گشت کنی تا که گنمان شما محو شود تا که زمان  
 تازه گیر از حضور خداوند بیاید و یسوع مسیح را که ندا بشما می شود باز سستی زیرا که آسمان او را گم دارد تا وقت ثبوت آنچه خداوند  
 بر زبان پیغمبران مقدس خود از قدیم الایام فرموده است که موسی به پدران ما گفت که خدای شما خداوند پیغمبرم را بر اے شما از برادران  
 شما بمعوت خواهد نمود و هر چه او بشما گوید بشمار است که اطاعت نمایند انتخبه کاشم فی نصف النهار روشن و ثابت گردید پر ظاهر است  
 که مطابق و عطا بطرح حواری آن پیغمبر بود و تا عهد بطرح موصوف بود و نیز بعد از بطرح حواری تا زمان آنحضرت پیغمبر مثل موسی  
 علیه السلام سوگند رسول الله بمعوت نگشته و ایضا مماثلت آنحضرت بپوشی در اکثر صفات یعنی در شهادت هر دو پیغمبر بزرگوار بود  
 و الوهیت پروردگار و اقرار بر سالت و عبد اللهیت برانے و ات خود بودن هر دو حضرت صاحب شریعت جبرئیل انتقامی صاحب پروردگار  
 چون هر دو صاحب سیف و جهاد بودن ایشان نیز در دیگر خصوصیات مستغنی از بیان است بکس آنحضرت مسیح عیسی را که نصاریه بان اللهیت  
 او معتقد و بر بودن آنجناب از قائم شمانه نامتقوله مقبل و شریعت جبرئیل انتقامی نداشت جهاد نمودن با مخالفان دین خود و نمیکرد  
 و بے پدر پیدا شد و از واج و اولاد نداشت و سزا بے جرائم کبیره چون نادره مجوز نظر فرموده هیچگونه ممالکته و مشاکلتی در اوصاف مذکوره  
 و غیره نیست قطع نظر از ان خود مسیح عیسی علیه السلام مثل موسی علیه السلام بطرح پیشین گوئی از وعده خداوند تعالی در باب بعثت آنحضرت  
 خبر داده چنانچه در انجیل مقدس مسطور است که ترجمه آن بے کم و کاست اینست که بعد از من فار قلیطاشا خواهد آمد و معنی فار قلیط بعربی  
 احمد یا محمد بفارسی ستوده ستوده تر - و تسلی دهنده و روح راستی و پیغمبر است - و در باره من شهادت خواهد داد و شما را مفید است  
 که من بروم که اگر من بروم آن فار قلیط نزد شما خواهد آمد انتخبه - زیرا که بودن و پیغمبر مستقل الشریعه در یک عصر ناجا است و شهادت



آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرت مسیح آن است که انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمة القاها الی مریم  
 و روح منه الایته و جلال داد آن شخصت بر مسیح عیسی است که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبهه لهم شهادت حضرت  
 بپاکدانی حضرت بی بی مریم و تولد شدن حضرت مسیح از آن غنیمت بی پروا و دیده شدن روح در آن حضرت از قدرت الهی  
 بی توسط پدر بیان فرموده و نیز حضرت مسیح آن حضرت صلی الله علیه وسلم را روح راستی یعنی سنیست بر سر مو و چنانچه گفت داد یعنی روح  
 راستی بیاید و شمار تمامی راستی ارشاد خواهد کرد که از پیش خود سخن نگوید یعنی کلام او کلام خداست بلکه هر چه از خدای شنود خواهد گفت  
 و شمار از آینده خبر خواهد داد و در جلال خواهد داد و انتهای این کلام حضرت مسیح موافق کلام مجید است و ما یبسط عن الهوی  
 ان هو الا وحی یوحی الایته القصد آنچه حقیقتی بر زبان وحی ترجمان مسیح علیه السلام در انجیل خبر داده بود همچنان بوقوع رسید  
 و مطابق آنکه آنچه در کتب معتبره واقع شده بود که آن پیغمبر خاتم الانبیاء انتر سوار و از فرقه عرب از نسل قیدار خواهد بود و یاران صحابان  
 او در استان خدا و تیر انداز باشند و از ملک دست بیابان رسیده انتقام بیت المقدس از اهل بابل گرفته بابل را خراب کنند  
 بتصدیق رسید که در عهد امیر المومنین عتسار وقت آن یاران پیغمبر در استان خدا از ملک دست یعنی از مدینه و ملک عرب بابل رسیده  
 بابل را مطابق وعده الهی چنان خراب ویران نمودند که بعد از آن بابل بابل مانند بلکه دشت ویران جایی خوش سباع و ماران گشت  
 و همچنانکه سطح کاهن سجا هزاره خود عبد المسیح کاهن جواب خواب نوشته و ان عادل فرموده اخبار نموده بود که اذ اظهر التلاوت  
 و بعث صاحب الهراوت و فاض وادی السماوة و غاضبت بحیرة ساوة و خمدت نیران فارس لمدین بابل  
 للفرس مقام و انشام للسطیح مناماً واقع شد که شب و لایات آن حضرت تا سماوة جاری شد و سحرة و اذ صد ما سنین جاری بود  
 بی سبب همان شب یک نخت خشک گردید و آتش فاریان که از مدت دراز از زمانه گشت تا سبب از شد زین افزوزان بود یکم  
 سرد و نطفی گشت باد شاهی فاریان در عهد هدایت مهدان پیغمبر از زمان عین ایام خلافت فاروق اعظم با کل متصل و تا بود  
 گشت نیز در حدود آخرین باد شامان انقیوم بود گشته شد و بعد از آن ساعت که سطح جواب خواب نوشته ویران در شام بعد المسیح و ادهم  
 در شام از عالم گذران انتقال نمود و موافق روز غزوه خندق با آن حضرت نمودند و آن حضرت بصحابة حاضرین اخبار نمودند و لایات مداین  
 وین شام و روم و قسطنطیة را از امتان آن حضرت مفتوح ساخته گرفتند و اریان آتش پرستان معبده صنم و سائرند هت شرک را  
 بر انداختند و ملت حدیث الهی را موافق مضمون این آیه شریف هو الذی اذل رسولہ بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین  
 کلام الایته در هفت اقلیم شایع و ذائع ساختند و مواعید خداوند و اخبار پیغمبران راستین و کتب منزله پیشین با یقارسانیدند

### در بیان کربل حال اسما و ابرار علیه السلام که جمعی از بنی اسرائیل و افاضت

آورده اند که حضرت اسحاق بعد تولد حضرت اسماعیل پنج سال بلچا رده سال علی اختلاف اقوال بوجود آمد یعنی اسحاق خندان است علیه السلام  
 و سیاه چشم و روی مبارکش شجره باطل بود و در زمان حیات پدر عالیشان بیعت و ارشاد اهل کنعان بیعت شد و از صد فلسطین آن سرزمین رفت  
 بلو از نبوت قیام نمود و زفقار بنت تاریخ بن حور را که دختر عرش بود و بکاح آورده از آن دو پسر فرخنده اختر یکدیگر یعقوب و عمیر نام یک شکم  
 توأم متولد گشتند و لقب یعقوب اسرائیل است و بالاتفاق حضرت اسرائیل از کبار انبیاء مرسل بود و اهل کنعان اکثر انبیاء که بعد از او نبوت  
 بیعت شد از نسل پاک او بودند و مدت نبوت یعقوب علیه السلام پنجاه سال بود و در نو و ساکنی همچنان پیوسته ایسلام مبتلا شد



و بعد از آن چهل سال در غارت گذرانید با دیگر بدیدار یوسف مسرور گشت و هفتده سال در موصلت یوسف بگذرانید و روایت  
آنکه بیست و چهار سال مفرح بوصل مانده پس بروضه رضوان خرامید یوسف جسد مبارکش را بعد تجمید در تابوتی کرده از مصر تقدیر طویل  
رسانیده همان بطنه جنازه عیص بن انجار سیده آن دو گوهر گرانمایه را در یک صندوقی ردیفون ساختند و مدت حیات هر یک یکصد و چهل و هفت سال بود

### لمعربیان بحال سحر حضرت ایل از خوف برادر خود عیص

چون حضرت اسحاق عیص از یعقوب و سبب میباشد بی بی رفقا که مادر هر دو بود با یعقوب محبت زیاده ترمی ساخت روزی اسحاق در ایام بیا  
چشم عیص گفت بزغال کوهی امید کرده بریان کرده ز من برسان تا از آن تناول کنم و دعا نمایم که حق تعالی از صلب انبیا برین آرد  
بنابر آن عیص بجانب صیدگاه متوجه شده وقت درفقار این فرکر اشنیده یعقوب آگاه گردانیده گفت وقت آن است که تو در این امر  
سبقت نمائی و این نعمت را باین خود حاصل کنی پس یعقوب بزغال را که داشت حلال کرده بریان نمود چون بجهت کباب مانع حضرت  
اسحاق رسید بلا فرصت آن کباب را طلبیده تناول کرد و بعد از اکل آن طعام زبان سوال بدرگاه خداوند ذوالجلال کشاده گفت باز یاد  
برکت نبوت نصیب لا و این فرزند من گردان که بطعام من قیام نمود و نیز عابره بدف اجابت سیده ام که منظور تقدیر بود واقع  
گشت متعاقب آن عیص شکای بریان پیش پدر آورده نهاد اسحاق است که در نیابت خلاف بدعای من صد عین موافق تقدیر خداوند  
روئے نموده بعیص جواب داد که آن عابره باره یعقوب واقع گشت ابا برکے تو نیز دعای سازم تا پادشاه علی الاطلاق ذرینه تو بسیار گرداند و ملوک  
ذو الاقدار از نسل تو ظاهر سازد و بر نیویب بتقدیم رسانید حق سبحانه و تعالی همچنان کرد چنانچه در کتب تاریخ مسطور است که عیص  
احمد علیہ السلام را بنکاح آورده از چندین پسر بلند اختر بوجود آمدند که از جمله یکی روم نام داشت او در زمینی که حالا موسوم بروم  
ساکن گشته و دیگر فرزندانش در اطراف و انکاف آن دیار اقامت در زبیده کثرت تمام یافتند و برایت شهرتیا صوره روم از نسل او ظاهر شدند  
و رومیان را از آن جهت بنی الاصف گویند که رنگ روم بن عیص مائل بصفرت بود و بر روایت تاریخ طبری کثرت نسل روم بجای سید  
که اکثر انالی دیار اسکندریه مغرب ایشان گشتند انتهای میگوید عبد الضعیف شیر محمد که نظر بر مفهوم روایت طبری چنان معلوم می شود  
که اکثر اقوام یورپین یونان روم و افرنج و فرانس و جرمن و انگلیند و غیره متوطنان مغربین روم و جزائر معرّفه از نسل روم دیگر پس  
عیص باشند اما این روایت با روایت سابقه که در بیان ذکر شام روم سپران یقین بن سام بن مهران علیہ السلام گذشت منافات دارد  
و مطابقت با همی این هر دو روایت جز این تاویل که گفته شود که طوائف قدیمه شام و روم سپران یقین تبادلی قرون اعصار قلیل و مغلوب  
گردیده بعد کثرت و غلبه اقوام اولاد روم و سایر سپران عیص را آن مردم قلیل از نام خود برآمده شامل و داخل اقوام نسل عیص گردیده با سامی قوام  
نسل عیص گشتند یافتند فقط تا ویله دیگر معلوم نمی شود و اینصورت در جهان دنیا قدیم تا حال مروج شده می بود و در هر دیار قومی  
فرق موجود و مسلوک است انقص چون عیص که مذکور شد در باره یعقوب وقوع یافت عیص از نیمی بر آشفتن قصد اضرار  
و ایذا برادر نمود و یعقوب نیز غصه او را دست برداشت و بعد فوات پدر زیاده تر بهر سان گشته شبی پنهان از کنعان برآمده بجانب مدائن مسکن  
خال اولیان بو دستانت و در انجا دختر لیان را که سمات را حیل بود خواستگاری نموده و حسب شرط خواستگاری خدمت هفت ساله را  
بجمله آورده اما لیان سمات لباه دختر کلان خود را بنکاح یعقوب ردا و چون بیخالی بر یعقوب ظاهر شد بسبب آنکه میل دلش بجانب  
را حیل بود و بر بچید از راه شکایت بخال خود گفت مرا بعد از کتاب چندین محنت فریب دانی بیان بخواش بیان کرد عیص با شکایت پیش از



دختر هفتاد و هفت ساله را بشوهری هند اگر هفت سال دیگر خدمت قبول کنی راجیل را نیز بنویسد هم اسرائیل قبول نموده است هفت سال  
 دیگر شبانی بجای آورده راجیل را نیز بکج آورد چونکه میان رادو کنیزک بودند یکی قلعه دوم زلفه نام آن هر دو در سجانه یعقوب رسد  
 بعد از آن یعقوب را حبس بر آورد که ممتحن حضرت بوطن گشت میان گفت یک سال دیگر اینجا باش تا غنایم خود را دو قسم ساخته یک بخش را  
 نامزد تو کردیم و هر بره که از آن گو سفندان بوجود آید تو بخشیم یعقوب اجابت نمود و از قدرت آسمی در آن سال تمامی برادر متولد شد  
 میان از نیمی متوجه شد گفت یک سال دیگر توقف کن تا همیشه که از قلم ماهه سال بود و آید ترا باشد اسرائیل همچنان کرد و در آن سال از تمامی گو سفندان  
 بر نامه متولد شدند پس میان حسب اوعده انعام را تقویض اسرائیل کرد و اسرائیل آل و عیال و اطفال و اموال روانه بکنعان شد چون قریب  
 بان یار رسید متعلقان خود گفت اگر کسی از شما تنفسار نماید در جواب گوید یعقوب نام غلام عیسی است باز بجای از دست عیسی آمده است  
 و میان از مردم یعقوبیم اتفاقاً روزیکه یعقوب داخل شهر شد عیسی از شهر بیرون شکار آمده بود دید که جمعی از مسافران از راه دور می آیند و  
 از غرمت بر جبین ایشان نمایان است عنان سپه ارجان مسافران معطوف ساخته چون بایشان سید پرسید که شما چه کسانیید بکجا  
 خواهید رفت متعلقان حسب الام یعقوب جواب دادند که یعقوب غلام عیسی است عیسی بگردشیدن نام برادر از اسپ فرود آمده گفت یعقوب  
 تو چشم من است و دیده یعقوب او بخل گرفت و سروریش او را بوسید و انواع تملطف مهربانی فرمود و او را بشهر برده منزل شبانته لایق  
 برای سکونت او مقرر نمود و روز دیگر تمامی مال و منال خود را یازده حصه کرده از آن حصه با او همسر خود داده و یک حصه برادر خود یعقوب عطا  
 فرمود و از نیم یعقوب را فراغت کلی از وجه معاش حاصل گشته بعبادت حق مشغول گشت تا حق تعالی او را پیغمبری رسالت دعوت  
 انالی کنعان برگزید و حق تعالی یعقوب از آن دو منکوحه و دو سریه و دوازده پسر نیک اختر رحمت فرمود بدین ترتیب یونس بیابوسیل  
 شمعون یهوداه لاوی شجر یوسف بنیامین و آن نعمانی زبولون گاد اشیر و از انجمله شش پسر که عبارت از روبن و شمعون  
 و یهوداه و لیبوی و شجر یا یاساکار زبولون باشد از شکم بی بی لیاها زوجه کلان اسرائیل یوسف بنیامین از شکم بی بی ریحیل منکوحه خورد  
 آنحضرت بودند و نعمانی و دان هر دو از یک سریه و گاد و اشیر از سریه دوم متولد شدند و بزعم مصنف مرآت الافغانه و بعضی  
 دیگر از مصنفین یهوداه کلان بن فرزندان اسرائیل بود و نیز مصنف کورافغانه را از نسل او اعتقاد نموده اما عقیده جمهور مؤرخین اهل سیر  
 بر عکس است زیرا که او شان رویل را فرزندان اسرائیل میدانند و افغانه را از نسل ساؤل پادشاه اسرائیل از سبط بنیامین بشمارند چون  
 یعقوب یکسال در کنعان گذشت بنیامین متولد گشت و همان زمان مادرش ریحیل بعالم بقاشانته بنا بر آن بنیامین سوم گشت چه بنیامین  
 بلنت عربی مادر مرده را میگویند و یوسف علی السلام را تصبیق و صلیه اش حبس و معتدل تقامت مسفید پوست و مستوی الخلق و  
 صغیره السرة بود و چشمها مبارکش بزرگ و کشادۀ دندان بود چون تبسم کردی نور از ضوا حاکم لامع شدی و هنگام تکلم شعاع از دمان معجز  
 بیانش لایح گشته صوت او مشابه صوت آدم علیه السلام بود که قبل از خطا و ذلت داشت و دو سال بود که مادرش وفات کرد و در هفده  
 سالگی محنت مفارقت پدر گرفتار شده در چاه کنعان افتاد و همدان چاه برایت قاضی بریضاوی بوحی سماوی فائز گشت بعد  
 از آنکه قضا او را بمصر ساند و بقیه تقیت گرفتار گردانید شش سال در خانه عزیز مصر بسر برده بعد از آن بواسطه تشنگی و بیخوابی  
 افتاد و هفت سال بیدار زده سال علی اختلاف الاقوال در محبس گذرانیده و موافق صحت روایت اول در سن نسی سالگی از محبس  
 بیرون آمده بهمه نیابت پادشاه مصر بر سر نشت است بعد فات پادشاه مصر متقل گشت و در نسی و دو سالگی زینجار بکج آورد  
 و در چهل سالگی بصلت پدر کامیاب شد و پدرش هفده سال دیگر چشم بدیدارش روشن داشت اما گاه به بهشت برین خرامید یوسف بعد



فوت پدر بست سه سال در مد عزت گذرانیده بعد از آن انتقال فرمود و بنا بر روایت مذکوره عمر آن جناب نود و هفت سال  
 باشد و صاحب بارک عمرش صد و بست سال نوشته فرمده بر آنکه مدت مفارقت پدر و پسر هفتاد سال بود - و سوداگرے که  
 یوسف را از برادرانش خریدند نامش مالک بن عمرو نام عزیز مصر آنحضرت اور شهر مصر از مالک بن عمرو خریدند و بقول طبری  
 عامر بود و عزیز نائب بادشاه مصر بود و بادشاه مصر روایتی ریان بن الولید بن المصعب بن معاذ بن نمیر بن سلیمان بن  
 قارون بن عمر بن علق بن عابد بن ارم بن سام بن مهران نوح علیه السلام بود و زینجا بر روایت اکثر علما رایل نام داشت پدرش را که  
 از اعیان مصر بود عاسیل میگفتند و بقولے نام زینجا فکاه و پدرش موسوم به پوش بود و جامی علیه الرحمت پدرش را طیموس نام  
 گفته است چون بعد نیابت مصر زینجا را بنکاح آورد از شکمش دو فرزندیکه موسوم افراحم دوم منسه بودند آمدند گویند چون رایل  
 مع بی بی لیا و یازده پسران احفاد موجودین خود هنگام نیابت یوسف وقت حیات ریان بن الولید بادشاه مصر و شهر مصر بملاقات  
 یوسف فائز شد آنوقت تعداد اولاد و احفادش مع یوسف دو فرزندش سوائے نسوان بهر ضا و نفر رسیده بود چون بمصر رسیدند حضرت  
 یوسف در امع تمام خاندان با جازت فرعون در موضع کوش که مقام بهترین زمین آن سائش قبرین بود ساکن گردانیده در تفسیر او  
 آورده چون یعقوب بد طول مدت مفارقه با یوسف موصلت یافت و احوال گذشته منجانبین به بیان می آمد یوسف در  
 اثناء ذکر ماجرا خود از و برادران شکر گفت و فرمود که چون برادران قصد من کردند من از تمام تشنگی بنالیدم زیرا که غلبه تشنگی مرا  
 نزدیک بسلاک رسانیده بود لاوسی پنهان از دیگران شربت آب بن داد و مرا از آن مملکت بیرون آورد و قتیکه بقتل من اتفاق کردند -  
 یهود ایشانرا مانع آمد و مرا از قتل ایشان گم داشت بشنیدن این سخن یعقوب علیه السلام دعا فرموده که خداوند انبوت در نسل لاوسی  
 و مملکت در سبط یهود باشد آنستے و نیز در تفسیر او هر قوم است که قبل از سلطنت ملک طالت مملکت بنی اسرائیل همواره در سبط  
 یهود بودے که منتر یوسف علیه السلام هنگام فات یهود را بجای خود خلیفه و جانشین گردانیده بود و آنستے کلامه در مرات الافاغنه  
 در مناقب مع و آورده که چون برادران آنحضرت را بشنیدند در سبط یهود و احصه خود گرفتند از آن در اهرم عار دانستے  
 مگرفتند از طفولیت با ضلاق ستوده آراسته از جمیع برادران شجاعت فرودت ممتاز بود و حقیقتی در دست آن مجید تعریف کرده  
 فرمود و قال قائل منه لا تقتلوا و القوه فی غیابت الجب الایة و برایتے بشرف نبوت نیز مشرف شد و خلافت  
 یوسف مانند مملکت بنی اسرائیل در سبط و متفق علماست و حقیقتی او فرزند آن شجاعت عطا فرموده و مع جد امجد طائفه شریفه  
 افاغنه است آنستے - و بخدا عطا مے مخصوص حضرت اسرائیل یکے آنکه هفتاد نسل بر بنی اسرائیل او بعوت گشتند و بگرد آنکه از عهد اسرائیل تا  
 موسی کلیم آمد که نسب موسی بچهار واسطه آنحضرت می پیوندد و حقیقتی نسل اسرائیل را آنقدر افزانید که شب خروج حضرت موسی  
 از مصر نسل دوازده پسران اسرائیل سوائے نسوان و اطفال ششصد نمر از پیاوه و سوار ششصد نمر بشمار آمدند اما بنیامین برادر عیالی  
 یوسف علیه السلام بود و بقول جمهور سبط افاغنه با جناب می پیوندد و حقیقتی او را فرزند آن بدین ترتیب از زانی فرمود  
 بلع بچرب اسرائیل و گیراء و نعمان و اجمی که او را حج و حج نیز می نویسند دیگر روش و پییم و پییم و این سما همه بلیغت عبرانی اند و در اصطلاح  
 عرب تغیر حش در آن واقع است و این تغیر اصطلاحی لغات موجب تغیر اسمیان دیگر و در باتفاق موزنین اهل اسلام اهل کتاب ملک  
 طالت پادشاه عظیم ایشان اسرائیل از نسل بنیامین بوده است و آنچه بعض موزنین طالت را از نسل یهودا و زمره از نسل

لاوسی بن یعقوب زعم نمودند روایت ضعیف است



# لمعة ذكر مجمل حال من اعنة مصر

اهل بيوت زمره اند که در زمانه سابقه ملک فرعون میگفتند چنانچه سلاطین و م راقیصر و پادشاهان حبشه را نجاشی فرمانروان  
چین و انفقویر بخوانند و اول فرعون مصر نمان بن علوان بن عبید بن عروج بن عملیق بود و این آن شخص است که در قصید می بسیار خوان  
در زمانه و بالاخر قدرت و عظمت خدا تعالی را برای العین مشاهده کرده از قصد آن معیست برگردید چنانچه در آن عصمت آن عقیقه را از  
دست تعدی او بگرفته رسید فرعون ثانی ربیان بن الولید است که نسب او به بن عملیق می رسد او یوسف علی السلام را چنانچه ذکر  
شد عزیز مصر گردانیده بجهایمان آورده بود فرعون ثالث قابوس بن صعوب است که در آخر ایام حیات یوسف بخت بر خست مفرشته  
با حیا را سم کفر و شرک پرداخت چون بنی اسرائیل کشیدند هر یک از پذیرفتند و غضبش فل ترقیت و غل عبودیت برگردان ایشان نهاد  
بتحمل احوال و اعمال شاقه مامور گردانید و پس از آنکه او بجهنم رفت برادرش که فرعون چهارم است و نامش داشت فرعون موسی عبارت از  
رایت سلطنت بر افراشته بیشتر از برادر در دنیا در ضرر و اولاد اسرائیل پیغمبر کوشید با وجودیکه مردان ایشان را بندگی میفرمودند و ایشان را  
نیز بطاخر بخراب رخ میسازید و پس از گذشتن هفتاد سال از سلطنت او جمعیتی ساخته زبان معجزه خدای کشاد و متوطنان قدیم مصر قبطیان  
بودند و پیش را قبول کرد اما قوم اسرائیل سر از قبول آن امر ندادند و معقول بر نازدند بنا بر آن زیاد تر در پی ایندانی اسرائیل گشته اتوباء  
ایشانرا بقتل اجمار از جبال و امثال آن مامور نموده ضعیفان حکم کرده که در دوری کرده عجز تسل خود را هر روز قبل از غروب کتاب بخوانند  
چون بنی اسرائیل از ظلم و نهایت خوار و ذلیل شدند همواره دست انابت بامید اجابت بدرگاه او تعالی برداشته بتمجیح فضل و نجات خود  
می مانند تا آنکه خدای را بر عجز و زاری ذلت خواری و دشنام حمد آمده حضرت موسی بن عمران بن قهاث بن لاوی بن یعقوب  
پیغمبری رسالت برگزیده بدعوت آمد و در دما مور گردانید و بیکت آنحضرت بنی اسرائیل را چنانچه شرح انقیض شرح دارد در تفاسیر  
از ظلم و کمال آن بدگال نجات بخشیده آن شقی را مع جمعیت غرقاب گردانیده و موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را بر سلطنت را  
و اراضی ممالک مصر مستولی ساخته و بعد از آن بنی اسرائیل بجزیره جاده متواتره بشمار می یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف بن یعقوب  
و دیگر پیغمبران اسرائیل بر تمامی ممالک مصر و شام و ولایات قریب جوار آنها مالک قابض شدند و آن ممالک چیز بچهارمین حیات موسی کلیم شد  
و چیز بعد از آن در میان اسباط و نژاده گانه اسرائیل منقسم گشت از این فتوحات تمام اقوام اسرائیل در اندک مدتی صاحب جاه و جلال و  
جمعیت و ثروت بالمال شده از کمال جمعیت و غمی بنام و نوح و تنعم و ترفه پرداختند و مدتی دراز در فتوح و فوج شخوف مانده با ظلم و  
عناد پیورده مخالفت احکام آیات تورات بعمل آوردند بنا بر آن جبار مطلق پادشاه اعمال سید ایشان یکبار از ملوک عمارت را بران داشت  
که از جانب مغربش کره بر سر ایشان کشید ملک اسرائیل ایلایق نام داشت القصة عمارت با اسرائیلیان مقابل نمود و اسرائیلیان بهرست  
خورد و تابوت سینه را باخته گریخته رفتند چون اینجور ایلایق پادشاه اسرائیل سید سینه و از غم و الم منمشق گردیده حلت کرد پس از آن  
بنی اسرائیل نهایت خوار و ذلیل و بکسار گردیده مدت چهار صد و شصت سال تهمید اعمالی خستیدند هر چند پادشاهان جبار بر ایشان استیلا یافته  
او شانرا ذلیل میکردند با وجود آن از طریق فتوح و فساد بازمی آمدند و پیش از ریش در بد می میکوشیدند اما صاحبان انقیوم پس همیشه تبصره زاری  
بدرگاه باری مسلت مینمودند که خدای ایشانرا پیغمبر عطا فرماید تا بعد و او بر اعدا غالب بید خدای تعالی بفضل خود دعای ایشانرا  
اجابت فرموده تا بنی اسرائیل علی السلام را نبوت مشرف گردانیده و بموجب دعای حضرت اشمویل ساؤل ملقب ملکوت بن قدیمی از سبط







اے شیخ سید اقبیلہ یابان از جمع قبائل اسرائیل مغلس و خوار تر است و اوقات گذاری یابان بگشتت سو سماروفان کنگل سلطنت را  
 شکر و دوتت میباید تا صلاقی بر طاعت او فرود آرد انشمویل گفت حکم خداوند تعالی چنین است ترا واحدی او حکم خدا تعالی اختیار  
 نیست شان و بحکم الله مایشاء و بحکم ما یرید است بر طاعت او درین باب از انشمویل برانے طلبید انشمویل گفت چون سنج  
 بروی پدرت گو سفندان گم شده خود یافته باشد بعد طاعت بخوشی تمام سمت خانه رفت چون سنجانه رسید دید که گو سفندان گم شده  
 را پدرش یافته بود از زمین بر طاعت راستی سخن حضرت انشمویل روشن گردید و امیدوار سلطنت قوم اسرائیل گشت القصد انشمویل بعد  
 ملاحظه آثار قدرت آسمی در شان طاعت رؤسا و صنادید دوازده اسباط اسرائیل طلبانیده بحضور جمع آورده بایشان گفت که  
 باری تعالی بر میان شما میان طاعت را بادشاهی داد از شنیدن این سخن بنی اسرائیل استبعاد و سرکشی نموده گفتند چگونه باشد ویرا بادشاهی  
 بر میان و حالانکه یابان خضار تر ایم از وی بادشاهی زیرا که مستقر سلطنت از میان اسباط اسرائیل سبط یهودا و جائے نبوت  
 سبط لاوی است و از این جهت و شرف یکے ہم نیست علاوه بر سبط بنیامین است که باری تعالی از سبب نور از تکاب جرات و صفا  
 سبط بنیامین بر اسبط الاثم خوانده و مغضوب است و نام ایشان از دیوان ملک الملوک محو ساخته و بالفرض التقدی بر اگر سبط  
 یهو اہم باشد چون خوار مغلس و بی نام و نشان است سلطنت اسرائیل را سزاوار نیست چرا کہ کسیک بدولت و کنت شان شوکت  
 موصوف نباشد حکم او بر بنی اسرائیل نافذ نیست و نخواهد شد القصد هر چند انشمویل ایشان را پند و موعظت فرمود از ترم و سرکشی منع  
 نمود و در نہ داشت پس مہتر انشمویل ملک طاعت را سنجانه خود گماشتت بہت بر پرورش او گماشتت و ہر روز عظام اسباط اسرائیل  
 طلبانیدہ از قہر و غضب آسمی بنا بر عدم تسلیم سلطنت طاعت کہ سنجانہ بود و تیرسانید چون مبالغہ انشمویل از حد گذشت بنی اسرائیل  
 نیز از غضب ضعیف و نہ تر سیدند بعد علی الصبح تمامی ہزاران کلان تران اسرائیل بحمدت انشمویل حاضر شدہ عرض نمودند کہ اگر  
 این ہزار جانب جناب باری است و تو بنفاد آن ماموری ما نیز از قہر و غضب او تعالی شانہ میتیرسیم ما بشرط طاعت طاعت  
 اختیار میکنیم کہ طاعت بدر گاہ حق مسکت و درخواست کنند کہ تا بدرخواست او تابوت سکینہ با بازگرداند بعدہ سلطنت اطاعت  
 او رضی خواہیم شد و متابعت او از جان و دل نمائیم چون انشمویل از وحی سماوی دانستہ بود کہ ہر گاہ ملک طاعت و بار امور شکستہ  
 التماس کنند پذیرا خواہد شد لہذا درین باب از بنی اسرائیل عمده پیمان گرفتہ بر طاعت طاعت را فرمود کہ چون شب با حسن رسد  
 بدر گاہ قاضی الحاجات سوال کن در حق در خواہ کہ ہر آئینہ بدعاء تو مقصد اسرائیل تمام خواہد شد قصد کوتاہ در آخر شب موعود انشمویل خود  
 نیز نزد ملک طاعت حاضر گردیدہ و طاعت موافق فرمودہ انشمویل بدر گاہ خداوند مناجات نمودہ درخواست تابوت سکینہ کرد ہنوز  
 در مناجات بود کہ ناگاہ تابوت سکینہ از ہوا درآمد پیش مہتر انشمویل و ملک طاعت بر زمین نزل نمودہ بایستاد چون مہتر انشمویل غناقت  
 باری را در بارہ ملک طاعت مبدول دید سرشکرانہ سجدہ نہاد پس علی الصبح ہزاران اعیان بنی اسرائیل را جمع کردہ تابوت سکینہ  
 برایشان ظاہر ساخت بدین آن اعتقاد بنی اسرائیل متحکم گردیدہ سجدہ شکرانہ بدر گاہ یگانہ بجاء آمدند و بر حضرت انشمویل  
 ملک طاعت ابر میر بر بادشاهی شانند و خطاب لکی مخاطب ساختند و بانواع کلمات شانہ آراستہ او را جلوس دادند و در اطاعت  
 حکم او کمر بہت بر میان جان بستند و دوازده نقیب کہ از دوازده سبط اسرائیل مقرر بودند در لوازم خدمت فرمانبرداری او تمامی  
 حاضر می ماند چون از زمین سلطنت ملک طاعت بنی اسرائیل را اتفاق و جمیعت متعدد حاصل ملک نیز استبداد کامل ہم رسیدہ است  
 ظالمان را از دامن مظلومان کوتاہ ساختہ انتظام سلطنت بو اتمی نمود در نیوقت بحضرت انشمویل وحی رسید کہ ملک طاعت بفرماید کہ



با جالوت و قوش حرب جهاد نماید بر آن ملک طالوت بنی اسرائیل را جمع آورده و آن تصواحب است که شموئیل لشکر بنی اسرائیل را  
 عرض خواسته جمله هفتاد هزار سوار شمشیر زن نیزه گذار شمار آمدند و سوعی پیران کهن سال و مریضان و اطفال که معذور و معفو ماندند دیگر تمامی  
 در رکاب ملک متوجه جنگ جهاد جالوت حاکم فلسطین گشتند و این جالوت بکرات مرات لشکر بنی اسرائیل کشیده مراستم قتل و اسرو غارت  
 از صد تقسیم رسانیده بود و آن قصه بعد روانگی بر سیاهان بی آب سیدند و از غلبه شنگی نهایت تنگناشند و درین وقت ملک طالوت  
 سپاه را فرمود که خمر آید و هر کس خواست پیوسته بگریختن است که زیاده از غرض نیاشاید بصوت زیاده نوشیدن بسیار خواهد شد و گویند که  
 آن آب رود و در آن یا فلسطین بود و آن قصه چون آن آب سیدند شصت و شش هزار کس صلاح کلمه نموده آن آب زیاده از حکم نوشیدند  
 و بسیار شده باز ماندند و چهار هزار کس موافقت موافقت حکم بادشاه روانه گشتند از آن طرف جالوت نیز با صد هزار کس در برابر ایشان آمدند  
 بایستاد چون بنی اسرائیل را نظر بر کثرت عدت و شوکت سپاه جالوت افتاد و بیدار شدند و گفتند لا طاقه لنا لیوم بجالوت و جنود  
 و اکثر بنی اسرائیل گفتند صرفه صد نیزه کس که در پیش است نزد طالوت باقی ماندند شعی اسرائیلی که از سبط یهو بود و از نیزه یاد داورده  
 پس خود از جمله آن پیش بود طبری گوید و قتی که طالوت متوجه جالوت گشت شموئیل علیه السلام ز ربه تسلیم او نموده فرموده بود که این چه  
 بر قدر کس راست آید او کشته جالوت خواهد بود چون هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیدند ملک طالوت فرمود تا نماز کردند که هر کس جالوت  
 را بکشد ملک او را در ملک شریک سازد و دختر خود را بنحاح او دهد چون داود که خردترین و لادیشی بود این بند بگشاید و لا بر اختیار  
 این کار برادران را ترغیب داد چون ایشان ازین امر استعاده نموده با او آمدند داود گفت من مبادرت نمایم و او را بقتل رسانم نگاه  
 نزد ملک طالوت رفته بنمونه اسی قتل جالوت زبان کشاد ملک طالوت داود را حقیقه بجهت دیده گفت ای کار از قدرت تو زیاده است  
 داود گفت ملک امتحان فرماید ملک این سزاوار فهمیده زره مذکوره را حاضر آورده او را پوشانید چون بر قد او درست آمد و است  
 که کشته جالوت اوست لاجرم او را بحرب جالوت نامزد فرموده باز دو واج یکبار زبات شرکت در امر سلطنت وعده داده فرمود  
 تا اسپ سلاح مناسب ده بدو تسلیم نمایند داود گفت مرا باین اشیا حاجت نیست و من با همین سنگ فلاخن که در دست من است  
 با جالوت مقابله خواهم کرد گویند که قبل از تقابل جالوت از بعضی علامات بردا و وظاهر گشته بود که جالوت بردست او کشته خواهد شد  
 بنابراین آن امر مبادرت کرد و یکی از ان امارات این نوشته اند که روزی در اثنا قطع مسافت داود از سنگ آواز شنید که من  
 سنگی ام موسوی که یکی از اعدای خود را بواسطه من بقتل رسانیده بود و از سنگ دیگر آواز شنید که من سنگی ام که مارون فلان دشمن را  
 من هلاک نموده و همچنین از سنگ دیگر آواز شنید که من سنگی ام که جالوت را بوسیله من خواهد کشت و داود آن هر سه سنگ برداشته  
 در توبره انداخته هر سه سنگ یکدیگر متصل شدند و قوی آنکه شموئیل علیه السلام با وجود داده بود که جالوت بردست تو مقتول خواهد شد  
 بصورت داود علیه السلام با جامه شمیم فلاخن سنگ در برابر جالوت رفت جالوت ضعف بنیت و حقارت بنده داود علیه السلام را  
 دیده متعجب شده پرسید که سچو کار آمده گفت آمده ام تا ترا بقتل رسانم شنیدن این سخن آغاز تمسخر نموده و داود آن سنگ در فلاخن که ده سجده  
 جالوت انداخت آن سنگ در هوا سه پاره گشته یک پاره بر پیشانیش سیده و دو پاره دیگر بجانب سینه و میسر میل نموده جالوت از پای  
 یافیل دور افتاده هلاک شد و بجز هلاک شدن او سپاهش منزه گشته و بفرار نهادند و بنی اسرائیل آغاز قتل و غارت نموده و داود و سر  
 جالوت را بریده نظر ملک طالوت رسانید مقتول است که نسبت جالوت بعلتی برین عالم رسید و نامش کلیات بود انما سی جالوتاً  
 لجلو لانه و چندان عظم خلقت داشت خودی که بر سر خود منجا و بدست بنی اسرائیل افتاد چون زن کردند سه صد طفل زن بود و آن قصه



بعد از آن فتح نمایان حصول غنیمت بی پایان بشکرا سلام که تعداد زره و جواهر امتعه آن غنیمت از شرح میرین بود ملک طلوت و بنی اسرائیل را  
مکتب و شروت تمام دست اوده بعد مراجعت ملک طلوت و داود بر یک تخت نشستند و نیز ملک طلوت حسب الوعد خود خود مکتب نام را  
بکلیح داود در داده در قدر و منزلت او افزوده قبض بسط تمام سلطنت خود را بدست داود داد

### لمعه در ذکر مجمل حال مخالفت ملک طلوت با حضرت داود علیه السلام

آورده اند که چون کار سلطنت ملک طلوت در قبضه اختیار حضرت داود درآمد از آنجا که داود در مری خوش خلق و خوش خلقی در لیر بود بار علیا  
و سپاه سلوک نیکو پیش گرفته تمامی مردم اهل سیف و قلم و اعطارد اهل حرفه از ته دل خوانان او شده در جنگی امورات رجوع بوسه آورده  
با ملک طلوت تعلق ترک نمودند و از بنی عرق رشک حسد طلوت صحرکت آمده با داود بغض و عداوت پیدا نمودند و خبری و هلاک داود را  
مضمخ خاطر ساخت اما بواسطه زندگانی حضرت اشمویل مافی الضمیر خود را ظاهر کردن نمیتوانست چون حضرت اشمویل برضه رضوان خرمسید  
ملک طلوت که تخریب هلاک داود بر میان بسته است خود بر آنکماشت ذوالضیغه نام که از خواصان و مقربان ملک بود داود را از راه  
ملک مطلع ساخت بنا بر آن داود از قهر و غضب او ترسیده دست از سر انجام مهم پای از آمد و رفت بارگاه شاهای کوتاه کرد و فقط  
خود پر داحت نیز ملک را دونه یونان که پس از یک اختر ملک طلوت بود و با داود محبت و عشق از صد داشته تازه از راه راهی  
داود را آگاه ساخت منقول است که روزی ملک بهانه عیادت خویشانه بخانه داود درآمد در آنجا محاکات از دستریکل که زوجه داود بود  
خواجگاه داود را استفسار نموده مراجعت کرد بعد از آن چون داود بخانه خود رسید و از میان سیکل باو معلوم گردید که ملک مستفسر خواجگاه او بود  
بنابر آنوقت شب مشکه پر آب در خواجگاه خود گذاشته چادر سفید بالای آن انداخته تعبیه ساخت تا که ملک پندارد که داود خفته چادر  
بر خود انداخته است و خود رفته در گوشه پنهان نشست تا آنکه وقت نیم شب ملک تن بهاشته حایل کرده بخانه درآمد و آن مشکه پر آب  
چادر کشیده را داود گمان برده شمیر از پیام بر آورده بالا کن ماند و بر سبدن ضربت شمشیر شک چاک شده آب آن ریخته روان  
گردید چون طلوت این تعبیه را دید دانست که داود از مافی الضمیر او آگاهی یافته اکنون او نیز در عداوت خواهد کوشید لهذا پیش از پیش  
همت خود را بردن داود مصرف داشت اما داود خود را در صحرا و بیابان نیز در هر مکان خود را مخفی و محفوظ میداشت تا آنکه شب  
داود بخانه ملک رفته در حالتیکه ملک در خواب بود چار تیر از ترکش کشیده در چار گوشه خواجگاه ملک لاییده و شمشیر جبهه ملک را  
گرفته میرین رفت علی الصبح چون ملک آن حالت را دید بر پاسبانان حراسان و حجابان معترض شده و از ایشان صد کس را بقتل رسانید  
تا کید تمام فرمود شب دیگر باز داود وقتیکه بر پاسبانان حرا غفلت تیار داشت بخانه ملک آمده و نزدیک سیریر بادشاه رسیده  
و شمشیر جبهه را برهنه کرده بر روی بادشاه نهاده آنچه نوشته بر بالین او گذاشته برآمد چون بادشاه بیدار شد و صوت حال را برانگیز  
دید و آنچه را بخواند نوشته بود که ای ملک ساؤل بادشاه اسرائیل اگر من میخواستم که ترا بقتل رسانم مانع بود و باسانی ترا میکشتم اما خوف خدا  
و حق نمک خویشی تو مرا از کشتن تو مانع است منتبه شو و از خدا ترس آئینده اندیشه قتل و هلاک من بکیناه را از صفح خاطر مکن آنچه  
از ملاحظه این بیباکی و گستاخی و جسارت و لیر می او ملک غضبناک تر شده پیش از پیش بدافع او متوجه شد و بر همه اسرائیلیان بدگمان گشته  
برای ایشان بهانه می جست چنانچه بانکه جرمیکه از یک کس بظهور می آمد تمامی غنمان او را در حبس میکشید و همه را حالت هلاک می ساخت  
تا آنکه تمامی ما و خواص را کین و امر دولت اسرائیل از دستش برده اهل پیشه و حرفه از او طان خود جلا وطن گشتند و در اندک



نتی نهار کس از قوم بنی اسرائیل رفته تهنیت گزرا نیده طریق خود نریزی و غارت را عادت ساخته علما بنی اسرائیل چون وضع  
 و اطوار ملک ناشائسته دیدند زبان طعن برکشادند چنانچه از شنیدن آن ملک غضب آمده مثال نقبل بنی اسرائیل در داود و بروا  
 کتبت بره سیزده نهار علما و شرفا را بقتل آورد او و علیه اسلام نیز درین ایام افتان و خیزان در پیشه و کوهستان مخفی میماند و در کجایی خود  
 میگوشت و خلق الله ملک طلوت را از بسبب ارتکاب نخب نریزی مردم بادشاه خود خوار لقب کردند و بالاخره چنانچه مذکور خواهد شد  
 فصل الهی انگیزه حال او گشته بتوبه امانت پرداخت توبه واجب یافت

### معبر بیان محال توبه نمودن ملک طلوت قبول شدن توبه و شهید شدنش مع فرزندان

در کتاب مژات الافا غنه حالت توبه ملک بدینطور مسطور است که روزی که ملک طلوت بشکار برآمده گذرا و بر قسب تانے واقع  
 گردید در آنجا دید که عورتی بر قبر بسته نشسته نوحه و زاری میکند بادشاه از آن عورت پرسید که این قبر از کسیت گفت قبر شوهر من است  
 و تا ایام زندگانی بصید شکار اوقات میگذرانید و وجه معاش را ازین ممر حاصل میکرد و در میان من و او عسک بود که هر یک که اول  
 وفات کند دیگرے برائے و دعا و استغفار نماید اکنون که من اول مرد و من او را در عالم رویا خواب دیدم که بسبب پیشه داشتن شکار  
 جانوران محض داشتن معاش خویش بران در عذاب گرفتار است بعد بیدار شدن از خواب نظر بر واجب داشتن فرار و عده و محبتی که در میان  
 من و او بود نزد عورتی صاحب کرامات و مستجاب الدعوات فتم دان و درخواست نمودم تا در حق شوهر من عاے مرزش و مغفرت کند آن  
 صالحه دعا کرد و از برکات دعای مستجاب آنصالحه امیدوارم که از عذاب آبی رهایی یابد و مرا در عالم رویا از نجات او خبر شد البته  
 از آنجا که وقت انابت ملک بدرگاه خداوند در زمان کشائش دروازه مغفرت و رحمت در باره او رسیده بود سخن آن عورت ملک  
 اثر تمام نموده در دل و جان او جاعے گرفته و از خواب غفلت بیدار گشته از اعمال ناشائسته خود پشیمان نام شد و صوت میرت او  
 بحال اصلی باز آمده آه سرد از جگر پرورد بر کشید منتبه شده بانحوه گفت یہات یہات اینرو بشکار حلال ماخوذ و مغذبات است حالت  
 من کجای خواهد انجامید که نتی نهار کس علما و فضلا و اهل ایمان را از قوم اسرائیل کشته ام بعد دست در دامن آن عورت زده گفتم  
 نزدیک آن عورت صالحه بیدارم که در حق من عا کند و مرا راه نماید بنابر آن عورت ملک همراه گرفته بدر سرانے آن صالحه  
 رسانید و خود اندرون رفته حالت ملک را بخدمت آنصالحه گذارش ساخت و آنصالحه ملک را اندرون طلبیده چون ملک  
 نزدیک آنصالحه رفت بعد ازلے آداب تمکیم و تکریم دست بردارن آنصالحه زده گفت در حق من عا فرمائی و بمن باه بنجائی که باعث نجات  
 من باشد صالحه گفت من قبک را از قبور انبیاء می دانم هر مشکلی که پیش من آید آنجا رفته و نزد قشبه است حاجت خود را از خدا تعالی  
 بپخواهم بعد از آن هر چه برآمد کار باشد جواب می شنوم بیاتر از آن قبر رهبری نمایم پس آنصالحه بر خاسته روان شد و ملک طلوت  
 از عقب او میرفت تا بقبر آن نبی رسیدند بعضی گویند که آنقبر یوشع بن نون بود و زمره قبر اربع بن اخطوب گفته اند و جمهور بر آنند  
 که آن قبر شموئیل نبی بود و القصآن زاهده بلکه ملک طلوت گفت لے بادشاه هر چه حاجت دارمی ازین قبر اتماس کن که مزار  
 فیض آنرا شموئیل پنجم بزرگوار است بادشاه از دیدن قبر شموئیل و شنیدن نام مبارکش نهایت نجل و منفعل گردیده از کمال حجاب  
 خواست که آب شمع و پس گفت اے صالحه مرا عافیت نیست که در برابر این مرقم مبارک دم زخم پس آنصالحه فریاد و زاری آغاز نموده  
 یا پیغمبر خدا اینک ملک طلوت بادشاه اسرائیل بخدمت تو رسیده و از اعمال سیئه و افعال فبیخه خود ندامت ورزیده میخواهد که توبه کند



بامر الله تعالى زنده شود و او را راه نجاتی برخواست آنصالحه قبر شکافته شد و اشموئیل علیه السلام باره خاک لوده از خاک برآمد و گفت  
 ای طاعت بعد از آن چه سبب واقف گشت که مصدر افعال ناپسندیده شدی و چنان کردی تا نشاءت از تو وقوع یافت که زمین  
 آسمان از دست تو نالان و از فریاد خونریزی تو گوش ملایک کردند و آنرا از افلاس و غربت خویش را که در طلب سفندان گم گشت  
 بخانه من آمدی و من در باب سلطنت تو چه قدر اهتمام و سعی نمودم تا بنی اسرائیل ترا طومار و کتاب قبول کردند چرا از افلاس خواری بیبقدری  
 خود فراموش کرده دست جور و تعدی دراز کرده هستی نه از مومنان اسرائیل را بیگناه قتل آوردی و فائقه جور و تطاول نمودی که  
 فریاد و فغان جباری تو بملکوت رسید و زلزله در اطباق زمین افتاد علاوه از آن بکشتن داود که برگزیده بارگاه خداوند است و عنقریب  
 بیبیت سبوت خواهد شد سعی نمودی و جمعیت بنی اسرائیل را متفرق ساختی ای طاعت از کردارهای بد خود بپوشی خدا که جزا و عتابت  
 باز کرد که قهار و جبار است و از افعال قبیح خود پشیمان شو و راستی و اخلاص تو بکن که حق تعالی قبول کننده توبه تا تابان است ملک طاعت  
 چون انیمو عظیم زنتش کمین از زبان حضرت اشموئیل شنید از حسرت مانند بار بر خود پیچید و آه سوزان از دل برکشید و گفت یا پیغمبر خدا  
 راستی از کردارهای خود پشیمان تا شبتم پس اعمالی که موجب نجات من باشد بقبول اشموئیل گفت یا طاعت گناهان کبیره از تو صادر  
 آن زمانه توبه تو قبول باید که سلطنت را بداد و تفویض کنی و خویشتن با ده فرزندان خود با کفار جهاد نموده شهادت رسمی طاعت  
 گفت یا پیغمبر خدا بخوشی قبول دارم که خود را مع ده پسران در حرکت شهادت سالم بعد از آن اشموئیل گفت دو عورت تو که در خانه تو  
 حاملان تفقه و پرورش آن دو عقیقه را بداد و تفویض کنی که از آن دو عقیقه دو فرزند از جنس نامدار از عقب تو بوجود آیند و حق تعالی منظور  
 بقا نام و نشان تو از آن دو فرزند است جماعه عظیم و گروه انبوه پیدا خواهد کرد چنانچه ربع مسکون از دست ایشان شگون خواهد شد و مدار  
 جهان بر او لاد تو خواهد ماند آنست که چون اشموئیل این تقریر تمام کرد بقبر آمده غائب شد و ملک طاعت از آنجای بماند آمد و جمیع بنی اسرائیل  
 و بزرگان سپاه را طلبیده گفت که منتر اشموئیل علیه السلام مرا پند و نصیحت فرموده که بجه حصول سعادت شهادت نجات تو امکان  
 برود هر جا که داود باشد او را بیارید با شاهنشاهی پس ماندگان خود با تسلیم تمام من خود مع ده فرزندان بنیت شهادت با کفار جنگ  
 نمایم با جمیع کفر بنی اسرائیل داود را حاضر آوردند چون داود نزدیک ملک رسید ملک او را از دست گرفته بر تخت سلطنت نشاند  
 و با شاهنشاهی اسرائیل با و تفویض نموده آنچه در باب حرم محترم خود از زبان حضرت اشموئیل شنیده بود بردا و دیگایک بیان کرده  
 تفقه احوال آن دو عقیقه و مفضل پرورش او را و او شان جو الود ساخت پس از آن در ادای حقوق مسلمانان و رضامندی مظلومان  
 حتی الامکان کوشیده بگننا از خود راضی و رضامند گردانیده بعد استقا ط حقوق مردم از گردن خود سنادی کرد که هر کسی که بر ذمه من حقی  
 داشته باشد و فدای قیامت بمن دعای نماید اکنون آمده حق و انتقام خود از من بگیرد همه مردم بشنیدن این سخن حقوق خود را بخوشی ملک  
 بخشیده رضامند و خشنود شدند و احدی در سنگیر او باقی نماند بعد از آن ملک هر دو حرم محترم را بداد و سپرده و خود استعداد جهاد نموده  
 مع پسران شریک حال و اعمال متوجه گرفتار شده ملک جباران آمده محاربه بنیو ناما که پسرش شهادت میداد و قبول التوجه عزیز در گاه ایزدی شد

**معه در حال سلطنت او و حقیقت داود و تفقه هر دو حرم ملک طاعت را**

چون بعد شهادت ملک طاعت حضرت داود با شاه مستقل بنی اسرائیل شد و علاوه نبوت و خلافت مشرت گردید موافق وصیت  
 ملک طاعت بر پرورش و غمخواری هر مایه ملک طاعت پرداخته تا آنکه حق تعالی در یک روز آن هر دو عقیقه را دو فرزند از جنس حرمت



فرموده و حضرت داود علیه السلام یکی را موسوم به برنجیا و دیگری را ارمیا نام گردانید بر تولد آن دو شانزده خوشی و شادمانی نموده در دوران  
 در سلطنتی زندان خود پرورش مینمود تا بسین شد رسید بعد از آن حضرت علیه السلام را برای تعلیم ایشان مینویسند و چنانچه از توجیه حضرت استاد نیک نهاد با خلاق  
 صومی معنوی علوم ظاهری و باطنی آراسته شدند بعد از آن فن سپاه گری باو شان آموزانیده چون زمین فن نیز کامل گشتند پس از آن  
 سرگروهی جمله سرداران اسرائیل ماتحت خود را بهر کدام از ایشان تفویض فرموده مدارالمهام امور ملکی و مالی حضرت داود شدند و بهر کار که  
 تعیین میشدند نسیم فتح و فیروز می بر لوائ ایشان می زدند و نیز در محارباتی که مردم سبط بنیامین را بابت سلطنت پدری با داود علیه السلام  
 بر روی کار آمدند حامی و ناصر دولت داودی مانند و حق پرورش حضرت داود را بر نوره بنیامیت مقدم داشته آخر بنزد بر این صلوات  
 و لیاقت مختار ترق و ترق و قبض و بسط کارخانه سلطنت خلافت مانند و وزارت ملکی متعلق بذات برنجیا و افسری سرداران فرج  
 منحصرا بر میاگشت و آنحضرت نیز اوشان از مرز فرزندان عزیز القدر دانست تمامی سرداران خویشان منتظر حکم ایشان می ماندند

**لمعه در ذکر حال و لاد برنجیا و ارمیا که فرزند برنجیا آصف نام فرزند ارمیا موسوم بافغنه معروف افغان بود**

چون حق سبحانه و تعالی برنجیا را فرزندے از جنت عطا فرمود موسوم بافغنه شد و ارمیا را فرزندے بر محنت گردیده نام او افغنه نهاد و نام صفت  
 در زجره مکتب عمیق اصاف نام افغنه انگناه واقع شده و معنی افغنه بلغت فارسی اثر و است و اسم افغنه قرار بر افغان یافته و  
 تمامی طوائف سنجید افغان از نسل این افغنه وجود یافته اند و رده اند که این هر دو سردار زاده در حالت حیات با بر توجیه حضرت داود  
 بر علوم و کمالات انسانی دست یافته آصف بن برنجیا که فنون عجیبه علوم غریبه حاصل نموده بود و لیاقت از همه افراد اسرائیل موجودین  
 آن عهد زیاده تر داشت بعد فات پدر بر عمده ملکی پدری و افغنه بر عمده فوج و سپاه گری تعیین یافته و دقیقه از دقائق فادای  
 و صد گنار می حضرت داود علیه السلام فرود گزاشتند و چون حضرت داود علیه السلام بلیه کجای بیوه او را میبستلاشد و جبرائیل و  
 میکائیل چنانچه شرح آنقصه در قرآن مجید کوراست آنحضرت را بران ذلت متنبه ساختند و آنحضرت بر آن ذلت توجیه استغفار اختیار خست  
 از خواب نوراک بازمانده صبح شام بدرگاه حق بجز و زاری که بر آنته چهل روز از سجده سر برداشت الاجت اوائی نماز و تجمید وضوء  
 آخر الام خداوند غافر الذنوب الذلالت بیه او را قبول فرموده جبرائیل بشارت مغفرت رسانیده گفت که خد تعالی میفرماید که اگر در  
 روز جزا او را با تو محاصره نماید چندان از نعیم بهشت و حور و قصور و غلمان او را بر آن بخشم که از خصومت تو یاد نیارد و بعد از آن او را  
 تسلی یافت و بشکرانه این عفو و بخشش الهی بنامیت المقدس بر خود واجب ساخت قول محمد بن جبر بر طبری آنکه آن بلیه آن بود که در  
 زمان خلافت داود علیه السلام با عظیم در میان بنی اسرائیل افتاد و داود با صاحبان قوم بصخره میت المقدس بیرون آمده سر بسجده نهادند  
 و دفع آن بلیه از حق مست نمود و همان روز آن سوال اجابت یافته و بارے از بنی اسرائیل بر تافت بعد تسکین باء که بر تایتی صد  
 و هفتاد هزار بنی اسرائیل بدان فوات کردند داود با قوم خود گفت که بشکرانه فضل الهی بر نجات ازین بلیه بار سجده در نی مقام نهادند  
 و بنی اسرائیل در این امر با داود علیه السلام اتفاق نمودند بعد از آن آنحضرت تعمیر مسجد اقصی آغاز فرمودند و بعد از آنکه بقدر قدام بلند شد  
 از بارگاه خداوند خطایب سید که شکر شما قبول افتاد اکنون دست از آن بازدارید که مقدر جهان است که با تمام یکی از اولاد او در مقام  
 زیر اختتام خواهد یافت پس ترکان نمودند آورده اند که چون امر سلطنت برداود علیه السلام قرار یافت زبور بر و نازل شد که فنون  
 سواعظ و حکم در آن کتابت بود بودند و آواز خوش آواز می نیکو سخانی آن حضرت که وقت خواندن زبور بر آورد و سماع



جن انس و سبع و بہائم و وحوش و طیور رسیدہ اصناف مخلوقات بحجت او گرایند و چون بوی بخواندے آدمی پر می بہائم و سبع و  
 طیور برگردا و جمع گشتندے و چون تسبیح گفتے شجر و دربا و اتفاق نمودے و از معجزات آنحضرت بود کہ آہن در دست مبارک آنحضرت  
 مانند موم نرم شدے تا آنحضرت از ان زرہ یافتے با وجود مملکت عظمی و جمعاش خود و آل و عیال از ان مر ساختے و ایام حیات خود را تقسیم  
 چار قسم نمودہ بود روزے با علما و اہل درس و فتوای صحبت داشتے و بذکر علوم پختے روزے در دیوان حکومت قطع فصل مقدمات و مہمات بر ایا  
 ساختے و روزے در محراب عبادت خلوت گزیدے و روزے بانوان اہلبیت صحبت داشتے و نود و نہ عورت بکجاح آورده اما بعد از آنکہ بیوہ بیام  
 را بکجاح آورد تعداد منکوحات آنحضرت بعد رسید واقعات نبوت و خلافت آنحضرت آنقدر است کہ این رسالہ مختصر گنجائش آن نماید لهذا  
 بشرح آن نمی پردازد و از آنجملہ یک تقویہ واجب التعمیر بقلم می دراید کہ روزے آنحضرت با صحبت الفت یونانان سپہر ملک طوط کہ دوست  
 جانی او بود و با او توشق و محبت از حد می داشتند یاد آمدہ گفت کہ سے از اولاد ساؤل است کہ بخصوص یونانان او را ہم نوال سازم و حاضران  
 خدمت ملک او و کہ فر اجدان او بودند از تخصیص نام یونانان تعمیم لفظ اولاد ساؤل نیز از نیک با وجود ہم پیالہ و ہنوا الہ بود آن صفت  
 افغان کہ از اولاد ساؤل اند مراد آنحضرت خواستن ہم نوال ساختن شخصے از نسل یونانان است بتلاش اولاد صلبی یونانان پرداختے  
 مضمیوشت سنگ از صلب یونانان بود بدست آورده بجنور آنحضرت حاضر ساختند و آنحضرت او را ہم پیالہ ہم نوال ساخت و یمن  
 نائرہ محبت کہ با یونانان داشت او را حاصل شد حقتعالی داؤد علیہ السلام را اولاد امجاد بسیار عطا فرمودہ از آنجملہ حضرت سلیمان را بوارثت  
 علم و حکمت نبوت سلطنت عظمی مخصوص ساخت آورده اند کہ سلیمان علیہ السلام بعد قبول توبہ داؤد علیہ السلام سفیر السن بود کہ حقتعالی  
 موافق مضمون آتہ قرآن شریف ففہمناہا سلیمان حکمت و علم او را از رانی داشت بنا بر ان داؤد علیہ السلام نظر بر لیاقت او  
 گماشت میخواست کہ سلیمان ابولیمدی خود تعیین نماید اما از جهت سعایت خاطر دیگر اولاد یعنی را ظاہر نمی کرد تا آنکہ جبرائیل علیہ السلام  
 نگینے و صحیفہ تسمیہ سوالات نزد داؤد علیہ السلام آورده گفت فرمان خداوند چنین است کہ ہر کہ از فرزندان تو این مسائل را جواب  
 گوید این نگیں را در انگشت او دراری و او را ولیمہ خویش گردانی بنا بر آن داؤد علیہ السلام مجھے ساخته و علماء و رؤسایہ نووران  
 جمع حاضر آمدہ آن صحیفہ را بکشاد و اجوبہ سوالات مندرجہ آن از اولاد خود خواست ہر عاجز آمدند مگر سلیمان کہ ہمہ سوالات اجوابت  
 بروہ صواب گفت لاجرم داؤد نگیں سلیمان دادہ و او را ولیمہ خویش ممت ساخت ۴

### لمعہ در ذکر محل سلطنت سلیمان علیہ السلام و نبوتش

آورده اند کہ چون حضرت داؤد علیہ السلام چهل سال با نبوت جنت یافت تقویت دین ملت موسوی قیام نمودہ و چون صد سال یکصد و بیست  
 علی اختلاف الاقوال از عمر بزرگترش منقضی گشتہ بروضہ رضوان خرامید حضرت سلیمان بر تخت سلطنت لبوس فرمودہ مناجات کرد کہ  
 آئی مرا ملکہ بختیش کہ بعد از من احسب را شاید و این درخواست او قبول یافتے انس و جن و وحوش و طیور فرمان برداران حضرت شدند و با وزیر  
 منقاد او گشت نیز علم منطق الطیر باو عطا گردید و سلیمان علیہ السلام دیوان فرمود تا بساطے کہ گنجائش در بار آنجناب داشت یافتند و ہر گاہ  
 سلیمان عزم سفر کردے فرمودے کہ ماہ تہاج بادشاہی بران بساط رسانند و شکر بیان در پایہ سر ریختند و صفت کشند آنگاہ باورامو  
 فرمودے تا بساط را برداشتہ بہ مقصد بربے با بنی تریق در یک شب با روز راہ دو ماہ مطوی گشتے و بروایت روضۃ الصفا آنحضرت  
 بعد بادشاہ شدن متصل با پانے خویش میدانے مسطح ساخت دو از دہ فرنگ در دو از دہ فرنگ فرمان داد تا آنرا بختیشے ہم روز



فرش انداختند و هر روز تختی از طلائی احمراصع بر رو گوهر درین میدان می نهادند و آصف بن برخیا بر کرسی زرین که نزدیک تر  
 تخت بود نشسته و بر بیتن امورات مملکت پرداخته و بر دیگر کرسی با چهار هزار از اجار بود قرار گرفته و در عقب سیر چهار هزار کس از  
 خواص آدمیان با خواص دیویان و پریان می ایستادند و مرغان باله سر بر سیما و شکرش پر در بافته سایه میکردند و شیاطین و صوت شیر  
 بودند که تخت حضرت سلیمان بر پشت آن دو شیر موضوع بود و طلسمی ترتیب کرده بودند که هرگاه سلیمان قصد تخت نمود آن دو شیر دستها  
 برداشتند و با هم متصل میساختند و سلیمان پاهای مبارک بر آن می نهاد و بر باله سر بر میرفت منقول است که بعد فوت سلیمان یکی از کوه  
 هوس شد که باله آن تخت نشیند و یکی از آن دو شیر چنان دست بر پاهای زود که ساقش شکست بمقتضی رسید راست گفتا ندو میت  
 تجیر بر جبهی بزرگان بتواند بگذارد مگر اسباب بزرگی هم آماده کنی

انتی کلامه آنچه حقیقی در قرآن مجید فرموده است که قال الذی عندی علم من الكتاب انا انیک به قبل ان یسئد ایدک  
 طرفک الا یحکم مراد آصف بن برخیا است که بزور علم و عمل در یک طرفه العین تخت بقیس از مسافت دراز بخیرت سلیمان  
 حاضر ساخت سبب ایمان نیارودن بعضی کفار عهد سلیمان بر آن حضرت بعضی مفسرین چنین بیان کرده اند که آنکه شقاوت پژوه  
 پریدن تخت سلیمان را بر هوا و طبع بودن چون بود و وحش و طیر پیش آنحضرت از علم و عمل آصف بن برخیا اعتقاد نموده معجزه نبوت  
 آنحضرت نمی انگاشتند لهذا پیغمبری آنحضرت ایمان نیارودند و نیز از آنجا که آصف بن برخیا شخص با علم و عمل مرد با حکمت  
 و تدبیر بی نظیر گذشته سلطین زمان در برای لیتن خود را با آصف له و له لقب میازند و جناب آصف بن برخیا با اتفاق مومنین با غنه  
 عمزاده افغنه از نو است ملک طالوت از سبط نبی امین بوده است و ماورع فیض او از نسل لاوی بن یعقوب بود و آنچه در ترجمه  
 کتب عمیق آصف از نسل لاوی اعتقاد نموده اند این عقیده او شان از ان قسم تحریرات محرمان و مترجمان کتب کوره است  
 که حضرت سلیمان را بت پرستی مسم ساخته و در عصمت آن نبی معصوم را بلوث شرک کفر لوث گردانیده اند و حقیقی  
 ازین عقیده کاذبه و شان در قرآن مجید پیغمبر خود خبر داده که وما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر انما  
 یا از ان قسم تحریفیات علماء هندو است که بر اے کام روانی نفوس شهوت پرست خود حضرت لوط علیه السلام را بزنا با دختر خویش  
 و ابشالوم را بخمر خوار می زنا را با خواهر حقیقی خود منسوب ساخته درج توریت دیگر کتب عمیق نموده اند و از ان تغییرات تحریفیات  
 علماء ایشان است حقیقی در قرآن مجید اعلام نموده فرموده است که یکتبون الكتاب باید یحکم ثم یقولون هذا من عند الله  
 لیسترو به ثمنا قلیلا الا یحکمنا بران بقابل تواریح صحیح غلط و ساقط الا اعتبار است قتال مقوم است که حق سبحانه و تعالی  
 آصف را چند فرزندان افغان را بهره پسرا ن عطا فرموده و هم در حالت حیات حضرت داود علیه السلام اولاد و احفاد افغان را  
 آنقدر کثرت داد که خیل و قبیله علی گشته موسوم بنی افغان شدند و اولاد آصف چون یاتی نیافتند و گروه اندک ماندند شامل خیل افغان  
 گشتند بنا بران اولاد و نسل هر دو بزرگوار افغان گفته شدند و سلیمان علیه السلام موجب صیت پدر بزرگوار چنانچه در صدر مذکور است  
 در کل امورات ملکی ناسب مختار مطلق خود دانسته و افغان را با میل لامرانی و سپه لاری تمامی افواج و امرا را فوج تعیین نموده قدر و منزلت  
 او شان را از تمامی سرداران خورد و کلان اسباط اسرایل بلند ساخت و نیز موجب صیت پدر و حکم خداوند اکبر تمام تعمیر بیت المقدس را  
 پیش نهاد خاطر شریف ساخته چون دید که طبیعت افغنه بن رسید از نفاذ امور فرمانروائی و ترویج احکام دارائی استعداد تمام دارد  
 بنا بران هشتاد هزار نواب الوات و حجاب با افغان تفویض فرموده فرمان داد که در تمام آن بیت مبارک سعی تمام نماید و



و در اندک مدت عمارت بیت اقصی با تمام ساز و چنانچه افغان سجد و هوشیاری بیکران بصرفه و جواهر اسباب  
 نفیسه بیکران شرح آن در کتب مطبوعه مذکور است آن ریت مبارک آن عزیز عمل کرده حضرت سلیمان علی السلام را مکارگنداری افغان بندوبست صحف نهادند  
 گشت جناب آصف و انفعه پیش از پیش منظور نظر سلیمانی گشته و بهمدی هم از سی سلیمان اختصاص یافته خصوص جناب افغان الفاظ عبرانی را  
 تعلیم داده ربنای جدیدی او نمودن کلمات راز که در اجلاس بیکدیگر گفته باشند در مجلس با بر مردان علم نباشد تراشیده جاری ساخت که  
 بنزد آن سخنان راز در میان حضرت سلیمان آن دو را پیشانی بیکدیگر می زدند و اکثر مردم سل افغان برکت جدید متعین گشته چنانچه از کثرت  
 قریب طائفه با حضرت سلیمان طائفه افغان معروف طائفه سلیمانی شدند و زبان لغت افغان مشهور زبان سلیمانی گشت مردم عرب آنوقت  
 تا این زمانه طائفه افغان را سلیمانی میگویند منقول است که چون بیت المقدس تکلیف و ترصیع قریب تمام رسید ایام حیات سلیمان  
 نیز با خر رسیده روزی بر منبر بگریه عصاره اندون گنبد بلورین ایستاده و غط میفرمود که ملک الموت حاضر شده تخیه با رب تعالی رسانیده گفت  
 با مر خداوند تعالی جان پاک ترا با علی علین میرم سلیمان گفت اینقدر فرصت ده که در صحنه رفته بقیس را وداع کنم عزرائیل گفت حکمت  
 باز حضرت سلیمان گفت اینقدر مهلت بخش که آصف و انگناه را انتظام امور سلطنت بسپارم و بفحاشم ملک الموت گفت ترا با ملک  
 مملکت پروردگار چه کار است او داند و کار او بعد از او گفت اینقدر فرصت ده که دو گانه نماز ادا نما گشت یا حضرت سلیمان باین مجاز  
 نیست پس ملک الموت نزدیک آن جناب رفت و هر دو انگشت خود بر دو چشمان مبارکش نهاد و جان پاکش را قبض نمود اما بدش بگریه  
 عصاره استوار ایستاده ماند و حکمت در استاده ماندش آن بود که دیوان جنیان او میان پندارند که در خواب است متعرق  
 تمام عالم ملکوت یا منمک تجلیات شهود و امور حکم بوده مسجد اقصی را با تمام رسانید انفعه موافق معمول در رواج کارخانه سپاهکار  
 و تمام عمارت مسجد مطرف بود تا آنکه عمارت را با تمام رسانید و در نیکو مدت که یکسال گفته اند از سخن بیرون آصف  
 برین صل در امور مملکت سلیمانی واقع نشد آخر الامر چون دیوان یک گونه از ریز کار آگاه گشتند کرم چوب خورنده را بصلای آنحضرت رسانیدند  
 چون کرم عصاره خورده بشکست آن پنبیره عالی گوهر بر زمین افتاد و خبر وفاتش شهره آفاق گشته دیوان بر میان مرغان غیر مطلق العنان  
 شده رفتند و آصف افغان پسرش رجام را بر تخت سلطنت نشاند تا آخر ایام زندگی در بیت المقدس شام مردم صاحب اختیار ماندند  
 اما بعد از آن در دراز نامدار وفات کردند و در میان مردم سباط اسرائیل تخالف توقع رسیده و از ان اختلاف افتراق ضعف  
 و هر تنام در سلطنت رجام رونما گردیده سلطنت بنی اسرائیل منقسم بر دو قسم شد قسمی که متعلق بر رجام قوم یهود و موسوم بر  
 یهود و قسم دوم که سرگروهی آن متعلق با عاظم سبط بنیامین بود سلطنت اسرائیل نام نهادند در تاریخ طبری مذکور است که بعد از وفات  
 حضرت سلیمان پسرش رجام نبوت سلطنت رسیده و مدت هفتاد و سال در بعضی از بلاد شام حکومت نموده بعد از وفاتش پسر  
 حاکم شد و در میان سبط یهودا و بنیامین سه سال ریاست کرد اما از دین موسی برگشته بت پرستید و نیز بنی اسرائیل بت پرستی  
 کرد چون سبط یهودا مقام او شد و بتجدید شریعت موسی پراخته نام را بقبول دین موسی احکام تورات لالت  
 فرمود چنانچه اکثر بنی اسرائیل ترک بت پرستی کردند و برخی مردم مقیمان شام که ساک طریق ضلالت مانند او شان را چه هند و ستان  
 برج نام که پرستش شمس و قمر میکرد بران داشتند که با لشکر بسیار توجیه بیت المقدس گشت چون بنی اسرائیل را طاقت مقاومت با  
 آن جنود ناسعد و نبود آسا با دوشاه یهودا بیت اقصی درون رفته و عاظم هلاک آنکرده را از بارگاه باری جلشانه مشت نمود و دعایش  
 اجابت یافته نبوت مشرف بوعده ظفر و نصرت سرفراز شده بر طبق وحی آسمانی با اندک مردم از اسرائیل بیرون آمده باراجرت



مقابل گردیده بر لشکر راجه تیر باران کردند کفار هندی نیز بتیر انداختن پرداختند حقیقتاً فی شکرگان را بمرد اهل اسلام فرستاده تیر مایه  
کفار را واپس بجنگار زدند و بدین واسطه از زخمه تیر اهل اسلام و در تیر مایه خویش جمعی کثیر از لشکر برج بقتل رسیده آنکارا اتباع خود را  
جمع ساخته گفت این شخص اگر چه مردم اندک دارد اما سخو خوب میداند و میخواهد که ما را با آن سید بقتل رساند درین اثنا ملائکه عظام با تیغها  
برهنه بنظر برج درآمدند و از معانته این عالم عبیعی عرب هراس برنج زیاد تر گشته و در بفرار نهاد و باقریب صد هزار کس نقیه لشکر خود در کشتی  
نشست تا از آب عبور نموده بمملکت خود برو کشتی چون بمیان دریا رسید غت سرب گشت و راجه برج با تمامی اتباع خود از راه آب  
بیار رسیدند میگویی عبدالضعیف از تقریر مردم قوم که بسواری کشتی مراجعت کردند معلوم می شود که فوج کشتی این راجه از سمت هند بشام نیز سواری  
کشتی خواهد بود قاتل میگویی بطبری چون بست سال از ریاست آسمان منقضی شدند وفات کرد پیش از آنکه هوشا قایم مقام او گشته بست و  
پنج سال حکمرانی کرده رحلت نمود بعد از او غلبا نام عورتی ریاست بنی اسرائیل را تا مدت در قبض خود داشته تا آنکه بعضی از ملک زادگان  
ویرا بقتل رسانیدند بعد از آنش تا که پادشاه شد چهل سال حکومت کرد بعد از او مصعب نام بست و در سال اولی بوده در زمان سلطنت و سه هوشا  
نوط بن هوشا و اموس پدر شمیا بمرتب نبوت رسیدند و بعد از مصعب پیش عورت نا پنجاه و دو سال پادشاهی نموده پس از او پیش هوشا  
یا سوما نشانزده سال حکمرانی نمود و بعقیده تحفه مکیه هوشع و عا موش و اشعیا و متی علیهم السلام هر چهار در ایالت سویا نام مرتبه نبوت  
مشفق شدند و بعد سویا نام پیش ارجان حیشان که ملقب بصدقیه یا صدقیه بود و در پاره خویش قصه ایست پادشاه شد در عهد  
سلطنت او قتل و اسر و جلا و طنی بنی اسرائیل از بیت المقدس وقوع یافت میان این قصه بطریق اجمال نحولیت که صدقیه پادشاه اسرائیل از  
اولاد اسرائیل از اولاد سلیمان علیه السلام و در پاره قصه ایست در عهد او بسبب ضعف و عجز او ملوک اطراف اطعم در تسخیر مملکت اسرائیل  
پیدا شده نخست حاکمی که بر شهر بیت المقدس لشکر کشید ملک جزیره انکر نام بود که پریش زهره میکرد و در آن نذر کرد که اگر بر یهود غالب آمد پس خود را  
از جهت زهره قربان کند بر آیت بخت نصر کاتب و نشی نگار بود چون نگار با لشکر بظواهر بیت المقدس نزول نمود حقیقتاً بادای فرستاده مجمع  
سپاه او را هلاک ساخت اما نگار و بخت نصر که غائب و حاضر باز گشته پس نگار که از نذر پدیده مطمع شده بود پد خود نگار را بقتل رسانیده قبض  
مملکت پدر گشت اما بعد از آنکه بخت نصر و را سجد از میان برداشته خود بر پادشاهی تصرف شد منتقل است که بعد از بیت نگار  
شاه موصل و والی آذربایجان پینمبر از یکدیگر بکیشکر بیت المقدس کشیده و در نواحی بلده شریفه بهم رسیده در میان او شان مجاریه  
انقاد به بی بی بنی اسرائیل شهر بود کفایت شد بعد وقایع مذکوره یهود فارغ ابال شده بعیش و عشرت پرداخته و در کعبه و نخوت  
انقاد از غایت ترفه و نعم آغاز فسق و فساد کردند تا آنکه حقیقتاً بخت نصر را برایشان گماشت محمد بن اسحاق صاحب غاری آورده که در عهد  
صدقیه اشعیا بن راموصا از نسل سلیمان علیه السلام نبوت مبعوث بدعوت ارشاد بنی اسرائیل مامور گشته و بطور عیسی بن مریم و بعثت  
حضرت خاتم الانبیاء طوائف نام را بشارت داده یهود را تبرک فتق و فساد متابعت شریعت موسی احکام بیت نصیحت بلوغ فرمود اما  
یهود بر عکس آن تمکب فساد و بیفرمانی مانده هرگز باز نمی آمدند در ضلال اینحال حقیقتاً سخاریب پادشاه بابل را بران سلط کرده اشعیا را  
سوار جوار عازم بنی اسرائیل گشته بظواهر بیت المقدس نزول نمود چون در آنوقت در مرض پاره بر صدقیه استیلا داشت و اشعیا  
صدقیه را از کیفیت حال واقعه آگاه گردانید گفت شرط وصیت سجا آنکه وفات تو نزدیک سید است پس بموجب فرموده اشعیا  
عمل نموده بخلو سخانه در آمده از حقیقتاً تبصرع و ناری نجات بنی اسرائیل را از شر سخاریب مسلت نمود و عایش اجابت یافته اشعیا  
وحی نازل شد که با صدقیه بگو که مسلت تو قبول کردم و ترا بر اعدا مظفر و منصور گردانیدم باستعمال فلان دوام مرض ترا شفا بخشیدم



و بر عمر تو پانزده سال افزودم اشعیا این شارت بصدیقه رسانیده و صدقیه حبس و شکنجه آبی در پای علاج کرد و صبح روشنی خبر یافت  
 که تمامی دشمنان مرده اند مگر سخاریب پنج نفر دیگر که بخت النصر از آنجمله بود صدقیه آن شش نفر را گرفتار کرده اراده قتل ایشان نمود اما  
 اشعیا علیه السلام بر طبق وصول امر آبی صدقیه را از آن اراده بازداشت و گفت که سخاریب اتباع او را رخصت کن تا دیگر منتهوان را ازین  
 آگاهی دهند صدقیه قبول نموده هشتاد کس را بفرست رخصت داد چون سخاریب بیابان رسید هفت سال زنده بود بعد فوشت و بخت نصر  
 بحکم وصیت او قائم مقام گشت پس از آنکه صدقیه رحلت فرمود بنی اسرائیل بار دیگر قتل و فجور آغاز نمودند و هر چند اشعیا علیه السلام ایشان  
 را نصیحت نموده فائده بران مرتب شد بلکه اشعیا را چنانچه قصاص و در تقاضای کوراست شهید ساختند و بیشتر از پیشتر در فساد کوشیدند  
 لاجرم خداوند جبار بخت نصر کلدانی را که پادشاه بابل بود بر ایشان گماشت تا تخریب بیت المقدس و قتل و اسارت بنی اسرائیل در پاره  
 دقیقه از دقایق خرابی ایشان فرودگذاشت - بخت نصر بعقیده محمد بن جریر طبری از اولاد گودوز سپهسالار کهنه بود که نوبته بفرمان کوراست  
 لشکر بیت المقدس کشیده بهود در مغلوب و مقتول نمود منسوب گردانیده کرت دیگر در اوقات همین بدان دیار شتافته از آبادانی  
 آن دیار از طوائف انسانی دیار گنجانست اسمی کلامی زمره از اهل تفسیر سیر بران گفته اند که در نطفه حرام بود بسبب آنکه بخت نصر یعنی بنده و نصر  
 نام بت است چون باور او را زانیده در بتخانه انداختند و زود نصر بت پرورش یافته موسوم بخت نصر گشت یعنی بنده نصر و قطعه تیل  
 او بر بیت المقدس و خراب نمودنش آن بقعه پاک و شهر مقدس را و قتل و اسارت و اجلا نمودنش بنی اسرائیل را از بیت المقدس و شام بمالک  
 عرب عجم در سیر و تواریخ بسوخته شرح و از سطور است سعایه لا اختصار بیاورد خلاص آن می پردازد آورده اند که چون بنی اسرائیل پادشاه اعمال  
 تیغال سزگشتند بخت نصر کلدانی ملک بابل بر بیت المقدس و ممالک شام خروج نموده با ششصد هزار سوار سفاک و خوشوار بر ممالک بیت المقدس  
 و شام مستولی شد چون بنی اسرائیل تاب مقاومت در خود ندیدند در اندک محاربه فرود و منزم شدند و درین حالت آن سفاک بیباک  
 جمعی کثیر از ایشان بقتل رسانیده و گروهی را از ایشان که اکثر ابناء و اقرباء ملوک سبط یهو و بنیامین بودند اسیر نموده و باقی تمامی مردم  
 اسباط اثناعشر و قوم افغان و اصف که شاخ بنیامین اندیک بخت از بیت المقدس و شام بجلا وطن شدند و اینجلا وطن شدگان نیز بنقسم سیزده  
 قسم گشته طائفه انبوه که قاید قبائل آن گروه بنی افغان و بنی اصف بودند و نهاد سمت ممالک عجم ششمه تارفته رفته بولایت خراسان  
 رسید و بجبال شام و شاداب غور و ساغر و فیروزه در جوار مردم نسل ضحاک تازی که از عهد تسلط فریدون بر ضحاک و قومش از ممالک فارس  
 گریخته و درینجبال مذکور مستحصن و مقیم گشته بودند سکونت پذیر شدند و فرقه دوم از جلا وطنان که بنسبت طائفه افغان و متعلقان ایشان از  
 بنی اسرائیل در تعداد بسیار کم و قلیل بودند بشمول اندک از قبائل افغان و نهاد سمت ممالک عرب گردیده در زمین شیرب و حجاز اقامت  
 گزین گشتند و از گروه سوم اسیر شدگان اسرائیل که اکثر ملوک و ملوک زادگان سبط یهو و اسرائیل بودند و تعداد آنها بر دایته ده هزار بقول  
 دیگر دوازده هزار و همدان ادرع و عالم بودند چون از سجده بخت نصر با آوردند بقتل رسانیده و باقیماندگان این گروه است که زیاد بر  
 چهار هزار و کم از پنجاه مرد بودند بعد بقید داشتن تا چندین خلاص فرموده باز به سمت سراسر آمدند و نیز دیگر اسرائیلیان که در اطراف شام از خوف  
 قتل آن تقی مخفی بودند شام و پس آمدند فان گروه قلیل بکلب رفتند در شیرب و حجاز مقیم گشته بودند و در ایام شتمت یافته قبل  
 بسیار شدند و در میان ایشان علماء و اجبار و سرداران باشوکت و شان پیدا شده چون حضرت خاتم النبوت صلی الله علیه و سلم بعد هجرت از مکه  
 بمدینه رسید و اکثر اراضی شیرب آنوقت در دست اسرائیلیان بودند آنحضرت او شان را بدین سمت خود دعوت فرمود و بعضی از سرداران با علم و  
 عمل این طائفه چنانچه پیش ازین اسلام میروی سزاد و عالم فاضل قلید خبر چند اشخاص دیگر که آنحضرت را از علامات مندرجه پیش شناختند



و دانستند که همین است آن پیغمبر و تورات و سائر کتب سماوی بنا بر آن بر آنحضرت ایمان آوردند بملت پاک او درآمد و باقی  
 تمامی قبایل یهود و بنی نصر و بنی قریظ و غیره بحدود سمرقند و طغیان باندۀ ترک دین آئین ابا و اجداد و قطع زنا رسم عادت را  
 شاق تصویب و بافتن و مقاتلات و اختیاری شیوه نفاق و شقاق پرداخته که آخر کار از دست بردن از میان است آنحضرت متامل  
 و خواب گشتند و مراد آیات تورات و سائر کتب عتیق از او پس آمدن مردم سبط یهو و بنیامین که از تبت بخت نصر خلاص یافته  
 و پس با برض قدس آمدند آن مردم سباط دوازده گانه بنیامین یهود که بکعبه سرب نرفته در شرب و حجاز مقیم شدند آن گروه غفیر مردم  
 اسباط اثنا عشر اسرائیل که بشمول بنیامین طائفه آصف و افغان بملکت خراسان رفته در جبال عور و ساخر و فیروزه مقیم شدند و ازین عبارت  
 تورات که چون بخت نصر ایران یهود و بنیامین را از آن فرموده بر زمین اقدس آمده آباد شدند لازم نمی آید که مردم یهود و بنیامین صرف  
 همین کسان بودند که بخت نصر قید نموده برده بودند و نیز از عبارت تورات هرگز مفهوم نمیشود که جمله قبایل یهود و بنیامین احدی  
 ممالک دیگر رفته پس آنچه بعضی مؤرخین نصاری چنانچه آنرا زبیل انفسن صاحب غیره متابعان قول ایشان چنانچه مصنف حیات افغانی  
 گمان برده نوشته اند که از سبط یهو و بنیامین کس به ممالک دیگر رفته بود و نارسائی ایشان است بعبارت تورات که نشاء مفهوم آیت  
 تورات دیگر کتب عتیق موافق فهم ایشان نیست اگر کسی را در نارسائی و غلط تاویل نمودن ایشان شک باشد ترجمۀ تورات  
 و سائر کتب عتیق موجودند مطالعه نماید تا تحقیق این بحث بر روشن گردد قطع نظر از تقریر بالا چون رفتن یهو بکعبه سرب و شرب و  
 یون آن مردم تا عهد سید العرب و الجهم همی است منصوص قرآنی ثابت در تفاسیر و تواریخ معتبره چون حبیب السیر و روضه الصفا و تاریخ  
 محمد بن جریر طبری و تفسیر معالم التنزیل و غیره صاف نوشته است که این گروه یهو بنی نصر و بنی قریظ که در صدرینۀ منوره تا عهد هدایت آمد حضرت آباد بودند  
 اسلاف این طائفه از صدر بخت نصر تا شام جلاوطنی اختیار کرده بقریب در صدین سال گشتند پس در مقابل چون لائل ساطع تا دیلات اطمینان کوره از غلط گفته  
 آید چون طایفه ان کوره را از آمدن سبط یهو و بنیامین بکعبه سرب و شرب انکار نمودند و غلط آن انکار بخوبی روشن گشت آنچه طایفه ان کوره نسبت بنیامینان  
 قبایل آصف افغان در باب رفتن ایشان بکعبه خراسان انکار نموده اند غلط تر خواهد بود و نیز آنچه مصنف حیات افغانی ضل نموده برخیا واریا نام زبیلان ملک  
 طاوت هرگز نبوده اند و برخیا واریا از سرداران حضرت داود بودند و وجوہ اثبات ضل نموده خود یکی این بیان نموده که اگر برخیا واریا سرداران  
 عالیشان از فرزندان ملک طاوت نزد حضرت داود علی سلام موجود می بودند پس چرا میگفت که آیا کسی از اولاد ملک طاوت هست  
 که بخصوص یونانمان او را بمنوال سازم علاوه نام آن هر دو در تعداد سرداران حضرت داود درج کتب عتیق شد حال آنکه درج نیست میگویم  
 که درج اول بالکل بی بنیاد است از نارسائی مصنف مذکور بحقیقت مضمون آیات تورات ناشی شده زیرا که در کلام الهی هیچ کس  
 و لفظی لغوی نیما شد و تخصیص بعد تعمیم در هر اصطلاح مروج است و چون تخصیص بعد تعمیم واقع شود هرگز به تخصیص نظر میباشد چرا که اگر مراد در  
 تعمیم منحصر باشد لفظ تخصیص لغوی فتور در اینجا چون مراد حضرت داود از طلبیدن اولاد ساؤل خاص اولاد صلبی یونانمان بود و لهذا وجود برخیا  
 واریا کتفی مطلب آنحضرت نبود و لهذا لفظ بخصوص یونانمان بر زبان مبارک آورده مزاج دانان و حقیقت شناسان معانی کلام مجزئوم  
 آن حضرت دانستند که مطلب آنحضرت اولاد صلبی یونانمان است لهذا میفرمود بوشف لنگ را که از اولاد صلبی یونانمان بود بحضور حاضر آوردند  
 و آنحضرت او را بمنوال ساخت چرا که مراد و مقصد آن حضرت عام اولاد ملک طاوت می بود برخیا واریا و فرزند آن عالیشان در صحبت او  
 همواره حاضر بودند حاجت نبود که دیگر بر اولاد او هم نوال میساخت همین لفظ کفایت داشت که کسی از اولاد ساؤل هست که او را  
 بمنوال سازم چون لفظ بخصوص یونانمان فرمود معلوم شد که مراد آنحضرت اولاد صلبی یونانمان است نه مطلق اولاد ساؤل و درج شد



اسما بر خیا و ارمیا و در سران او و علی السلام آصف و افغان در سران سلیمان مانع وجود او شان نیست چه لفظ عیسی مسیح محمد رسول افغان  
کتب عبدعقین که موجود اند نیست و وجود هر دو حضرت یقینی است قطع نظر از آن تغییر و تبدیل و تحریف و اسقاط آیات کتب عبدعقین نزد  
اهل اسلام نصاری بے دلائل قوی ثابت است و ازین جهت اقوال آیات کتب عبدعقین که مخالف قرآن باشند بالاجماع نزد اهل اسلام ساقط  
الاعتبار اند از کلام ساقط الاعتبار الزام خصم درست نمیشود قطع نظر از آن بسیار از اسما هستند که در کتب عبدعقین بلفظ دیگر مندرج و در کتب با لفظ  
و لغت دیگر مذکور اند چنانچه در کتب عبدعقین آصف را آصاف و برخیا را برگیا و ارمیا را یرمیا و نجات نصر را نبوکذاص نوشته و علی بن ابی طالب  
حالت بسیار بی از اسامی و لغات دیگر واقع بنا بر آن نیز مصلحت مندرج درست باشد و شجره نسب سلف اشرف ماک ط لوت از نجاشی  
تا حضرت یعقوب در تفسیر جواهر بدین ترتیب مندرج است که ساؤل بن قیس بن ضرار بن انس بن یحیی بن بنیامین بن حضرت  
اسرائیل و در کتب عبدعقین موافق عبارت تفسیر جواهر نیست و این معنی بمقصد اهل اسلام منافاتی ندارد چه عبارت کتب عبدعقین نزد ما  
ساقط الاعتبار و عبارت تفاسیر واجب الاعتبار است و برای اثبات ایند عا که طائفه افغان از نسل حضرت اسرائیل اند روایت تاریخ  
گزیده حمد الله مستوفی در روایت کتاب سحر الانساب غیره که از مورخین معتبرین مذکور است بمقابل آن روایت شاذ و بے سند  
مصنف مطلع الانوار که این طائفه را از نسل قطب بیان نموده از ریشه و قبولی ندارد و بنا بر ثبوت این دعوی که طائفه افغان از نسل  
ماک ساؤل بادشاه اسرائیل از سبط بنیامین اند که برود و در او احوال مشهور با افغان و سلیمانی شده اند روایات تاریخ مقبره شیون  
افغانه چنانچه مراتب افغانه و مخزن افغانی و تاریخ ابراهیم شاه فی نظام شاهی و سایر دفاتر افغانه که از قدیم تحریر شده می آیند بر این  
قاطع اند قول مصنف افغانی که جز اعتقاد ترجمه محرفه و متغیره کتب عبدعقین و قول اسرائیل انفسن عیسائی سند معتبر قابل لحاظ اهل اسلام  
ندارد و بمقابل روایات مقبره تاریخات ثقه اهل اسلام که ذکر بعضی از آن بالا مذکور است اعتباری ندارد و دلیل دیگر بر اثبات اسرائیلیت  
افغانه قومی تر از همه بر این آن است که این طائفه با وجودیکه درین وقت بنهاره و صد تا من سیده خود را مردم دوازده من میگویند و دواز  
تن معنی دوازده سبط است و این شمار دوازده گانگی از قدیم تا حال بدوازده اسباط اسرائیل مخصوص شده می آید پس صراحت ثابت  
گشت که این طائفه از دوازده سبط اسرائیل اند دلیل دیگر بر اثبات ایند عا آنکه مردم این طائفه شریف و اسلاف ایشان از قدیم تا  
حال نسلا بعد نسل با عن جد بر عوای نسب اسرائیلیت متفق شده می آیند و درین قوم و اسلاف این قوم از قدیم تا حال سلاطین نامدار  
و علماء با وقار و صاحب اعتبار مردم پر پرگزار شده می آیند و همگنان برین دعوی اسرائیلیت اتفاق دارند و بحکم حدیث صحیح لن یجتمع  
اصتی علی الضلاله هرگز احتمال ندارد که اینقدر مردم صد تا هزار از اهل اسلام دست حضرت خیر الانام بر دعوی دروغی که دخل ضلالت  
اجتماع نموده باشند بنا بر آن نیز قول مصنف حیات افغانی و مقتدایانش چون اسرائیل انفسن نصرانی دهند و شاه مقلد مطلع الانوار  
باطل و لغو باشد قطع نظر از آن بقول مضمون مایدمی اهل البیت حاله لایدمی غیره هر قوم و طائفه آدمیان را  
نسبت نسب اصلیت خود واقفیت زیاده از مردم اغیار حاصل میباشد چه که این طائفه از قدیم خود را بنی اسرائیل میدانند و میگویند چرا  
بنی اسرائیل نباشند و چون دعوی هر فرقه بنی آدم در باب نسب آنفرقه در هر ملک و دیار حجت کافی است دعوی قبیله این طائفه که تا حال  
پشت بر پشت شده می آیند چرا حجت نباشد و خلل قیاسی و اختراع مصنف حیات افغانی و اسرائیل انفسن صاحب چیرے  
وحی سماوی نیست که خواه نخواه قبول کرده آید و روایات مستنده مورخین فی قد و اعتبار را بقول انیکسان مشکوک تصور کرده آید  
و بمقتول مصنف حیات افغانی که عرب طائفه افغان را از سبب بود و باش کوه سلیمان سلیمانی میگویند مقول اختراعیه و اصل ندارد



زیرا که هرگز ثابت نیست که عرب این کوهستان را کوه سلیمان می نامند بلکه این کوهستان که متضمن آنرا کوه سلیمان گفته بر سر حد  
 هند واقع است در قدیم الایام هندوان آنرا بریت ستی پر لادی گفته حال نیز بان نام می نامند و فارسیان بسبب آنکه روزی از روزها  
 حضرت سلیمان علیه السلام هنگام سیاحت سیر تخت خود را بر بند سی بجا آورد این کوه سردسیر نهاده استراحت نموده بود از آن ایام  
 این کوهستان کوه سلیمان خواندند و آن مکان خاص را الحال نیز مردم تحت سلیمان می نامند و چون قیس عبدالرشید جده محمد پنهان  
 بتقریب جهاد باین کوهستان سیده آنرا از وجود کفار حالی ساخت افغانان آنرا با افغانی قیسی غر گفته یعنی کوه قیسی چنانچه حال  
 نیز افغانان این سلسله کوه ستی پر لادرا که تا نیا کوه سلیمان شهرت یافته برابر قیسی غر میگویند و آنچه مصنف مذکور خلل نموده که اگر افغانان را  
 عرف سلیمانی از قریب خصوص سلیمان حاصل شده باشد واجب بود که چنانچه در عاوش از سلیمان میگویند در هند سائر اقوالیم نیز سلیمانی  
 گفته باشند فقط سرسبز بود چراست زیرا که لازم نیست که هر قوم که در یک ولایت بیک نام معروف باشد در سائر ولایات نیز بهمان نام  
 مشهور باشد زیرا که مغول و قزلباش در اصل تمامی ترک اندازینکه در ولایت مغول و در دیگر ولایات قزلباش یا ترک گویند لازم نمی آید  
 که ترک نباشند حال افغانان نیز برین منطقت که در قدیم الایام اول نام ایشان افغان بود بعد از آن سلیمانی و بعد از آن پنهان  
 و پس از آن پشتون معروف شدند و در عرب ایشان را سلیمانی و در فارس افغان و در هند و ستان پنهان و در افغانستان پشتون گفته  
 می شوند همچنان زبان این قوم با افغانی و سلیمانی و پشتو مشهور است لازم نیست که چون فارسیان افغان میگویند هندیان نیز افغان گویند  
 فاعل و آنچه از سبب انفس صاحب گفته که زبان پشتو یعنی افغانی زبان قدیمی نیست و در از انقلاب عیسای برانی در عهد سلیمان  
 پیداشده بلکه مرکب از لغات مختلفه است متعدد یعنی فارسی جدید و پهلوی با هم مختلط شده از آن این بان سخت پیدا گردیده است  
 و اکثر الفاظ فارسی بتغییر خفیف و بعضی بلا تغییر لفظی موجود است زیرا که از پشتو زبان دو صد هزاره لفظ که مطلب آنها از دیگر زبان  
 همین بود از زبان زنده پهلوی و سنسکرت هندوستانی و عربی و از منی جو جانی و عبرانی با بابل مقابله نموده شد از آنجا که یکصد و یکصد بان  
 مطابق نشده باقی اکثر فارسی و بعضی از پهلوی و زنده در فارسی آمدند و بعضی اینطور بودند که خود زنده بود و بعضی سنسکرت موافق آمدند  
 و پنج یا شش از هندوستانی زبان بودند اما عبرانی بلفظ هم مطابق نشده و مولف حیات افغانی میگوید که من خود یکصد لفظ را  
 با پنجابی مقابله نموده پس از آن پنج لفظ پنجابی موافق یافته میگوید عبد الضیف که این تمام صفتها از سبب انفس صاحب حیات افغانی  
 فضول و غلط اند جواب آنکه چنانکه گفته نموده که زبان پشتو مثل زبان عربی و عبرانی و فارسی و سنسکرت و غیره قدیم است بلکه صاحب مخزن  
 افغانی و مرآت و تمام مورخین افغانه و غیره نموده اند که زبان جدید است که در عهد سلیمان علیه السلام بدریه افغان از انقلاب لغات  
 عبرانی اختراع یافته است زیرا که آنست قدیم عبارت از آن است که هنر نوح علیه السلام و سه فرزندان او و اولاد ایشان بان  
 تکلم نموده و آنجمله هفتاد و دو زبان اند بعد از آن اگر کدام زبان پیدا شده باشد آنرا جدید گفته میشود خواه مستقل و مستند اللغت و خواه مختلط  
 بلغات است مختلفه باشد از تغییر و تبدیل و تقلب لغات بجز بان بوجود آمده باشد و این بان افغانی اگر چه از آنست قدیم نیست مگر زبان  
 مستقل و مستبد جدید است که از انقلاب لغات عبری وجود یافته اصول و فروع مصادر و صیغ مشتق آن از مصادر و بیچ یک از  
 زبانهای نشانند و معترضان مذکور مائت و مشابهت و مطابقت ندارد چنانچه نمیشود از دانشندان السنه شناس مخفی نیست با اتفاق  
 تمامی فرق بنی آدم ثابت است که تمامی لغات احکام از آنست قدیمه و جدیده مستقله و مستبده از آنست و اختلاط الفاظ و لغات جزویه  
 السنه دیگر از حقیقت اصل خود بر نمی آید چرا که در صورت مقبول داشتن اختلاط بعضی الفاظ جزویه یک بان در زبان دیگر در باب انتقال استوار



آن هیچ زبانی را زبان مستقل نتوان گفت زیرا که هیچ زبانی از آمیزش و اختلاط لغات زبان دیگر خالی نیست خاصه چون اکثر لغات  
پشتو یعنی کجیه و ده بلغات زبانها دیگر مطابق نیامدند صاف واضح گشت که زبان پشتو زبانی مستقل است مطابقت بعض  
الفاظ پشتو لفظاً و معنی و بعض در معنی و مقصد موجب این امر میشود که پشتو زبان مستند نباشد و آنچه با کفیم که طائفه افغان در صورت  
وسیرت جسم قامت و نحوه خصلت و سرشتی غیرت با یهود و اسرائیلیان مشابهت و مشابهت تمام دارد و معترض خلل نموده سفیدی  
چهره بلندی بینی و قد آوری کسبانی اسرائیل نیسازد قطع نظر از آن همگی نیز با نصف موصوفی تند و اگر این اوصاف دلیل  
اسرائیلیت شدن توانند باید که قوم آوزبک آدیماق بلکه و صوند و کرژال نیز بنی اسرائیل باشند فقط سیگیم مشابهت و مشابهت و صورت  
وسیرت لباس و نحوه از عفت و لطف و غصه و غیرت و رسم و عادت دلیل قومی است در اتحاد اصل کیفی با فرقه دیگر بشرط وجود دیگر  
دلائل اتحاد و مجانست چون بنی اسرائیل بودن این طائفه از بودن سایر دلائل قوی تقلید کند که نشاند بخوبی ثابت است این امر نیز از دلائل  
قوی تصور است سفیدی رنگ بلندی بینی و قد آوری نوقت دلیل کافی نیست که غیر آن دلائل دیگر موجود نباشند قطع نظر از آن  
بر سه قواعد علییه مدار احکام بر قوت و کثرت میباشد چون ایند عار از سایر بر این کثیره قوت تمام حاصل و اکثر مردم این طائفه بصفات  
مذکوره موصوف اند اگر تقلید از ایشان را بسبب تغییر آب هوا و مسکن و غلبه سوادوسی بر طبائع و اخلاط اسلاف ایشان آن صفات کمال  
موجود نباشند ضرر بعد عا ندارد چرا که در طوایف اسواللون اولاد حام از ساکنان هندوستان و غیره نیز مردم بیض اللون بلند قامت  
بینی یافته میشوند اما چون غلبه و کثرت سوادوست قلیل را اعتبار نیست زیرا که اگر قلیل را اعتبار بود باید که همه مردمان و زمان نسل  
حام موصوف بصفات بیض اللونی و قد آوری و بلند انقی افغان یا اسرائیل یا ترک یا قزلباش بود حال آنکه خالی مشابهت صورت  
وسیرت بدون وجود وجوهات دیگر دلیل نمیتواند و مردم و صوند و کرژال آدیماق که موصوف بصفات بیاض لون و بلند بینی  
و قد آوری اند این امور دلیل این امر اند که این فرق از نسل سام یا یافت بن مهران علی اسلام باشند و از نسل حام نباشند اما بودن میان  
از نسل سام یافت پس از کتب تواریخ ثابت است حاجت بر بیان ندارد اما و صوند و کرژال ایشان نیز خود را از نسل شریف سام  
میدانند چنانچه یعنی از وفات زبند و بست انگیزی که میر می ظاهر است هر چند صفت بیاض لون و قد آوری و حسن صورت همه فرق  
اولاد سام یافت را علی العموم نسبت اولاد حام ثابت اما هر فرق را نحوه خصلت و غصه غیرت رسم و لباس تفاوت است اما غنای  
در نحوه خصلت و غصه مروت و تمرد و غصه رسم و لباس با بنی اسرائیل اتحاد کامل حاصل است چنانچه هنگامیکه این بنده ضعیف ساورا یام  
سیاحت خراسان ترکستان با علما و شرفا و قوم پیود که ساکنان ترکستان ایران بودند و از کتب تواریخ حظه وافر داشتند ملاقات  
و محاکات دست داد و در باب نسب افغانه از ایشان تحقیق نمودم گفتند برادران ما اند از نسل حضرت اسرائیل اند و محمد بن نوح بن نصر  
شام را گذارند بجهال خراسان آمدند و ششیمه بمردان من و دو هون خلقه کثیر گردیده اند و بنیون ذکر این طائفه یعنی افغانان در کتب تواریخ  
بعد از نوح بن نصر اقامت ایشان در جهال تا عهد حضرت خیر الانام ازین سبب است که در کتب تواریخ ذکر آن طوائف انسانیه درج  
می آید که اقامت پذیر مالک محروسه و مقبوضه سلاطین یک گونه مالیه گذار اعمال حکام بلاد و امصار باشند که در آن بلاد و محران قانع نگا  
میباشند یا در میان آن طوائف نامی و نشانی و ششیمه باشد اما ذکر آن قسم و کم ساکنان جهال و همیشه نادور دراز و مقیمان مغار است  
و کوف جهال بوده هیچک علقه معامله گذاری یا تجارت یا نوکری یا آمد و رفت با والیان دیار و مردم امصار نداشته باشند هرگز مردم  
نیزه است و احوال این طائفه بعد از عهد حضرت سید البشر از قسم ثانی بوده است یعنی این طائفه بعد از عهد حضرت نصر و طوائف



گردیدن از شام اقامت نمودن در کوهستان غرور و در شدن از امنیت و علمیت و داشتن عیال و خانواده از سی با صدی از سلاطین  
ایران توران خراسان و بلستان و کابلستان نه اختیار نمودن طریقه آمد و رفت و اختلاط با اصدی از امصار قلم و شامان از طوائف  
و ششی و کوهی محسوب بوده بنا بر آن هیچک از احوال تواریخی این طائفه درج کتب تواریخ نگردیده اما هنگامیکه بارقه شمس اهل اسلام  
برق اندازد اقلیم عرب و عجم و خراسان و سیستان گشت و این طائفه اول در عهد هدایت مهدی حضرت صلی الله علیه و سلم بشرت  
ایمان سعادت جهاد مشرف و جوگر گشته ثانیاً در سلطنت نبی امیه که بمبدد سلاطین اسلام بته شجاعت و شهامت مؤوثنی را  
بنظیر آورده در بلاد و امصار اقلیم نام خود را ظهور دادند از آن بعد در تمامی تواریخات سلاطین احوال این طائفه درج گردیده و نیز  
نسب سربللیت این طائفه بر مصنفان صاحب علم و تحقیق ظاهر شده درج کتب خود نمونند و نیز آنچه مصنف حیات افغانی از مصنف  
تاریخ فرشته و مصنف تاریخ فشته از مطلع الانوار نقل آورده طائفه افغان از نسل قب طبر قرار داده نوشته است که بعد غرق شدن  
فرعون چون قبطیان مصر را موسی علیه السلام اخراج فرموده بکوهستان غرور و فیه زده آمده اقامت پذیر شدند و بر و ایام کثرت تمام  
یافتنی زمان تمام دم او شان را افغان میگوند و نیز مصنف تاریخ فشته نقل نموده که لودی سور فرزند یکی از افغانان سلیمان  
که سلیمان بودند را در ایشان دختر خالد بن عبد بن خالد بن لید بوده است و بجای دیگر در کتاب خود درج نموده که افغانان  
قبطیه فرعون اند که بعد غرقابی فرعون بسبب قبول کردن دین اسلام و راسخ بودن بر دوشی فرعون از مصر جلا وطن شده بهندوستان  
آمدند و در کوه سلیمان سکونت پذیر شدند و بعد کثرت قبائل موسوم با افغان گشته دیگر نوشته که چون ابرهه بر سر کعبه میرفت  
طائفه افغان با بر شغال گشته چون بکه رسیدند سر بر سجده فرود آمده هلاک شدند چهارم نوشته است که هنگام مقابلت  
و مقاتلات این طائفه باراجه لاهور و مسلمانیان غلج و غور بعد او شان آمده بودند و چون واپس هلاک خود رفتند هر که از ایشان  
می پرسید که احوال مسلمانان کوهستان بچار رسید و چه صوت پیدا کرد جواب میدادند که کوهستان گوید آه و فغان بگوئید که بجز آه  
فغان و غوغا در اینجا چیز دیگری نیست ظاهر ابرهه بدین سبب مردم افغانستان را افغانستان و وجود ایشان را افغان خوانند دیگر اینهم نوشته  
است که وجه تسمیه این طائفه به پشچان و بهندوستان آنست که در عهد سلاطین اسلام فعه اول که بهند آمدند چون در بده پینه ساکن شدند  
اهل هند ایشان را پشچان خوانند البته خلاصه کلام الطاعن میگوید بنده ضعیف که اینهم اختراعات و ایهام مطالع و تاریخ فشته است  
بطلان آنهمه بر بطلان این سخن علم تواریخ مخفی نیست زیرا که آنچه معتضمان مذکور لودی می سوز را از شکم دختر خالد بن عبد الله و از بلب  
افغانی مجبول الاسم قرار داده اند قول بی سند سراپا غلط است چرا که سوپا سمرعیل بن عمرو بن پرنگی بن سیان بن شاه حسین است  
که شیره شاه و اسلام شاه از نسل او سلطنت عظمی هندوستان رسیدند شخصی صحیح النسب و شریف القبیله است برادر لودی هرگز نیست  
بلکه از نواسه لودی است و پدرش اسمعیل شخص نامی و معلوم است چنانچه از شجرات کلیه افغانان ظاهر است خاص کر سنی نامه  
صحیح سلاطین جوهر بطلان این دعوی لائل قاطع اند و نیز آنچه هند و شاه مصنف حیات افغانی این طائفه از نسل قب طبر بیان کرده و سبب  
وصول ایشان باین کوهستان غلبه حضرت موسی و بنی اسرائیل نوشته اند سراپا باطل و غلط است بر بطلان این دعوی و آیات  
تاریخ گزیده و بحر الانساب مراتب الاغانیه و غیره دلیل کافی است خاصه در اصدی از کتب تفصیلیه و معتبره این وایت موجود نیست که  
افغانان از غلبه موسی علیه السلام مصر را گدشته به جبال خراسان رفتند و در کتب عهد عتیق مذکور شده که این طائفه افغان قبطیان  
که از غلبه موسی علیه السلام مصر را گدشته به جبال غرور رفته ساکن شده اند و نیز آنچه تحریر کرده که این طائفه افغانیه هنگام لشکر کشی ابرهه



بگویند بریفه شامل فوج ابره نه ده همدان سفیر است که شد محض افترا و بتان است چرا که احدی در تقاضای کتب سیر تواریخ منزه در قصه  
 ابره شمول افغانان با ابره نه مذکور نیست اگر این امر حقیقتی میباشد ضرورتی در کتب سیر تواریخ بیشتر بقول مخالف کتب سیر تواریخ  
 و انساب است نیز قصه بر یافته غیر معقول است کجا حبش و یمن و کجا غور و ساخر و سیه و زه جایی کمال افسوس است که مذکور از ابا وجود  
 علم و دانش از اندراج همچون ذکر اقرای بی سند و ثبوت سرم نیامده بلا تا شاد درج کتب دند زیرا که هر ذی عقل و دانش بخوبی میدانند  
 که در وقت خروج ابره بر کعبه از سبکبال نمود در جبال بعیده نامی نشان در ممالک محروسه لطین داشتند با وجود آن اگر زنتن ایشان  
 ازین جبال دور و دراز برای شمول واقع غطیه میشد لاجرم گذر ایشان در بسیاری از ممالک غیر لرکانه نداشت و اگر ممکن میشد البته در  
 کتب سیر تواریخ و تفسیر درج میشد حال آنکه در کتب سیر تواریخ به از ان اثنی عشرت و نیز آنچه در تسمیه ایشان از سکونت ایشان اول در ملک  
 هند در بلده پینه اختراع نموده لاف و گداز است سند و وجه از نقل و عقل ندارد و آنچه مورخ از مورخان نصاری در تاریخ  
 بیسط هند تحریر نموده که طائف افغان از شلم مردم پس ماندگان سکندر رومی اند هنگامیکه سکندر رومی بعد حصول فتوحات ممالک یورپ و ایشیا  
 اراده بر تسخیر ممالک هند و ستان گماشت بعضی مردم یورپ را سپه اسکندر ری که از برداشتن تکالیف شاد و در دست آمدن ایدام سفر پاره  
 آمده فتن به هند و ستان گواراندا شدند از فوج اسکندر رومی در سلسله از سلسله جات کوه بام جهان بر پوشش اقامت پذیر گشتند و هم  
 در آن کوهستان مانده بر و از من و اعصار خلق انبوه شدند فی زمانه او شانرا افغان میگویند البته میگویند که این بجهت نیز قیاسی اختراعی  
 است اصل ندارد زیرا که اول در سمعیات قیاس تخمین را قبول نداشته اند دوم مخالف و ایاصحیح کتب سیر تواریخ و انساب است  
 سوم وضع شکل و رنگ و معاش و رسم و رواج و لباس و زبان افغانان و زمان ایشان از قدیم تا حال مخالف و جال و نسوان مردم یورپ است  
 سوم بر بطلان این قیاس فتن شهادت عاقله موجود است و آن این است که قوم نسل پیمانگان سکندر رومی طائف دیگر است  
 که در سلسله از سلسله جات کوه بام جهان موسوم به کوه کشمون مشهور به کوه کافستان میقلیم است و مردم آن نواح آنطائف کافر و رنگ  
 و کافر سیاه پوش میگویند فرقه انبوه است که تا حال در کافستان موجود است و موسوم بودن و شان بکافر و رنگ دلیل روشن  
 و صریح بر اینکه اسلاف این طائف از مردم فرنگستان باشند که در عهد سکندر هر که کرده بین کوه و پوش کردیده باندند چه سوا سکندر قبل از اسکندر خروج احد از سلیمان  
 و مردم یورپ بر ملک هند و ستان منتقل نیست علاوه از آن وضع و طبع شکل و رنگ و صباحت لطافت حرکت سکون و ان زمان این طائف موسوم کافر و رنگ  
 که در وقت او شانرا شرح کافر نیز میگویند شکل البوجه مشکلی و مائل مردان و زنان فرنگ است و بسیار از خوبی تاثیر آب و هوای این کوهستان سرد و  
 برف و یز و میوه خیز بودن غله ایشان از گوشت حیوانات عمده نوشیدن آب نجس و شرب سیرج و رنگین گوری ملحت ایشان صباحت افزوده  
 صباحت ملحت ایشان از مردان و زنان فرنگستان در گذشت فرقه بدیع الجمال سفید رنگ سرخی آمیز لطیف نمکین و چشم گلابی و مشکلی و عنبر بوی  
 شد که نظیر حسن جمال این طائف در طوائف بی سکون کجیاب است چون مولف علمایان و حواری بصورت این طائف را هنگام سیاحت ترکستان افغانستان چشم  
 خود مشاهده نموده میگویند که اگر این کوهستان را پرستان و حواری و علمایان را حواری و علمایان خوانند  
 رواست خاصه هر یک این طائف باند اهل حدس از اقوام قریب و جوار موافق نیست و لسان ایشان نیز سلسله مستقل و علمیه است  
 با احدی از السنه هند و فارس و افغان و ترک مطابقتی ندارد اگر چه به سبب اتصال حدود کوه این طائف از طرف هند و ستان و از طرف  
 دیگر با ترک و تاتار و از سمت بافغانستان و از جهت با هزاره و تاجیک فارسی بان اند که الفاظ از هندی فارسی ترکی در آن  
 اختلاط یافته اما این امر دلیل آن شدن نمیتواند که این زبان از السنه مذکوره اختراع یافته باشد چه اکثر لغات و الفاظ آن مستند اند



وزیر این طائفه کافر و نیک نام محفل نای نوش مردان و زنان مثل مردان فرنگستان کجا مجتمع شده و یک تخته پایه دار  
 چوبی بیج واری در میان نهاده بالاس آن اطعمه چیده گرداگرد آن بر صندلی های تخته دار نشسته طعام می خورد و شراب می نوشند  
 و بعد فراغ از اکل و شرب بر خاسته و حلقه زوه و تهله بگرد گردن می کنند و سر و دمی سر بند و این عین شیوه فرنگیان بود  
 است که تا حال در میان ایشان رایج است پس طائفه افغانه را از آن فرقه گمان بردن صاف غلطی است و نیز آنچه مورخ ایرانی  
 در کتابه این فرقه با غیرت و شکوه را از نسل آدم کو بهی دیو صوت آهمن سیرت قرار داده تخریر نموده است که در عهد ضحاک پادشاه  
 هفت اقلیم چون سمع ضحاک سید که در دیار مغرب تا چند ساله راه تصرف نمان خوبصوت پر می بیکر واقع است بشنیدن  
 این قصه پادشاه فوجی بآتش نیران لایت فرستاده مگر هنگام مقابله فوج شاه می مغلوب شده آمدند بنا بر آن ضحاک نیرمان را با فوج جبار و عسکر  
 بیشمار بر انصرام اینکار مامور تعیین نمود و نیرمان حسب کم بر سر آن زنان رفت و بعد محاربات شدید و نیامین نیرمان آن زنان بر هزار  
 عورت باکره صلح قرار یافته بعد از آن فوج ضحاک آن هزار عورت را به صورت باکره را گرفته طرف دار السلطنت اصطخر واپس روان شدند و از شاه  
 راه هنگامیکه گذر ایشان بر کوستانه افتاد وقت شب یک آدم دیو صوت آهمن سیرت از کوستان برآمده بر لشکر نیرمان حمله نمود و لشکر  
 نیرمان را زوه پراکنده ساخت پس از آن با تمامی عورات در همان شب جماع نموده غار شبه باز چون لشکر نیرمان جمع گردیده بر منظر نگاه  
 شبانه رسیدند همه عورات را حامله یافتند معانه این حالت نیرمان دیگر سرداران عرض داشتند مشتمل مفصل حال این ماجرا بخدمت پادشاه  
 گذارش کردند بخواه آشکم شد که این عورات حامله را بهمدان صحرا و کوه یکه سازند که از نسل آنها آشوب فتنه بر پا خواهد شد یعنی آه و فتنه  
 ظاهر گردد و او دشان حسب کم آن عورات حامله را در آنجا گذاشته واپس آمدند و آن عورات در آن کوستان وضع حمل کردند و اولاد  
 ایشان کثرت یافته این گروه که ایشان را افغان میگویند همان فرقه آه و فغان است انتم میگویند عبد الضعیف میچندان سبحان الله عجیب  
 افسانه نامعقول است که آن مرد ایرانی بر بافته و نمک مجلس ساخته انصاف باید کرد این اگر از راه تعصب نیست پس چیست  
 بدلائل کثیره مردود است یکس آنکه مخالف عقل دوم آنکه مخالف روایات معتبره تواریخ و انساب است سوم مخالف حدیث شریف  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم است که در احوال قیس عبدالرشید همچنان مذکور خواهد شد اما بطلان آن عقلا پس ظاهر است که بود آن دم بنصیبت  
 که هزار عورت باکره را در یک شب جماع نماید و آن تمامی عورات از آن جماع کیباره او در شب حامله شوند و همدران چند پاس  
 حمل آنها بر نیرمان لشکر او ظاهر گردد و حال آنکه قبل از آنستاده حیض و زنده شدن جنین عورت را خود هم از حمل خود تقیینه حاصل نمیکرد  
 اما سائر آدمیان از این آنکه شش هفت ماهه رسد کلانی شکم ظاهر نگردد هرگز بران اطلاع شدن نمیتواند پس عقلا ثابت شد که این  
 افسانه باطل و فضول نامعقول است - دوم در دیار مغرب تصرف عورات بر زمین چند ساله راه خود غلطی بنیاد است چرا که  
 اهل جغرافی و هیئت و مزاجیان میساحت تمام ربع مسکون را که مشتمل بر هفت اقلیم است بست چهار دانگ یکساله راه گفته و از شرق  
 تا غرب از جنوب تا شمال هیچک جزیره باین پهنائی نیست که یکساله راه باشد زیرا که اهل فرنگستان این زمانه بدریو ایجا و چهار دانگ  
 سیر محیط و جزایر واقع آن سیاحت اقلیم سبعة همچنان تحقیق نموده اند که ضحاک بخواب هم ندیده پیش از ایشان احدی از سلاطین حتی که  
 سلطان کندز نیز آن استعداد و تحقیق حاصل نکرده او شان با وجود اینقدر استعداد کامل عالم معاش تا امروز هیچک جزیره را که چند ساله  
 باشد نیافته ندیده اند پس انمقوله منقریه مورخ مذکور جزاوت مذکرات متعصبانه چه گفته آید قطع نظر از استعداد جغرافی و هیئت کسی که  
 بهره اندک از عقل و علم داشته باشد بالبداهه خواهد دانست که انمقوله قابل تسلیم نیست قطع نظر از وجود عدم وجود جزیره در زمین باین فرسخی



مورخ مذکور وجود آن بجزیره و آن کوستان را در دیار مغرب نوشته است و اصدی از موصوفین معتقد نیست که این طائفه افاغنه اول در دیار مغرب و بعد از آن در که لام زمانه از آن دیار و کوستان برآمد در فلان عهد از فلان راه به مالک خراسان فرورسیده اند و چه بگویند ضحاک ماران بقول بعضی از مورخان معاصر حضرت خلیل الرحمن بود در آن زمان نیز بعد از آن تا به ارسال قبل از عهد داود علیه السلام و سلیمان از این طائفه و جری نامی در نیشابور است بلکه در عهد حضرت داود علیه السلام افسانه معرفت افغان تولد یافته و هم در عهد جناب داود اولادش کثرت شوکت یافته و در عهد حضرت سلیمان علیه السلام ملقب به سیدمانی گردیده اند و تعصب و عداوت فارسی با نیا ایران با طائفه افغان مستغنی از بیان است آنچه شعراء این طائفه لسان نسبت افغانان شعر و ابیات تراشیده چنانچه

پرسیدم از فلک که گزافان کجاست  
 که کشید و گفت که افغان خراب کرده یا  
 حقیقت افغان از من چه پرسی  
 خرعه خرزاده کرسی به کرسی -

علی بن ابی طالب در اشعار بشمار اند که ذکر آن موجب راست و آنرا منسوب به سیدی شیرازی نموده اند حال آنکه هرگز از سعدی علیه الرحمه نیستند و نه بشان سعدی ملایمت دارند ذکر این و بهریت برای نماند افغان حال افغان فارس کیفیت با وجود سرزد شدن اینقدر الفاظ نامانم از فارسی زبانان ایران نسبت افغانان اگر چه افاغنه در عهد تسلط نادر شاه ایرانی سختی از خود دیده بشرفقت اصل و نسل مقید بوده همچون بزرگانها برسان نیارود و اندر بر آنکه سخت سر می سخت بانی دوران مقتضای شرافت انسانیت قائل و نیز آنچه موقوف در کتابی از کتب لغت دیده که مصنف آن کتاب نوشته است که اسماعیلی طائفه ایست که بره رومی پستیند طائفه افغانان اسماعیلی اند اما ایشان میگویند که ما از اول اسماعیل پیغمبریم البته کلام این وایت نیز محض خطا و غلط است بل آنکه که سابق مذکور شد در دو مابل است عایتاً مختصراً تکرار آن نمی پردازد

## ذکر بحال طایفه افغان در آن جزیره و در عهد ائمه و در احوال طایفه نسبت

### دین اسلام و سایر اذکار متعلقه این باب

آوردند که چون در راه نیشابور و در سنه اسکندری هشت صد هشتاد و دو سال حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در مکه مبارکه تولد یافت و بعد حصول بعثت پس از آن بر رسالت مبعوث شده مردم را بدین دین اسلام دعوت نموده که در پی زشتی فارقش که در سائر مومنین بدیده با حضرت ایمان آورده اکثری از قریش راه عناد و انکار پیونده بایضا و اضرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقدام نمودند از سبب آنکه در بدینجا گردیده از صحابه با پیام آن پیغمبر علیه السلام بجا نبی صبیحه سیرت کرده بعد از آن بدین باقی اصحابان نیز باذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجا نبی سبب سیرت گردیدند - چنانچه حضرت امیر المومنین ابو بکر الصدیق و حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنهما صدی از صحابه بکار نمودن آن سیدالابرار در مکه نمانده و در آن اثنا کفار قریش در باب فتنه آنحضرت در بیت اقصی جمع شده و مشوره شیخ نجدی قصد قتل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش نهاد خاطر داشتند بر دروازه مبارکه خانه آنحضرت سیده توقف نمودند و آنوقت آنحضرت وحی سید که ازین شهر پریشان رود و از مکه بدین سیرت نماید بنا بر آن آنحضرت علی مرتضی رضی الله عنه بر فراتش خود را بانیده چادر مخطط خود باحضرت انداخته و او را برسانید امانت بدو وصیت کرده و تسلی فرمود که هیچکس از ایشان بر قتل و ایضا تو قادر نخواهد شد بعد از آن بدروازه رسیده حق سبحانه و تعالی چنان غفلت بیوشی بر وجود آن بدینسان مسلط ساخته که آنحضرت بمیان ایشان در آمده بر سر رویش هر یک ضاک انداخته از ایشان بدر شده



بخانه ابو بکر صدیق رفت و از آنجا بر فاق آن یار وفادار ثانی اشین از هجرتی انکار از کعبه برین آمده چنانچه شرح آن در کتب مبسوطه  
 درج است سلامت عزت بحدینه طیبه سیدند و از آنجا بعد چند سالی بقبال کفار با موگشته و در جنگ بدر بر کفار غالب آمد و همدران جنگ  
 سرگروه اش را ابو جهل بن هشام لعین قتل رسید جمعی از آن گروه شقاوت پژوه بدست آنحضرت دیا آتش اسیر گردیده بدون زرقه برینانی  
 یافتند بعد این فتح نمایان از اطراف عرب خلفه بسیار بدین سلام در آمد در سال هشتم از هجرت خالد بن ولید بن عتب بن عکرمه سیهلی از طائفه  
 اقبان که بزرگانش از عهد نخت انصر زمین اقدس ساکنه اشته بزین شیرب حجاز آمده در میان قبائل قریش اقامت پذیر شده طریقه موافقات  
 با قبیله قریش بنی عبد شمس سلوک اشته از نهایت اتحاد و اختلاط با قریش از قریش بنی عبد شمس محسوب و بعزم قبول دین اسلام  
 بحدینه طیبه شافته ایمان آورد و مدارک باقات را بغزوات پسندیده بعمل آورده در خدمت آنحضرت عزت و وقار از حد یافته و در  
 نزدیکی حسب الامر آنحضرت صلعم همراه لشکر بدرین جا رفته و جعفر بن ابیطالب و عبد الله بن رواحه بغزوه موته رفته و همدران محارب بعد شهادت  
 آن سه مردار نامدار با میله آنحضرت اتفاق مسلمانان اعیان آن لشکر با امارت مسلمانان فائز شده بوسید انهار شجاعت نمایان جرات  
 نمایان برگروه کفار قتیاب شده انتقام زید و پدرش آن دوسر دار نامدار و سایر مسلمانان بواقعی از کفار گرفته چنانچه در زون قتل کرد  
 کفار شمشیر ریخته صحیفه خالی در دستش ماند و بصله آنحضرت شجاعت از پیشگاه رسول الله خطاب سیف الله مکرم شده که آنحضرت در حق  
 او فرمودند خالد بن الولید سیف من سیوف الله الصرا علی الاعداء الحدیث پس از آن آنحضرت همواره او را عهد  
 امیر الامرائی و سپه لاری نسو ب داشته و نیز بعد صلوات آنحضرت صلعم در عهد امیر المومنین صدیق اکبر نیز در اکثر ایام عهد امیر المومنین عمر رضی الله  
 بر عهد امیر الامرائی و سپه لاری شرف مانده و آنچه بوقت خلافت صدیق اکبر و فاروق اعظم ممالک بین شام و دمشق و مصر فلسطین روم  
 از آنجناب کارهای بزرگ و فتوحات سترگ بطور رسیده شرح دارد در کتب سیر و تواریخ مسطور است این مختصر را حیثیت کتب آنست  
 لهذا آنچه در حیب السیر شرح شجاعت او بزبان فارسی مندرج است بان اکتفا نموده می آید

تمتت که ریز و زبا و جمله تو	بزرگ معرکه دندان نبل کام ننگ	قیامت زگر ز تو در ممالک روم	اصیبت تیغ تو در بلاد فرنگ
دران بان که اجل دشمنان جاه ترا	شو و مخالفان در شتاب رنگ	کنند سنان بازمی بجای جسم چنانکه	بعقل داشتگان ببران شاه رنگ

و این بیات ترجمه تقریبی قصیده عربی است که اشعت بن قیس کنسی بعد قتیابیت بن خالد بر صد هزار با افواج روم در مدح او گفته و خالد بصله  
 آن مبلغ ده هزار روپوشه را بخشیده بود - و آنچه کتابچه بیالفضلا و شامل اللغات در معنی لفظ ولید نوشته است که ولید یعنی کودک  
 و بنده نام روم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را نخبیده بود و حقیقتی در کلام مجید خود بدله آن داوره شنام داد و آخر آن است که عتق  
 بعد ذلک زینب یعنی سرکش است بعد از آن حرامزاده است پنهانان اولاد سپردیند که نام او خالد بود و بغایت متقی و شجاع و  
 و پیر نیز کار بود همیشه با کفار جنگها کرده رسول مقبول در حق او فرمودند خالد بن الولید سیف من سیوف الله الصرا علی الاعلاء  
 انتم کلام یعنی آن بزرگان خالد را سپهر لید بن مغیره قریشی مخزومی زعم نموده اند و پنهانان از اولاد صلی الله علیه و سلم قریشی مخزومی اند که بر قرار داده  
 و نیز دیگر اهل سیر را این غلطی اشتباه پیش آمده حالانکه ولید بن مغیره قریشی مخزومی فرزندم قریشی مخزومی است که ولید پدر خالد شجاع اسراییلی بن عتب بن عکرمه  
 شخص دیگر اهل عرب و روم سلیمانی است و سبب اشتباه مومنین آن است که ولید پدر خالد اسراییلی حلیف قریش بنی عبد شمس و نیز مادرش از قبیل  
 بنی عبد شمس بود و از هر باب اتحاد و اختلاط و شرکت نموی شادی با قبیل بنی عبد شمس داشت بنا بر آن از قریش تصور میشد همین سبب اولاد فرزند  
 ولید بن مغیره قریشی گمان برده نسبت را موافق گمان خود درج کتب نمودند و ندانستند که آن ولید پدید مخزومی پسرانش بسبب کثرت



آزارسانی آنحضرت بموجب اعلیٰ اجابت نما آنحضرت هلاکت شده بودند و شخصی مسی خال شجاع که در دین اسلام شجاعتها نمود و غزوات  
 حسنه بجا آورده و در ایام خلافت ششیمین امیرالمؤمنین و سپهسالار ماند خالده بن لید بن عقیب بن عکرمه سلیمان بن اسیرلی افغانی لسان است نیز آنچنان  
 از اولاد پسر خالده قرار داده اند خطا خورده اند زیرا که چنانکه اولاد پسر خالده غازی نیستند بلکه اولاد دختر او و پسر چنانچه یعنی از قصه قیس بن العزید  
 جلد مجد چنانکه و شن است که عنقریب فرخ خواهد یافت و آنچه در اخبار نقل شده که چون آنحضرت فرمودند که من عرب لم و قرآن عربی و لسان  
 اهل بهشت عربی است و زبان اهل دوزخ عجمی خواهد بود چون خالده این حدیث شنید سوائے عربی می فرقت آمد میان راجعی گمان برده و خود را نیز  
 از عجم شمرده برنجید و عکسین شده از غزوات آمد و رفت بخدمت نبوی گوشه گزید و آنحضرت چون آن حضرت خالده را مسدود دید بسبب آن  
 از صحابه پرسید صحابه در جواب عرض نمودند که حسب نرسن گوشه گزینی او حدیث است که آنحضرت در باب لسان بهشتیان دوزخیان فرمودند  
 آنحضرت بشنیدن با خبر اتبست نمود و غرسته برد و او را خالده تشریف برده زبان پشتو خالده را آواز بلند دادند که خالده را التیبه عیسے  
 لیسده را و ژره ترجمان بغاری اینست که لیس خالده بیاتیر و کمان بیار خالده چون آواز مبارک آنحضرت زبان پشتو شنید جو رم الحال گردید  
 و نیز کمان برداشته دوان بخدمت آنحضرت حاضر گردید و قدس شد و گفت الحال که زبان مبارک خود الفاظ پشتو فرمودی غم ندارم که در  
 صحبت شریف نخواهم بود آنحضرت بشنیدن تقریرش تبسم کرده فرمودند که غرض من از فرمون حدیث مذکور این نبود که عجمیان اگر چه کم  
 باشند بسبب لغت عجمی دروغ خواهند رفت بلکه مراد من آن بود که دوزخیان عرب باشند خواه عجم در دوزخ بلغت عجم کلم خواهند کرد و بهشتیان  
 عرب باشند خواه عجم تمامی لغت عربی متکلم خواهند شد و این خبر در میان یوسفین افاضه از کمال اشتهار بدیده که تو از رسیدی اگر چه در کتب صحاح حدیث  
 مذکور نیست کم از آن اخبار هم نیست که در باب اخبار اجداد اوس قرنی و شیخ ابوعلی الغزنوی در کتب اخبار قوم گردیده که آنحضرت وصیت فرمودند  
 که پسر این مبارک من بخوابد و قرنی رسانند و شان مرا با ابوعلی الغزنوی سالتن نام یعنی چون آن اخبار را در مدح منقبت آن دو بزرگوار  
 علماء صوفیه قبول داشته اند این خبر را که ام عارض است که قبول نه باشد

## الحجین محمد حاکم بن عبد الرشید پنهان اعلیٰ پنهان اسلام آدرنش مشرف شنش

### بخدمت و صحیح پسر صلی الله علیه و سلم

آورده اند که بعد از آنکه خالده بفرق اسلام و غزوات دین اسلام امارت مسلمانان منسب شد روز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخالده فرمودند  
 که لیس خالده قوم تونبی اسرائیل چون از صده بخت انصاری از شام بلاد وطن شدند طائفه قلیله از ایشان که اجداد تو از آنجمله بودند بلکه عرب کده و در  
 زمین شیر اقامت اختیار نمودند بنحیال که چون بشامت اعمال از بیت المقدس که خانه خدا بنا کرده حضرت داود و سلیمان علیهما السلام است  
 محروم شدیم بازار زیارت بیت الله که خانه اول خدا و بنا کرده حضرت ابراهیم است محروم میجو نباشیم علاوه از آن در کتب سماوی یافتیم که  
 پیغمبر آخر الزمان که خاتم الانبیا است و از نسل قیدار و از قوم عرب است مولد او قریه مکه و هجره نگاه او مدینه خواهد بود و نجات منحصر در  
 متابعت نصرت او باشد اگر چه هنوز زمانه او دور است تا هم باید که اولاد ما متابعت نصرت او مشرف نشوند فقط در ولایت شریک  
 و حجاز طرح اقامت نمودند و حقتالی ترابان سعادت که مامل اسلاف تو بود مشرف کرد اما آن گروه انبوه که بعد وقوع سانحه بخت نصر  
 متوجه ممالک مجرگشته در جبال غور و فیروزه که واقع ولایت خراسان است اقامت در زیند و بمرور قرون دهور خلقی کثیر گردیده



و بسبب فقیان علم و علما احکام مبین موسوی را بیاورد و او را که فتنه عارضه جهل و ضلالت اند باید که ایشانرا از بعثت نبی آخر الزمان آگاه گردانی  
 و بدین متین سلام بخوانی استی بعد از حدیث المیزبوی با نگره مکتوبی نوشته است تا چون کتاب خالید بن ابی اسحاق را در دست یافت  
 اجابت کردند و چند کس از بزرگان آن طائفه که بزرگترین ایشان قیس نام داشت و نسب او بنی و هفت اسطه بملک طالوت و بچهل و پنج و هفت  
 حضرت ابراهیم علیل الله و شصت سه واسطه حضرت آدم صغی الله و سیصد و سی و پنج از قبایل غور روانه گردید و بطی منازل و قطع مراحل بدین  
 سکنه رسیدند و توسط خالد سلیمانی بخدمت حضرت خبیب البربری مشرف شدند و آنحضرت از عست نمودن ایشان بقبول  
 دین اسلام نمودن تا بل در آن بسیار خوشدل گشته فرمودند که قیس هم عبرانی است من عوم او را عبد الرشید نام کردم نیز آنطائفه فرمود که شما از  
 نسل ملک طالوت هستید و او را حق تعالی در قرآن مجید خود بخطاب ملکی یاد کرده در حق او طالوت ملکاً فرموده است پس باید که منم  
 شما را ملک گویند از آن بازمردم عرب و او را ملک عبد الرشید بنمایند چون در آن ایام حضرت سید الانام عازم فتح مک بودند ملک عبد الرشید  
 را مع طائفه نو مسلمه فاغنه همراه خالد بن ولید بن اعزوه تعیین فرمودند و روز فتح مک هنگامیکه عکرمه بن ابی جهل و دیگر شجران قریش بر لشکر  
 خالد که متقیم میسر بود که آنرا الحال در خالد میگویند حمله کردند و حضرت شیب سلیمان بن عمرو را پس سمت مک رو بگریز نهادند و خالد و لشکرش  
 تا کوچه اشهر که تعاقب ایشان عجل آورده و در آن معرکه چندین کس از قریش را در دست ملک عبد الرشید بنمایند چون شیب است  
 قیس عبد الرشید با حضرت سید زربان حنی بن جهمان گذشت که از نسل انبیر و سلسله عظیمه پیدا خواهد شد که است حکام مین گنند و مثل انبیر دور  
 است حکام قوت مثل قوت چوب بطن کشتی است که توام کشتی و جواز بران می باشد و بطن کشتی مین است فقط از آن باز عرب  
 عبد الرشید را بطن گفته و لفظ بطن با موصوفه تحتانی و طاء مملو و دو حطی و حرف نین یعنی عربی است معنی بطن بفرسی  
 زیرین است یعنی چوب زیرین کشتی که در باطن آب می باشد یعنی در زیر آب می باشد و بزبان هندی آن تخته را سخان کشتی میگویند لفظ  
 بطن عربی مشتق از بطن بیطن بطناً فهو باطن بطن است اطلاق آن بر هر چیز زیرین باطنی چنانچه تخته زیرین کشتی که در باطن  
 آب می باشد و جامه زیرین که در زیر و باطن جامه دیگر باشد لفظ استعمال عام عرب است چون این لغت عربی بملک عجم خصوصاً مملکت  
 هند رسید با موصوفه تحتانی عربی بسدل بیابان مثلثه تحتانی فارسی عجمی طاء مملو عربی بسدل بتا ثقیل شنات فوقانی عجمی گردیده منتقل چنان  
 گشت و تبدیل با عربی بیابان فارسی و طاء مملو عربی بتا شنات ثقیل عجمی قاعده مصطلح عجم و عکس آن قاعده عرب است کاشکی مصنف  
 حیات افغانی که دعوائی در باب صرف خوانده از صیغه باطن بطن بطن معانی آن علم دانسته تا اعتراض فکر خود بر  
 پیمان عطیه حضرت پیغمبر آخر زمان بقیس عبد الرشید پیمان نموده اینقدر تحقیق را بجا آورد این اعتراض غیر صحیح او کافی است آورده اند که هنگامیکه  
 آنحضرت قیس عبد الرشید را مشابست بطن دادند متصل آن از زبان مبارک فرمودند که از نسل انبیر و شجران و بهادران قتال جلاوت  
 و حران صاحب حال و قال اهل معرفت و صدت بظهور آینه فقط و شک نیست که موافق فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهاران در آن  
 موصوفین بصفات مذکوره بظهور رسیده میرسد و امید افاق است که مردم موصوف باین اوصاف از اینطائفه تا قیامت منقطع  
 نخواهند شد و نیز موافق فرموده حضرت اشموسیل که سابق شرح آن مذکور شده که مدار جهان بر اولاد تو خواهد ماند فقط و بوقوع رسیده  
 که در زمانه مولف رساله پادشاهنشاهان اقالیم واسع یعنی هندوستان و پاکستان و روس و روم ایران ایلیچیان نزد شاهان امیران  
 اینطائفه بدار سلطنت قابل ستاده هر یک از سلاطین مذکوره بتجی تعلق و رابط اینطائفه شدند و آنچه محاربات مراد و مقاتلات  
 شیلان اینطائفه در زمانه قدیم پادشاهان هندوستان و ایران و ترکستان بوقوع رسیده بود و آنچه مکرر برقت مقابلات با افواج



چون بجزواج سرکار گردون قارا انگشتی می کار آمده حاجت بر بیان ندارد فقط بتبوت پیوسته که چون حضرت خیر البریه صلی الله علیه و سلم  
بعده فتح مکه بانصره نظر بدین مراجعت فرمودند ملک عبدالرشید را بعد تعلیم و تلقین احکام شریعت بهر بانی تمام بوطن خصت فرموده ارشاد  
فرمودند که در دیار غورستان بخت مردم غورستان را بدین اسلام دعوت نماید با منکران این قتال جهاد نماید و آن بزرگ بزرگان افغانه  
بعده حضرت بن از حضور لامع النور نبوی صلی الله علیه و سلم مسات بی بی سارا دختر حضرت خالد بن الولید بن عتب بن عکرمه بن کحاح آورده همراه خود بغورستان  
برد و چون بغورستان سید محرم را بقبول دین اسلام ترغیب و تحریض نمود اکثر ساکنان غورستان از افغانه و غوریان ضحاک خزاو و دیگر مردم  
گردنواج آن بدلاست او شرف بدین اسلام گشت و تمامی مردم غورستان مقدم قیس عبدالرشید پشچان را بسبب عمل شرف صحبت نبوی  
حصول خطاب نقاب بزرگی از جناب نبوی واجب التعظیم و الاطاعت دانسته سرداران آنها و رعایا سر باطاعت حکم او فریاد نهاده و  
گوش بسخن او داشته حسب حکم جهاد با منواتره با کفار مردمان کوهستان و دامن کوه عمیل آورده آن کوه و دامنش را از صد و دهرت تا  
صد و دهنه را بر سر بیوف از کفار باجیک غیره صاف پاک نموده می رفتند و میزدند تا آنکه زیر لوله قیس عبدالرشید جهادکنان بیسان  
کوه کلان واقع سر حد هندوستان که درین وقت تخت سلیمان قیسی غرگفته میشود رسیده آنرا از مخالفان دین اسلام خالی ساختند و هم ازین سبب  
آن کوه بقیسی غرگفته یافت و روایت آن است که آنحضرت بهم بر قلعه آن کوه فات یافتند و هم در آن کوه مدفون شدند تعداد آن غازیان افغانه  
بوطن غورستان دامن آنکه بران بکونت داشتند و اجعت کردند چون لقب پشچان در استعمال بر اسم آنجناب آید و او را مختصر پشچان گفتند  
و او را دوش معرف پشچان شدند این است خلاصه کتب تاریخ افغانه که مذکور شد و سلسله نسب قیس عبدالرشید پشچان از آنجناب تا ملک  
طالوت بادشاه اسرائیل در کتب انساب تواریخ افغانه بدین ترتیب مسطور است که قیس بن عیص بن سلول بن عتب بن نعیم بن مره بن جند بن کندر  
بن مان بن جنین بن سلول بن سلم بن صلاح بن قارو بن عصیم بن فلول بن کرم بن محال بن صدیف بن نهال بن قیس بن علیم بن اشوئیل  
بن ن بن قارو بن ابی بن صلیب بن طلل بن لوثی بن عابیل بن تارح بن از زدن بن مندول بن سلم بن افغانه بن ارمیا بن ساؤل ملقب  
بطالوت و اینک مصنف حیات افغانی از راه غرور بهر انی فعل نموده نوشته است که این کرسی را افغانه نام دارند ساخته اینطالوت است  
زیرا که کم از کم یکصد سال پیش از این تعداد پشت با کل کم است دوم اعتراض نموده که افغانه مردم جاهل و بی علم بودند از پیش  
حفظ پشت نامی نسبت بقول نیست فقط بجواب اعتراض اول میگویم که این اعتراض محض از خلل بی علمی مقرر نشده است که برای یکصد سال  
سده پشت ضروری قرار داده و قاعده کلیه است زیرا که پشت نامی نسبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا حضرت آدم کم از شصت  
است هم برین مبط حالت پشته سلاطین مغول خپتایه و سلاطین صفوی سلاطین ترک عثمانیه و غیره بطاقت تقریبی واقع اند حالانکه از عهد پدا  
مهد حضرت صلی الله علیه و سلم تا عهد حضرت آدم پنجاه هزار و پانصد سال یکبار بعضی آیات زیاد تر از آن واقع گردیده پس نظر بقاعده کلیه  
ضروری حیات افغانی لازم می آید که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم تا حضرت آدم علی السلام یکصد و شصت پشت بلکه زیاد  
باشد حالانکه کم از شصت است دوم پشچان کرسی نام حضرت موسی علی السلام از عهد کلام الله تا عهد حضرت اسرائیل زیاد بر پنج پشت نیست  
و از عهد نسی تا اسرائیل مدت هشت صد سال سپری شده بود و نظر بقاعده اختراع حیات افغانی از موسی علی السلام تا حضرت اسرائیل است  
چهار پشت باید یا کرسی نام هر دو پنجاه و یکمقدار هم نزدیک است لامل مصنف مذکور غلط باشد حالانکه تمام توضیح این ایمان مطابق حکم  
علم تواریخ بصحت آن معتقدان پس معلوم شد که این اعتراض مصنف مذکور مخالف عقاید مسلمانان نصاریه بود و غلط و خود ساخت است  
جواب اعتراض دوم آنکه از تعلیم و جهل افغانه لازم نمی آید که هشتاد و سه پشت نسبی از بصوت حصول قدری استعداد و تحریک بصوت انعدام استعداد



آن ۳۵ پشت را بطریق حفظ یاد داشته و سینه بر سینه مستعد انقوم تعلیم داده باشند که اینمقاله نهایت قلیل و حفظ آن نهایت سهل و  
 اسان است از مشکلات نیست چنانچه مردم طوائف اصبیل بلوچ در مینداران هند و پنجاب و بختان که بایستی حفظ کرسی های انساب خود از  
 قدیم الایام میراثیان بختان را از مینداریکار ساخته و بصلان بکلیه اوشان قومات برات از محاصل اراضی مقرر ساخته و نیز بر مگر وجود  
 معاش رعایت اوشان می نمایند و آنچه کرسی نامی ایسان را میراثیان از روی حفظ سینه بر سینه می زنند از معتبر تمام میدانند فقط  
 و آنچه مصنف حیات افغانی اعتراض نموده که صحبت ملک عبدالرشید که حضرت ثابت نیست که ملوم و بر مره مهاجرین انصار در کتب صحیح درج نکرده اند  
 فقط بجوابش گویم که این خلل و از ظلمها سابقه زیاد تر قابل تسلیم نیست زیرا که اول قیس عبدالرشید را مره مهاجرین بکلیه و انصار مدینه نیست که نام او در مره مهاجرین  
 درج میگردد بلکه از خود و طوائف اقوام بعیده است و درج شدن سامی تمامی صحابه حضرت که اهل سیرت و اوشان موافق تعداد انبیا  
 یکصد و بیست و پنج نفر و مسلم داشته اند در کتب صحیح ضروری نیست چنانکه سائر مره قلیل مهاجرین انصار و بعضی دیگر از صحابه درج  
 صحیح و سیر نگردیده بلکه از مشرق مغرب و ممالک نیل شرف اسلام بخدمت آنحضرت میرسیدند و بشرف اسلام و تعلیم احکام شرف شده پس  
 می گفتند آنحضرت که کم روز نامچه نویس مقرر ساخته بود که نام هر یک ادران درج میساخت پس معلوم شد که این عندی اختراع مصنف است  
 نیست بصورت تسلیم آن باید که سوائه آنکسان صحابه که اسامی آنها درج کتب صحیح گشته دیگر احدی صحابه نباشد و نیز سوائه آن پنجمین که  
 نامها س آنها درج کتب معتق نیست نیز نباشد حال آنکه این عقیده باطل است زیرا که نام بسیار از انبیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم و غیرین  
 پیشین معلوم کرده اند و درج کتب شده اند چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرمود من هم من قصصنا علیک و من هم من لم نقص علیک  
 الا نیکم همیرین طریق حالت صحابه آن پیغمبر واقع است - و نیز آنچه مصنف حیات افغانی از عطا شدن لقب ملکی عبدالرشید از چنگاگه منشأ  
 رسالت انکار نموده نوشته است که این یک تعریف رسمی است عام بای سفید نشان در پیشوایان قوم مصطلح شده می آید از سلطان محمود  
 غزنوی جاری شده چنانچه در تاریخ فرشته مینویسد که این خطاب ملک اکثر امیران و علما غیر قوم افغان را در و بار بادشاهان گفته میشود  
 خاص بافغان نیست که کلامه سیگو نم ملاوزد و مسجد گواه مثال در حال مصنف تاریخ فرشته و حیات افغانی راست می آید زیرا که این خلل او  
 و منتقد اش از ظلمها سابقه لائق قبول نیست چرا که لفظ خان که در اصل خطاب ملاطین و امرا توران است بعد از مدتی در افغانان شائع  
 گردیده پست از ان هندوستانیان نیز خود را با این خطاب مخاطب ساختند و اسما در عهد سلطنت انگلش عمویش و بقدری اش بجای سید  
 که چون عیسای و جمعی سها از او یا بنو کرمی چو کیداری یا چپر اسگری میرسد عیسای خان و ضعیفان سها از افغان بسیار خان نوشته می شوند و اگر  
 کس و دشمنان خان گوید در شتم می آیند ازین عموم و بقدری لفظ خانی لازم نمی آید که این خطاب در اصل از امراء و ملوک ترکان توران باطلین  
 ترکان استنبولی نباشد و تعریف رسمی باشد چون شک نیست از کتب تاریخ بخوبی ثابت است که اول این خطاب از ملوک ساؤل و ملوک  
 این طائفه بسبب بادشاهی بوده و در عهد آنحضرت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تیس و سواران این طائفه را از مره ملک ادگان  
 نسل طالوت سید است قیس و رفقایانش را بخطاب اصلی خاندان خود که ملکی باشد مخاطب ساخت که بعد از ان این طائفه هر یک بزرگ  
 قبیل و قوم را ملک میگفتند و چون بزرگان سرداران این قوم که هر یک از میان قوم خود خطاب اصلی ملکی داشتند بخدمت سلطان محمود  
 غزنوی رسیده هم که سلطان ممدوح بغزوات هندوستان رفتند بسیار کسان از پیشوایان اقوام هند و علما ان شاهای چون منظر خدشت  
 عمده های شدند خطاب شریف ملکی سرفراز شدند و رفتند و رفتند این خطاب را از منعم باقیه پیشوایان هقانان زمینداران و غیره نیز این خطاب  
 بخود تخصیص دادند بعد عموم این لفظ و شائع شدن آن در میان فرق رؤیاء رفتند بزرگان طائفه افغان خطاب خانی را پسندیده



دورهند بک خطبای ملکی پڑاغت ناماد افغانستان کورستان که تا حال خطبای مخصوص سرداران قبائل انقیوم است سرداران قبائل افغان  
 اگر چه خود را خان میگویند خطبای اصلی موثقی ملکی را نیز از دست نمیدهند و لفظ ملک را مقدم از نام لفظ خان را مؤخر از نام می آرند فقط چون انقیوم  
 دانستی خواهی انست که خرابی و جبل و عندیات ملا و مسجد کوران هر دو از یک قسم بی اصل بی بنیاد اند کاشکی مصنف حیات افغانی خطبایها  
 نجم الهندوسی بایس - آئی و سردار محمد حیات خان سسنت کشته مغرور شدی کتب عربی و فارسی را از تواریخ و تفاسیر سیر خیاچی  
 تاریخ گزیده و تاریخ طبری شافعی و تاریخ گزیده حمد الله مستوفی و کتاب تطایب لالاناب میر سید محمد گیسو را از تفسیر معالم التنزیل تفسیر  
 جواهر مطالعہ آورو و باین سائل بهر ان شده از اعتراضات اخر اعیان بی دریغ انت افغانه و از جوابها را رخ خاکپای صلحای افغانه  
 محفوظ مانده سبحان الله انیکم فضیلت و علمیت است که نامق نسبت طایفه شریفه کمرطن بسته و در پی خرابی حسب نسب ایشان مانده  
 آیا نمیداند که امرا و سرداران این طایفه صحیح النسب راض خواهند بود غیرت او داند و کار او فکر هر کس بقدر بهت اوست

**معه ذکر حال آبادی و مردم شیش کوهستان و احوال نسل صحیحاناری و احوال افغان و بیان سید کور در میت**

آورده اند که جلال خورشید و فیروز قبل از زمان حضرت خلیل الرحمن بیچک آبادانی از آدیان داشت اما بعد از آنکه فریدون بر ضحاک تازی غالب  
 گردیده میرا با تمام جمعی که کشت و نسبت اولاد و قوم و اعراب افریقیه بودند حکم قتل و قید یافتند ساخت ان مردم از خوف قتل و اسز فریدون از اسز  
 فارس سائر بلاد آن دیار مع آل و عیال رو بفرار نهاده رفته رفته اول در ملک نهادند قرار نمودند لیکن آخر کار چون تور سپر فریدون حسب الامر  
 پدر مع افواج چون بحر موج تعاقب نهانموده بر پی ایشان نهادند رسیده هر چند او شان پاره ثبات افتر شدند جز نقصان دولت حاصل نموده  
 لاچار آن ملک گذارشته افغان خیزان مع آل و عیال اطفال صومارا به کوهستان غور و ساخر که بر سر مشرقی ولایت خراسان واقع بود  
 رسائیده در آن کوهستان متحصن شدند پس از آن نیز تور بن فریدون بر سر ایشان رسیده افواج بر او شان گماشته اما بر قتل و اسز استیصال ایشان  
 قدرت نیافته مراجعت کرد و ایشان اندلان کوه اقامت نموده از وطن و مسکن بامن خود داشتند و از آن باز آن کوهستان آبادان آدم  
 نشین گشت و چون نجات النصر کلانی بر شهر بیت المقدس بلاد شام ستیلا نموده اراده بر قتل و اسز و غارت دو از دهن من بنی اسرائیل گماشت  
 از آن جمله بنی اصف بنی افغان نیز مردم قلیل از سائر اسباط از قهر آن ظالم جبار فرار اختیار نموده مع آل و عیال و اموال از زمین مقدس و کت  
 شام برآمد و توجیه مالک عبث شدند و رفته رفته خود را کوهستان غور و ساخر فریخته رسانیده در جوار مردم نسل ضحاک جا بسجا کجوت  
 کردند و با قوم ضحاک الفت اختلاط و برادری و ارتباط تمام پیدا نموده رسم و توره تزیوج و ازدواج و شرکت غمی شاد می دوستی و دشمنی  
 با هم متحد ساخته سوائه فرق نام که اسرائیلیان یعنی افغانه بنام افغان و ضحاکیان بنام قدیم غوریان معرفت مانده دیگر هیچ تفاوت بیان  
 نمانده علاوه آنچه قبیل از ایشان مردم ضحاک تراد دهن بودند یک تن که مخالف تن سوری بودند خود را افغان گفته بنحله افغانه محسوبند  
 اما بیست عظمی تمام تن بی افغانه و غوریان تعلق بخاندان سوری گرفت دیگر تن بی ماتحت ریاست سویان میمانند و در صلح و جنگ  
 که خیابان بل غورستان ترکستان هر ارستان بوقع می آمد افغانان غوریان متفق و متحد می بودند

**معه بیان محال طایفه و شهرت طایفه افغانه در عهد دینی امیه**

در تاریخ کور است که هنگامیکه در میان حضرت امیر المومنین علی مرتضی و امیر معاویه و مجاربات اجتهادیه بوقع آمدند و حضرت شامه مردان کوفرا



دارا خلفه داشت دران ایام شاه بهرام سومی بادشاه غورستان بخدمت شاه مردان سیده حضرت شاه مردان مشهور حکومتان  
 به مهربان خود مزیّن نموده باو عطا فرموده بود و چون نبی امید بعد شهادت حضرت شاه اولیاد بر سلطنت عظمی اسلام متولی شدند  
 و بر ممالک خراسان فوج کشی نموده بجهال غور رسیدند فوج را بر سلاطین سوری فرستاد و بعد محاربات تفرقه بسیار در خاندان شاه بهرام سوری  
 افتاد جلال الدین جن فرزند کلان شاه بهرام مقید گردیده جمال الدین حسین گریخته روزها کعبه عظمی شد و بعد درین تفرقه در بدری شامین بن شاه  
 مغز الدین محمود بن جمال الدین حسین گم گشت و آخر کار مصالحه قرار یافته بنا بر آن جلال الدین جن اذکار شده بلا لامارت خود غورستان آمد  
 و نیز دیگر مردم خاندانش سواست شاه حسین بغور مراجعت نموده برانکسج و قرار گرفتند در ستمه شهادت و شش هجری در عهد سلطنت ولید مذکور  
 چون حجاج بن یوسف ثقفی سپاه را فوج ولید حسب الحکم بادشاه خواهرزاده خود عماد الدین محمد قاسم را امیر فوج نصرت اسلح اسلام ساخته  
 بتسخیر ولایات سیستان سندھ لمان مامور گشت و بهر حد جبال غورستان سید طائفه افغان را که هنگام محاربه فوج نبی امیه با سویان غور نیز مطیع و  
 متقاد مانده بودند همراه خود گرفته و لشکر این طائفه جریه پشتوان فوج اسلام مقرر نموده در ان ایشا ز اور کار داشته متوجه تسخیر سیستان بلوچستان  
 و سندھ لمان گشت بعد محاربات شدید باراجه سیستان ابر اقبل رسانیده ولایت سیستان را فتح نموده همیشه در سیستان اقامت  
 کرده فوج عرب افغانه را بر فتح بلاد اطراف جوانب آن ولایت مامور فرموده اکثر ممالک بلوچستان سندھ لمان مفتوح ساخته بعضی از  
 متمدان آن ولایت مقتول شده و اکثری مشرف بشرف اسلام گشتند از فتوحات ولایت سیستان که فارسیان آنرا ولایت نیمه خوانند  
 و بلوچستان سندھ لمان دولت بسیار و قیمت بسیار بدست افغانان و دیگر غازیان از عرب عجم در آمده و نیز غلامان حواری فرادان  
 بتصرف غازیان سیدند چون درین مهم هشت ساله لشکر افغانان بر پشتوانی لشکر عرب متعین بود از آن جهت مردم فارسی بان آن فوج افغانان را  
 پشتوانی میگفتند و مردم این طائفه نیز خطاب پشتوانی لشکر اسلام را فخر و عزت خود دانسته خود را پشتوان میگفتند تا موسوم و معروف  
 به پشتوان شدند و رفته رفته حرف علت که الف است در استعمال تخفیف یافته از پشتوان بر پشتون قرار یافت از ان باز زبان این طائفه  
 نیز معروف به پشتو گردید و این تسمیه چه است که بعد تسمیه اسرائیلیت این طائفه را حاصل شده زیرا که در اول نبی اسرائیل بودند بعد از ان افغان  
 و پس از ان سلیمانی شدند و در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عطاشدن لقب بطان قبیس عبدالرشید پیمان گفتند و در سلطنت نبی امیه  
 چنانچه بالا ذکر یافت به پشتون تسمیه یافتند اکنون فارسیان ایشا زرا علی العموم افغان عرب ایشان را مطلق سلیمانی می نامند و هندیا پیمان  
 میخوانند و در افغانستان پشتون گفته میشوند القصه چون هشت سال در خدمت محمد عماد الدین محمد قاسم بوده عزوات حمیده خدمت  
 پسندیده شجاعت شایان بنظمو آورد و امیر موصوف تازه تازه حالاته تنگداری و بهادری این طائفه بخدمت حجاج مینوشت باین فریبه  
 شهره عرب و عجم گشته قومی نامی جماعه گرامی شده بانواع عنایات و اصناف توجهات از پیشگاه امیر اختصاص داشته بعد اتمام  
 آن خدمت و فتح ولایات مذکوره ب حصول انعام و اکرام رخصت یافته بولایت غور مراجعت کردند و از ایشان ذکر در کتب تواریخ درج شده است

### لمعه بیان محل افزایش و کثرت این قوم و منقسم شدن ایشان بر طبقات خمس

و پراکنده شدن ایشان در ممالک زابل و کابل و کوه کلان غیره غرباً و شرقاً از حدود ایران و سیستان تا حد کشمیر و کوه کافرستان و جنوباً و شمالاً از  
 حدود هزاره تا حدود هندوستان گویند که مردم قبایل این طائفه تا رسیدن تاریخ سده هجری بدو صد و دوازده هجری آنقدر کثرت پیدا کرده  
 که کوهستان غور و قرب جواریان گنجایش مردم مال مواسی ایشان نیکرد و نیز صورت بدست بطور رسیده منقسم به پنج گروه یعنی پنج طبقه



سمرقانی - پطینی - غور عشقی - مستی - کرزانی - پس از کوه غورستان خروج نموده در ممالک بهرات و قندهار و غزنی منتشر  
گشته بر تمامی ممالک و اراضی که باکان قدیم آن فرق کفار تا جیک هزاره و غیره از دست بر و غازیان اسلام متاصل شده بودند  
سرحد بهرات تا سرحد کشمیر و از حد بلوچستان تا هندوستان متصرف و قابض گردیده بر کوهستانها و دامانها و کوهستانها و اراضی  
هموار آبادان گشته اند بسیار از قبایل افغانه طبقات خمس که صاحب جمعیت بودند بدستور در غورستان مقیم مانده نیز مالداران نام کوه چیان  
این طائفه هنگام شدت برف در زمستان مال چرانی بدامانهای کوهستان مذکور دیگر دشتها و ملکها حدود بهرات و قندهار و غزنی و کابل فرود  
آمده بعد انقضاے موسم زمستان و پس باکن میرفتند و بر لے گذاره ایام سفر خرگاه نامیداشتند بد آنجهت مردم کوه چیان را پونده  
و اهل خرگاه میگفتند و خرگاه را بزبان پشتو کیشوری میگویند و از انوقت ممالک بل و غزنی و کابل و قندهار و سلسله کوهستان دامانها  
آن موسم بافغانستان گشتند زیرا که سولے آن ممالک بلا و کاهالی آن از تاجیک هزاره و غیره بیان آوردند بر دیگر تمامی ممالک  
و ضلع آن و یار این طائفه شریفه قابض ممالک شدند تا آنکه بعد دولت سلطان محمود غزنوی چون در میان سلطان محمود و امیران سولے  
غور مخالفت بسیار میان آمده نوبت بجزایات انجامیده نایزه عداوت در میان بکتگیان و سویان اشتعال تمام یافت بعد از آن  
تمامی قبایل باقی مانده افغانه و غور مع آل و عیال و اطفال از غور کوچیده بیرون آمدند هر یک بر تن های از طبقات خمس پیوستند و محنت  
گشتند الا چهار قوم و و از طائفه ضحاک نژاد و دو دومان افغان اما ضحاک نژاد پس سوری جمشیدی بودند و افغان نسب تا سینی  
و فیروزه کوهی بودند که این چهار قوم با هم متفق و در جبال غور و فیروزه و بادغیس سکونت پذیر ماندند و از ان باز طوائف گوناگون غورستان  
این چهار قوم را چهار ایماق گفتند چون تن سوریان بمبرورایم قلیل و دلیل گشته قابل حساب تنها ماند و دوازده هزار خانوار از هزاره  
بشرف اسلام مشرف شده از سر حدیان این فرق بودند ایماق چهارم مقرر شدند از ان باز سه ایماق قدیم با سینی فیروزه کوهی  
و جمشیدی ایماق جدید هزاره سنی را چهار ایماق گفتند که تا حال این چهار قوم چهار ایماق گفته میشوند و ایماق او ایماق لغت ترکی است  
معنی ان بغاری الوس است و اکثر اوقات غلبه ایلیان بهرات متفق بر اتفاق چهار ایماق مانده این چهار ایماق را از ان کین دولت  
بهرات قرار داده اند فلیتأمل بالصواب نیز واضح باد که طبقات خمس افغانه تقسیم بر دو قسم است طبقات اصلی و طبقات صلی  
اما اصلی پس عبارت از طبقه ما سترین و بطن غور گشت است که سه فرزند ان صلی ملک عبدالرشید پطیان اند و طبقات صلی و اند متسی  
و کرزانی متسی عبارت از طائفه غوری ضحاک نژاد است که از نسل شاه حسین بن شاه مغزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن شاه بهرام غوری  
صاحب نشو و علومی منشعب شده از اتحاد با پطیانان اصلی مشهور بافغان پطیان شده عرف غوری را متروک ساخته اند و تا حال افغان  
و پطیان گفته شده می آیند و کرزانی عبارت از ان مردم است که از نسل کرزان متبنی اور مژین شهر جنون بن مژین بن ملک عبدالرشید  
پطیان منشعب شده بسیار از قبایل افغانه که قدیم از نسل افغان بن یرمیاه بودند درین طبقه داخل گردیده مشهور و معروف  
به پطیان گردیدند نظر بر این فرق که از کتب انساب افغانه نظر آمده فرق در میان افغان و پطیان از قاعده عموم خصوص مطلق باشد هر که  
پطیان باشد افغان نیز باشد چرا که پطیان از افغان پیدا شده است و از افغان لازم نیست که پطیان باشد چرا که افغان معرفت اعلی  
افغانان از نسل ملک عبدالرشید پطیان نیست اما در نیوقت که طوائف قدیمه افغان با طوائف جدیده اصلیه و صلیه پطیان  
چنان مختلط و متحد شده اند که بیخ تمیاز در ایشان ممکن ننماند افغانان را پطیان و پطیان را افغان و هر دو را سلیمانانی  
و پشتون گفتن یکسان در است و رواست قنائل



### لمعه ترقی شہت و منسرت افغان در عهد تکیں ترک بادشاہ غزنی

آورده اند کہ در عهد التکیں ترک بادشاہ غزنی کہ راجہ جیپال یا دیپال مالک ممالک پنجاب و بعضی از ضلع ہند و از سرحد تا لغمان و از کشمیر تا لغمان ممالک را تصرف داشت و دار السلطنت اولاً ہو بود و طائفہ افغانہ مردم صحرانشین مالدار کہ در نواحی کوه سپیدنگر و بطنی خراگہ نشینی جا بجا تراک برور ایام صاحب عسرت و شوکت گردیدہ در سنہ ۳۳۰ھ و چہار ہجری جمعیت نمودہ بعزم غز او جہاد و ملک گیری خروج نمودند و بر مواضع معمولہ سرحدی مملکت راجہ موصوف مانند کراخ و پشور و سوزان حملہ نمودہ بزرگتر شہیران متصرف شدند بنا بران کہ مذکور کیے از امر اے خود را بر دفع ایشان با مو ساختہ اما شکست خورد و اکثر فرج او کہ ہنود بود و بدقبل رسیدند بعد از ان لغبت دیگر راجہ مذکور برادرزادہ حقیقی خود را با لشکر پیش از پیش سبک این طائفہ مامو فرمودہ درین لغبت مردم غور و خلیج نیز ہمدافا غنہ رسیدہ در حد پشور با جنود ہنود مقابلہ آراشدہ و جنگا متواترہ در میان فریقین بوقوع آمدہ چنانچہ در مدت پنج ماہ ہنواد و و جنگ وقوع یافتہ و در اکثر محاربات افغانہ غالب منصور و ہنود مغلوب و مقتول ماندہ شکست بر شکست خورد و در سال دیگر باز راجہ موصوف استعداد نمودہ افواج و گیز دفع لوشان مامور ساخت اما مات ساکنند شہتہ کلک ساختند چون در ان ایام در میان راجگان قوم کھلڑور راجہ جیپال نیز مخالفتہ پیدا گشت بنا بران کھلڑان نیز با افغانہ متفق شدہ از نیجبت راجہ مذکور لاچار شدہ با افغانان صلح نمود و چند مواضع را از لغمانات با ایشان گذاشتہ و قوم صحرانشین ضلع را نیز با ایشان شریک ساختہ محافظت سرحد ہندوستان را از دخل سلاطین سامانیہ بدمد افغانہ مقرر داشت بعد افغانہ در درہ کوسار پشاور کہ راہ آمد و رفت سلاطین کابل بملک پنجاب ہند بود حصائے کشیدہ موسوم بنجیر ساختند و تمام کویستان را تصرف خود آوردند و نگذاشتند کہ افواج ملوک سامانیہ سمت پنجاب ہند عبور و مرد نمایند چون در ان زمانہ اکثر اوقات تاخت و تاراج افواج ملوک سامانیہ بجانب ہندوستان از راہ سندھ بہ لغمان و بطنیانہ میشد راجہ لاہور بصلاح راجہ ثنجیر شیخ حمید لودی را کہ در الوقت از میان طوائف افغانہ بمنزعت و اعتبار امتیاز اے داشت پیش خود طلبیدہ بمنصب امارت بنواخت و ضبط ولایت لغمان بعدہ او مقرر داشت شیخ حمید لودی در ہر یک از ولایات مذکورہ از جانب خود حاکم از افغانہ منصیب فرمودہ از ان بعد افغانہ بر کارٹے بزرگ و عہدے ترگ کامیاب شدہ ضابط و محافظت ممالک سرحدی پنجاب و لغمان گشتند و

### لمعه بیان حال مجمل عروج افغانہ در عهد سلطنت بکتکیں ترک بادشاہ غزنی

آورده اند کہ چون التکیں ترک بادشاہ غزنی از پنجان فانی رحلت ساخت و فرزند وارث ملک باقی نگذاشت و اراکین و بکتکیں را کہ داماد و مدار الہام التکیں بود بہ سلطنت غزنی برواشتند و بکتکیں بعد بادشاہ شدن بہت بر جہاد و تسخیر مملکت ہند گماشت افغانان کویستان را کہ سدرہ سلاطین لایت بودند ترغیب و تحریص جماداد و ہ باستمالہ و مہربانی با خود متفق ساختہ و نیز شیخ حمید صوبہ لغمان و سائر خوانین افغانہ کہ اطاعت آن بادشاہ اسلام بر میان بستہ و خلقے کشمیر از نیطائفہ بملازمت آن بادشاہ عالیجاہ در آمدہ بر مناصب عمدہ منصوب شدند بعد از ان در سنہ ۳۳۰ھ و شصت و ہفت ہجری سلطان ممدوح متوجہ تسخیر پنجاب گشت و در ان ہنگام راجہ جیپال یا دیپال از خوف بادشاہان اسلام پورا گذاشتہ در قلعہ ٹھپیانہ آقامت میداشت باستماع خبر توجہ سلطان بکتکیں از راجگان ہندوستان بار و اراستہ نمود و ہمہ راجگان با پس منہب خصوصاً راجہ پٹی اورا راجہ جیر کالنج و قنوج کہ خلاصہ سار خود را



با خزان و جوه اخراجات ضروری وانه پنجاب سبقتند چنانچه راجه مذکور با جمعیت صد هزار سوار جرار و پیاده و پیشمار بمقابل برآمده با سبکین جنگ آراشد و بعد جنگ سخت شکست فاش خورده خزان اسباب پرتال قبول را گذاشته گریخته رفت چون برین جهاد از تمامی طوایف اهل اسلام مهت مدانه بطحور سید خصوص طائفه افغان که شیوه شجاعت و رسم جلالت را در بر و بادشاه برهنه یاده آشکارا کردند و در نظر بادشاه از همه پند ترا انداخته چون بادشاه ب حصول فتح و نصرت باغنائم بیکران از سمت هند بغزنی مراجعت فرمود اهل خود را با دو هزار سوار از افغانه و غیره در پشاور گذاشته و بسیار از اعز و افغانه و خلیج را در زمره زمین معز نجای داده از عزیزان دولت مذکور شدند

### لمعه ذکر محل حال افغانه در عهد سلطنت سلطان محمود سبکتگین غزنوی

بعد فوت سبکتگین چون سلطان محمود بخت سلطنت غزنی نشسته و پس از انتظام ملک چون عزم بر جهاد بت پرتان پنجاب هند و غیره آن ممالک گماشته کرد و افغانه را که از عهد پدرش از ملازمین با وقار بودند هم کاتب داشته و در هر مهم و محاربه ایشان خدمات پسندیده معاینه نموده ایشان را از عهد پدر زیاد تر معزز و مکرم داشت خصوص چون بعد فراغ از مهم بلخ در غزنی شنید که هندوان میگویند که ارض بعد مفارقت از ابدان بخدمت سومات بت حاضر میشوند و او هر یک را از ارض به بدین که لائق او میدانند حواله مینماید بطریق تناسخ و همچنین بر حق بت مذکور اعتماد دارند که مدو جز در ریاض عبادت دست دیز بر زمینان آنجا میگویند که چون سومات از بتان که سلطان محمود پنجاب هند شکسته است رنجیده ناراض بودند حمایت ایشان کرد و الا کرامت شکست آنها بود که سومات هرگز خواهد در یک چشم زدن هلاک سازد و اینهم با در دارند که سوماته بادشاه است و باقی بتان ممالک جزائر کشور هند حجاب بواب اویند بشین این اقوال فضول و سخنان بهره و نام مقبول نبود و از کمال مهمل ایشان طبع سلطان بجوش در آمده اراوه فتح سومات قصد هلاک بتان پرتان آنجا منقوش خاطر ساخته و برک انصرام این مهم حکم فرامی سپاه و ایلات طوائف اهل اسلام داده تمام ملک خانان من افغانه را حکم نمود که با دوازده هزار سوار شمشیر زن جرار دوازده تن افغانه حاضر خدمت سلطانی شوند بطریق وصول حکم و الا سلطان در ارضان بتان افغان که اسامی ایشان در کتب تاریخ بدین ترتیب سطور است ملک خانو - ملک عامور - ملک اوو - ملک کیمجی - ملک محمود - ملک طرف - ملک غازی - ملک شاهان - ملک احمد با دوازده هزار سوار اهل افغان حاضر خدمت سلطان محمود شدند و سلطان محمود بتاریخ و هم ماه شعبان ۳۳۰ که چهار صد و سیزده هجری باستی هزار سوار خاصه دوازده هزار سوار اهل افغانه و دیگر ایلات ترکان غیره متوجه سومات گشت گویند سومات شهر بود بزرگ برکنار دریای شور معبد کلان بت پرتان نبود و در سلطنت راجه کرشن که مهران جراسنده او را بدو کالیون ایرانی گشت و بت موسوم بسومات نیز در آنجا بود و آن بت از زمان کرشن که با اعتماد نبود از آنوقت تا حال زیاده بر چهار هزار سال باشد و درین زمان آن شهر و بتخانه را دوار کا میگویند القصه سلطان غازی در شرف رمضان به بتان سیده و از بتان سامان علف میانموده چنانچه از آن فوات خاص سلطان موازی بت هزار شتر آب بار کرده بودند روانه گجرات گردید و چون از بیابان خشک و نوحوار گذشته با جمیع سواران را باعث بغاوت و بغاوت تقبل سانی و آن ملک بغایت تاراج و غارت نموده و بفتح قلعه مقید نشده پیشتر روان گشت و در اثنای راه چندین قلاع را مفتوح کرده منزل بمنزل میرفت تا به نهر وال که پلن گجرات است رسید چون آن شهر از مردم خالی دید از آنجا حلف و سامان بکثرت برداشته بنازل متواتره بسومات رسید بر زمینان چون لشکر سلطان را دیدند بر در و یارها برآمده نعره میزدند و میگفتند که خدای سومات شمار در اینجا آورده که همه یکبار هلاک سازد و انتقام جمیع بتان از شما بکشند که پیشتر







مستحق است که در این اوج راجه علی کرایج حاله نموده بعد از آن در سنه پانصد و هشتاد و پنج از غزنی با وچ و ملتان آمده از راه  
 ریگستان به گنبد لرت روان گشت و راهی بهم دیو از نسل راجه پرم دیو که حکومت آن دیار داشت بتقابل سلطان برآمده با سلطان مجانب  
 سخت نموده چنانچه سلطان بخت تمام جان بسلامت بفرین برده بنیل مراد غزنی مراجعت فرمود سال دیگر آن ناحیه بضر بشیر  
 مسخر ساخت بعد از آن در سال دیگر لشکر بلاهوت کشیده خسر ملک در قلعه محاصره نموده تا آنکه خسر ملک پس خود و ملک شاه نام با یک زنجیر نیکل که  
 از آن بهتر در کار او بود نزد سلطان فرستاده و سلطان صلح منظور داشته مراجعت کرد سال دیگر سمت دیول از متعلقا سند هفت تمام نامه  
 بحر انصرت کرده پس رفت سال دیگر بلاهوت آمده خسر ملک بسبب نقض عهد پناه قلعه برده سلطان نواحی لاهور را غارت ساخته و قلعه کوش  
 را در میان دریلے اومی چناب بنا نهاده حسین خیریل قلعه دار ساخته مراجعت کرد و بعد مراجعت او خسر ملک بشمول کلهک آن قلعه سیالکوٹ  
 را در محاصره داشته مانا کامیاب بازگشت سال دیگر بلاهوت جراب بلاهوت آمده خسر ملک را با پسرش ملک شاه بدست آورده حکومت لاهور به علی  
 کرایج حاکم ملتان سپرده باز رفت و خسر ملک پسرش را با دیگر خویشان و اقربا بغیر و زه کوه فرستاد و سلطان غیاث الدین بهر دو قلعه  
 غزنی و مجوس کرده آخر در حادثه خوارزم شاه تمامی را بکشتن در داده از سلسله سلاطین محمودی اثری باقی نگذاشت و در سنه پانصد و هشتاد  
 و هفت باز از غزنی متوجه هندوستان گشته قلعه بجنیر را که تختگاه ابجگان عظیم الشان را بچپوت شده بود از دست مردم راجه اجمیر کشیده  
 ملک ضیا الدین تونگی را بکینار رود و دست سواران تحلیه در آن گذاشته خواست که مراجعت کند ناگاه خبر رسید که پرتھی راجه بچپوت چوگان  
 راجه اجمیر با برادر خود کھانده سی لے راجه ملی و چندین بلیان راجپوت با دو لک سوار و سه هزار نیکل بجزم از قلعه بجنیر کوچی کوچ متوجه و سی لے  
 بشنیدن اینخبر سلطان شهاب الدین نیز باستقبال او رفته در موضع ترائن کنار آب سرتی بغاصله شتاد کرده از کھانده سی لے چهل گروه از  
 دیلی قیامین طرفین بتقابل سخت و نموده کار بجای سید که سلطان از دست راجپوتان خرم خورده از اسپ فرود افتاده نزدیک بود که مخالفان  
 او را طعمه تیغ بیدریغ سازند در آنوقت جماعتی از افغانه شیریل خود را سپهر جان سلطان نموده بضر بسیوف ستمانه دشمنان از سلطان باز  
 داشته تا آنکه علامان خاص سلطان را از میان معرکه برگرفته بیرون بردند و بعد از آن فوج سلطان بهر میت خورده بیعت سلطان نهادند  
 غزنی شده مسیه فتنه تا بغزنی رسیدند چون سلطان از غزنی بغور رسید و بهت مردان افغانه و بزدرلی مردم غور و خلیج را درین جنگ  
 پیش غیاث الدین محمد بیان نمود غیاث الدین محمد بهر اعلت سستی و بزدرلی امر غور و خلیج را تو بر با پر جو بگردن در آویخته گرد شهر  
 بگردانید و افغانه را انعام و اکرام فرمود و انقصه بهر بیت سلطان شهاب الدین پرتھی راجه قلعه بجنیر را از ضیا الدین تونگی بصلح  
 گرفت سپه سپاه خود کرد سال دیگر سلطان شهاب الدین بخصت برادر باین سلطان محمود غزنوی سرداران افغان را با ایل دو انده  
 هزار سی طلبیده علاوه از افواج قلمی خود هزار افواج از طوائف ترک تاجیک و غور و خلیج و غیره جمع آورده افواج افغانه را مقصد پیش  
 ساخته متوجه هندوستان شد چون بمقام پشاور رسید جشن عظیم آراسته و هر یک را علی قدر مناصب و استحقاق خلعت و کمر بند بخشیده  
 روز دیگر آیات نصرت آیات بر فرشته متوجه ملتان گشت امیران صوبه ملتان را که در غیبت دولتخواهی کرده بودند و نیز صوبه ارا  
 نواخته بلاهوت رفت و در آنجا توام الدین حمزه را که از اعیان ملک مشاهیر دولت بود و حجابت با جمیز ستاده راجه در علیا لے اجمیر را  
 با سلام خواند تا پرتھی راجه چوگان بجواب او سخنان درشت نوشته و از تمامی راجگان کشور هند مدخواست بقول مصنف مرآت افغانه  
 یا بهشت صد هزار پیاده و سوار و بقول دیگران با صد هزار سوار راجپوت چهار و چند هزار نام پانصد هزار پیاده جنگی بتقابل سلطان شهاب الدین  
 شتافت بهم در موضع معرکه سابقه در سنه پانصد و هشتاد و هشت بجری تلافی فریقین دست داده هر دو لشکر بر کنار آب سرتی فروکش شدند



روز دوم سلطان شهاب الدین کثرت حشمت با جگان اودیده مقابله با ایشان مشکلی سخت تصویب پیغام فرستاد که بعد استخاره از  
 برادر با شهاب دین شرح صلح منظور از آن که سرهند و پنجاب و ملتان از آن با بوده باقی ملک هندوستان از آن شهاب باشد فقط از شنیدن  
 این پیغام سرداران راجپوت لشکر اسلام را از بون دانسته در خواب خرگوش رفتند و سلطان غفلت میبایکی او شان اغنیت دانسته  
 صبح که راجپوتان بماندیشیه جهت قضا حاجت انسانی و دست در دست شستن از دایره معسکر خود فرین آمده بودند سلطان صف  
 آراسته میدان جنگ را آمد و راجپوتان هندوان این تعبیه سلطان را دیده سرسپه شدند با وجود آن کجعبیت پراخته و دندان جنگ  
 فشرده بمقابله و مقابله سلطان شتافتن و از صبح تا چاشتگاه سلطان شهاب الدین حسب قاعده نائره جنگ اشتعل داشته بعد از آن  
 با دوازده هزار سوار انتخابی زنگ غور و افغان با شمشیر برهنه بران سنانها جان ستان نیزه ها بر گوش سپان راست کرده بر عدل  
 حمله آوردند و خاک معسکر را بخون لیران آغشته در یک طرفه العین تر نزل و در صفوف هندیان انداخته همدرین حالت تمامی  
 سرداران افواج از هر طرف حمله آورنده سپاه هندیانرا شکست دادند و کھاندھی را بجز بلی با بسیار کس از دیگر راجگان بر زمین بنگامه  
 جنگ بقتل رسیده با پر تھیراج از میدان معسکر بدرفت و در و بفرار نهاده در صد و سستی بدست غازیان اسلام گرفتار گشته آخر کار  
 بحکم سلطان مقتول گشت و ازین فتح غنائم بسیار بدست لشکر اسلام افتاده قلعه سستی و مانسی و کرام و غیره مسخر گردیدند نگاه سلطان  
 با جمیز فتنه آنحضرت و رانیر بقبضه آورد و کنیزان و غلامان بسیار سیر ساخته و در کشتن مردان کار تقصیر نموده پس از آن بنا بر صلاح ملک  
 باج و خراج میان آورد و جمیز را بکوآکه پسر پھیراج ند کو تفویض نموده متوجه بلی شد چو رانے بلی بجز و نیاز پیش آمده هر گونه تحائف بگفت  
 سلطان فرستاد بنا بر آن سلطان از دہلی کوچ کرد و ملک قطب الدین بیک اگر غلام برگزیده او بود و بقاصد هفتاد گروه از دہلی مخرج  
 افغانه در کرام گذاشته خود در کوهستان سواک واقع شمال هندوستان در آمده تاراج کنان بغزنی رفت چون دیرین غزوات  
 در هر هم شجاعات شایان خدمات نمایان از افغانان رنموده بودند اما ملک قطب الدین درخواست بودن افغانه نزد خود نموده و  
 بموجب درخواست او افغانه را نزد او گذاشت

### لمعة ذکر مجمل حال این است ملک قطب الدین بیک و عروج افغانه

آوردند که بعد رجعت سلطان شهاب الدین ملک قطب الدین در جهان سال لشکر کشی نموده قلعه میثه فہلی را مقرر خود گردانید اطراف و نواحی  
 آن ملک را بنوک ششیر غازیان اسلام که سر حلقه آنها افغانه بودند بضبط آورده اشعار اسلام را در آن رواج داد و دہلی شہر بیت بادشاہ  
 نشین بنا کرده راجہ پھلور راجپوت است در زمان قدیم بسیار آبادان و معمور بود و بعد از آن بدست قبل از دولت اسلام چنان مریان خراب  
 گردید که جائے خوش و سباع گشت باز در سنہ ۷۰۰ صد ہشت ہجری داد پٹہ تو نر آزاد در پھلوے شہر قدیم اندر پت بنا ساخت بعد از  
 داد پٹہ ہفت نفر از تو نران نوبت نبوت حکومت آن کردند و بعد زوال حکومت تو نران حکومت آن بطائفہ راجپوت چو مان  
 رسید اول مانکد یو چو مان بران مستولی شد و بعد از پنج کس دیگر از چو مان بران راج کردند آخرین ایشان راجہ پرتھی راج بود و  
 لمعة ذکر فتح نمودن سلطان شهاب الدین بیک قنوج را و رسیدن قطب الدین بیک بکنت ہند و ترقی عزت افغانه  
 چون ملک قطب الدین بیک شہر دہلی را دار الملک اسلام مقرر کرد و ہمدان سال سلطان شهاب الدین بیکم تیس سال جسے چند راسے را مشہور



راجه قنوج که مردم مسلمانان متوطن شهر قنوج را بترغیب همان بقتل رسانیده بود از غزنی متوجه هندوستان گشته ملک قطب الدین را  
 از خود اعلام فرموده که قبل از وصول سایات سلطانی بقنوج در اثنای راه مع قنوج ملازم کاب گردد و موافق حکم ملک قطب الدین  
 مع تمامی قنوج جزار از افغانه و غیره تمویل نمود چه چند سالی الی قنوج و بنارس چون از توجه سلطان آگاه شد جمعیت نموده با لشکر گران  
 و سه صد و نوزده نفر میل عمده که قبل سپید را بجمعه بود باستقبال سلطان برآمده در نواحی میدان چند وار و اماوه بمقابله رسیده اول  
 با قنوج مقدمه بجیش سلطان که امیران ملک قطب الدین و لشکریان اکثر افغانه بودند تلافی نموده نیران محاربه شتعال یافت  
 و بعد مقابله سخت از ضرب سیوف و سنان قنوج ملک قطب الدین شکست یافته فیلان و حشم را گذاشته به سمت قنوج رو بهزیمت  
 نهاد و روایتی آنکه در حالت فرار گشته شد و قتل آنست که بقنوج رسید اما در اینجا نیز مجال اقامت نیافت مع آل و عیال و اطفال و اقربا  
 و تابعان از قنوج برآمده بقلعه سنی رفت از اینجا هر قدر خزائن و جواهر که ممکن شد برداشته بمالک بالوه مارواژ گریخته رفتند سلطان  
 شهاب الدین فیلان اسپان اسباب و را که در معرکه جنگ گذاشته رفت ضبط نموده بقلعه سنی رفته از آن قلعه خزاین بسیار  
 از سیم و زر و جواهر بشمار بدست آورده به بنارس رفت و در اینجا یکسره بر تختان را شکسته و آنرا ساکن مومنان ساخته بکوفت  
 و در آن مقام بر طبق سیدین مان برادر خود سلطان غیاث الدین محمد چتر و افتاب و سلطنت دہلی و هندوستان را بطریق استقلال ملک  
 قطب الدین سپرده منصوب و منظر بدار السلطنت خود غزنی مراجعت فرموده

### لمعه ذکر مجمل حال استقلال سلطنت قطب الدین ایک در هند عروج افغانه

آورده اند که چون ملک قطب الدین بالاستقلال دستبدا بادشاه هندوستان شد و در قدر و منزلت افغان افزائیده چنانچه ملک  
 بتنی مننی را بخطاب عالم و وزارت سرور از فرموده و ملک قادر دامتی را بخطاب خانان و منصب سپهسالاری ممتاز نموده هر یک را  
 از افغانان فرار خود در حیثیت پرورش ساخت و اول کسی از سلاطین اسلام که بر تخت دہلی جلوس فرموده ملک قطب الدین را یکسره  
 و در سبب صفت کمال سخاوت بقطب الدین یک بخش ملقب گشت چون در عهد او افغان بجمت دولت تا بسد وزارت  
 و سپهسالاری سیدند بعد از آن قهر سلاطین اسلام کشور هند که از عهد قطب الدین ایک تا عهد فیروز شاه بسطنت هند فائز شدند  
 همایند قوم را رعایت می فرموده اند

### لمعه ذکر مجمل حال عزت افغانه در سلطنت فیروز شاه

چون اولگ سلطنت هندوستان بفریز شاه زینت یافت از قدرت ایزد بخشنده در انحصار و عقد و قبض و ببط امورات بادشاهی فیروز  
 بدست قدرت افغانه تمامه چنانچه خان جهان لودی وزیر اعظم و بیرم خان مننی سپهسالار قرار یافته جزو سید شپتو و پشتو گوئی در بار  
 فیروز شاه اصغر بلایش قدمی مقدور نبود و طائفه افغانه را فیروز شاه از تمامی شرفا در هندوستان عزیزتر میداشت و چند موضع  
 ساکن اماکن که افغانه در هندوستان بنا کردند در عهد دولت آن بادشاه عالم پناه بودند و قبل از وصول امیر تیمور گورگان  
 از عرصه نود سال بهین طائفه معزز و مقرب  
 بادشاهان هند بودند



### لمعه ذکر محل حال این طائفه بعهد امیر تیمور گورگان

چون در سنه هشتصد یک هجری امیر تیمور گورگان بنحسب دستور و ستان توچ فرمودند ملک خضر خان شربی و ملک بهاول الدین تیزی  
 ملک سرفانی و ملک حبیب شربی طبق حکم اهل دیوانه تمن افغانه بخدمت امیر تیمور حاضر گشته و امیر تیمور نیز بدستور سلاطین غزنوی و غور  
 این طائفه را در لشکر مقدمه بجیش خود تعیین نموده هر یک از سرداران این طائفه را خلعت و اسب نشین و کمر بند مرصع عطا فرموده بعد سمت  
 هندوستان بهضت فرمود و منزل به منزل ملتان سیده مزایر محمد فرزند رشید خود را که در قلعه ملتان از غوغای زمینداران متحصن بود مخلصی داده  
 و باغبان و کشان آن ملک را سرا واقعی داده عازم تخیر دلی شد اما اول از ملتان براه دیپالپور سمت لاهور روان گشته در اثنای راه  
 شهر تولانی را که از تولیج صوبه ملتان است تاراج کرده و قلعه را بنجاک برابر ساخته منزل را بلهور رسید و سکه و خطبه آنجا بنام خود ساخت  
 بعد متوجه دلی گشت چون قریب دلی رسید بنشیند اینجیگر بلو خان قابض دلی از دلی گریخته بکوهستان شمال دلی رفت و در السلطنت  
 دلی تیغ صاحبقران آمده بهضت روز برکنار حوض خاص مقام فرموده بعد از آن متوجه تخیر دلی گشته آن قلعه را مفتوح ساخت  
 اما در آن هنگامه بسبب عدم سپاه خانها ملتان میسر غارت تاراج شدند یعنی باعث از دیابغض و کینه با همی افغانان منولان گشت  
 القصد صاحبقران خضر خان را بر حکومت دلی و ملتان گذاشته بجانب سمت که مستقیم سلطنت او بود از راه کابل بطریق لیسان  
 روان گشت و در اثنای راه چون بعضی از اقوام افغانه کوهستانی و خوش سیرت سدر راه او شدند بے تحاشا و امتیاز نیک از بد بسیار با  
 از افغانه آن نواحی قتل رسانیده و از کوه گذر نموده رفت و این واقعه دوم بود که ازین واقعه نام امید می افغانه از مهربانی شهنشاه مغلان  
 سبب اشتعال ناره عداوت بغض افغانان مغلان گردید از آن باز حکام عمال امیر تیمور در پناه و اضرا و تمهیل افغانه شدند

### لمعه ذکر محل حال طائفه افغانه بعهد مبارک شاه بن سیدان بادشاه دلی

آورده اند که سید خضر خان بادشاه دلی مرد صالح و اول و صلیم و کریم از اهل بیت سیادت بود و ادا و ارا که ملک سلیمان نام داشت ملک  
 دولت انگریزی شان دولت فیروزی مخاطب نصیر الملک صاحب اقطاع ملتان آورده بود بعد مردن ملک دوان دولت ریاست  
 بر پسر صلیبی او کاشیخ مسلم شد چون او نیز وفات کرد ملک سلیمان باشد و بعد وفات ملک سلیمان فیروز شاه ملتان را بنحضر خان آثار نجابت  
 و شهامت و کیمیاست از غفلت او لاج بود و نداده از آن روز باز کار دولت او قوت پذیرفته تا در عهد تسلط امیر تیمور ملک ملتان  
 و دلی بر و مسلم شده و اقطاع دیپالپور بران اضافه گردید عاقبت الامرا بادشاهی دلی نصیب او گشت این خضر خان ابن ملک سلیمان  
 هفت سال دو ماه بادشاهی نموده بعد وفات او مبارک خان بن خضر خان بترخت دلی جلوس فرموده مخاطب مبارک شاه گشت چون  
 رایات عالی خضر خان از سادات تمان افغانه بود و لهذا در مسافرتش خطاب ملکی و خانی مخاطب مانند و بهمین اسطه افغانه را از هر فرقه  
 عزیزتر میداشتند در سنه هشتصد سی و چند سال هجری مبارک شاه اسلام خان بودی را که از حسن خدمات مخاطب سلطان شاه گشته بود  
 ایالت سر هند و میان و آب عطا فرموده اسلام شاه در آنحد و در سر آورده نواحی و اطراف ممالک سر هند و در آب اما کوهستان  
 جمون و لکھی جنگل بزرگ و شریف افغانه ضبط نموده معاندان و متمردان امتاصل ساخته امیر عظیمی شان گشت و از آن باز احوال  
 افغانه روزمره بے برتری آورده تا آنکه سلطنت عظیمی دلی و کشور هند بقصد اقتدار این طائفه درآمد و نخستین کسی که بعد ملک لوت



از طائفه افغان نسل اسرائیل سلطنت عظمی هندوستان فائز شد ملک بهلول بن ملک کلابن ملک بهرام برادرزاده حقیقی اسلام خان  
مخاطب سلطان شاه لودشی بخوبی بود رحمة الله تعالی

# گشت مصریان محال ملک بهلول افغانی که از سلطنت بهلول هندوستان فائز گردید و مخاطب سلطان بهلول

آورده اند که در عهد فیروز شاه باریک ملک بهرام جد ملک بهلول پسران آمده نوکر ملک در آن دولت حاکم ملتان گردید و او پانچ پسر و چند ملک  
اسلام خان که آن حضرت طرب سلطان شاه شد و این خطاب از خاندان حضرت خان یافت دوم ملک کلاب سوم ملک فیروز چهارم ملک محمد پنجم ملک  
و ایشان بعد فوات پدر در ملتان ساکن می بودند چون سید خضر خان در عهد سلطان فیروز شاه حاکم ملتان شد ملک اسلام خان نوکر سی او  
اختیار ساخته بر سر جماعتی از فاعنه مختص گردید و آخر کار بصله حضرت از پیشگاه بادشاه مخاطب سلطان شاه گشت بعد از آن چون از عتبات  
بخت اقبال در جنگی که خضر خان را با ملو خان واقع شد با ملو اقبال خان مقابل شده او را بقتل آورد و از ظهور این شجاعت مردانه نزد سید خضر خان  
اعتبار تمام یافته اول خطاب سلطان شاه به بعد از آن حکومت سرسند یافت در بمباید و در آن ملک کلاب پدر ملک بهلول بتوجه برادر حاکم دور  
گشته اند چون شهر ملتان در محله کما کوران حکومت پذیر مانده و بعد از آن سکن ملک بهلول چنانچه قصه غریبه تولدش شرح خواهد نمود در تاریخ مسطور است  
متولد گشته و هم در حالت صغر سنی ملک بهلول پدرش ملک کلاب با افغانان نیاز به جنگ کرده از دست نیازیان بقتل رسید بعد از آن  
ملک بهلول را که در آنوقت بر پیشه بود از ملتان نزد او درش اسلام خان بر بند و حجر تربیت اسلام خان پرورش یافته و بعد حصول استعداد علم  
و سپاهگیری در یکی از معارک شجاعت و جلالت شایان نظهور آورده اسلام خان خمر خود را بنکاح او در داده بیش از پیش عزیز داشت  
مسطور است که بزرگی اسلام خان بجا رسیده بود که دو از ده هزار افغان که اکثر خویشان همقوم او بودند بجله ملازمت او در آمدند و هم  
حکمت از اینجهان گذران با وجود داشتن فرزندان ملک بهلول را قائم مقام و بیجهت گردید و بعد از آنکه اسلام خان در عهد سلطنت محمد شاه نواسه  
خضر خان فوت شد نوکران او در باب تقرر و تسلیم قائم مقامش که گروه شدند جمعی بر عایت وصیت ملک اسلام خان فاقه ملک بهلول  
اختیار نموده فرقه دیگر بملک فیروز برادر اسلام خان که او نیز از بادشاه وقت صاحب منصبی بود متفق گردیده گروه سیوم قطب خان پسر  
اسلام خان بپشتند و ملک بهلول قوت غلبه تمام پیدا کرده ملک فیروز و قطب خان را ضعیف گردانیده بنا بر آن ملک قطب خان بخت  
محمد شاه زفته مستغاث گردید و محمد شاه که شمت بود و با نظر نداشت این استغاثه را مفید عانی خود یافته ملک کند تر خفا این خود را با لشکر  
گران همراه قطب خان روان نموده فهمانید که بهند زفته افغانان را بدرگاه بافرستد و اگر نترسند و نمایند و شاز از سرسند خارج نمایند و نیز بنام را  
جسته در قوم حکم بفرستند بمون مثال او چون افغانان از نیحال مطلع شدند پناه بکوهستان گرفتند ملک کند رو را بجهت با افغانان بنیام  
فرستادند که چون تقصیر از شما واقع نشده پس سبب فرار وصیت ازین بنیام افغانان را امید پیدا شده طبع و پیمان نمودند هر دو  
افغان شاهی با افغانان عهد پیمان موکد با میان ساختند پس آن ملک فیروز لودی فرزند خود شاهین خان برادرزاده خود ملک بهلول را  
بر سر آل عیال گذاشته خود با افغان معتبر نزد ملک کند رو بجهت رفت و آن هر دو بجهت یک قطب خان تقصیر عمل آورده ملک فیروز را  
قید نموده و دیگر معتبران فاعنه را کشته لشکر را بر سر آل عیال ایشان فرستادند ملک بهلول با اطلاع یافتن این امر اهل و عیال و اطفال را  
بجای سخت رسانید هنوز باز نیامده بود که شاهین خان دیگر فاعنه با ملک کند رو بجهت جنگ نموده شکست خوردند بعضی از ایشان زنده  
گرفتار شده بسیار با شاهین خان در میدان معرکه بقتل رسیدند چون سران قتلان بر سر نهادند و در نزد حضرت حکم سر یک یک را ملک



فیروزی نموده استفسار نام هر یک از ویکر دنا آنکه سر شاهین خان را به نظرش آوردند ملک فیروز گفت این را نمی شناسم جنبه گفت  
 که این شیر فریست که بغایت شجاعت و جلالت هنگام محاربه ظهور آورده که از صربیان میزن است بشنیدن این تقریر ملک فیروز  
 بنالید جنبه گفت چرا گریه کردی ملک فیروز گفت این سپه نوری چشم من است اول از شرم آنکه مباد در جنگ سستی کرده باشد نام و  
 مخفی میداشتم اکنون که خاطر بسج شدم اظهار کردم معلوم میشود که برادر زاده من ملک بملول در اینجا حاضر نبوده یا سلامت بیرون  
 رفته است حال او در دست لاورد و نجیب انتقام این طائفه ازینها چنانچه باید خواهد کشید انقصه جنبه سرسند را به ملک بملول سپرد  
 پنجایاجت کرد و ملک بملول بحسب لشکر و تیه استعداد مصرف مانده در اندک مدت فوجی کثیر از افغانان فراهم آورده بعد از آن  
 که ملک فیروز از دلی گریخته به ملک بملول پیوست قطب خان نیز از کرده خود پشیمان گردیده با او متفق گشت خروج نموده بغلبه بر سرسند  
 متصرف شد بوصول اینجبر بدلی حسام خان زیر الماکس مع فوج گران از حضور محمد شاه بدفع ملک بملول مامور روان گشت و در موضع گریه  
 که از مواضع پرگنه خضر آباد و شاهپور است با ملک بملول مقابله آرا گردیده شکست فاش خورد اسباب سلمان سرکاری گذاشته بدلی  
 گریخته رفت ملک بملول را از حصول این غنیمت قوت و کمکت و امد دست داده بزور شمشیر تا صد دپانی پت متصرف قنابض گشت  
 بعد از آنکه ساختن حسام خان عریضه مستحکم حسن عقیدت خود بحضور محمد شاه نوشته درج کرد که من بسبب ناخوشی از حسام خان از خدمت  
 دورم اگر او را بکشند و منصب ارت سخیان دهند بنده مطیع و فرمانبردار خواهم ماند بوصول این عریضه محمد شاه بلا تامل فرمود حسام خان را  
 بقتل رسانیده ملک بملول نیز از راه اخلاص اختصاص ملازمت بادشاه امتیاز نموده سرسند و آن نواحی همچنان بجایگش مقرر ماند  
 و در آنجا ولودیان در کمال استقلال می بودند و چون سلطان محمد علی بادشاه جوینور لشکر بدلی کشید همانوقت ملک بملول بطلب  
 محمد شاه بابت هزار افغانان مغول که از آنجمله چهارده هزار سوار افاغنه بودند بمکه محمد شاه رفته و برودم داد مردانگی داده  
 سلطان محمد را پس پاساخته و بسیار مال و منال و اسباب و پیرل او بگارت آورد و بصدای حسن من از پیشگاه شاه خطابان خانمانی فرزند  
 ارجمند یافته رخصت گردید بسرنه آمد و از نهایت علو خیال بلند می آید که داشت بکم بادشاه لاهور و دیپالپو و ملتان و دیگر گنجات  
 را تصرف آورد و باین اکتفا نکرده بنا کرد و رتبه نو که با محمد شاه داشت بر سر محمد شاه لشکر کشید و او را در محاصره داشته اما ناکامیاب  
 بازگشت و در فراهی ملک کوشیده علاوه از صوبه متصرفه بسیار ممالک دیگر را چون هانسی محصار و فیروز آباد و ناگور قبض آورده با  
 بسرنه آمد هم درین ایام از عالم غیبی سلطان بملول گوشش رسیده اما خطبه و سکه را بر تنخیر ملی مقرر داشت خود را حصر  
 اعلی گویند بعد وفات محمد شاه پسرش سلطان علاء الدین تخت بدلی نشست و در امور سلطنت خود ابر پرست تر  
 علاوه از آن عیاش و آزادی پسند و بزدل بود بنا بر آن بیلوس او در هر سو در آن فتنه اکثر امر او خود سری اختیار نمود و تمام  
 ملک هندوستان صوت ملوک طوائف گرفت چنانچه از پانی پت تا ملتان هانسی محصار و ناگور بیکانیر و لاهور و دیگر پنجاب  
 در تصرف سلطان بملول بود و از مهرلی تا بلپه حمید خان میواتی در تصرف داشت و ولایت سنبهل تا پرگنه لونی دریاخان  
 لودی بضر شمشیر گرفت و کول جلالی و چند واریسیه خان ترکچه داشت و در بیان و جت و اثره داؤد خان اوصدی حاکم بود  
 و در گوالیار و دهلوی و بیدر راجه مان سنگه حاکم بود و در ممالک گجرات و کن مالوه ماند و دپتور و جوینور و بنگاله بادشاهان  
 جدا جدا بودند انقصه سلطان بملول نوبت سوم بر سر بدلی رفته محاصره نموده اما بے نیل او بازگشت و بلاهور رسیده در آنجا جشن  
 ترتیب داده همه در آن ملازمان و رعایا را بنوازشات شاهانه نواخته با خود متفق ساخت و برای طائفه افغانان که کار تجارت و



زینداری و دیگر پیشه‌های نمودند حکم فرمود که سواران پیشه سیف نوکری کار دیگر نکنند و بصورت خلاف زسی از نیکم مقتول شوند -  
 چنانچه چندین کسان افغان بعلت خلاف زسی نیکم بقتل رسیده بمانند این سیاست افغانان یک سخت کار ملازمت اختیار ساخته  
 در سکاغی کران ملک ببلول درآمد علاوه از آن ده هزار افغان از کوهستان حسب الطلب حاضر شد همه هر یک با وسعت  
 و جاگیر فراخ حال سرفراز شدند چون عهد سپاه ملک ببلول بچهل هزار رسید و با هر بطریق انعام بچله سپاه عطا فرموده پس از آن از لاهور  
 بسر هند آمده نشست و فرصت می جست که درین اثنا بتربغیب قطب خان در سکاغی پرتاب حمید خا از وزارت معزول ساخته قید و  
 زنجیر فرموده بجانب مرو کوچ کرد و نوبت دیگر هنگامیکه بادشاه علاءالدین در آن نواحی تشریف داشت بموجب عرض ثانی قطب خان در پرتاب  
 بقتل حمید خان مثال داد و سبب عدوت را پرتاب با حمید خان آن بود که پدر حمید خان در سوابق الایام لایت را پرتاب غارت کرده  
 و زوجه او را گرفته بود القصد برادران حمید خان از مثال بادشاه خبر یافته مستعد گردیده بزور و غلبه حمید خان را ز قید بر آورده بدین  
 و خلقه انبوه بر حمید خان جمع آمده ملک محمد جمال را که نگهبان او بود بقتل رسانیده نیز فوج شاهی را که نلیل بود شکست داد پس حمید خان  
 بحرم خانها می شاهی درآمد زنان و دختران پسران بادشاه علاءالدین را بر سوانی از محلات بیرون آورده بزخراش اسباب  
 شاهی تصرف نمود علاءالدین از باعث زبونی و کم همتی انتقام امروزه را بفرزندان داشته ایام برسات در بدآون توقف فرمود حمید خان  
 و رفکر آن شد که دیگر با بادشاه سازد و سلطان محمد شرتی را ببیند اشتن قرابت با علاءالدین را بیکار پسند داشته و سلطان محمد  
 خلیجی بادشاه مندور را اگر چه منظور داشت اما دور بود و دیوان را از همه نزدیکتر و پسند داشته ملک ببلول را خوشنما نام بادشاهی بر  
 گذارد و در معنی خود بلو شاه باشد ملک ببلول که از مدت در کین چنین فرجه بود بخت خویش را مر جا گفته بادشاه علاءالدین نوشت که من  
 بخت دفع حمید خان متوجه ملی شدم بعد از آن با جمعیت تمام بدین رفته اول بنا بر مشوره باطنی که در میان او و حمید خان بود حمید خان را  
 محاصره نمود اما آخر کار عهد سپیمان بمیان آمده و مطابق عهد حمید خان بر طرف شده ملک ببلول بدین درآمد در سنه هشت صد  
 پنجاه و پنج بر تخت ملی جلوس فرموده علاءالدین عرض داشته نوشت که من دشمن ترا از دلی بدر کردم و کار سلطنت را که از دست رفت  
 بود بدست آورده رونق بخشیدم و شهر را بنام شما محافظت نمودم نام بادشاه را از خطبه نینداختم بلکه از طرف تو بنیابت تو  
 بادشاهی سیکم علاءالدین در جواب نوشت که پدر من محمد شاه مرحوم ترا فرزند خوانده بود و تو مرا بشاه برادر بزرگ بادشاهی بادشاهی  
 من است و من از طرف خود بادشاهی تو بخشیدم مرا برین پرگنه بدآون بگذار که پرگنه بدآون مرا بس است که در آن عمر خود را با آرام  
 و استراحت بسر برم از رسیدن این جواب ملک ببلول بر ادول کامیاب شده در سنه مذکور تاریخ هفدهم ربیع الاول بالاستقلال بامر  
 بادشاهی پرداخته و نام علاءالدین را از خطبه و سکه برانداخته سکه خطبه را بنام خود ساخت و پرگنه بدآون را بر علاءالدین سجده نشسته  
 خود را مخاطب خطاب سلطان ببلول گردانید و عهد را نسال پس کلان خود خواجه بایزید را با دیگر امداد بدین نشانیده خود بخت  
 فراهی عساکر و انتظام ملتان پنجاب و بیالپور رفت و در بعضی صده سلطان محمود با لشکر فراوان از جوینور برآمده در سنه هشتصد و پنجاه و شش  
 خواجه بایزید را در دلی محاصره کرد باستماع انجیب سلطان ببلول از بیالپور بفرست تمام متوجه دلی شده بموضع بیره پانزده کرده  
 از دلی فرود آمده و لشکر یانش شتران گاوان بارکش شاه محمود را از چراگاه زده آوردند بنا بر آن محمود شاه فتح خان هر وی را  
 بانسی هزار سوار و شش زنجیر فیصل مست بر سلطان ببلول تعیین ساخته و بعد بمقابله سخت فتح خان با لشکر خود شکست خورده آخر کار  
 فتح خان اسیر و دستگیر گشته را که کران برادر پرتی را چون کران شامل سلطان ببلول بود فتح خان را بدله آنکه برادرش را گشته بود



کشته و سرش را بریده بخدمت سلطان بهلول آورد و محمود شاه از وقوع این واقعه تاب نیاورد و بجنوب مراجعت کرد بعد از آن سلطان  
 بهلول بعزم ضبط ولایات حرکت نموده اول احمد خان میواتی را مسخر و مطیع ساخته هفت پرگنه از تصرف او برآورد و باقی ولایات  
 بر سر جبال داشته از آنجا بقبضه ایران رفته دریاخان لودی حاکم سنبل را منقاد نموده آنگاه بکابل آمده حاکم آنجا باطاعت پیش آمده  
 آن ولایت را برود بجا داشته و همچنین بربنانشرف برده بکیت امبارکخان نوحانی حاکم آنجا مسلم داشته پس بجهنم کانون شافیه  
 آنرا بر سر پرتاب مقرر ساخته از آنجا بر سر پرتاب رفت قطب خان پسر حسین خان را که در پرتاب میستحصن بود بعد محاصره مسخر کرده به  
 سپارش خانجهان جاگیردار واپس میسر محبت کرد پس از آنجا با ماه رفته حاکم آنجا باطاعت پیش آمده لهذا جاگیرش را تغییر داد و بعد از  
 ایام چون خان از بادشاه رنجیده نزد محمود شاه شرقی رفت و حکومت شمس آباد یافت بعد از آن کرت دیگر سلطان محمود مع افواج چون  
 بحر مواع بر سلطان بهلول آمده در سواد آناه نزول نمود و سلطان بهلول نیز بمقابل او در رسیده روز اول نائره کارزار از طرفین  
 مشتعل مانده روز دیگر توسط قطب خان پرتاب چنان تصفیه شد که آنچه در تصرف مبارکشاه بود آن مملکت از آن سلطان  
 بهلول آنچه در قبض سلطان ابراهیم بود آن در تصرف سلطان محمود شرقی باشد و هفت فیل که سلطان بهلول در جنگ فتح خان گرفته  
 بود واپس بدوشمس آباد را سلطان بهلول از جوزه خان بگیرد بنا بر آن سلطان محمود سمت جنوب رفت و سلطان بهلول بجنوزه خان نوشت  
 که از شمس آباد برود اما جو تا خان اطاعت نموده لهذا سلطان بهلول بر سر او رفت و او را بدر کرده شمس آباد را حواله راکر ساخته  
 ضبط آن خود و عمل آورد بشنیدن ابن جبر محمود شاه نقض عهد نموده بصدراع مراجعت نموده چون بحوالی شمس آباد رسید قطب خان لودی و  
 دریاخان لودی بر لشکر او شجون زدند و همدین دار و گیر اسپ قطب خان کندری خورد و قطب خان از ناسپ جدا شده بدست  
 مردم شاه محمود ایگشت و محمود شاه فوراً او را بجنوب فرستاده مجوس فرمود و سلطان بهلول شاهزاده جلالتخان شاهزاده کندر عاقلک  
 بمقابل فوج سلطان محمود و مدد راکر کرن که در قلعه محصور بود فرستاده خود بجزم مقابل سلطان محمود رفت مقابل او فرود آمد همدران آنستند  
 سلطان محمود وفات کرده پسرش محمد شاه قائم مقام او گردید و بتدبیر مادر او بی بی راجی میان هر دو بادشاه صلح و توفع یافته شرط آنکه  
 ولایت سلطان محمود در تصرف محمد شاه اما آنقدر که سلطان بهلول غلبه بر آن تصرف نموده است آن در تصرف سلطان بهلول باشد  
 بعد محمد شاه سمت جنوب و سلطان بهلول بدلی مراجعت فرمودند و قتی که سلطان محمود بدار الملک رسید شمس خان خواهر قطب خان که حرم محترم  
 سلطان بهلول بود پیغام فرستاد که تا قطب خان در زندان محمد شاه است بر تو خواب و خوراک حرام است بادشاه از این کلمات حرم متاثر  
 گشته واپس مراجعت نمود بجنوب روان گردید چون شمس آباد رسید آنرا از راکر کرن متغیر ساخته بجنوزه خان که باطاعت و نیاز پیش آمده بود  
 عطا کرد باستماع ایجنبر محمد شاه نیز با فوج گران از جنوب حرکت نموده با استقبال سلطان بهلول آمد و در حوالی کستی میان هر دو بادشاه  
 تا چندین ایام گاه بیگاه محاربه شده میماند تا آنکه جلالتخان برادر خود محمد شاه از هراس محمد شاه گریخته با فوج از سپاه و فیلان سمت تنوج  
 گریخته میرفت و سلطان بهلول شاهزاده عاقلخان را با استقبال او مامور فرموده عاقلخان او را اسیر کرده آورد سلطان بهلول او را  
 بعوض قطب خان مجوس داشت همدین ایام امرای جنوب را از محمد شاه روگردان شده او را قتل نمودند حسین خان ابادشاهی برداشته  
 مخاطب سلطان حسین ساخته و سلطان حسین سلطان بهلول با هم صلح نموده عهد بستند که تا چهار سال صدی مزاحم یکدیگر نشود و راکر پرتاب  
 و دیگر زمینداران آن خود و بدلا ساعی قطب خان نزد سلطان بهلول آمدند و در همان روز سلطان حسین قطب خان را که از هفت ماه قید  
 بود خلعت داده و سلطان بهلول فرستاد و سلطان بهلول شاهزاده جلالتخان را بعد عطا خلعت پیش سلطان حسین بخصت فرموده بدلی



مراجعت فرمود. بعد از آنکه مدت معهود بقصدا رسید سلطان بهلول جانب شمشیر آید و رفت و آنرا از جوناخان تغییر داده بار دیگر  
 بجای کرن عطا فرمود هم در آنجا ز سنگه پیرایه کرن ملازمت سلطان نمود و ز سنگه به تجویز قطب خان قتل رسیده از نیمه راه قطب خان سپهر  
 حسین خان افغان مبارکخان درایه پرتاب با هم متفق شده از سلطان بهلول گریختند و سلطان حسین شمرتی پیوستند و سلطان بهلول  
 در وقت پرفاش اصصاحت ندیده مراجعت کرد و بعد چند گاه بنا بر انتظام مهام صوبجات ملتان پنجاب خانبهجان خان وزیر اعظم را  
 بنیابت خود در دلی گذاشته و قطب خان بر حسین باوه حاکم فرموده متوجه لاهور گشت هنوز بلاهون رسیده بود که خبر حرکت سلطان حسین  
 باراده تسخیر دلی شنیده ناچار برگشت و پنجاب را بقطب خان بوفی و خانبهجان سپرده سرعت سیر از قمر گرفته بدلی روان گشت و در  
 موضع چند وار با سلطان حسین صف آرا گشته و تا هشت روز جنگ سخت جاری مانده روز ششم بدین شرط صلح قرار گرفت که تا  
 سه سال مزاجم یکدیگر نشوند پس سلطان حسین بجنوب رود سلطان بهلول بدلی رفت بعد از آن سلطان بهلول از دلی کوچ کرده بر سر احمد خان  
 میواتی که درین خارش مافق سلطان حسین گشته بود رفت اما احمد خان بوسیله خانبهجان امیر الامرا معافی یافته حاضر خدمت خانبهجان  
 احمد خان جلوانی سپهر یوسف خان حاکم بیانه و نیز آنکه سکه و خطبه بنام سلطان حسین کرده به بروج اسط سلطان حسین با دو کسپاوه و سوار  
 و فیل مست یک هزار باراده تسخیر دلی روان شده می آید واضح گشته لهذا سلطان بهلول نیز مع لشکر بفرم مجار بنیم برآمده و بمقام کودگان  
 تملاتی فریقین مقابل سخت رونمویه اما باز صلح قرار یافته طرفین مراجعت کردند بعد چند گاه باز سلطان حسین نقض عهد کرده بر سلطان  
 بهلول لشکر کشید و سلطان بهلول نیز با استقبال اورفته نزدیک لری کونی از صبح تا شام هنگام کارزار گرم مانده وقت عصر سلطان  
 بهلول میدان در آمده سلطان حسین با جلادوت خواند اما سلطان حسین خود را در میدان سلطان بهلول ندیده رخسرت خان سپهوان نامی  
 خود را زره و پوشاک خود پوشانیده اسلحه خود عطا نموده مبارزت سلطان بهلول فرستاد و سلطان بهلول بجان آنکه سلطان حسین است  
 بمقابل او پیش قدمی نموده با هم در افتادند آخر کار سلطان بهلول با وجود معمر بودن از زخمها بسیار خوردن از دست نخبت خان غایت از  
 زبون ساخته بر زمین انداخت و قتل رسانید چون سلطان حسین از مجروحی سخت سلطان بهلول آگاه شده بود همان شب بر اردونی سلطان  
 بهلول شهنشون ده و سلطان بهلول با وجود سخت مجروح بودن تمام شب بر میدان فشرده از طرفین دوان بسیار مقتول شدند روز دیگر  
 باز بصوابید امرا صلح قرار یافت. درین ایام بی بی راجی والده سلطان حسین نیز فوت شد و کلیان مل پسر لری کرن راجه گویار و  
 قطب خان بود می از گویار و مالوه بنا بر تعزیت پرسی نزد سلطان حسین رفتند چون قطب خان مزاج سلطان حسین را نسبت سلطان بهلول  
 در پرفاش تمام دید از روی خوشامد گفت بهلول فوکر شماست او را چه یا راست که با شما دم برابر نمی ندومن تا دلی را بتصرف اولیاء  
 دولت تو در نیارم نخواهم آسود و عرض که بیمن لطائف الجیل برین بسته و بخدمت سلطان بهلول آمده حالت را بیان ساخت  
 در این سلطان علی والدین در بد اؤن بر حمت حق پیوست بهمانه تعزیت پرسی او بد اؤن رسیده بد اؤن را از فرزندان علاء الدین  
 غصب ساخته داغ بنی سنگی و بی مروتی بر خود نهاد و از آنجا متوجه مراد آباد شده آن را منخر ساخت و مبارکخان پسر تارخان  
 حاکم مراد آباد را قید نموده بجنوب فرستاد پس متوجه تسخیر دلی گشت بدلی پیوسته دلی بکنار آب جمنان زول کرد درین ایام سلطان  
 بهلول تسخیر ملک کشمیر و کوهستان شمال اشتغال داشت با شماع انبجبر ملینا کرده بدلی رسید و روز دیگر با سلطان حسین جنگ آراء  
 گردیده بعد گشت و خون بوساطت قطب خان صلح قرار یافته حدود مملکت هر دو بادشاه آب گنگا متفر گشته بعد سلطان حسین  
 در نهایت تکبر و غرور جانب جنپور کوچ نموده و سلطان بهلول قابو یافته بدلی عهد شکنی چند باره اومع افواج تعاقب نموده



ویک یلغار پاره خرائن پرتال فیلان کوه پیکر اسپان و شتران سلطان حسین را غارت و قتل خان وزیر اعظم و اربو نامی او  
 مع چند امراء دیگر و ملکه جهان حرم محترم او در دست افغانان اسیر و دستگیر گشتند و سلطان بهلول اسیران را بدلی فرستاده و خود مع  
 افواج پیشتر رفته چند بلای سلطان حسین را تصرف آورد و ملکه جهان را بحفاظت خواجہ سرا بیان معتبر پیش سلطان فرستاده آخر کار برین صلح شد  
 که تاجاے که سلطان بهلول تعاقب ده آن ملک تمامی از آن بهلول باقی ممالک شرقیه بدستور از سلطان حسین باشند پس ممالک  
 خود مراجعت کردند سال دیگر باز سلطان حسین تقض عمد نموده بر سلطان بهلول رفت و در نواحی سونهار با سلطان بهلول جنگ نمود  
 اما شکست خورده گریخته باری رفت - درین اثنا خبر وفات خانبهان لودی رسید سلطان بهلول فرزند او را خطاب خانبهانی عطا  
 فرموده بجای پدر مقرر کرد و از آنجا باراده مقابل عقب سلطان حسین ستانته و بعد مقابل او را شکست داد و سلطان حسین از آب  
 جمناجور نموده مخدرات و عیال و اطفال و اقربا و غریق بحر فنا گشتند و او سرا سیمه شده خواست که از راه گویا راجه پور رود در اثنا  
 راه طائف پیداوری با نقصان بسیار رسانیدند چون نزدیک گویا رسید لایه کران استقبال او نموده چند لکه روپیہ بخشیدند و  
 اسپان با روبرواری بجای او میا کرده و خود مع فوجی تا کاپلی مشانعت او نموده مراجعت کرد و بعد ازین سلطان بهلول بفتح آماوه  
 رفته اولاً ابراهیم خان برادر سلطان حسین بیست خان گرگ انداز قلعه را قائم کردند اما بعد سه روز زمان خواسته و قلعه را بکلک  
 سلطان بهلول سپهر رفتند و سلطان بهلول قلعه آماوه را مع اقطاع دیگر ابراهیم خان نوحانی عطا فرموده از آنجا متوجه جوپور گشت  
 و در موضع رزنگار سن توابع کاپلی باز با سلطان حسین جنگ آرا گردیده و او را شکست داد و بجانب بھراج گریخت چون بکنار  
 آب رسید سلطان بهلول نیز بر سر او حاضر گردید باز جنگ وقوع یافت باز شکست نصیب سلطان حسین شده تمامی اسباب سامان  
 سلطنت او بدست سلطان بهلول افتاد پس سلطان بهلول مبارکخان را بجگوست جوپور سرفراز نموده و قطب خان و مبارکخان  
 و رنجولی گذاشته خود مع فتح و فیروزی بیدارون رفته تسخیر آن ولایت مشغول شد درین ضمن سلطان حسین باز استعدادی بهر قید  
 تسخیر جوپور رفت و مبارکخان جوپور را گذاشته در رنجولی قطب خان پیوست و سلطان بهلول با جماع این سائخه شاهزاده بارکشا را  
 به و قطب خان با مور فرموده خود نیز متعاقب ایشان متوجه جوپور گشت چون آن نواحی رسید سلطان حسین تاب مقابلہ نیاروده  
 بے مقابلہ گریخته بهر بار رسید - درین وقت قطب خان خلف اسمعیلخان بر حمت حق پیوست سلطان بهلول بواسطه لغزیت امری چند روز  
 در آنجا توقف فرموده بعد از آن به سمت جوپور نهضت فرمود و در سنه هشتصد و هشتاد و چهار خلف الصدق خود بارکشا را بر تخت  
 جوپور جلوس داده و او را بسلطنت ممالک شرقیه سرفراز نموده عنان سمت کاپلی معطوف داشت ولایت کاپلی را تا دیو گڑھ  
 جانند به اعظم همایون مرحمت کرده از راه چند برمی به دھولپور شریف فرمود و راه دھولپور آداب اطاعت بجا آورده پنجاه  
 من طلا و احرر پیشکش نموده اخل دولتخواهان گشت پس سلطان عالیخان بقلعه باری رسیده جماعان حاکم باری لوازم بندگی ادا  
 نموده در ملک ملازمان منسلک شده هفت من طلا و احرر نظر اشرف گذرانید و بادشاه و الاجاه باری را بروبحال فرموده از آنجا  
 سمت لہار و زتھور نهضت کرد و زتھور را غارت تاراج خراب نموده و بت خانها را برانداخته و بجای آن مساجد بنا فرمود و بهر نیموال  
 قلعه چوڑا منخر ساخته و بتخانہاے آنجا را منهدم کرده بر جلع آن مساجد تیار فرموده و خطیب مؤذن مقرر نموده بدلی رونق بخشید در  
 دلی جشن خسروانہ ترتیب داده هر کس را از افغانہ که در مجاربات خدمات حسنہ بظہور آورده بودند روبرو تخت فیروزی حاضر نموده زر  
 سنج و مروارید بر سر آنجا رسخت و انعام تام فرموده بهر اغنی ساخت پس از آن گنجینه مانور ادا کرده مستحقان در دیشان ساز خطیب را



روزے از سر نو تازہ نمودہ و تیتہ از دقائق جهان کشانی در سپاہ نوازمی نامعی نگذشتہ بعدہ سمت گوالیار کوچ فرمود و راجہ گوالیار  
 کو تالی روزگار بود و ملکہ بندگی در گوشل انداختہ دو کاتب گملاہ امر بخشو بادشاہ پیشکش گداناہید سلطان از خود راضی ساخت  
 چنانچہ گوالیار را بر و بجالداشتہ بہمت اناوہ کوچ فرمود و بانجا رسیدہ اناوہ را از سکت سنگہ پیرائے اندتیر فرمودہ بایے انتظام و صلح  
 کار کو کھپو کوچ کرد و حکومت آن مجال را برفا خانان معظ حسن علی ثانی عطانموہ بہلی مراجعت فرمود چون درین ایام حواس قواسے او  
 ضعف پیدا کردند ولایت سے ہند را یہ فرزندمان خود تقسیم فرمود چنانچہ چون پور را بدستور بر باربکشاہ مقرر داشتہ و گڑھ مانکپور را  
 باعظم ہمایون فرزند خواجہ بایزید خان سیرہ خود دادہ و بداون را بانجا بھمان کہ از امر مغربا بود ازانی فرمودہ بہلی را با بسیارے از  
 ماناک میان دو آب ہشاہزادہ نظام خان کہ آخر لقب سلطان سکندر شد عنایت کردہ نیز او را بولعیصدی خود نامزد فرمود۔ بعد  
 چند گاہ باز گوالیار رفت و از انجا با ناوہ و از اناوہ بہلی مراجعت کردہ در شائے اہ بیمار گردید و درین وقت اکثر املے لودھی کہ صاحب  
 حشمت شوکت تمام بودند بران شدند کہ بادشاہ اعظم ہمایون را ولعیصد فرماید بادشاہ چون چارہ نہاشت قبول آن معنی نموہ کس سابع  
 طلب شاہزادہ نظام ستاد ناما عمر خان سروانی کہ منصبے ارت عظمی داشتہ بود اسطہ بشعوسی بادشاہ صاحب اختیار تملکی و  
 و مالی شدہ بود چو بزرگکاش امر واقف گشت با تصواب اور شاہزادہ نظام کہ درین سفر ہمراہ بادشاہ حاضر بود معتمد سے بیخ العیضی بہلی  
 فرستادہ شاہزادہ نظام را مطلع ساخت کہ سبب طلب ایشان جز بصر قیدیت در آمدن خود فعلی اہمال را صواب اند شاہزادہ ہوش  
 بود مطلع شدن بر بھمنی از قلع خان زیر سلطان حسین شرتی کہ در دہلی مجوس بود و رایے صائب داشت در نیاب استصلاخ نمود و مطابق  
 صلاح قلع خان ظاہر بعزم روانگی سراپردہ از دہلی بیرون زدہ آوازہ رفتن خود را بنا بر حاضری بخدمت بادشاہ اشتہار دادہ ما  
 نہ رفت تا آنکہ مرض بادشاہ اشتہاد پذیرفتہ نزدیک بہداولی من اعمال سکتہ در نہ ہشتصد نو دو چار ہجری از عالم فانی بعالم جاودانی  
 رحلت فرمود چنانچہ بزگرے در تاریخ وفاتش این ابیات انشا نمودہ ہست

یہ ہشت صد نو دو چار رفت از عالم	خدیو ملک کشا و جهان ستان ببول
بہ تیغ ملک ستان بود یک دفع اجل	بود مجال شہنشاہ و خجبر مصقول

آوردہ اند کہ بادشاہ عالم پناہ سلطان ببول بظاہر بصلاح آراستہ و بتابعت محمدی پیراستہ بود ہمیشہ در حضور و سفر با علما و شایخ  
 صحبت داشتے و اکثر اوقات با ایشان بسر بے و بار و ساء افغانان برادرانہ سلوک کرے و در حضور آہا بر تخت نہ نشستے بریک  
 بساط تقاعدہ نمونے قتیکہ دہلی را گرفت خزان بادشاہان ماضی را با افغانان لودھی قسمت کرد و خود نیز چون سایر اناس قسمت بردن  
 گرفت طعام در خانہ خود خوردے بلکہ ہر روز طعام رضانہ یکے از امر او را میندہ تناول فرمودے بر اسپان طویلہ خاص سوار شدے بلکہ ہنگام  
 رکوب بر اسپ یکے از ایشان سوار شدے و گفتے مرا از بادشاہی ہین نام کافیت و بہ سپاہگری مغل اعتماد تمام داشتے ازین سبب  
 سرکار او قریب بست ہزار شاہزادہ امرا مغل نوکر بودند و ہر جا کہ جوان کار آمدنی را شنیدے طلبیدے و فرانو حال با وسلوک نمود  
 عاقل و شجاع و متفرس و متہور بود و قواعد رسوم جہان داری نیکو میدانست در کار ہاشاہی و گی نہاشت و از روی عمل و داد  
 با خلق اشد معاش بنیو۔ و سلطان مدوچ نہ نظر پسر بودند خواجہ بایزید نظام کہ آخر مخاطب بہ سلطان سکندر شد با چشماہ با جانجان عالم  
 معرف بادشاہ علاء الدین جانجان میان تعیوب فتح خان موسے خان جلالخان از امر نامی او کہ اکثر نسبت خویشی و سلسلہ  
 یگانگی باو داشتند سی و چار کس بودند قطب خان پسر اسلام خان لودھی۔ خانجمان لودھی۔ یوسف خان جلوانی۔ علیخان نرکچہ شیخ ابو سعید



احمد خان سیتانی - خانخانان فرملی - تانارخان سپهبریاخان لودمی - مبارکخان لوهانی - یوسفخان خاص خیل عمرخان سروانی - قطب خان سپهسین خان افغان - احمدخان میواتی - خانخانان نوهانی - شمشیرخان - وزیرخان - خانخانان سپهسرخان شیخ احمد سمرانی - ننگ خان لشکرخان شهابخان میر - مبارزخان مهنه - رستمخان - جوناخان سپهزینجان - ملک حمین برخان جبار - عمادالملک - قباخان میان فرید معروف بفرملی - شیخ جمال - شیخ عثمان - رآے کھلین - رآے کرن

### جلوہ بیان محال سلطنت بادشاہان باذل نظام خان الخطاب سلطان سکندر بن سلطان بہلول

چون سلطان بہلول برحمت حق پیوست بعضا زامراء بادشاہی اعظم ہمایون فرزند خواجہ بایزید رغبت نمونہ و اکثرے بشاہزادہ باریکشاہ حاکم جو نیورائل گشت تا ماخانخانان فرملی کہ امیرعالیشان فرزند دست بود امراراکہ با او اتفاق داشتند مع افواج نزدیک خود خواندہ نعل بادشاہ را برداشتہ و نظام خانرا کہ برقت حاضر آمدہ بود ہمراہ گرفتہ بقصبہ جلالی رفتہ و در انجا شاہزادہ نظام خانرا بر بالک بند می واقع کنارہ آب بیاہ کہ آنکان را کوشک سلطان فیروز سیکویند بر سریر بادشاہی جلوس دادہ بر سلطان سکندر مخاطب ساختا بعد از ان سلطان سکندر جنازہ پدید را بدہلی فرستادہ و خود مع خانخانان و دیگر امراء و افواج بر سر عیچان کا زبادشاہت او نکا داشت رفتہ اورا مغلوب سلطنت و بعد مغلوب ساختن گناہش عفو فرمودہ بدہلی مراجعت کرد و بطریق پدید با افغانان سلوک برادرانہ منظور داشتہ با اتفاق اکابر قوم روبرو ایشان بر سریر سلطنت دہلی جلوس فرمود و برسم شانہ جشنے آراستہ ہر یک را از امراء با سپ و خلعت و زر و جواہر و اقمشہ و جاگیرات و مناصب علی قدر مراتب نواختہ و نیز خراج یکسالہ بر عایا و بر ایاتمام ممالک خود و معاف فرمودہ و دو ماہہ نخواہ برسم انعام سپاہ بخشیدہ بانتظام ملک پرداخت و بعد چند روز بر اڑھی رفتہ عالم خان المشہوب بادشاہ علاوالدین برادر خود را کہ در قلعہ چند و ارسنہ شمشیر بود گزرا نیدہ نزد عیسیٰ خان بہ پٹیالی رفت بعد سلطان سکندر راپڑھی را بنجانخانان فرملی مقرر فرمودہ با تاوہ نعت و ہفت ماہ در انجا گزرا نیدہ عالم خان علاوالدین را از اعظم ہمایون جدا کردہ نزد خود آوردہ اما وہ را با وحمت فرمودہ بعدہ بہ پٹیالی رفتہ و عیسیٰ خانرا بعد جنگ شکست دادہ علاوہ زخمی گردیدہ آخر کار ملازمت سلطان اختیار نمونہ اما از بہان زخم در گذشت ہمدین عرصہ را کھیلن از باریک شاہ برگشتہ و بہ سلطان سکندر پیوستہ اقطاع پٹیالی یافت چون باریکشاہ پیغام بادشاہ را در با خطبہ پذیرا نہ ساخت بر سر او لشکر کشید باریکشاہ با اتفاق کالاپہاڑ رو نہاد سمت قنوج گردید یا لشکر بادشاہ بقبضہ رسیدہ ہنگام کارزار گرم گردیدہ و کالاپہاڑ در معرکہ کارزار گرفتار شدہ اورا بجزوہ سلطان سکندر آوردند بادشاہ از اسب فرود آمدہ اورا در نیل گرفتہ نوازش فرمودہ گفت تو بجای پدہ منی التماس آنکہ ماہ فرزند می قبول کنی کالاپہاڑ ازین مہربانی بادشاہ منفعیل گردیدہ ارک مافات را بر جانفشانی خود حاضر نمودہ بر اسب سوار شد پس با اتفاق بر فوج باریکشاہ حملہ آوردند و باریکشاہ شکست خوردہ گریختہ بہ بداون رفت و شاہزادہ مبارکخان گرفتار گشت بعدہ بادشاہ متعاقب باریکشاہ رفتہ اورا در بداون محاصرہ کرد و آخر عاجز شدہ ملاز اختیار کرد و بادشاہ اورا با خود بچونپوآ آوردہ بر تخت جو نیور نشانیدہ بعضے معتقدانرا در خدمت او گذاشتہ و نیز در اکثر اضلاع آن ولایت حکام خود و گماشتہ علاوہ از ان بعض پرگنات آن دیار را بامراء درگاہ خود قسمت کردہ از انجا کالیپی آمد و آن حکومت را از اعظم ہمایون تنبیر سلطنت بہ محمود خان لودمی داد و از انجا بجزرتہ ستافت چون تانارخان با طاعت پیش آمد جزیرہ را با و مقرر فرمودہ متوجہ گویا رشد و خواجہ محمد فرملی را با خلعت خاص پیش راجہ مان سنگھ حاکم گویا فرستادہ و راجہ مذکور طاعت انختہ بسیار نمونہ



بست و پنجاه هزار نفری و صد اسپ برسم نعلبندی بخد مت بادشاه گذرانیده برادرزاده خود را با هزار سوار در ملازمت سلطان  
 تعیین ساخت چون بادشاه بر بیانه رسید سلطان شرف حاکم بیانه بملازمت آمده بادشاه او را فرمود تا قلعه بیانه را بگذارد و عرض  
 آن جا لیسر چند وار و مادهره و سیکت بگیرد و کلید قلعه را به عمرخان سروانی سپارد چون بقلعه رسیدند سلطان شرف نقض عهد  
 نموده قلعه را محکم ساخت بادشاه کندز دیده و دانت ازین امر متعاضل و زریده با گره مراجعت فرمود و بوقت بناوت نمودن پست خان  
 سروانی در قلعه آگره سلطان جمعا از اراء را بمحاصره قلعه گذاشته و خود برح القمقری برگشته القصد در سنه هشتصد و نو قلعه بیانه فتح شده  
 بادشاه حکومت آن بخانخانان مرحمت ساخته بدلی شریف بر دیرین ایشان خبر رسید که در اطراف چونو حصو پنجاه کوهی مردم پیاده سوار  
 بسیار جمع آمده مبارکخان حاکم قنوج را بجای ساختند و شیرخان برادر او را بشهادت رسانیدند و مبارکخان برگذ آ آب گنگا بدست ملاحان  
 ایشده و راجه بهید و الی پنه باز و مبارکخان از ملاحان گرفته مجبور ساخت و بار بکشاه از چونو گر ختیه پیش محمد خان ملقب لاپه از رفت  
 هند در سنه هشتصد و نود و نه بادشاه سکندر منوچو چونو گشته چون بد عویر رسید بار بکشاه با امرا حاضر خدمت گردید راجه بهید نیز بر سران  
 گشته مبارکخان نوحانی را با پیشکش مناسب گاه اسکندری فرستاد و هنگام رونق افزاشدن بمقام حکمرانی انبوه از بغات بمقابل  
 سلطان آمده شکست خوردند و پراکنده شدند و غنیمت بسیار بدست افغانان آمده هر افغان کج دران مملکت جاگیر اهل تغا و زمیندار  
 درخواست کرد و بطلان آن سرفراز شد بعد سلطان چونو شریف بزرگیمه و چونو پیش و شکار گذرانیده پس از آن سمت او  
 و گو رکچو رفتند دران ملاقات خبر رسید که بار بکشاه از غلبه زمینداران و چونو را قامت کردن نمیتواند حکم شد که خانخانان نوحانی و جهان  
 لودی و عظم هالیون سروانی از راه او ده و مبارکخان از راه کوه چونو رفته ضبط آخذ و نمایند و بار بکشاه را قید نموده بحضور بفرسیند  
 بنا بر آن امرا موافق حکم عمل کرده بار بکشاه را گرفته پیش بادشاه آوردند بادشاه او را به بیست خان نوحانی و عمرخان سروانی سپرده بجا  
 قلعه چپاژ توجه فرمود چون آسند در رسید بعضی از امرا سلطان حسین بجزب مبادرت نموده شکست خوردند و بعد شکست قلعه درآمدند  
 اما بادشاه محاصره قلعه را صلاح وقت ندیده متوجرا بل و سبا کشته در نیجات راجه بهید با پیشکش خدمت سیده کیت و پنه بر بحال  
 گردیده اما چند گاه راجه نکور بسبب همه بیه بنیاد هر اسان گشته جلای سبب ششم و خیم را گذاشته مفروشده و حکم شاهی اسباب غارت  
 گردیده نیز زراعت باغات شهرات و قصبات او تمامی خراب گشته بعد بادشاه از راه کره مانکیو بدیو کره شریف برده دختر  
 شیرخان نوحانی را بکلیح آورده از آنجا شمس باور رفت و برسات در آنجا گذرانیده قلع و قمع تمام دران قطاع الطریق آن نواحی بعمل آورده  
 جمله مفسد از اقبل رسانیده آبادی نولایت را بنجاک برابر ساخته و بعد برسات در سنه نصد سحری بعزم گوشمالی راجه بهید توجه پنه گردید  
 چون نزدیک رس رسید ننگه دیو پسر راجه بهید بمقابل آمده اما فوراً شکست خورد و گر ختیه رفت بشنیدن این خبر هشت اثر راجه بهید  
 خائف گشته سمت موضع مرچجه و جبال چهار کهند رفت و در آنجا ایستاده بیمار شده هلاک گردید و بادشاه بر مردم آن دیار غضب زریده  
 اثری از آبادی آن بلاد و امصار باقی نگذاشت اما دران دیار عسرت غل و انیون نمک و خرابی هوا بحدی رسید که اکثر اسپان ضایع گشتند  
 درین فرصت راکه لکھی چند پسر بیهید و سائر زمینداران و چوکیمان سلطان حسین پیوست و یک لک سوار نزد سلطان حسین فرستادند  
 بختی از نهند کرده سمت بادشاه جلو رز شدند چون بر هفت کره رسیدند بادشاه عرض سپاه خواست از نهند هزار سوار افغان هفت  
 هزار سوار برآمدند و از نسی هزار اقوام مختلفه سه هزار سوار به شمار آمدند باقی جلد بیه سپید پیاده بودند سلطان توکل خبر از نوزادان کرده  
 باین حواریه سپاه و برابر لک سوار ستاده ناره کارزار اشتعال گرفت و شدت محاربه بحدی رسید که سه مرتبه افغانان بر پله از جلع رفتند



با وجود آن مبارزان شجاعانین طائفه از کمال غصه غیرت چون کوه البرز پاسبان بر جاسه فشرده جنگ تهاجم می کردند و سلطان حسین فیلیان را  
 مقدر سپاه ساخته بر فاغنه پوشش آورده درین گیر و دار ناگاه فیلیه مست سلطان سکندر را در خرطوم پیچیده بر زمین دوهدران حالت  
 سلطان سکندر بتاسیغی می گذشت حمله بر خرطوم میل نکور زد و چنانچه فیلی از ضرب آن فریاد کنان گریخته رفت چون فاغنه این کرامت سلطان  
 عالیشان مشاهده کردند تمامی بچوش و خروش درآمد و بهار آمدند آن گرفته یکبار حمله بر قلب سلطان حسین کردند و سلطان حسین را از جاسه  
 برداشته و اشکست فاش دادند چنانچه او و همراهنش دومی گریه پیچیده رفتند تا به بهار رسیدند بادشاه سکندر نیز قدم بر قدم او گذاشته  
 وارد بهار گشت پس سلطان حسین از بهار نیز فرار نموده بجهیل گانوسن توابع لکهنوتی بر ملک کهنه پناه گرفت اما ساکنان آنجا بخوف بادشاه  
 او را پناه نداده بکوهستان شمال رفته از آن هم در گذشت و در سه نهمصد بهار مفتوح گشت پس سلطان سکندر محبت خان مشوانی را  
 که تازه از قندهار آمده بود با چند امرای در بهار گذاشته بدرویش پور آمد چون درین وقت خانخانان فرلی فوت گردید بادشاه پسرش را  
 بنحطاب عظیم هایون مخاطب نموده منصب جاگیر در قلع و دوازده هزار سوار دو سپه فرزند او را دید بعد از بیارت شیخ فخرالدین سبکی میری زنده فقرا و مساکین سبکی  
 میری را خوشدل ساخته از آنجا نوبه جنگا شد و سلطان عسلاؤالدین حاکم بنگال در قلعه کجور مستحسن سپه خود را با کسوار و پنجاه هزار  
 فیلی بمقابلت تبار ازین طرف سلطان عالیشان محمد خان لودی و در لنگان و بختیار خان پشی و فیلی اول مخاطب پر هیبت خان را با چهل هزار سوار  
 بمقابلت تعیین ساخته و در موضع باڑه بعد جنگ صلح به میان آمده بران قرار یافت که بولایت یکدیگر از امت نرسانند و مخالفان یکدیگر را  
 پناه ندهند پس امران مذکور مراجعت کردند و در قصبه تینمین اربع بهار مبارکخان نوحانی فوشته هلهند بادشاه از قلع پور برگشته بدویش  
 پور آمد و چند ماه آنجا توقف فرموده و آنولایت را با عظیم هایون عطا کرده مبارکخان سپه مبارکخانرا بمنصب جاگیر بدو حکومت  
 بهار سرفراز فرموده بعزم استیصال معاندان بجان سپاره رفت و آنولایت را از مسلمان صاف ساخته بجای فاغنه نو آمد از غسان  
 و قندهار و کوه سلیمان تنخواه فرموده چون سابق ازین بادشاه از راجه سالباهن الی پینه دفتر طلبیده و ادانکار آورده بود و درین وقت  
 در سه نهمصد چهار هفت انتقام به پینه رفت و از مورسی آن بیاراشی نگذاشته چون بجالی مانده کلمه حکم ترین قلاع و حاکم نشین آنولایت  
 رسید آنرا محاصره ساخت چون تسخیر آن دشوار بود برگشته چون پور آمده اقامت فرمود درین ایام محاسبه مبارکخان لودی که بعد قید بارگشته  
 جو پور حواله او شده بود و مبلغ مال تلف کرده میخواست که بطایف الجیل گذارند بیان آمده هر چند خواهان شفاعت او نموده فائده نکر و حکم  
 شد که از محال چند ساله موافق بند و بست بادشاهی باز یافت نمایند و این حکم موجب بخش فاغنه گشت اتفاقا دران ایام روزی بادشاه  
 بچوگان بازمی بیرون آمده در عین آن هنگام چوگان بهیست خان مروانی بچوگان سلیمان خان بن دریاخان لودی خورده سر سلیمان شکست  
 بنا بران خضر خان برادر سلیمان با انتقام برادر چوگان بر سر بهیست خان مروانی زده شور و غوغا برخواست اما محمود خان لودی خانخانان  
 بهیست خان را تسکین داده بمنزل بردند بادشاه نیز از آن میدان مجمل رفته بعد چار روز باز بچوگان بازمی برآمد در شان سلطان شمشیر خان  
 از اقربا بهیست خان چوگان بر سر خضر خان برادر سلیمان زده بادشاه ازین جرات او بغضب در آمده شمشیر خانرا لالت بسیار نموده مجمل  
 مراجعت کرد اما از معانته این گستاخی تا برامد، پهنه شده بعضی را که از تته دل دو تنخواه خود میدانست پاسبانی اشارت فرموده  
 بهمدین ضمن بهیست خان مروانی و دو سردار دیگر اتفاق نموده شانزده فتح خان ابن سلطان بهلول ترغیب بادشاهی داده متعهد شدند  
 که اگر او قبول فرماید بادشاه را از میان برداشته او را ببادشاهی بردارند و شانزده این سردار بر شیخ طاهر کالی و مادر خود و شانزده  
 حسب صلاح دادن شیخ طاهر خود و خود را بدام ایشان در نیارده و نام یک یک از بداندیشان بیادشاه نشان داد و درین وقت



بادشاه از بداندیشی آنجا عجز داشته هر یک از حکمت عملی بنا بر اینست آواره ساخت و بعد از آن چنانچه شرح آن در کتب مبسوطه تواریخ  
 مرقوم است یک یک ابتدای کج بر انداخت و در سنه هجدهم سنه پنجم سمت نخل رفته چهار سال در آنجا بقیه شکار و عیش و عشرت بگذرانید  
 بسر برده و درین ضمن شیخ جمال کنبوه از سیاحت معاودت نموده نزد بادشاه آمد و صحبت یکدیگر مخطوط ماندند - بعد ازین اثنا خبر بد علی صغیر خان  
 صوبدار دہلی رسید شریف رسید بنحو اصحان حاکم سرزند حکم شد که اصغیر خان تیرین حاکم دہلی را گرفته بدرگاہ والا فرستد اما اصغیر خان قبل از  
 رسیدن نحو اصحان پسر خود فیروز خان را بدرگاہ والا فرستاده حسب حکم بادشاه او را اسیر پانزنجیر ساختند بعد از آن نحو اصحان بدہلی رسید  
 و اصغیر خان را بیدخل نموده و پسر خود اسمعیل خان دہلی گذاشت چون اصغیر خان بحضور بادشاه آمد از حضور بادشاه بخلعت و جواهر انتفاعات  
 شامانه اختصاص یافت - بعد از آن ایام سعید خان سروانی حاکم و صوبدار لاهور بخدمت والا آمد چون از جمله فتنه انگیزان بود بادشاه  
 او را مع تاتار خان و محمد شاه بے منصب اخراج فرمود - درین ضمن با جہان سنگھ مصحوب نبال خواجہ سرتاجف سزاوار بخدمت بادشاه  
 فرستاده چون حاضر حضور شد بادشاه بر درشت گوئی و بدبختی او اعتراض گردید و او را خصمت کرد و او را بآمدن خود بگو ایار و گرفتار قلعہ  
 تندی نمود - درین ایام مقدمه بود صوبدار در آن ساکن موضع کاٹھن کہ روبرو سے مسلمانان اقرار کرده بود کہ دین اسلام حق است و  
 دین من نیز حق است بحضور بادشاه پیش گردید و بادشاه علماء دہلی و سرسند و لاهور و ملتان و قنوج و سنبھل تمام بلاد قلم و جو جمع آورده بعد  
 تحقیق واقعی چون علماء کشتن افتوی دادند انہم را قبل رسانید بعد ازین ایام خبر وفات خانخانان فرموی حاکم بیانہ رسیدہ بادشاه  
 چند گاہ بیانہ را با جہد و سیلیمان پسر خانخانان بومقرر داشتہ بعد از آن از در شان گرفته نحو اصحان محرمت کرد و شمس آباد و جالیسر  
 و کیتھل و شاہ آباد و پرگنات دیگر با ایشان عطا ساخت صغیر خان شیخ زائی را بجاکیر و اقطع پنہزار سوار و صوبدار سی اجمیر فرار  
 فرمودہ بعالم خان حاکم میوات خانخانان نو حانی مروت جاگیر داری را پٹری کہ فیروز آباد شہرت داشت از زانی نمونہ حکم شد  
 کہ بالاتفاق قلعہ دھولپور مستخلص سازند و در مار از روزگار مانکدیو و فرمائش برارند و امر حسب حکم بدھولپور رسیدہ مانکدیو نیز با  
 راجپوتان ہندوان تعدادی پنجاہ ہزار سوار برآمده بہ مجار بہ پراخت چنان جنگ سخت برپا گشت کہ سہ شباز روز اہل اسلام  
 زینہا از پشت اسپان بتراشتند و ہر روز جمعے از مبارزان کشته میشدند بشنیدن اینہ خبر بادشاه بر روز جمعہ ششم رمضان المبارک  
 بعد از نماز جمعہ از سنبھل متوجہ دھولپور گشت چون بدھولپور نزدیک سید مانکدیو قلعہ متعلقان خود سپردہ خویشتن بگو ایار رفت  
 امام دم و تاب صدہ مسکندری نیارورده وقت نیم شب از قلعہ برآمده مفروضہ رفتند و بادشاہ چہار درآمده در کاشانہ شکلہ ادا نمودہ  
 و لشکران دست بغارت و خرابی دراز ساختہ خانہاے مخالفان اتاراج و باغات دھولپور کہ تا ہفت کر وہ یہ بر افگندہ بودند از پنج  
 دہن برکنند بعد بجگاہ بادشاہ از آنجا متوجہ گوالیار گشت آدم خان لودمی را با سائر امراء در آنجا گذاشت چون از آب سنبھل عبور کردہ  
 کنار آب سی معرفت میدکی نزل فرمود و دو ماہ آنجا وقف کرد و بواسطہ زبونی آب نجایماری در میان مردم افتادہ مرض وبا و  
 طاعون شائع گشت ہمدریں ایشمار راجہ گوالیار اطاعت نیار اختیار نمودہ و سعید خان با پو خان راے کنس مخالفان بادشاہ را از  
 پیش خود بدر کردہ بکرباجیت پسر کلان خود را مع تحائف بخدمت بادشاہ فرستادہ درخواست صلح نمود بادشاہ نیز قبول کردہ پسر  
 را اسپ خلعت بخشیدہ خصصت انصاف داد و از گوالیار و اسپن دھولپور را نیز مانکدیو کہ بجز پیش آمدہ بود  
 بخشیدہ از آنجا با گرہ آمد و آن بلدہ را کہ دیسے بود از مضائق بیانہ پاسے تخت خود ساختہ و حصار سیرمی را کہ بدہلی شہرت داشت  
 ترک نمود و موسم برسات را دورا گرہ گذرانیدہ بعد از آن در ماہ رمضان سنہ ہجدهم بعد طلوع سہیل متوجہ تہنجیر مندر باربل



گشت اما راجه کشن گنگه حاکم متدار بالمان استه قلعہ را تفویض ملازمان اسکندری ساخت بعد سلطان بجانہ آنجا اتراب کرده بر جاسے  
آن ساجد تعمیر فرموده بعد از آن متوجه قلعہ خیر قلعہ خیر شد بنشیند توجہ بادشاہ راجا ندرنگه الی آنجا قبل از رسیدن امره دولت گنگه گشته خود را مع چپا  
کتنگه زر سنج بطریق پیشکش و کلیه قلعہ بخدمت بادشاہ فرستاد چون بادشاہ آنجا رسید دروازه قلعہ را کشاده باندرون آن وقت بت  
کلانزادست خود شکسته و بر جاسے بجانہ سجدگان تعمیر فرموده نماز جمعه را در آن گذارده از آنجا کوچ فرمود بعد از آن به قلعہ که میر قلعہ داران  
مع کلید قلعہ و زر نعلبندی بخدمت می بند پس سلطان از آن طرف مراجعت نموده چون بدصول پور رسید قلعہ را از آنجا که پو تغییر فرموده شیخ  
قمرالدین را در آن تعیین نمود و خود بدولت با گره تشریف فرما گردید امر را بجا گریه نصرت داد و در سنه نهمصد یازده هجری روز یکشنبه  
سوم صفر و اگر چنان لرزه واقع شد که نمونه حشر بود بعد طلوع سپید واقع سنه مذکور بادشاہ سمت گوالیار حرکت فرموده یک نیم ماه در  
دصول پور توقف نمود بعد قلعہ بدصول پور احوال ملک معزالدین ساخته و از آنجا کوچیده بر کنار آب چینل نزدیک گذر کوه که فرود آمده  
چند ماه هم در آنجا ماند بعد شانه زاده ابراهیم خان شاهزاده جلالت را باخوانین با اعتبار در آنجا گذاشته خود بجزیمت جهاد سوار گردید اکثر  
بت پرستان آن نواحی را که در پیشه او کوه مزید بود ندیده تیغ کرده غنائم بسیار بدست آورده ما چون غلدران ملک کیاب بود بنابر  
اعظم هایون احمد خان لودمی مجاهد خان علی زئی راجت آوردن سردوان فرموده کوه گوالیار را بر ایشان گرفته اما کلمه ساخته بر گشت  
و رسد غلدران بکنار کوه بکشت و مهل شده بعد از آن بادشاہ سیرکتان موضع جنورس اعمال گوالیار رسیده از آنجا جهت پاسبانی لشکر فوج طلائی کرده  
پیشتر بجانب غنیمت یافت تا آنکه فوج را گوالیار از کھن بر آمده حربے سخت واقع گردید اما از بهمت و دلیری او و خان احمد خان پسر  
خانجهان بن خانخانان فرعی شکست بر لشکر غنیمت افتاده راجه پوتان بسیار مقتول و اسیر شدند بادشاہ آن هر دو سردار را نوازش نموده او و خانرا  
بخطاب ملک او و سردار ساخته با گره آمد و برسات را در آگره گذرانیده در سنه نهمصد و دوازده هجری جانب قلعہ رو تھ گنگه متوجه گشت  
چون بدصول پور رسید عماد خان مجاهد خان را با چند هزار سوار و چندیل مست در قلعہ رو تھ گنگه تعیین ده خدمت حاجی بقاضی عبدالواحد پسر  
شیخ طاهر کابلی و شیخ ابراهیم سپه ولایت کالپی که بعد فوت محموظ خان بجلاخان سپه و مقرر شده بود و برادران او حاجی خان و بکسر خان با  
او در مقام سازعت بودند از نو تغییر نموده بغیر و زانو خان حرمش و مجاهد خان را بدصول پور گذاشته خود بکنار آب چینل رفت و در آنجا نزل  
نمود و در آنجا خواص خان و بکسر خان بلازمت رسیده عنایت شاهی مهابی گشتند پس از آن بادشاہ با ودیت گنگه آمده قلعہ را محاصره  
فرمود چون فتح آن ضمیمه فتح گوالیار متصور بود تمام سپاه را حکم فرمود که سمت بر تسخیر قلعہ رو تھ گنگه گمارند و خود در میدان آورده از  
اطراف جنگ در انداخت و سپاه چون مور و مخ بقلعه سپیده تا آنکه قلعہ را مسخر ساختند پس راجه پوتان بجوئی خانجات تحصیل عیال  
خود را بکشتند و می سوختند و خود بیدان آمد جنگ میکردند تا مقتول می شدند و انقضای راجه پوتان بسیار قتل رسیدند و بادشاہ بعد فتح  
قلعه لشکر آبی بقیدم رسانیده بجانها را بر انداخته بجاکه آن ساجد بنا نهاده قلعہ را بجلگن خان سپه مجاهد خان تفویض فرمود چون بسمع بادشاہ رسید  
مجاهد خان از راجه هنوت گنگه شتوت گرفته تعصیر گردانیدن بادشاہ نموده بود بنابر آن بادشاہ او را قید فرمود بملک تاج الدین کنبوه سپه  
بعده بجانب آگره روان گردیده در اثنائے از به ابی هفصد کس ملک شتند چون بادشاہ بدصول پور رسید چند روز در آنجا اقامت  
و زریده بعد از آن بدرا السلطنت تشریف بردند و بعد انقضای برسات و طلوع سپید در سنه نهمصد چهارده بنا بر تسخیر قلعہ زرور به  
جلاخان حاکم کالپی حکمت که بجلدی می نبود و زریده آنرا محاصره نماید و االی حصار اگر صلاح خواهند قبول نماید بندا جلاخان بزور زریده محاصره قلعہ پورا  
روز دوم بادشاہ نیز بقتل رسید جهت ملاحظه قلعہ سوار شد جلاخان بشکر خود را سه فوج ساخته چنانچه کیکی پایوگان دوم از قبیل سواران



سوم از اسپان و بقصد سلام بادشاه بر سر راه استاده خواست که سلام کند بادشاه چون کثرت جمعیت او معاصنه نمود از قوت او اندیشه  
در دل قرار داد که او را ضعیف کند و باید کرد. القصد بادشاه آنقدر که هشت کرده و در آن است کیمال محاصره کرده هر روز جنگی می نمودم  
گشته بشوند بعد از هشت ماه بادشاه منکشف گشت که بعضی از معتبران میرنی باندر و نیان بان را ندید پس نخست جلاخان را قید نموده بعد  
از و شیرخان را مجبور نمود آخر کار محصوران قلعه نیز از کمی غله زبون شده امان خواستند و بدر رفتند و سلطان ششماه در پای قلعه نشسته بتجانها  
بر انداخته و بجای آن مساجد بنا ساخته و مفتی خطیب و موزن تعیین فرموده علماء و طلبه را وظایف مقرر گردانیده در آنجا متوطن نموده بعد بجانب  
و صولیه نهضت نمود در راه در شکر از عدم ستیانی آب جان بلب سیدند بادشاه بمعاصنه خراب حالی لشکر از تشنگی دست سوال مناجات  
بدرگاه باری جلشانه برداشته و بجز دست برداشتن مناجات آغاز نمودنش آب رحمت آسمانی از آسمان باریدن گرفته مردم از هلاک  
امان یافتند و بلا حفظه بحال کرامت اشتغال آد میان خورد و کلان بولایت بادشاه معتقد شدند و در آخر شهر سفر بادشاه بجا آید رسید  
چشم شاهانه ترتیب داده افغانان که درین مجاریات منظر حسرت مشاهده بودند بناصب جاگیرت فرخو حال بلند پای ساخته و خلعت اسپ  
فیل و جاگیر بطریق صحنک رحمت فرموده و کسانیکه درین حدود شربت شهادت نوشیده بودند متعلقان و پیمانندگان آنها را و جویوبه  
مواضعات جدید از هر حال بطور جاگیر تمعا عطا کرده بر سات را بدستور معهود بعیش و عشرت عطا بخشش بر سر برده درین اثنا سلطان شجاع الدین  
پسر سلطان ناصر الدین فرمانروای یار دکن بهلازمت بادشاه رسیده از پدر خود استغاثه نمود و سلطان کندرا و لاسنملا و دلا سا کرده اسپ  
خلعت شاهانه مخصوص داشت بهدرین اثنا بشاهده عروج اقبال کندری عالمخان میانه تحفه فرستاد بهدرین ایام نعمت خاتون  
استغاثه تقصیرت جلاخان شاهزاده درخواست نمود و بادشاه درخواست میرا اجابت فرموده سرکار کالیپی اسجاگیرش مقرر کرده علاوه  
پانزده رنج فیل و مبلغی نقد با عطا ساخته همراه نعمت خاتون خصلت یافته کالیپی رفت در سنه نصد و پانزده هجری بادشاه توجیه از الملک  
گردیده چون ببلگابست رسید مردم آن انجارا گوشمال واقعی داده جاجاتها نجات گذاشته باگره رونق بخشید و نیز وقت بسع شرف رسید  
احمدخان پسر مبارکخان لودی حاکم کهنوتی شیوه از تدا پیش گرفته از اسلام برگشت بنابران بادشاه بنام برادر خود احمدخان فرمان فرستاد  
احمدخان حسب حکم او را مقید و مغلول کرده بخدمت بادشاه روانه ساخت و سرکار کهنوتی حسب حکم پسر عیدخان برادر سیانی او قرار گرفت  
همدران میان محمدخان نیره سلطان ناصر الدین بالوپی از ششم جنود ترسیده پناه بدرگاه اسکندری گرفت و از حضور اسکندری سرکار  
چند بری من اعمال مالوه بجاگیر او مقرر شده بشهزاده جلاخان حکمشد که ممد و معاون او بوده نگذارد که از سپاه مالوه با و آسبیه برسد و خود بدو  
جهت شکار سمت و صولپور و از گشت و از اگره تا و صولپور منزل بمنزل عمارت بنا نهاد بهدرین ایام از ممالک تنگانه و کرنا ممالک اطاعت  
نامها مع تحائف و پیشکش از حکام آن زمین بخدمت بادشاه رسیدند بهدرین اثنا محمدخان کوری بر نحویشان خود علیخان و ابا بکر  
که غمگشتن او داشتند غالب مدد ایشان گرنجیه بدرگاه بادشاه سکنر رسیدند و محمدخان نیز عاقبت اندیشی نموده عراض خلاص و  
عقیدت با تحائف بدایا فرستاده و خطبه و کمال ولایت بنام بادشاه سکنر ساخته بادشاه از وصول آن بشارت نهایت خوشدل  
گردید و خلعت فرخو حال نزد او فرستاد بعد باگره آده چند گاه با سترخت و آرام و سیر شکار گزرا نیده باز سمت و صولپور روان شد و میان  
سیلمان پسر کوچک خاننمان فرعی حکم فرمود که با لشکر بهنوت گزیده فته کیکه حسین خان نو مسلم باشد و او عذر آورده گفت که از حضور دور  
نیشوم و معنی موجب خفگی بادشاه گشته حکم کرد که او از خدمت بادو باشد و موجب حکم بعمل آورده برفت و در بر پیری ساکن شد بهدرین اثنا  
بجست خان حاکم چند بری که ابا عن صلیطین سلطان مالوه بود بنا بر معاصنه ضعف حال سلطان محمود مالوهی وقوع فتور در سلطنت او بادشاه سکنر



توسل حبت عماد الملک پرت که احصانم داشت حسب الحکم بچند برسی رفت تا با اتفاق بجهت خان را بخند و سکه و خطبه بنام سلطان سکند  
 زود و خواند بعد با دوشاه با گره آمده بار سال فراموشن ملکی اطاعت بجهت خان خوانده شدن خطبه بولایت بنامش و مسکوک شدن سکه  
 آنجا نیز بنام نامی بادشاه سکند و حصول فتوحات تازه با طرف اکناف قلمرو ولایت خود پراخت بهدین ایام بنا بر مصاحت ملکی بعضی امرا  
 را تبدیل و تغییر جاگرات عمل آورده سعیدان پسر مبارکخان بود می شیخ جمال فرملی و سکه بکسین کچھو و حضرت خان خواجہ احمد بچند برسی فرستاد  
 و ایشان کی را تصرف آورده گشتند و حسب حکم شاهزاده محمد خان نیمه سلطان ناصر الدین با لوسی را شهر بند کرده سلطنت آن ملک را ظاهر کرد  
 مقرر دانسته و بجهت خان حاکم چند برسی چون آمد دید بودن خود در انصوب صواب دیده ناچار بپلازمت بادشاه رسید بهدین ایام خاطر بادشاه  
 از حسین خان فرملی ضابط سارن مخرف گشته حاجی سازنگار با نظر فرستاد تا رفته لشکر را بجهت بیرون جان خود کشیده در فکر قید کردن  
 او بود اما لو واقف شده با معدود چند از موافقان بولایت لکهنوتی رفت و علاء الدین بادشاه بنگاله پناه گرفت در سنه نهصد  
 بست دو بجزی علیخان ناگوری که در سرکار و وسیع میوات زمینین بود بادشاهزاده دولت خان حاکم زنجور که محکوم سلطان محمود الوہی  
 بود موافقت نموده مقرر ساخت که ملازمت بادشاه سکند زموده قلعه مذکور را پیشکش نماید چون عرضیه علیخان درین باب رسید  
 بادشاه بغایت خوش وقت شده عزم آن طرف نمود و در نواحی بیانه مدت چهار ماه پیشکار و ملاقات مشایخ کجا خصوصاً سید نعمت  
 و شیخ حسین کی که سخاوت عادات و مکاشفات است تہار داشتند گذرانیده در ان ایام شاهزاده دولت خان و والد داشت که حساب  
 اختیار تہر بود و مذموبو اعیاد بسیار فریفته چنان ساخت که شاهزاده بلا تامل بسرعت تمام عزیمت ملازمت نمود و با جمیع امارد را  
 باستقبال او فرستاده بعزت تمام بار دوشی معلى آورد وقت ملاقات بطریق فرزندان نواخته خلعت فاخره چند زنجیر فیصل عتبات  
 فرموده بفرستاد و تکلیف برین قلعه متہور نمود اتفاقاً در ان اثنا علیخان ناگوری خلاف زریده او را بران داشت که قلعه نہ ہد  
 و بادشاه ازین سرگاہی یافته سرکار شیو پورا را از و تغییر داده بشیخ زاده بکن سپرده و بدار اختلاف آمده بعبادت قدیم فراموش فتوحات  
 جاری فرمود درین عرصہ بیماری عارض شده رفته رفته کار بجای رسید کہ تقیہ بگوشش فرمود میرفت و راه نفس بسته شده ازین عارضہ تبارخ  
 ہنتم ماہ ذیقعدہ سنہ نہصد و بست و سہ از در فانی بدار جاودانی رخت بست

ساقیانند درین بزم بدین بیرحمی	کہ چو ہنگام طرب جام مزور گیرند
کاس عشرت گل و خاک سکندر سازند	باو عیش ز خون دل سنجر گمبند

واقعات سلطنت خراکرات ولایت این بادشاہ حجاجہ نا نقد رہتند کہ این مختصر کتب انش آن نماید بنا بر آن عایۃ للاختصار بشرح  
 آن نمی پردازد شرح کرامات ولایتش در مرآت الافغانہ و دیگر کتب تاریخ مفصل مسطور است از آنجا جویند و محل حال اوصاف حمیدہ  
 و اطوار پسندیدہ و معاش برگزیدہ آن سلطان در کتاب تاریخ بہادری علی سبیل الاجمال بدین طریق مسطور است کہ در مری  
 بزرگ و عظیم و کریم و باعزت و آدب و قار بود در طرق زیب و زینت و کرد و فر بادشاہی تکلفات رکوب لباس و غیرہ سادہ رو بود  
 و از جنس فواحش و قبائح و ذمائم و فضائح و نقائص شرعی و عادی گرد سر پرده حال او را نہ داشت نشست و برخاست وے با  
 اکابر علما و صلحا بود بعد نماز پیشین تا صلوة عشا صحبت علماء داشتند و تلاوت کلام مجید کرد و نماز با جماعت گذارند و بعد از نماز  
 خفتن بجرم در آمدہ طعام طلبید و بخانہ علماء و مشایخ کہ با وجہ صحبت داشتند شہر طبعانمانے فرستادے شاید کہ در انوقت در خلوت قصد صحبت مزاج  
 بر طریقہ ادوات علاج طبیعت سزاخفا و رعایت طریقہ آدب برنجی کہ بچکس بران مطلع نشدے چیزے را سباب عیش و عشرت نیز



ارتجاب کرده در زمان او کابرد است ارف و علماء و مشائخ از ولایات عرب و عجم اظرف هند و ستان سیاه و عنایت و  
 محبت بدلی و اگره آمده توطن کردند و اکثر اقامت در آگره می بود و شهرت آگره از ان بادشاه مجاه است که پیش از زمان  
 میس بود و ملوک امراء افغان در زمان او بسیار بودند که هر کدام در میدان جلالت و شیر پیشه شجاعت بود و ولایت را بسند و امانت  
 بر رعایت جمعیت وقت رعایت آسوی خلق بر گماشته و ترک نزاع و جدال و محاربه و مقاتله با ملوک امراء و سلاطین عصر فرموده راه  
 فتنه و فساد و ساختن بود و هانقه را از اقطاع مملکت که او را بود قناعت کرده و ادخو جمعیت فرموده تا بعد که راجه مان در  
 گوالیار بود و بجال می چنانچه بادشاهان عجم اباید متعرض نمیشد و بهمان مقدار که راجه ماند کور از راه انقیاد و اطاعت سهل برسم  
 پیشکش چیز میفستادند و انکار کرده بود حق سبحانه تعالی در ان زمان از برکات خیرات عالم و عالمیان فاضلت کرده کرامت فرموده  
 بود که در زمانه که با وجود کثرت ممالک از میدان ارتفاع ولایت اجتماع اموال و خزائن نبود در زمان می کار تفویض و صلاح و شیوه یا  
 و صیانت رواج گرفته و شیوع یافته بود و مردم ملوک امراء و خاص عالم ادب و حیاء و صلاح و فلاح و تسر و تعفف مین داری وین در می  
 پیدا شد اگر چه اقسام علوم و انواع فضائل و صنایع و بدائع که از ان شیوع یافته و اهل رباب آن بوجود آمده اند در ان زمان نبوده است و  
 جز صرف نحو و فقه و قدری ساز عربیت شیوع نداشتند و لیکن صفت صلاح و دیانت غالب بود و تاریخ فرشته مینویسد که در ایام سلطنت او  
 نهایت از ان بود و امن امان فراوان عالمیان حاصل بود و هر روز بارعام دانی خود بدو خواهی خلق رسید و در ایام سلطنت او دست  
 زمینداران هند کوتاه شد قومی ضعیف برابر شد و همه طبع گشتند در کار انصاف معنی آست و کمتر بهوائی نفس رفته نهایت بر  
 و بر خلق خدا مهربان بود هر سال و بار بار سامی فقر و استحقاق ولایت نوشته آوردند و فراخ احوال هر کس مبلغ شش ماه هر ستاد  
 و در هر استان جاها و شالها با ایشان دانی و نیز هر جمعه بسوی جمعگی فقر شش مبلغ رسانید می هر روز چندین جا به طعام نخبه در شهر قسمت  
 و از ارباب جاه هر کس محتاجان مساکین را وظیفه دانی آنکس نزد بادشاه میبرد و او را گفته بنا بر خیر نهادی در ان نقصان بینی  
 بنا بر ان اکثر مردم بوجوب رعیت از مال خود مستحقان میرسانیدند تا پیش بادشاه معزز باشند تعصب لایم بسیار داشت چنانچه جمیع عایدان  
 دین اسحاق برابر کرده و مکانها می نمود را که از امتبرک میدانستند و در ان استان میگردند در ان مدارس بنا را ساخت و موقوف  
 بر ان گماشته که مجال غسل کردن ان بدانشند و نیزه که بالایا مسعود هر سال میرفت منع کرد و عورات را از رفتن مزارات نمی فرمود و اعلام مردم  
 کفار هند را یک تخت بر انداخت و در جلد مساجد مملکت خود قاری و خطیب و جار و کشت تعیین کرده وظیفه آنها مقرر داشت در علم و علم  
 رواج تمام یافت امراء و ارکان دولت و سپاهیان که علم اشتغال نمودند و کافران هند و مذاهب بخواندن نوشتن علم فارسی که تا  
 آن زمان در میان ایشان هرگز معمول نبود و از ان باطل اجتناب مینمودند و پرداختن و سپاه گرمی نیز رونق دیگر گرفت و هر که بخت  
 نو گرمی آمدی نسبت تحقیق نموده فراخوان رعایت کرده و به آنکس پیر اوق آوردی جاگیر دادی و گفته از حاصل جاگیر سامان خود خوا  
 نمود و خبر داری او از احوال سپاه در رعیت بحدی بود که بر خصوصیات خانه مردم اطلاع داشته و گاه گاه از احوال تنهایی مردم را خبر دادی  
 چنانچه ازین امر بعض مردم گمان می بردند که جنی سلطان آشناست که او را از مغیبات خبر میدهد و بعضی انمینی را بر کشف کرامت او  
 حمل کردند هر گاه لشکر بجانبی میفرستاد هر روز دو فرمان بان لشکری رسید یک صبح که کوچ کرده فلان جا منزل کنیدی یک وقت ظهر که  
 چنین چنان کنیدی و اینضا بطه هرگز تخلف نمود و اسپان ذاک چوکی دائم مستعد می بودند و با امر حسد که فرمان صادر میشد آنکس زیر  
 آمده فرمان را برود دست میگرفت و بر سر میگذاشت و اگر حکم می بود که با نجان بخواند آرنده فرمان حکم میرسانید و او با نجان میخواند



و اگر حکم بیبود که در مسجد بالاس منبر خوانند چنین میکرد و اگر مخصوص بان شخص میبودی محضی خواننده شدی بطریق زمانه علاء الدین خلجی  
 هر روز روزنامه نزع اجناس و واقعات جمیع ممالک محروسه احوال لشکر بائستی که بخدمت بادشاه برسد اگر مرمونا ملایم معلوم شدی  
 فوراً بتدارک آن پرداختی یا وراے آن از حدت فہم وجود عقل از دشمنان غیر منقول است از انجمله کرامت احیاء موتی نیز  
 از ان بادشاه منقول و شرح دارد مرآت الافاعنه مسطور است طبع موزون داشت شعر متین گفته و مگر نمی تخلص کردی و شیخ جمال کنتی  
 از مصاحبان و ہمدان او بود این دو بیت از شعر شیخ جمال است

ما از خاک کویت پیلاہن است بر تن      آنم ز آب دیدہ صد چاک تا بدامن  
 ۵ ما از تیر تارے و پراز پر گشت ہیلو      کنون پرواز خواہم کرد سے آن کمان ابرو

کتاب فرہنگ اسکندری و دیگر بسیار کتب در عهد او نوشته شدند مدت بادشاہی او بقول مصنف فرہنگ اسکندری سی ہشت  
 سال بروایت تاریخ ہا ویری سال یا بقدر اکتفا نموده شد آورده اند کہ سلطان سکندر را جملہ شش سپہ بودند ابراہیم خان جلاخان  
 اسماعیل خان حسین خان محمود خان اعظم ہمایون خان و از امرائے نامی و پنبجاہ و کس بودند خاتجہان لودی - احمد خان سپہ سالار جہان بن خاتجہان  
 فرملی - شیخ زادہ فرملی - خاتجہان لودانی - اعظم ہمایون خان سروانی - دریا خان سپہ سالار کمان لودانی - سیامخیل نایب بہار علیخان  
 لودی - جلاخان سپہ سالار لودی - شہر خان لودی - کما تادہ - ابراہیم خان سروانی - محمد شاہ لودی - بایو خان سروانی -  
 حسین خان فرملی - نایب سہارن - سلیمان خان سپہ سالار خاتجہان فرملی - سعید خان سپہ سالار کمان لودی - اسماعیل خان لودانی - تاتار خان  
 فرملی - شیخ جمال و شیخ عثمان فرملی - شیخ احمد - شیخ عثمان فرملی - شیخ جان سپہ سالار کمان لودی - تاتار خان حاکم تجارہ - شیخ زادہ محمد لودانی  
 کالا پھاڑ سپہ سالار خان فرملی - احمد خان لودی - حسین خان برادر آدم خان لودی - بھیر خان لودی - نصیر خان لودانی - غازی خان لودی  
 میان چین کنبوہ حجاب خاص - مجد الدین حجاب - شیخ ابراہیم حجاب خاص - شیخ عمر حجاب خاص - میان بھوہ خان سپہ سالار خاصان - و  
 عبد الواحد حجاب و شیخ عثمان حجاب خاص و شیخ صدیق حجاب خاص و خواجہ نصر اللہ و مبارک خان حاکم قصبہ پڑھی و اصغر خان سپہ سالار ملک  
 حاکم دہلی - شیر خان برادر مبارک خان لودانی - عماد الملک کنبوہ از متعلقان مبارک خان لودانی و حاکم خان لودی و بھیکر خان فرخانی  
 لودانی و عمر خان سروانی و جبار خان سروانی و تاتار خان جلوانی

### معدن و کربل حال سلطنت ابراہیم بن سکندر بن سلطان بہلول لودی

بعنفات سلطان سکندر آنچه در باب تقریر بادشاہ ابراہیم قبل و قال واقع شدہ در مرآت الافاعنه و تاریخ فشتہ و دیگر کتب شرح و ترمیم  
 است عایۃ للاختصار تفصیل آن نمی پردازد و بحال بادشاہت او بدینطور است کہ سلطان سکندر لودی در آگرہ نوشتہ و سپہ  
 بزرگ او سلطان ابراہیم بر جای او بادشاہ گشت و سے شہادت فرستہ کیاست اتصاف داشت اما شخص مغلوب انقبض و درشت طبع  
 بود و بعد بادشاہ شدن بزلفات طریقہ جد و پد قواعد و آداب سلوک با خویشان مسلوک داشتہ و نیز کرد و فرافغانان را تغیر دادہ میگفت  
 بادشاہان را خویش و قوم نباشد ہمہ نوکرانند باید کہ شرایط خدمت سجا آرند منقول است کہ چون مراد سلطان ابراہیم را سخت نشانند قرار  
 دادند کہ تا صد جوہر سلطان ابراہیم فرما روا باشد و در جوہر تا بنا در شرقی شہزادہ جلاخان حکمران باشد و بر بنیاد جلاخان متوجہ جوہر  
 گشت فتح خان ابن اعظم ہمایون را بوزارت گرفتہ درین اثنا خان جہان لودی انام را کبار اسکندری جاگیر دار پڑھی بخدمت بادشاہ



ابراهیم رسیده بر امر متعرض شده گفت مقرر شدن دو بادشاه در یک لایت سر سر غلط و موجب خللها و فساد است این امر بجای  
 تدارک باید کرد بنا بر آن باتفاق با امر تمام شاهزاده فرمانی فرستادند که مراجعت شما بجای بر ای مشوره ضرورت بجای می  
 واپس آید چون جلالخان پیشتر بر این امر مطلع گردیده میدانست که قیود خواهد شد از مراجعت انکار نموده میرت خان گرگ انداز بر فرغ  
 فرمان ناکامیاب باز آمد پس از آن چند سرداران نامی دیگر را چنانچه شیخ زاده فرمائی و شیخ زائی و سلطان محمد و ملک اسماعیل سور و  
 علاءالدین جلوانی و شیخ سعید فرملی و قاضی مجدالدین حجابی را بشاهزاده روان فرمودند ایشان بینه سیراد مراجعت کردند پس بنام امر  
 و حکام آن خود فرمان نفاذ یافت که از اطاعت شاهزاده اجتناب نمایند تا بر آن بعضی امر صاحب شکوه و چشمت آن خود و در جمعیت  
 سنی هزار و چهل هزار لشکر داشتند مثل دریاخان نجفانی حاکم ولایت بهار و نصیرخان حاکم غازی پور و شیخ زاده محمد فرملی ضابط او و کهنوتی  
 و غیره را ضلع فاخره و کم و خنجر مرصع عنایت کرده فرستادند و در بجوئی ایشان بواقعی نمودند آن تمامی امر حسب فرمایش سر از اطاعت  
 شاهزاده بچسبیدند در آن ایام بادشاه ابراهیم تختی مرصع و مکمل بجواهر و مروارید در دیوان خانه نصب نموده روز دین پانزدهم ذی الحجه  
 شاهانه ترتیب داده بر تخت فرور جلوس فرموده بارعام داد و اعیان دولت و ملازمان در گاه را بقدر منازل مناسب خلعت و کم خنجر  
 و شمشیر مرصع و اسب فیل و منصب خطاب جاگیر محترم فرموده بعد از آن ابواب خیرات بر روی فقرا و مساکین و صلحا و ارباب  
 استحقاق کشاده و بیفقد حال مجذوبان پرداخته نیز خراج سله ساله را بر عایا معاف نمود و انعام و خلعت با بجان قبیل حار و کوه سلیمان  
 و مستحقان مکه معظمه و مدینه منوره مصحوب بابل خان و دلاور خان علی زائی شیخ زائی ارسال ساخته و محبوبان جمیع ممالک را حکم خلاصی دادند  
 چون شاهزاده جلالخان انتظام عمده برادر را شنید و مقاومت نمود با او ممکن ندید برگشته بجای پیوست و مدارا را بر کنار داشته علانیه  
 مخالفت فرود گفت و باتفاق جمعی که با او بودند خطبه و سکه کاپی بنام خود ساخته در نگه داشتن لشکر و تسلی زمینداران مصروف شده  
 خود را بادشاه جلالالدین مید و کسان نزد عظیم همایون سردانی که باشکرگران حکیم سلطان ابراهیم قلعه کالنج را که تعلق بشاهزاده داشت  
 قبیل کرده فرستاده پیغام کرد که بجای پدر منی و خود میدانی که از من تقصیر میسر نروده سر سر نقض عهد از جانب سلطان ابراهیم است  
 قلیله ملک که بطریق میراث بمن تجویز گشت در آن نیز چشم دوخته و پیوند صلح رحم را بریده است امید دارم که جانب حق را از دست  
 ندی حمایت مظلوم را بر خود واجب شمارسی چون عظیم همایون در اصل نیز با بادشاه ابراهیم سور مزاجی داشت علاوه از آن این  
 شکستگی و ملامت شاهزاده در و اثر کرده است از قلعه کالنج برداشت و بشاهزاده پیوست و بعد از عهد و پیمان بادشاهزاده قرار  
 داد که اول جوینپور و آن خود در ابدست آورده انگاه فکر دیگر نمایند پس کوچ بر کوچ بر سر سعیدخان پسر مبارکخان لودی ضابط او و  
 رفتند و اوتاب نیارده بکهنوتی رفت و حقیقت حال را به سلطان ابراهیم معروض داشت بر سیدن انیر یعنی بادشاه ابراهیم برادر  
 مجوس داعی شاهزاده اسماعیلخان شاهزاده حسینخان شاهزاده محمودخان را بدولت خان سپرده بجاطت او شان با مور ساخت و  
 جهت خدمت هر یک حرم مقرر کرده و از ماکول و شرب بلوس سائر مایحتاج بای آنها مقرر فرموده روز پنجشنبه بست چهارم  
 ذی الحجه سمت شرق توجه فرموده روان گشت در اثناء راه شبی که عظیم همایون با پسر خود فتح خان از شاهزاده جلالخان سخن گشته  
 و بلازست می آید تا استماع این بینه نهایت مسرور گردیده چون نزدیک رسیدند تمامی امر را با استقبال فرستاد و با عزا و اکرام  
 آورده بنواخت و بعد بهرعت تمام عازم مقصد گشت درین وقت که چند زمیندار چرتولی از پرگنات کول که مواس مشهور بوباعمرخان  
 پسر کندر خان سور جنگ کرده او را بیهادت رسانید و بشنیدن این واقعه ملک قاسم حاکم سبیل بر سر چنبد رفته آن منفسد جمع



باغیان بسزاسانید چنانچه اکثری را مقتول و زن بچه آنها را اسیر کرده متعاقب آن بخدمت بادشاه رسیده در قنوج حاضر حضور گشت  
 بهدین ضمن حکام و صوبداران و دود گورکچو و لکهنوتی مثل شیخ زاده شیخ زائی و سعیدخان با دوزائی بخدمت رسیدند بعد از آن  
 بادشاه ابراهیم اعظم بهایون لودی و اعظم بهایون سروانی و نصیرخان نوحانی میانیل را با لشکر گران بر سر شاهزاده مامور فرمود و اقبل  
 از رسیدن ایشان شاهزاده جلال الدین عماد الملک بدرالین نعمت خاتون زوجه قطب خان لودی و سایر متعلقان حرم محترم خود را  
 در کاپلی گذاشته خود بزم فتور توجه اگر گشت بشنیدن این بجز بادشاه ابراهیم ملک آدم کاکرا با بست و دو امر اجرت محافظت اگر  
 فرستاده خود نیز متعاقب ایشان با فوج گران توجه اگر گشت و ملک آدم قبل از رسیدن شاهزاده جلالخان اهل گره گردیده چون شاهزاده  
 با گره رسید ملک آدم بچرب بانی وحید او را برگردانیده اگر از غارت او محفوظ داشت متعاقب آن بهادرخان نوحانی و اسمعیل خان علیی  
 و کبیرخان لودی با فوج کثیره با گره آمدند و از انجا هیچ امر بجلال الدین نپیام کردند که اگر از هوس بادشاهی باز آید و چهره آفتاب کو کعبه نشو  
 و تقاره و مکهد و شیخ و نبرد و سائر آلات سلطنت را ترک نموده بطریق سائر امرا با بادشاه ابراهیم سلوک نماید کاپلی را از بادشاه در جاگیر او  
 منظور گمانند رسیدن این پیغام شاهزاده بصلح مزبور راضی شده و اسباب سلطنت را تفویض امر نموده همراه امرای مقام امانه در خدمت  
 سلطان ابراهیم حاضر گشت چون امر منظوری صلح را از بادشاه درخواست کردند بادشاه از غرور و نخوت منظورش استتبداف  
 جلال الدین پرداخت و جلال الدین گرسختگی بگوالیار پناه برد و بادشاه ابراهیم در آگره اقامت نموده بیست خان گرگ انداز را بکومت  
 دو آب و کریم داد قندهاری را بکومت سرهند سرفراز کرده دولت خان لودی را بجا فطنت ملی مخص ساخته و شیخ زاده شیخ زائی را  
 بایالت چند بری بخدمت پیشکاری سلطان محمد نواسه سلطان ناصر الدین تعیین نمود درین اثنا خبر رسید که معرفت خان اودل حاکم ملتان فوت  
 شده صوبداری ملتان بنام عیسی خان اودل حاکم خوشاب حال مقرر گشت بعد از آن بادشاه میان بجا و بجنو وزیر اعظم سلطان سکندر  
 کار طو زمان فلاتون دوران بود طوق و زنجیر انداخته حواله ملک آدم ساخته و سپه میان بجا و رایه نصب بد و جاگیر و اقطاع هفت  
 هزار می صوبداری کشمیر سرفراز فرموده بعد از آن عزم تخریب انهدام گوالیار نمود و اعظم بهایون سروانی را با ستمی هزار سوار و پنجانیل  
 مست و عمل و قلع گیری بدان سمت روان مامور گردانیده چون نزدیک گوالیار رسیدند شاهزاده جلال الدین با پنجاه هزار  
 سوار برآمده پیش سلطان محمود خلجی بمالوه رفت و اعظم بهایون بهت بر تنه گوالیار گماشته بحکم بادشاه علاوه از فوج سابقه سرفراز خان  
 مشوانی و مرست خان سزینی و خضر خان دادمی و سلیمان خان غرشین و جلالخان مرسین زئی و مبارزخان نوحانی که هر یک صبا  
 نقاره نشان بود سوائے آنها خانجهان لودی را که صاحب لوا و علم و دوازده هزار سوار بود و بکن خان پنی این تمامی امر را مع فوج  
 بملک اعظم بهایون فرستاد و محاصره قلع گوالیار بوسه کار آمده در عین حالت محاصره راجه مان سنگه والی گوالیار که در شجاعت و تدبیر نظیر  
 فوت گردیده پسرش بکرماجیت نام قائم مقام او گردیده در استحکام قلعه مبالغه نمود و انقصه فوج شاهسی در تسخیر قلع گوالیار جانفشانی اخذ  
 نموده تا آنکه آنچه راجه مان سنگه زیر قلع عمارت عالی سلسله بیادل گره برد و دروازه حصار ساخته بود فتح کردند و گامی زمین که در انجا  
 نهاده بود از مدت دراز هنوز پستش آن میکردند حسب حکم بادشاه با گره فرستادند و بادشاه آنرا از آگره بدلی روان نموده  
 بر دروازه بغداد نصب کردند و تا ایام اکبر بادشاه آن کاو بران دروازه منصوب بود. القصه شاهزاده جلال الدین نزد سلطان محمود خلجی  
 نیز ماندن نتوانستند از انجا فرار کرده نزد راجه گره رفت و در آن ملک او را جماعه گوندان گرفته بخدمت بادشاه ابراهیم آوردند  
 و بادشاه او را بقلعه هندی فرستاده انا در اثنای راه موکلان او را به عالم بعت فرستادند



شربت سلطنت جاہ چین شیرین است	اک شہان از پے او خون برادر ریزند
خون آزرده دلان را ز پے ملک مریز	کز ترازیم ہمان جس عمر بہ ساعت ریزند

پس از آن نخواست و بکشید پادشاه ابراهیم از حد گذشتہ اعظم ہمایون سمرانی وزیر بدر پدرا کہ بعد فتح عمارت عالیہ باول گڑھ بمحاصرہ قلعہ گوالیار تصرف بود نزدیک بود کہ قلعہ را فتح نماید بہ سبب ہمہ سواظن کہ نسبت امر پدرا پیدا کردہ بود و بحضور طلبیدہ مجوس ساخت پیش فتح خان کی در محاصرہ ہمراہ پدرا بود از قید پدرا خبر یافتہ علم مخالفت بر افرخت احمد خان شہدار شاہی را شکست دادہ و ہمہ در آن وقت خبر فتح گوالیار کہ از عرصہ صد سال در تصرف کفار بود پادشاه رسیدہ در فکر فتح قلعہ گڑھ شد درین اثنا ناگمان اعظم ہمایون بودی و سید خان لودی و پیر سایہ مبارک خان لودی از لشکر گوالیار فرار نمودہ بولایت لکھنوتی کہ جاگیر ایشان بود رفتند و با اسلام خان کتابت نمودہ در اشتغال تاثرہ فساد وقتہ کوشیدند بمعائنہ این حالت سلطان ابراهیم نیز عساکر جمع آوردہ و احمد خان برادر اعظم ہمایون لودی را رعایت کردہ با چند سہ از امر انامی و لشکر گران انتخابی بر سر آن جامعہ تعیین ساخت و قتیکہ این فوج بہ قصدہ بانکر مو نزدیک قنوج رسید قباخان غلام اعظم ہمایون لودی با پنجن ہزار سوار خاصہ اعظم ہمایون و چند زنجیر فیل مست بر لشکر پادشاه زدند بسیار مردم را از فوج شاہی گشتہ و کثیرے را زخمی نمودہ بدر رفت بشنیدن این خبر پادشاه ابراهیم اعتراضی شدہ بامراء وقت کہ مادام کہ آن ولایت را از دست بغات بر نیارند از زمرہ مردودان خواہید بود و احتیاطاً لشکرے دیگر نیز بکمک ایشان فرستاد از مخالفان نیز قریب چہل ہزار سوار مسلح و پانصد فیل مست جمع شدہ و فریقین بہر سیدہ درین اثنا شیخ راجو بخاری و شیخ زادہ شیخ زانی قندھاری میان آمدہ مانع جنگ شدند مخالفان گفتند کہ اگر پادشاه اعظم ہمایون را واگذار نماید شرط میکنیم کہ مخالفان پادشاه از ممالک ہندوستان بمالک ایران و توران خواہیم رفت اما سلطان از تیزی طبع پیغام او شان از مشایخ قبول نکردہ بدریا خان نوحانی میانیل صوبدار بہار حکم فرستاد کہ باتفاق نصیر خان نوحانی تورو و شیخ زادہ جمع جاگیر داران بر سر باغیان رفتہ استیصال ایشان نمایند باطلاع انبغی باغیان سبقت کردہ بمقابلہ آمدند و بعد از کشت و خون بسیار و مقتول شدن دین بشمار نہر ہیت بر باغیان واقع گردیدہ اسلام خان سردار ذمی قار ایشان قبضہ رسیدن لودی بدست نوحانیان ہمایون گرفتار شد و ملک مال ایشان بدست دو تنخوانان دولت آمدہ آن فتنہ فروشت

مکن چون ابرکاف نعمتی با منم کرم کہ یابد نعمت از بحر زند بر سینہ پیکانش

آوردہ اند کہ ازین فتح مزاج پادشاه زیادہ تر مغرور و شکستہ و طبع او بامراء اسکندری بیش از پیش انحراف پیدا کردہ ہرگز امر مجوسین را بجات نداد و بلکہ اعظم ہمایون را در زندان زہر خورانیدہ ہلاک ساخت باستماع این واقعه دریا خان نوحانی حاکم بہار را کہ از سپہ سالاران او بود از پادشاه داہمہ و شکستہ سخت پیدا شدہ و نیز سائر اقبالیان خوف و ہراس گشتند بباران دریا خان نوحانی و محمد خان سور و خانبخمان لودی و میان حسن نوز زانی سرازرا طاعت پادشاه پیچیدہ و با یکدیگر عمدتہ اتفاق نمودہ بہ بہار رفتند و در انجا دریا خان داعیہ پادشاہی نمودہ محبطہ و سکہ آنجا را بنام خود ساختہ و استعداد عمدہ بہر سانیدہ چنانچہ صاحب فوج ہشتاد ہزار سوار گردید و خانبخمان لودی حسن خان بعضی دیگر امر بجاگیریات خود رفتند و در حفاظت خود شدند و تفرقہ تمام در سلطنت پادشاہ ابراهیم رونما گشتہ و در زمین دریا خان لودی فوت گردیدہ پسرش مبارک خان در بہار جانشین پر شدہ کہ مخالفت پادشاہ ابراهیم بر میان استوار بستہ خود را مخاطب بسطان محمد شاہ نمودہ خطبہ و کلمہ ولایت بہار بنام خود ساخت اکثر امر کہ



از سلطان ابراهیم مخرف شده بودند با و پیوستند و قریب یکصد هزار سوار از دواجم آمدند بهدین اثنانصیران نوحانی از افواج سلطان  
 ابراهیم در جنگ شکست خورده او نیز پیش محمد شاه رفت - بهدین ایام پر مانند بنیاد نگاه بادشاه ابراهیم فریادی شد که حسین خان  
 در چند بری دختر گرفت بزور مسلمان نموده بجاک آورد و بشنیدن این سخنان بادشاه ابراهیم حسین خان از حکومت چند بری  
 تغیر فرموده بخصور خود طلبید چون حاضر گردید او را در پای پیل انداخته بذلت تمام هلاک گردانید و بعد هلاک ساختن لاش او را بدم  
 پیل بسته در تمام شهر کوچ کوچ گردانید و مواش را بتام ضبط ساخته از ملاحظه این واقعه امر اردولت پیش از پیش هر اسان بیدل  
 گردیده و اکثر آن بخدمت محمد شاه نوحانی رفته با و پیوستند - در عرصه چند ماه که در ولایت بهار خطبه بنام محمد شاه میخواندند و سکه  
 بنام او میزدند چندین کت افواج ابراهیم ششم بی بر محمد شاه رفته و با محمد شاه جنگ آراگشته اما هر بار مغلوب و منزم گردیده  
 و پس آمدند - بهدین ایام غازخان پسر دولت خان لودی صوبدار لاهور از لاهور بخدمت سلطان آمد چون دائم انقباضی قهرسپیدی  
 بادشاه را ملاحظه کرد هر اس تمام بروستولی گردیده وقت نیم شب سرور شده واپس لاهور رسید و حقیقت بد مزاجی سوراظن  
 بادشاه ابراهیم شرح و اپیش پدر بعنوان مختلف بیان نمود پدرش از استماع این خبر سر اسیم گشته و نجات خود از قهر و غضب بادشاه  
 ابراهیم خبر تو سل زبردستی ممکن ندیده و غازخان ترین دیگر امر از عاقبت اندیش با با خود متفق ساخته از سلطان ابراهیم رو  
 گردان شده علم مخالفت بر افراخت چونکه سابق عالم خان شاهزاده مخاطب علاءالدین برادر سلطان ابراهیم که حالت مخالفت او  
 با سلطان ابراهیم شرح و اردو کتب مبسوطه مسطور است از خوف بادشاه گریخته نزد محمد بابر بادشاه کابل بجابل رفته بود در وقت  
 دولت خان نیز از راه بیخردمی ناعاقبت اندیشی غلبه و اینه بظهر الدین محمد بابر بادشاه التجا و اجب انسته عریضه خود بخدمت بادشاه  
 فرستاده درج آن ساخت که اگر بابر بادشاه بر سلطنت پنجاب و ملی اکتفا نماید و دیار شرقیه را با استقلال شاهزاده علاءالدین مسلم دارد  
 که بر تخت جوینور نشسته صاحب سکه و خطبه باشد و صوبداری لاهور باین جانب مسلم دارد و بادشاه باین عهد پیمان منظور فرموده قسم  
 خدا تعالی قرآن شریف موکد نماید که بعد از ان بامر غر و غول نماید بهتر است که زود عازم هندوستان گردد که من تخت ملی را از  
 بادشاها براهیم گرفته بد شاه میدانم - بادشاه بابر که همواره مترصد ایگوت بشارت میبود از استماع این خبر و وصول تحریر دولت خان بذرعیه  
 عالم خان نهایت مسرور گشته بختی ترتیب داد و بر مخالفت با همی افغانه شکر باری جلشانه بجای آورده عزم تسخیر هندوستان مصمم ساخت  
 و عالمخان را تسلی تمام نموده و عهد و پیمان را موافق التماس دولت خان با او بایمان موکد ساخته با اعتماد دولت خان شاهزاده عالمخان  
 علاءالدین ایات شاهی لامت هندوستان حرکت دادند درین ضمن فرار و امر مغول بعرض حضرت بابر می سانیدند محتمل است  
 که بعد حضرت الویلویه سمت هندوستان رسیدن بادشاه بیانه مملکت هند افغانان با هم صلح و اتفاق و زرمند در صورت باز  
 رسیدن بایان کابل سخت دشوار خواهد شد بابر بادشاه بجواب ایشان فرمود که من از صاحبقران تیمور شاه شنیدم که گفت افغانان  
 مثل گرگان سگانه با یکدیگر جنگ و کینه بیشتر دارند و این بیت مناسب حال ایشان فرمودند

جان گرگان و سگان از هم جداست متحده جانهاک شیران خداست

یقین که اتفاق اختلاف و دشمنان روزمره زیاد تر خواهد بود و امید اصلاح و اتفاق انبساط نیست با وجود آن لای خیر خواهان دولت  
 محل کنایه پس متابعت منعلان جهان دیده از دولت خان علاءالدین عهد گرفت که ایشان بالشکر افغانه عهد کرده پیشتر از لشکر منعلان  
 بمقابل برادران خود خواهند رفت و بعد معانیه مقابل ایشان با سلطان ابراهیم و برادران خود وصول اطمینان کامل حضور باند دولت



و لشکر مغلان با ایشان بجای متفق خواهند شد چون علاء الدین دولت خان این شرط را منظور کرد پس از آن اول علاء الدین با اتفاق دولت خان افغانه بدخواه پادشاه ابراهیم روانه دهملی گردیده و در آشنای راه اسمعیلیخان جلوانی و دیگر امرای نیز که جمعیت ایشان چهل هزار می رسید با ایشان پیوستند و صد گروه قبل از مغلان بدهملی رسیده همی را محاصره نمودند چون این شهر سلطان ابراهیم رسید بطریق یغیاری از آگره بدهملی متوجه گشت چون بفاصله شش گز او بدهملی رسید نزول فرمود و علاء الدین عالمخان پسر دولت خان لشکر خود را آراسته ششون بر فوج پادشاه ابراهیم زدند و بزورن و کشتن سپاه پادشاه ابراهیم را متفرق ساختند اما سلطان ابراهیم بیست و شصت هزار سوار بر طرفه از اردو خود استاده ماند تا آنکه شصت هزار سوار در خدمت او جمع آمدند پس تا دم صبح استاده هرگز دست بکارزار نکشادند چون صبح صادق دید و لشکر عالمخان علاء الدین مشغول غارت گردید چنانچه در پهلوی او خبر معدوم چند نماندند در آن فرصت سلطان ابراهیم چپا و زده بجله اول آنها را از پیش برداشته گریزان شدند و عثمان را باز نگرفتند تا میان دو آب رفتند و درین محاربه از جانبین نسی هزار کس مردان کار از افغانه قتل رسیدند و بقیه السیف پریشان گشته با طرف رفتند \*

### لمعه بر بیان محال مغلوب شدن سلطان ابراهیم و فتح شدن پادشاه

آورده اند که چون افغانه مطیعان شاه ابراهیم و افغانان مخالفانش با هم جنگ سخت نموده نسی هزار کس چنانچه مذکور شد از طرفین کشته شدند بشا بهد این واقعه طحیر الدین محمد با پادشاه را اطمینان تمام از افغانه دست داده هر سه کار احتمال اتفاق با همی افغانه داشت یک سخت بر طرف گشت و بنحایت جمع از لاهور متوجه دهملی گشت آورده اند که پیشتر ازینجا ملکه نگامیکه در میان پادشاه ابراهیم و امرا افغانه مخالفت پیدا کرده بیکدیگر در افتادند آنوقت با پادشاه را در سلطنت هندوستان طمع پیدا کرده سه سال کامل بجز تمسخر و تندی و کمر بسته و هر سال فوج کشتی نموده و جنگها نموده ناکام سیاب بر گشت این سال چهارم بود که بدریجه عهد پیمان با عالمخان علاء الدین دولت خان صوبدار لاهور سمت هندوستان لشکر کشید القصد چون از لاهور سمت دهملی روانه شد در آشنای راه عالمخان علاء الدین غیره مخالفین پادشاه لودمی با پادشاه مغل پیوسته منزل بمنزل می رفتند تا به پانی پت رسیدند و بنیام سلطان ابراهیم نیز با لشکر اتفاق اثر خود به پانی پت آمده درینجا در میان آن دو پادشاه آمده عالیجاه جنگ غلطی میسازد چون آنجا بدولت افغانه رو فروب با و با بر پرچم اقبال ایشان می ذرید لاجرم نسیم فتح و فیروزی بر لولای باری دزدین گرفت شکست نصیب افغانه گشته بهمدان معرکه سلطان ابراهیم قتل رسیده دولت افغانان لودمی با ختم انجامید و بعد از آن که از خاندان لودمی شاه خلیل سلطان بهلول و سلطان سکندر و سلطان ابراهیم سه سلطان والا شان قریب هشتاد سال پادشاهی هندوستان کردند سلطنت هندوستان امیر تیمور گورکان منتقل گردید و سلطان ابراهیم بعد از آن فرمائی دوازده سال انتقال نموده بمقام پانی پت منون گردید که تا حال بر زیارت او مجمع غریب است و در تاریخ بهادری مرقوم است که بجملة خصائص عهد سلطنت ابراهیم لودمی آن بود که غله و جامه سائر اجناس چنان ارزانی شدند که در هیچ عصری نبودند لادرا آخر عهد سلطان علاء الدین صلحی افتد اعلم شده باشد اما ارزانی عهد سلطان علاء الدین بصد هزار تخلیف و ضبط و ربط و قهر سیاست و جبر و اکراه بود و ارزانی عهد سلطان ابراهیم آسمانی بود و در عهد سلطان سکندر نیز ارزانی آمانه چنین که در عهد سلطان ابراهیم شد بر یک بهلولی ده من غله و پنج سیر روغن زرد و ده گز جامه خرید می شد از نیقیاس سائر اسباب اجناس و موجب این سه فایده ارزانی آن بود که با زنها بر ما شد و زراعتها بحال رسید و ارتفاع ولایت یکس بهد آمد و حکم کرد که ملوک و امرای خاصان



جز غله و آنچه از زمین براید نگیرد و مبلغ و زر نقد از رعایا نستاند غلات بے حد و اندازه از جا گیر با هم میرسد و خرچهای ملوک امراء  
 همه از زر نقد می بایست بکلم ضرورت غله را به نرخ که کس می گرفت می فروختند اگر کیکی چهار من به بلوکی میداد و دیگرے بسبب احتیاج و تعصب  
 پنج من میداد و دیگرے بران می افزود تا حکمت بالغه الهی اقتضا آن کرد که باین حسر رسید که بیک به بلوکی ده من شد اما با وجود زر و نقره  
 و نقود نایاب پنج تنگه با همیانه مرے آدمی که توابع و عیال داشت می کردند و بست و نسی تنگه یا همیانه سواراگر کیکی از دلی با گره می رفت  
 و با خود اپنے چار دادرے میداشت بر یک به بلوکی بفرغ خاطر و خوشحال با گره میرسد با جمله از زانی عهد سلطان ابراهیم از غریب  
 و نوادروزگار بود و سبب زال ملک ابراهیم آن شد که مرے امراء اسکندری را شکست داد و در گنجه داشت خاطر امراء و دل بدست آوردن  
 سپاهیان تقصیر کرد و اکثر امرا از نیوجو با مرے بد شدند و برگشتند و شاهزاده عالمان بن سلطان بهلول را که گنجه داشت پیش سلطان مظفر رفتند و  
 طلبیدند و در سنه اصد و ثمانین و تسعمایه ادراسطان علاءالدین خطاب اده در مقابل سلطان ابراهیم استاده کردند چون طاعت مقاومت  
 با سلطان ابراهیم در خود نیافت بوساطت دوستخان لودی نزد ظهیر الدین محمد بابر بادشاه کابل رفتند و او را چنانچه بالا مذکور شد به بند و ستان  
 آورده در پانی پت با سلطان ابراهیم مقابل ساخته و سلطان ابراهیم در جنگ کشته شده محمد بابر بادشاه مالک سلطنت هند شد  
 بیان این قصه بسبب اجمال خوبست که بعد فوت شدن سلطان ابراهیم بقام مانپی پت بادشاه بابر همان وقت شاهزاده هایون و خواجگان بیگ  
 و شاه منصور و ولی خان بهرعت تمام ضبط خزائن آگره ماسور و روان فرموده و محمد سلطان مزار و مهدی خواج و سلطان جیند برس  
 برے محافظت اموال دلی رفتند با دشمنان نیز روز سه شنبه دوازدهم رجب بر عقب ایشان بدلی تشریف برده روز جمع شنبه زین صدر  
 بالاس منبر خطیب نامی بادشاه بابر خواند و جناب بابری سیر قلعه و عمارات شهر کرده و زیارت قبور مشایخ اسلام سلاطین احرام  
 بجا آورده روانه آگره شده بجز جمعه بست دوم ماه مزبور در دار السلطنت آگره نزول ساخته عازم تسخیر قلعه که در تصرف مردم بادشاه  
 ابراهیم بود گردید بکراچیت راجه گوالیار که همراه بادشاه ابراهیم بود و در جنگ مقتول گشت مردم او که در آگره بودند بشاهزاده هایون  
 الماسے یوزن هشت مثقال کما خزانه سلطان علاءالدین خلجی مالوهی مست بدست بایشان سیده بود و جوهر میان قیمت آن نصف  
 خراج یک وزه تمامی راج مسکون قرار داده بودند پیشکش کردند و شاهزاده آنرا بنظر بادشاه در آورده آنحضرت قبول کردند باز  
 بشاهزاده بخشیدند و اهل حصار آگره که داؤد کرانی و فیروز خان سوردانا و سلطان ابراهیم از جمله بودند امان جان مال خواسته رنو  
 پنجم قلعه را تسلیم کردند و بادشاه بابر تبارخ بست دوم تها شاخزائن شانان لودی رفته سه صد و پنجاه هزار روپیه و یکم خزان سر بست شهر آگره  
 هایون بخشید و محمد سلطان مزار را پافیل و کمر شمشیر مرصع و دو کله و سپه بخشید و جمیع مزیایان امیران لشکریان حاضر و غایب طلبان علم  
 بلکه سوداگران نیز که در آن سفر همراه بودند بقدر مرتبه و منزلت بهره سائیده به بخشید و خراسان کاشغر و عراق باستانیان خویشان غایتها  
 فرستاد و بیکه مبارکه و مدینه منوره کربلا علی و نجف اشرف و مشهد مقدس اکثر مزارات متبرکه خراسان سمرقند زکریا مرسل داشته تحقین  
 آسند و در آن خوشدل گردانید و بیکه هر یک از مرم شهر کابل از مردوزن بنده خورد و بزرگ و غنی و فقیر یک شانه خن که یک مثقال نقره باشد  
 بهر شمار می فرستاده خوشحال ساخت و آنچه بادشاهان سابق به اماند و خسته بودند در یک مجلس صرف نموده به شهرت آنجناب بقلندری  
 معلوم عالم و عالمیان گشت - آورده اند که چون محمد بابر بادشاه بر سلطنت دلی فائز شد اول عهد پیمان صلح ایمان را بر طاق  
 نیان گذاشته به بهانه آن رکتب مبسوطه تواریخ مندرج است دولت خان لودی را نیست نابو و گردانیده روز سوم  
 ملک جهان آله ماجده سلطان ابراهیم روم بوجه سلطان کندر را به بهانه آنکه اراده زهر خوراندن به محمد بابر بادشاه کرده بود و محل



بادشاهی برهاری بر آورده و بر خرسوار ساخته عارت کرد پس از آن عالمان و غازیخان ترین را سر در بار بختن در داده  
 مصدق مضمون وقت مقرون حدیث من جفر بیگانه لایحه فقد وقع فیده گشتند پس از آن بحکام صدر احکام صادر فرمود  
 که آمد افغانان کابل و قندهار را با شمشیر و سپر و توفنگ از دریای سندھ عبور کردن بدهند و افغانان هندوستان را نیز حکم شد که سوا  
 پیشه بیو پار و زراعت کار دیگر نکنند الغرض مهاکن مغلان در تحریب افغانان ساعی گشتند و چون هندوستانیان از مغلان  
 هراسان بودند در اول مائل نشده هر کس هر جا که بود مضبوط شده علم مخالفت بر افراخت چنانچه قاسم خان در سنجلی و علیخان فرعی  
 در میوات و محمد زیتون در دھلو پور تا تارخان ابن مبارکخان در گوالیار و حسین خان لوهانی در راپر می قطب خان در ناوه و علیخان  
 در کابل و نظام خان در بیانه ساک ساک بناوت شدند و آن طرف آب گنگا را خود افغانان بزرگ مثل نصیر خان لوهانی و  
 معرف خان فرعی و غیره بنصرف آورده بودند و آنها چنان سرکش بودند که سلطان ابراهیم را نیز متابعت نیکر وند و این نصیر خان  
 لوهانی و معرف خان فرعی بضرورت با هم اتفاق نموده مبارز خان لوهانی را بسلطان محمد ملقب کرده بر خود حاکم ساختند و با لشکر  
 بسیار بطرف آگره آمده مقام کردند مقارن اینحال حسین جلوانی نیز از جناب بابر می روگردان شده با ایشان پیوست و کار بجای  
 که تمامی امر امتلیه بادشاه بابر را بران داشتند که ترک ملک هند نموده بکابل برود اما بادشاه بر الواعزمی خود ثبات و زبده نجه  
 کلانرا پس خاطرش و غدر بیماری زخصت داده علاوه حکومت کابل باو بخشیده و درین برج کابل رفت و هنگام وانه شدن بریکه  
 از دیوار عمارت دہلی نوشتہ رفت

اگر بخیر و سلامت گذار سندانم سیاه بر می شوم گر هوای هند کنم  
 چون سرداران و حاکمان هندوستان چنانچه و چه دیگران ثبات الواعزمی بابر بادشاه را دیدند آغاز در مائل شدن اطاعت نمودن  
 کردند چنانچه نخست شیخ گھون باد و دست نهرا کس از میان دو آب باگره آمده نوکر شد و علیخان فرعی نیز از میوات چون پیش  
 بدست آمدان بابر می گرفتار شده بودند بدرگاه بادشاه بابر آمده از پیشگاه سلطنت بطوع و تقارہ سر بلند شد متعاقب ایشان فیروز خان  
 و شیخ بایزید فرعی نیز با جمیعت خود حاضر شدند و در دیدار و قطع یافتند محمود خان لوهانی و قاضی حبیب نیز حاضر حضور گردیده باطلاع  
 مناسب تم شدند درین اثنا حسین بایبلین جلوانی قلعہ سنجل را محاصره کرده قاسم خان سنجلی اطاعت استمداد جناب بابر می اختیار ست  
 بنا بران بادشاه مرامندی کوکلتاش را با نطرفه ستاده چون از آب چون عبور کرد و با افغانان جنگ آگشت ایشانرا شکست  
 داده و ازین استمداد قاسم خان مرهون حسان بادشاه گشته قلعہ را بمرامندی سپرد و خال و تختو اتان بابر می شد پس بادشاه سنجل را  
 بپناهنده همایون داده و برابر سر افغانان شرقی مامور فرمود چون دانده شده بتوج نزدیک سید افغانان شرقی که قریب چهلنار مرگور  
 بودند بآنگه جنگ شد و سمت جنوب رفته لاقح خان مروانی که از انجمله بخدمت شاهزاده حاضر شد و شاهزاده او را بدرگاه  
 فرستاده از حضور بادشاه نوازش یافت و او را هم پیاله و نواله ساخته جامه پوشیده خود باو بخشید و باقطع عمده سرفراز گردید  
 باسراع این لطف اکثر افغانه باطاعت مائل گشته دل نهاد بر سلطنت چغتائی شدند نظام خان حاکم بیانه که از راجه ساکا  
 خائف بود و افیض اطاعت اختیار نمود اما چون بادشاه او را بپسردن قلعہ مامور ساخت ابار آورده بنا بران با باقلی بیگ مقابل  
 و محاصره او مامور گشت نظام خان نیز مقابل او در آمده با باقلی بیگ جنگ نموده و با باقلی را شکست فاش داده باز قلعہ  
 در آمد چون رانا ساکا که دشمن جانی او بود برینحال مطلع شده فی الفور عازم تنبیهال او گشت بعائنه انجال نظام خان ز لاجاری



بر کرده خود نماست و ز زیده بملازمت اطاعت بادشاه رسیده قلعه را بپادشاه سپرد و دست لکه تنگه از میان دو آب  
 با قطعش مقرر گشت بهمدان ایام منگت سلسله از حکام خاندان قدیم گوالیار بانفاق کافی که خانبهان نام لشکر بر گوالیار بزرگ  
 تا آرخان در قلعه محاصره کرد پس تا آرخان نیز اطاعت با بر بادشاه اختیار نمود از درگاه بابر می استمداد کرد و بادشاه  
 رحیم داد خان شیخ گهون را بحدود روانه ساخته قلعه را از محاصره منگت سلسله خلاص کردند و با وجود آن تا آرخان از سپردن قلعه  
 از آمدن رحیم داد خان قلعه مانع آمده اما آخر کار رحیم داد خان تعلیم شیخ محمد گشت که مرده در ویش عامل بود خوف منگت سلسله را بهانه  
 ساخته تنها بدخل قلعه اجازت یافت بعد داخل شدن وقت شب بانفاق و سازش مریدان محمد غوث که محافظان دروازه  
 بودند دروازه را ساخته و جمعی کثیر از فوج خود باندرون قلعه در آورده وقت صبح چون تا آرخان بر خیال مطلع شد بجز سکوت  
 چاره ندید قلعه را بر رحیم داد سپرد و خود با گره زفته در سنگ امر بپادشاهی داخل گشته بست لکه تنگه انعام یافت و محمد زیتون هم از  
 دھولپو آمده از حضور بابر می منصب امارت یافت هم درین ایام حسین تیمور سلطان ابو الفتح ترکمان بر سر حمید خان و سارنگ خان  
 و دیگر افغانان نواحی حصار فیروزه زفته او شان را سزا دادند هم درین ایام خواجگی اسد ایلچی با سلمان نامی ترکمان از خدمت  
 شاه طهماسب صفوی از عراق باز آمده خلعت بپای بادشاه بپا آوردند از آنجمله دو کینه خوب صورت از قوم چکن بو دند که بادشاه  
 بسیار تعلق خاطر بآنها پیدا گشت بهمدین ایام شاهزاده بهایون که به تخریب ممالک شرقی زفته بود بسیار از حد و جوهر ضبط نمود  
 و سلطان حسین بر لاس سپرده مراجعت فرمودند چون بجای سید عالم خان میان حکام کاپی بلازمت آمده هم کاتب شاهزاده با گره آمده  
 از حضور بادشاه نوازش یافت بهمدین ایام رانا سانگا قریب یک لکه راجپوت جمع آورده بسیار از امر سلطان ابراهیم  
 که هنوز مطیع نشده بودند با او متحد شده و نیز محمد خان پسر سلطان سکندر باده هزار سوار با و پیوست هم برین مطر را جگان بارواژ  
 چنانچه پرم بود و زرنگه دیو راجه چند بری موسوم به بدینی سلسله و راول دیو ولد و انو سنگه و راجه دیو نگر سنگه و راس چند جهان چو مان  
 و ناکچند چو مان دیو پیغمبره با پنجاه شخصت هزار سوار مطیع او گشته علاوه از آن جن خان سیواتی باده هزار سوار نروزش آمده با جمله  
 دو لکه سوار بقصد استخلاص هندوستان از مغلان باراده محاربه توجه اگره شدند با تملع این ساسخه محمد بابر بادشاه با لشکر و ابراهیم  
 و چهار کس از امر هندوستان چنانچه کما خان و جلال خان پسران سلطان علاء الدین علیخان فرعی و نظام خان حکام میان از اگره متوجه  
 گشت و در نواحی بیانه تقارب فریقین و داده قراولان بادشاهی زخمی شده آمدند و نیز مردم قلعه بیانه در جنگ از فوج غنیمت گشت  
 خورده قلعه درآمد سبت خان نیازی حسین خان سیواتی نیز از فوج بابر می اگر غنیمت پیوستند اضطراب و تند بذب تمام مغلان روی  
 نمود و نیز محمد شریف منجم موجب از دیاد هراس مردم بادشاهی گشت که هر لحظه میگفت میخ طرف مغرب است هر کس که از طرف مغرب  
 جنگ کند البته مغلوب میشود بادشاه چون درین مهم با امر انگکاشش نموده اکثر امر گفتند بهتر آنکه قلاع بزرگ را پر مردم عمد سپهر بادشاه  
 نفس نفیس خود با پنجاب و بادشاه گفت سلاطین که در اطراف اکناف عالم اند چه گویند که بادشاه با بر زندگی را غنیمت شمرد چنین  
 مملکتی را از دست داد سزاوار مردی آنکه دل بزرگ نهم و بجان بکوشم اهل مجلس چون تقریر مردان بادشاه شنیدند متاثر شدند و  
 همگی کجیل و متفق الی شده ای الجهاد و الجهاد در دادند و عرض نمودند که مر جبال بادشاه از پنجه بهتر است که کشته ما شهید گشته  
 غازی باشد و تمامی بر جانفشانی ما سوگند خوردند بادشاه بابر که لب از لب جام بر می داشت و هرگز صراحی و پیال را از دست  
 فرو نیگذاشت درین وقت از ترحم باده از خوانی بلکه از جمیع محارم و مناجی حتی که از ریش تراشی تو بوضوحانم و تنغا مسلمانان ملک



مخبر را بخشیده فرامین تمامی قلم و مرسله داشت روز شنبه بهر جسمی الاخر روز نوروز جنگ آراسته و نیز دهم ماه مذکور از انجا  
 کوچ فرموده بموضع کالوه من اعمال بماند رسیده هنوز فرشتان خمیده بر پا نکرده بود که مخالفان با افواج چون بحر موج از مور و بلخ بیشتر با  
 فیلان کوه سیکر نظام شده کپاس از روز مذکور نگذشته بود در برابر باد شاه آمدند و زلزله در زمین و لوله در سپهر برین انداخته هنگامه  
 قتال مشتعل ساختند و مابین اهل قتل و مقتولین قتل و خونریزی یکدیگر مشتعل مانده آخر شکست بر لشکر اناناسگان افتاده روسه بگریز نهاد  
 و حسن خان میواتی که از عرصه دولت سال ابا عن جد بالاستقلال حکومت کرده بود بضررتی فتنه گشته شد نیز را و لیدو و چند جهان  
 چو بان و با کچند و کرم سنگه را چپوت که سرداران صاحب کوه بودند بحساب اموات آمدند و اناناسگان بزار محنت جان از مکر که بدر  
 بره گریخته رفت و بعد ازین فتح بادشاه را بادشاه با برغازی نوشتند و این فتح را فتح بادشاه اسلام تاریخ کردند و بعد ازین فتح  
 محمد شریف بنجم را پس از خطاب یک مکتبه انعام داده از ممالک محروسه اخراج فرمودند - بعد انان محمد علیخان جنک جنگ  
 و عبدالملک قورچی و شیخ گھون را بر ایلیاس خان که در دواب خروج کرده بود فرستاده تا او را بقتل رسانند و از انجا بمیوات  
 رفته نهر خان دل حسن خان میواتی اطاعت نموده بدرگاه آمد بادشاه و ولایت میوات را باقطاع حسین تیمور سلطان که بخراب بروردی  
 ممتاز بود در داده بدانصوب فرستاد و در حسین مراجعت با گره شاهزاده محمد بایون را جهت حفظ کابل و بدیشان تسخیر بلخ و تخمیناً  
 و خزان عمه روان فرموده و محمد علی جنک جنگ و تودسی بیگ را بدفع حسین خان و دریاخان افغان که متصرف چند و اثر و لایطری  
 بودند و قطب خان افغان که در نامه باغی شده بود تعیین فرموده حسین خان بے ارتکاب جنگ فرار نموده در عین حالت عبور از آب  
 جمن غرقا شد و دریاخان آواره گشت - و همچنان محمد سلطان مزار بدفع بلین افغان با مور ساخته چون قنوج رسید بلین از انجا بخراب  
 گریخت - و بادشاه در دست و نهم ذی الحجه بفرستاد و بجا کابل و بجهل رفته و بعد از حفظ و افره با گره مراجعت فرموده تب  
 غبار رض حالش گشت چون صحت یافت بجزم استیصال میدنی بے تنو و چند برسی شد و میدنی بے با اتفاق را چپون در ارگ  
 تحصن نموده روز دوم ساکرام سلام قلع را بجنک مقرر کشادند و پنجاه را چپوت را بقتل رسانیدند و درین گیر و دار جمعی از را چپون  
 ذمی جهاست مع قبائل سجان میدنی بے که اندرون قلع بود در آمده در وازه را بسته بجنک قیام نمودند آخر کار چون رشته کار از دست  
 رفته دیدند مستورات خود را از دست خود قتل نموده و بعد از ان موافق رسم خود شمشیر برهنه بدست یکدیگر داده یک یک بچوخی خود  
 نزد او رفته و گردن زیر تیغ نموده را میکشت تا تمامی قتل رسیدند چنانچه میدنی بے خود نیز بدینصورت واصل جنم گشت  
 و قلع بصرف اولیای باری آمد آنک تلمی منوشه مساجد و خانقاه چند برسی و سازنگ پور و زتبهو که بنود بفرموده میدنی را  
 ساکن حیوانات ساخته بفضله گاواند و ده بودند بحال خود آورده بکله بکله شیخ زرین صدر آن کثافت و نجاست زائل گشت و مؤذن  
 جاب و کیش و وظائف مقرر کرده از سر نو اسلام را در ان دیار رواج دادند و فتح دارالحرب تاریخ این فتح نوشتند و حکومت چند بر  
 بوارث قدیش احمد شاه بن محمد شاه بن ناصر الدین مندوسی که ملازم رکاب بے و عطا فرمودند درینوقت خبر رسید که امراء و عساکر که بد  
 افغانه شرفی رفته بودند بے مرفه جنگ نموده و شکست از انباران بادشاه عیترت سمت قنوج روان گردیده و بجام را پری  
 امرا شکست خورده نیز بانجناب پیوستند چون بجنار آب گنگ بے میدنی چهل کشتی بفرستیدند پل است حسین تیمور سلطان و  
 دیگر امرا شروع در عبور کردند و وصول اینجنرا فغانه مفرور گردیده رفتند حسین تیمور بنال کرده افغانان را تمام آواره ساخته  
 علاوه از ان زنان فرزندان بعضی از ایشان را اسیر کرده باز آمد پس بادشاه در حوالی رود گنگا شک کرده با گره معاودت نمودند و محمد مان را



خلفت مع الزمان الا ان بنی گریخته بدرگاه آمده بود حاکم آگره گردانیده خود بدولت در پنجم ماه محرم سنه صد و شصت و شش جانب گویا رسوا  
 فرمود و قلعه گویا را و قیل و گیل و عمارت بکرباجیت و راجه مان سنگه را که در آن حصار است نظاره فرموده پس به سیر باغ و حوض  
 ریجم داد رفت و در آنجا گل سرخ آتشین که کمتر بنظر آمده بود دیده نهال آنرا باگره بردند و همچنین مسجد جامع سلطان شمس الدین التمش را  
 که در گویا راست تماشا کرده بکرات مرات فاتحه آمرزش بجای او خوانده بدار اختلاف آگره خود فرمود و در پنج اکتافه و طبع شریفش  
 ظاهر شده بجا گشت بعد شفا یابی حسب طنذر رساله ولدی حواجه عبید الله احرار قدس الله سره با تمام رسانیده همدین سال مرزا  
 عسکری حسب الطلب بحضور آمده اراده آن بود که او را بر سر نصرت شاه فرستند اما نصرت شاه اطاعت نمود. همدین سال  
 برهان نظام شاه بحر می دالی احمد نکر عیینه شتمه تهنیت فتوحات سابقه و لاحق رساله ارشته انهار عقیدت اخلاص نمود و در آخر  
 این سال حسب که سلطان محمود ابن سلطان سکندر بود می لایمت بهار را تصرف نمود و بلوچان اتفاق عجیب در میان علم نیاوت  
 برافروختند و بادشاه هم ملتان را در تعویق انداخته بجانب بهار توجه فرمود چون بگردد رسید جلال الدین شاه شرقی بلوچان ضیافت  
 و گذرانیدن پیشکش قیام نموده رعایت خسرو یافت و محمد زمان مرزا ولد بدیع الزمان مرزا بفتح بهار مانوشده چون نزدیک  
 بهار رسید سلطان محمود تائب دست نیارنده فرار نمود و در بهار چند روز با زافغانان جمعیت ساخته بقصد جنگ کنار آب گنگ  
 رسیدند بادشاه نیز مرزا عسکری را با لشکره شائسته بگذر بدری فرستاده و مرزا با لشکر از آب عبو نموده بر سر مخالفان رفت  
 اما حسین بن یور سلطان توخته توغا سلطان قبل از آب گنگ عبو نموده جمعیت افغانه را برهم زده بودند چون نصرت شاه غاشیه  
 اطاعت بردوش گرفته مستعد انجام مهمات افغانان آسند و گردیده بود و موسم برسات نیز در رسید بنا بران بادشاه عبید  
 را صاحب اختیار آنصوبه گردانیده باگره برگشت و شاه زاده همایون را از بدخشان طلب کرده و او مرزا بندال را بر حکومت  
 بدخشان گذاشته به ملازمت بادشاه رسید پس انان سلطان سعید مرزا حاکم بلخ مرزا بندال را در قلعه محاصره ساخته اما فتح نکرده  
 و غارت و تاراج بسیار نموده مراجعت کرد بعد از ان چون تخمیر محمد بابر بادشاه بطریق برادری دوستی در باب مقرر کردن  
 مرزا سلیمان در قلعه بدخشان داشتن سلوک برادرانه با او بنام سلطان سعید رسید. و مرزا سلیمان بدخشان رسیده ساکنجام  
 شده مرزا بندال به هند وستان آمد و ظمیر الدین محمد بابر بادشاه در ماه رجب سنه صد و شصت و شش مرخص شده شاهزاده همایون  
 که بر تخمیر قلعه کالجبر متعین بود بحضور طلبه قائم مقام خود گردانید و روز دوشنبه پنجم ماه جمادی اول سنه صد و شصت و شش  
 داعی حق سالیگ گفته عالم بقا فرماید بعد از ان نعش او را موافق وصیت بجابل برده در قدم گاه حضرت رسول اکرم  
 صلی الله علیه و سلم مدفون گردانیدند اما الله را جعون

### لمعه در حقیقت نسب ظمیر الدین محمد بابر بادشاه

علی سبیل الاجمال چون سلطان ابو سعید مرزا در هرات شهید کردند او را یازده پسر بودند سلطان احمد مرزا - سلطان محمود مرزا -  
 شاه رخ مرزا - النغ بیگ مرزا - عمر شیخ مرزا - سلطان مراد مرزا - سلطان خیل مرزا - سلطان عمر مرزا - سلطان مرزا - و از نیمه چپا  
 پسر بادشاهی سیدند و در عهد پدر هر کدام در مملکت بادشاهی میکردند تا آن بیگ مرزا در کابل سلطان احمد مرزا در سمرقند سلطان محمد  
 مرزا در حصار و قندز و بدخشان و عمر شیخ مرزا در اندجان و فرغانه و یونس خان حاکم مغولستان غیر از انغ بیگ مرزا هر یک ان



سه پسران که برادر بودند یک یک خرد داده بود عشیق مزاراد در شصت و هشتاد و هشت از دختر بلو نسل خان اغنه قتلنگ خانم  
فرزند سے بوجود آمده موسوم بمزایا برگردید و نسبت سلطان ابو سعید مزایا به صاحبقران چنین میسید ابو سعید مزایا ابن  
سلطان محمد مزایا ابن میسران شاه مزایا ابن امیر تیمور گوگان

### لمعه ذکر مجمل سلطنت یونان شاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی

بتابعیت نقل شهوشیه خروار میانشه تعلیل و مجمل از واقعات سلطنت نوبت اول اومی پردازد آورده اند که چون بادشاه  
همایون بر سر سلطنت هند جلوس نمود زیاده از پدید راستیصال و خرابی افغانه ساعی گشت و قتیکه مزاراکامران حاکم کابل با جمعی از مملکت پنجاب  
بطریق مبارکباد بخدمت برادر خود محمد همایون بادشاه مشرف شد بادشاه از راه مکارم اخلاق از اطوار او انماض نمود و پنجاب و  
پشاور و لغمان را اضافه کابل و قندهار و بامیان نموده بجهت حرمت کرد ولایت میوات بمزایا بندهال عنایت نموده ولایت  
سبھل را بمزارع اسکری ارزانی داشت و در نصد و هشتاد و هشت بعزم کشادن بر قلعه کالنجر لشکر کشید چون در آن راه  
محمود خان ولد سلطان سکندر لودی با اتفاق ملین یا مسین افغان چون پور اتمتر فرشته بنا بر آن لاجپار از راه کالنجر پیشکش  
گرفته بچونپور رفت و افغانان را بعد محاربات شدید شکست داده حکومت آن طرف ابدستور به سلطان به صید برلاس  
سپرده با گره مراجعت کرد و جشنی ساخته دوازده هزار کس را با انعام خلعت مزار فرموده متوجه فرغ شیرخان گشت

### لمعه بیان مجمل حال حسب و خراج شیرخان بپادشاه همایون و غالب آیدنش بر بادشاه بعد اید بسا

آورده اند که چون سلطان بهلول لودی داعیه جهانگیری منقوش خاطر ساخته و باراده تصرف بر تخت دہلی را بهو را مد کج معیت بان  
پرداخت و افغانان از کوهستان و دامان طلب نموده بجایت مقوت شمشیر افغانه بر دہلی قابض شد در آن ایام افغانان کوهستان  
و دامان را هوس آمدن بهندوستان پیدا شده جوق جوق از کوهستان و دامان بهندوستان می آمدند در آن ایام میان ابراهیم  
بدا محمد شیرخان با پسر خود میان جن نام از وطن سوریان واقع دامان قیس غریبندوستان رسیده ملازمت میان شته خان شیرخانی  
که پرگنه هر یانه در جاگیر داشت اختیار نموده در پرگنه بجاژه سکونت پذیر شد و در عهد سلطنت سلطان بهلول در شصت و صد  
و هفتاد شیرخان تولد یافته موسوم به فرید خان گشت و بعد چند سال میان ابراهیم از شته خان جدا شده بجائان سارنگ خانی  
پیوست بعد از چهل سال سوار گردیده در سرکار ناول جاگیر یافت و بعد چند سال میان جن پدر فرید از میان ابراهیم پدر خود جدا شده  
بخدمت مستد عالی عمر خان مروانی امیر کبیر سلطان بهلول رفته موضع نهادلی از معمول شاه آباد داخل سرکار سرهند جاگیرش مقرر شد  
رفتی میان جن بر لئی نوکری فرید اتماس نمود و مستد عالی بجاوب آن فرمودند که فرید هنوز کودک است لائق نوکری نیست از راه  
مهراتی به نام مزروع نهادلی را در وجه اخراجات فرید عطا کرد بعد ایام خبر رسید که میان ابراهیم وفات یافت بنا بر آن جن خان  
برخصت مستد عالی و بجای تنزیه داری و اتمام کار بار پیمانندگان بجانہ رفت و بعد اتمام ایام تنزیه داری مستد عالی جاگیر میان  
ابراهیم بنام میان جن بحال فرمود و بعد در آن نزدیکی سلطان بهلول وفات یافته سلطان سکندر بر تخت دہلی نشست  
و میان جن خدمت جمال خان بوجا حسن نمود چنانچه جمالخان از و نهایت رضامند شد چون سلطان سکندر چونپور را از ابراهیم



تغیر فرموده جهانخان را بامارت و حکومت و اقطاع دو از دوه هزار سوار جاگیر سرفراز فرمود جهانخان قنطاع پانصد سوار پرگنه مستقر آنو  
 بجایگزینان حسن مقرر کرد میان حسن هشت پنداشت فرید و نظام از یک مادر افغانیه و سلیمان و احمد و مداح هر سه از دیگر مادر  
 و شادسی و علی و یوسف و تقی از حرم دیگر بودند و پنجاه عورت میان حسن ابا مادر سلیمان محبت بسیار بود و بد فرید هیچ  
 اتفاقی نداشت لکن در وقت تقسیم جاگیر سلیمان برادرانش را بر فرید و دیگر برادرانش مقدم داشت بنا بر آن فرید از پدر خجیده  
 بخدمت جهانخان بچونپو رفت هر چند پدر او را واپس طلبید نیامد و در خونپو کافیه را با حوشی قاضی شهاب نمیده خوانده و  
 از کتب فارسی گلستان و سکنه نامه شاهنامه را خوانده و از ابتداء ایام شهاب ابنت اکا عاتلی تا او را ایام سلطنت  
 سکنه نامه شاهنامه را دستور العمل خود داشته بر آن عمل میفرمود و بطالع آن سخی خیریل مبدول میرداشت بعد مدتی چون  
 خوششان واقف با میان حسن را در باب مجوری فرید بطعون ساختند خود بچونپو رفت و فرید را دلاسانموده آورد و حکومت انتظام  
 جاگیر را سپرد و ساخته خود در ملازمت جهانخان ماند و فرید در آنک ایام جاگیر را موافق شش که در مرات مذکور است چنان  
 انتظام عمده نمود که تمام اراضیات در آن آبادان گشته پیدا و از آن از سابق ده چند گشت متمدان و در نهان را یک سخت  
 معدم ساخت چون جاگیر صلاح پذیرفت و سپاه و رعیت مرده الحال گشتند میان حسن از حقیق میر و شجاعت انتظام فرید چنان  
 خوشنود شد که در محافل او را میستود و بعد چند سال چون میان حسن بخصت جهانخان سجاگیر خود آمده جاگیر را بان آبادی و  
 خوبی سپاه و رعایا را مرده الحال مید با والده فرید سلوک نیکو پیش گرفت و از شادمانی سرمخفل فرمود که اکنون من ضعیف شدم  
 تعلق کل امورات خانگی و جاگیر به فرید است بشنیدن این سخن مادر سلیمان بر خجیده عداوت و حسد اختیار نموده تا آنکه میان حسن  
 را بر غزل فرید و نصب سلیمان آورد چون فرید نمیشی را نمید خود بخود دست از کار و بار جاگیر کشیده رنجیده خاطر گشته بدو اختلا  
 آگره رفت و در بلعه کاهن پور بخدمت سلطان ابراهیم رسیده و در خدمت دولت خان ابن بدخشان خانه زاد عظم همایون پسر  
 جسته بعد از آنکه دولت خان را بخدمت ممنون ساخت عرض کرد که پدرم پیشده از عمده سرانجامی امور ملکی مالی و نوکری  
 سرکار بر آمدن نمیتواند و سحر و سحر حرم است اگر بتوجه عالی جاگیر پدر خود را فدوی گردد بنده خواه بر ادرم میان نظام هر یک  
 که منظور حضور بادشاه باشد پانصد سوار ملازم رکاب ماند و دیگر در جاگیر خواهد بود اتمی و چون دولت خان بر موقع  
 این عرض را بخدمت سلطان ابراهیم گذارش کرد در جواب او فرمودند بدم دست که از پدر خود شکایت میدار و بشنیدن  
 اینم قول بادشاه و دولت خان ساکت شده دیگر زهره گفتند داشت جواب بادشاه را از فرید مخفی داشته او را دلاسا و استمال نموده  
 گفت که غمگین کار تو نخواهد شد بلکه مدوخرج فرید و نسی سوارانش که همراه داشت یومی از سرکار خود مقرر کرد درین اثنا خبر وفات میان  
 حسن سیده نیز معلوم شد که پسرش سلیمان دستار ریاست بر سر بست اما میان نظام برادر فرید دستار از سرش در بر بوده گفت  
 فرید برادر کلان است تا او زنده است مرا و ترا نمیرسد که نام نراری بز خود نیم صبر کن فرید بیاید القصد دولت خان سخی جمیل در کار  
 فرید برده منصب جاگیر پدر فرید عطا گشت فرید از حضور بادشاه خصت یافته سجاگیر آمد و همه مراران لشکریان عیای مطیع او شدند الا  
 سلیمان که نزدل موافقت و نریایه مقاومت داشت لاچار ترک مسکن مقام کرده پیش محمدخان سورد و دوشه خیل حاکم برگزیده چونپو  
 رفت محمدخان صاحب کچهر او پانصد سوار بود و در باطن با میان حسن عناد و خلاف داشت مخالفت رفته میان حسن غنیمت  
 دانسته جهت از دیاد مخالفت با سلیمان طریق نیکویی مدارا پیش گرفته گفت رفیر چند صبر کن که حالاً هندوستان پر آشوب گشته



چنانچه سلطان ابراهیم بر امر بزنطه گردیده و تبرغیب الخان و دوستان آمدند بابر بادشاه مثل شهنشاه و عاقبت کار هر دو  
 بادشاه نامعلوم اگر سلطان ابراهیم یافت من از حضور سلطان جاگیر بدیارت تمام بود نام یعنی خاص پور نائده از آن تو پرکنه  
 منتظر آن فرید مقرر کرده خواهد شد و اگر تسلط مغلان نگاه مناسب وقت کار کرده خواهد شد پس محمد خان فرید پیغام فرستاد  
 که من تصفیه جاگیر شما چنانچه ذکر یافت آمده میکنم فرید جو افسر استاد که خان اعظم در رأس او صاحب قبیل است چنانچه حاجت که قدم رنج  
 فرماید سلیمان خود در خدمت خان حاضر است مرا نیز بامشافه طلبیده قبیل قال فریقین شنیده فیصله فرماید لیکن از تجویز پدر مرحوم  
 در باب فریقین تجاوز نه فرماید که در صورت تخالف از آن تجویز تصفیه ناممکن است برسدن اینجو محمد خان سلیمان گفت  
 ازین تقریر معلوم شد که فرید بطوع و رغبت فیصله نخواهد کرد چند اوقات دیگر نیز صبر کن عتقیر او را ضرر خواهد شد که رضای تو جوید  
 و سلیمان باینوعده خوش وقت شده در خدمت او مقیم ماند و فرید بخیاال اینکه برادرش بدینمنه زیر دست پناه گرفته باید که او نیز  
 مری قومی بدست آرد بنا بر آن بخدمت مبادر خان نعلف میرا خان لوفانی ملقب شاه بادشاه بهار رفت و در خدمت او ماند  
 تا که از خدمت کار دانی مقرب گاه محمد شاه شد و همدان ایام در کارگاه با شیر بے جنگ کرده بروی محمد شاه شیر را گشت  
 و صیله آن بهادری از پیشگاه محمد شاه مخاطب شیر خان گشت بوسیله صفت شجاعت و قابلیت از تمامی افغانه امتیاز یافت و  
 بهین جهت محمد شاه او را بخدمت االیقی فرزند خود شاهزاده جلالخان سرفراز ساخته و رفته رفته بچنان مرتبه بلند رسید که حل عقد  
 امواجلان شاهزاده شکل الوجود بوی تعلق گرفت بعد چند بخدمت محمد شاه بجای خود رفته زیاده از میعاد خصمت و جاگیر  
 توقف کرد و اهل عرض مجال یافت بخدمت محمد شاه عرض کردند که این اهل شیر خان دلیل آن است که منتظر قدم سلطان محمود  
 بر او سلطان ابراهیم است که از قید خلاصی یافته و افغانه او را بپادشاهی برانشته متوجه انیطرف است اما برادرش سلیمان که در  
 عهد پدر جاگیر باو تعلق داشت شیر خان از و غصب نه از مدت بطریق آتخا شته بر درگاه آمده نشسته است اگر بادشاه  
 بر او پرکنه در جاگیر سلیمان مقرر فرماید آنوقت شیر خان بالضرورت بخدمت او خواهد رسید محمد شاه در جواب گفت حقوق خدمات  
 و دولتی او ای ساه شیر خان را بر ذمه واجب چگونه بی ثبوت تقصیر او را بر بنجام چون ابا و اعمی ابطه قربت است باید که در میان او و سلیمان  
 میانجی شده صالح در میان برادران نمایند چونکه محمد خان منتظر بانه بود بیکه مصالحه نمودن در میان برادران از بادشاه خصمت حاصل کرده بر پرکنه  
 چند آمد و شادنی نام غلام خود را بشیر خان فرستاد و پیام داد که سلیمان برادرش از جاگیر بد حصه مقرر نماید بشیر خان در جواب گفت این ملک  
 کوهستان نیست قسمت برادران در آن لازم باشد بلکه نیولایت بادشاه است حکم تصرف تمکین ملک در آن نیز بکرم بادشاه است و ضابطه  
 سلاطین افغانه چنان است که اگر شخصی از امیران منصب در آن رحلت کند متروکات او را موافق حکم شریعت بزرگان او قسمت می نمایند جاگیر را بیکه از  
 از اولادش که بجز پدر هم و ذکا و استعداد از دیگران ممتاز باشد مقرر می نمایند اکنون بدینست که من حکم سلطان ابراهیم برین بچنان  
 متصرفم و بقیه خزائن و فائز میان جن مغفور سلیمان بحالت غیبت من بزور و تعدی برداشته و پناه تو گرفته احیا  
 جمیع بلوران حقوق خود را از سلیمان طلب میکنند هرگز روزه بخسود محمد شاه قضا یا طرفین رجوع و فصل خواهد شد و اینکه بگوئی  
 و میگویی که در جاگیر و اقطاع سلیمان بر همه برادران مقدم داری هرگز صوت پذیر نیست چون شادی اینجو اب محمد خان رسیده  
 بر اشفت و تمام لشکر خود همراه شادی داده بر سر کھا خاخیل پذیر خواصخان که مدت عمر شکار حاجی بود و بشیر خان دست داشت با فرموده  
 بشیر خان نیز جمله سپاه خود را بکسکها فرستاده و سکها با شادی جنگ نموده قتل رسید و خواصخان زخمی گشت چون بشیر خان



اینجست بنید در تهر تو اقامت خود شکل دیده تو سل خود بدلت چنانچه واجب است بنحمت سلطان صید برلاس که در کره ما بچو  
 منجانب شاه اقامت داشت پناه برده از قول عهده حاصل نموده نیز از و کمک گرفته بر سر محمد خان سلیمان رفت با او شان جنگ که ده  
 هزار شکست داد و بر جای خود و پرگنه چون که جای محمد خان بود متصرف شد و خویشان خود را که در مازست محمد خان بودند بترتیر از  
 محمد خان جدا ساخته بنحمت خود آورد چون باز شیرخان برانقت خویشان قومی شد پیشکش عهده صحوب کم حکم بنحمت سلطان  
 صید برلاس فرستاد و بعد از آن به محمد خان نوشت که خان آمده پرگنه خود را که چون دست متصرف شد که مرا بجای او کار نیست چون مخاطبها  
 و پشیمان حال مانده بود این دولت از شیرخان غنیمت دانسته از کوهستان فرود آمده بر پرگنه چون تصرف کرد چون خاطر شیرخان ازین غنچه  
 فارغ شد میان نظام را در جای گذارتنه خود بنحمت صید برلاس رفت در اینجا تهر در کره ما بچو در خدمت سلطان صید مانده تا آنکه  
 سلطان صید عازم آستان بوسی بادشاه گردید و شیرخان را هم که بجز برده بنحمت بادشاه همایون مشرف ساخت شیرخان در هم مالوه  
 چندین لازم خدمت بادشاه مانده نظر بر اوضاع و اطوار مغلان انداخته گاه گاه بر ایران خود میگفت که بر آوردن مغولان از هندوستان  
 امری بس سهل و آسان تر است که همه بر بستر ناز بنای نوش و عیش و عشرت آرام است و حشمت تمام اختیار کار با سلطنت بهنود سپهر اندر رور  
 شیرخان در مجلس بادشاه هنگام تناول نمون طعام آش ما چو از نبودن سامان خوراک آن آش کار از شر به بر آورده آن طعام را بان ریزه ریزه  
 کرده با قاشق خوردن گرفت بادشاه را در آن حالت بجز نظر افتاده فرمود که این افغان بجز بس با تدبیری نمایم تا دولت فرماندهی بر  
 چهره و ظاهر اند بسا مرد ایران فاعنه بنحمت با بدولت آمده لیکن آنچه از مشاهده اینمرد بخاطر حضور کرد از شاهده هیچکدام بخاطر گذارتنه  
 گویا ملامت نمی نماید که او را باید گرفت مثل دولتخان و منی جنم باید فرستاد چون صید برلاس کس شیرخان بنحمت خلیفه که وزیر اعظم بادشاه  
 و برادر او بود سفارش بسیار نموده بود خلیفه عرض کرد که شیرخان چندان حمیت دارد که از او همه هر کسی باشد و بجز بر پرگنه تقصیر عهده  
 و پیمان نمودن راه فرم نوا آمد میگردد و درین اثنا بادشاه متوجه کار دیگر شد و شیرخان را در ایست صیدین زیر اعظم متنبه گشته بجز خصمت از  
 مجلس بادشاه برآمده سمت جایگر بر نیخته رفت بعد ساعتی چون بادشاه نظر کرد و او را ندید معلوم کرد که گریخته رفت با وزیر اعظم گفت که تو مرا  
 از قیدش باز داشتی و این شخص است که خنجر خنجر می دهد که ازین افغان فتنه با بطحوا خواهد آمد که تدارک پذیر نباشد القصد چون شیرخان  
 بجای رسید پیشکش تازه بنحمت سلطان صید برلاس فرستاده و عند تخلف خود بنیضمون بنحمت عرض داشت نمود که محمد خان سو برادرم  
 سلیمان قصد خرابی جاگیرم اجتماع کردند و من بعد استماع این خبر صبر کردن نتوانستم زیرا که در انتظار خصمت وقت از دست میرفت و  
 ممکن بود که خصمت میسر نمیشد لکن ابی تمنا شایسته حفظ ننگ ناموس و محرم و اعتماد بر لطف و شفقت ایشان کرده تکلیب بجز بارت اضطراری  
 شدم ما هر چند که شیرخان صید برلاس اطمینان میکرد و دلش آرام نمیکرفت و در پی انتقام او گشته تا آنکه شیرخان لاچار گردید بار دیگر بنحمت  
 محمد شاه ببلده بهار رفت باز از حضور محمد شاه با تالیقی نشان داده جلالخان مقرر گشته تا آنکه محمد شاه بر حمت حق پیوسته و امر سلطنت  
 بر جلالخان نیابت بر شیرخان تعلق می یافت شیرخان درین حال تا مدت سه سال در کار خود استیصال تمام سپید کرده اکثر لشکر را بر عا  
 و احسان از خود ساخت درین اثنا بادشاه بنگال داعیه تسخیر ملک بهار و امتزاع آن را فاعنه متقوش خاطر نموده قطب نام مقهور  
 باشکر بسیار برین مهم تعیین فرموده شیرخان نیز باشکر بمقابل او برآمده بعد جنگ سخت قطب خان بزخم صید خان کاکر کسی خواهرش در  
 نکاح اسماعیل سو بود کشته شد و شکست بر لشکر بنگالیان افتاده غنیمت بسیار از آن فتح حاصل شد و شیرخان بر تانغی تمام بغض گردید  
 از آن بزحانین نصیبی نداد و بنابران نوحانین را با عدوت و عناد سخت پیدا کرد دیده ما اتفاق خود را نغنی میداشتند تا آنکه بادشاه



بنگال لشکره گران بر حشم و علم عالم حاصی پو من توابع مملکت بنگاله که در جنگ شیرخان بجایک پادشاه حاضر گردیده بود فرستاده و مخدوم عالم  
خزائن فارس خود را با اعتماد و دستاورد شیرخان فرستاده و حکم طلبیده پیغام کرد که اگر فتح یافتیم دولت خود را در اختیار شما هم گرفتیم الا پس  
نزد تو اولی تر است از آنکه بدست مخالف افتد بنا بر آن شیرخان میان جسد و له عباس خان سردانی شوهر خود خود را مع ستم هزار سوار  
بگمشت و علم عالم ارسال نموده عذر عدم توجه خود خواست از تقدیر الهی مخدوم عالم در آن معرکه مقتول و میان جسد خونی گشته آن تمامی  
خزائن دولت مخدوم عالم نزد شیرخان ماند. درین اثنا نوحانیان با اتفاق جلالخان در خفیه مشوره بلاکش خیرین نمودند و شیرخان بنوع  
جماعه نوحانیان خیرخواه خود از زمین آگاهی یافته جمعیت کثیر حاصل کرده بعد از آن عداوت نوحانیان را بر جلالخان ظاهر نموده گفت باز  
پادشاه بنگاله بقصد تسخیر مملکت بهار حرکت کرده و دفع شهر ایشان قبل از وقوع آن باید کرد چو نمک قوم تو نوحانیان از سه پشت بهار  
در تصرف داشته صاحب جمعیت و حراز شده جزه ملک اکنون بسی بنده درگاه بتصرف آمده در ضبط آن نیز طمع دارند مقصد  
من آن است که بجراج ملک مجدد لشکر جدید نگا دارم تا معاندان معاند و فوج ترک فضولی نمایند و نوحانیان با نیوجیه با من عداوت دارند  
اگر حضور مرا از دولت خوانان خود دانند و بغرض گوئی نوحانیان گوش ندارند مرا مجاز فرمایند که بعد ازین در خدمت حضور با استعداد  
خواهم آمد پیشین این تقریر جلالخان است که شیرخان از مشوره نوحانیان آگاهی یافته بنا بران ملایمت آغاز نموده فرمود رضا  
من بنوع برضای تست به نوع که خاطر قرار گیر دهان کن بعد از آن شیرخان در تفرقه نوحانیان کوشش عمل آورده نفر نفر و جماعه  
جماعه را بدلا سار طرف خود میکشید تا اکثری از نوحانیان را با خود متفق ساخت و در حرابی جماعه مخالفه سعی بیش داشته بجلالخان عرض داشته  
نوشت مضمون آنکه امروز در پیش است یک مقابله سپاه بنگاله دوام نظام تحصیل مالیات ملک چونکه از کجا بودن با هر دو گروه مخالف  
تمتشی شدن هیچ یک ازین دو امر ممکن نیست التماس من آن است که پادشاه یک گروه را متمم جنگ بنگالیان دیگر را منصرف از تحصیل اموال  
ملک فرمایند تا در اصد از او امور خصله بوقوع نیاید جلالخان گفت که رعایت خاطر از همه زودم مقدم تر و اختیار جمیع اموات ملکتم  
بدست تست با بعض اموات که تعلق به ملاقات دارند هنگام ملاقی شدن ظاهر نموده خواهد شد چند روز صبر کن بعد از آن موافق صلاح  
کار کرده خواهد شد و در تخلیف نوحانیان را طلبیده عریضه شیرخان را بر او شان خوانده گفت جمعی غفیر که از قوم بایان بدام شیرخان در آمده  
با او متفق شده اند و از مشوره آگاهی یافته و از تفرقه قوم و اتفاق او شان با شیرخان بخاطر تمام بخاطر خطور میکنند تدبیر این واقعه است  
نوحانیان بعد از آن تقریر طویل گفتند که شیر شاه قوت تمام پیدا کرده قوم بایان را نیز با خود متفق ساخته الحال اطفا ناره داعیه او  
بسا دشوار است اکنون سحر آنکه مملکت بهار را پیشکش بادشاه بنگاله نموده و باز بطریق اقطاع و جاگیر از او گرفته متصرف شویم و بعد از آن  
او را براندازیم صورتی دیگر بنظر نمی آید و تدبیر حصول امید آن است که شیرخان از تحصیل اموال مملکت معین ساخته و بایان به بهانه  
مقابله با سپاه بنگاله بیرون رفته چون قریب بیکدیگر رسیدیم از او شان عهد و پیمان حاصل کرده با آنها پیوندیم و حکم آنرا که نرفته شیرخان را  
مسائل سازیم و مملکت بهار را بتصرف خود در آوریم جلالخان این امر را قبول نموده شیرخان را تحصیل اموال مملکت گذاشته خود با فوج  
متفق بجای بنگالیان رفته با سلطان ابراهیم پادشاه بنگاله پیوستند و از آنجا بزم تسخیر بهار و استیصال شیرخان مراجعت کردند -  
پشینین این شیرخان بیچک هرس بخاطر نیاروده با استقبال رفت با فوج بنگالیان نوحانیان مقابله آراگشته موافق توجیه کتب  
مبسوطه کوراست در جنگ بر مخالفان غالب آمده ایشانرا شکست داد و اکثر بنگالیان را بحالت فرار قتل رسانیده نیز سلطان  
ابراهیم پادشاه ایشانرا کشته و عنایم و فتوحات بیکران بدست آورده لایت بهار را تا بنگاله مصفا ساخت با استقلال بران بعض



همدرین اثنا قلمه چار را چنانچه شرح آن در کتب تواریخ مسطور است بدست آورد در نیز دران ایام بیوه تاج خان که بجانب سلطان  
 ابراهیم حکومت چنار داشت بعد قات شوهر همین بیوه سمات لاؤ ملک بآن متصرف بود و بصلاح رحیماد خان و مراد خان و تاج خان  
 مجبوسی بزکاح آورده و لاؤ ملک از اموال خالصه خود یکصد پنجاه قطعه جوهر که هر یک بخراج ولایت می ازید و صد من طلا امر شکیش  
 شیر شاه کرده علاوه از ان خزانه مدفون بتصرف شیر خان آمده سو آن هفت من مرادید ابدار از اموال تاج خان بشیر خان رسید  
 همدرین ایام از سمات کهرک بانو بیوه نصیر خان نوحانی که از خوف مغولان بانو لایت آمده بود صد من طلا امر و چهار من مرادید مع دیگر  
 اشیاء و اجناس نفیسه بدست آورد شیر خان را جمعیت و کنت خاطر خواه حاصل گشت درین ناگهان سلطان محمود پسر سلطان سکندر که در قلعه  
 هندی قید بود خلاص یافت و امر او را به پادشاهی بزرگش بجاگشاد و شاه چغتایی رفت و در محاربه شکست خورده سمت قلعه چنار رفته  
 مدتی در آنجا مانده بعد از ان پاره رفته بود و عمر خان حاکم اجیر اعظم هایون سلطان محمود و مسند عالی عبید خان خلیف مسند عالی عمر خان  
 و ابراهیم خان علی زنی و احمد خان پنی و یوسف خان ابن مبارز خان یوسفی و مینا خان ابن میان عطاشا خیل که از پانزده  
 سال حاکم سرهند و دو ابلی و دو میان بانو خیل سیره میان قاسم سلیمانی که از ایام واقعه سلطان ابراهیم پادشاه لودی تا اینوقت بحال خود  
 مانده و بارها با عساکر مغول جنگها کرده غالب مده بودند و را با پادشاه خود مقرر ساخته بولایت بهار رسیده و تمامی ولایت بهار را  
 بجز پهنه متحران که جاگیر قدیم شیر خان بود متصرف شده در میان خود قسمت نمودند و شیر خان محض از مجبوسی اطاعت آنها اختیار نمود  
 از ولایت بهار دست کش شد اما ایشان با شیر خان عهد و پیمان کردند که هرگاه جوینور را از دست مغولان برارند حکومت بهار  
 را بدستور که دریا خان نوحانی داشت بر مسلم دارند و وثیقه در مینا بوشته بشیر خان دادند و شیر خان بوعده آنکه متعهد  
 نموده باز حاضر خواهد گشت بجاگیر خود رفت و درین ایام ظمیر الدین محمد بابر پادشاه بر حمت حق پیوسته محمد هایون پادشاه زینت بخش  
 تخت ملی بود چون سلطان محمود عازم تسخیر چنار گشت و شیر شاه حاضر نشد لهذا سلطان محمود بالشکر و امرایه متحران و رفته او را به فتن  
 همراه خود مجبوساخته و نیز از لاچارسی همراه ایشان و ان گشت مغولان چون آذاره سلطان محمود و فاعنه شنیدند از چنار دست  
 لکھوتی مغرور شده رفتند و آن ممالک بلا فرحمت بتصرف سلطان محمود درآمد پس سلطان محمود چنار نزول نموده افواج  
 بیشتر روانه ساخت اهدر بنیر محمد هایون پادشاه بعزم پیکار با سلطان محمود سمت چنار روانه گشت قریب لکھوتی بود و لشکر مقابل  
 یکدیگر درآمد و هر روز شجاعان از طرفین با هم آمیخته داد و جلاوت میدادند چون شیر خان میدانست که آخر کار لشکر این اهلان نیکو  
 نخواهد بود و در خفیه هایون پادشاه پیغام فرستاد که مرا با بختانگی قدیم است از لاچارسی باین بوالسوسان نفاقت نموده ام بروز  
 جنگ و تلخواهی من تو معلوم خواهد گشت چون این پیغام به هایون پادشاه رسید بسیار خوش وقت گردید شیر خان را بمواعید  
 موفوره امیدار ساخت روز محاربه باخیر که شیر خان بمین لشکر بود در عین اتهاب کار از پشت بمعمر که داده سنگ خلیل در تفرقه جمعیت  
 جماعه افاعنه انداخته برین فتنه موجب شکست لشکر افاعنه گشت ابراهیم خان علی زنی که سر حلقه بهادران بود قتل رسیده و نیز میان  
 بازید قتل گشته و سلطان محمود شکست خورده بر سر حد بگال رفت و ترک اعیان سلطنت نموده گوشه گرفت تا آنکه در آنحد و در حمت  
 حق پیوست و بقیه امر افاعنه متفرق گردیده بعضی بشیر خان پیوستند و بعضی با طرف بعیده فتنه نشستند و بعد حصول این  
 فتح عظمی پادشاه هایون موعید خود را بر طاق نیان نهاده فی الحال هند و بیگ با فواج چون بحر موعید بشیر خان تعیین کرد تا رفته  
 قلعه چنار را از وستاند و چون شیر خان مستعد مقابل شد پادشاه خود نیز عازم آن طرف شد چون که شیر خان تاب مقاومت با فواج



شاهی اشته پس خود جلالت را مع حاجی خان دقله چپاژ گذاشته نمود با آل و عیال اطفال خود افاغنه بجه چهار کشته رفت همایون  
 بادشاه بمحاصره قلعه چپاژ پرداخت چون محاصره استداویافت خبر رسید سلطان بهادر گجراتی قلعه ماند در گرفت افواج او قلعه ناگور را  
 در محاصره اشته اند و خود عازم تخمین می گشت شیرخان وقوع این واقعه را بخت خود استه بخت بدست بادشاه عریضه نوشت مضمون آنکه  
 اگر بادشاه بمهربانی خود مرا مخصوص ساخته نیابت محافظت قلعه چپاژ با تمام او مقرر فرماید و فرمانبردار بادشاه خواهد ماند و قطب خان  
 فرزند خود را با پنجاه سوار در ملازمت بادشاه تعیین نمایند ساخت بادشاه جواب نوشت که اگر جلالت را بملازمت همگانی بابدوست  
 تعیین نماید در نیصوت قلعه چپاژ را با خواهرم بخشد هنوز جواب نید عازم شیرخان رسیده بود که خبر دیگر بنصیحت همایون بادشاه همایون رسید  
 که مرزا محمد مان که در قلعه بیاض بود فرستاده غیر واقعه بجا خود ظاهر ساخته و از قلعه برآمده و با شش بسیار بر جمع شده خلعه عظیم از دور  
 هندوستان در نما گشت از سونح این سانحه بادشاه بسیار بر اسیم مضطرب گشته نظر بر مصالحت وقت ملازمت قطب خان را منظور ساخته  
 اهتمام قلعه چپاژ را بشیرخان گذاشت نیز شیرخان قطب خان را مع عیال بملازمت همایون بادشاه تعیین کرد و بدو بادشاه با گره مرا  
 فرمود هنوز با گره رسیده بود که قطب خان فرصت یافته و از لشکر شاهی گریخته و سپس قلعه چپاژ رفت همایون بادشاه بعد رسیدن  
 با گره اصلاح کار محمد زمان از آگره مینار نموده و بمقام مندوب با گجراتیان مقابله آرا گشته ایشانرا شکست داد و حکومت گجرات و  
 آندیا را برزاکامران برادر کلان خود تفویض نموده با گره مراجعت فرمود و تا یک نیم سال در انجا بعبث و عشرت گذرانیده درین  
 عرصه بطرف حرکت نفرمود و درین عرصه دراز شیرخان را فرصت خاطر خواهد دست داده فوجی برار از افاغنه نزد خود جمع آورده  
 نهایت قوی بازو شده درین فرصت بمحله امرا قدیم سلطنت لودی یک عیال خان بن مسند عالی عمر خان سمرانی و دیگر عظم همایون  
 سمرانی و دیگر میان سیدین لودی شاه خلیل بشیرخان پیوستند شیرخان را از معاینه استعداد عمده خود ملاحظه فوج شایسته هوای سلطنت  
 هندوستان در دماغ افتاده خود را مخاطب بحضرت اعلی ساخت بهدران عرصه بی بی فتح دختر کالاپاژ زوجه سلطان ابراهیم که از  
 صدمه مغلان پناه برین بیار آورده بود و مواخذه کرده مجموع مال دنیا که صد من طلا و احمد و ده من مروارید انور و سوا آن نقره خام اجناس  
 دیگر بود تدارک گرفته دخترش را که مهر سلطان نام داشت جلالتان پس شیرخان بجای خود خواست اما چون بی بی فتح بانزاعی  
 نبود شیرخان جلالتان را از ان امر بازداشت همدر غیره تقیبت شاه بادشاه بنگاله فرستاد چون سپهری اشته این امر را بدین دولت  
 جلال خان نوحانی سابق بادشاه بهار را بر سلطنت بنگاله برداشتند چون شیت این امر از جلالتان بدین گشت و در سپاه بنگاله  
 برج برج واقع شد بنا بران شیرخان عزیمت تخیر مملکت بنگاله نموده بیک تاخت ولایت مونگیر را تسخیر کرده در وانه سیکه بی  
 گهرهی را مستخلص گردانید این گهرهی بنامت میان ولایت بهار و بنگاله در نهایت استحکام که از یک طرف کو بهیت نهایت  
 رفیع و جنگی بسیار صعب طرف دیگر آن دریا گنگ است که گذشتن از ان تمام دشوار است همدرین ایام همایون بادشاه  
 از مهم گجرات پس با گره رسیده توقف داشت در ایام توقف بادشاه با گره خانخانان یوسف ثانی عرض کرد که شیرخان جمعیت  
 دنیا و فوج استعداد تمام بهم رسانیده از صد قومی شد صلاح وقت آن است که همدرین وقت با همین سپاه که در رکاب است  
 بر سرش روند چو اگر فرصت یافت تا آنکه بنگاله را تسخیر کرد و بر گنجه قله میدان بیار قبضه نمود آن زمان علاج او دشوارتر خواهد  
 بود بادشاه بجواب او فرمودند از مهم کیال سپاه و اسپان کوفته دست اند بعد بارت نهضت خواهیم فرمود و شیرخان چه سنگ  
 خواهد بود که با ما همسری نماید یک مینار تمامی ممالک شرقیه را از غوغای افاغنه که مثل خس خاشاک اند صاف خواهیم ساخت



و بدستور بنود صدر راه از دهن خود نموده عیته قبول خواهند نمود انقصه بادشاه توقف استراحت اختیار کرده هم در آن وقت  
هند و بیگ با بارت چون پور فرستاده با بی فرمود که استفسار احوال شیر و نمونه حقیقت اوضاع اطوار و تازه بتازه بحضور بادشاه عرض  
نموده باشند چون هند و بیگ بخو پور رسید شیرخان از نقد و جنس نقد رتخائف نصیبه بودا داد که او را از خود کرده همواره نیک وضعی و بحضور بادشاه  
می نشست و بوصول انض هند و بیگ بادشاه بجا می بود بنابراین توقف یک نیم ساله بر بی کار آمده در نیم صده هرگز بکار شیرخان نپرداخت  
و شیرخان فرصت یافته درین ایام جلالتخان پسر خود را با خواصنخان دیگر امر بر شیر بنگاله تعیین ساخت و چون سلطان محمود مع فوج بنگاله بمقابل فوج  
جلالتخان برآمده جنگ آمدند شکست یافت و از آنجا گریخت و در شهر لکنهوتی مستحشنت و آن تمامی ممالک شیرخان اهل شدند بعد از آن  
جلالتخان بنیستق محضون قلعہ پراخت چون پنجبر بهایون بادشاه رسید فوراً از سمت آگره بپست بهار حضرت فرمود و در وقت وصول  
به بنارس چون از هند و بیگ خاننخانان یوسف فی گنگاش پسرید که اول شیر قلعہ چپاژ پر داند و یا قصد تسخیر بنگاله مقدم اردو بهرام  
اصلاح تقدیم تسخیر قلعہ چپاژ دادند اما خاننخانان گذارش کرد که در نیابت اصلاح بخاطر خطور کرده یکی پیرانه و دیگر جوانان است جوانان  
آنکه نخست از قلعہ چپاژ فرغت نموده بعد از آن متوجه تسخیر بنگاله شوند و پیرانه آنکه فتح بنگاله مقدم دارند و گنجینه باند فوج گورید آورده  
بعد از آن متوجه تسخیر قلعہ چپاژ و تهیصال شیرخان شوند که در نیصوت مطلب باسانی حاصل خواهد شد بادشاه جواب داد من که جوانم  
برای جوانان عمل خواهم کرد پس و از سمت چپاژ شد و شیرخان غازینخان سورو سیف خان سزانی را در قلعہ چپاژ گذاشته و جلالتخان را  
مع خواصنخان بر حفاظت سیکه بی گمراهی تعیین نموده علاوه خواصنخان را بکشد قلعہ گور و بنگاله که یکم خود را با عیال خود و عیال افاغنه با جماعت  
مناسب افاغنه بجبال درآمده سمت قلعہ رتاس رفت راجه رتاس اگر چه عده پناه دادن در قلعہ با شیرخان نموده بود چون کثرت افاغنه  
را دید هر اسان گردیده از در آمدن ایشان بقلعه مانع گشت پس شیرخان گوهره پیش قیمت نزد جوارین برهنه زیر راجه فرستاده او را  
زین خود ساخت و بکلیه در کتب سوطه تواریخ مرقوم است خود را بتیاریج مع جماعه افاغنه عیال و اطفال ایشان باندرون قلعہ رسانیده  
همدین وقت خبر یافت که بادشاه بهایون قلعہ چپاژ را مفتوح ساخت چونکه پیش از آن بچند ساعت خبر یافته بود که خواص خان در خندق قلعہ  
گور غرق شده اند صاحب خان برادر خود را بخطاب خواصنخان مخاطب فرموده بطرف قلعہ گور فرستاده حکم داد که چون بهایون قلعہ  
چپاژ را گرفت اکنون بلا فرصت عازم گور خواهد شد بکلیه قبل از وصول او فوجش قلعہ گور را فتح نمایند بنابراین خواصنخان به سرعت  
تمام قلعہ گور رسیده و بقلعه آویخته قلعہ گور را مفتوح ساختند بعد به شمول جلالتخان فتح نام قلعہ گور بنگاله را بخدمت شیرخان فرستاد  
از وصول خبر آن فتح نهایت مسرعت شد بهدین اشتهار شیرخان راجه رتاس و لشکرش را بکلیه در کتب سبوطه مسطور است از قلعہ  
رتاس بدر ساخته بقلعه متصرف شد و پسر خود عادنخان و قطب خان را بر حفاظت قلعہ رتاس گذاشته و خود فرود آمده بجانب کوه رتاس  
چهار کفشد توج نموده در میان آن میگشت هرگز بجایه قرار نیکو در بهایون بادشاه چون بعد تسخیر قلعہ چپاژ به بلده بنارس سیده قامت  
فرمود و بشیرخان پیغام فرستاد که بخدمت آمده ملازمت نماید شیرخان در جواب نوشت که من بنده بادشاهم محض از ترس بیم  
بادشاه آمدن نمیتوانم جمعی کثیر افاغنه نزد من جمع آمده و پسر جلالتخان قلعہ گور را فتح ساخته درین وقت ملک گور و بنگاله و بهار در دست  
من است اگر بادشاه ملک بهار حواله گماشتگان خود نموده ملک گور و بنگاله را بطریق جاگیر برین عنایت فرماید در نیصوت  
تمام خزان گور بخدمت ارسال فرم علاوه از آن سبال ده لکھ روپیه بنیادمان خزانه عامه خواهم رسانید با اتباع و متعلقان خود  
بفرمانبر واری جان سپاری قیام داشته و نیز بعد از آنکه خاطر جمعی حاصل شود از دستم ساخته به بندگی شرفش من میتوانم شرط



آنگه بادشاه ببنارس مراجعت فرمود بمایون بادشاه متمسک شایسته را قبول فرموده اسب و فلعت خاص مع من باقی شیرخان فرستاده -  
 شیرخان نیز فرستاده بادشاه را مسرور ساخته مراجعت فرمود در وقت ملک سلطان محمود که بادشاه بنگال شده از فوج شیرخان منظم گردید  
 ببلارست هایون شاه رسیده بود و عرض کرد که سواست قلعه گور که بدست افغانه است دیگر تمام ملک بنگال در تصرف من است بادشاه در موضع  
 گوئی شیرخان عمل نماید فی الفور عازم بنگال شود و از نیطرف منخج در فتره راه آمد و رفت برافغانه مسدود ساخته یک نخت بدخواه دست  
 را خواهم بر انداخت بادشاه هایون بشنیدن این سلطان محمود از عهد مشیاق حمید خورشید میری بر لاس سپهسالار خود را و خان خانان پوسف  
 زائی و دو امیر دیگر را حکم فرمود که پیشتر روان شوند و مرزها منهدال برادر خود را بکلی تنظیم با گره فرستاد و خود با بقیه لشکر عازم تهیصال  
 افغانه چهار کهند گردیده و از کوهستان و جنگل دشوار گذار که گذرگاه شیرخان کج بود روان گشت شیرخان چون این خبر شنید لشکر خود را  
 سمت قلعه رهناس روان فرمود و خود با پانصد سوار رگه ای گور بنگال شد هایون بادشاه چون قصبه میسر رسید میری بر لاس و خان خانان  
 یوسف زئی و سلطان محمود بادشاه مفرور بنگال را بخدست بادشاه آوردند چون سلطان محمود آنچه از بادشاه امید داشت میسر نکرده  
 از آمدن خود پشیمان گردید و از نعم و الم بسیار گشته بر حمت حق سپوست - بادشاه هایون از قصبه میسر بر لاس بنگال شده شیرخان  
 نیز باستماع این خبر مع جماعه قلیله مذکوره مخفی طرف بنگال روان شده جانب میگیر گشته است چون از روزه سیکری گزیده  
 کرد سیف خان سردانی اچاخیل با سه صد مرد از برادران آل عیال شیرخان بر خور شیرخان و را گفت برگرد که لشکر منول آمد سیف خان  
 گفت آل عیال مرا همراه گرفته بر من عدم آن نموده ام که خود را مع برادران فدای تو کرده تنگی گذرگاه را مضبوط ساخته هایون بادشاه  
 چنان معطل دارم که تو خود را بکنایه برسانی هر چند شیرخان او را بر رفتن تاکید کرد منظور نداشت آخر شیرخان آل عیال و اطفال او را همراه  
 گرفته روان شد و سیف خان مع برادران غسل و طهارت نموده تنگی گذرگاه را نگه داشت تا آنکه طلوعه لشکر منول نمود و اگشت پس مع  
 سردانیان چون شیران گرسنه از کمپو گاه بد آمده بنگال منولان پرداختند و تا شام هایون لشکرش را از آن بقعه گذشتن ندانند و درین  
 جنگ سیف خان سه خم کاری خورده و اکثر برادران سیف خان خود را قتل در داده بعد مغلان سیف خان بهادر را بحالت مجروحی بهیوی  
 برداشته بخدست بادشاه برد و بادشاه بر شتابت شجاعت سیف خان آفرین فرموده گفت تو کرد و رفیق در کار صاحب چنین باید  
 که از مرگ نیندیشید و کثرت قتلت مخالف با نظر نیارد بعد بادشاه سیف خان را در رفتن جانب شیرخان یا ماندن نزد بادشاه محتار  
 ساخته اما سیف خان رفتن خود نزد شیرخان اختیار نموده پس از خصمت دادن بادشاه بمقام مونگیر شیرخان سپوست شیرخان از اینجا به کله  
 کشته ها روانه سمت گور بنگال شد و جلالتخان و خواصخان حاجی خان را به عقبه سیکری گزیده متعین ساخته با ایشان حکم داد که این دروازه  
 را مسدود دارند و جنگ نکنند و دشمن را معطل سازند تا آنکه من تمامی خزان و دفائن قلعه گور را بقلعه رهناس رسانم بعد از آن شمارا  
 خواهم طلبید و او شان حسب حکم آن دروازه را مضبوط کرده تو پاپا بالای آن نصب و مستعد و نفع مغل نبشتند ناگاه طلوعه لشکر منول  
 نمود اگشت فاصله سه کرده از گزیده پاره بر پا کردند و هر صباح فوجی از مغلان اسپان مانخته نیز با گزیده دروازه رسانیده و در  
 تا نزد باقمانان داده بدائرة خود باز میگشتند تا که جلالتخان از بهیوه گوئی مغلان تنگ آمده حوصله غیرت افغانیاد از تحمل این با  
 عاجز آمد و با وجود مانعت شیرخان عزم محاربه متعلقه نمود روزی چون مغلان بر سمع خود هر روز علی الصباح اسپان مانخته و نیز با دروازه  
 گزیده و دشنام داده گوئی نموده بدائرة خود باز گشتند و اسلحه کشاده زینها از پشت اسپان فرود آورده فکر آبی از پراکنده شدند  
 و صاحبان ایشان بر بستر ناز و استراحت خوابیدند قریب نیم روز جلالتخان دروازه را کرده بر لشکر منول جلوریز گشت قلیله از



متلانی که اسپان بجای داشتند به مقابله آمدند و اکثری ست و پاکم کرده و بگریز نهادند مقابل آرایان نیز ضرب شمشیر افغانه خوردند تمامی  
 بگریز نهادند و تمام دایره از حیمه و اسپان شتران فیلان را گنداشتند رفتند القصیه بچکس از سپاه نعل مانند که اسیر یا قتل نه شد  
 جز سواران قلیل که سپاموسی اسپان بدر رفتند چون خبر این فتح نمایان بشیرخان سید برین فتح مثل فرمود که خروسه لاکه در اول جنگ  
 شکست سداگر او را باز بان جنگامه بر بند بانگ میزند اما جنگ نمیکنند و بعد ازین فتح جلالخان جلوعرشین حاجی خان را شیرخان  
 طلبیده براه که گریزگاه قدیم او بود خفته روان شد و در شتای راه راجه چهار کهند سدر راه او گردیده اما بلا محاربه گریخته قلعه پناه گرفت  
 و شیرخان تعاقب فرموده قلعه او را غلبه فتح ساخت و او را که بحیث سنگه نام داشت چون گو سفند فتح نموده آن قلعه را منهدم و ویران ساخت  
 متوجه ربهتاس شد و همایون بادشاه منزل بمنزل قلعه گوژ رسیده آنرا تصرف کرده اقامت گوژ پس خاطرش افتاده تا چهار ماه در گوژ  
 توقف فرموده و پیش و عشرت مشغول گشته حکم فرمود که تا انقضاء هفت ماه او را از مقدمات ملکی و مالی بعبض نرسانند درین  
 فرصت بے اعتنائی همایون شاه شیرخان بنارس را تخریب نموده حاکم آنجا را مع فوج در آنگنگ غرقاب گردانید و جلالخان جلوعرشین  
 را با پنجاه سوار بنواحی گوژ و بنگال تعیین فرموده حکم کرد که نگذارند که غله و غیره بشکر همایون شاه برسد - لهذا در گوژ و بنگال گران غله  
 نهایت سید بنایران بادشاه همایون بیرخان یعقوب بیگ را باده هزار سوار بجلالخان فرستاد اما عند الحاربه شکست خورده  
 و افسس خدمت بادشاه آمدند - و شیرخان خواصخان را با فوجی سمت موگیه فرستاده و بر سر خانانان یوسف انی که سنجانب بادشاه حکوم  
 موگیه داشت رسیده او را اسیر دستگیر طوق و زنجیر کرده معلول خدمت شیرخان فرستادند و او در نواحی قلعه چهار در خدمت  
 شیرخان سید شیرخان در باب تجویز نرا خانانان یوسف انی که همیشه در باب استیصال افغانه خدمت بادشاه همایون از حد زیاد  
 ساعی می نماز افغانه سالی طلبیده بگننان بالاتفاق ملے دادند که او را بقوت سخت هلاک باید نمود که بدخواه قوم بود لهذا شیرخان  
 او را سنگسار نموده هلاکت رسانید و همان وقت شیرخان قلعه چپاژ را که در قبضه مغولان بود مفتوح ساخت و هیت خان نیازی  
 و سرستان او دل را با جماعه از رجال ابطال جانب و ده لکصنوقی و بطرانچ روان فرمود و او شان گماشتگان همایون بادشاه را  
 از انما که از سنبھل و مراد آباد بضر بشیر بر آورده آن ولایت را مفتوح ساختند و همدان قووات شهر سنبھل تیاراج رفت ساکنان  
 آن شهر اسیر حکام آن ممالک مقتول شدند بعد شیرخان فوجی دیگر همراه سرداران مثل قطب خان حاجی خان سجنانب جو پور تعیین فرموده  
 و او شان آنجا رفته حاکم جو پور را با پنجاه از متلانی قتل آورده بر جو پور متصرف شدند و همان فوج سجنانب گره و مانکچو و قنوج مشافه  
 و متلانی شکست بر شکست داده کرده مانکچو و قنوج را فتح نمودند و در نیوقت شیرخان خواصخان را مع فوج عمده بر سر مرطه تعیین فرمود  
 و حاصل این تمامی لایات افغانه بکلی طر جمعی تا سال تمام تحصیل کردند بعد از آن همایون بادشاه از این واقعات آگاه شد  
 و نیز مطلع شد که مرزا هندال در آگره سر پشورش برداشته شیخ بسلول برادر شیخ محمد عوف را که از جانب همایون بلای نصیحت  
 نزد او رفته بود قتل رسانید و مرزا کامران از گجرات بر فاسته و هر دو برادر بنا بر او طبیعت غازم کابل شدند پس از گوژ بنگال  
 کوچ فرموده جانب گره متوجه شد و شیرخان نیز بر عساکر خود را جز خواصخان فوج او که بر سر مرطه متعین شده بود بجز خود و جمع آورده  
 فراهم ساخت و سبب فرستادنش خواصخان را بر سر مرطه آن بود که وقتیکه شیرخان از مهم پیش آمده باغینم مقابل آرا شده قوم سر مرطه ادکل  
 که بر آمده مملکت را غارت کرده در طریق رهنرانی پیش گرفته لشکر شیرخان را غله و غیره رسد رسیدن نماند و دو در میانته القصر  
 چون لشکر شیرخان در پای قلعه ربهتاس مجتمع شد و سان خواست هفتاد هزار سوار و یکصد از قیل جنگی شکار آمدند در نیوقت بشیرخان خبر رسید



که بادشاه همایون فیصله نسی کرده از قلعه رتاس چپا زده گذشت بر عترت تمام سمت اگره روان است نهایت سرسیمی پرتیان  
 خاطر است بنا بران شیرخان با سپاه گران تعاقب روان گشت آهنگی را بکار برده برهن منزل که مقام میکرد و تمام لشکر قلعه  
 میساخت از انشاء راه عریضه بخیرت بادشاه نوشت مضمون آنکه من بمان بنده ام و بر عسر و سپاهم اگر بادشاه بنگال را موافق التماس من  
 بمن کنم فرماید طریق و نتوانی را از دست منم. و متعاقب عریضه خود نیز کوچ متواتر بادشاه رسیده در مقابل بادشاه مابین موضع جوی  
 بکسرت خود بر پا کرده برابر بادشاه نشست بادشاه مضمون عریضه و انصیه خواست که مملکت بنگال را بمن بدهد اما با استصواب  
 ارکان دولت اول شیخ خلیل را که از احداث شیخ فرید بخشید و از پیشوایان فاعنه بود برسم رسالت نزد شیرخان فرستاده پیغام کرد که چون تو  
 بی ادبی نموده مقابل اردو ما بدولت خیمه بر پا کرده بر می روی و هیچ جای مقام کنی تا عساکر من صوره من چند منزل تعاقب نموده بازگردند بعد از آن هر چه راه  
 تست همان کرده خواهد شد شیرخان چون این پیغام بادشاه شنید محمول بر دفع الوقتی ساخته در جواب آن با شیخ خلیل فرمود که از جانب  
 من بخیرت بادشاه عرض کنی که شما جنگ میخواهید لیکن لشکر شما خواهان جنگ نیست اما لشکر من پس از جان و دل جنگ میخواهد حقیقت  
 نفس الامر این است که گفتیم دیگر رضای بادشاه است بعد شیخ خلیل رخصت شده رفت چون در نیوقت شیرخان مغلازرا غافل دید اهل را  
 مناسب بدو فرصت را غنیمت شمرده وقت شب ایلیغار فرمود و قریب بصبح با لشکر است با حشمت فرود میلان کوه سیکو جنگ بادشاه  
 آمد چون لشکر بادشاه را فرصت ترتیب قیام جنگ حاصل شد شکست فاش خوردند و بعد وقوع شکست بادشاه همایون بحالت فرار  
 متوجه اگره گردید بعد از آن شیر شاه فوجی را سمت بنگال تعیین ساخته و آن فوج بر عترت تمام با نجا رسیده جهانگیر قلی بیگ با لشکر  
 همراه او بود و علف تیغ بیدریغ ساختند قصد حصول این فتح شیرخان خود را شیر شاه خطاب کرده که و خطبه بنام خود ساخت و  
 سال دیگر یا غلبه دهد به تمام متوجه اگره گشت از قدرت الهی تعالی شانه در چنین وقت که بیگانه را یگانه باید ساخت کامران مرزا از بادشاه  
 جدا شده بلاهور توجیه نمود و دیگر امرای چغتایی نیز از بادشاه مخالفت و زریزند با وجود این امور همایون بادشاه خود را از ادعای معاف  
 ساخته از اگره متوجه قنوج گشته و از آب گنگ بار اوه مقابل شیر شاه عبور نموده درین زمان لشکر مغل صدر هزار سوار و لشکر افغان پنجاه  
 هزار سوار بود و بروز عاشورا سه نصد و هشتاد و هشت سوار و لشکر مغل کوچ نموده چون اراده فرود آمدن بر منزل کردند در نیوقت شیر  
 صفوق است بر سر بادشاه همایون مدونا نره کارزار را شعل کرد و لشکر مغل دست پاکم کرده فرار را برقرار اختیار نموده منظم شدند  
 و بسبب کمال سربلندی بسبب برون چپا حق شمشیر فاعنه سوار و پیاده خود را بر بارباندانند و اکثر غرقاب شده اند که از ایشان  
 بصد سخت جان از قتل و غرقابی بی سلامت برآمد بادشاه همایون همچو نیز نهایت چارپی سرگردانی بیگمات و حرم را گذاشته روی  
 بفرار نموده خود را سواره بدریانداخت و آب را از خانه زمین جدا ساخته قریب دو غرقاب گرد و ابامد و شخصی شمس الدین نام که مشک  
 دم ده زیران داشت به اصل نجات سیده از حصول این فتح انمی شیر شاه را غنائم و اسبابشای بی بدست آمده اول تو ج بگبانی  
 عصمت بیگمات شاهی عورات سائر مغلان نموده و ملکه زمانی و دیگر بیگمات بادشاهی را همراه شخص معتبر و امین خود روانه قلعه رتاس نموده  
 و سائر زمان مغولانرا مطلق العنان ساخته فرمود هر جای که خواهد برزند کسی مزاحم حال و مال او شان نگردد. باقیماندگان لشکر مغل که از  
 غرقابی بی سلامت مانده بودند نزد بادشاه همایون جمع آمدند چون لشکر افغانان تعاقب مغلازرا از دست ندادند لاچار بادشاه مع لشکر  
 متوجه لاهور گشت چون لاهور رسید از طرف مرزایان مغلان بری جمع آمده در نیوقت شیر شاه ملکه زمانی را مع دیگر بیگمات بادشاهی



به سوارسی و دوله با پرده دار سردارشان ایشان حضرت محرابان روانه لاهور ساخته بخدمت بهایون بادشاه رسانیده بعد از آن بتو  
 خود مع افواج تعاقب بهایون شاه متوجه لاهور شد چون بلاهوز نزدیک سید بهایون شاه طاقت مقاومت در خود ندید از لاهور  
 برآمده راه ملتان پیش گرفت شیر شاه نیز تعاقب بعمل آورد چون بهایون شاه سه منزل از لاهور سمت ملتان رفت درین منزل  
 مرزا کامران از وجودش آگاه شده براه چو باره متوجه کابل گشت و بهایون شاه براه سواحل دریا راوسی سمت ملتان کوچیده منزل به منزل میرفت  
 چون بمقام خوشاب این خبر بشیر شاه رسید از آنجا فوج سنگین با تحت خواصخان حاجی خان میان حبیب خان علیزئی و قطب خان بودی  
 و مرست خان اول و جلالتخان جلوه غشین و عیسی خان نیازی و بریزید گو رجب بهایون تعیین فرموده ایشان را فهمانید که جنگ نکنند و قنای  
 او نیز از دست ندهند تا آنکه در از ممالک محروسه خارج نمایند و بعد از آن مراجعت نمایند و امر مذکور به بعد روان  
 شدن و فوج گشته خواص خان و عیسی خان نیازی و بریزید گو رجب حاجی خان از دریا گذر نموده کتاره دریا به چناب  
 گرفتند و جلالتخان قطب خان مرست خان و غیر هم برپشته بهایون بادشاه روان شده سواحل دریای راوسی گرفتند ناگهان فوج مرزا کامران  
 با فوج خواصخان غیره و چار شده امانا متقدمت نیاد کرده سمت کابل گریخته رفتند علم و تقارن اسباب اودست افغانان آمده نیز بسیار  
 از رفیقان او قتل رسیدند و خواصخان غیره بعد از آنکه بهایون بادشاه از ممالک محروسه بدر کردند مراجعت نمودند و بمقام خوشاب حاضر حضور شیر شاه شدند  
 بهایون بادشاه حیران و سرگردان بپایان سید و از آنجا راهی کهنه کهنه دیده برقت سیدن بکابل با اعلان جنگ و تگیری از فطرت نزد شاه حسین  
 زرخون حاکم سندھ فرستاد و از او استمداد کرد تا با اتفاق او بکجرات نته آنک را تسخیر نماید اما مرزا مذکور از راه نفاق بادشاه را تا ششماه  
 بیست لعل متوقف داشت چنانچه در نبره اکثر لشکریان از بادشاه متفرق شدند یعنی مرزا هندال جدا شده نزد قراچ خان حاکم  
 قندهار رفت و مرزا یادگار بموجب ایام بادشاه بر شهر کج بقضه کرد و بادشاه قندهار سپهوان را محاصره فرمود اما بر تصرف کن قادر نشد  
 و نیز مرزا شاه حسین زرخون آه آمد و رفت غلبه بر بادشاه مسدود ساخت بنابراین لچار بادشاه زرخون بیچاره مراجعت نمود و راه او عبور از  
 دریای سندھ نمود چون دم بایام شاه حسین گشتیها را از گذر جات دور برده بودند بادشاه را عبور از دریا میسر نشد تا چار از راه  
 جیلدیز بجان بلیت لاجه مالید که بر سر امید داشت روان گشت دراجه جیلدیز از راه بیرقنی جمعه را بر سر راه او فرستاد بادشاه با او  
 مردم قلیل که همراه داشت با آن گروه انبوه جنگ نموده او شان را منهنم ساخته خود را با یلغار به سرحد راجه مالید و سانسید چون در آنجا  
 معلوم کرد که از سبب گشتگی بخت نیت راجه مذکور در حق او بدست چنانچه اراده گرفتاری و فرستادن او نزد شیر شاه دارو نیم شب  
 سوار شده جانب امر کوٹ روان گردید و در آستانه راه آنچه از تکالیف شد اید عاید حال بادشاه گشته در کتب مسبوته تواریخ  
 شرح دار مسطور است عایتا للاختصار آن اقدام ز رفت اقصه چون بامر کوٹ رسید رانای امر کوٹ بخدمتگذارسی و خیر خواهی پیش  
 آمده بادشاه و لشکرش نزد او آسوده شدند در ایام توقف بادشاه بمقام امر کوٹ بتاریخ پنجم ماه رجب سنه صد و چهل و نه هجری لاد  
 شانزده محمد اکبر از ملکنانی که همراه بادشاه بود بوقوع رسید پس از آن کوچ و نبره را در امر کوٹ گذاشته با اتفاق رانا متوجه تسخیر کجرات  
 امانا کامیاب گشتند از آنجا مع کوچ و نبره روانه قندهار گشت چون از دریای سندھ عبور نمود بمیان ایلات بلوچیه عرف سراهی صورت  
 و مرزانی و غیره سید و اسمعیل خان هوت و غانم خان مرزانی و دوواهی فتح خان گورانی ضد احسنه از تهیه سبب برداری و دیگر  
 ضروریات نسبت بادشاه بجاء آوردند خصوص اسمعیل خان هوت که عوسه شیر دار خوبصورت جوان خوش بیکل و قند رست بنابر  
 ارتضاع و دایه گری شانزده محمد اکبر از خاندان خود بخدمت بادشاه بهایون حاضر ساخت بادشاه از خدمت بلوچان مزبور نه نهایت



خوشدل و مکرر گشته بود صحنه مات ملک حلال دریاے سندھ ملک قتل دهنی بطریق جاگیر مقدمات مذکوران عطا بخش فرموده قریب  
شاهی ممالک بوره بادشاه عطا فرموده متوجه منزل مقصود شد و بلوچان متذکره چون بجایگاری پرگنات مذکور نفاذ شدند اول اسماعیل  
هوت برکنار غزنی دریاے سندھ بلده دیره اسمعیلیان را با فاصله دوازده کوه از موضع میرسکن قدیم قوم خود بنیاد نهاده بعد از آن غزنیان  
مزرائی بر فاصله یک صد کوه از دیره هوت مت جنوب بلده دیره جنوبی موسوم بنام دیره غازی خان آغاز نموده  
و در میان هوت و دیره فتح خان گورانی بلده موسوم بدیره فتح خان نیز برکنار غزنی دریاے سندھ آباد گشت  
فاین هر سه دیره برکنار غزنی دریاے سندھ بنا شدند لکن چون بادشاه همایون از ساکن بلوچان روانه سمت  
قندهار شد در اثنای راه بیرم خان نیز بخندست بادشاه رسید چون بادشاه بسال و هستان سید ورنیقام خبر یافت که مرزا سکی  
که متجانس با اکامران حکومت قندهار داشت المیغار نموده لازم گرفتاری بادشاه است بنابراین بادشاه تعجیل تمام مریم مکانی ملک  
زمانی را همراه خود سوار کرده و شاهزاده محمد اکبر تمام نهب و اسباب در اردوے معلی گذاشته خود با بست و دو کس که بیرم خان از جمله  
بود سرعت رفتا را ز قمر گرفته از بی راهه راهگرای سمت خراسان گشت مرزا سکی بر اردوے معلی آمده اسباب اموال را متصرف  
گشته و شاهزاده محمد اکبر را نیز همراه فرستاد و پس بقندهار رفت از آنجا بعد چندی شاهزاده مانر و مرزا کامران بجای فرستاد و بادشاه  
همایون مع رفیقان خود به ملک خراسان اصل گردید اما شیر شاه بادشاه چون همایون بادشاه را اخراج فرموده بنحو شاب سید  
آب بولے خوشاب پسند خاطرش و موافق طبعش برقیض آمده بسیار مدت در ان مقام توقف فرمود و چاه و باد و دریا و بنا و در بنا  
اصدات نموده پیش و عشرت و شکار میگذرانید بعد رنیقام اسمعیلیان هوت غازیخان مزرائی و فتح خان گورانی و نیز فتح خان  
جسگانی چنانچه در اوقات لافانده مسطور است بلایمت حضرت شیر شاه شرف شده با ایشان حکم شد تا کفیل کے سپان را بدایغ شاهی  
رسانند که ضابطه لشکر مابده دولت است باستماع این حکم هر سه بلوچان برپای برخاسته و کفلهای خود را عریان نموده بزبان اسمعیلیان بولے  
رسانیدند که دیگر مردم لشکر موافق ضابطه شیر شاهی کفیل کے سپان خود را بدایغ میرسانند و از خواست میکنیم که بنظوری حضرت اعلی  
دایغ باد شاهی را بر کفلهای خود نسیم تا بفلامی خاص بادشاه از سایر مردم ممتاز باشم شیر شاه باستماع این سخن متواضعانه بلوچان از حد  
خوشدل گشته بتسليم فرمود و حکم فرمود که دایغ اسپان هر سه بلوچان از نقای شان معاف و جاگیرات ایشان عطیه محمد همایون بادشاه که صبله  
نمک حلالی و خدمتگداری با ایشان مرحمت فرموده از پیشگاه مابده دولت بدستور بر ایشان مجال باشد هم بمقام خوشاب و هم حصار  
کابل و قندهار برانیت و مبارکباد بجز شیر شاه آمدند و تمامی فراخور حال مناصب بانامات و جاگیرات خلایع مشرف شدند  
بعد از آن شیر شاه سوارسی نموده متوجه تادیب مرزانش گکران شده بر سر سارنگ گکران رفت بعد جنگ بر قتیاب گردیده  
اورا قتل رسانید و دختران او را بزوجهان بخشید و بعد دوره و ملاحظه کوهستان نندنه و حوالی بانات در مقام مناسبت بلوچان حکم نایب  
گوشمال گکران طرح انداخته موسوم برهناس گردانید میخه در سینه گکران و همدران ایام خوشخان غلام خود را که بسی سرداگی از شیر شاه  
زام باد شاهی بکف آورده بود امیر الامرا گردانیده عشر تمام ممالک محروسه با قطع او متفر فرموده او را بشمول میت خان نیازی  
با لشکرے سنگین ران نواحی گذاشته خود جانب هندوستان مراجعت فرمود چون بدار الخلافت گره رسید شنید که خضر خان  
سزانی که از جانب حاکم بنگاله بود دختر سلطان مجبوراً بزکاح آورده بتخت ملای نشست برخاست میکند از استماع این خبرم برآمده و  
تادیب و مقدم تصدیقه به بنگاله نهضت فرمود و خضر خان با استقبال آمده حاضر حضور گردید شیر شاه سر اجلاس ده تا زیاد زوده بعد



مجوس فرمود ولایت بنگاله را در میان چند کس قسمت نموده ملوک طوائف ساخت قاضی فضیلت را که از علما ولایت گرفته بود و  
 بقاضی فضیلت شهرت داشت این آن ولایت گردانیده صلاح و فساد ملک را در قبضه او گذاشت بعد از آن با گره مراجعت فرمود  
 و در سنه هشتصد و چهل و نه به تخریب ولایت مالوه حرکت کرده شجاعت خان حاکم بهار را حکم فرمود که قلعه گوالیار را محاصره نماید و شجاعت  
 حاکم به عسرت تمام محاصره گوالیار بعمل آورده و قلعه را فتح ساخته بتصرف گماشتگان شیرشاهی آمد چون بمالوه سید ملو خان حاکم  
 مالوه که از ملازمین سلاطین اخلج بود از راه صلح بخدمت سیده مابعد چند روز به سبب هراس که بر خاطرش مستولی گشت گریخته رفت  
 چون شیر شاه خبر گریختن او شنید بالبدیه این مصراع بر خواند **بما چو کرد دیدی ملو غلام کیست** در شجاع عبدالحمی ولد  
 شیخ جمال کنبه فوراً مصراع دیگر گفت **تولیت مصطفی را الاخیر فی العبیک** در قصه شیر شاه حاجی خان را بر حکومت  
 مالوه گذاشت بهدین ایام بیستم آن ترکمان که مهر را در همایون بادشاه بود در روز شگست همایون شاه از لشکر بادشاه جدا  
 بهتر سین را که کهنه پناه برده و مترسین از لاجاری او را حواله نصیخان نموده و نصیخان قصد کشتن او کرده مسند عالی او را از نصیخان طلبیده از  
 کشتن نصیخان خلاص نموده به عزت تو قیوم منزل خود برده و بعد یکسال بر اجهت ترسین پیوه با او دعه فرموده بود که بلا درستی شیر شاه و ولایت استغفار جرم او نماید  
 بهتر آستان بوسی شیر شاه شرف سازد در این وقت او را حسب العده بقام صین به شرف ملازمت شیر شاه سر فرار ساخت بادشاه عند الملاقات از  
 بیرم خان پرسید که تا اکنون کجا بودی عرض نمود که قبله عالم سلامت در خانه نیره شیخ علی قتال سردانی بودم بادشاه فرمود که خوش  
 به شیخ علی قتال بخشیدم مسند عالی عیسی خان عرض کرد که چون خوش را بمیلی قتال بخشیدید اسپ خلعت بنماطر بنده حرمت فرمایند  
 به شنیدن این لطیفه شیر شاه تبسم فرموده اسپ خلعت عمده به بیرم خان عنایت فرموده مطلق العنان ساخت و او را نزد محمد قاسم قلعه دار گوالیار  
 که تا این وقت منجانب همایون بادشاه متقیم بود رفت با و شامل گشت چون افواج شیرشاهی بر گوالیار را مورد متعین شدند و محمد قاسم خود را از  
 قلعه بر آورده راه فرار پیش گرفت بیرم خان نیز همراه او فرار اختیار ساخته محمد قاسم در اثنای راه بزرگ گنواران کشته شد و بیرم خان  
 اقتان و خیزان خود را بجزرات رسانیده و در بهنگامیکه همایون بادشاه از ملک سنده اگر اے قندهار بود در اثنای راه چنانچه در  
 قصه همایون ذکر یافته به همایون بادشاه پیوست - القصه شیر شاه شجاعت خان را که آن وقت در اطاعت شیر شاه بود در کمر سوار  
 جاگیر داده و او را در همانجا گذاشته خود بدولت متوجه زنده بود گشت و ملو خان بعد حضرت باز به مالوه آمده با خواص خان و شجاعت خان  
 جنگ آرا گشته اما شگست فاش خورده بدر رفت بعد از آن شیر شاه با گره مراجعت فرمود و یکسال در آگره وقفه نموده سر انجام لشکر و  
 ملک ساخوبی فرموده امارت لاهور و پنجاب را به مسند عالی عیسی خان نیازی حرمت کرده بنام بهیت خان نیازی حکم صادر فرمود  
 تا رفته ملتان را از تصرف بلوچان برارد و فتح خان بلوچ را اسیر دستگیر سازد و این فتح خان بلوچ از کوش قبول بود که به پاره  
 ولایت جنگل را تا حد ملتان بگارت می ساخت و از لاهور تا دهللی شارع عام را متزلزل سیداشت بر طبق وصول حکم بهیت خان خود را  
 به عسرت تمام بستگه رسانیده فتح خان از انجار روان ملتان گردید بهیت خان نیز تعاقب تا پتین شیخ فرید گنجشکر از دست نداده  
 منزل به منزل واپس او میرفت تا آنکه فتح خان به فتح پور که در سنده در قلعه مستحصن و بهیت خان محاصره او پروا نداشت تا آنکه فتح خان  
 ببیند که در کتب مبطونه کوراست گرفتار شد و در ضمن سنده نام از امر بلوچ از اردو بهیت خان مفور شده در قلعه که در مستحصن گشت  
 و قلعه را باز قائم ساخت بنا بر آن بهیت خان بر قلعه مذکور حمله نموده تا آنکه قلعه را به قهر و غلبه مفتوح ساخت مالی آنجا را اسیر گردانیده  
 متعاقب آن حالت بنحو نگاه منده بلوچ را نیز گرفتار و دستگیر نموده بخدمت بهیت خان حاضر آورد و پس از آن بهیت خان قلعه



ملتان رابع مضافات تصرف آرد و آنجا اقامت نموده ملتان را که از خرابی بوجان میان مطلق گردیده بود از سر نو بوجه احسن معمر  
 و آبادان گردانیده چنانچه چهل صد را بنیادها ساختند شایسته از پیشگاه شیر شاه خطاب بپون اعظم یافت نیز سر برده سرخ بوجه محبت  
 و هیت خان بکشمیر شاه خراج یکساله بر عایا ملتان معاف فرموده بدین فتح جنگ از اسب است ملتان گذاشته خود بلا هو رفت و بکشمیر  
 فتح خان مند و هر دو را بردار کشیده زربینداری را بر بنجوتو لنگا عطا کرد. و در سنه نه صد پنجاه راجه پونسل و لدر راجه سید پور و سید قلعه  
 را بسین باغی شده اکثر کنگنا آن نواحی را تصرف گشت و دوزخ عورت مسلم را گرفته در حرم خود نگهداشته دوزمه پانتران تهاص  
 انتظام داد شیر شاه چو این خبر در حشت اثر شنید عرق غیرت حیتت او بجزکت آمده تبخیر قلعه را بسین چرخه راجه ندکور رابع راجه پان  
 محصور ساخت و آخر بوعده عید و عهد پیمان راجه پونسل مع چار هزار راجپوت نامی از قلعه برآمده بیرون منزل ساختند و عورت مسلم را  
 حواله شیر شاه کردند چون شیر شاه آه و فغان عورت مسلم و حالات احوال شنید راجپوتان که با عورت فبیل آورده بودند استماع نمود  
 آتش غضب و غیبت او شعل زن گردیده عهد را زیر پا نهی استه بعد حصول فتوای از مزار فیج الدین عالم اصل وقت قاصد پونسل و  
 رفیقانش گشته لشکر را قبل ایشان با مور ساخت راجپوتان چون از عزم بادشاه مطلع گشتند مردان و اردل بزرگ نماده بمقابل آمدند  
 و تمامی بازن زنده نشود و شوشند بعد شیر شاه قلعه را بسین با پیش از خان لیدوستان بر دوزاده سیف خان بهاد را چاخیل داده خود قرین فتح  
 و فیروزی با گره مراجعت کرد. درین اثنا خبر رسید که رانا سائگا از او دیور بالک سوار و لک پیاده بعزم اتقام پونسل برآمده  
 نواحی اجیر اتاخت نموده در کوه کا ماشور ش انداخت بنایران شیر شاه سمت ملی کوچ نموده کوچ بر کوچ میرفت تا بکوه کا مار رسید  
 و بعد مقامات شدید رانا مغلوب گردیده صلح خواست بادشاه شیر شاه عوض صلح اسپان و اسلحه و اشرفی از و گرفته و جزیره  
 مقرر ساخته باز با گره مراجعت فرموده تا چندی فرار گرفت بتازگی سر انجام لشکر نموده متوجه تخیر مار و اگشت در هر منزل گرد  
 لشکر خود قلعه گلبین ساخت و چون بسبب گستان بستن قلعه گرد لشکر متعذر شد جو اها پر ریگ ساخته و بالاس هم گذاشته قلعه میان  
 و اول بر سر جبال دیو که حکومت ناگور و حصیو داشت پنجاه هزار راجپوت شمشیر زن بر علم او بودند رفت لیدو نیز باراده مقابل برآمده  
 مدت یکماه در برابر بادشاه در این شهرت چونکه مال دیو وارث اصلی آن ملک نبود و بطریق تغلب خروج از لال سوت با وجود حصیو دیگر  
 رایان آن ممالک را مغلوب ساخته قابض گشته بود بنا بران راجگان از و گرنجیه بخدمت بادشاه آمدند و بمشوره شیر شاه مکتوبات  
 ساخت و جبل بخت شاستری از زبان امر امال دیو بنام شیر شاه بدین خلاصه مضمون نوشتند که ما مردم ضرورت اطاعت مال دیو احتیاج  
 ساخته منتظر همچون قت بودیم الحمد شد که شل تو بادشاه متوجه اینصوب گشت تا انتقام چندین سال ما را از مال دیو بکشد و برقت نزدیک  
 رسیدن لشکر تو ما هم از مال دیو جدا شده بر کاطب رنصارتی خواهم پیوست و نیز موافق جواب آن مکاتیب از زبان شیر شاه بنام  
 امر اند کوره نوشتند که انشاء الله تعالی بعد فتح ما بدولت و مغلوبیت مال دیو شما را مکرم و معزز داشته جمیع اقطاع موروثی ابا و جد  
 شما را به شما ازانی دارم بجا طبع صوت و توجو ای ببطور سانسید بعهده آن مکاتیب بر چنان موقع انداختند که بدست مال دیو  
 رسیدند و مال دیو از مطالبه آن مراسلات اطلاع برضایین آن چنان سر اسیمه هراسان گشت که خاطرش از محاربه برگشت چند  
 گونها و چنبا که سپه لاران امر انا مدار و بهادران راجپوت بودند اورا تسلی دادند و سوگند خوردند که اینفریب ساخت است چون  
 بنام گونها و چنبا نیز کتابت مذکوره بوده است مال دیو را مبالغه اوشان موجب دیداد و هراس گشته مراجعت کرد پس گونها و چنبا  
 بنا بر اظهار راستی و دفع اتمت بیوفائی از خود موت با بر حیات ترجیح داده وقت شب چون مال دیو رجع القهقری مراجعت و صلحت



کردند و نیکوکاران با سائر امراء راجپوت بوده نهر اسوار راجپوت شمشیر زن و جزار با افغان که هشتاد هزار بودند بجنگ در آمدند  
 و از کمال تهور و شمشیر زنی ایشان نوبت بان سید که نزدیک بود که افغانان شکست یابند ناگاه جلال خان جلو مغرب شجاع خان  
 امیرالاشان شیر شاه با فوج تازه مرسیده و هم از اثنای راه باراجپوتان حمله رساند آورده جمعیت ایشان را به سنگ تفرقه چنان  
 پراکنده ساخت که گونجا و چنبا و دیگر امراء با آن تمام لشکر جلالت اثر گشته شدند و شیر شاه منظر و منظر گشت و شیر شاه از معاینه آن  
 شجاعت یاجپوتان بر زبان آورد که برای یکمشت از زن یعنی با جسکه که محاصل بار و اژداسه تمام سلطنت هندوستان را بیاد  
 داده بودم گویند که چون بالیدو بر حقیقت حال راستی امراء خود و فریب غده شیر شاه مطلع شد بسیار تاسف خورد اما فائده نداشت  
 لاچار به کوهستان چوپورگر ریخته رفت روز دوم شیر شاه نیز بر عقب دست بود و چوپور حضرت فرمود اما مال دیو قبل از رسیدن  
 بادشاه از چوپورگر ریخته بقلعه جالور رفته بود و بعد شیر شاه مسجدی کلان متصل قلعه در اندرون شهر بالاسه کوه بنا فرموده و  
 پس از ادا نماز جمع خود و خان و عیالی خان نیازی را با بست و دوام را برای اخذ جنید تمام آن مسجد و شهرستان با از انجین کرده  
 خود مع فتح و فیوزی بدلی مراجعت کرد و مسند عالی خود و خان مطابق حکم اشعار اسلام را رواج داده و از پیشکش و جزئیات  
 نموه و آن ممالک امانبله و شش بند در ریای اخضر از خس و خاشاک مفسدان صاف ساخته بعد از آن بر سرعت تمام مع فوج  
 سمت قلعه جالور کوچ نمود چون بجالور رسید بالیدو بخت برگشته از قلعه جالور برآمده و فرود شد و خود و خان تبعات و تاخت  
 نموده بدور رسید و بنات خود بر یک منبر بشیر سر از تن او جدا کرده و آل و عیال او را اسیر نموده بدرگاه والا فرستاد و حصول  
 این فتوحات شیر شاه متوجه چوپور گشته چون رانا ساگا از توجبه بادشاه خبر یافت کلید قلعه چوپور مع یک کرور رو پیفتد  
 پیشکش و جزئیات بخد مت فرستاده صلح کرد چون بادشاه بقلعه چوپور رسید خود بالاسه قلعه تشریف برد و مدخل و مخارج آنرا ملاحظه  
 فرموده و در مکانی شایسته تاسیس مسجد نموده و بعد از نماز جمعه شمشیر خان برادر مسند عالی خود و خان را بجا حکومت چوپور منصوب  
 پس از آن به منتهی آمد پسر بزرگ خود عاد لخان جاگیر دار زنبهور فرموده حکم داد که سرانجام از وقت و غیره نموده متعاقب بخد مت  
 حضور عالی برسد بعد از زنبهور قلعه کالنج که محکم ترین قلاع هند است نهضت نموده راجه کالنج بواسطه بدعهدی که از بادشاه نسبت  
 پوریل نظر چوپور پیوسته بود مخالفت و زید بنابران فوج بادشاهی به فتح قلعه مامور گشته قلعه رام کز و اردو در میان گرفتند و با چوختن  
 نقب و شتر کوب و ساباط اشتغال نمودند چون ساباط بقلعه رسید از اطراف جنگ افتادند و در جائیکه بادشاه خود استاده بود مردم حقه  
 پر باروت باندرون قلعه می انداختند اتفاقا یک حقه بر یوا خورد و رج القهقری برگشت و شکست شد و در میان حقه دیگر از آن  
 آتش در فدا شده چنانچه تمامی حقه آتش در گرفتند و شیر شاه با مشد خود شیخ خلیل و میان نظام داشتند دریا خان سروانی بان آتش  
 سوخته شده بعد شیر شاه با سخت خود را بمور چل رسانیده فریاد نموده لشکر را بجنگ ترغیب نمود و میگفت اے بهادران اسلام  
 و نامداران افغان از شما میخواهم که جز فتح قلعه و قتل کفار بحالت زندگی خود بشنوم که بیش ازین امید خیل نمائید بنا بران لشکر شدت  
 طیش هجوم آورده و در آخر آن روز که دوازدهم بیج اول سنه اثنین و خمیس و تسماسته جز فتح قلعه و قتل نمودن تمامی کفار آن قلعه  
 و اسیر کرده آوردن و ختم روی مشکوے آن راجه که بدیج انجمال نسوان مان بود و گوش بادشاه دین نپاه رسانیدند و مبارکباد  
 دادند بادشاه با استماع آن سجده شکر ادا بجای آورده و آن بکر پر سی سیکر را بخوان شمشیده و بیت حیات سپرد **نقطه**

ز روزگار بهین جالم پند آمد	که خوب نشئت بد نیک گذردم	برین صحنه میناز خامه خوشید	مکاشته سخن خوش آینه دیدم
----------------------------	--------------------------	----------------------------	--------------------------



اگرے بدولت دوزخ گشتہ مستطهر | مباحث غره که از تو بزرگتر دیدیم

و این بادشاهین پناه بادشاهی هند و ستان نموده عقل تدبیر باو نشان ماند امتیاز داشت آثار پسندیده گذاشت از آنجمله  
 آنکه از بنگال و ستارگان و آب که به نیلاب شهرت دارد دیگر بار و پانصد کرده مسافت است در هر دو دانه کرده سراسر ساخت چاه  
 و سجد از خشت خفته و کج طرح انداخته و مقری نامی در آن مقرر فرموده بجای آنها وظایف تعیین کرد و هر دو سراسر در یک دانه طعام  
 پنجه و خام بجای مسلمانان و در دانه دیگر که انک بر لای هندوان مقرر فرمود که دائم به مسافران هر دو فرقی برسانند و در هر سراسر  
 دو اسپ پیام که بزبان هندی ڈاک چوکی میگویند گذاشت که هر روز خبر نیلاب اقصای بنگال را دانه بتازه رسیده باشند برین  
 راه از هر دو جانب خیابان از دزخان میوه دار از قسم کهنی و جامن و غیره نمل نشانیده تا خلافت در سالیان نشینند و از میوه  
 آن خورند و همین طریق از آگره تا مند و که صد کرده است دزخان میوه دار بر پانموده سراسر مسجد ساخت و طعمه میاداشت  
 و در عهدش امنیت بر تپه بود که مترودین در صحاری بیابان هر جا که میر رسیدند از کالای خود اندیشه ناکرده بفرغت می نمودند  
 و اگر زنی با سبک پر از زردیور در صحرا شهنوا ب کرده حاجت پاسبان اصلا نمونده - گویند شیر شاه هر گاه ریش سفید  
 و آفریده میی گفتند که دولت بادشاهی نودیشتم بمن میده نمود پس در نیلاب سف بسیار خورده و اشعار مضحکانه و هندستانی  
 گفته این بیت شمع نگین پوست بلبلیت

شاهد باقی ترا باد و اتم - بهمان شیر شهن حسن سور قائم

اکثر اوقات خود را صرف کار خلق افند کرده سر انجام سپاه و تیمار رعایا بواجبی نموده بطریق عدل و داد استقامت داشته بلبلیت  
 پس از مرگ هر کس که زیاد ماند همانا که در زندگی کام راند  
 شاعر در تاریخ و فاش موافق واقع حالش این قطعه انشای فرموده بلبلیت

شیر شاه آنگه از سیاست او	شیر بزرگ آب لبهم میخورد	چونکه رفت از قنابد بقنا	یافت تاریخ او را تشمرد
--------------------------	-------------------------	-------------------------	------------------------

بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنَا الْبَيْتُ جَعْفَرُ

### در بیان محال سلطنت لالخان مقتدب سلیم شاه بن شیر شاه باو شاه افغان لودی سور

آورده اند که بعد فاش شیر شاه پسر بزرگ و لیعهد و عادل لالخان در زنده بود سپهر خوراد و جلالتخان در قصبه سون از توابع پنه بود و امراء  
 به سبب بودن عادل لالخان جلالتخان را که نزدیک بود و طلب دند و او در عرصه پیروز بار دوی معلی رسیده به عیسی خان دیگر امراء  
 او را بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه مذکوره در پای قلعه کالجبر بر سریر بادشاهی نشانیده مخاطب اسلام شاه ساختند و رفته  
 رفته سلیم شاه قرار یافت و جلالتخان المقتدب سلیم شاه عریضه بنام عادل لالخان نوشت مضمون آنکه من به سبب سی شامنا بر تسکین فتنه  
 تا آمدن شما بطریق نیابت شما محافظت ملک و لشکر نموده ام چون شما تشریف اند اطاعت شما نمایم بر سیدن عریضه مذکور و عادل لالخان  
 متوجه آگره شده درین اثنا خواص لالخان بخدمت سلیم شاه رسیده بتازگی اجلاس از ترتیب دانه باز با اتفاق امراء سلیم شاه را مکرر تحت  
 سلطنت نشانید چون عادل لالخان را این حالت معلوم شد هر سه در دل او پیدا شده در باب ملاقات خود با سلیم شاه از قطخان  
 و عیسی خان نیازی و جلالتخان جلوسلی خاطر خواست القصه از آنها عمد بیان گرفته همراه ایشان سمت آگره روان شد چون



نزدیک فتح پور سیکری رسید سلیم شاه که در آنجا شکار میکرد با استقبال او برآمد و بجهت تمام بچه ملاقات نموده و ساعتی با هم نشستند  
بعد از آن سوار شده با گره رفتند و سلیم شاه در آگره دربار آراسته خواست که عادت شاه بر تخت شاهی بنشیند اما عادت آنجا که عیاش و  
آرام طلبی و وزیر خواست سلیم شاه را از قسم نفاق میدانست قبول نکرده سلیم شاه را بر تخت نشاند و اول خود سلام کرده و مبارک  
داد و بعد هر یک از اسلام نمودند و مبارکباد گفتند و ایشان را شکر تقدیم رسانیده بعد از آن مجلس آن چهار امیر کبیر موافق عهدی که از سلیم شاه  
گرفته بودند بکلی رخصت نمودن عادت آنجا مقرر کردند بیاید بجایگش عرض کردند سلیم شاه نیز قبول ساختند و او را به بیاید در حضر ساختند عیسی خان نیازی  
و خواصخان هر دو را همراه او روان فرمود بعد انقضای سه ماه سلیم شاه غازینخان محلی محرم مقرب را با جولان طلایی سمت بیاید روان  
فرموده حکم داد تا عادت آنجا را باین جولان طلایی قید با جولان نموده بیاید و با استماع این خبر عادت آنجا نزد خواصخان بیویات رفته احوال عهد  
نقض سلیم شاه بیان کردند و خواصخان از مظلومیت او بهم برآمده غازینخان را نزد خود طلبیده همان جولان را برپایش انداخته قید  
ساخت و لوائی مخالفت برافراخت نیز امر اشترکیان این سپاه را که نزد سلیم شاه بودند بان خود متفق نموده بالشکرگران با تفاق عادت آنجا  
متوجه آگره گردید و قطب خان عیسی خان نیز موافق قرار و رعایت عهد قول عادت آنجا سپوسته قرار دادند که پاره از شب باقیمانده  
عادت آنجا خود را با گره رساند و ایشان نیز بوقت معلوم خواهند رسید و مطابق این قرار داد عادت آنجا خواصخان چون بقصد سیکری  
رسیدند نزد شیخ سلیم که شیخ بود و توقف زیاده نراز و عده و زریبند چنانچه چاشت نگاه با گره رسیدند چون قبل از آن سلیم  
شاه با استماع آن حالت عیسی خان قطب خان را تملق فریفته به بهانه صلح بطرف عادت آنجا روان نموده و با نیجاست از خود دور انداخته  
و خود بکلی تصرف نکرده و استعداد لشکر قلع چنار رفته استعداد واقعی بهم رسانیده پس از آن مع فوج با گره رسیده در ظاهر هر بلده  
آگره قیام پذیر شده بود هم در ظاهر بلده آگره با مخالفان جنگ آگشته عادت آنجا را مع نقاشی است ادوا از آنجا خواصخان عیسی خان هر دو  
بیویات و عادت آنجا به پینه رفت و سلیم شاه نیز عقب عیسی خان و خواصخان از دست نداده به عظام فیر و زپور با ایشان مقابل  
آرا گردید در ابتدا جنگ شکست بر لشکر سلیم شاه طاری شده اما نوبت دیگر چون لشکر دیگر بمیداد رسیدند خواصخان عیسی خان نیازی  
شکست فاش نمودند و بجای کوه کما یون گرنجیه رفتند سلیم شاه نیز قطب خان نائب جمعی دیگر را بر سر ایشان تعیین فرموده و خود مع  
فوج در و آن کوه کما یون مستلر گرفته اما آن کوه را تاخت و تاراج می نمود تا آنکه سمت قلع چنار رفت و در اثنای راه  
جلاخان برادرش را که با عادت آنجا سخن داشته بودند گرفته هر دو را بقتل رسانید بعد به چنار رسیده و خزان را بر آورده گو ایلیا  
فرستاد و خود با گره رفت چون قطب خان نیز بمجمله آن اشخاص بود که در او امل با عادت آنجا سازش داشته بودند چون خبر قتل  
جلاخان و برادرش را شنید هر اسان گشت و هم از دامن کوه کما یون مغرور شده پیش بهیت خان نیازی مخاطب اعظم هایون  
رفت و پسر سلیم شاه بانو و او از بهیت خان طلب ساخت بهیت خان بتشال امر باد شاه ضرورت دانست بانو را و او را بخت  
باد شاه فرستاد و باد شاه او را با شهباز خان نوحانی که شوهر خواهر سلیم شاه بود بر مزید گور و چند امر دیگر که جمله چهارده کس بودند مقید نموده  
به گوالیار فرستاد پس از آن شجاعت خان حاکم مالوه و اعظم هایون را طلب فرموده شجاعت خان حاضر حضور آمد و اعظم هایون  
از حضری خود متغذ گشت شجاعت خان بخصت یافته بمالوه رفت و خود سمت بهتاس حرکت فرموده از اثنای راه سعید خان  
برادر اعظم هایون که پیوسته در حضور حاضر می بود فرار نموده نزد برادر خود بلا هو رفت بملاحظه این واقعه سلیم شاه نیز از راه گذشته  
با گره رسید و بعد تهیه عساکر متوجه بلخی شده حکم کرد که گره شهر بجای قلع که تعمیر کرده هایون باد شاه بود و در کج و سنگت سازند



چون شجاعت خان خبر رسیدن سلیم شاه بدلی شنید یغما نموده با اتفاق مخلصان پیش سلیم شاه فتنه از حضور سلیم شاه انتظار یافت  
 و سلیم شاه بعد ترتیب لشکر از مدعی ملکیت لاهور نموده نیز اعظم هم یون برادرش که سلیم شاه و لشکر او را به هیچ نمیدانستند با اتفاق خواص خان  
 و لشکر پنجاب که اصفا لشکر سلیم شاه بودند با استقبال سلیم شاه برآمده در نواحی قصبه بنا بر طرفین بجز رسیدن چون سلیم شاه لشکر خود را حکم جنگ  
 داد و در نیوقت اعظم هم یون برادرش که بفتح یابی خود وطن قوی داشتند در باب نصب پادشاه بعد شکست سلیم شاه با هم گفتگو نمودند  
 خواص خان گفت بعد فتح عادی خان پادشاه باشد اما نیازیان این امر را منسوب نمودند و بنا بر آن در میان خواص خان و نیازیان کدورت  
 و بغض پیدا شد لکن وقتیکه فریقین مجاربه مقاتله در پیوستند خواص خان بلا از تکاب جنگ پشت بر سر کرده داده بدر رفت و این امر موجب  
 دلیری فوج سلیم شاه و دل شکنی افواج مخالفان گشته با وجود آن نیازیان در جنگ دقیقه از دقایق مردانگی فرو نگذاشته اما چون  
 کورمکی را ثمره نیکت باشد شکست فاحش خورده راه گریز بی یابند و فتح و ظف نصیب سلیم شاه گردید

کسی را که دولت کند یاوری که باشد که باو کند داوری

القصه نیازیان بعد نهمیت در حنکوٹ که قریب است رفتند و سلیم شاه نیز تا قلعہ رہتاس که بنا کرده پدرش بود تعاقب ایشان  
 رفته بعدة خواجہ بیس سانی را با لشکرے گران بر سر ایشان تعین فرموده خود با گره مراجعت کرد و از آنجا گویا ایلار رفت در نیقما  
 روزی پادشاه بالائی یوار قلعہ و شجاعت خان پیش پیش او می رفتند که عثمان نامی شخصی که شجاعت خان دست او بریده بود از  
 کمین جریبه شجاعت خان را زخمی ساخت و شجاعت خان بجالت مجروحی بجانم رفته و این فعل را از خواص سلیم شاه خیال کرده لکن  
 از گویا اگر سخته سمت لاهور رفت سلیم شاه نیز تا مند و تعاقب او عمل آورد چون شجاعت خان به بانسواڑه درآمد سلیم شاه عیسی خان  
 سورا با بست نهر سوار در اصرار گشتند خود و او پس آمد چون خواجہ بیس سانی بر سر اعظم هم یون تعین بود در نواحی و حنکوٹ  
 با نیازیان جنگ آید اگر دیده شکست خورد و نیازیان و پس بد حنکوٹ آمد لکن سلیم شاه لشکرے دیگر بر سر نیازیان فرستاد و قریب  
 بسبله در میان فریقین مجاربه سخت بوقوع رسیده بعد از آن نیازیان شکست خوردند و مادر و عیال اعظم هم یون را اسیر ساخته همراه  
 دیگر اسیران بخدمت سلیم شاه فرستادند بعد ازین شکست نیازیان پناه بکمک آن بڑه بکوہستان متصل کشمیر درآمد پس سلیم شاه با لشکر  
 سنگین روانه دفع فتنه نیازیان متوجه پنجاب گشت مدت دو سال با کمک آن مجاربه جاری داشتند در همین عرصه شخصی در تنگی راه وقتیکه  
 سلیم شاه بر کوہ و حنکوٹ بر می آمد با شمشیر برهنه قصد سلیم شاه کرد اما سلیم شاه پیشدستی نموده آن شخص را قتل رسانید و شمشیرش را بعد لحظه  
 شناخت که خود با قبائل خان بخشید بود چون کمک آن حنکوٹ مغلوب شدند اعظم هم یون از آنجا کشمیر آمد و حاکم کشمیر از لحاظ سلیم شاه  
 سزا برایشان گرفته و آخر کار نوبت بصف جنگ رسیده اعظم هم یون سعید خان برود در آن معرکه قتل رسیدند و سران ایشا نرا بریده  
 بخدمت سلیم شاه فرستادند سلیم شاه چون از مهم نیازیان فراغت نموده با گره مراجعت فرمود درین ایام مرزا کامران برادر هم یون  
 پادشاه از کابل برآمده و از هم یون شاه مغرور گشته به هندوستان سیده پناه سلیم شاه جست ووزیکه بسلام سلیم شاه بدر بار آمد  
 سرست خان او دل که میر تو زک بود مرزا کامران با خدمت سلیم شاه آورده عرض کرد که از پسران مقدم کابل سلام میکنند اما سلیم شاه از  
 کمال تکبر و غرور اصلا طرف مرزا کامران نظر فرمود چون اینکلمه تمهید از میر تو زک تکرار یافت نگاه سلیم شاه نگاه بگوشه چشم پنجاب  
 مرزا کامران فرمود مرزا کامران چون نصوت جابرانه سلیم شاه را دید و طور مجلس را فهمید و خاطر آورد که هرگاه سلیم شاه بانکه مخالفت مرزا  
 و امرا پدر را با وجود هم قومی و طبع خداست منطوق نداشته معذوم مطلق گردانید مرا چه طور زنده خواهد گذاشت پس وقت شب



دولت زمانه نخست براه کوهستان از لاهور به ملک کمران گریخته رفت و قوی آنکه در لاهور مخفی بماند تا آنکه سلیم شاه از لاهور  
 بدلی رفت بعد از آن همدان و در در دولت نخست گریخته رفت سلیم شاه چون بدلی سید از انجا روزه چند قرار گرفت و وقت  
 خبر آمد که هالیون بادشاه از طرف کابل متوجه بنظر فرشته بجای آب نیلاب سید چون در آن ساعت سلیم شاه ز لوتی بر گلوئی خود چسپانیده  
 داشت همدان وقت ز لوتی را از گلو بریده بر انداخت سوار شده سمت نیلاب همدان گشت روز اول سه کوه راه رفته مقام کرد  
 چون توپخانه آراسته همراه داشت دوران ویلا گادان ارا به نام همه به پرگنات بفرستاده بودند و شصت توپکان نیز همراه و  
 ز قن سیرعت تمام منظور داشت حکم کرد که سپادگان بجای گادان عرابه تا توپها را بکشند بنابراین هر یک عرابه توپ را دو هزار  
 پیاده کشیدن گرفتند و همراه بادشاه بجالت سرعت بلاهور رسانیدند چون هالیون بادشاه این خبر و حشت اثر شنید فتابی تمام به  
 کابل و پس گردید بعد از آن سلیم شاه نیز از لاهور معاودت فرموده می رفت تا آنکه منزل بمنزل بگوالیار رسیده در آنجا آرام گرفت  
 روزی در تیره شکار میکرد و جمعی از مفسدان باغی که بعضی کسان سر راه گذرش برو گرفته قاصد جان او نبشتند اتفاقاً سلیم شاه  
 آن راه را گذرشته از راه دیگر رجعت نموده بنابراین آنجماعه از کار خود معطل ماندند روز دیگر چون اینحال به بادشاه معلوم گشت  
 به او والدین محمود و دیدار را که سر غنه مفسدان بودند گرفته قبیل رسانید و در قلعه گوالیار اقامت نموده هر کس از امر خود را که حساب  
 قوت غلبه میداشت مجبوس ساخته و جاگیرات افغانه را ضبط نموده اکثر آنجماعه در آورد تا آنکه خواص خان که در شجاعت ستم زمان  
 دور سخاوت حاتم دوران بود و بد شکست نیازیان از و هم و هراس سلیم شاه در کوه و صحرا آواره میگشت به تنگ آمد در او آخر  
 سه نصد پنجاه نه بجزی با مان تاج خان کرانی رفت و تاج خان حسب حکم او را گرفته نزد سلیم شاه فرستاد و سلیم شاه حکم فرمود که  
 او را در بازار دلی اندرون محل دروازه جائیکه اکنون مقبره اوست بره بکشند و سه روز لاش او را حسب حکم نامد فون در آنجا گذاشتند  
 تا عبرت دیگران باشد و پاسبانان را بگمداشت لاش آن سیرغ کوه قاف شجاعت و ولایت گماشتند تا سباع خرابت سازند گویند  
 شب اول آنقدر گل خوشبو از آسمان بر باریده بود که لاش آن شهباز عالم ملکوت ازان نمی نمود چون این خبر عجیب و غریب  
 به سلیم شاه رسید تعجبش تا کید فرمود و پاسبانان جدید بر لاش او تعیین نمودند حکم شد که هیچکس را هیچ وقت نزدیک لاش او نگذارند شب  
 دوم همچنان گل خوشبو بر لاش او بارید چون ششم نیز بدستور معانه نمودند که زیاده از سابق گل غنیمت بر لاش آن بنده خاص  
 حقتالی می بارید و از مشاهده صداقت اینحال سلیم شاه بر کشتن او تاسف بسیار حور و نهایت نادوم پیشیان گشته حکم فرمود که  
 تکفین و تجنیز او بواقعی نموده بجزت احترام مدفون سازند پس ملازمان حسب حکم عمل آوردند و همانجا مدفون ساختند اهل هند او را  
 از جمله اهل هند و اولیاء کامل می شمارند بنابراین او را خواص خان ولی میگویند شک نیست که قتل او بر سلیم شاه ناسبارک آمد بعد  
 اندک مدت در او اول سه نصد شصت سلیم شاه را دانه و نیله بر مقعد پیدا آمد و از شدت موج خون گرفت و از خانه برآمد  
 تصرف هو شده در گذشت مدت بادشاهی او در سال بود و از نیلاب بنگاله در میان هر سه شیر شاهی یکی سر لای دیگر  
 آبادان ساخته و در هر سر لای مسجد و چاپه تیار نموده نیز طعام نخته و خام از سر کار خود بدستور سر لای پدربلے مسافران  
 مسلمانان هندوان چه فقیر و چه غنی مهیا ساخته بود و در سهون سال محمود شاه گجراتی و برهان نظام الملک بجزی وفات یافتند  
 تاریخ واقعات وفات هر سه ملوک را زوال خسروان نام نهادند

زوال خسروان بد یک سال	که ملک عدل شان را لاهان بود	یکه محمود شاه غنقا	که چون ولایت خود نوجوان بود
-----------------------	-----------------------------	--------------------	-----------------------------



دوم آمد نظام الملک بجرمی	که در ملک کنج شتر نشان بود	سوم سلام شاه سلطان ملی	که هندستان از و چون گلستان بود
زمن تاریخ هر سه خسروان را	چومی ریزی و آل خسروان بود		

و از قضایای غیر که در عهد سلام شاه در هندوستان است و واقعه شیخ علی محمدی بود شرح انیقت در کتب مسبوطة مسطور است و اما  
 عهد این بادشاه نه آنقدر هستند که مرقوم شدند بتابعیت مثل مشیت خود و در عایت للاختصار بانقصد را کتفارت اگر طالب تفصیل است  
 تاریخ ابلهیم شاهیه را مطالعه نماید

## لمعه در ذکر مجمل سلطنت فیروز شاه عدلی سور

آورده اند که بعد کفین و تجنیز اسلام شاه سور شش او را به پتھر انو فرستادند و در انجام خون باختند روز سوم امر او را در کالج دولت سور و ران  
 سپاه بالاتفاق فیروز خان پسر اسلام شاه را که بمرد و از ده ساله بود در گوالیار بر تخت سلطنت نشاندند و بعد انقضای سه روز از جلوس  
 مبارز خان خلعت میان نظام برادرزاده شیر شاه که خلعتی فیروز خان بود بهانه ملاقات بهمشیره خود بی بی روشنک که مادر فیروز خان  
 بود و دامی جی لقب داشت بمجل بادشاهی مرآده قصد قتل فیروز شاه نمود هر چند بهمشیره او و او ایلمانوده هیچکس نشد و فیروز شاه را به  
 قتل رسانید بعاینه این واقعه اگر چه ارکان دولت این امر را ناپسند داشتند اما بنا بر ضرورت آنکه درین سلسله علیّه ارثی دیگر نبود  
 ناچار به سلطنت مبارز خان راضی شده او را بر تخت سلطنت نشاندند و به سلطان محمد عادل ملقب ساختند که رفته رفته در اسن بر  
 عدلی قرار یافت عدلی چون بادشاه شد شمشیر خان برادر خود اصخان را بوزارت خود اختصاص داد و بعد جلوس در خزانه را کتوده  
 و ضلایق را بچشش و انعام موفور بهره ور گردانیده علاوه از آن حکم فرمود تا هزار تیر کشته باسی تیار نمودند و او چون سوار شد که آن  
 تیر کشته باسی را در زره کمان کرده به طرف می انداخت و بعد از آن بخانه یا بدست هر کس می افتاد او را روپیه داده و پس  
 ببادشاه می رسانیدند و کتّه باسی عبارت از تیر سیت که پیکان او وزن یک شیر شاهیه طلا احمر می بود بهیمه تعالی ساکن بواری  
 که از جلد بقالان آنجا بود در او اول سلطنت عدلی مشرف مطبخ خاص بود و رفته رفته قرب اعتبار تمام نزد عدلی پیدا نموده بر تبه  
 وزارت رسید گویند چون خیر سلطنت عدلی و کشتن او فیروز خان را با امر او حکام حاکم رسید هر کس هر جا که بود ستر مخالفت  
 بر روی خود کشیده هوس بادشاهی در سر افکنند بنا بر آن شهر به شهر فتنه بر پاگشتند علاوه از آن عدلی بیاعت شیبوه سرف  
 و فضو خجی که داشت خزانه شیر شاه و سلیم شاه را در اندک مدتی تلف کرد و چنانچه مردم خوش طبع افغانه از ورزش اسراف و راجع  
 عدلی اندھیلی میگفتند یعنی نایب از همچون کارنگی نالام عدلی را در دل مردم و کس و اعتبار کس نماند و نظام از بادشاهی او برخاست  
 و بی آنکه نظام بادشاهی خود نماید تغییر و تبدیل جاگیرات و مناصب را پراخت چنانچه روزی در دیوان خان قلعه گوالیار بارعام داده  
 روبرو شے امرائے ناما قسمت جاگیرات پیشداشته حکم فرمود که ولایت قنوج را از شاه محمد فرملی تغیر داده به سرست خان سرنی  
 دهند سکند خان خلیف شاه محمد که جوان نوجوانه و دلیر و بہادر بود در بار بد شتی گفت سبحان خدا کنون کار بجائے سید که جاگیر ما را  
 به سرنیان سگ فروش میدهند چون سخن بلند شد پدرش که ضعیف و بیمار بود فرزند را از در شتی منع کرده بوجه سکوت فرمود  
 اما پسر بوجه وصله نمانده گفت اے پدر رسیدانی که شیر شاه یک تیر ترا در قفس آہن بنده نموده قصد کشتن تو داشت من پیش سلیم شاه عرض  
 کردم که بشاعت سلیم شاه از آن محکمه نجات یافتی الحال طائفه سو قصد استیصال تو دارند و تو نمی فهمی بعد استماع این سخن سرست خان



که شخص قداور و قومی بیکل بود دست برکتف کندرخان کرده گفت اے فرزند اینم درشتی بر اوصیت مقصدش آن بود که  
 او را باین بهانه دستگیر نماید کندرخان چون قصد او را معلوم کرد نخب بر شانزده روز که در ساعت چونستان از پاسه درآمده  
 جان بحق سپرد و نیز چند کس دیگر را که معترض او بودند مقتول ساخته و بیاسه را از اهل دربار زخمی کرد و عدلی مبتلا شده این واقعه مشهور  
 از جبهه بر خاسته سمت حرم خانه دوید و کندرخان نیز بتعاقب رفت اما عدلی پیش از رسیدن او دروازه را بست و زنجیر کرد  
 سوائے آن دیگر امر از این اکثر شمشیرهای خود افکنده مغرور شدند و کندر دیوانه وار از باده اهل سرشار تا دو گھڑی بزد و کشت  
 مردم مصرف نامه به طرف می دید و مردم نامیکشت تا اینکه ابراهیم خان شوهر خواهر عدلی که از بنی اعمام سیر شاه بود با جمعی در  
 رسیده کندرخانرا کشته پاره ساخت و دولت خان نوحانی که کار شاه محمد را تمام کرد - گویند هم در صباح آن روز قبل از  
 وقوع این واقعه تاج خان کرانی که از امر اعمده سیر شاه بود از دیوانخانه گویا برآمده می رفت که نزدیک دروازه شاه محمد فری  
 یاد بر خورده احوال پرسید تاج خان گفت کار و بار عدلی دیگرگون شده یدم ازین سبب پائے خود را ازینکار خانه کشیده میم  
 و بیایا ما موافقت کن - اما شاه محمد قبول نکرده به سلام عدلی رفت تا رسید باو آنچه مذکور گشت و تاج خان همون که از قلعه برآمد  
 و از شاه محمد جدا شد راه بنگال پیش گرفت و عدلی شنیدن خبر فرارش فوجی در عقب روان گردانید که در نواحی جبرامو که چهل  
 کرده از آگره و سنی کرده از قنوج است آن فوج باور رسیده جنگ واقع شد اما تاج خان خلاصی یافته از معرکه گریخت به جانب حیا  
 رفت و در راه بعضی اموال خاصه عدلی را بدست آورده از نقد و جنس آنچه توانست گرفت و نیز یک حلقه فیلان که صد زنجیر باشد  
 از پرگنات گرفته با برادران خود مسیان و سیلیان الیاس که حاکم بعضی ولایات کنار گنگ خود صیو تا نده بودند متحق شده علم لغت  
 بر فراخت پس عدلی بر سر کرانیان لشکر فرستاده و در کنار گنگ فیما بین فریقین محاربات سخت روی داده اما لشکر عدلی پس با  
 شدند با شمع این سانحه عدلی حسب خواست همون تعال یک حلقه فیلان و نیز لشکر ثبایان همراه همی و او را بر سر کرانیان فرستاد  
 و همون تعال از آب گنگ گذر نموده میرفت تا بکرانیان رسید و با ایشان جنگ اگر دیده تا برایشان غالب آمد و ایشانرا شکست داد -  
 بعده عدلی اراده قید نمون ابراهیم خان سو نموده خواهر عدلی که نزد جبر ابراهیم خان بود شوهر از نیمی خبر داده بنا بر آن ابراهیم خان  
 از قلعه حیا گریخت پیش بد نزد غازی خان که حکومت هندون داشت رفت پس از آن عدلی عیسی خان نیازی را بتعاقب  
 تعیین روان فرمود قریب قلعه کالیسی باور رسیده ابراهیم خان نیز در مقابل او ایستاده جنگ نمودند آخر کار عیسی خان شکست خورد و گریخت  
 رفت بعده ابراهیم خان سو لشکر گران فراهم آورده بر دار الملک ملی متصرف شد سکه بنام خود ساخت خطبه نیز بنام خود خواند و از آنجا  
 باگره تو جو نده اکثر ممالک آن خود را تصرف نموده استقلال بهم رسانید بوقوع این وقایع ناچار شده دست از کرانیان باز داشت  
 و از چهار کوچ کرده بدفع ابراهیم خان پراخت و بر وقت رسیدن بجنار گنگ ابراهیم خان پیغام فرستاد که اگر حسین خان و دریا خان  
 سروانی و اعظم همایون صیقل و دیگر امر بزرگ آمده با من عهد نمایند ملازمت خواهم کرد و عدلی از بیعتی با آن جماعه را نزد ابراهیم خان  
 فرستاد و ابراهیم خان بسن سلوک همه را از خود ساخته بر مخالفت عدلی اصرار نمود و باطلاع یابی انیمینی عدلی خود را مغلوب تصور دیده بر  
 باگره رفت و از آگره بدلی و از دلی سچاژ رفته ممالک آن اطراف را قبضه خود آورده در آن ملک فروکش شد بعده ابراهیم خان  
 استقلال تمام بهم رسانیده خود را مخاطب ابراهیم شاه ساخته علم بادشاهی بر فراخت چون احمد خان سور حاکم پنجاب لاهور که پسر سیر شاه  
 و شوهر خواهر عدلی نیز بونی عدلی و استیلار ابراهیم شاه را شنید و از این هوس شاهی پیدا شده بیست خان تا تارخان امر سلیم شاه را



با خود متفق ساخته خود را مقرب بکنند شاه گردانیده باده نهر سوار از لاهور متوجه آگره شد و قریب بموضع فرود کرد و بسا آگره  
 نزول نموده باوشاه ابراهیم نیز با هفتاد هزار سوار با استقبال آمده سکندر شاه از ملاحظه عظمت و شمت ابراهیم شاه از آمدن خود شگفت  
 گردیده التماس صلح کرد شرط آنکه ولایت پنجاب باو گذارند اما ابراهیم شاه بسبب کثرت حشمت بالتماس و التقات  
 ننموده هم در موضع مذکور طرفین صفوف جنگ استه بقابل دست کشادند ابراهیم خان در حمله اول لشکر پنجاب را متفرق ساخته  
 اما چون سپاه او تجارت و تاراج مضرت شد سکندر شاه در نیفر صفت بر قلب فوج ابراهیم شاه زده در یک لحظه او را منزم گردانیده  
 و ابراهیم شاه بعد از همت بسبب حمل رفت سکندر شاه منصوب و کامیاب گشته بر دهمی و آگره تصرف نمود درین جنگ با همی افغانه همایون  
 بادشاه که بعد خارج شدن از هندوستان مراجعت از ایران بکردشاه ایران بر قندهار و غزنی و کابل و بعضی از ممالک که کشته  
 بعد محاربات و واقعات متنوعه قابض مالک شده بود و در دار السلطنت کابل اقامت داشت این فرصت عمده را غنیمت دانست  
 عازم تخیر پنجاب گردید سکندر شاه چون توجه همایون بادشاه سمت پنجاب ننید بعزت تمام به پنجاب رفت و بعد روانه شدن او ابراهیم  
 شاه از سبب کالی آمدن همدرین عرصه همیو بقال وزیر عدلی با سپاه آراسته و فیلان و توپخانه از چهار براتس تخیر و علی آگره  
 بحکم عدلی روان گردیده و در نواحی کالیسی با ابراهیم شاه مقابل گشته او را شکست داد و ابراهیم شاه بعد شکست خوردن گرنجیه نزد  
 پدر بر بیانه رفت همیو با افواج تعاقب نموده در بیاض محصور ساخت چون محاصره به سه ماه کشید درین اثنا محمد خان سور حاکم بنگال  
 علم مخالفت بر افراشته قصد تخیر قلعه چهار و چون پور و کالیسی نمود و بشنیدن این خبر عدلی همیو بقال را طلبیده او ترک محاصره بیانه نموده  
 ابراهیم شاه نیز بتعاقب و پرداخت و در موضع مندرگشش گریه آگره در میان طرفین مقابل وقوع یافته همیو منصوب و ابراهیم  
 شاه مفور گشت بعد چند روز ابراهیم شاه بر پنده رفته و باراجا را چنندالی آنجا جنگ نموده بدست راجه گرفتار شد اما راجه مذکور  
 نظر بر مصالحت وقت او را بطلب تمام ترخت نشانیده خود برش نوکران با و سلوک می نمود تا آنکه افغانان میانه را که در قلعه را بسین  
 می بودند با باز بهادور حاکم بالوه نراس افغانه ایشان را ابراهیم شاه را از راجه را چنند خواسته بر خود حاکم ساخته خود را بنگال و قتی رانی و کالی  
 که هلا بحد و طلبیده با باز بهادور مقابل نماید و رانی مذکور نیز قبول این معنی نموده از جانی خود روان گشت اما باز بهادور جمع را نزد  
 رانی فرستاده ویرا ازین اراده باز داشت باستماع این خبر ابراهیم شاه نیز بولایت خود باز گشت و از آنجا بجانب اتریکه اقصای  
 بنگال است رفته بنشست تا در سنه هصد و هفتاد و پنج سلیمان کثر رانی بولایت اتریکه مستولی شد ابراهیم شاه را بحکیم بدست آورد  
 بقتل رسانید با حالت همایون شاه پس بحولیت که بجائنه خان جنگی افغانه شانزده محمد حکیم را در کابل نشانیده خود با جمعیت پانزده هزار  
 روهاد سمت هندوستان گردیده چون از نیلاب عبور کرد و سپالاری به بیرمخان بخشیده باخضر خواجه و برودی بنک خان بکنند سلطان  
 و علی قلیخان سیستانی و غیره بر رسم منقلاتی پیشی روان ساخت تا تا رخا حاکم رهتاس شیرشاهی باستماع خبر فوج مغل تاب مقاومت  
 نیان زده بدلی گرنجیت بعده بادشاه کوچ متواتر بلا هو آمده امر افغان محافظان لاهور نیز بلا ارتکاب جنگ مفور شده رفتند همایون  
 بادشاه چون بلاهور رونق بخشید بیرم خان سپه لار با امر منقلاد به سرهند رفت و برانحد و تصرف نموده بعیت زمینداران آن نواح  
 اطاعت او نمودند باستماع این خبر شهباز خان نصیر خان امرار با جمعی از افغانه آمدند بوصول بن خبر از حضور همایون شاه بیدار و المعالی تریبی  
 باتفاق علی قلیخان بدفع آنجا عامور گشته و با بنجار سیده با ایشان مقابل نمودند و آنجا را شکست داده اموال و عیال ایشان را  
 غارت و اسیر نموده مراجعت کردند بعد از آن سکندر شاه مسیمان تا تا رخا و بیست خان را با نوجی گران بگنج چغتایی روان فرموده



برکنار آب سجاوله با میرخان لشکرش جنگ نمودند و در وقت گیر و دار بر پا ساخته در عین هنگامه کارزار علی قلیخان شیتانی و چند  
سواران دیگر بدو میرخان رسیده بروز سیف و سنان افغانانرا شکست داده متفرق گردانیدند با وجود آن تا آن زمان میرخان  
با بهادران پاپه شبات تا ساعتی در میدان نشسته می مردان بکار آوردند اما چون فوج متفرق شدند و هیچ صوت فتحیابی نغیر  
میسریدند ناچار اسب و پیله اسباب گذاشته رفتند و مغلان بایق اسباب افغانان تاراج نموده نهایت محو و سرگردان شدند پس میرخان  
قیلناز است لاهور بخدمت بادشاه فرستاده و خود در ماجیواژه توقف نموده بنشست و امرای چغتائی را بیشتر روان فرمود و او شای  
بر حوالی دلی تاخت نموده بسیار از پرگنات را تصرف آوردند و بصله آن فتوحات عمده میرخانرا از پیشگاه بادشاه خطاب  
خانخانان میار و فواد انگسار نوازش یافت و اسامی تمامی نوکران او درج و ذکر بادشاهی شده پاره از ایشان بان سلطان خطابت  
از نامداران جهان شدند سکندر شاه بعد واقعه شکست تا آن زمان بهیبت خان از افغانان حلف بست بر اتفاق با همی و دوری  
تفاق گرفته با هشتاد هزار سوار و اتواب بسیار و فیلان جنگی قطار در قطار بعزم محاربه مغلان متوجه پنجگشتمه میرخان نیز  
نوشهره را مضبوط ساخته و نیز حسب تدعی او بادشاه نیز در حالتیکه سکندر شاه سجاولی نوشهره رسیده بود به میرخان پیوسته و در  
بنشست چند روز از طرفین عاشقان جنگ مطالبان نام فتنگ میدان درآمده داد مردمی مردانگی میدادند چون بنحبت روی  
از افغانان تاراج بود و هیچ سعی ایشان کار نیکرد تا در آخر روز سلخ رجب نه همد نشست و در روز قراولی شانزده محمداکبر افغانان  
صفت آراسته مستعد جنگ شدند و لشکر چغتائی نیز بخدمت شانزده حاضر شد هر طرفین در معیت بله و مقاتله کشادند و بعد قوع  
مقاتله دشوار و کشته شدن مردان کل طرفین هزار در هزار از تقدیر کردگار شکست بر افغانان افتاده منهنم شدند سکندر شاه نیز بنحبت با  
بیار دیده خود را از معرکه سلامت آورده گریزان بکوه سواکفت بعد از آن سکندر خان از بک دیگر خوانین بدلی رفته بدلی و اگر  
متصرف نشد بعد بادشاه حکومت پنجاب با بوالعالی داده بدفع سکندر شاه مامور ساخت و خود بدولت در ماه رمضان بدلی تشریف  
برده بار دیگر از سر نو فرمانروای ملک هندوستان گشت میرخان ترکمان را با قطع و عنایات بیش از پیش فرموده مردمی بگیا  
حاکم بدلی ساخته سکندر خان از بک حکومت آگره یافت و علی قلیخان حاکم میثقه گشته بدان طرف شتافت چون بوالعالی با ابرار  
سلوک نیکو نمیکرد لهذا روز بروز سکندر شاه افغان قومی تر میگشت بنا بر آن بادشاه میرخانرا با تالیقی جلال الدین محمد اکبر مقرر  
فرموده در ملازمت شانزده بدفع سکندر شاه روان ساخت و بتاریخ هفتم ماه مذکور نزدیک غروب آفتاب بام گنبد خانه برآمده  
بنشست بروقت فرود آمدن ناگاه موزون بانگ نماز آغاز نمود و آنحضرت بواسطه تعظیم جواب بانگ نماز بر مرتبه دوم نشست  
و بوقت خاستن تکبیر بر عصار کرده خواست که بر خیزد و تقدیر اعصاب غریبه بدر رفت بادشاه از زردبان جدا شده بر زمین بدو ضرر خورده  
بهوش شد بنا بر آن او را بدو لتهانه بردند بعد بخله افتاد یافته سخن گفت و اطبا بجا بجا و مشغول گشتند اما فایده بران مرتب شده تا پنج  
یازدهم ماه مذکور وقت غروب آفتاب جان بحق سپرده تاریخ وفات او ازین مصراع گرفتند ع هایلون بادشاه از بلغم فدا  
و در بدلی نوبکناره دریایه چون فون گشت و در سنه نهصد هفتاد و سه گنبد ثانی بر قبر او پرداخته شد ایام بادشاهی او در هندوستان  
و کابل بست و پنجسال و عمر شریفش پنجاه و یکسال بود و نهضت خفی داشت اما میرخان دیگر زقیقش اکثر ارضی منهدم بودند آ و دره اند چون  
خبر وفات هایلون بادشاه در پنجاب بمقام کلانور بهنراده محمد اکبر و میرخان سید تبارخ دوم رنج الاول نه همد نشست و سه هزاره  
را بهر نبرده سالگی و نوا ماه در شهر کلانور بر تخت منهدم می جلوس دادند و هم در کلانور جنبه بادشاهی بر بستند و میرخان



ترکمان با وصف منصب سپه سالاری اتالیقی بخدمت کالت نیز رسید مختار ملک مال گردیده فرامین جلوس بادشاه استمال سپاه و تربیت  
 با طرف فرستاده و تمناجات را بهاریات مسلمانان در پیشکش رساند تمامی ممالک مقبوضه را معاف داشت و تخت شاه ابوالعالی را  
 که داعیه مخالفت داشت قید نموده پیش سپهوان گل کرد کوه توال لاهور فرستاده اما بعد از چند از مجبور گریخته رفت و کوه توال مذکور به سبب مخالفت  
 خود را گشت و ترودمی جمیع اشیاء و سامان بادشاهی را از دلی مصحوب القاسم مزار ولد کامران مرزا بار دو و معالی رسال نموده علی بن  
 شیتانی حاکم سنبل و سندر خان اوزبک حاکم آگره و بهادر خان حاکم دیپال پور محمد عم خان اتالیق و محمد حکیم مزارع انصاطاعت و بندگی  
 گذارش حضور کردند پس از آن موکب کبک شاهی بقصد استیصال سندر شاه افغان بدین کوه سواک فته و با سندر خان جنگ نمود و اول  
 شکست دادند چنانچه گریخته بمیان کوه سواک رفت و در آنجا چند را بگریختند بدین کوه سواک فته و با سندر خان جنگ نمود و اول  
 مقرر گشت بعد بادشاه اکبر از سبب کثرت بارش باران بیجانند هر آمده متعاقبات فرموده در نبره صدها همی بقتال در عین حال حاکم  
 عدلی با قریب پنجاه هزار سوار و پانصد فیل بقصد خیر آگره دلی و اخراج مغولان از هندوستان و آن سمت دلی و آگره گشت و در روز  
 مسلمانان عهد کرد که اگر بر افواج مغلیه غالب بر دلی و آگره متصرف گردند همون وقت اسلام خواهد آورد و چون با آگره نزدیک رسیدند  
 اوزبک حاکم آگره تا مقابله نیارده بلا استعمال جنگ مع مغلان گریخته بدلی رفت و همون آگره تصرف نموده بعد از جنگ دلی گشته بکوه متواتر موضع حضرت آباد  
 دو کوهی از دلی رسیده بر میدان حضرت آباد با افواج اکبر بادشاه جنگ را گشت بعد مکه فرزند و جنگ سخت بر فوج مغلان فتحیاب شده مغلان با  
 چنان منظم ساخت که تا شهر کلانور عثمانی سپانرا باز نه کشیدند و در عرصه هفت روز از حضرت آباد و گریزان بکلانور رسیدند چون همون  
 بر دلی نیز تسلط یافت عثمانی بسیار از شکست مغلان بدست آورد و خلاف عهد کرده از قبول دین اسلام انحراف زدند و نیز سبب  
 نشاء حکومت و کثرت دولت دنیا از حسن اخلاق قدیم که با سزایان فاعنه سیداشت برگشته بدین سبب پیشداشت چنانچه تمامی فاعنه از  
 رنجیده طر شدند و هنگامیکه اکبر بادشاه متوجه تسخیر دلی و آگره گشت همی بقتال نیز با فرعونی و شد ادومی با افواج افغانه بر آمده با افواج  
 اکبر شاهی جنگ اگر دید امر افغان سپهوا از جنگ تنی نموده بدر رفتند و او رسیدان معرکه فیل سوار گذار شد تا بدست مغلان گرفتار  
 گردید پیش اکبر بادشاه آوردند و اکبر بادشاه او را بدست خود کردن زده از آن پس بلقب اکبر بادشاه غازی شد بعد بادشاه سز  
 را بکابل و جسدش را بدلی فرستاد و درین فتح زیاده از یکصد و پانصد فیل بدست اکبر بادشاه رسیده پس از آن بدلی و قریب پنجاه  
 و ملازم محمد سرانی را که وکیل میرمخان بود بطرف میوات فرستاده و او با حجاز رفته و اهل و عیال و خزانه همی بقتال را بدست آورد  
 و بسایک از افغانان را که در آنجا بودند قتل رسانید و در خلال این احوال لشکر قزلباش حکم شاه طهماسب صفوی قندهار را بعد محاصره  
 از تصرف محمد شاه قندهاری نوکر میرمخان ترکمان بر آورده بران قبضه نمود بعد درین ایام حضرت خواجہ خان مع فوج مغلان به قباله  
 سندر شاه رفت اما شکست فاش خورد و گریخته بلاهور آمد با سماع این خبر اکبر بادشاه با افواج چون بحر موج بنا بر دفع سندر  
 شاه به پنجاب رفت و بنشیند انبجبر که سندر شاه بکلانور آمده بود گریخته در قلعه مانکوٹ مستحص شد و اکبر بادشاه با سز رفته قریب  
 ماه مقام فرموده نیز بعد از آن تشریح قلعه آونیت ماند چنانچه محاصره قلعه مانکوٹ بششماه کشید پس سندر شاه عاجز آمده استعاضه قدم  
 یک ایام را مقبر نمود که بعد از عرض مطلب موافق حکم بادشاه کار بند خواهد شد بادشاه خان اعظم شمس الدین محمد خان تکر از نواد و قلعه  
 فرستاده سندر شاه استعاضه کرد که اگر از حضور بادشاه منظور گردد و عبد الرحمن پسر خود را بدرگاه فرستاده خود به بنگاله رفته اطاعت  
 خواهد نمود بادشاه آنرا قبول کرده شیخ عبد الرحمن پسر سندر شاه در ماه رمضان سنه اربعه و ستین دستاورد حضور بادشاه



چند شخص فیصل را پیشکش گذرانید و سکنه شاه را با نیت به بنگاله رفت برانحد و تقاضا نمود تا آنکه بعد از آنکه مانده در آن ولایت فوات نمود و تاج خان کرانی بجایش حاکم و فرمانروای بنگاله گشت

### دوره ذکر بحال امارت باز بهادر در ملک مالوه و زوال آن عهد کبیر شاه

چون باز بهادر از خاندان الاسبور در ولایت مالوه لوائی بادشاهت برافراشت و حکام کنونی و دیگر چنانچه گورده مطیع شده هر سال خراج و بلج و جزیه میدادند و پس شجاعت خان سورا است که در همان سن سمیل خان چون ابراهیم شاه بادشاه بنگاله بزخم تیر او مقتول گشت شیر شاه او را بخطاب شجاعت خان حکومت مالوه سفرا فرموده چون شیر شاه بر حمت حق بیوست اسلامه اگر چه از تامل با او نیک نبود اما بخاطر دولت خان حکومت مالوه بر بحال داشت لیکن در او خرابیام سلطنت اسلام شاه شجاعت خان مذکور به سبب طبیعت از اسلام شاه گرنجیه بدکن رفته بود و بعد فوات اسلام شاه از دکن ایس مالوه آمده ایام زندگی حکومت گذرانید چون بعد طبعی رسید و وصیت حیات سپرد بعد حیات او فرزند رشیدش باز بهادر در ایام تفرقه سلطنت عدلی تسلط کمال بهم رسانیده خطبه و سکه در آن ملک بنام خود ساخت و دولت خان جبال از اوجین و مصطفی از پرگنه تولائی هر سه برادر متفق گشته بدفع باز بهادر کمر بسته بر سر او رفتند و باز بهادر نیز بمخالف ایشان برآمده مقابله آرا گشته و دولت مصطفی هر دو را شکست داده گریزان شدند و بر زمینداران آن نواحی پناه گرفتند اما باز بهادر تعاقب ایشان اختیار نموده چون زمینداران نگه داشت او نتوانستند هر دو را قید کرده بخدمت باز بهادر فرستادند در آنکس راه مصطفی از قید زمینداران خلاصی یافته گرنجیه رفت و دولت خان را چون بخدمت باز بهادر حاضر آوردند باز بهادر او را قتل رسانید بعد از آن تعاقب مصطفی بکوه در آمد چون مصطفی به رانی در کانی پناه گرفته بود و لند اسپاه رانی در گاو تی دره کوه را بر و مسدود ساختند و در آن دره میان باز بهادر و سپاه رانی جنگ طوع آمده و باز بهادر از کمال شجاعت و تهور خود در آن کوه و سنگ ده بسیار از رتقا خود در آن دره تنگ کشتن در داده و جمعاً از سپاهش زخمی شده هزار خوارسی از کوهستان برآمده در ساز گچو را قامت نمود و در آنکس باز سر انجام شکر نموده مکتانی در گاو تی را غارت تاراج ساخت بعد از حصول جمعیت تمام پیش و عشرت و رفاصی پاتر بازی عمر خود را صرف میکرد چنانچه صد زن و خوش آواز و خوب صوت از گوینده سراینده بهم رسانید از آن جمله روپنی بود که در حسن جمال و گویندگی در قصه دیگر صفات در آن مان عدیل شد و او بخت آن پرپی بیکر چنان مبتلا گشته بود که یک سخته جدائی از و نداشتی و روپنی علاوه از صفات مذکوره در شعر گفتن نیز ملکه عمده داشت نقشها و آهنگ هند و می بست و تخلص بنام باز بهادر کرد و الغرض از کار و بار ملکی مالی و سپاه نهایتی پراپی و تغافل و زریده افغانان جنگی و کار آمد تمامی از وجود داشتند و رعایا شهر دست ترم برداشتند چون این سخن او بسمع اکبر بادشاه رسید در سنه هفتم هفتاد و هفت او هم خان کوه رابع بست و دو امر جهت تسخیر مالوه بر سر باز بهادر تعیین فرمودند باز بهادر از فرط شقاوت و بگشتگی اقبال خود و افاغنه در بجزستی شراب و لوب و عیش طرب چنان مستغرق بود که چون او هم خان با افواج مغلیه بر تبه کره بی سیدان زمان مجبومی در عین حالت خرابی خمار از صحبت ماه رویان خرابست تیرن آمد و جنگ مغولان در پیوست چون افغانان جنگ دیده و در پهلونداشت بانگ آ و برزش مغلوب شده نه هیت خورده بولایت بگانه رفت و خزان و فیول و حرمانی او بدست سپاه محمد کبیر شاه آمدند نوشته اند که چون باز بهادر بجنگ مغلان بیرون آمد جمعی از خادمان با اعتماد خود را بر سر



چو هاتعین بوده حکم داد که اگر مقتضای تقدیر شکست بر ما افتد بلا فرصت حرمهای مرا بکشند و اگر کشتن تمامی عورات میسر نشود  
آن سی عورات را که نسبت قرابت با من دارند بار و پنی باید کشت گویند چون نه بریت خورد و آمد آمد سپاه منحل گرم شد معتمد  
سر اسیمه گشته بر کشتن بعضی زنان قدرت یافته و بعضی را زخمی ساخته گرنجیه رفتند رو پنی هم بر مره مجروحان ماندن معلمان رو پنی با  
مع یک عورت مجروح بر داشت پیش او هم خان آوردند هم در زمین محمد اکبر با شاه نیز حکم بیت  
نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد

باستماع آوازه حسن صوت رو پنی نا دیده مفتون شدی گشته از در اختلاف بطریق بیچار در عرصه هفته خود را با جبین سانید  
چون رو پنی زخمها بسیار داشت سعی موفوره در معالجه و اصلاح جراحت رو پنی بکار برده یعنی جراحان هوشیار بر معالجه  
تعیین فرموده در اندک ایام زخمهای او فراهم آمده خوب نگر گشت چون حقیقت دیدن رو پنی موافق شنیدن بود با شاه  
خواهشمند صحبت او گشت رو پنی مجرد آگاهی از لاده با شاه نه قتل خورده جان خود را فدای نام جانان ساخت با شاه و تمامی امر  
مغول بر وفاداری او آفرین نمودند با شاه با زبهار در مملکت مالوه هفت سال و شش ماه بود و به ثبوت رسیده که با زبهار  
در علم سپاهگری تیر اندازی دید بیضا داشت و در کسب و د و ساز نوازی نیز سر آمد روزگار بود و در وقت رقص و نشاط یکی  
از زمین بالا پریشی و چون بوقت خشم و غضب در جنگ نعره کرده شیران از شنیدن آواز او پیشه را می گنناشتند

### لمعه بیان مجمل حال با شاه استیاج عماد کرانی در لایت بنگاله و او پریه

آورده اند که چون کرانیان از اطاعت با شاه فی خاندان روستی برفته و بر عدلی بهانه جسته از دربار دیوان عام عدلی بجا جازت  
او بر آمده بطرف بنگاله فرور شدند و عدلی بالضرور فوجی عظیم بر عقب ایشان روان ساخته و خود نیز بتعاقب آمده در نواحی قصبه  
با کرانیان مذکوره جنگ نموده و بعد کشتن خون بسیار تاج خان کرانی نه بریت خورده رفت با شاه گویا امر اجعت فرمود  
و تاج خان بعد نه بریت در اثنای راه چپا دل زده فیلان با شاه فی را که از قدیم در پرگنه بد اؤن بنا بر چرائی بسته می مانند  
تمامی را تصرف کرده علاوه از آن بعضی از اعمال خالصه شریفه بدست آورده و نقد و ضمیمه غصب کرده بنجا صیو تانده که برادرش  
عماد و سلیمان و الیاس از عهد اسلام شاه حکومت جاگیر در سی آن اضلاع داشتند با اتفاق ایشان سر بداعیه با شاه فی برشته  
شورش زیاده تر ساختند و مردم واقعه طلبان فتنه پندان از هر طرف بر تاج خان کرانی جمع آمده استعدادی عمده بهم رسانید و  
باستماع این خبر عدلی نوبت دیگر از گویا بعزم دفع او بر آمده و بر آب گنگا باور رسیده بعد جنگ عظیم او را شکست داد و بعد  
این نه بریت ببنگاله گریختن مع برادر خود عماد و سلیم خان کا که حذر ام و فتح خان پنی که حکومت بنگاله داشتند با سید پناه گریختن رفتند  
باستماع خبر آمد ایشان خوانین مذکوره با استقبال ایشان بر آمدند چون تاج و عماد خوانین زبور راجه سوار و تنها یافتند بننگلی و  
بنامی را بر خود روا داشتند بطبع حکومت آنجا هر دو را کشتند از وقوع این واقعه غوغای عظیم در ملک گور واقع گردیده و کاروان و  
پنیان بعزم انتقام لشکر فراهم آورده بر تاج و عماد رفتند درین وقت تاج و عماد فرمان پلیسی غیر واقع بهر عدلی با شاه مرتب  
ساخته بر او شان ظاهر ساختند و گفتند که ما سلیم خان و فتح خان را با حکم عدلی با شاه کشته ایم از زمان خود غافرو نشست و اکثر اهل  
افانعه که در آنجا بودند تاج و عماد پیوستند چون تاج و عماد از کشتن آن دو امیر فیلان و اسپان از وقت بسیار بدست رسید



و استقلال زیاده پیدا کردند پس از آن برادر خود سلیمان را در گورننگال مستقل گذاشته هر دو بجای پیو آمدند و در ایام تصرف قلمرو  
 و عدلی کوچ سلامت گزیده در نواحی حاجی پو بر آب گنگا جایی اقامت نمود و ساخته بر پرگنات نواحی حاجی پو متصرف شدند  
 درین اثنا هم در تصرف همی عدلی کرده از کاکران قریب پنجاه خانوار بان دیار آمده پناه گرفتند اما تاج و عماد بمالعت پیش آمده  
 هر چند کاکران منت و زاری کرده گفتند که بر عقب یان افواج معلمان و ان می آیند پس شما برادران را گذاشته پناه بگردام مزم  
 کنیم اما تاج و عماد هرگز منظور نه کردند آخر الامر تاج و عماد مکرر بر اینجخته با ایشان گفتند که اگر شما را ماندن اینجا بود در ملک ما منظور باشد  
 اول باید که سرداران شما را با ما بیایند و با ما سخن نمایند چون کاکران مردم غافل از فریب ایشان بودند و نیز معامله تازه فریب ایشان که با  
 سلیمان مستح خان کرده بودند بیاد داشتند فرستادن سرداران خدمت ایشان منظور داشتند تاج و عماد بخوف آنکه مبادا کاکران  
 پیشدستی نموده انتقام سلیمان فتح خان از ما بگیرند راه خدا را گذاشته همت قتل و استیصال ایشان گماشته وقت شب از ده هزار  
 و سه فیل مست آتش بازی میسار بر سر کاکران رفته بر ایشان شتون زدند کاکران نیز مجمل نموده از دایره خود بیرون آمدند و یکسری جنگ  
 جده هر کوه پر داخته در حمله اول کاکران را از جای بر داشتند اما چون لشکر و آتش بازی کاکران از توپ تفنگ فراوان بود کاکران  
 کاکران مقتول جمعی مجروح گشته بطریق همت از دایره خود بدر رفته تدبیر جوهر زمان قرار داد خود بر مرگ نهاده اول چند کسان  
 بر طلب ایان بطریق زنهار که بزبان پشتونوا میگویند نزد تاجان فرستادند اما آن بے باکان بے نیت مسمومات را مجبور شدند  
 بشنیدن این خبر کاکران لاچار بار دیگر مستعد قتال شدند در ضمیمه کبیرا سوار جرابها در فوج خود را از قوم ستوریانی که با مخالفان  
 و آویزش سخت نموده پس پاگردیده باین سمت رو نهاد گردیده می آمدند چون سه گروه از دایره کاکران مقام کرده خبر قتل و  
 شکست کاکران شنیدند نهایت دلگیری و ملول گشته رعایت مظلومانرا عفا و شرفا واجب دانستند وقت شب تاج و عماد تاختند  
 و عماد تاختند و بعد از کشتن مردان بسیار کاکران را شکست فاش داده چنان گریز اندک تاسی گروه خان اسپان را باز کشیدند  
 و نیز هنگام تعاقب سه صد مرد از کاکران قتل آورده و سه زنجیر فیل از ایشان گرفته آن هر سه فیل را بخدمت عدلی فرستادند و در  
 هنگامیکه عدلی بتعام قیام بود و با محمد خان کور قیام داشت این پرگنات بتصرف ستوریان و کاکران آمدند و از دست کاکران  
 بیرون رفتند پس از آن سلیمان در ننگال استعداد کامل هم رسانیده خود را بخطاب حضرت اعلیٰ مخاطب ساخت بروش بادشاهان  
 با مردم سلوک پیشداشته همت بر استیصال بت پرستان او رسیه و بر انداختن بت خانها بگناته گماشت این بگناته غلیظترین  
 بتخانها کفار هند است که قبل از سلیمان کورنی بادشاه گور و ننگال احدی از سلاطین بادشاهان اسلام بر او استیلا نیافته چهار طرف  
 آن بتخانه آب عمیق واقع است القصد چون سلیمان آن اراده مصمم کرد و در هنر فیل حقیق کوه پیکر تیار ساخت و بر هر یک از آنها  
 چند افغان جنگی مسلح را سوار نموده و بان در یوه از آن آب شور عبور نموده با نجا رسید و آن بتخانه غلیظ را منهدم و ویران ساخت  
 مسطوب است که در آن بتخانه تپه بود که در پیش سی من طلا، آهن و هر چه پیش از عمل ربانی بودند و سولای آن هفت صد بت دیگر تمامی  
 از طلا خالص بصو مختلف پیش آن بت نهاده بودند و آن تمامی بدست افغانان آمدند نیز نوشتند که عورات آن شهر با نواحی رنوی  
 آراسته عقب بتخانه بگناته پنهان شدند که طریق فرار میدانتند و میگفتند چگونه کسی را هر قدر قدرت باشد که عابدان بگناته جی با  
 آزار رسانند چون افاخته درآمدند و آن عورات را قید و اسیر نمودند عورات تعجب میگفتند عجب است که بگناته جی و سده او تمامی بتخان  
 رفته و اسیر شدند و هنوز آسمان ایستاده است القصد سلیمان بعد حصول آن فتح عازم مراجعت گردید و از آن غنیمت بدست



هر یک افغان بتنه از طلا آجر که بوزن یکین بلکه زیاده بود بایکد وزن هندوانی آمده بود سلیمان بعد از اجبت کوچ بکوچ بنگال  
 رسیده ششم و هفت بر کار خیر صلاح حال خلق الله و نماز نهی گماشته و قیقا از وقایع شریعت فرود میگذاشت از جمله عجاایبات  
 عهد پادشاهی سلیمان آن بود که در زمان او از قدرت آبی جلشانه اثر دماغی عظیم نمود و یلیچین آبی هر چه در نظرش آید همه ابدم فرو کشید  
 سلیمان از استماع احوال آن اثرها استعجاب تمام نموده بذات خود بقصد دفع او توجه نمود و مقدار دو هزار من باروت جمع آورده در  
 راه مرور آن باراندهخت چون اثر دماغ از دریا بر آمد اما هنوز تمام بیرون نیامده بود آنوقت آتش باروت در داند و آتش آن باروت  
 بر انقدر اثر دماغ که از دریا بیرون رسیده بود بسوخت و هیچ معلوم نشد که چه قدر در دریا باقی مانده بود چون آن قطعه خست و اثر دماغ  
 را وزن نمودند از آنجرم هفتصد سیر تر شستند و اینها واقعه غریب دیگر ساخته عجیب تسخیر او ریشه غارت آن شکست جنگناها از آن  
 قسم وقایع در عهد او بوقوع رسیدند که سابق در هند و قوق نیافتند بودند فی الجمله سلیمان شانزده سال در مملکت گورنگاله پادشاهی  
 نموده در سنه نهصد و هشتاد و چهار از دار فناء بدار بقارطت گذر

### در ذکر محل حال پادشاهان پسر سلیمان شاه

بعد فرست سلیمان بایزید خان قائم مقام پدر پادشاه مملکت گور و بنگاله شده سکه و خطبه در آن مملکت بنام خود درج داد و بعد شتر دوز  
 بنا بر اغواهندوان عماد از دست قتال خان معروف میان قتل و دیگر نو حانیان قتل رسید و بعد مقتول شدن او داود نام پسر خود  
 سلیمان بر مسند امارت گور و بنگاله جلوس فرموده سکه و خطبه آنجا بنام خود ساخت با جمعیت لاک سوار بر سر هندو رفته و هندو  
 پناه بنو حانیان گرفته بنا بر آن نو حانیان فراهم آمده با داود شاه جنگ نمودند و درین جنگ فتح و ظعن نصیب و شاه شکست  
 از آن نو حانیان گشته و بعد شکست نو حانیان بقلعه حاس شخص جسته در آن محصور شدند و چند مدت قلعه را قائم داشته اما آخر کار  
 ذلیل شده لاچار هندو را در پاس قلعه حیل حواله ملازمان داود کردند و ملازمان داود حسب حکم تمام هندو را بقتل رسانیدند پس از آن  
 داود بیست و هشت و آرام و استراحت برداخته تا آنکه لودی خان را که از امر اعدا ایشان سلیمان بود بغدر و فریب قتل رسانید  
 و ملک مقبوضه با جویش صبر نموده عزم تسخیر بهار نمود و قناعت آورده تمام ملک بهار و پهنه را فرا گرفت با استماع انجیر محمد کبر پادشاه  
 چغتائی تو در مل و وزیر خان خانان منو غلام با فوج بر سر او تعیین نموده و بعد از آنکه افواج مغل بنواحی پهنه رسیدند از هیبت افغانه داود  
 شاه هراسان گردیده نتوانستند که قدم پیش گذارند لهذا بنجد دست اکسب پادشاه عرض داشتند که بی توجه حضرت پادشاه  
 مهم داود انجام پذیر نخواهد شد بنا بر آن پادشاه اکسب لکن عزیمت به سمت پهنه معطوف داشتند با استماع انجیر داود از راه  
 انجیر تا تاجر کرسی بقلعه شخص اخیست بیا نمود و از معاینه این امر افواج مغلیه دلشسته بجای صرة قلعه پراختند و هر چند که در ابتدا کار افغانه  
 تاجر کبری را و پادشاه را از شخص قلعه مانع آمدند و جنگ میدان ترغیب دادند اما هرگز منظورند داشتند شخص قلعه پسند نمود چون  
 مغلان بعد از آنکه محاصره داود شاه را دلاله بمصالحه نمودند آن را نیز از تیره بختی قبول نکرد آخر الامر افغانان برین امر اتفاق نمودند  
 که او را بتاریخ بست هفتم در شب لرب میاز جو رانیده تا شش روز پیش او را بحالت مخوری بر داشته و کشتی انداختند و بجانب  
 گرهی که دروازه بنگاله است فرار نموده رفتند علی الصباح چون این خبر به پادشاه اکسب رسید بدین طبع آفتاب بر پهنه قابض گردید  
 و خان خانان حسب حکم پادشاه تعاقب او در عمل آورده اکثر نبلان نامی داود را گرفته بنجد دست پادشاه رسانیدند چون داود از



نشسته شراب هشیار شد و مشغله را بطرز دیگر دید بسیار ندامت کشید اما سوگواری نداشت بعد به سمت او ریش شتافت و در آنجا طرح  
اقامت انداخته تا چند سال حکومت کرد چون خانخانان فرج شد و خانجهان حسن قلیخان بآن یار رفت اکثر که آن لایت را  
بصرف آورد اگر چه داود محاربات مردانه با حسن قلیخان بود اما چون اقبال با او باز تحول گشته بود شکست بزرگت یافته آخر کار در  
حالت فرار اسپش در ناله گل لائی بند شده در نیجالت به شهادت رسید و قتلوه خان سپه لار داود با خانجهان برابر آمده در همین  
جنگ طرح داده بدر زفته با و ریش شتافت در آنجا محمد قباخان کنگ را قتل رسانیده رایت خود سری بر افراخت در بیوقت  
مشغله دولت کز انیان انطفا یافت مشغله دولت نوحانیان در آن دیار اشتغال یافت

## لمعه در بیان ذکر مجلس حکومت میان قتلوه خان

آورده اند که بعضی مدت داود شاه کز انی جمیع امر آن دولت بنا بر ضروت که کسی یگ از اغانه لائق اینکار بزرگ نبوی میان قتلوه  
نوحانی رجوع آوردند و میان قتلوه که در حالت حیات داود شاه استعداد عمده بهم رسانیده بود و علم داعیه بند کرده لایت کورکها  
و نواحی دریا به ترم پوتر در تصرف کرده سک و خطبه بنام خود ساخته اما اکثر اوقات با امر سلطنت چنانی هر کسی که بولایت او  
میرفت جنگ میکرد و او را پس با میگرددانید و در او انحرایام عهد و چند کت باراجه مانسنگه الی گویا ز نیز محاربا شده دیده بعمل  
آورده اما آخر کار شکست یافت و مدت چهارده سال بکامانی گذرانیده با جمل طبعی در گذشت و از دست سپهر باقیماندند صبیبت شاه  
لودخان جمالخان چون عیسی خان نوحانی میان خلیل از امر کبار قتلوه بود در حیات او استعدادی خوب موجود کرده بعد وفات  
قتلوه تمام مہات از پیش خود گرفته تمام مردم با و رجوع آوردند و فرزندان قتلوه نیز مانع نشده چند سال حکومت کرده بزودی در  
و از پنج پسر ارث ماندند خواجه عثمان - خواجه الیاس - خواجه بلخی - خواجه ابراهیم - خواجه سلیمان - بعد وفات عیسی خان تمام مردم خواجه  
سلیمان را که از جمله اکمل بود بکومت برانستند و نیز چند سال حکومت نموده بکرات مرات باراجه مان سنگه محاربات نموده خزانه  
بسیار جمع آورده خواست که خطبه بنام خود خواند درین اثنا راجه مان سنگه با سپاه راسته بر سر او رفت و چندین نوبت جنگ نموده  
چنانچه در عین معرکه از معارک کنور همت سنگه پسر کلان راجه موصوف نیز کشته شد و از ابتدا سال نهصد و نود و هفت در نواحی بر سر  
استقلال و استبداد پیدا کرده و اکثر راجه از زمینداران آن ولایت ایل ساخته از ایشان دختران گرفت عاقبت الامر در عین ایام شباه  
از بنجهان گذران رحلت کرد بجای او برادر کینش خواجه عثمان بر سنا پالت نشست آورده اند که این خواجه عثمان جمعیت فراوان بدست  
آورده و از روی دانشمندی در سال اول ابوالصلح باراجه مان سنگه مفتوح ساخته و آنرا بجهت سپاه حلف ایمان موکد ساخته براج  
موصوف ملازمت کرد و روابط محبت از طرفین نظیر پیوسته مدتی در ملازمت اقامت نمود و باین فریو راجه موصوف بوجہ چند پرگنه  
دیگر از مکاتبات کام داو ریش غیره بوجہ زرانی داشت اما بعد چند مقتضای بشریت توهمه غیر واقع بنحاطر خواجه عثمان خطور کرد و شبیه از  
شکر راجه فرار نموده بکر خود رفت و شیو غنا و پیش گرفته با سپاه راسته بر سر راجه آمده و راجه بقلعه راج محل که خود آبادان کرده بود  
مستحصن گیده خواجه عثمان بجا صر او پرداخت چون مدت محاصره بر سه ماه کشید در نیر صر راجه رانوسه تنگ آورد که مجال فرود نداشت  
چنانچه هر روز خواجه عثمان مسلح و مکمل میدان آمده راجه را با و از بلند بمقابل میدان میخواند اما راجه هرگز جوابی نمیداد و منتظر ساعت  
می ماند قضاوتی خواجه عثمان بدستور موصوف مستعد حرب میدان در آمده چون هوا گرم شد یکی از امر خود را با پانصد سوار



برسم طلا بگذاشته خود بمنزل اغروق رفت و آتشبازی را از فیلان فرود آورده سپاه او نیز اسلحه از خود کشاده آرام نمودند و قتیکه  
آفتاب بوقت سهار سید و هوا بغایت گرمی پذیرفت درینوقت اختر شناسان برهنان که راجه را بر قول ایشان اعتقاد تمام بود بخدمت  
شخصی عرض نمودند که ساعت فتح رسید اکنون غلیم حمله باید کرد بنا بران راجه حکم کرد تا تمام سپاه مسلح شدند پس درون قلعه فوج را منقسم نمود  
چون اهل از قلعه برآمده متوجه لشکر خواجه عثمان گشتند چنانکه از فوج خواجه در طلایه بودند خبردار شده بحاجت پیش آمدند و نیز کسی نزد خواجه عثمان  
فرستادند و آنکس خواجه عثمان را از توجه راجه اعلام کرد اما خواجه عثمان از غرور و خود بینی خصم را حقیر و ذلیل دانست و بان سخن گفتند که  
گفت چهار ماه است که راجه از چهار ماه محصور و از زبونی شغال داری در غارت قلعه خزیده امر و زاز کجا مدعی باور سید و کلام جرأت  
حاصل کرد که اینطور هست پر ولی نماید که بمقابله من آید القصد خواجه عثمان با نیگمان بد مغرور مانده در راجه آتشبازی پانصد فیل داده را بران  
پانصد سوار طلایه سر داده تمامی را یکبار ه علف آتش تو پخته ساخت که جز چند کس معدود جان سلامت نبردند و مرزا عبدالرزاق عمومی  
که در بند آن قوم بود خلاص یافتی چون خواجه عثمان از آواز تو پها و تقار با دو کوه و کوه نار بگوش رسید آن هنگام از خواب غفلت بیدار گردیده  
دانست که معامله پستی پس اسلحه پوشیده بیرون آمد و همدرینوقت راجه مان سنگه با افواج بر سر افراخته رسیده ایشانرا فرصت  
اسلحه بستن نداده هر کس هر جا که بود راه فرار پیش گرفت خواجه عثمان نیز جز فرار و سید دیگر بجای سلامت خود ندیده مصوبت نمیکند  
به مستقر سر بر امارت او بود و گر سخته رفت راجه مان سنگه تعاقب اختیار نمود و فیلان بسیار و اسباب بشمار بدست آورده حرکت  
کرد و خواجه عثمان بعد ازین نهر میت گوشه گرفته خود را بولایت دها که قلع ساخته بملکت پنج ششش لکه روپیه اکتفا نموده تا  
سه کیلزار و بست و یک هجری در ولایت دها که بیش و عشرت و نشاط و انبساط بسر برده و در بسیار از راجه نواحی گرفته و سخن  
پرسی پیکر و لاله عذار ایشان را خواستگاری نموده فوس در ذخامت فریبی جسته بمرتب رسیده بود که از سواری اسپ بازماند  
همیشه فریل سواری میکرد و اکثر اوقات در بزم خاص با مقربان فی اختصاص خود میگفت که من بعد ازین نام جنگ نرم چرا که  
تفاق با فغانان بار نامی من واضح شده قریب هفت هزار سوار و پنجاه پیاده برابر نوکر میداشت چون در سنه یک هزار و بست  
یک جهانگیر بادشاه ابن محمد اکبر بادشاه شیخ علاء الدین بمیر شیخ سلیم را بخطاب سلام خان مخاطب ساخته با ایالت و حکومت یا  
بنگاله رخصت فرمود و شیخ بعد حصول بمنزل مقصود آن مملکت را بتصرف خود آورده کتابت مستملک و عهد بنام خواجه عثمان نوشته  
اورا بحضور شدن و داخل گردیدن در بندگان درگاه جهانگیر بادشاه دلالت نمود و خواجه عثمان از غرور و تکبر بر مردانگی خود سخن او  
عمل کرده چند شیشه چوده و یک باب باد و سه فیل زبون پیشکش فرستاد اشارت آنکه شما شیخ زاده اید و جنگ سپاه گری به شما  
نسبت ندارد و خوشبو بمالید و ساز بشنوبید شیخ بر سیدن دیدن این سوغات بر آشفت با سپاه آراسته متوجه دها که شد شیخ  
مشهور شیخ عثمان را با چند امر اول فوج خود ساخت خواجه عثمان لقتان نیز با ده هزار مرد بمقابله او برآمده در محاربه مساعت نمود که از کار  
غظیم بر روی کار آمد چنانچه از صبح تا شام هنگامه خونریزی گرم مانده مرزا افتخار بیگ که با نیزه بد سلطان بیات که از امر اکبا چپانی  
و در تیر اندازی بی نظیر بود قتل رسید و شیخ اجنه میره شیخ مینائی جراح که نیز از جمله مقربان و پرورش یافتگان منظور نظر بادشاه  
بود ایضا مقتول گشت و اکثر منصبداران عالم قاجار امیده و خواجه عثمان بحالت سواری بر فوج هر اول تا ختن آورده شجاعت خان  
فیل سوار بادشاهی بمقابله خواجه عثمان در رسیده چند ضربت شمشیر بر خرطوم خواجه عثمان و چنانچه خواجه بر زمین افتاد و بعد از آن فیل  
شجاعت خان خواجه را بدندان زیر گرفت اما خواجه از کمال شجاعت و مردانگی بشتابی تمام چهار زخم جده بر خرطوم فیل زد و چنانکه



فیل خواجه را گذاشته بازگشت درین اثنا وقت شام آمده سپاه طرفین دست از جنگ بازداشتند شیخ علاء الدین خلیفه مسلمانان  
 ایستاده مانده بر خطه خبر شجاعت خان میگرفت و کمک میفرستاد و بعد انیمال خواجه را طلب علی لب آن بود که فتح میشد هر دو وقت که  
 از قضا آتسی بندت از دست بند و قچی اجل کشاده گشته بندت آن در نعل خواجه عثمان رسید خواجه از اسپ زمین افتاده متعلقانش  
 او را برداشته بر فیل سوار کردند چون خواجه عثمان را زخم کاری سیده بود مردمان خود را برادر خویش خواجه علی را طلب نمودند گفت که از  
 زندگی من رفته بیش نمانده و سپاه مغل نزدیک است که فرار نمایند و در معرکه کسی نمانده همین فوج که تازه رسیده اگر تو انید برداش  
 قح میشوید کدل شده مردان را بر سر مغلمان بتازید در عین این سخن گفتن بهیوش شد چون از سپاه بے سردار کاره نماند آید بنا بر آن دم  
 دست پا کرده رسد از محاربه بگردانیدند و خواجه عثمان را بحالت نزع بر سکاس انداخته روی بجانم بماند نهادند خواجه عثمان در اثنا  
 راه جان بحق سپرد و خواجه علی از استیلا هراس فوج مغول لاش او را با خود برد تا که بدون متوانسته در راه بنجاک سپرده رفت چون  
 این خبر با سلام خان رسید هرگز باور نیکرد و تمام شب همچنان مسلح در حجر گاه ایستاده ماند علی الصبح چون تحقیق شد تعاقب فاخذ  
 اختیار نموده اما با فاغنه ز رسید پس فیلان و چشم خواجه عثمان بدست آورده بر سر قلعه که مسکن خواجه عثمان بود رفت بجای آن پر  
 چون تفرقه عظیم در میان فاغنه افتاده بود خواجه علی که بیکس در قلعه محصور بود چون مخلصی خود بدون ملاقات اسلام خان ممکن نیل چار  
 مردم معتبر را بمیان آورده و عهد و پیمان اسلام خان گرفته بخدمت اسلام خان آمد و اسلام اعزاز و اکرام او بواقع نموده بعده  
 خواجه علی زیاده از دو هزار فیل باولیا و دولت جهانگیر سپرده که از انجمله سه فیل مست بودند بعد اسلام خان حکم کرد تا جسد  
 خواجه عثمان را از قبر بر آورده و سرش از تن جدا ساختند و سرش را در کوهی بردگاه جهانگیر فرستاد از پیشگاه  
 جهانگیر حکم شد که خواجه علی را با جمیع متعلقان خواجه عثمان بدرگاه والا فرستند بنا بر آن سلام خان خواجه علی را با فیل و چشم و سامان روانه  
 آگره گردانید و در آگره بخدمت جهانگیر بادشاه مشرف شده و فیل و پیشکش تمامی بنظر بادشاه گذرانیده با نعامات خسروانه و خطا  
 جنتی خانی و اسب و خلعت و خنج مرصع و منصب نهاری و جاگیر خاطر پسند ممتاز گردید و از نهاکت برآمده آرام و استراحت  
 و اهل شده در جرگه امرا و پادشاهی انتظام یافت ایام ایالت خواجه عثمان در دیار دناک و غیره هفده سال مدت عمرش چهل سال و بعد  
 این واقعه در سال هزار و بیست و یک هجری دولت طائفه نوحانیان با حتمام رسیده نیز از بادشاه افغانه در قلمرو هند اتمه باقی نماند

### جلوه بیان محال سلطنت افغان غلزنئی در ولایات افغان خراسان ایران

بناکه اول کسیکه بانی سبانی بادشاهت در دیار قندهار گشت حاجی میرخان ملقب میر اولیس غلزنئی هونک بود آورده اند که در عهد  
 سلطنت شاه اسمعیل صفوی حکیم شاه موصوف در ممالک تلو و ایران سبب رض و لعن تبراشاعت یافت علاوه از آن بجانب اهل  
 رض و لعن نسبت مسلمانان اهل سنت و جماعت تحقیر و اذیت تمام بوسی کار آمد بنا بر آن سلاطین و سزایان اطراف که ندب حق  
 اهل سنت و جماعت داشتند با اهل ایران بمنازعات و مقالات پراخته اهل رض و تبر را مغلوب و ذلیل ساختند چنانچه ممالک  
 آذربایجان و غیره بادشاهان اهل سنت ولایت و تصرف آورده بر بعضی از ولایات آن قلمرو چنانچه گیلانات نصاری و قبیله  
 نمودند و بر قندهار و دار السلطنت اصفهان و دیگر ولایات متعلقه آن چنانچه کرمان شیراز و یزد و قزوین و طهران تاسمان و اصفهان  
 تبریز و الواس اهل سنت افغانه غلزنئی بزور شمشیر تسلط کرده سلطنت قرین لعنت صفویا تباہ و برباد کردند و بیان تسلط افغانه غلزنئی



خصوص حاجی میرخان ملقب میرولیس هوتک بر قندهار و اصفهان غیره بسبب اجمال نحوست که در عهد سلطنت خانان سعید  
 شهید صفوی در راه صفت هزار و یکصد بست سحری در ایامیکه گریختن ملقب شاهنواز خان والی گرجستان بگریختگی قندهار بود  
 و مردم قوم گرجیه که با اتفاق او در قندهار می بودند ابواب ظلم بی اعتدالی کشاده دست تعدی میاکی بر افغانان دراز کرده  
 بانواع گوناگون بطائفه افغانه ایندا و بیعتی میرسانیدند تا آنکه گروه غیرت پژوه از ظلم تطاول گرجیان بنگانگ مده از جلالین طائفه  
 مسنی حاجی امیرخان هوتک حاکم طوائف غلزنئی که آخر مخاطب سلطان اولیس میرولیس شد باراده استغاثه و فریاد از جور و جفا  
 گرجیان بدربار بادشاهی ایران روان گردیده چون بآن درگاه رسید دید که کس دولت سرای سلطنت دادرس نیست بنابراین  
 روی ازان درگاه بر تافت بیکه معظرت تافت و بعد بجای آوری مراسم حج بیت الله و حصول سعادت زیارت بابرکت فراتر رفت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مراجعت نمود چون بافغانستان سید خود را مخفی داشتند و در خفیه متبع امور ملاحظه او ضاع نزدیک او  
 کرده وارد قندهار شد و در وقتیکه گریختن بجزم طائفه کاکری در منزل در پیشخ خارج قندهار مقیم بود افغانه را جمع آورد و بجزم  
 بر سر او ریخته او را دستگیر جماعه او را قتل ساخته پس مراد خان نامی افغان را حکم فرمود تا با تمام کارش پراخت بعد ازان به قندهار آمد  
 رایت ایالت بر افغان تمام اقوام غلزنئی برو جمع آمده او را به سلطنت برانستند پس ازان خود را مخاطب سلطان اولیس ساخت بعد  
 اطلاع نمیمی بدولت علیه صفوی که خیر برادر زاده شاهنواز خان گرجی مقتول از دربار ایران بسپالاری منصوبت به بجزم انتقام  
 عم از سلطان اولیس قوش باشوکت کسری و جم و افواج مختلف از طوائف گرج و عرب عجزت تمسخر قندهار و تنبیه میرولیس مسموم شده  
 بهدیرین استماع الله خان ولد سلطان حیات سدوزئی خواجه خضر خیل معروف که حسب طلب بدالیان هرات با پسر و اسد قندهار  
 از لمان روان شده در میان قندهار و اصفهان سجدت کینچه خان سید حسب التماس بدالیان سفارش کینچه و خان از دربار ایران  
 بریاست بدالیان مشرف شده و بذریع او جماعه ابدالی که با غلزنئی معاند بودند با کینچه و خان شال گشت چون کینچه و خان قندهار رسیدند  
 را محصور نموده بست و جنگها متواتر عمل آوردند آخر کار بتاریخ بست هشتم ماه رمضان المبارک سنه هزار و صد و شصت و سه از  
 سو تدبیر سردرپای قلعه گذارشته بجزم خود پیوست و جنود او منزوم گردیده مردم ایران بهمت ایران مردم ابدالی هرات گریخته رفتند  
 بعد حصول این خبر بدربار ایران مجد زمان خان شالو قورچی ماشی بانصرام مهم قندهار را مورگشت به جان فتنه روان شد و با استگلی طی  
 مراحل اختیار نموده تا رسیدن به قندهار پیمان عمرش بپایان رسیده در اثنای راه از دست ساتی اهل جام مامت نوشید و لشکرش که به سر  
 مانده بود هم آرا انجام رجعت کرده واپس بایران رفت مهم قندهار در التواء مانده بعد مردن او االیان دولت ایران هرگز باز نماند  
 نیز اذیتتار مقدمه هرات و شورش طائفه ابدالی که بر موقع خودند که خواهد شد پدید آمد قصه کوتاه سلطان اولیس مدت هشت سال  
 چنانچه شرح وقایع عهدش در تاریخ عربی سلطان اولیس شرح دارم قوم است و قندهار و متعلقات آن حکمران مانده بعد نقصان سنین کوه  
 از در قنابدار بقارفت و بعد فات او عبدالعزیز خان برادرش جانشین گشت تا یکسال چنانچه شرح آن در تاریخ سلطان اولیس  
 مرقوم است حکومت قندهار نموده اما آخر کار شاه محمود ولد سلطان امین اتفاق نگریه معبران طائفه غلزنئی او را قتل رسانیده و شاه محمود با شاه قندهار گردید

**در بیان حال بادشاهی محمود اول قندهار و اصفهان و دیگر ممالک ایران**

چون شاه محمود بعد قتل عبدالعزیز خان با اتفاق برادران قوم بر سر حکومت قندهار نشست چونکه قبل از تخت نشینی او اسد الله خان خدا که



دولت ایشان که ابدالیان بهرت گردیده بزعمور بیان حسد است باو غیص و مرغاب تصرف کرده استعدادی عمیق رسانیده پس آن باتفاق  
 ابدالیان فرار از تصرف غلزیان بود از دست غلزیان کشیده و ضبط نمود آورده بودند شاه محمود لشکر غلزی را جمع آورده بفرم استرداد  
 فراه از قندهار سمت فراه حرکت نمود و باستماع این خبر اسدالله خان نیز با جمعیت ابدالیان از فراه برآمده با استقبال شاه محمود آمد در  
 محل موسوم بدلارام که در میان میندور و فراه واقع است در میان شاه محمود و اسدالله خان محاربه بوقوع آمده در آن جنگ  
 ابدالیان منظم و مفرد و شاه محمود فتیجا و منصور گشته نیز اسدالله خان در آن داروگیر قتل رسید پس از آن شاه محمود چون تصرف  
 فراه را در آن وقت ممنوع دید بهمان قتل اسدالله خان گفتا کرده سمت قندهار شتافت از آنجا که در آن ایام اسدالله خان از  
 سلطنت ایران جدا شده و اعینه خود سر می داشت علاوه از آن با سلطان ایران مختصمه منازعه برپا میداشت شاه محمود این جنگ و فتح  
 خود قتل اسدالله خان را از جلال خدمات خود نسبت در برابر ایران قرار داده عرض داشته مفصل مضمون آنکه من اینمقابله را از راه  
 خدمتگذاری دولت خواهی آن دولت علیه با اسدالله خان و دیگر ابدالیان بدخواهان دولت ایران نموده و آنطائف را شکست داده  
 و اسدالله خان را که دشمن آن دولت بود قتل آورده امیدوارم که ابدالیان آن در برابر این دولت خواهی مرا ملحوظ خواهند داشت نیز  
 درج عرضی نموده که از راه دولت خواهی آن سلطنت علیه می خواهم که موکب صوفیانی از آنجا بجزم خراسان بهرت شود و من از قندهار  
 سمت بهرت حرکت کرده بهر طرف بدفع ابدالی پردانیم فقط نوشته ارسال در برابر ایران کرد در هنگام میکده قزوین مقرر  
 کوکب خان مید بود عرض داشت شاه محمود بنظر اشرف گذشت اسماعیل ساده لوح دولت علیه صفوی پیچیده او را صدق پنداشته  
 او را مخاطب صوفی صافی ضمیر ساخته حسن قلیخان خطاب اند و امارت قندهار را با و اتفاق فرموده حاکمیت فاختره و شمیر مرصع  
 نزد او فرستاد و چون رقم ایالت قندهار و خطاب تقیلخانی و خلعت مذکور نزد شاه محمود رسید الفور بهانه تنبیه ابدالی بهرت تهیه  
 نموده لشکر جمع آورده از قندهار بیرون آمد و در صین بیرون آمدن از قندهار پنجن سلطان الکوزی را که از ساکنان فراه بود و تا  
 قندهار مقرر کرده خود مع فوج روانه گردیده میرفت تا در دشتستان نم شد در ضلال این احوال شهسوار بلوچ عازم تاخت  
 کرمان شده اهل کرمان اقتدار نموده متمسک مقدم شاه محمود گشتند و شاه محمود حسب التماس ایشان از دشتستان نم روانه گردیده اردو کرمان  
 گشت و ضبط آن ولایت پراخته تا آنکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار شاه محمود رسیده موجب مراجعت گردید و بیان اینقصه  
 بر تیل اجال نحو نیست که آنچه شاه محمود هنگام روانگی سمت دشتستان و پنجن سلطان الکوزی را بنیابت خود در قندهار گذارشته  
 بود چون پنجن سلطان قلمه قندهار را از افغانه خالی دید با ملک جعفر خان دشتستانی که در قندهار مجوس بود و طوطی تهمید نموده بهر بها  
 اظهار دولت خواهی سلطنت صفوی بهر از گریبان خمول بر آورده بدست یاری فارسی زبانان صلای شورش در داده جمعی از افغانه  
 را که در قلمه قندهار بودند قتل آورده بداعیه ایالت بر قلمه قندهار تسلط نمود و صیحه سایر افغانه از نجات واقف شده جمعیت  
 و از یک سمت داخل قلمه گشته پنجن سلطان و جعفر خان بدست آورده با تمامی فارسی زبانان که موجب تهمید بودند قتل  
 رسانیدند هنوز این خبر به محمود شاه نرسیده بود که شاه محمود از کرمان برگشته و کرمان را تا راج دانالی آن را اسیر نموده آهنگ  
 قندهار نموده بطریق یلغار خود را به قندهار رسانید چون معلوم کرد که افغانه غلزی انتظام واقعی نموده و پنجن سلطان جعفر خان  
 و فارسی زبانان فتنه انگیز را قتل رسانیده اند خاطرش جمع گردید و تا یکسال در قندهار آرام نموده بعد انقضای سال باز شوق کرمان  
 گریبان گیر عزیمت او شده هشت هزار کس از افغانه و بلوچ و هزاره آن نواح جمع آورده منوجه کرمان گشت چون بانجا رسید



قلعه کرمان را محاصره نموده و قتل و غارت غیر محسوب آلوده چون از هیچ طغیان از اطراف دولت صفوی بیچسب با باد قلعه گیان بیرون  
لاچار شده طالبان شده در باب تفویض قلعه تا انجام کار تحسین اصفهان که منقوش خاطر شاه محمود بود استمال کردند شاه محمود نیز از آن  
استمال را قبول کرده از کرمان عازم اصفهان گشت اعیان دولت صفوی با ستاع خبر شاه محمود تمجید با مقابله مشغول شدند و در  
جباخانه بادشاهی را کشته مردم بازاری در دستائی را که از خون حرب جنگ عاری بودند هر یک را سیف سان دروغ و خفتان  
کمل بدریال گوپال هر یک را ثانی رستم مل ساخته جمعیت تمام میدان کارزار شافتند و زد و شنید بستم جمادی الاولی یکینار  
و یکصد نسی و چهار در کلونا با چهار نسی اصفهان تقاتی فریقین واقع و بازار کارزار از طرفین گرم سیف سان لامع گردیده آخر قزلباش  
اصفهان مغلوب رستم خان قولراتامی چون ثبات قدم و زریه با احمد خان توپچی باشی و جم غفیر از اعیان دولت مقبول گشته و  
بقیة السیف گریخته وارد اصفهان شده بنای سلطه بندی و در وقت مجلات گذاشتند و شاه محمود بعد قحیاشدن لشکر قزلباشیه  
بر مقام کلونا با دو متصرف شدن بر توپخانه و اسباب شاهی بجز تخیر شهر وارد اصفهان گردیده فرخ آباد اصفهان را برانے نزول خود  
اختیار نمود و از پشت سپاه او گرد و دار نموده در غره جمادی الاخری سال مذکور محمودیان کمال شوکت و استیلا دست بتاخت نماز دراز  
کرده اما باندیشیه آنکه شاید از طغیان اصفهان خواهد رسید ملک خود را از هم نمی پاشیدند و اهل دولت صفوی فکرے که از  
برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد مرز نام ولد اکبر خاقان شهید را در رستم حبس کرده بعد چهار روز او را  
هلاک صفی مرزا بر او را بجای او برسد ولایت عهد تحیه داده تا روز بست و هفتم حبس خلعت جهانیان از او کرده قرعین  
قال بنام شاه طهماسب پند و در شب بست سوم رمضان المبارک در تاریکی شب او را روانه سمت کاشان ساختند که شاید درست  
قزوین آذربایجان جمعیت منعقد و لشکرے مستعد کرده نشانی مے شود بعد خروج طهماسب فاغنه بنای محاصره نهاد و اطراف شهر را  
سلطه بندی نموده راه آمد و شد را بر املی اصفهان یکباره مسدود ساختند پس نا امید می یاس تمام کمال خاص عام راه یافته روز بروز  
قوت قزلباشیه بضعف بدل گشته آتش غلا و ناره بلا بالا میگرفت چنانچه کار بجای سید که مردم بزرگان در محلات اسواق اطفال  
خور و سال را در دیده و فرج نموده خوردند تا آنکه مردم اصفهان عاجز و پریشان گشته بدادن شهر را نسبی شدند و بتاریخ یازدهم ماه محرم هزار  
و صد پنجاه خاقان شهید را بر فرخ آباد برده افسر سردار بر سر آن حسرت کش تاج و حسرت دند و همان شب محمود کس برای ضبط و حفظ  
خزائن کار خانات شاهی روانه اصفهان ساخته و خود در چهاردهم ماه مزبور با جمشید می حسرت فریدونی و اهل شهر گشتند بر سر  
سلطنت اصفهان جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده نیز سک بنام خود ساخت و بعد از آنکه خبر ظهور واقع اصفهان در آخر ماه محرم  
از دار السلطنت قزوین بشاه طهماسب سید بر او رنگ شاهی جلوس کرده تاریخ جلوس او را از الفاظ آخر ماه محرم گرفتند و در ماه صفر  
قوچه از افغانه بجای اخلال کار شاه طهماسب از اصفهان مامور قزوین گشته و بعد ورود ایشان بر فرسوخ قزوین شاه طهماسب  
تا بجا دست افغانه نداشت با جماعه قلیله که همراه داشت از قزوین برآمده راه آذربایجان پیش گرفت و املی قزوین چون بادشاه  
مغفور و دور و دشمن را نزدیک پر زور دیدند بعد حصول معاهده و استیمان افغانه را داخل قزوین ساختند در آنحال بعضی مردم  
ناتراشید طاز افغانه دست تعدی از آستین بر آورده بستم و تطاول پراختند و اینمغنی را حوصله قزوین بیان بتراشه جمعیت نموده  
شتمتیه مقابل آیدختند و هر کس معان خود را و نیتیه جمعی از افغانه را که اندرون شهر بودند قتل آوردند و باقی افغانان که در باغات  
و خارج شهر بودند سید شده سمت اصفهان گریخته رفتند شاه محمود چون اینخبر شنید بهم برآمد چون شاه مار از غصه بر خود پیچیده



بگردن قزلباشیه افتاده و در روز یکا فاعنه از قزوین برگشته وارد اصفهان می شدند شروع بملاحظه سان امرامعول و معارف ایشان  
 کرده یکصد چهارده تن معروف از ایشان گرفته یکجا سے همه تریغ گذرانید و هر جا که گمان اهل سلاح و معرفت میرفت اورا گرفته پنهان  
 آشکارا قتل می رسانید تا اکثر مردم کاسعول را کشت بعد از آن جمعی را به تخریب خیر از امور گردانیده و آنجا جمع الحکم با بنجار فتنه شیراز را  
 محاصره نمود و بعد محاربات آن را بتصرف آوردند و شاه محمود دو سال در اصفهان آنو لایات حکمرانی نموده بعد از آن و سونفستانی  
 اولاد بیغ شاهزادگان گماشته جمیع اولاد و احفاد خاقان سید را که صنف کهنه سی و یک نفر بودند معروض تیغ ساخته نشست  
 ایشان را بقم ستراد و بعد انقضای چند روز بنوا قع جنون قومی فاعنه سخت بروطاری شده دیوانه از عقل و خرد بیگانه گشت امر  
 نمی و حکم جنون از نفاذ و جریان عاقل شده و در روز دهم شهر شعبان المنظم شهر اربست هفت اشرف نام از بی عیش که با انتظار  
 مرگ اومی ز ریت جمعی از سران فاعنه را با خود متفق ساخته از کج اعتراض برآمده رایت سلطنت برافراخت و کس فرستاده شاه محمود را  
 در خفیه ملاک نموده من حیث الاستقلال جالس سر حکمرانی گشت و در ایام سلطنت خود کرمان خوره بنا و قزم و قزوین مطهران را  
 آپول کوی که اس الحد عراق و خراسان است بر و شیر بهادران فاعنه چنانچه تفصیل آن در تواریخ مبطو میرا وین و خاندانش مرقوم  
 است بتصرف آورده بادشاه شان و شوکت گردید در سال سوم از جلوس شاه اشرف هوتکی احمد باشاه والی بغداد از دولت  
 عثمانیه بیداری منصوب بانو جی عظیم با اتفاق خانک باشاے مانان و عبدالرحمن باشاے حاکم بهدان قرامصطفی باشاے مالیتان  
 حاکم موصل بطبقاتان شاه حسین صفوسی که نزد شاه محمود مجوس بود و تسخیر ملک ایران متصرف فاعنه مامور گردیده وارد بهدان شدند  
 و از آنجا جمعی را بشیر آباد و شهر کرد فرامان دان نموده و ایچی نازد شاه اشرف فرستاده پیغام دادند که فاعنه طائفه بی پایوس  
 و بدون اطمینت مالک سریر و افسرند چون و ارتان ارث بادشاهان بیانشند نظر بران باید که خاقان مجوس با ایشان بیخ  
 از راه و رسم سلطنت عارض گردند بوصول این پیغام شاه اشرف بادشاه افغان بهم برآمده از اصفهان عازم گلپاگان گشت و چایپار  
 فرستاده سلطان حسین را که در اصفهان می بود به تیغ قهر شربت شهادت چشانیده سر اورا نزد ایچی روم فرستاده جواب داد  
 که مالک الملک حقیقی خداست جلشانه و میراث آسمانها و زمین از آن اوست و او تعالی شان از ابتدا بنحو امقول صادق و الملک من  
 غلب بیکت مجازی مالک دنیا را منحصر بر نوک شمشیر تیز نموده کسیکه شمشیرش تیز و سانش خونریز و دستش قولیت والی مالک اورا  
 قرار داده تصقیق این معاند در میان با و شما موقوف بر ضرب سیف سنان است هر که مالک الملک غلبه بخشید والی ملک هم او باشد بوصول  
 این پیغام و شنیدن این کلام در شتی ارتسام نازده چشم و بیدار اشتعال آمده احمد باشاے در اعظم با شایان مع دیگر با شایان عساکر  
 بزم محاربه با افغان از بهدان رایت افراز هجوم شده در شهر سرد و تقاتی فریقین اشتعال نوار شوشین بین العسکین واقع گردیده  
 و بهادران فاعنه از کمال شجاعت و همتی گرم توپ تفنگ اسلحه مثل نیم تصویریده چون سمندران خود را بران دریایه نیران زده بعد  
 کارزار سخت و کشته شدن مردم بسیار از فریقین و می مغلوب و مقهور و فاعنه منظره منصوشده رو میرخت عزیمت بوادمی بهریت  
 کشیدند با بران شاه اشرف نیز چون از کار غنیمت فرصت حاصل کرد عازم اصفهان گردید بعد از آن بدو سال مجدداً احمد باشاے  
 بهدان لطف عزیمت افراخته آخر طرح مصالح انداخته اقرار داد مالک تبیین حدود تعیین سنور باین پنج و دستور مقرر گردید که  
 ولایت خورستان لرستان فیله باکر از وز بنجان سلطانیه و خصال وار و بیل بدلت عثمانیه و ولایت سمت شرقی و دارالمرز  
 فاعنه متعلق باشند و برین عهد میثاق اتفاق فرغ غامد نزاع و اتفاق کرده هر یک عازم مصر و مقام خویش گشتند در سال چهارم جلوس



اشرف راشد باشا نامی از جانب سلطان احمد خان بادشاه روم سفارت برآید بنیان صلح و منسبت جلوس شاه اشرف  
دارد و صفهان شد و از جانب شاه اشرف نیز محمد خان بلوچ بلخی گری و ماموگرده بهر اسی راشد باشا ز بور روانه در بار خانی گردیده  
بعد از آن شاه اشرف بلا استقلال استبداد و بادشاه قنار و ممالک لایات مذکوره صدر قلم و ایران شده عهد خروج نادر شاه افشار حکم آن  
مانده و آخر کار از صدر نادر می که عتق میسب بیان ایالت ابدالیان ذکر آن خواهش سلطنت او زوال یافت و

### در بیان حال حقیقت ریاست افغانان ابدالی در الامار هرات منازعات با همی میان این طایفه

بانتظام کت مکرری سعد قد خان معروف سرد خان مورث اعلی قوم سوزانی بدانچه چون اقوام طبقات ختمه افغانه اصلی و وصلی از کوهستان  
غور خروج نموده بر کوهستانها زمینات هموار بعضی از ولایات خراسان زابل و کابل تا ممالک ننگرهار و فغان پراکنده گردیده بجای  
مقیم زمیندار گشته و ممالک سکون ایشان شهرت با فغانستان یافت طوائف تمن ابدالی که شاخه کلان از مشرب است در ممالک  
هرات و پشینگ فراه و شور اوک قندار و در کوه و دامان جابجا اقامت نموده طوائف تمن غلزاری که شاخه کلان از طبقة متی است  
متصل ابدالیان از حوض شرقی قندار تا کابل و ننگرهار جدا اقامت قبضه نمودند تنازعات مناقشات زمینات موجب  
افتراق و مخالفت هر دو تمن گشته نوبت بجدال و قتال و کشت و خون سیده اوت بغض دائمی در میان ایشان قوع یافت چون  
غلزنی را نسبت تمن ابدالی در آن زمان کثرت و شوکت زیاده بود در اکثر محاربات بر ابدالیان غالب قیام می مانند چنانچه در  
زمانیکه محمد همایون بادشاه چغتائی ایالت قندار و بادشاهان صفوی دولت ایران تعلق گرفت در آن زمان پسر امل و عورت که  
تمنداران کلان تمن غلزمی بودند نسبت تمنداران ابدالی برسوخ زیاده در دربار ایران پیدا کرده پیش از پیشغال گشته بنابر آن  
اکثری از نامداران ابدالی مع دوازده هزار خانوار مردم دوازده تمن افغان اقامت افغانستان مغزنی را گذارشته سمت هندوستان  
رحلت کردند و در حدستان بر قصبه نیکو کبیر بیان طرح اقامت انداخته سکونت پذیر شدند و گذاره خود بطریق تجارت کرایشی  
و مال چرانی در آن ملک می نمودند تا آنکه یک گونه صلح در میان غلزیان ابدالیان افغانستان بوقوع آمده اکثر نامداران مع قبائل  
افغانستان مراجعت نموده و بسیار از مردم دوازده تمن را اقامت و آرام رنگپوش سپند آمده بدستور دوران علاقه مقیم ماندند  
و زفته رفته بر و رایام جلالتخان معروف جلالتخان یا زلف خان عرف بادوزائی از شاخ ابدالی در دربار ایران رسوخ عمد پیدا کرده  
در هر کار مساوات تمن خود با تمن غلزمی پیدا کرده موجب کسر شوکت غلزمی و تقویت قوم ابدالی گشت و

### در بیان حال تصدایات افغانان ابدالی در الامار هرات منازعات با همی ایشان

آورده اند که چون سال کینار و یکصد و بیست و هجری حاجی مرخان نقیب سلطان اویس غلزمی بهونک شاهنواز خان گرجی را که از دولت  
صفوی صوبه قندار بود قتل رسانیده با اتفاق طوائف غلزمی بر قندار قبض گردیده بادشاه قندار گشته خود را ملقب  
بمیر و سلطنت و آن دولت ایران بخیخ و خان تبه خیر قندار و تنبیه میر و اویس نامور در روان گردید سپهرین اثنا عبید قد خان لدر سلطان  
حیات خان ابدالی سدوزائی معروف خدکه از مغان روانه شده بخدمت سپهسالار مزبور رسید بخانی و سرداری طوائف ابدالیان  
سر بلند گردید و چون معاند کنیز خان بان نحو شد که در لغات سابقه تخریر یافته عبید قد خان با فرزند خود اسد قد خان وارد هرات



چون در وقت ایالت هرات از دولت صفوی عباس قلیخان شایسته ملوک تعلق داشت و عباس قلیخان از ناصحان اعیان خاندان غلام سلیمان بود  
 او را با فرزندش در هرات مجوس ساخت در ظلال این احوال قزلباشیه هرات با عباس قلیخان مخالفت نمودار گشته بر وی شورش کردند تا او را  
 بیدخل نمودند بعد از آنکه آن جناب بر مناسبت دولت سید جعفر خان تاجلورا با ایالت هرات مرفوز و روان فرمودند در اثنای این تغییر و تبدل  
 اسد الله خان با پدر فرصت یافته از مجلس مفروضه که در و شایخ رفت و در آنجا شایخ سید محمد کبیری را فریخته فکرم جمعیت افتاد و اسفراز را  
 به قزلباشیه تصرف نموده از آنجا بفرم تخریب هرات روان گردید و در یک نسخه شهر هرات با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده بر و غالب آمد  
 او را و تکیه هرات را محصور ساخت بعد چندی چون محصورین را مدام دولت ایران با یوگشتمند در خفیة آشکارا از راه سازش و آمیزش  
 در با افغانه ابدالی کشاده در شب بیست ششم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و یکصد و بیست و نه هجری چند نفر از اهل قریه بلرم  
 سن اعمال هرات که در شهر محصور بودند با افغانه همدستان شده در بانها ترتیب دادند از سمت برج مشهور برج فیلیخانه که در درج  
 عراق واقع است افغانه را بالا برده و مردم افغانه ابدالی تنگ قهر و استیلا کشیده قهر را مکان در قتل و غارت شهر پرداختند و بعد از  
 شدن شهر از وجود قزلباشیه ایفاخته اسفراز بر آمده در شهر هرات توقف کردند و در اندک ایام غوریان و حیدرات مرغاب و باو غیس را  
 تصرف گشته استعدای پیدا کردند بعد از آن اسد الله خان در فکر تسخیر قلعه فراه که در تحت قبض و تصرف افغانه غزنوی بود در آمده وقت نیم  
 علی الغفله ایستاد کرده نزد آنها به برج قلعه ایستاده کرده سپاه وی را حمله فرمودند از حصار قلعه بر آمده قلعه را مفتوح و آن ولایت را ضبط نموده  
 مراجعت کرد و در آن اثنای فتحلیخان ترکمان از دولت صفوی بر سراری تعیین شده باراده تسخیر هرات بان سمت روان گشت ابدالیان هرات  
 نیز آمد آمد و شنیده با استقبال او بر آمده در توابع کوسویه تلماتی فریقین واقع گردیده نخست پایت افغانه از جایی لغزیده سمت غوریان رو  
 نهادند چون طالع قزلباشیه با مساعد و نجات ناموافق و بخار پندار در دو ماغما ایشیان متصاعد بود و سردارند کور بانوحه بجای  
 افغانه جلویز شد و در پشت صحرا مرد و یک بطائفه افغانان بزخوره بی باکانه بر ایشان باخت ایشان نیز چون حریف را خیره چشم  
 و بصرش را از غبار غر و تیره دیدند برگشتند و تیغهای خونین را از میان کشیده حمله شیرانه نمودند آن فوج را شکست دادند و سردار را  
 با فوجی که همراهش بودند از لباس هستی عاری ساختند بعد از آن سائر افواج قزلباشیه نیز منظم گشته با ایران گریخته رفتند و افغانه  
 تمام سبب سامان قزلباشیه را تصرف نموده مظفر و منصور بهرات آمدند بعد چندی شاه محمود ولد میر دلویس چنانچه سابق ذکر یافته بعزم تروا  
 فراه حرکت نموده و با مین فراه وزیریندا در بجل موسوم دلا رام با اسد الله خان جنگ کرده او را قتل رسانید بعد از آن ابدالیان هرات  
 زمان خان و دولت خان سدوزئی را به سرداری قوم برداشته و زمان خان عبدالله خان را مع فرزندش مجوس ساخت و نهال زندگانی  
 جعفر خان قزلباشان گرفتار را در سرخیابان باغ نوبه هره خونریزی است از پاسه در آورده حکمرانی هرات پرانخت اعیان دولت  
 ایران چون در میان ابدالیان غلزیان نزاع و نیز ابدالیان را با هم مخالف دیدند و شاه محمود هوتک از اهل اصفهان خود تصور کردند که  
 نظر حسن قلیخان ترکمان و علی سرداری تعیین نموده با جمعیت شایان تدارکات فراوان روانه هرات ساختند شنیدن این خبر زمان خان نیز  
 با جمعیت ابدالیان با استقبال او بر آمده در صحرا کافر قلعه نیامین او و زمان خان تلماتی واقع گردیده محاربه سخت بنظر رسید اما زمان خان  
 مظفر و منصور و سردارند کور بی سرفه قزلباشان منظم و مفور گردیده تمام اسباب چشم او بدست ابدالیان سید و انیمنی باعث  
 قومی سستی و استعداد طائفه ابدالی گردیده بعد از آن افغانه ابدالی را اقتدار کلنی است داده تا عهد نادری بالاستقلال والا استبداد  
 حکمران هرات و آن نواحی مانند القصد عبدالله خان هم در عهد حکومت زمان خان شهادت یافت بعد چندی باز در میان طائفه







# لمعه ذکری بحال خروج نادر شاه قزاق بر بلایان و تصفیه سیل محاربات

آورده اند که نادر شاه از قوم ترکمان افشار و از ایل قرقلواری و غمی نوعی از افشار بود و مسکن قدیم ایل مذکور ترکستان بود و در ایامیکه مغولان بر ترکستان استیلا یافته در آذربایجان توطن اختیار کردند و بعد نادر شاه اسمعیل صفوی بر مملکت ایران تقریبات کوچ کرده در چشمه میزاب کوچکان من محال بیود و خراسان در سمت شمالی مشرف در بست فسخه واقع و در قریب چهارم دست توطن جنبه تابستان در آنجا بلاش در زمستان در دشت جرد و دره خورشیدانش میکرده اند در بست هفتم محرم سال هزار و صد و بیست و دو در قلعہ شتر و در خیر و کلانیکه عمارت عالیہ در آنجا احداث شدند تولد یافته باسم جد خود نادر علی بیگ موسوم گردید و نام فرزندان اول شاهزاده ضاقلی دوم نصر الله فرزند سوم نام قلی مرزا بودند بعد از آن شایخ مرزا و عمیره تولد یافتند چون نادر شاه را داعیه جهانگیری متقوش خاطر گشت اول ایلات قریب جوار از طوائف اگر دو افشار را مطیع ساخته بعد از آن بملاک محمود شیتانی که نسب را بجایانین نسبت داشت در ایام وقوع فترت با دوشاهی صفوی بر شد مقدس جنوستان اکثر اضلاع خراسان استیلا یافته تاج کیانی بجای خود تیار ساخته بر سر تاجیه سکه و خطبه خراسان بنام خود بود محاربات متواتره عیال آورده آخر کار ملک محمود را مغلوب ساخته و او را مع ملک سحاق حاکم جنوستان دیگر برادرانش هلاک ساخته و اول بر شهنشاه نیا بشیتان تصرف نموده استعداد عمده بهم رسانید در ابتدا نام سلطنت ایران شایه طه صاحب صفوی بجالد داشته و آخر کار او را موقوفه خسته عباس مرزا فرزندش سایه دوشاهی بر شت بعد چندی با اتفاق اهل ایران خود با دوشاه ایران گشت آورده اند که چون بر ملک محمود شیتانی و دیگر ایلات اگر دو افشار و قاجار غالبی بهمت بر استراد ممالک ایران انا فاعنه و در میوه و سینه غیر هم مصرف داشته و بر همه داعی بتدیج کتابیا گردیده علاوه لایت ترکستان هندوستان بلوچستان را تصرف نموده بیان محل حال خروج نادر شاه بر ابلایان هرات شرح محاربات او با افغانان تصفیه شدن بر صلح خویشیست که چون نادر شاه از فتوحات مشرف شیتان تسخیر متروان قطار و اکناف استعداد و کنت عمده بدست آورد بهمت بر انتزاع ملک از تصرف افغان گماشت مهم بالی هرات را بهم و مقدم تصویبه با افواج فراوان بجانب سنگهان خوف من توابع هرات نهضت فرموده در ماه صفر سال هزار و صد و نسی پنج بهلادین بدو نموده برفع قاعنه ساکنان بهلادین پرداخت و بعد جنگ ایشان غالبی هم بهلادین را تیغ تیز گذرانیده مال و عیال ایشان را بمرض نهی آورد و علاوه عیال آنحال را که با افغانه اتفاق در زریه بودند امان داد و مواخذه ایشان با خد سورات و توپکش اکتفا کرد چون کلان قلعہ سنگهان دن سوسات تمدور زریه علاوه کس نزد افغانه با خزر و کوسوئی غوریان فرستاده از آنها استمداد نمودند نادر شاه قلعہ سنگهان خسته و آنرا محاصره نموده جنگی سخت نمود در آن روز از طرفین مقابل شدید بکس کار آمده در عین اشتعال هنگام جنگ توپرانی توپه که نادر شاه نزدیک آن ایستاده بود بشکافت و سید سلطان کلان تر درون مع چند نفر از توپچیان کس بصاعقه فنا سوختند پس از آن میران فوج نادر سی بجوش تمام بر قلعہ یورش آورد و قلعہ منوریه را که موسوم بشیر حاجی بود تصرف کردند و افغانه عاجز آمده امان خواستند و سورات دادند قلعہ پیرن قبول کرده اما باز منحرف شده از داد قلعہ حکار آورده باز متقابل شدند نادر شاه از سر نو جنگ در پیوسته در شب هفتم نادر شاه قلعہ و غلبه قلعہ متصرف شده و آن زمان افغانه را قتل و اسیر گردانید بعد از آن از مستحفظان با خزر خبر رسید که هفت هشت هزار افغانه از هرات با عانت اهل سنگهان برآمده وارد تاجیک گشته اند با تسماع این خبر نادر شاه تقاره نواخته با سنان سوار گشت تا بخواف سید و در آنجا بند و بست ترتیب فوج عیال آورده روز دیگر افغانه در کمال استتعال و دلیری وارد و فسخه اردو تا در گشتند چون مردم ایران عموماً از افغانه نهایت



هرسان و ترسان بودند و این جنگ اول طائفه افغانه و سپاه خراسان بود و در شاه مصداقاً لشکر خود را امر فرمود تا در میان دایره فوج  
 خود ایستاده بنیزد و تو فنگ دست بازی کنند غرض آنکه تا رفته رفته جرمی گشته بعد از خود از آرمی در جنگ میدان کار فرما تیغ و دلاوری نمود  
 بعد استعمال اینضا بطه نادرشاه ترتیب ضابطه لشکر و احکام نگه نموده با پانصد نفر از دلیران آتش افروز نائره کارزار شده کارستیز بر تیر فنگ  
 میکردند تا جمیع کثیر از مردان کار افغانه طعمه ننگ تیر و فنگ شدند و بهر نیمینوال محاربه قائم ماندند تا چهار روز افغانه قدم بر سیدن شایات خرد  
 جنگهای مردانه و حملات شیرانه میکردند روز چهارم بقاضا قله در قدم بر اقبال نادری شکست بر افغانه افتاده برگشته بجانب شایات رفتند و  
 نادرشاه نیز تعاقب آن طائفه مناسبانته پیشه مقدم مراجعت نمود و در اینجا شاه طهماسپ نادرشاه تاکید کرد که اکنون متوجه تیغ و دلاوری  
 اصفهان از شاه اشرف گرد و امانا نادرشاه فغانه با مالی هرت را اول واجب دانسته باز از باخزر و خوف عازم هرات گشت و در آن راه  
 مردم طائفه اربغابری را پائمال کرده قلعها ایشانرا تصرف نموده مردان زمان ایشانرا قتل و اسیر کرده درین اثنا شنید که موسی دانگی از رؤسا  
 ابدالیان هرات بود با جمعی از افغانه بطریق تاخت بناحیه بهار جند رفت بنابراین نادرشاه نیز بقصد راه او بان سمت حرکت نمود  
 و بعد از درود بقدم گاه نشایود معلوم شد که موسی دانگی بعد تاخت نام مراجعت نموده فته انعم را در اتواداشت و در اینجا خبر بغاوت  
 قلع کینه مشکان شنیده اما انجام آنرا در تعویق انماخته باز متوجه فرغ ابدالیان هرات شد درینوقت تعلق حکومت هرات بالیاری خان تعلق  
 حکومت فرهاد بنو الفقار خان بود و بتاریخ چهارم ماه شوال از مشهد نصرت فرموده اولنگ یا قوتی را مقرر ساخت از اینجا کوچ بر کوچ تبرت  
 شیخ جام سیده چند روز در موضع مذکور لنگر اقامت انداخت بعد از آنجا خبر یافت که هزار نفر از افغانه قلع فرستاد و باخزر را محاصره کرده  
 با تملع آن بانکه هزار سوار متوجه فرستاد با گشت در اثنا راه معلوم شد که افغانه برگشته رفته اند لهذا باز تبرت شیخ جام آمد و از اینجا  
 حرکت کرده منزل بمنزل میرفت با موضع کاری رسید و در اینجا ترتیب تیغ و اول تمین طرح و هر اول آتش ساقه و سول استوی سینه و میسر  
 قول برداشته وقت شبح قراولان خبر رسانند که الیاری خان باجمیت تمام دارد و کوسو گشته نادرشاه از اینجا کتب اصلاح فرستاد اما افغانه  
 منظور ساخته در جواب الیاری سیف نمود روز دیگر بر حوض غار و مضر خیم نادری گشته بند دست طلایه غیره فرستاد افغانه نیز با استقبال  
 آمده دیوار کافر قلع را حصر و ساختن بعد فوج نادرشاه از غار و نصرت کرده درینم سخن کافر قلع بجانب کوسو سینه گشت افغانه  
 لابد ترتیب تیغ و لشکر و آهنگ جنگ لشکر نادری کردند چون افغانه بجنگ قزلباشیه دلیر و شیر شده بودند نادرشاه خواستند که ترتیب مناسب  
 حال میدیدم افغانان را بعضی هلاک و رار و قزلباشیه را که مثل بز از شیر از افغانه ترسان بودند بکشت دلاور ساز و بنابراین تیغ  
 و تو کلگیان پیاده را حصار لشکر و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران نیز و گندار و کیتان را بعنوان طرح تعیین کرده و بقایا سپاه هنگام آمدن  
 کمین شدند اول افغانه بجانب سینه حمله آورنده همدان حال پیداگان طرح به کمک سینه در آمده جنگ در پیوستن نیز در این اثنا  
 قوی و یگانه افغانه دست بر شمشیر کرده چون شیران غران فیلیان دمان بجانب پیادگان هجوم آوردند و داخل ایشان گشته  
 شمشیر ایشان را بزدند و چیره سی ملاز حد گد را نیدند و پیادگان پس پاشند و از برگشته تیغ و پشت داون پیداگان لیران فوج  
 نیز شمشیر جنگ از کف دست کار بجای سید نزدیک و کشت بر فوج نادری افتد مقارن آن حال نادرشاه جولان نموده و میدان در آمده یک  
 نفر از افغانه کشت بدین انیالت پیداگان دل از دست فته بدست آمده باز روی میدان آوردند و سواران افغانان با آتش بازی  
 تفنگ آتش ایشان سوخته از پیش داشتند همد نیمه پان نادرشاه نیز از دست افغانی زخم نیزه بر داشت القصد درین گیر و دار در وقت  
 شب رسیده لند اطمین میسر گشته خود رفته آرام نمودند و باعتبار آنکه آن مکان از آنجا بود و لشکر نادرشاه از بی آبی تکلیف تمام کشیدند







از جانب الیاریخان آمده طالبان شدند اما نادر شاه فرستادگان را بر گردانیده پیغام داد که اکنون نیز ما دام که عظمای قفقان خود بخدمت حاضر  
 نکرده تا یک نفر از لشکر جان در تن در ترک رزم فرسخ عزم نخواهد شد پس جمعی از رؤسا آن طائفه بخدمت نادر شاه آمده زبان بخدمت  
 و استعفا قصه کشاوه مشکوکه نادر شاه غلزنئی و ابدالی هر دو رعیت قدیم از آن دولت بودند غلزنئی مصد خبیانت گشته اولاً قند مارو  
 بعد از آن السلطنت اصفهان و دیگر ولایات آن دولت را تصرف کردند و ابدالیان متها به هواخواهی دولت علیای ایران با غلزیان در مقام  
 جنگ و جدل موی زدند اگر مقتضای قوت پیش ازین بر سفاک مراضی بود مقام مواخذه اعمال ماضی نباشد عطف عنان نموده بنیبه غلزنئی را اہم  
 و اقدام دانند بعد تنبیه آنجماع کرده ابدالی پیش از پیش در صد و اطاعت ایلی بوده حلقه انقیاد دراد گوش و غاشیہ خدمت ایردوش انداخته  
 خواهند کشید. چند کلمه قبول این التماس مخالف لای شاه طہماسپ اعیان آن دولت بود اما نادر شاه بتابعیت طہماسپ مروت و  
 مقتضای مصاحت وقت مسؤل فاعنه را قبول فرموده ایشانرا حضرت نظرف زمام عزیمت را بجانب شکیبایان انعطاف دند و زور دیگر  
 سی نفر از عظمای قفقان با پیشکش عمدہ بخدمت نادرسی رسیده بخلاص خمره بہرہ مند و نیز چند نفر از رؤسا معتبر ابدالی ملازم و نوکر رکاب  
 نادر شاه گشتند و نادر شاه حکومت ہرات را بالیاریخان فرار داده تم نیم معنی باسم او اصداریافت پس ان فارسی زبانان را کہ در قلعہ ہرات  
 توابع ہرات بودند با طائفہ جمشیدی سکنہ باو غیسات کو چانیدہ بحال جام و لنگر و لواحق مشہد مقدس فرستادند متقارن اینحال عریضہ  
 از جانب الیاریخان سید شاعر بریکہ سولان فوج نادرسی کنار منزل شکیبایان بتاخت فرار رفتہ بودند فراہ را تاختہ و اسرا و غنایم از آن  
 علاقہ بدست آورده از آنجملہ جمعی زبان قارقب و القارخان اند اسرا مذکورین با ایشان در فرامیند بطریق رسیدن این عریضہ فرمان نادرسی در  
 باب اطلاق ساری صدور یافته مطابق حکم اطلاق ایران عیال آمد و در چہارم ذی الحجہ آن سال اردو زمین مشہد مقدس شدند مدت سفر مذکور  
 تا روز ورود بہ مشہد شصت روز اتفاق افتاد و از مشہد مقدس مجدداً خلاص فاخرہ با شمشیر مرصع بجای الیاریخان ارسال و اورا بنواشتا  
 مشفقانہ شمال ساختند و بعد ورود بہ مشہد مقدس در عیال ضحیٰ عساکر را حضرت مراجعت با وطن دادہ مطمح نظر آن بود کہ در زمستان  
 آن سال بہ ستر کمانیہ و شت رفتہ موسم بہار را در ستر آباد بسیر برند و نزدیک فتح حال لایسے جہانگیر <sup>بجای</sup> اصفہان از نادر شاه امداد را نام  
 خبر رسید کہ شاه اشرف غلزنئی باوشاہ اصفہان غیرہ قصد تخریب خراسان متوجہ روان است لہذا آرام و استراحت را مناسبانست  
 متوجہ مقابلہ شاہ اشرف غلزنئی گشتند

مذکورہ کمال حال محاربتا شاہ اشرف غلزنئی و علیہ ایشانہ و شکست اشرف

گویند چون در شہر ہرات محاربات ابدالیان مصروف شد و این مجبور اطراف مالک شیبوع یافتہ شاہ اشرف نیز عرصہ اخالی و نادر شاہ  
 مشغول ہم ابدالی دیدہ با جمعیت موفور و لشکر غیر محصور در روز و شبہ نیز ہم محرم سال نہار و صد چهل و دو ہجری بحد و خراسان رایت  
 از رزم و بیکار شد چون این خبر بمقام مشہد نادر شاہ رسید فرمان باجماع عساکر نافذ فرمودہ توپخانہ را از سر راہ مشہد سلطان میدانی  
 طہ ساختہ خود بانفاق شاہ طہماسپ در شہر و ہمہ صفا از سزاہ تشاپور و نیز وار حرکت نمود شاہ اشرف نیز از نظرف بہرمان آمدہ  
 اولاً بہر قلعہ میسر علی قاضی سمنان کہ در آن نزدیکی بود قلعہ را بتصرف قاضی ابدست آورده از آنجملہ بمحاصرہ سمنان پرداخت  
 و بجز دستملع این خبر نادر شاہ با احتیاط اینکہ سبادا اہلی سمنان بنا بر گرفتار قاضی ابدالی قلعہ را رضی شوند بواسطت چند نفر از انصار و قباچا  
 استر ابدالی آنجا را از توجہ خود اطلاع و بہ شبات قدم حصانت قلعہ تا کہ بید کردہ از سبزووار بطریق مینار مدخلہ پیاگشت شاہ اشرف



نیز از توجرد و انگلی نادرشاه خبر یافتند سیدالخان افغان را که در مقدمه بجیش او بود بر سر توپخانه روانه ساخته در هنگامیکه شهر بند بگرام  
مقرر بود نادر می بود ان شب سیدال با افغانه بر سر توپخانه نادری شیخون زد و کشت و جوانی واقعی عیال آورده اما کار نمی ساخت  
بعده پس پاگردیده لوائی بهر میت بجان شاه اشرف فراخت روز دیگر نادرشاه داد مومن آباد گشته و سیدال از مومن آباد کوچیده  
روان همانند دست گردیده بهمدان روز اشرف شاه نیز بهمانند دست رسید افغان و قزلباشان هر دو طرف است جان شسته بمقابل یکدیگر  
شافتند و در آن روز نادرشاه تمام لشکر را یک قل قرار داده تفنگچیان سپاه را فوج فوج با توپخانه محیط لشکر ساخته مقرر شد که افواج  
بهمان پنج گروه گروه در جای تعیین ثابت و قرار کرده بدون امر نادری از جای حرکت نکنند و دست با استعمال آلات حرب کشانند افغانان نیز  
جمیعت خود را سه گروه ساخته از سه جانب فوج نادرشاه حمله آورند جلوریز و باتینهای کشیده سنانهاست نیز بجان قبیل ایرانیان گاورانگیر  
و مشغول بستند و آویز شدند و جوانانهای نامی افغانه که همیشه در معارک جلادت پیش از در عرضه خصم افغانی رزم ساز بودند پیش پیش انظار  
حمله و گشته همینکه بتیر رس گلوله رسیدند توپخانه از ان نادری از گلوله ماتوپ ایشان باران آتش باریدند با وجود آن بهادران افغان  
سند و اسازان توپهای صاعقه بار محافظ نموده خود را بان دریای آتش در انداختند و گلوله های جانسوز قزلباشان آن یکتا از ان سیدال  
شجاعت و بیباکی و شیران بشیه جلادت چالاک را با چند نفر از زبور کچی شتران نبورک را که بخیل مستقیم در محاذات توپخانه می زدند  
بر خاک هلاک انداخته باقی را نیز بزور آتش بازمی توپها از جای برشته پس پاساقتند افغانه را از مشاهده اینحال آتش بجان افغانه  
و دو دانه بر آمده از طیش غصه شیرانه از هر طرف هجوم آورده بکلمات پراختند اما از هر سمت که بر فوج نادرشاه هجوم آوردند خود را در ایست  
آتش شناور یافتند پس لاچار بجان تبیح شتافتند پس از ان قول نادری به همان پنج و تریب متوجه تیر افغان گردیده نبوت دیگر عملدار  
ایشان ایستادند چون هیچ بدست نشیر زنی و نیزه گذاری افغان برسد توپخانه آتش فشان بقرلباشان نمیرسیدند تا اشرف لوائی  
اقبال را سنگون دیده و هیچ صورت حاصل نمودن علیه بنیم ندیده از دست مروان شیر و شش بهادران غصه فرزندش را طعمه سنگ توپ  
تفنگ خصم گردانید لاچار توپخانه و خیمه را با چوبان و دیون برن نتوانست گذاشته بفرس بهر میت نهاده رفت و آن روز از سه  
ساعت روز تا عصر شعله نوار جنگ بوارق توپ تفنگ فزان بوده جمعی کثیر از افغانه باناموس سنگ رؤسار و شرفا با وقار و فرهنگ  
از راه ننگ توره افغانی خود را با قبیل در داده سوا آن سبیل از نبط افغانه بعضی از تیر و تکیه شدند هر چند از ان نادری جوانان تعاقب دند اما چون نزدیک  
روشن نادری هنوز بجز باندوز راه و رسم جنگ چنانچه باید بودند و نیز نادرشاه این فتح را ثمره آفتاباری میدانست لهذا با ایشان حکم عنان نادری فرمودند  
و بدو قریب این شکست با غرور فوج در شاه وارد افغان گشته و بعد از ان بجمع شاه اشرف کوچ کوچ روانه صنفهان و از سوانخ غریب آنوقت آنکه چون خبر  
شکست شاه اشرف با افغانه طهران سید ایشان بموجب علام شاه اشرف مقبران بلبر را بمیان ارگی که در کنار شهر اصدات کرده  
بودند جمع آورده تمامی را کشتند و قلعه را خالی نموده بجان صنفهان رفتند و رجاله و عوام شهر بعد رفتن افغانه بمیان ارگ ریخته  
بهنیغارت اموال آنطائف مشغول گشتند و در آخر روز نوبت کشیک بجای خانه افتاده آن موت گریهکنان از بیعتی با مشعل  
افروخته بجای خانه درآمدند و ناگهان از ان مشعل شراهه باروت افتاده زیاده از هشتاد نفر آتش باروت سوختند

لمعه در ذکر جبل جنگ دیگر نادرشاه با اسلام خان افغان حاکم طهران

آورده اند که چون شاه اشرف بعد شکست واقعه همانند دست عازم در امین گشت اسلام خان حاکم طهران به عزم محاربه سرد راهی



نادر شاه با توپخانه مستعد پنجاه تان را بخان بهادر و جراد آورده سر دره خوار را که در میان دو کوه واقع و متعجبش مور را از مرد و عیب و مانع بود و در آن  
 پولاد طیش سد آهن بسته و با توپخانه صد شکوه آن گذرگاه تنگ و فراز کوه را با تفنگچی انبوه فرا گرفته خود با سواران جلادوت نشان ایشان  
 در کیمین نشست نادر شاه نیز چون با بنارسید از احوال مطلع گردید از اسب پیاده گشته و پنج شش هزار کس را از تفنگچیان جزئی بودی  
 فوج فوج مقدمه پیش کرده به سمت شرفی و غربی کوه تعیین نمود و توپخانه و زنبورک از وسط راه راهی ساخته و خود چون کوه پابر جراد  
 و امن بهت بر که استوار کرده یوش راقتند و حسب حکم نادر شاه توپچیان چاکدست از میان دره تنگ مدافع جانسود و توپخانه برقی از  
 ابقار نو از جنگ کردند و توپچیان از دو جانب کوه هنگامه گیدار تفنگ انی گرم ساخته ملازمان طرفین از گلوله های توپ تفنگ انی  
 تنگ چون گوسه از چوگان غلطان گشته بد فرستاده افغانه را به توانائی تنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ شیب نمودند و در آن  
 ایشان نیز پس با اختیار ساخته توپخانه و امانت خود را بر جای گذاشته بجان شرف کوه در این بود بهر همت نموده فوج جمع کثیر در سر کوه  
 رسیدند بعد ملاحظه این حال شاه اشرف توپخانه کوبی را که همراه اشرف شکسته بجان اصفهان رفت چون در آن وان حکومت قزوین از  
 جانب شاه اشرف به سیدال اختصاص داشت کوچ و سپه او با جمعی از افغانه هنوز در قزوین بودند خواست که خود را به قزوین رساند  
 اما حسن قلینخان آغورلو خان سدر راه سیدال شده ناکام سیاه باز گشته شاه اشرف پیوست و پیش با افغانه بقلعه قزوین تحصن جست اما نادر  
 نادر سی بنار اطلالی استمال و دفع الوقت گذاشتند و شاه اشرف بهت تجدیدیه تدارک اردو اصفهان شده اولاً امر قتل عام سکن  
 شهر نموده زیاده از سه هزار نفر از علماء و معارف و سائر رجال را از تیغ گذرانید شاه طهماسب طهران توقف فرموده و نادر شاه از راه  
 باغ نظر عازم اصفهان گردید و در هر منزل قزاقان طرفین را با هم مقابل و مقابلت دست میداد. نوبت دیگر اسلام خان در حوالی کاشان  
 با فوج فراوان از افغان سرازیر میان جلادوت بر آورده جنگ پرداخت اما باز شکست یافت

### لمعه بیان محال جنگ نادر شاه اشرف هویک بمقام موجبات شکست اشرف

آورده اند که شاه اشرف پیش از وقت از معرکه روم متعین بهمان استمداد نموده عسکرند که چند نفر از باستانیان معبر مع لشکر با عانت  
 فرستاده بود این نفع شاه اشرف با جمعیت فراوان از افغانه در میان بعزم مقابل نادر شاه روان گشته در مورچه خوات نزول نمود  
 نادر شاه نیز مع انواع چون بحر سواج بیاض میران و فتنه مورچه خوات سیده سخت فوجی تا کرد و قراچور یو که بقراولی لشکر و هر اولی  
 طلیعه مامور بودند با جماعتی از افغانان مقابل آراشته درین مقاتله مردم بسیار از فوج نادر سی چهار صد تن از افغانه قتل رسیده و نیز چند  
 را از افغانه ایر نمودند بعد رتبه عسکر روم در رسید باستماع این خبر نادر شاه نیز مستعد میگردد گشته اما شب آمده فریقین را که در صبحگاه  
 واقع بیستم ماه ربیع الثانی آن سال سخت از طرف اردو نادر شاه طبل تدم سازی بلند آوازه گشته بجان شاه اشرف روان شده مستعد  
 گردید چون پشت مورچه خوات محل نزول افغان و کوه بلندی راه را بر میدان جنگ بسته بود و بنا بر این نادر شاه اراده کرد که بر سر  
 ایشان رفته از دماغه کوه مستوج اصفهان شود شاید افغانه از پشت کوه بوسه معرکه نرم آورند چون لشکر نادر سی مقارن آن کوه فلک شکوه  
 شاه اشرف آسمانی فوج خود موافق قاعده که نادر شاه فوج خود را در جنگ همانند دست آراسته بود ترتیب داده لشکر خود را در یک سبک  
 اعتماد داده و اطراف آنرا بتو چنانا استحکام داده توپخانه و ثعبان هبابت را از جای که گلوله داخل فوج نادر سی میشد رعد ادا ساخته  
 و جمعی از یک تازان افغان قدیم میدان گیری گذاشته بدافع پرداختند نادر شاه نیز بطرف ایشان رفته آورده اما درین کورت



طرح جدید در کار جنگ ریخته اول تفنگچیان پیاده را سلسله خود داری از گردن برگرفته حکما بر سر توپخانه روان ساخت متعجب  
ایشان لوی کشاده قول با حرکت داده پیاوگان خود را بلا تماشاداران در بایه آتش نهنگ ساغوطه ور کرده هنگام گشت متخون چنان  
گرم شد که از گشته پاشته تابسته شدند و در سره مردان دران میدان چون گوسه غلطان گشته جنگی بوقوع آمد که بملاحظه  
آن میخ ما خطه جلاوت از دست انداخت چون اراده کامله آئی خوانان دولت نادر شاه و قزلباشان بود فوج نادری نیز در برپت  
افغانه متصرف گشت بعد از آن سواران فوج نادری که در کجنگاه ایستاده بودند با جازت نادر شاه بر لشکر افغانان یورش آورده  
و از هر دو جانب بیکدیگر در اوینجه میدان معرکه از خون مردان کار گلگون نمودند چون در بایه خون شد همه دشت و راغ به  
جهان چون شب آسمان چون چراغ به ز آواز اسپان گرد سپاه به ز نور شید پیدانه تابنده ماه به در آتسای گیر و دار که ششبه  
سیف بارتقسان خیره ز چشم کارزار و دست ابل سیله زن صیغه روزگار بود سیدال با فوج عظیم از پشت بر لشکر نادر شاه جمعیت  
از سمت دیگر بر قول حمد در گشته آتش حرب ضرب با فر و خند و بیایه از دلیران فوج نادری با ضرب شمشیر گشته و جمعی را بنوکشان  
دوخته سعی مردانه بر سر کار آورند اما چون کوه کابل لغ نادری در شرف ستاره اقبال شرف در وبال بود شجاعت جلاوت مردان کار  
افغانه کار گزنگشته فتح از آن نادر شاه و شکست نصیب شاه شرف شده جمیع آمانه سلطنت توپخانه و اسباب حرب گدشت تیر  
خورد راه اصفهان گرفتند و آن روز از دو ساعت روز تا عصر نیز اقبال مشتعل مانده بعد از آن چون افغانان منترم شدند قزلباشان  
تعاقد ایشان نمودند که بیایه از افغانه و رویه مع جمیع از اسیران ایشان پیش نادر شاه رسیدند اما نادر شاه تمامی اسیران را  
مخص ساخته هر یک بطرفی خاطر خواه رفتند چون در روز جنگ هنوز فرغتی از کار خصم حاصل شده بود بعضی از لشکریان نادر شاه  
دست بغارت اموال غنیم در آنز نموده غنایم بسیار بدست آورده بودند نادر شاه غیره تا لاناظرین که آینه در همچون قوت نازک سپاه  
مکتب همچون از نازیبا نگردد همه ملبوسات فروش و خیمه ها و خرگاه و دارت و سقرات اسباب نصیبیه که از انطائف مانده بود و قسمت آن  
از میزان قیاس آتش سوزانید

### لمعه بیان تلخیص نمودن نادر شاه دار السلطنه اصفهان را و اخرج نمودن شاه شرف افغانان را

چون شاه شرف از مورچه جوات نه میت خورده بجانب اصفهان رفت باصفهان سیده فی الفور از آنجا همراه افغانه برآمده شب شب  
جانب شیراز فرار نموده رفت وقت صبح چون قسبه نشینان اصفهان آفگشته بند به شهر درآمده اهل محلات افغانه را که فرصت  
گزی نیافته بودند قبل رسانیده به غارت اموال ایشان مشغول شدند و بعد از آن اصفهان دروب شهر را بسته حقیقت حال را  
بخدمت نادر شاه عرض داشتند تا تاریخ بستم سوم ربیع الثانی سال مذکوره کو کنبه داری علی عزم اصفهان گشت کس را برای ضبط خزائن و  
غنایم تعیین ساخته خود بجانب شهر رفتند چون در اصفهان مقام کردند مردم طرقتی باز ماندگان افغانان را که بے سرو سامان بودند گروه  
گرفته آوردند اصفهانیان که از او بنام افغان میگرفتند در بنیوقت آن اسیران را به شمشیر کار دتیز گشته روانه ملک عدم ساختند  
بعد از روز که اموال لا مال افغانه بچیط ضبط ملازمان در گاه نادری درآمدند نادر شاه سان سپاه گرفته آن غنائم بشمار را از تقد و  
جنس و اسباب طلا و نقره و غیره هم را برسم جواز و انعام بر سپاه بخشیدند و کس را بکس رسانیدن آن ثمره و آوردن شاه طهما اسپه می روانه  
طهران ساختند و تقصد نادر شاه بعد از نظام مهم شهر بازار گاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند عرض آنکه بعد در و نادر شاه طهما سپ و



نشانیان او بر سر سلطنت روانه خراسان شوند در بستم بیع الاول شاه طهماسب وارد اصفهان و از عرض شاه نادر شاه نوبت  
 نزول نمودند چون سید است که از عزیمت نادر شاه سمت خراسان امور سلطنت مختل خواهد شد در باب استیحا این عزیمت بر نیاز مندی  
 تمام مبالغه و اصرار کرده نادر شاه را از ان عزیمت باز داشت سابق ذکر یافت که سپه سیدال با چند تن از افغانه بانتظار کار اصفهان  
 از حسن قلینجان استحال نموده و مقارن اینحال شبی مستخفین را غافل نموده با کوچ اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف روسیه بود  
 فرار نمود پس حکومت قزوین ضبط مال افغانه بعهده اتمام محمد رضا خان شامل مقرر گشت در حسن قلینجان را بجانب فیان گلستان  
 امور ساختند که در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبر داده باشند و مدت چهل روز در آن ملک لغز و زبکام گاری حکمرانی عیش و عشرت

در میان ذکر قصه نادر شاه بر سر زبکام گاری در افغانه از آن ولایت نواز و جنگ نمودن

### افغانه با نادر شاه بمقارن رقان و شکست یافتن بر افغان شاه اشرف

بعد چهل روز چون نادر شاه انتظام نوعیه مملکت اصفهان فرمود و بسمع او رسید که شاه اشرف با اتفاق افغانه در شیراز مکنت نموده مشغول  
 استعداد جمعیت اعراب سلیمقانی و باقی عشائر نواح فارس بنا در است بنا بر آن بتایخ سوم جمادی الآخر در عین رستان از راه ابرقوه  
 و مشهد در سلیمان عازم شیراز گشت بعد ورود بزاقان شش فرسخ شیراز شاه اشرف باز با جمعیت و اشکام جدید بمقابل نادر شاه آمده  
 جنگ آرا گشت و از طرفین تسویف و ترتیب اصحاب سیوف عبل آمده سخت افغانه بیعت مجموعی نضبه و طیش تمام بجانب نادر  
 حله و گشت تنور و جلادت چیره دستی و شجاعت از صد گدازانیده به پیادگان جلو مقارن شده نیران متاعه را اشتعال دادند اما افغان  
 چاکدست نادر شاه بگلوله های جانور ایشان را سوخته پس پا کردند و جمعی از ایشان قتل رسانیدند نوبت دیگر نیز افغانان از جوش غصه  
 و غیرت افغانی چون فیضان مان نعره مان بطرف میمنه حمله آورده مثل سابق خود را غرق دیبایه آتش یافتند و از گلوله های زنبورک و  
 تفنگ بسیار بر سیدان هلاک نمادند که نادر شاه بانوچه از دلاوران با باد میمنه شتافته بجملات زهره گداز و صدقات مردان از افغانان را  
 پس با ساخته و جمعی از ایشان قتل رسیده چون بانوچه زور افغانه را با بازو قوت اقبال نادری بهیچ پیش نرفت لاچار شاه اشرف  
 با بقیه افغانه بجانب شیراز رفت و افواج نادری تا در فرسخی تعاقب منزه مان افغانه نموده فضاے نامون را از خون گشتگان گلگون  
 و دامن شت امجرای رود چون گردانیده روز دیگر علی الصبح میان صدیق و ملاز عفران با سیدال بر سلیمتیمان از جانب شاه  
 اشرف از در رقان شده از نادر شاه جواب التماس استیمان بدین نحو شنیدند که در حالتی امان بجای ایشان منظور است که اسپران  
 خاقان مرحوم را با دیگر اساری ایرانی که همراه دارند زن و مرد تسلیم نموده خود دست و دست در ممالک سلطانی اقامت نمایند و سرکردگان  
 ایشان ملازمت رکاب اختیار نمایند پس هر دو رسول و پس رفته صبحگاهان ملا صدیق و ملاز عفران مهد علیا دره ناسفته و دو مان  
 شاهی را با خواجه سرای به سرای دولت رسانیده دوباره واپس رفتند که شاه اشرف اسطمن کرده بیارند اما سیدال که در روز پیش  
 بار دوش در سی آمده بود از خلاصی کوچ و منسوبان خود که در ارگ قزوین محصور بودند آگاهی یافته همان شب شاه اشرف را بفرقت  
 گریز آورده و شاه اشرف از اهل خود بدین و نفر شاهزاده اکتفا نموده اسمعیل و ابراهیم سپهرانه محمود با لکه نفر از بنی امام و سیزده نفر از  
 اناش که زنان و دختران همشیره های او و شاه محمود و میردین بودند فرصت نبرن ایشان نیافته در شیراز گذاشت و خواجه یوسف سیرتی را بر



قتل آن مسیح پری بیکرتین نمود و خود کجا در گریز را بجان نهند اما گریز دادند و خواجند که زین صفت اینقدر فرصت یافت که دو نفر از زوجات  
شاه اشرف را که یکی خواهر شاه محمود بود و قتل رسانیده و ماور شاه محمود را زخمی منکر زده نیم جان کرده بود که بعد و در لشکر نادری بی کسب  
کرد و ملا صدیق و ملاز عرفان نیز شاه اشرف نه میوستند بود که شاه اشرف از غلبه اضطراب فرار کرد و قراولان لشکر نادری که بر اے  
رسانیدن اخبار فرار شاه اشرف متوجه خدمت ماور شاه بودند در اثنای راه میان ملاز عرفان و ایشان را با دوه پانزده نفر افغانه  
ز قتل ایشان باز گردانیده آوردند اما در شاه فی الفور ایشان را خصمت داده گفت که چون باختیار خود بدرگاه آمده بودید گنگد تن  
ایشان در پیش آئین مروت و شرف وقتوت جائز نیست هر گاه در جنگ شکی شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد و بعد ترخیص ایشا  
نادر شاه مع افواج بعقب شاه اشرف سوار شده بزودی پل قسار که دوازده فرسخ شیراز واقع است رسیده در آنجا بقتل پان  
لشکر باین انتظار جمعیت عقبنان باز کشیده در نیم فرسخ منزل کردند از اتفاقات پانصد نفر از فشاریه و اگر اذق وجود بود که مقدم پیش  
و نیم فرسخ هر حال در پیش می بودند بر سر پل قسار با فغانان سیده شاه اشرف در اول بلوار رودخانه عبور نموده میر محمد شهنویس میان  
که پیر و مرشد شاه محمود و شاه اشرف در میان افغانه صاحب غرض و شرف و با جمعی از سران فغانان محافظت راه و ضبط  
پل را بر خود نمود گرفته قراولان مذکور را بجنگ مشغول ساخته تا افغانه تمام جمع از پل گذرند مع هذا افغانه اضطراب بیم جان تمام  
گردیده جمعی در آب غرق شده و دویزار نفر از اطفال حور و سال و شیر خواره را با بیایه از زنان در انظار میل انداخته منفور  
شده رفتند و قراولان سرزنده بسیار بدست آورده که میان شیو میان صدیق و ملاز عرفان از آنجمله بودند خدمت ماور شاه  
حاضر آوردند هر چند ماورین خدمت شایسته کردند اما باعث اینغفلت که ماور شاه را همانوقت از این واقعه آگاهی نداشتند چه اگر آگاهی  
میدادند تمامی افغانه را ماور شاه گرفتار کردن میتوانست بنا بر این ماور شاه سرگروه اگر اذق را عیبتا لئناظرین چشمها از قصد بر آورده و  
سرگروه افشار را بقطع گوش گوشالی دادند و کس با جمع کردن اسامی اطفال تعیین نموده خود با فوج ماهشت فرسخ راه بقا  
شاه اشرف رفته چون دور رفته بودند باز بشیر از عطف عثمان فرمودند از آنجا فرامین مبارک با طرف ممالک فرستادند بانضمام  
اینکه از هر راه افغانه عبور و مرور نمایند سر راه برایشان بگینند و نیز از استجا اولاد و زنان همیشه شاه محمود و شاه اشرف را از راه  
کرمان روانه مشهد مقدس ساختند و میان صدیق و ملاز عرفان باقی گرفتاران افغان را با منسوبان اسامی خاندان خاقان مغفور  
روانہ اسفهان کردند و در سر پل رودخانه نستی ملاز عرفان بکس فرخ دولت خود را از پل بآب انداخته خود را هلاک گردانید و بقیه را  
محصلان باصفهان رسانیدند و در آنجا حکم شاه طهماسب قتل رسیدند و ماور شاه از مقام شیراز از علیمردان خان شامور را بکس تلخ  
خبر فتح اسفهان بچند شاه چغتایی بادشاه دہلی بر سفارت تعیین نموده روانه هندوستان نموده به بادشاه دہلی اعلام کرد که از آنجا  
که در نیت افغانه قندار نسبت هر دو دولت کمال مخالفت ظاهر کرده اند و ما بدولت را تسخیر قندار منقوش خاطر است از سمت  
کابل که صوبه مملکت هندوستان است جمعی بر سر راه عبور تعیین نمایند در شهر و بیستم شعبان بعزم استر و ممالک عراق از  
رومیة روسیه متوجه آن سمت گشته و بهنگام ورود و بمنزل نیر و جردمزا ابوالقاسم کاشی عهدنامه والی گری خراسان بالاستقلال  
بنام ماور شاه از شاه طهماسب رسانید مضمون اینکه جمیع ممالک خراسان صدقندارالی پول کورپی که راس الحید عراق و خراسان است بضمیمه  
از ندران نیر و کرمان متعلق بدولت ماورسی باشد و ماور شاه نمینمی را قبول نموده در ولایت مزبور سکه بنام نامی سلطان  
ایلم ولایت ارتضی علی ابن موسی الرضا علی التجه و الثنا رواج داده بعد از آن عازم محاربات رومیه شد و در غره ماه محرم سال



هزار و صد و چهل و سه بمقام سنج ملاز عفران نام از جانب شاه حسین برادر شاه محمود هوتک رسیده است تا در می شده عرفیه مشتمل بر چهار  
 خلوص ارادت استدعای زحمت اولاد و نسوان شاه محمود که در شیراز مانده گرفتار شده بودند بنظر نادر شاه گذرانیده خبر قتل شاه  
 اشرف را برین مبط در دیباچه صحیفه عرض مطلب گردانیده بود که بعد از آنکه شاه اشرف برگشته روزگار از شیراز مفور شده بجانب لار رفت  
 اما اهل قلعه لار در بر روی ولت راه مخالفت کشودند بنا بر آن در آنجا توقف نکرده از راه نم و زراشیر و شیستان متوجه سمت قندهار گشته پس  
 یسبقت شاه محمود از قندهار نیز کناره جوے بود در کنار رود و میرند از راه میان آهنگ بلوچستان نمود و اینجانب از نیمنی آگاه شده با  
 جمعیت کامل از قندهار وارد قریه یکی من اعمال گرم گیر گشته ابراهیم نام غلام را با جمعی بطلب تعیین نموده و ابراهیم بلغیا کرده در شب  
 تاریک بر زردکوه که در سمت سفلائی شورا یک واقع است اشرف را دریافتند بدیدنش شاه اشرف باز بتنگ و در گریز همیز زود بد  
 میرفت اما ابراهیم چالاکی را بکار برده بانفک میاملاتی او گشت باینکه بوقتیکه بدماغ شاه اشرف سید خنجر از کمر کشیده برابر ابراهیم  
 حمل و در گشت اما ابراهیم سبقت نموده تفنگ بر سینه شاه اشرف بسته عقده را که در دل تفنگ گشته بود کشود و خود را نهد  
 تفنگ از غم هستی خصم خالی ساخت و محدرات علیا یعنی نبات کرمات خاقان مغفور را که نزد شاه اشرف بودند برگرفته بقتله صارت  
 بعد و رو و عریضه شاه حسین جواب بیضه اش باین نهج صادر شد که بعد از آنکه شاه اوسنی مکرر روانه نمایند اسرے او فرصت خواهند  
 یافت چون در شاه بعد حصول فتوحات متواتره بر رویان بمقام تبریز رسیده عزیمت ننجان کرد مقارن آن حال در غزاهه صنف چاکر  
 از جانب صافلی مرزا واروشده خبر آمدن افغانه بهرات بر شمس مقدس و وقایع آن سمت را بعرض رسانید و این معنی موجب  
 مراجعت نادر شاه از ننجان سمت بهرات خراسان گردید

توضیح بیان حال خراج افغانان ابدالی برایت م تلمیض مقدس شکست دن ایشان بظهور دولت

ابراهیم خان برادر نادر شاه

تو شسته اند که چون نادر شاه حکومت بهرات را با لاریان مسلم داشته مراجعت نموده بانجام ممام عراق و آذربایجان غیر مشغول گشت  
 در نیر صده شاه حسین هوتک حاکم قندهار با طائفه ابدالی از در سازگاری برآمده ایشانرا بمخالفت نادر شاه ترغیب و ترغیب او  
 و سایر ابدالیان اثر کرده هر دو گروه بالاتفاق بهوس تسخیر و تاخت شمس مقدس کردند اما لاریان بملاحظه قوت مروت نادر شاه  
 نسبت و نئے بر عایت عهد و پیمان عاقبت اندیشی از پیمان انحراف نموده بنا بر آن ابدالیان از و سرگردان گشته ذوالفقار خان  
 را از فرس راه بهرات طلبیه چون ذوالفقار خان بهرات رسید لاریان از در مانعت درآمده و در فرنگی میان ابدالیان سپهر  
 تسله برستوانی مائمه آشوب بهرات اشتعال داشت تا اینکه ذوالفقار خان غایب و در سوم ماه شوال سال هزار صد و چهل و دو  
 و نعل شمشیر و لاریان با کوچ و اتباع روانه ماروچاق گشت پس ابدالیان ذوالفقار خان را بحکومت برداشته  
 بعزم تاخت زمین اقدس اقتدار کردند لاریان نیز کوچ و اتباع خود را در ماروچاق گذاشته خود را با منو و وقایع خان حاکم  
 نرس و بعضی از حکام او و میا قیبه که با او اتفاق داشتند سه روز قبل از ورود ابدالیان داخل مشهد کردند و ظهیر الدوله شراط  
 اکرام و مراعات تمام ایشان بظهور آورد چونکه نادر شاه قیادت میدانست که نقش نبض مدت الحیات از صفو خاطر افغانه منحواهد



شد و ضرورت وقت فرصت بر خراسان تاخت نخواهند کرد و مانند آنچه تخیل صفهان فوج از او و خود روانه خراسان نموده و از بهمان  
 نیز باقرخان ارباب غری را بایستی جمع کردن سه چهار هزار نفر تفنگچیان فوجی استرآباد و توابع آن فرستاده مقرر داشتند که در صحن ضرورت  
 بمسک ظهیرالدوله ابراهیم خان پیوند دهند و بهمدان آوان بابر ابراهیم خان نیز حکم نوشتند که غله وافر و ذخیره متکاثر در مشهد سامان کرده و  
 بعد در دو دشمن بنام رایت قلعه داری گذاشته از معارضه غنیمت اعراض نمایند الفقه ذوالفقارخان باهشت هزار جوانان از افغانه بمقام  
 خواجہ بیخ زول کرده آغاز تاخت نماز کردند و ابراهیم خان خبر ورو و ایشانرا شرح و ابراج خدمت نادر شاه عرض نموده پانزده روز  
 هر روز پشت بدیوار بست قلعه داده و فرسید و تا اینکه انبیا بمقام سنج معروض خدمت نادر شاه گشت نادر شاه مجدداً در منع جنگ  
 میدان با افغان ظهیرالدوله تخریر نموده حکم فرمود که بدستور مشغول بیداری و خود داری باشند که انشاء الله تعالی امن نیز خود را معتق ب  
 باشنا میرسانم و هنگام وصول اینجواب باقرخان نیز با چترک و تفنگچیان از بیرون دار و مشهد گشت بعد چند روز روزی ظهیرالدوله  
 بحریک بعضی از جوانان مغرور شده با وجود ممانعت سپاه را بر داشتند آذوقه سه روزه را مسخر ساخته از سمت کوه سنگی باکو گنجه  
 و زکین ایت حربی افغانه نیز دلاوری و بهادری موروثی بکار داشته بمقابل او پرداختند در اثنای گیر و دار باقرخان گروه  
 تفنگچیان سپاه زخم دار گشته و فوج از پیادگان او دل از دست داده بوسیله بر تانقند معائنات این امر ابراهیم خان با چند نفر اسب بگنجه  
 تا آن فوج گریخته را از گریز باز دار و تفنگچیان که از ضربات حربی غنیمت سر سیمه بودند حرکت او را محمول بزوار دانسته یکسر سرشته  
 جنگ از کف داده دیگر لشکریان نیز ضبط عنان نموده سمت شهر بوسیله بهریت نهادند و افغانه تعاقب بکار داشته و شمشیر تیز نیک  
 لشکریان ابراهیم خان روان ساخته در آن روز سواران بسیار از مرکب هستی پیاده و جمعی عقیر از فوج پیادگان ظهیرالدوله قتل رسید  
 و جمیع خود را بقنوات انداخته غریق بحر فنا گشتند و ابراهیم خان با بقینة السیف از لشکر خود بد شواری خود را بقلعه مشهد رسانیده  
 و افغانه بمحاصره او پرداختند و این واقعه در سنه ۱۰۸۴ م سال نهار و صد و چهل و دو هجری در سمت صحله عمده شد و ززرگران  
 مشهد مقدس اتفاق افتاد چون ابراهیم خان از فحالت حوصله عرض نمودن اینکار نداشت رضایلیخان مزارا که در آنوقت بعمر ده سال بود  
 این مرتباً بوسید چا پار بنجدمت پدر عرض داشت نمود و نادر شاه در جواب آن پانزده نوشتند که در حصار استواری قلعه داری پشت  
 بدیوار اطمینان داده و زنه را بنیان ثبات قرار راه ندهند که اینجانب عنقریب با فوج شب روز یک کرده به شرفت خصم میرسیم الفقه  
 برسیدن اینجناب نادر شاه قبض و بسط امور ضروری بنده و اغروق را بهمدان جا گذاشته مع لشکر بطریق المینار سمت خراسان روان گشت  
 و بروقت میدان بتعام قزل اردن خبر یافت که بعد شکست دادن بابر ابراهیم خان افغانه دو و از نهاد قرار می مزارع و خرمینهای توابع  
 شهر آورد و سی و یک روز در حوالی مشهد مقدس مکنت کرده و اند شدند تا بران نادر شاه نیز ترک المینار نموده واقع شانزدهم ماه  
 وارد قزوین گشت در اینوقت افغانه در جزیرین که بار و سائے در جزیرین در قلعه متحصن شده بودند انان خواستند نادر شاه به شفاعت  
 اسحاق سلطان که هنگام استیلا شاه اشرف حاکم نورد و بعد استیصال شاه اشرف بوسیله نیاز بدرگاه نادری آورده بود او شان را  
 قرین عفو و امان ساخته بعد اقامت سه روزه از آنجا سے روانه شده از راه طهران وارد ایواکیف گشتند و از آنجا بنیبه و تسخیر کمان  
 سرکش پراخته و بعد مغلوب ساختن ایشان و گرفتن یوغمال از آنها حکم دادند که خانواری و یرغمال را متعاقب از خراسان سازند لشکر  
 را با وطن و اماکن بخصت داده بگنجان را اعلام کردند که در سیم و دو بعزم سفر هرات دار و مشهد مقدس باشند و در آن مقام از جانب  
 الیاریخان سدوزنی مقیم مشهد عیضه شملبر التماس عفو تقصیر ظهیرالدوله ابراهیم خان رسید نادر شاه بخاطر اوفشوش را معاف فرموده



حقیقت درگذر نمودن از تقصیرات او در جواب بنام عالیجاه الیاری خان اصدرا فرموده و در آخر راه بسج اشانی از آنجا حرکت فرموده کوچ  
بکوچ وارد شهر مقدس گم دید و در عمارت چهار باغ قرار گرفته و در آنجا سان لشکر گرفته و جوانان نامی افشار و اکراه را فنون سپاگری  
تعلیم داده همگنان مشق عمده گرفتند راست گفته اند

اگر از کار فرار و می دستی در میان باشد بناخن سنگ آینه سیما میتوان کردن

چون عزم سفر را مصمم شد الیاری خان بدالی که در مشهد حاضر حضور بود و التماس کرد که پیشتر زنده در بار و چاق توقف نموده و جمعیت از آنجا  
بهم رسانیده باز در سر راه ملازم رکاب گردونداناد و شاه او را بنقود و افره صلاح فخره و خجمر صغ عطایا خاص اختصاص داده در  
دروانه مار و چاق ساخت ابدالیان هرات چون خبر توجه نادر شاه به سمت هرات شنیدند و الفقار خان کس نزد شاه حسین بنک  
حاکم قندهار فرستاده از او استمداد نمود شاه حسین نیز با گروه انبوه از غلزیان بیرون آمده و در اسفراز شد و مجدداً ایشاق اتحاق را با  
ابدالیان استحکام خواسته اما استحکام نیافت بنابراین شاه حسین از رفاقت ابدالیان کناره طلب گشته و اخلصاص ساری خود را اختیار  
و بهانه روانگی خود ساخته عریضه استکانت امیر باستاند علی حضرت خلصاصی املا و نسوان شاه محمود مصحح ملاز عفران معتمد خود و سحاق  
سلطان گذارش خدمت نادر شاه ساخت و سؤال او اجابت یافته تمامی اساری ذکور و انانث که چهار ده تن بودند خلصاصی یافته  
تفویض فرستادگان مذکور شدند شاه حسین نیز دو نفر مخدرات سلطنت صفوی را با ملاز عفران اسحاق سلطان وانه درگاه نادر شاه نمود  
صرف در جنگ صلاح و در کنت و درنگ ندیده از فراه روان قندهار گشت اما با وصف آن باریت ننگ افغانی سه هزار نفر غلزی را بکبرگی  
سیل باعانت ابدالیان فرستاد و نادر شاه مخدرات حرم شاهسی ابا صفهان فرستاده روز یکشنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک در مشهد  
کوچ نموده و بعد وصول بلخ من مجال عالم نبه و اغروق را در آنکان گذاشته موافق اداب سپاگری تین چرخچوی و قراول و ترتیب تیپ  
و هر اول طرح و کیمین از نیزه گذاران و تفنگچیان و توپخانه و زنبورک جدا گانه تعیین ساخته با آذوقه شش روزه از سر راه رباط تومان آن  
شد و فوجی را از مقدمه کیمین از رباط مزبور بطریق چپ اول مجال شش و کیمیان و غوریان انداخته تمامی مجال را غارت و تاراج نموده قلعی  
واقع سر راه را مفتوح ساخته روز چهارم ماه شوال مکان موسوم بنقره سه فرسخی هرات را مقر ساخته و الفقار خان نیز بر سر انظار جلالت  
چون شمشیر از غلاف شهر هرات بر آمده در برابر فوج نادری ایستاده طرفین دست بجاریه قتال کشادند چنانچه باغ و آب فتاب نگار کارزار گرفتند  
حوالی شام که فریقین دست از حرب و پلای از مضمار طعن ضرب کشیده برگشتند سیدال غلزی با جمعی کثیر از سوار و پیاده بزم شهنشون آریان  
دیوار شهر شکسته و بناله لشکر نادری بر آمده در کنار اردو و معالی بصدای شلیک تفنگ حلقه کوب و جنگ گشت اتفاقاً آن زمان  
نادر شاه بر برجه که در سر شهر حکم نادری اصداث گشته بود برای تفریح و نظاره اردو بر آمده بود و مقارن آن افغانه از میان نهر بافتیل  
افروزان ظاهر شده جمعی از ایشان با طبرج مذکور نموده آغاز جنگ کردند نادر شاه با هشت نفر از غلامان تفنگچی حاضرین برج بعد  
افغانه پروانه همه در بحالت بهادریان لشکر نادری سبعت تمام دست بشمشیر دیده با افغانه مقابل نموده دست قیاسل یکدیگر کشادند اما  
آخر کار افغانه پس با دیده فتنه روز دیگر طرفین مستعد قتال شده نادر شاه لایت خود به سمت تخت سفر بر فراخت و سواره و پیاده فنا  
بر سبقت بسته در فراز کوه تخت سفر قرار گرفتند پس نادر شاه بنات خود با گروه تفنگچیان باشکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوست  
و بعد گشته شدن حاجتی از فریقین هر دو لشکر آهنگ مراجعت کردند نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بود و فریقین بر کوه  
مقابل نمودند اما در عین اینجالت ابر در رسیده باران باریدن رعد غریبن گرفته لابدر هر دو لشکر بمقام خود باز گشتند بعد چند روز



باز فاعنه و ذوالفقار خان بجد و کجیت بهیت مجموعی بیرون آمده قلعه سالیمازاکه نزدیک بمسکرنادری بود تصرف نموده در آن توقف  
 کردند از طرف دیگر نادر شاه نیز صف آرای عرصه زار گشته اولاً تفنگچیان پیاده را از دو جانب زانو در زانو بر زمین زده تا سه  
 ساعت مشعل تفنگرانی را مشتعل داشتند اما هیچکس از بهادران طرفین از زخمهای پهلوشکاف پهلوتی نمیکردند تا آنکه بهشتیت ایزدی اقبال  
 نادری پاسبان فاعنه از جلای فتنه سپاگردیدند در نضین سواران نادر شاه بر قلب لشکر فاعنه حمله ور گشته و طرفین کشت و خون یکدیگر پرودا  
 تا آنکه جمعی کثیر از بهادران فاعنه که پائے ثبات بر میدان فشرده پاسبانی از قزلباش عار میداشتند بعد جنگهای دانه قتل رسیدند و  
 بقیه مرده پاسبان نادری نه میت گشته چنانچه نقاره خانه و توپخانه ایشان بر جلای مانده بدست نادر شاه آمد خلاصه کلام آنکه تابست و  
 دو روز آن مکان مقر نادر شاه مانده و هر روز جماعه فاعنه بکار زاری آمدند و محارب مردانه می نمودند و از مسکرنادری نیز هر روز  
 لشکری بعمر کمیرت بیچ رونے نگذشت که جمعی از بهادران فریقین قتل رسید و بیچ شیبه نیامد که شیبه خونین بوقوع نیامد و از  
 جمله وقایع توقف آن مکان آنکه الیاری خان که از مشهور مبار و چاق رفته در منزل مزبور با جمعی از ادیبانیه بادغیس و مارو چاق مارو  
 نادری پیوست و همچنین محمد سلطان مرده با سه هزار نفر از انجلیه بتاخت توابع فراه مامور گشته و بعد ورود بانجا با مصطفی خان  
 ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ نموده حاکم مزبور را با جمعی از فاعنه و مراد با اگر قتلان نزد نادر شاه فرستاده قلعه خاش و کده را تصرف  
 آورد و بست و ششم شوال نادر شاه باراده محاصره هرات و هزار نفر از سپاه را بسز کردگی مردان کار دیده با توپخانه و اسباب سنجیده  
 بحر است نگر نقره بساخته چون آن یک بری و دغنیان داشت از سمت ندر جان کبوتر خان عازم ملالان گشتند و هنگام ظهر موضع بیخورد و  
 نادری نزول کرد و بجای آن بصوت فاعنه نیز باراده چپاول بر لشکر نادری از قلعه برآمده پشت پل دیوار بست شمس آباد که قلعه آمده  
 بود مستعد جنگ شد و بجای آن خیال نادر شاه مقرر بدرع پوشیده سوار شده میا کار گشت چنانچه تفنگچیان پیاده توپخانه را با قول از  
 پیش و بقابل فاعنه فرستاده تا آنطائف را مشغول جنگ سازند و خود با فوج سنگین از پشت سیران گروه در آمده در میان ایشان و  
 قلعه حاصل شده جنگ در انداخت چون هنگام مقابل گرم شد و فاعنه میل بهت شهر نمودند از انجانب توپ تفنگ بر ایشان سر داده  
 و از طرف دیگر مرغ و سان در ایشان نهاده چون آنطائف از هر طرف خود را گرفتار ضرب طعن توپ سان یافته در مقابل با هر دو لشکر  
 کوشش کمانبندی ساخته با وجود آن خلاصی خود فرار ندیدند بنا بر آن حکم انفرادی ممالایطاق من سبب المسلمین راه نه میت پیش  
 گرفته فوج نادری تعاقب ایشان اختیار نموده جمعی از ایشان کشته و بعضی در نهر عمیق جان داده باقی بدر رفتند چون لشکر  
 بیات از نه میت فاعنه مطلع شدند از سمت نگر نقره بضابطه مقرر در انطرف رودخانه بگرفتن راه ایشان از هر رود گذشتند  
 و تا پای حصار هرات سعی در قتل ایشان بکار بردند - روز دیگر نادر شاه عازم ملالان گشته در وقت چاشت بقوه ناگهان  
 واقع نماز پل نصیب خیم کرده حکم داد تا بر جباله متین بر اطراف اردو بر پانموده هر یک از سیران لشکر در سمت خندق و پل  
 ترتیب داد - و بفاصله ده یوم دلاور خان تاینی با ادیبانیه وارد مسکرنادری گردیده پرورش یافت چون بنج کس مر قوم شد  
 سمت غربی هرات منزل نقره مقر لشکر نادری جانب جنوب که سیر ملالان باشد مضرب خیم نادر شاه بود و طرف شرقی شهر خالی  
 بود اندر چهارم و بقعه فوجی را با توپخانه مامور فرمود تا از آب هر رود عبور نموده در محاذات قلعه کرنج بجای شرقی توقف نمایند  
 و خود نادر شاه از مقر خود سمت غربی از سنگ نقره متوجه شهر گشت تا آنطائف به سمت شرقی نتوانند پرداخت مع هذا سیدال با فوج از انجانب  
 در جلادت در آمده سر راه را بر ایشان گرفته جنگ در پیوست و در میان همینه و مسیره سر کردگان قلب و طرح فوج نادری بمداخله



پزاخته بعد محاربه سخت افغانه را سپا کردند و لشکر مذکور بمنزل مقصود رسیده توقف کردند و راه عبور و مرور بر افغانان مسدود ساختند  
 بعد چند روز اراده نادر شاه بغير مکان اردو تعلق یافته وقت شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه با جمعی از خواص عزیمت آن سمت نمود  
 روز دیگر هنگام صبح از لشکر شرقی آغاز ظهور و خروج نموده متوجه قریه اردو خان یکشنبه شششنبه شدند درین وقت باز افغانه بهیست هجومی  
 حمله آورده بعد مقابل مردانه چون غنیمت را زبردست دیدند بهر مراجعت کردند و فوج نادری وقت مراجعت تعاقب و شان نموده بسیار را  
 کشتند و جمعی را زنده اسیر نموده نیز شتران و دو اسب بسیار آوردند بعد لشکر نادری با ضابطه و ترتیب فتنه قریه اردو خان را مقر ساختند  
 نادر شاه نیز بمقر خود باز رفتند شانزدهم ذی الحجه سده هزار نفر از فوج نادری سواره بتاخت میمنه من عمل بلخ رفتند و یکترار کس از کبیر را  
 قتل رسانیده با اسیران و غنائم بسیار بمسکن نادری واپس آمدند بعد دران ایام کشته شدن عبداللہ خان بلوچ دولت خوانده شاه  
 از دست فوج خدایار خان عباسی حاکم سندھ مع عریضه امیر محبت و امیر امتیاز ولدان عبداللہ خان بخدمت نادر شاه رسیده رقم کمال ایالت  
 بلوچستان بنام امیر محبت فرزند کلان عبداللہ خان اصداریافت و نیز بکسے هر دو برادر خلعت فرستادند و آنکه محمد سلطان مرے از لشکر  
 نقره بتاخت توابع فراه مامور گشته و آنجا رسیده مصطفی خان افغان را کشته بر قلعه خاش و گده تصرف شده بود و ثانی الحال اہم  
 و ردی بیگ ساری بجای ناسب کرمان با حاکم شیتان و قشون کرمان شیتان باتفاق محمد سلطان مزبور بمحاصره تسخیر قلعه فراه مامور گشته بمقر  
 شد که بروقت رسیدن طمعیہ الدولہ ابراهیم خان حسب صلاح اتمیل بتقدیم رسانند و درصین آمدن امام وردی بیگ جمعی از لشکر او بتاخت  
 گر شک و بست من توابع فتنه و بر قلعه بست مستولی شده اہل قلعه را قتل و غارت کرده و متقارن آنحال جمعی از افغانه غلزی  
 از جانب شہ حسین بمرکردگی بارو خان سابق حاکم لاز و بندر بدافع برخاسته تا مانا کا سیاب پس پاشده فوج مذکور با بام وردی بیگ  
 ملحق گشته بتاخت فراه پرداختند و بنام امام وردی بیگ حکم شد که تا وصول و شمول طمعیہ الدولہ ابراهیم خان فوج اسمعیل خان حزمیہ و  
 علی قلیخان ساریا مولیو که با عانت امام وردی بیگ مامور بودند جلوات از جانب لشکر کشیده اردو بکین و بر خلاف حکم انتظار سیر  
 سرکردگان موصوف کشیده در شبست تم ذی الحجه از مکان سابق کوچ نموده دینہ کہ نیم سحر قلعه فراه بود در سنگران نزول کردند درین میان  
 علیردان خان برادر ذوالفقار خان بدالی که در فراه می بود در حوالی شیلی کوه فراه سر راه برایشان گرفته محمد سلطان را با گروہ تفنگچیان کہانی  
 و جمعی دیگر قتل رسانیدند و زودوم و سوم نیز جلوات متواتر نموده نقصان بسیار بان لشکر رسانیدند اما زود سوم آنتانے گیر و دار لشکر  
 جدید از مسکن نادری بمردو ایشان در عین وقت جنگ سیدہ بعد کشتش و آویزش و زد و کشت بسیار از هر دو طرف افغانه گشته  
 بجانب فہ رفتند بعد رود فوج نادری بمنزل گمان چون و ساء ایماقیہ حاضر شدند ایشان را بمرکردگی اسمعیلخان استاجلو با فوجی  
 دیگر مامور محاصره اسفرا ز نموده بعد چند روز جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچور لو بعزم دستبر روانہ ملک مذکور ساخته و او شان فتنه  
 و اکثرے در کیمین نشسته و مسدودے چند بقعه اسفرا ز ظهور نمودند و افغانه نظر بر قلت آنجم کرده میاگانہ برآمده بر انجماء حمله کردند درینجا  
 فوجی که در کیمین بود برآمده بر افغانه زدند و افغانه بعد خونریزی بسیار چون خود را لایق مقادعست سیم ندانستند انفرادی مالا یطاق و آ  
 دانستہ رو برگردانیده قلعه درون رفتند روز نهم محرم الحرام سال هزار و صد و چهل و چهار افغانه با ذوالفقار خان تجدید معاہدہ  
 کرده قرار کردند تا رفتن از حیات و زین است در کشتش کوشند پس روبرو قلعه را بستند و بجبیت تمام از آب هریر و عبو نموده در شاه کبر  
 بلندی ایستاده بود بدیدن حالت ایشان فوجا سوار شده با لشکر بمقابلہ ایشان دوید فوجی را از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین ساخته و  
 خود با فوج دیگر از پیش روی آنطائف اسب پزاخته از هر دو طرف منگامه قتال را اشتعال داده بعد کشته شدن بسیار از مردان کاب هر دو



فیرتی افغانه مضطرب گردیده پشاندند و جماعتی انبوه از ایشان در میدان معرکه بجای آمده و گروهی از طرف اضطراب عقاب  
 گشته ذوالفقار خان که اسپش در آب غلطیده از اسبش افتاده به تیز دستی طالع مع باقی افغانه بدر رفت اما اسپ سواری او مع  
 زین براق بدست لشکر بان اورشاه آمد همچنان شبی جمعی از افغانه که طلب نمکانه هرات برآمده بطرف کرخ رفته بودند ناگهان فوج  
 نادری برایشان تاخته آنجماعه را بتماقتل رسانیدند البته مقدمه محاصره هرات چهار ماه امتداد یافته و سیدال ناصر از طرف شاه حسین مع  
 لشکر باعانت ابدالیان آمده بود اکثر لشکر بایش در محاربات مقتول گردیده بقیه از نسبت بدان جی قوت در شغی صفر از قلمیرو  
 آمده فرور شده سمت قندار رفتند چون ابدالیان هرات از سببش و محاصره تواتر محاربات فقدان آذوقه تنگ آمدند چند نفر از  
 رؤسا ابدالی را نزد الیار خان که در خدمت نادور شاه بود فرستاده توسط او مستعفی بنام کار هرات بتعهد ادن خانواری جمعی از  
 رؤسا ابدالی گشتند نادور شاه نیز نظر بر صلاح وقت قبول نمود اما چون دران روز ابراهیم خان از اردو سے معنی روانه فراه شد گمان  
 افغانه چنان افتاد که شاه حسین باعانت ایشان می آید لکن ابراهیم خان سمت فراه رفت بنابراین از قول خود برگشته پیغام دادند که  
 افغانه بکسی تحقیق این امر کس بغراه فرستاده اند بعد وصول خبر مقتضای وقت عمل خواهد شد چون نادور شاه این پیغام شنید از خشم بهم برآمده  
 بر خود پیچیده حکم کرد که تصفیه این امر حواله بشمشیر تیز است من بعد افغانه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت و قلعه داری کوشند روز  
 دیگر از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سران ابدالی وارد اردو سے معنی نادری گشته متعهد انجام امر مقرر و مستعد  
 نشورامان و تقویض ابالت هرات شدند بعد سه روز الیار خان با سه صد نفر از عظامای پنج دروازه و رؤسا صاحب نام دروازه  
 وارد شده پیشکش های لائقه نظر نادور شاه گذارند و بر طبق عرض آنجماعه مقرر شد که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مخص بوده  
 روانه فراه گشته اقامت گزینند و ای اعتدال باشند و الیار خان نیز با سرکردگان مخصت آنطرف قبله یافت عصر روز دیگر افغانان  
 با اینخان افغان را فرستاده عرض کردند که چهل هزار غلزی بمدد ابدالی فرج می آید مخصت فرمایند که اولاً بتبئیه غلزی پردازند چون این حرف  
 نادور شاه را محض فریب گداز معلوم شد بخصه آمده حکم فرمود که غلزی و ابدالی هر دو با یکدیگر از تباط صومی و منومی دارند باید که  
 اولاد هر دو با هم اتفاق نموده با سپاه من در معرکه کین آزمائی نمایند بعد از آن در محاربه سرور میگردید بگنجانند پس مقرر شد که سواران چاک  
 قزلباش مستعد چپاول شده دست بغارت و قتل افغانه کشانند الیار خان سرکردگان ابدالی چون این سخن شنیدند پریشان شده بار دو  
 نادری آمدند اما نادور شاه عبدالغنی خان الکوژی را با بعضی از سرکردگان در اردو سے خود نظر بند کرده الیار خان اجازت معاودت  
 هرات یافت واقع دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان با مویرین اسغرا رسید که ذوالفقار خان بعد ورود با سفارز با سیل که  
 وقت فرات آن زمان در اسغرا توقف داشت افغانه اسغرا را کوچانیده روانه فراه ساخت چون این معنی دلیل نفاق بود نادور شاه  
 یوسف سر کرده با دکرانی را با یک نفر از چاکران در بار روانه قلعه ساخته بالیار خان بقیه سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و هیات  
 دهشت آمیز فرستادند و فرستادگان باز گشته خبر رسانیدند که الیار خان بطغیان هراتان گشته در مقام قلعه کشتی بد بعد عبدالغنی خان را  
 با بعضی رؤسا دیگر که در معرکه بودند بحسب نظر امور ساخته باقی سرکردگان حاضران افغانه را یک نخت قتل نموده یوسف را مخصت معاودت دادند

### دوره کزمل حال جنگ الیار خان دیگر افغانه با نادور شاه -

چون الیار خان سائر ابدالیان از مهربانی نادور شاه نا امیده او را بر سر غریش دیدند لاچار قلعه هرات را محکم نموده رنگ ستیزه انی ریختند و



در سیزدهم ربيع الاول جلالت مودتی را بکار داشته فوجی از افغانه بر دست سلفید فرستادند و با سپاه نادری دو چارگشته دقیقه  
از دقایق مردانیت محاربت فرو نگذاشتند اما چون در وقت حالت مقابلت این طائفه با فوج نادری شبیه مقابله سنگریزه با کوه لبر بود پس شده  
آمدند بعد از آن مجدداً جمعی را بر دست باو ندیس روان کرده ایشان نیز بیایه قله بر سر آمدند و همچنین موسی دانگی با جمعی کامل وقت شب  
از حوالی خشمه قریظ بتاخت باو غیسات رفتند و فوج نادری بعقب آنها رسیده بمقام موسی جریل افغانه بهیئت مجموعی از قلعه برآید و گمان  
ایشان از سمت کوه و سواران از طرف دیوار بست تا یک ساعته شب آغاز جنگ نموده بلکه تمام آن شب را بمحاربت روز رسانیدند - باز با  
برآمده در بند کوشیه بمقابلت فوج ایران پرداخت تا دیر سے پائے شبات فشرده آخر پس پاشده وقت - نوبت دیگر افغانه و الیاری خان کلفت  
و ایرانیان طرف دیگر جنگ شد که زمین از خون جوانان صورتت را بخوان گرفت - بار دیگر باز الیاری خان در سمت کوزران جنب برود با خود  
بزرگ اهل قلعه هنگامه آرا عرصه کارزار گشته و تمام روز بازار خونریزی گرم داشته تا شب آمد آنوقت طرفین با آرمگاه خود رفتند و همچنین تکرار  
بیرون آمدند و میدان محاربت را بخون مردان کج رنگین ساخته مگر در پس رفتند آخر کار نادر شاه از هر طرف بگولای توپ تفنگ با آن آتش برافراشته  
بارانیده چنانچه صوت خشم و شتر پاشد هر کس سر از حصار بدر میکرد طعمه توپ تفنگ میشد علاوه از آن صدای قیامت آیات از کوفتی  
نیز افغانه در ضیق تمام آمد چون کوی و متعلقان الیاری خان در قلعه مار و چاق می بودند در بنوقت نادر شاه جمعی را با حکام باو غیسات مجامعه  
ارگ مار و چاق با مور ساخته و آنجا عمارت را بزور و غلبه تصرف کرده کوی و متعلقان الیاری خان با دست آورده در بست یکم ربيع الثانی  
جمعی از افغانه را بتازگی هوائی سبندی پرداز در سر افتاده بر دست کبوتر خان روان گشته و فوج قراول نادری با آنها برخورد با یکدیگر  
جنگ را شده بعد قتال جباو افغانه پس با گردیده جمعی از ایشان قتل رسیده بقیه بویران حصار که در نزدیکی کوزران بود و محصور بودند سپاه  
نادری با حاطه آن پرداختند چون آنوقت نادر شاه با فوج سنگین متوجه آنجا گشته و بملاحظه این حال الیاری خان نیز از قلعه برآمده  
و فوجی از تفنگچیان را بهد و محصورین فرستاده تا بمحصورین پیوستند پس نادر شاه سواران خود را دو دسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان  
بیک سمت و تفنگچیان را زنبور کچیان را در محاذات راه باز داشته و افغانه بعد درنگ یک لحظه پشت بر پشت داده بودند  
از پی یکدیگر روان و مثل سیل کوهساری عریضه کنان بجانب آن قلعه شتابان گشته افواج نادر شاه اطراف ایشان را فرا گرفته و یکدیگر  
رسیده هنگامه قتل و حرب اشتعال دادند و بر عایت ننگ و ماموس افغانیه با ایرانیان چنان مقابله ساختند که اکثراً مردان کجاری ایشان  
پروانه و انور را با آتش توپ تفنگ داده بکار آمدند و جمعی زخمی و گشته بقیه بقیه تسلیم درآمدند روز دیگر نادر شاه در بار آراسته عبدالغنی  
خان باقی سران افغان را که در اردو بودند بار داد و هنوز آفتاب یک نيزه بلند گشته بود که هزار و شصت نفر افغان بر سر نیزه حاضر در بار  
نادری شده عبدالغنی خان دیگر سران سر بزیر انگنده در محبت و انفعال شدند بعد وقوع این نتایج همان روز خبر رسید که افغانه بزور  
شمشیر قلعه او بر آتشفشان استاجلور را با مزرا ابراهیم کلانتر که حکومت غوریان سرافرازی داشت مع تمام جمعی از آنها ایشان یک  
بقتل رسانیدند با شماع این خبر نادر شاه فوجی سنگین با محاصره قلعه نمود که تعیین موده اهل قلعه با فوج نادر جنگهاست مرانه بر دکل  
آورده بعد قتل شدن شیرم ایاز سرکردگان افغانه محصورین فوج نادر شاه بر قلعه ندرک تسلط شدند و

**در بیان حال اختتام محاربت و متصرف شدن نادر شاه در غنای و مخزن شدن ابدالیان از بهرات**

آورده اند که در اوایل رجب الیاری خان شیخ الاسلام افغانه را با جمعی روانه در بار نادری ساخته نمود که هرگاه کسی که در قلعه او بودند



با کوچ او که در آن نادر شاه اندر او و محض فوج و با عذر اطاعت ملازمت خواهد کرد و این التماس را نادر شاه قبول نموده فرمان در باب  
 رخصت کوچ الیاریخان اطلاق محسوسین صادر یافته مطابق حکم عمل رسید. اما الیاریخان حصول کام شرط تقهید را برکنار نهاد و در  
 کشت لربت مخالفت برافراخت و در چهاردهم ماه مزبور چون نادر شاه با فوجی سمت کارگاه توجه نموده الیاریخان با مین تخت سفر و کارگاه  
 بمعرفه جنگ شایسته نادره قتال را اشتعال داد و این نوبت در میان افغانان ایرانیان چنان محاربه سخت بوقوع رسید که جوهرها از خون مردان  
 گردید چون جمعی کثیر از افغانه در آن معرکه قتل رسیدند لاجرا بقیه مراجعت نمودند بعد از آن نادر شاه از راه غضب و طیش در هر طرف از اطراف جنوبی  
 و شرقی و شمالی هرات نزدیک شهر قلعه جدید بنازگی و تمام بلند اساسی بنا نموده و در هر سنگری فوجی مامور و مقرر ساخته و پشت  
 محاصره را بر قلعه گیلان هرات از حد تنگ گردانیده غذای ایشان منحصرا بگلوتوب تفنگ گردانیده و گریزای بیرون آمدن مقابلد برودن  
 نداشته سوائی مقام اطاعت مصکندیدند از باب استیجاب در آمده مستعدی رخصت الیاریخان و بخشش فرات مستدرک یافتند  
 بنابراین در غره ماه رمضان مبارک نادر و صاحب باقتسام رسیده فوج نادرسی بکشتادون در و ب تخلیه قلعه از افغانه تعیین گردیده طوایف  
 افغانه هر یک در دروازه سمت خود جوق جوق آغاز بر آمدن کرده سخت بنجارج قلعه قتل تواری کشیدند و الیاریخان در قتل و امان یافته  
 حسب حکم نادرسی روانه سنان گشتند بجای عمل کوچ باقی افغانان نیز در و اب و الان سر انجام یافته از ابتدا خاک شمشیر مقدس ایوب و الی غنیا  
 راس الحد سنان مکلن سکنی بجای ایشان معین ایشان را فوج فوج روانه خراسان ساختند و هرات بحکم و حکمت مالک الملک از تصرف و حکومت  
 افغانان بیرون گشته زیر حکم بادشاهت ایران گشت و نادر شاه پیر محمد سلطان حاکم جام را بایالت هرات سر بلند و خطاب قانی بهره  
 فرموده در مقدم رمضان المبارک بزبور پیر محمد سلطان داخل قلعه هرات گشته بساط تمکین برادرانجا گسترده

در میان محاسن حال گشته فخر ذوالفقار خان ابرو در شام حاکم سائر جماعت ایشان قنیه بنا و قرار کردن شاه حسین

وقتی نادر شاه حسین دورا

آورده اند که ظهیر الدوله پسر ابراهیم خان برادر نادر شاه که بتسخیر خراسان تعیین نام بود و بتاریخ پانزدهم ربیع الاول بر قلعه فراه تحریک گویا نموده و قیام  
 و افغانه محاربات سخت بوقوع رسیده آخر افغانه پس پاگردیده در قلعه مذکور در آمده متحصن گشتند بعد از آن ظهیر الدوله بحکم نادر شاه تغییر  
 سنگر اختیار ساخته قریب قریب ربرای نزل خود پسند کرده در این اثنا ذوالفقار خان با افغانه بمقابلد او بیرون آمده بعد محاربه قتال  
 شکست بر افغانه افتاده باز به قلعه درون رفتند پس از آن دوران با مین نزدیک سیدن فتح هرات و هرات نغز از مرغان غلزنئی بسیر کردگی سیدل  
 ناصر می نزدیک فراه رسیده همدین وقت فرایبان خبر یافتند که نادر شاه هرات را مفتوح ساخت با وجود آن بظاهرت سیدال از  
 اطاعت نادرسی نفست نموده هنگام شام چون جماعه غلزنئی از انطرف داخل فراه شدند ازینطرف فرایبان ذوالفقار خان احمد خان  
 آغاز کوچ کرده قلعه را خالی ساختند و هر دو گروه یعنی ابدالی و غلزنئی بشمول سیدال وقت شب اگرای قنیه آمدند چون بعد نیم شب  
 بظهیر الدوله رسید فوجی را بتعاقب نادر و ان گردانیده بعضی از پیمانندگان افغانه را کشته و بعضی از زنده گرفتار ساخته بخدمت ابراهیم خان  
 آوردند دیگر تمامی سلامت قنیه بنا رسیدند در قنیه نادر شاه حسین غلزنئی تمکن نمودند و بعد چند شاه حسین مزبور ذوالفقار خان احمد خان  
 برادر را مجبور ساخت و بعد فتح شدن فراه حکم شد که ابراهیم خان با فوج حاضر حضور نادر شاه گرد و بنا بران ظهیر الدوله از فراه متوجه هرات



گشته حاضر آنحضرت پیش از آن نادر شاه حکومت فرما را با انضمام حکومت قاسم با سمنیخان خرمیاری در دست حکومت اسفراز  
 بابا سمنیخان الکوژی ولد بیجن سلطان سکون بیند و روده هر یک را روانه آنحال فرموده و طهماسب پیکر را بجکومت مجال راز و  
 چپقال و خاجیل و خطاب خانی سرفراز ساخته و جمعی را از افغانه جوانان مردان کجی رود رکاب خود مقرر داشته روانه سمت ایران شد  
 و بروقت رسیدن باصفهان شاه طهماسب از سلطنت خلع نموده عباس را فرزند شاه طهماسب بر سلطنت مقرر فرمود و عباس مرزا را  
 در عمر هشت ماهگی بر سر سلطنت اجلاس داده نوبت شاهی را بسا اتم بست آوازه ساخت

**در بیان حال ظهور حسن بات از ابدالیان هر دو مجاریات نادر شاه خانی افغان ابدالی الکوژی**

**والی افغان منحصراً مدنی ایشان از حسلسان بوطن خود**

سالی تقریباً بیست و سه خانی خان ابدالی الکوژی اولاً از پیشگاه سلطان احمد خان شهنشاه روم بیاتانی و حکومت لایت افغان سرفرازی یافت  
 و آخر کار چون نادر شاه شهنشاه مدوح را ضعیف ساخته انقطاع طریق صلح را بر پنج شرط از سلطان و الا نشان خواست نمود سلطان از لاپرواکی  
 قبول بعضی شرط ترید داده بر آن شرط استمال آن شرط تمامی بیاتانیان قلمرو روم اعلام کرد و سرخانی خان بیاتانی لایت افغان و کوه قاف را قبول  
 آن مثال سز زده خود سری اختیار ساخت و مخالفت نادر شاه علم برافراخته و نیز بعضی بیاتانیان دیگر متابعت او نمودند علاوه سرخانی خان  
 موسی خان فرستاده نادر شاه عثمان سخت و وحشت انگیز گفته پیغام فرستاد که ممالک افغان شیر و ان بصب شیر شیران جمله الکوژی  
 مسخر کرده ایم پاشای بغداد و غیره و راجه حدان است که در بنیقولوم و درین وادی قدم زنند و بشنیدن اینچنان نادر شاه بهم برآمده بتاریخ  
 بست و نیم بیج اول مع افواج چون بجز اعواج متوجه ممالک افغان شده و در بست و نیم بیاتانی سیده سرخانی خان با جانف الکوژی و دیگر بیاتانیان  
 بمقاتلات و محاربات بانادر شاه پرداخته و مقاتلات سخت و دشوار با افواج نادر شاه نمودند در هر دو طرف مردان کجی و زینین بکار آمده اما چون طالع قبایل  
 نادری در شرف و طالع بخت افغانه در هبوط بود در اکثر محاربات فتح هم کاتب نادر شاه و شکست قریب افغانه می شد تا آنکه سرخانی خان  
 عرضیه با سید علی آتیمان نزد نادر شاه فرستاده و نادر شاه بجواب آن گفته فرستاد که آتماست در صورتی قبول خواهد شد که خود حاضر حضور  
 شوند اما سرخانی خان منظور نداشته لهذا با تمامی لکوژی و افغان جمعیت جدید نموده نادر شاه نیز مع افواج به عزم کارزار متوجه آن سمت  
 و بمقام قموق در میان نادر شاه و سرخانی خان هنگامه کارزار اشتعال یافته بعد از آنکه که آواز شیک توپ و تفنگ و زنبورک از طرفین  
 غلغلانگن گنبد زموی گشته و از قتل شدن مردان کار و بهادران کارزار فوج نادری عرصه میدان بر ایرانیان تنگ شده نادر شاه  
 طریق فتح حاصل کردن سیر آنکه افغان را با افغان در اندازد و بنظر نیاید عبدالغنی خان افغان ابدالی لکوژی هرات را مع تمام فوج افغان  
 که در خدمت نادر شاه بودند بکنگ سرخانی خان با موذن و عبدالغنی خان باشکرا افغانه عبور نموده و بیسی مردان مردان کار راهی  
 باریکتر از ترکان میوه مور پیدا کرده چون نور بصر از رودخانه در گذشته بمقابل لکوژیان افغان پراختند و دست بخت خون کید گیر  
 کشاده آهن بآهن در زده شکست مردان افغانه از طرفین در خاک و خون غلطان گشته هنگامه رنج بر پا گشت اما آخر الامر سرخانی خان  
 قوشش از معانده شدت قتال اقران و اشال زمام قرار گرفت داده روسی بفرار بر تافتند چون فوج نادری دیدند که عبدالغنی خان  
 و ابدالیان هرات ابدالیان و افغان و کوه قاف را شکست دادند بعد از آن در هرات لکوژی را غارت نمودند



اقبال از وصول ایرانیان سرخانی خان و لکوزیه داغستان خود را با کوه رسانیدند و سرخانی خان نیز با معدود چند از میدان معرکه به  
 شهر قوق رفته و کوچ و کلفت خود را بطریق شتابی بجهت بیگگی از قوق برداشته بدیار اورا چو کس رفت بعده نادر شاه به قوق رفته تصور  
 و بیوت عالییه سرخانی خان غیره را منهدم کرده و دفائن و خزاین سرخانی خان غیره بست آورده حاصفولا و خان لده و خان لکوزیه  
 دو تنخواه خود را که خان شمال بزرگ داغستان بود ب منصب عالی شمشانی و خلع فاخره سر بلند ساخته متعصمت معفو قصودا لیلیان آن زمین  
 گردیده بعد تو قف یک هفته نادر شاه جمع از لکوزیه را که در قید او گرفتار کرده بودند من مرد را بمنخال سنجشیده و نیز قصودا ل قوق را  
 عفو نموده عطف عنان کردند بعد وصول بمنزل اختی پاره داغستان معلوم شد که لکوزیه آنجا سر بطغیان برداشته قلعه کوه قاف را ستناق  
 کرده اند بنا بران نادر شاه خود را مع فوج ببرد و شستن تکلیفات شاقه آنجا رسانیده بعد مقابل آنجا عدا را شکست داده و بسیاری از ایشان را  
 کشته و جمیع را گرفتار نموده همه لکوزیه لطفال شیر خواره را از فرط وحشت در میان زره و آبها انداخته قلعه کوه قاف را رفتند و در شانزدهم  
 جمادی الاول نادر شاه بتکلیفات شاقه بمجلس موسوم قوبقاسین من اعمال قبله رسانیده بعد سه روز بقیه لشکر نیز که از شاه داعی می آمد بار دو  
 بزرگ نوبه و اغروق که در شامخی می بود حسب الحکم بکوب پیوستند و ازین بمنزل عبدالغنی خان لکوزیه را با فوج ابدالی مرخص  
 در وانه سمت افغانستان نموده حکم دادند که در حوالی نوروز بطهارت استلیمان سردار مقرره قندهار محقق شوند و بعد از هفت روز  
 نادر شاه با فوج عازم در وانه سمت گنجه شده بوقت رسیدن بصحرای مغان ستوری کبک در باب تحقیق حقیقت نه سب المهنه  
 جماعت و چگونگی تشیع بمل آورده تمام علما و عظامایران بر بطلان عقیده سب تبراتفاق نموده و بالا جماع نادر شاه را بسلطنت ایران  
 برداشته او را بر سر پادشاهت ایران جلوس دادند و مرزا قوام الدین قزوینی تاریخ جلوس نادر می را از الفاظ انجمنها در ق  
 گرفته گفتند

### چو خوانند انجمنی فیما وقع بریند شانان ز شاهای طمع

پس قبض بسط امور مملکت خراسان را برضا قلیخان مرزا سپرده و اختیار مهمات آن سرکار بطهارت سب قلیخان جلایر عنایت شده با توجه  
 نامور بان سمت شدند و اختیار کل ممالک آذربایجان نظیرالدوله ابراهیم خان مقرر داشته از صد فیلان کوه الی ارپه چانی و  
 صد داغستان و گرجستان تابع امر و منی او ساخته و ایالت بهرات بتبغیر پیر محمد خان به باباجان چاوشو مرحت کرده مرزا محمد تقی  
 شیرازی با ایالت فارس مهدی بیگ خراسانی بوزباشی زنبو کچی با ایالت شیروان فائض و بخطاب خانی و امیر الامراتی سرفراز  
 شده عبدالباقی خان زنگنه به سفارت روم متعین گشته باتفاق مرزا ابوالقاسم کاشانی صدر و ملا علی اکبر بلاباشی بانامه یک  
 زنجیریل مست هدایای نفیسه وانه در بار عثمانی کرده نیز لاجپی بای تلغی اینجمن بپاکر نزد بادشاه خورشید کلاه روس فرستاده بهدر نظام  
 اراده رفتن خود بجزیم شیر قندهار ظاهر ساخته از آنجا روانه سمت مقصد شدند و هنگام رسیدن بمنزل قزوین عریضه از جانب  
 دلاور خان تائینی مشعر بر اظهار ندامت و استعاضه عفو تصور سجدت نادر شاه رسید توضیح این مقال نحوست که دلاور خان  
 از تقدیم الایام باجماعه تائینی در مجال چامچاق من اعمال زمیند اور سکنی داشت و در ایام آتیلای فاعنه بنا بر زیاده سری سر  
 باطاعت ایشان فرود نیارده خود را می میگردد تا اینکه بعد در ونا در شاه بنجیکه سابق مذکور شد در منزل ناگهان با جمعی بلازمت  
 نادر شاه آمده به حکومت رو به شافلان سرفراز گشت و بعد تسخیر نمودن نادر شاه بهرات را که رؤسا اکثر او میا قیه بنا بر ضابطه  
 ملکی امور به سکونت بهرات شدند در باره او نیز فرمان نفاذ یافت اما انحراف ورزیده بنا را به ستیزه رانی گذاشت و طهارت



علیخان سردار و پیر محمد خان بیکر بیگی ملقب باو بهار عمل کرده چون بر بهار انچه مرتب نگشت لاجار او را با هشت صد نفر از کسان  
 او گرفته مجوس کردند پس آن دلاور خان که در روبرو شافلان بودند با شمع اینجبر با کوچ و نیزه و تبار سمست غر جستان فرار کرده و در جنگ  
 نادر شاه مشغول محاصره بغداد بود دلاور خان با هشت هزار خانوار بجنو نشان روانه ساخته چون دلاور خان بحضور نادر رسید  
 بیاد آوری خدمات شائسته او که در سفر بهرات عمل آورده بود او را بخشیده تشریف خاص و اسب کمال با زمین ساخت طلا  
 باو عنایت ساخته رخصت مراجعت داد و او متعهد شد که بعد رسیدن بهرات کوچ و اولاد خود را آورده در بهرات سکنی دهد بعد او را  
 روانه ساخته بهر روبرو بیکر بیگی مقرر فرمودند که آنچه از مال او و مال ایل او بمعرض تلف در آمده باشد رو کرده او را با تمامی ایل او که در بهرات  
 و جنو نشان باشند مخص نمایند که روانه غر جستان شوند و سردار بیکر بیگی موافق حکم نادر بی عمل آورده و او نیز با ایل و اعوان کوچید  
 روانه غر جستان گشت و در اینجا تا کن ساخته بعد از آن دست از آستین جرات و سر از گریبان خود سری بر آورده نخست با فوج بر سر  
 او به آمده نائب او را با شصت هفتاد نفر از تحفظین قبیل رسانید چون سردار در آن آدان سمت فارس رفت بود حاکم بهرات با فوج  
 بتعاقب او پرداخته کند دلاور خان از غر جستان به سمت کوهستان بلخ گریخت و حاکم بهرات ضیاع و عقار آن طائفه بمعرض تلف در آورده  
 مراجعت کرد دلاور خان باز نمود بیکان خود نموده مقارن آنحال سردار نیز از سمت فارس از راه کرمان وارد بهرات شده جمیع  
 باو و نفر سر کرده روانه ساحر نمود که با حاکم ساحر بمحافظت آن ناحیه پردازند پس دلاور خان مجدداً بر سر خرزفته و کوهن سمت نشست  
 و آن دو نفر سر کرده با حاکم مزبور بمیابکانه از قلعه بر آمده چون از قلعه جدا شدند در نیوقت دلاور خان از کینگاه بیرون آخته بهر سفر سر کرده  
 را با جمعی از تحفظان از شمشیر تیز در گذرانیده از اینجا به سمت غر جستان رفت در آن نیز تعاقب او اختیار ساخته اما دلاور خان با پیشتاب  
 بند کرده به سمت بلوچ و هزاره گریخت در آن نیز بمقتضای حاجات مراجعت نموده بجانب سیمه چکتموی بلخ رفت و آنحال را  
 غارت کرده و هزار خانوار از سکنای آنجا کوچانیده روانه بهرات ساخت بعد از آنکه دلاور خان بجانب بلوچ و هزاره گریخت فاخته قندهار  
 با عانت او بر آمده او را در محل قراچیکل که در بهشت فرسخی زمیند واقع است سکنی دادند چون شایع غلزی والی قندهار با او در موافقت  
 می نمود تزیج و خراسان پیش نهاد خاطر خود ساخته دلاور خان نیز آن تمنای او را بشروط سبب و شرطه و طو داشته اما شاه حسین از جناب او  
 بر آشفته جمیع رتبات او تعیین نمود دلاور خان چون در قوه توقف در آنجا ندید فرار کرده باز به غر جستان رفت در آنجا شایع از او خاقلی هزار  
 را شفع گنایان خود ساخته عنایت را امیر بدر گاه نادر شاه فرستاد و چونکه در آنوقت نادر شاه متوجه قندهار بود کار او حال بوقت دیگر گشته  
 جوابی صادر نشد چون نادر شاه بنه و غروق را در شیتان گذاشته بتاریخ دوم ماه شوال از شیتان کوچ نموده از راه و کنگ  
 و دلارام روانه شده در شهر دهم ماه مزبور خارج قلعه گرتک امضرب خیام ساختند افغانان آن ضلع از در قلعه داری در آمده بنابر آن  
 تو سپهیان با توپها که کوه توان حسب فرمان نادر با طرف قلعه کشیده تزلزل در بنیان بروج و حصار قلعه انداختند قلعه گیمان  
 چون طاقت و توان عمده برائی در خود نیافتند اما انخواستند نادر شاه نیز از آن ایشان را منظور نموده قلعه را سپر نادر شاه نمودند و از آنجا  
 کلب علیخان افتار ولد بابا علی بیگ را به درباری نمودند و در هزار چات سرفراز و با فوجی به تسخیر قلعه زمیند او را مأمور جمعی از لشکریان را  
 به تسخیر قلعه بست تعیین ساخته با توپخانه و استعداد روان کردند و در بست یکم ماه مذکور که کوه شاهی از رود و همیند عبور نموده چون بسبب  
 سرازستان صحرا خالی از حلف نیز سبکی غلات را شاه حسین پیش از نیوقت بقلعه قندهار کشیده و همه آتش زده تلف کرده بودند  
 از گرتک بذات خود مع تمام فوج عازم شاه مسعود گشتند و دواب ابروی شاهی حسب حکم از هزار چات غله برداشته بار آورده



وده ووازده روز آنکان مقرر دو سه نادی مانده از آنجا کماره از غناب محاذی مزار بابا ولی مضرب خیام گردید و در آن  
 شب شاه حسین با فوجی گزین بجزم شجون از گدگانه آب بر سر دو سه نادی آمده در حالی مسکر از شورش هجوم در انداخت فوج نادی  
 که همواره در بیداری و هوشیاری بودند با ایشان در آنچه بعد خوزیزی بسیار چون افغانه از ضرب سیوف ایرانیان تبنگ آمدند  
 برشته بجانب قندار رفتند صبحگاهان نادر شام مع فوج از آنکان کوچ فرموده چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت بعد تلاش بسیار از  
 برابر قریه کوکهران دو فرسخی قندار گشته پیدا کرده بانچه اسباب از آب گذشته بر جنب کوه لکی که بجانب قلعه بر فراز آن واقع است آغاز هجو  
 کرده اگر چه توپ قلعه تیر پیچ رسیده با وجود آن فوج نادی در کمال شوکت و وقار گذشته و سمت شرقی قلعه با فراخن خمیده پرداخته و  
 پنجشنبه نهم ذیقعد نادر شاه جن ارسته همه سران از اطلاع بخشیده روز دیگر جمعیتان افشار را که بچرخ می گری باشی لشکر مشرف بود با فوجی از  
 چابک سواران بتاخت قلات مامور فرمود شب سوم سیر از قلعه فرار نموده خبر آورد که شاه حسین از روانگی فوج سمت قلات خبر داشته سیال را  
 با چهار هزار نفر جوانان نامی از افغانان بتعاقب آن روانه کرده است با تمام آن خبر نادر شاه بذات خود با فوجی از لشکر عازم بلغار گشته از  
 شهر صغایب نمود و از اتفاقات قبالی نادی اینک فتمعلیمان باخت کرده بی پاسبان قراول نگهبان چند اول در دامنه کوه سه نزل  
 کرده سیدال بتعاقب او دار و گردیده فوج فتح علی خان را در خواب غفلت دیده خواست که بر ایشان تازد هم در آن ساعت طلعه  
 فوج نادی ظاهر گشته بمعاینه آن عزم افغانه منسوخ شده آهنگ مراجعت کردند و سواران نادر شاه بتعاقب ایشان اسپان مانده جمعی  
 غفیر از آن گروه گشته و گروهی بدین کوه متفرق گردیده بقیه خود را با سیدال قلات رسانیدند پس نادر شاه عطف عنان نموده بتفرقند  
 آمد و آن مخبر ابطلایا معنی گردانید در هشتم ذی الحجه از آنجا کوچیده بمقام سرخ شیر که بعد از آن موسوم بنا در آباد گشت اترک فرموده  
 در آنکان قلعه وسیع مشتمل بر عمارات فیصحه و بازار و چار سو د آب انهار و حمامات و در باطات و مساجد و مدارس و قهوه خانه طرح افکنده  
 و آب و در تنگ را که در لطافت آبروی نیم کوش بر برده با نجاے جاری ساخته در اندک ایام بر وضع و نشین تمام یافت بنا در آباد  
 موسوم ساخت در شب ششم ماه مزبور شرف سلطان غلزی که در عهد سلاطین بلفک حکومت طائفه غلزی بیداران او اختصاص داشت  
 از قلعه قندار فرار نموده بخدمت نادر شاه آمده منظور عنایت نادی شد متعاقب آن خبر رسید که فوجی از غلزی بجزم دستبرد بکنیاد  
 از غناب بر آمده فوراً فوجی سنگین برفع ایشان مامور شد و بعد مقابله فوج غلزی رجح القهری برگشته در نیالت بسایک از ایشان قتل  
 رسیدند و بعد وقوع این معامله دیگر سران گریبان قلعه بر نیاوردند و بنا خود را بقلعه داری گذاشتند بعد نادر شاه بهمت مجاهر قلعه  
 گماشته و اطراف آن قلعه فاصله ربع فسخه قلعات محکم که دایره محیط آنها شش مهنه فرسخ بیشتر تریب داده و بر هر چه فوج مامور در هر قدم  
 بجه احداث فرموده بر هر برج جمعی از تفنگچیان بجا است امگر گشته ثانی الحال چون معلوم شد که پایدگان افغان در تاریکی شب بعنوان  
 دزدی از میان برج میگذرند مابین هر برج دو برج دیگر بنا گذاشته راه آمد و شد را با کل بر قلعه گیان مسدود ساخت در نهم ماه محرم  
 سن هزار و صد و پنجاه هجری خبر آمد که محصوران قلعه بست از راه استیمان در آمده قلعه را سپردند حکم شد که حاکم بقبضه قلعه تعیین شد و لشکر  
 مع افغانه وارد دوشو در چهارم ماه مزبور فوجی که بقیه صفا مامور بودند از آنجا رسید که قلعه به قهر و غلبه مسخر و افغانه آنجا را سیر نموده  
 شد حکم نفاذ یافت که جمعی را بر سیانت قلعه تعیین نموده بقیه لشکر بار و مراجعت نمایند در آخر ماه محرم بنه و غرق و حرم محترم نادی  
 از شیتان بفرار رسیده و از آنجا وارد دوشو شدند چون سیدال بجزم نهم شدن از نادر شام مع محمد فرزند شاه حسین جمعی از افغانه  
 در قلات مستحسن بودند فوجی بر سر کروگی امام وردی بگیک قرقلو ناظر پوات تبه تبه قلعه مزبور را مگو گشته قلات رفتند و بعد چند روز



یورش برده بر چهار که در سمت مشرقی قلعه بود تصرف نموده بعد از آن افغانه تحصن بارگ بستند و مدت دو ماه قلعه قائم گشت چون  
دیدند که جز از استیمن چاره نیست امان خواسته قلعه را تسلیم نمودند پس امام وردی بیگ حسب ایسای نادری فوجی در قلعه قلات تعیین ساخته  
محمد ولد شاه حسین با بر و ساس افغان بار و ساس نادری فرستاد چون سیدال مرید هنگامه طلب دو بعد بنین تکالیف شاقه بدست نادر شاه  
آمد حکم نمود تا دیده او را از حدقه بر آورده نابینا ساختند و با عز از محمد ولد شاه حسین پراختند پیر محمد خان و سلسل خان اولاد و انبیا محلی  
بیگ در هفتم ذی الحجه که بر تنبیه جماعه شیر خان مردم شورابک و جماعه بلوچ ماموشده بودند گروه بلوچ را شکست دادند و جمعی را از ایشان اسیر نمودند  
بعد از آن بر طائفه شیر خان که مابین خاکی و نیشگی سکنی داشتند رسیده گرویدند و از ایشان با شیر خان کشتند و جمعی را اسیر کردند و امان مسکن  
ایشان با غارت و تاراج نمودند و محمد علی بیگ معصوم در سوم ماه کرم محرم هزار و صد پنجاه پشمول میر محبت خان میر استیاز خان امان عبد الله خان  
بلوچ که مطیع بودند عازم شورابک گشتند آنجا که راتسیر نمودند و میر محبت خان با یالت بلوچستان سرلمبندی یافته و حکومت شورابک بحراب  
سلطان بابی که ملازم رکاب نادری بود عنایت شده بعد از محراب سلطان جمعیت کا کرسی را که دو سته هزار مرد بودند شکست داده پراکنده  
ساخت کلب علیخان کوسه احمد لوه که بر سرداری زمیند اور و هزار چات سرفرازی یافته با توپخانه و استعداد تمام آن سمت رفته بود تا به  
بمحاصره قلعه زمیند اور پرداخته کاسه ساخت اما در آخر کار یکدفعه بنای یورش کرده بعضی از افغانه را که در معسکر او بودند نزد خویش طلبیدند  
با ایشان تمهید کرد که رفته افغانه مستحفظان برج قلعه را با خود همداستان سازند که در حین یورش برج دو وزده را تصرف او در دست آنجا  
بایس بهانه رفته از دست قلعه گیان خبر داد و آماده کار ساختند چون در شب معین فوج سردار مرزوبور بجزم قلعه گیری با میدان عمد و تمهید  
یورش نموده بجانب قلعه دویدند هر یک خود را بدین تیر گلوله جانسوز و عمد مبدل بجزر یافته جمعی از قشون چربک لکوزیه فرار از حرکت  
بیهنگام قبیل سید ننداند سرانند کور در ادای انقصو معزول بدرگاه نادری رسول گردیده بچو بدستی مالش یافت بعد از دیوان قلی بیگ  
افتخار با اتفاق یار بیگ سلطان توپچی باشی با خدمت نامزد گشته و با سنجار سیده بنق ببردن سلطه پرداخته بتاریخ دهم شوال ملاخان افغان که  
از جانب شاه حسین حکومت زمیند اور داشت امان خواسته فرزند خود را بخدمت نادر شاه فرستاده قلعه را تفویض سرگردگان نادری ساخت بعد  
دیوان قلی بیگ با افغانه مستحفظان حصار با اتفاق یار بیگ سلطان بجزو نادری آمده بخشش یافت چون افغانه قندهار بکشتند و  
و عدت خود و متانت حصار تنظیم گشته پشت بدیوار اطمینان داده در پناه حصار قلعه داری تحصن داشتند و محاصره تا ده ماه استوار یافته  
در نهم شوال در خاطر نادر شاه عزیمت یورش مصمم شده اول جمعی را از سر بازان تبسیر برج نایب قلعه مامور گشته استعمال قبال یک  
یک برج را تصرف آوردند از آنجا برج عظیمی که در فراز تیبیه رفیع واقع و فوجی از افغانان مستحفظان آن برج بودند آنرا مسخر کرده تا مستحفظان  
را زنده بدست آوردند بعد از آن تبسیر برج نیکین پراختند و آن برج در جانب شمال قلعه در سمت چپ زینه در قلعه کوه بلند می واقع بود که قلعه  
قندهار شراف داشت بهادران فوج نادری حسب احکم بران یورش نموده بعد نیکین شرف آنقطعه زمین سجون مردان جلاد آتین  
طرفین آن برج را با چهارده برج دیگر که از برج فلک افزون و در فراز آن کوه پهنون طعنه زن چرخ نیلگون بودند صد نفر افغانه  
قادرند از بنگهبانی آن اقدام داشتند تصرف آورده بکند اقتدار بر شرفات تسخیر آن قرار گرفتند تمامی افغانه آن برج جانها خود را قربان نام  
تنگ نام ساخته بمعرض قتل درآمدند و توپهای کوه توان خمپاره شیبان مان که گلوله هر یک بوزن هشت من بود از چنان طبعی صعب که پیاده  
را جو از آن به سولت ممکن نبود بقتل بالاکشیده بر قلعه گیان برج مشهور برج دوده که در جانب غربی قلعه قندهار بود بستند و از برج نیکین توپ خمپاره  
عرضه کن بر قلعه گیان تنگ ساخته آن برج دوده را مهمل ساختند و بعد از آنکه بنیان قرار برج تزلزل پذیرفت چون جماعه بختیاری



که بخت آن شتابت نام داشتند مگر طالبان یورش بودند از طائفه مذکور که اگر در جنگ کوفت افغان بدالی از هر کلام صد نفر در شنبه  
بست دوم ذیقعه مهیا گشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش برده چون افغان پیش از وقت مطلع گشته بودند قریب صد نفر  
از داخلان مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات قصه مقصود میسر شد پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند در شب جمع سلخ ماه ذیقعه  
چون قنات آمدند در شاه جشن راسته تمام سرداران عوام سپاه را انعام و اکرام فرموده در چهار روز بتیله سباب یورش پرداخت چون طائفه  
بختیاری در اول کار نماند ساخته بودند باز ایشان را باین امر مامور و سه چهارم روز در لیران نبرد انتخاب کرده در شب دوم ذی الحجه همراه  
برده در اطراف قلعه در پیخوله کوه و خفایا حصار در کین گذاشته و خود نیز از جانب برج چهلزین در پناه کوه در جایکه از نظر اهل  
قلعه مستور بود توقف فرمود روز بعد که دوم ماه مزبور باشد در اول وقت نماز ظهر ادا نموده و استعانت از ایزد بی متنا موذی گشت از  
جانب برج دوه شورش انداخته چون سله آن بجانب طائفه بختیاری تعلق داشت آن گروه را بختیاری کرده قدم بر فراز سلم مقصود گذاشته  
برج را تصرف کردند و از انجا بجانب برج هجوم آورده گشته برقی استیلا در امکان فراختند اگر چنانچه ستم مرتبه بهیئت مجموعی چون شیران  
ژیان پیلان مان بجانب برج متهاجم گشته لازم استور و جلادت بتقدیم رسانیدند اما چون اقبال ایشان برگشته بود آن جلادت و  
جانفشانی بکار نیامده جز جان دادن حاصله پیدا نکردند اما سپاه نادر شاه پس فوج جزا و چیان و تفنگچیان آتش دم و سپاهیان خنجر  
گذرانده دم برسم کمک ایشان می رسیدند و هر فدا فغانه از چیره دستی سپاه نادری نقصان می بخشیدند برشته بر می تافتند تا آنکه سپاه نادر  
از طرف قلعه زور آورده پذیریدند بانها بر حصار قلعه صعوم نموده بکنگ و خویز می ضبط دروازه بروج کرده قلعه را تصرف آوردند  
شاه حسین چون سست چاره را بسته و دست تدبیر و آدیزش را شکسته دید باطلیله از افغانه فرصت جست بعضی از زمان خود را برگزیده  
بقبطول که از جانب جنوبی در فراز کوه واقع بود گریخت بقیه انطافه مردون مقتول و اسیر گشتند بعد از آن با شانه در می توپهای  
که در بالای کوه در بروج حصار قلعه بودند بقبطول بسته در انجا سر کردند روز دیگر چون آفتاب آمد شاه حسین زینب نام خواهر بزرگ خود را که  
عاقله او بود با چند نفر سرگردان غلزنئی برسم نجات که بغاری عبارت از ذخیل باشد بخدمت نادر شاه فرستاد و از نادر شاه فرمان امان  
حاصل کرده چند روز بعد شاه حسین با دلان شاه محمود و قوم و اتباع خود و تمامی رؤسا غلزنئی در بارگاه زرین قنات رسی در خارج دروازه بابا  
ولی ایستاده بود پیسلام نادر شاه آمدند و نادر شاه تمامی اسباب اموال و ائمه افغانه را سپاه بخشیده و شاه حسین با اولاد و اقربا و بنی  
اعمام و ملکه که ملک بود روانه مازندران سکونت ایشان در آن ولایت مقرر ساختند چون ذوالفقار خان بدالی با برادرش احمد خان  
در قید شاه حسین بودند در روز فتح نجات یافته بدارالامان عنایت نادری توسل جست ایشان را نیز مامور بکنایه مازندران فرموده  
از مالیات یوانی و جمعیت قید رکف در وجه هر یک معین ساختند و طائفه غلزنئی که مشتمل بر دو گروه بوده می مدندیکه موسوم بر هوتکی  
متعلق شاه حسین و دیگر معروف توخی منسوب بشارت سلطان چون اشرف سلطان در ابتدا و در فوج نادری مشرف ملازمت نادر شاه  
مانده بود حکومت ایل توخی ببلاده حکومت قلات تفویض او شده و قلعه قندار که سمت غربی آن فراز کوه لکی واقع بود بکلم نادری برسان  
و نهدم و با خاک تیره برابر ساخته همان نادر آباد را در الملک مقرر حکام فرموده چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام صدی را گرفتار  
قید اساری نه سازند حکم بکشتن تمامی اسیران قلعه صادر یافت ایالت آن ولایت را بعبد الغنی خان الکوزئی حاکم ابدالیان که سالک  
طریق اخلاص بود محرم فرموده و بگشت بست زمینداران و رؤسا بدالی حکام تعیین نموده جمعی از جوانان کار آمد غلزنئی را ملازم کاتب  
گردانیده و نادر آباد و توابع آنرا بسکنایه بدالی کرد و در شاپورانی مجال خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالیان از خراسان



کوچیده آید دوران اکنه سکونت نمایند و غلزیان هتومی مع قبائل سخراسان رفته در نشاپور سکونت ورزیدند بنابر آن انجمن  
 در بستان چهارم ماه فروردین در اردغان بگذرانیده روانه خراسان و مکان مقرر ساختند و در اول محرم سنه هزار و صد و پنجاه  
 و یک بعد فتح قندار عازم غزنی شدند و در غره صفر ایستادند غزنی و هزارستان برافراخته هم در غره ماه مذکور از چشمه محو که حد مملکت  
 ایران و هند بود عبور نمودند منزل بقرا باغ شش شش غزنی ساخته از آنجا شانزده نفر آمدند تنبیه فاغنه عود دهند و با میان باور شده  
 و باقرخان نام حاکم غزنی از شنیدن آوازه آمد آمد فوج نادری فراری گشته و قنات و علما و روسا غزنی با پیشکشها لایق بخدمت  
 نادر شاه حاضر آمده نوازش و امان یافتند پس از منزل قرا باغ بغزنی کوچ نموده در بستان دوم فروردین در غزنی شدند چون در حین حرکت  
 از قندار فوجی بنا بر تنبیه و سرکش هزاره دانی کنند و ده رنگی و باقی هزارچات تهر و دامو گشته بود و آن فوج داخل مسکن امان  
 اوستان گردیده بسیاری از رجال را مقتول و سوان را ماسو ساخته در نیتقام حاضر آمدند بعد از آن از غزنی سمت کابل حرکت فرموده  
 اعزّه و امانی کابل و منزل استقبال نموده مشرف خدمت شدند و خلعتها یافته انصرف نمودند و بعد مراجعت ایشان جماعتی از افغانه  
 و سپاهیان کابل از اطاعت آنخرف و زبیده شیرخان و حمیدادخان کوتوالان نپاه به الاحصار برده بقلعه داری برداختند روز  
 شنبه سوم ربیع الاول ایل پیشخان نادری چون با مور و جنگ نمودند بحال ایشان برداخته نصب خیام در او رنگ نیم سحر سمت شرفی  
 شهر نموده روز دیگر کوکین نادری نیز وارد آن مکان گشت روز دوشنبه پنجم ماه فروردین سیر و او شهر وارگ بجانب کوه سیاه سنگ بنگ کرد  
 و آن نطفه باز و حاتم نام برآمده ببادرت بجنگ شروع باندرختن توپ تفنگ کردند این معنی موجب یاد چشم نادر شاه گشته فوجی را که آنوقت  
 در رکاب او اشاره تنبیه انجمن فرمودند و مامورین بجانب انجمن اسپان برای غنچه با شمشیر آهینه با ایشان در او نیت و ایشان را از  
 جایی برداشته تا پای قلعه سرشانی نمودند و همان روز عزم نادری بخدمت سلمه متعلق شده اطراف شهر را محاصره ساخت و توپهای قلعه کوب  
 بر فراز کوه کشیده برج شهبو بقابین را هدف توپهای صاعقه بار نمودند و از طرف دیگر خمپاره تا بر قلعه گیان آتش بار ساخته زلزله در شب  
 برج و حصار و اساس قلعه گیان انداختند با وجود آن اهل قلعه تا چند روز متواتر جنگهای مردانه بر سر کار آورده اما آخر کار مغلوب و مجبور  
 شده روز دوشنبه دوازدهم ماه فروردین امان گرفته قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق بفرماندار شاه با دوشاه ایران گذرانیده حزانه و جفا  
 و بیخانی بادشاهی در ارگ بود و بضمط سرکار نادری در آمده هم در آن اثنا شانزده نفر آمدند از کاسیاب بار و نادری مراجعت نمود  
 مقارن آن حال عرائض محمدخان ترکمان که با لپچی گری نزد محمد شاه گورگانی بادشاه دلی رفته بود مشعر بر اینکه امانیان دولت گورگانی  
 ز نامه راجوانی او را حضرت ایاب میدهند رسیده بنابر آن لپچی نامه دیگر بدربار محمد شاه فرستاد چون غله و محصول ولایت کابل کفاف  
 باحوال سپاه نمیکرد فوجی بستم کوهستانات چهاربک کار و بجزاد و صافی روانه فرموده بر رسیدن افواج افغانه آن فوج بقلل جبال شامنه  
 شخص جسته سپاه را بتعاقب ایشان با مور ساخت و مسکن و تقناق ایشان را کند کوب و ایران سرکش از مطیع نموده بلی سرگردگان نطفه  
 را با سعد الله و ملا محمد لدمیان حیوانا قوام او بدربار نادری حاضر آمده ملاذمت کردند و بستان و دوروز آن مکان مقرر کوه نادری شاهانه  
 در بستان جادی الاولی بجانب کند مک و در خوبی هو او آب نزهت و صفا انگشت نماست کوچ فرمودند افغانه آن سرزمین نیز جمعیت  
 در قلعه کوه با استقامت ساس خود داری پراخته پس سپاهیان نادری بر تقناق ایشان عزم نموده و آن نطفه چون لمجاظ زبردستی  
 غنیمت جز اطاعت چاره ندیدند امان گرفته رؤساء ایشان وارد و بار گشته و از بیگانه نادر شاه نوازش یافته و افواجی که تنبیه هزارچات  
 رفته بودند آنها نیز خدمت مغفوضه را انجام داده جمعی از اولاد آن نطفه را در سبک غلامان تنظیم داده در بستان و ششم ماه فروردین وارد



اردو گشته و از آن مکان بضبط جلال آباد و تادیب فرزند میرعباس خان قائل بسا دل پویان نادری مامور گشته حاکم جلال آباد فرزند  
 وانی آن دیار اطاعت کردند روز پنجشنبه سوم جمادی الاخره جلال آباد تصرف کرده چون فرزند میرعباس پیش از وقت در زار گوه  
 احداث تفاتی محکم کرده جمیع از مردان لاور فراهم آورده بود بنابر آن سپاه نادری دسته دست به بقا قماے او پیوسته و آن بناک  
 قوی اساس را در شکست تصدیه نمودند و فرمان آنجما را گشته و زنان ایشان را باهشیره و نسوان میرعباس اسیر ساخته بدرگاه نادری بردند  
 و بنیقام شاهزاده رضاقلی مرزاع لشکر از بلخ برانجامک ماران بامیان بجا بل سیده و از آنجا در بست چهارم حبس و خدمت نادری شد  
 در روز جمعه غره شعبان بعد نماز ظهر دارای ایران عزل و نصب یگلی بیگیان فرمان دنان را به شاهزاده رضاقلی تفویض نموده افسر فرمانفرمایی  
 را بدست خود و دست شاهزاده نصر الله مرزایر سر او نهاده مقرر فرمودند که در خدمت شاهزادگی چقیق را بدست چپ زده باشند بعد از آنکه باو شاهکی  
 بهر یک از اولاد حکم قضایا تعلق گیرد چقیق را بدستور بلوک بطرف راست زنده و در یکشنبه نهم ماه مزبور او را رخصت در وانه ایران فرستادند  
 و در روز چهارم ماه از گندمک کوچ فرموده در دهم ماه مزبور از جلال آباد در گذشته بجان شرفتی جلال آباد و نیم سخی از شهر نصب خیام فرستادند  
 و در آنجا دوازده هزار تن بر سر منقلانی مقرر کرده که دو منزل همه جا پیشتر باشند و شش هزار کس پیش خانه کشی موبک اختصاص یافته بعد از آن  
 متوجه پشاور شدند چون از دولت گورگانیه صوبه باری کابل و پشاور تعلق بنا صخران داشت ناصر خان بموجب تحریر دولت موصوف با فروختن  
 جنگ پروانه بست هزار نفر از افاغنه پشاور و خیبر را در ناصیه جمرد و اجتماع داده بجا قظت در بند خیر تعیین نموده روز دوازدهم ماه  
 باریکاب مضرب خیام نادری گشته نهب و غارت را در موبک نصر الله خان مرزاور آن مکان گذاشته خود طرف عصر از راه موسوم بسره حویلیه  
 کوه بسیار بلند راه بس صوبه شوار است بانفج گران بغرم بنی ناصر خان اینبار فرموده صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سنی فرسخ را  
 طے کرده از بی راه ناگمانی بر آنجماعه رسید ناصر خان نیز تهیه جنگ نموده صفوف آراسته در مقابل ایستاد و سپاه نادری یکدیگر لشکر  
 ناصر خان حمله آورده جنگ شمشیر و نیزه در انداخته بعد اندک ساعتی لشکر ناصر خان از هم گسخته و جمعی کثیر از فوج او قتل رسیده خود با جمعی از  
 رؤساء هندوستان شگرت و بقیه لشکرش مفور گشته تمامی اردو و اسباب ناصر خان در شکیار نش بضبط اولیا دولت نادری در آمده بعد از  
 نادر شاه به پشاور درآمد درین وقت خبر رسید که لکوز می جا رفته من اعمال اغستان که در کوه البرز سکنی دارند با ظمیر الدوله برابر بهم خان والی و بی  
 آذربایجان جنگ کرده فوج ظمیر الدوله را شکست دادند و او را مقتول ساختند در پانزدهم رمضان از پشاور بجان شهاب جهان آباد دلی  
 کوچ فرمودند چون از آنجا بر آباد عبور نمودند پنج شش هزار کس از سپاه لاهور به سرداری قلندر خان باقر اولان فوج نادری مقابل آراسته  
 شکست خوردند مقارن آنحال فوج عظیم از لشکر هند بسردگی او بنی بیگ جمعیت انعقاد داده با داد آن ذکر باخان ناظم صوبه لاهور در کن پور  
 شش کوه لاهور باقر اولان نادری دوچار گشته بعد جنگ ایشان نیز بیاران گذشته بیستند مگر معدود چند که از معرکه به سلامت بیرون  
 رفتند بعد از انفوج نادری بلاهور رسیده باغ شالار مقرر فوج نادری گشت ذکر باخان کفایت خان کبیل مهات خود را بطلب مان فرستاده  
 خود نیز روز دیگر حاضر خدمت گشت و چند زنجیر فیل را با دایا بنظر نادر شاه گذرانیده لوازم اتیاد و خدمت بتقدیم رسانیده خلع فاضله و اسپ  
 تازی با زین زرین زر و شمشیر و خنجر صبح باو عنایت گردیده نواز شات دیگر نیز یافت با یالت لاهور سر فرزند فخر الدوله خان ناظم صوبه دار  
 کشمیر که مردم از و ناراض بودند و مع سامان در لاهور توقف داشت باز با یالت آن ملک سر فرزند ناصر خان اسیر را نیز نجات بخشیده باز  
 با یالت پشاور و کابل سر بند گردید و فوجی را بجا قظت کشته ها و معابر پنجاب تعیین ساخته روز جمعه بست و ششم شوال از لاهور کوچ فرموده واقع هم  
 ذقیعه اندوسر بند شد در آنجا تحقیق رسید که محمد شاه با سه صد هزار مردان نامی و دو هزار زنجیر فیل و سه هزار غزاده توپ قق آهنگ با سبب



اثباته زام و آلات حرب و محل کرنال بست پنج نسخه شاهجهان آباد گشته چون رودخانه فیض که علمیران خان از شاهجهان آباد باری  
 کرده از جنب کرنال روان اطراف دیگر آن جنگل پیوسته آن مکان حصن حصین نورغان معین ترتیب داده توپخانه مارا محیط اردو خود ساخته  
 بفرم مقابله توقف دارند و شاه شش هزار نفر از بهادران لشکر را بقراولی تعیین فرموده تا بحوالی اردو محمد شاه زنده دستبرد زده تحقیق احوال  
 نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد روانگی آنها در سه شبته ششم آن ماه از سرهند وارد منزل راجه سرای دوازده کوهی چارشنبه نهم ماه از  
 وازد قصبه انباله بهشت کوهی که تا کرنال تسی کوه مسافت داشت گردیده حرم محترم و نه و اعز و اقرب را بر سرگردگی فتحعلیخان افشار چرخمی باشی و جمعی دیگر  
 در آنجا گذارند و روز پنجشنبه هم ماه از انباله کوچیده پانزده کوهی که بر شاه آباد اقامت نموده قراولان مذکور در شب پنجشنبه زود بکوالی  
 اردو و شاه رسیده موافق کیش سپاهری در گوشه همان کجمن کرده به هم دلیری در سر توپخانه محمد شاه جمعی را قتل و چند نفر را زنده گرفتار کرده  
 بر سر عظیم آباد بهشت کوهی پانی پت برگشته توقف کردند و شب چهارم پانزدهم ماه وقت شب چند نفر از قراولان مع گرفتار آن کوه  
 تا در شاه آمده و تا در شاه بعد تحقیقات بانی ایشان معتدی اروانه سرای عظیم آباد ساخته قراولان را اعلام فرمودند که در همان سرای پت  
 دارند و جمعی از ایشان در انحوالی بقراولی پروازند چون از سرای عظیم تا کرنال شش کوه مسافت و از آنجمله چهار کوه تمام جنگل شلمبر یک راه  
 باریک و در کوه گیرنده الجمله خالی از همیشه در روش بهار بود و در گردگان را دو دسته کرده از جانب شرقی اردو محمد شاه فرستادند که هر یک دست  
 خود را ملاحظه نموده بجای مکان نزول و همواری زمین کیفیت جنگل میدان جنگ را تشخیص داده در سرای عظیم آباد خبر بکوب رسانند روز دوشنبه  
 متوجه پانی نیرده کوهی گشته روز یکشنبه نیرده هم هنگام صبح کوچ کرده قول را به شاهزاده نصر الله تفویض نموده و جمعی از خوانین را سایه گزین  
 لوائی شاهزاده ساخته خود با فوجی از دلیران کجاعت نیم از روز گذشته و اردو سرای عظیم آباد شدند چون محل مزبور شلمبر بلای عظمی و قلعه بود  
 حاکم انباله بانالی آن مکان بحکام قلعه و رباط مغرور گشته بر کشتی پرداخت بنا بر آن توپخانه از درونان برانقلعه و رباط نموده همگی از  
 بیم جان امان خواسته حاضر خدمت شدند بهر را بنام کردگان قراولان با دو نفر شیر با شرن حاضر گشته هر یک سر و زنده از اردو  
 محمد شاه بدست آورده بنظر رسانیدند و عند الاستخبار از گرفتاران واضح شد که محمد شاه از دست قراولان پادمان قلعه کرنال کشیده در  
 طرف اردو همیشه است زمین مسطح شاسته نزول کوه میدان جنگ نیست بنا بر آن شاه روز دوشنبه چهارم ماه از رودخانه فیض  
 گذشته در طرف پانی پت بامین کرنال شاهجهان آباد در دو نسخه اردو محمد شاه مکان مسطح دیده و در آنجا دیر فرمودند پس با جمعی از بهادران  
 سوار شده بنزدیکی مسکر محمد شاه جایکه علمها و بیرقما و توپخانه ایشان بود رفته و اسب ایگخته و بر لشکر و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته  
 بقر خود بازگشت هنگام شام بعضی رسید که بران الملک سادات و سخا صوبدار چند مملکت و معظم اعمای هند با تسی هزار نفر و توپخانه و استعداد  
 تمام بر آید و محمد شاه و اردو پانی پت است تا در شاه فوجی را بمقابله آن مامور فرمود روز شنبه پانزدهم ماه از آن منزل کوچ قتل  
 راسته قول مرتب ساخته شاهزاده نصر الله مرزا تعیین کردند که از جانب شمالی جمون تا حوالی کرنال بامین رود فیض جمون امید ساخته و خود با  
 فوجی بر ملاحظه جای پوت و موضع جنگ عازم اردو محمد شاه شدند و عرض ماه خبر رسید که بران الملک بیره خود را با اردو محمد شاه  
 رسانیده متعاقب آن قراولان خبر آوردند که چون سعادت خان از بیراهه روان گشت ایشان بعقب رفته و رسید به بیار از کسان و  
 اسباب و اسیر و غارت نموده اند القصد در شاه از محاذات لشکر محمد شاه گذشته سمت شرقی از اردو و او فاصله یک فرسخ که میدان مسطح  
 بود بر آن نزول اختیار نموده و نیز نصر الله مرزا بحکم بقول شاهی ملحق گردیده در آن موضع نصب لوائی قرار کردند و اثنای آن حال  
 سعادت خان از غارت شدن اسباب و اردو خود خبر یافته و حوصله غیرتش این معنی را بر تافت از راه غصه و غرور آماده جنگ گشت



و خان دوران سپه سالار هندوستان با و اصلی خان سردار قشون خاص بادشاهی جمعی از خوانین عظام که در کرنال می بودند با عانت او  
 از جات بر خاسته و قشونهای خود را دست کرده با اتواب نگین و احشام رنگین آهنگ میدان جنگ نمودند و این معنی محرک  
 عرق حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک صاحب هفت صومبارک در کج عظم امرای آند دولت قمرالدینخان وزیر الممالک بقیه  
 خوانین صوبلاران با جمعیت از صدافزون و فیلیان مست توپخانه و اسباب آتش خانه بنیم فرسخی میدان جنگ آمده و تا توغرا خود  
 پشت به پشت تسوی صیفوف بود و همچنین طول سپاه آن کرده بر نیم فرسخی بنظر می آمدند و شاه که از شیر دلی همواره آرزو مند چنین حلیقش  
 بود فی الفور جمعی را بصیانت اردوی معلی خود گذاشته و سرد بر خود را بدرع و مغز آراسته سوار شده قول را مستقر نصر الله مزاد جمعی  
 از خوانین بنا مدار کرده توپهای کوه توان را که میدان جنگ محل آتش فشانی آن ثعابین برق آهنگ نمیشد در تحت لگای شان براده موصوف  
 گذاشته رایت را در عرصه زرنگاه بر افراخت با افواج چون بحر موج و توپخانه جلو متوجه میدان نبرد گشته غریب در خم زمین و لوله بر چرخ  
 بهفتمین اختر از پرچم ریات گلگون پرند ساخت سپهر اشق کون گردانیده نخست چرخیمان بشیر انگیزی پخته بهادران جوار نیز دست  
 با شغال آلات حر کشیده بر نه لیران بلند گوی در خم چوگان قوائم اسپان مملطان گشتند در رؤساء کشان حباب سار در دریا خون  
 سرگردان فتنه که سوار ماشه فتنه تفنگ میشد چابک سارے را از مرکب سستی پیاده می ساخت مهر اندک توپ که در آن آتش نشان میکشاد  
 بزبان شر بر برق هشی خشک تر را می سوخت از ابتدا طعنه ترا نقضای پشاعت نائره حرب طعن ضربت تعال سیف سنان لیران  
 بر سر نشانی خصم افکنی اشمال داشت تا اینکه سعادت از لشکریان هندیان رو بر تافته بکیاره بجانب انزام شتافتند بر مان الممالک سعادت  
 و شمار محمد خان برادر زاده اش که در هودج فیل قرار داشتند همان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران سپه سالار مؤا علییه  
 سلطنت هندوستان بود ز خمدار گشته یک سپه او با مظفر خان برادرش مقتول و میان شوخان فرزند دیگرش گرفتار شده خودش نیز  
 روز دیگر از آن زخم در گذشت و و اصلی خان سردار قشون خاص بادشاهی باشهداد خان افغان یادگار خان میر حسن خان کوکو و شرف خان  
 و اعتبار خان عاقل بیگ خان علی احمد خان که از امرای معتبر بودند با قریب نهار از خوانین عظام دیگر و نسی نهارتن از لشکر عرصه شیر  
 گشته و جمعی کثیرا گیر گشتند و محمد شاه با نظام الملک قمرالدینخان وزیر اعظم چون قریب بودی خود تسوی صیفوف اعلام ستونده  
 بودند معسکر خود باز گشته دست بر ذیل تحسن دند و خواتن بیچید مرد و فیلیان کوه سیکر و توپخانه بادشاهی امرای که بعرضه جنگ آمده بودند  
 با غنائم بسیار و اسباب اثاثه فزون از شمار او لیای دولت نادرسی در آمده تا عصر ننگ میدان از وجود سپاه هند خالی با جساد کشتگان  
 مشحون گردید بعد وقوع این فتح چون محمد شاه اطراف غورغان را بموچیل و خندق و توپخانه استحکام داده بودند نادر شاه حکم پویش نداده  
 و از هر چهار طرف سپاه را محاصره اردو او را مامور ساخته تبسید راه هندیان پرداختند چون کار محصوه باضطرار انجامید جز اطاعت و  
 ایلی چاره دیگر ندید روز سوم خلع سلطنت از خود کرده افسر سردری را از سر بر گرفته با خوانین نادر و امراء کبار با منتظران بادشاه  
 فخر افشار و اردو در گاه نادرسی گشته نادر شاه نیز بمراعات نسبت ایلی و ترکمانی که فیما بین آند بادشاه تحقیق داشت از طرف خود  
 شان براده نصر الله مزاد را تا خارج اردو معلی با استقبال فرستاده و هنگام درو خود نادر شاه تا بیرون خمیه راه و رسم اعزاز پیوه از انجا  
 که دستگیری و چنین مقام شائسته امین و ریت دست محمد شاه را بلطف گرفته در مسند همایون بنشین نمود ساخت و محمد شاه چاشت  
 آرزو در خمیه و الامان نادر شاه مانده بعد ظهر معسکر خود مراجعت کرد اما افواج نادرسی بمان دستور دست از ضابطه محاصره بزدند  
 و محمد شاه روز دیگر با امرای که داشت از اردو خود کوچ نموده در خمیه نادر شاه فروکش شده و سر پرده حرم محترم او در حوالی معسکر قرار



یافته عبدالباقی خان زنگنه با جمعی مامور شد که همه جای بهر کجای شاه بوده بلوازم هماننداری شتر اخط خدمتگذارسی پردازد روز پنجم شنبه غره  
ذمی الحج نادشاه بهمت دلی کوچ فرموده روز چهارشنبه هفتم ماه مزبور باغ شعله ماه مقرر کوبه نادری گشته روز دیگر نیز در اینجا توقف نموده  
و محمد شاه بکلی تدارک لوازم مهمانی رخصت شده وانه شهر گردید روز جمعه نهم ماه مزبور سوار شده لشکریان از ابتدا باغ تا در بستان سراسر  
خاص بادشاهی سیال بسته با انداز نمایی قیمتی از زر نغبت گران بها واقمشه نقیبه از سر کار بادشاهی انداختند و قلعه را که از منتهای  
شاهجهان در آنجا سلاطین هندوستان بود مقرر کوبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در همان قلعه جا داده در روز و دو مویک نادری محمد شاه  
سفره افتادگی را در بزم ضیافت گسترده نادر شاه بعد انقضای مجلس بیخونی محمد شاه پرداخته بابت سجالی سلطنت هندوستان برو  
اطمینان او نمود و محمد شاه آداب سلیم و مکرم بتقدیم رسانیده به شکرانه تاج بخشی و جان بخشی تمامی جواهر و خزان امانت بادشاهی و خزان طین  
سلف را بمعرض عرض در آورده بر رسم نیاز نثار و ایشار کرد و نادر شاه بیچاره طرش آینه ایشار و نثار را قبول فرموده معتمدان را بضبط آن خزان  
و بیوات مقرر تعیین فرمودند روز شنبه طرف عصر نادر شاه بمنزل محمد شاه تشریف برده شام آن روز بی شاره اطلاع محمد شاه و اول  
فته و آشوب غلغله بلند گشته جمعی از او باش معوام در میان شهر با اهل اردو نادری خارش کرده بعضی از سپاه در آنجا و نیت چند کس از لشکریان  
گشته و بر سر نیانخانه رفته نیانخانه را تصرف کردند و وصول این خبر از پیشگاه نادری حکمت که جمعی از اولیای سپاه در سردر و ب محلات تاتاری  
ایتاده ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از لشکریان نادری پس از منبج خود بیرون گذارد و ما فردا بد آنچه قرار یابد عمل نمایند نادر شاه  
طلوع آفتاب شگمین سوار شده با فوج بسجدمیان بازار رفته بعد تحقیق آنکه حرکات ووشین از کدام محل و چه جماعت صادر شده حکم نقل عام  
آن محلات فرموده شور محشر در میان شهر دلی بر پا شده همه مردم آن محلات تفریح شدند و قصه و منازل رفیع او شان را منهدم کالعه مکنند  
معلوم است که چون آتش شهر را فرا گیرد ترا از خشک نیک از بد امتیاز نمی مانند از دروازه امری الی در مسجد جامع و چند محله گرد  
صغیر و کبیر و بر نادر پیر مقتول و مکانات او شان منهدم و زیاده از نسی نهرا کس نقل سیده چون از شهر میان نعره الا مان محمد شاه نیز شفا  
کنان آمدند آنوقت حکم قتل عام موقوف شد چون در شب شورش نیاز خان و اما و قمر الدین خان شاهنواز خان که اعظم هند بود بر سر نیانخانه  
ترکب قتل فیلیان باشی و بردن فیلیان شده هر دو را با چهار صد و هفتاد نفر گرفته سردر بار نادری عصیانج یاسار شدند بمقام دلی شاه  
والاجاه محمد شاه دختر که عزیز خود را بقصد نکاح شاهزاده نصر الله مرزا در داد بست و پنجم ماه مزبور شاهزاده نصر الله بدین محمد شاه رفته بعد  
انقضای مجلس اوق داب آیین آن سلسله علییه خفستان مروارید و وزیرین بجواهر شاهوار شاهزاده پوشانیده نیز چند قطعه الماس از زنجیر فیلیان  
پنج اسب با ساخت مرصع برآی شاهزاده بر پیشگاه جلوسیدند و شب و شنبه بست و ششم ماه مزبور زفران سعیدین واقع شد الحال در عرض  
چند روز حاصل بجزوگان نظر فرستیدین وزیرین و ادانی و اسباب مرصع بجواهر شریفین چندان هم آمد که محاسبان هم از احصای آن عاجز آمدند  
و از آنجمله تخت طاؤس بود که در ایام سلاطین سلف هندوستان دو کور و راجا جواهر صرف تر صیغ آن نموده بودند و همچنین لالی غلطان و  
الماسهای درخشان که نظیر آن در خزانه احمد از لوک سلف سلاطین عهد وجود نداشته بخزن دولت نادری منتقل شده از آنجمله الماس  
بسی بهاموسوم کبوتر بود و خوانین دولت اعیان در آن محلات و نیز رایان خود ساهند و صوباران ممالک کور و مالک از نقد و جواهر  
مرصع آلات و نفائس اسباب سم پیشکش بدرگاه نادر شاه هدیه ساختند و بعد فوت سعادت خان محصل بصوبه اودوه لکنه فرستاده یک کور شادنی  
سرخ با فیلیان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه بند کوره بخزان عامره وصل گشتند پس بطنما و ر و سار لشکر فرانو خدمت انعامات شایان  
و بعانه ملازمان مساوی مواجب بخندنگاران از صدر و پیا شصت روپیه برسم انعام محرمت گردیده و ارقام هگی ولایات ایران مشعر



مسافری بالوجهات سه ساله اصداریافت روز سه شنبه تمامی امرای و خواجه امین گورگانی ضلع فخره سیوفت کار و امر صغ و اسپان تازی نژاد  
 عنایت فرموده مجلس خسروانی آراسته تارک مبارک محمد شاه را بدست همایون خود با فخر سلطنت سر بلند ساخته چند روز شمشیر مرصع  
 زیب میان او فرمود و هر دو دوش او را بجوهر گران بهاموائق رسم سلاطین هند زینت داده تاج و نگین باوشاهی هندوستان را  
 کماکان بجزئی تفویض کرد بعد از آن بموجب انعام محمد شاه ممالک آن طرف دریای اکن در پاره سنده از حدت و کثرت و کشمیر تا  
 جائیکه آب کور در پاره محیط اتصال میاید بجلاوه ولایات قندهار ویناد و قلعجات تالعه برسم پیشکش تا میعاد سه سال منظور و قبول فرمود  
 بمالک محرومه و خود انضمام دادند چنانکه سابق نیز این ممالک از قبیل غزنی و کابل همیشه داخل ممالک خراسان محسوب شده اند و  
 محمد شاه را بر تخت سلطنت هند جلوس داده و فرامین اطاعت او بنام تمام صوبداران و امر او را جگان هندوستان جاری کرده خطبه و سکه  
 نیز بنام او ترویج فرموده روز شنبه هفتم ماه صفر از شاه جهان آباد منقضت فرموده باغ شعله ماه را مقرر کوه ساخته جمله پنجاه و هفت روز در  
 شاه جهان آباد توقف مانده و بعد حصول بهر هند راه را منحرف ساخته از دامن کوهستان متوجه مقصد شد و در بست و هفتم ماه صفر کنار رود  
 خانه چینیان زیر آباد اقامت فرموده بعد از آن چیلر و زور آن طرف و در بشکارت غل فرموده بتاریخ هفتم ماه ربیع الثانی کوچ نموده  
 ذکر پاخان صوبدار لاهور و ملتان نیز تا حصار چینیان در کابل مانده از آنجا خصصت انصراف یافت و خود مع افواج روانه شده  
 تا بحسن ابدال من اعمال اکن از ان مقام حاجی خان جیشکرک ابسفارت روم و در دریا گت قلو را بمالک س تعیین مساوی فرموده هزار  
 تومان بحساب این زمان و و الف چهل هزار نادرسی باشد و جوهر مرصع آلات با چهارده زنجیر فیل برسم تحفه وارمغان جهت اعلی حضرت پادشاه  
 سکندریه روم و برابر آن پاره بادشاه خورشید کلاه روس ارسال نموده درستم ماه رجب الیچیان را روان فرمود و چون از دریا اکن  
 عبور کرد متوجه تنبیه نرسش اقوام یوسف فی ساکنان کوهستان آن ناحیه گشته افواج را گروه گروه بساکن ایشان بر آنجا بال فلک شمال  
 تعیین کرده و بعد مقاتلات متواتره و کشتن جمعی غیر از فاغنه روسا و سرخیان ایشان انقیاد نموده پس فوج عظیم از انطائف بلخ  
 رکاب گت فتنه از راه پشاور و خیبر و جلال آباد در غره رمضان المبارک کابل رسید به جهت از ولایت افغانستان سمت غربی دریا اکن  
 چهل هزار نفر از طوائف افغانان پشاور و کابل جماعه نهاره باقی فرق کوه نشین ملازمت انعقاد داده صوابی کل بل بدست و بنا صرافان  
 بخشیده پیشتر روان گردیده بهرات رسید و از بهرات ملازم ولایت سنده گردیده چنانکه خدایار خان عباسی میندلسنده که برقت  
 تشریف داشتن پادشاه در آذربایجان همچنین فرزند را با همیشه عرائض نیاز بدربار نادری فرستاده هم از دولتخواهی نیز درین  
 ایام خوف هراس و سواس غیر واقع با سخاطر راه داده سر از اطاعت باز زوده بود در هفتم رمضان از بهرات حرکت نموده سمت غزنی  
 رفت و از راه بهنگش و دیره جات روانه سنده گشته و از بهنگش فریر کیل را به ضبط مالیات صوبه صرافان گرفتن ملازم ملاحظه ساختن  
 تعیین کرده با اتفاق ناصر خان روانه پشاور فرمودند و موکب خاص کوچ بر کوچ با استعداد و توپخانه روانه شده بتاریخ پنجم ماه شوال  
 وارد دیره اسمعیلیان گشت اگر چه در اول بلاد اسمعیلیان متبله داری پراخته اما آخر کار بار و ساء و دیره اطاعت نمود و از آنجا کوه حیدر  
 در پانزدهم ماه مزبور بدیره غازیخان سیده غازیخان و دیگر بلوچان آنجا مطیع شده اسمعیلیان غازیخان بدستور سابق بر زمینداری  
 دیره جات خود فائز و مشمول عافیت احسان شدند و از آنجا فتنه مشتمله بر نپند نصیحت بنام خدایار خان اصداریافته در چهاردهم  
 ذیقعدار و موضع موسوم لارکانه شدند در آنجا معلوم شد که خدایار خان پندار پذیرانه ساخته و بنا بر استیلا و سواس غیر واقع سمت  
 گجرات بندر ستور مفر و گشت لنداعزم تنبیه و مصمم ساخته به واغروق را با شهزاده نصر الله در لارکانه گذاشته خود با فوجی



از دلیران در شش بست و یکم ماه فروردین تقاب و نهضت کردند و در یک ششها از دریای سنده عبور نمودند و با یلغار پیش برداختند و در هفت روز بهمداد پور رسیده در آنجا عیضه و پیشکش از جانب سبایار خان عباسی بجنوش رسیده بوضع پیوست که ریش اندرونش صلح پذیر نیست و عمر کوٹ را که در دشت بے آب و ذوقه واقع و بمناجرت جیسا شهنوشی و پنج گروه دور از آب آبادانی است پناه خود ساخته نشسته است ناور شاه از راه دیگر که آبادانی داشت چون نقصان گمانی بمر کوٹ رفت چون خدایا رایات نادری را دید حیران مضطرب گردیده از قلعه نکور نیز آغاز فرار نمود چون پیش از آن سپاه نادری خارج قلعه با دو چار شدند بازگشته خود را قلعه رسانید چون با جنگ بر خود بسته دید بعد لمح با سران قلعه دست برداشتن استیمن زده بدر بار نادری آمده ملازمت کرد و تمام خزان سیم زر و شدات لالی و گوهر در چاه نای بسیار عمیق مدفون ساخته بود بحیث ضبط و تصرف ناور شاه آمد یعنی همه جهت یک کر و زر و پیه تحویل گنجوران خزانه عامه شد بعد در بستم و بقعه از عمر کوٹ کوچیده خدایا رخاں نیز بر سیم سیم هم گشتند در شانزدهم ماه فروردین وارد لارکانه شد و روز جمعه بست یکم ذوالحجّه هزار صد پنجاه و دو نسبت خدایا رخاں عفو و مروت مشرف داشته سنده ششم را با بعضی دیگر بر سه قسم انقسام داده ششها را با بعضی از ممالک سنده بخدایا رخاں عباسی حمت داد و او را بشاه فیلیخان مخاطب ساخته و یک سمت سنده را که بلوچستان اتصال داشت بحجت خان حاکم بلوچستان عنایت و شکار پور را با بعضی از مواضع سنده در جانب علیا آنولایت واقع بود سنجو امین او دو پوتره تفویض و قامت ایشان سنجلع سرفراز و آراسته فرمودند چون حیات الله خان که ذکر یاخان صوبدار لاهور و ملتان در سفر شاهجهان آباد از پیشگاه نادری می پدید خود بصوبداری ملتان فائز و روانه ملتان گشته بود و در سفر عمر کوٹ بملازمت کاتب مشرف گشته بود و در سنه یک فوج شاهی از لارکانه روانه عمر کوٹ می شد حکم شاهی باحضار ذکر یاخان صادر یافته و هنگام انصراف از عمر کوٹ ذکر یاخان حاضر حضور گشت سؤالات ایشان در حضور ناور شاه بانجام پیوسته در باب انقیاد محمد شاه با ایشان تاکیدات بنیغه و حیات الله خان را مخاطب شاهنواز خان فرموده بخصت انصراف یافتند در سال هزار و صد پنجاه و دو سیزدهم محرم از لارکانه کوچ فرموده از سیوه می دادند شال و پیشک لازم ناور آباد گشته روز پنجشنبه بیستم ماه صفر چینی و واقع یک فرسخی ناور آباد مضرب خیام ساخته و بعد در روز پنجشنبه غنی خان ابدالی لکوزئی بیگلربیگی ناور آباد را با قشون ابدالی از سفر ترکستان معاف کرده دوازدهم سفر از ناور آباد روانه شده روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و از هرات عازم ترکستان شدند و بعد فتح بنجا و بلخ و جنوا بمشهد مقدس و نطق سنجیده و از بنجا بعزم انتقام ظمیر الدوله از لکوزریان جار و نمک و غیره عازم و اعستان گشتند و کوچ بر کوچ می رفتند تا در جانب شمالی رود کرکان مقام نمودند در مقام عیضه شرح و از سرکردگان عساکر ماموره بتبذیل و اعستان رسید که باز و سه همت جلادت فوج افغانه ابدالی که احمد خان از آنجمله بود بعد محاربات شده بیا که از جماعه لکوزیه را کشته و جمعی را اسیر کرده مگر معدود که از میان بدر رفتند و تمامی مسکن و موطن آنجماعه را منهدم غارت و زیر و زبر کرده اثری از آبادانی آن نواحی باقی نداشتند با وجود آن عزم رافع نکرده بولایت و اعستان سید بعد محاربات متواتره بر سر خانی خان و قومش غالب آمده بعد کشتن مردم بسیار از انطائف و غارت و خرابی ایشان و گرنجیه رفتن خانی خان مع تعقیب سجد و و چو کس مراجعت فرمودند و بهدین سفر در میان ناور شاه و سلطان و م صلح نامه واقع شد

### مقدمه در بیان حال خاندان شاه مراد علی سلطان افغانان

چون ناور شاه از سفر و اعستان روم و ایس آمد بنا بر استیلا و سادوس توهمات نفسانی بطبعش قره العین رضاعلی مزارا که ولایت بود از نظر



انداخته بے بصیرت از غم انجمنی تغییر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت و در ضمن آنحال از ائالی ایران نیز امیر محمد بن  
آمدند که پیش از پیش سبب تنبیه عقیدت او گشته و ورق حسن سلوک را برگردانیده همت بر خرابی ایشان گماشت بنا بر آن ایرانیان دیگر در آن  
که از ایثار و اضرار او بتنگ آمده بودند در هنگامیکه پادشاه بجزم تنبیه او درایت برافراخته در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال  
هزار و صد و شصت در منزل فتح آباد در فرسخی جنوبشان محمد خان قاجار را روانی و موسی بیگلربیگی افشار و قوجه بیگ کوبدز لونی افشار  
اروغی باشاره علی قلیخان تمهید محمد صالح خان قزوینی ابیودمی محمد قلیخان افشار اروغی همیشه کشکی باشی و جمعی از همیشه کشکان کج پاسبان  
سراپرده بودند داخل سراپرده گشته شاه نادر را بحالت خواب مقول فرستاد که از بزرگی در عرصه جهان نمیکنی در میدان اردو گوی مطیع  
ساخته صحیح گمان کن این خبر افشاریافت اردو نایب هم برآمده نفاذ افغان او زبک با تفاق احمد خان ابدالی که هوخواه دولت نادری بود و پاس  
نمک از جان مرعی است با افشاریه شکار دو آغاز ستیز کردند افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد نموده با افغانه تقابل کردند اما افغانه ایشانرا  
از پیش دست نشاندند و اردو را غارت کرده نیز نفاس شاه را بدست آورده و نهاد و سمیت مار شدند در آنجا که او از بیکه از افغانه  
جدا شده بر کتکستان رفتند و علی قلیخان کج باشاره او معامله قتل نادر شاه بود وقوع آمده بود باطلاع انجمنی از بهرت روانه شده و در شهر مقدس و شکر  
بر سر قلات نادری فرستاده بر قلعه تصرف بر تمام خراسان مکنند پادشاه از سیم و زر و نفاس و امتداد اسباب سامان سلطنت قبضه نموده تمام پسران  
نادر شاه را چنانچه شرح آن در کتب مبسوطه تاریخ مسطور است سوائه شاهزاده مرغ قتل رسانیده شاهزاده مرغ مرزا که در آن چهارده ساله بود  
در ارگ مشهد مقدس محبوس نموده خبر قتل او را آتشار داد و در دست هفتم جمادی الثانی در مشهد بر سر سلطنت جلوس کرده خود را مخاطب  
علیشاه گردانید و سکه و خطبه بنام خود ساخته و در آن تاریخ پانزده کوثر نقد مسکوک در خراسان قلات سواجاو اهر باقی نفاس و تحائف بشمار  
علیشاه آنرا و تمام سامان اسباب از قلات بمشهد آورده دست اسراف کشوده بے سرف بوضع شریف بر افشاندند نقره خام را به با ششم بخت  
و گوهر شاهوار را بجای سنگ سفال خرچ داد و حسن علی بیگ مغیر الممالک را با سهراب نظام بخش کارخانه سلطنت ساخت بعشر و عشرت  
پدر دانت و ابراهیم خان برادر کوچک خود را سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده با نجا فرستاده تمامی ایلات افشاریه سائر طوائف عراق  
و آذربایجان و جماعه بختیاری غیره که نادر شاه کوچانیده در حال خراسان سکنا داده بود فرصت یافته کوچیده روانه او طان خود شدند و اگر  
جنویشان بعد گرانبار شدن از برداشتن نفاس روانه گردیده و روانه اطاعت علیشاه بر تافته بمحافت پرداختند اما آخر کار علیشاه او شانرا  
مطیع ساخت الیاریخان ابدالی با جماعه توخی و دوسته افغانه که در آذربایجان بودند بخدمت امیر اصلاخان قزقلو سردار آذربایجان رفتند  
و بعد فتح تبریز و گرفتاری سلم از اصلاخان منوش شده روانه عراق گشتند که بخدمت علیشاه روند و نیز عطاء الله با او زبیکه که از جماعه بختیاری  
شکست یافته بودند روانه عراق شده باصفهان رسیده خدمت علیشاه اختیار کردند و سهراب نظام مدار علیه و متمد دولت علیشاه را که  
شرح قصه او در کتب مبسوطه مرقوم است ابراهیم خان بمقام اصفهان قسبل رسانیده افغانه او زبک را با جمعی از روسا که بحکم علیشاه در کاس  
او بودند با خود متفق ساخته و سلیم خان قزقلو را صاحب اختیار نمود و نیز امیر اصلاخان قزقلوئی افشار سردار آذربایجان از علیشاه  
متوهم گردیده با او متفق گشته پس جمعی از لشکر افغانه او زبک را که در اصفهان می بودند بر سر کرمان شاه فرستاده یار بیگ حاکم آنجا را دستگیر  
نموده بعد ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان علیشاه نیز بجزم تنبیه او زبک را در حرکت نموده و ابراهیم خان امیر اصلاخان خان را  
از آذربایجان طلبیده و جمعیت نموده مابین زرنگان و سلطانیه مجاریه وقوع یافته و علیشاه شکست خورده با تنه نهار نظر از قزقلو معذور  
چندان خواص بطهران رفت و ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را ابراهیم دران در طهران گرفته او را کور ساخت و امیر اصلاخان بعد انجام



علیشاه ناک را با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان دانه بهمان شد پس از آن ابراهیم خان حربی امیر صلاخان منقوش خاطر نموده از بهمان حرکت کرد  
 در حوالی مراغه با امیر صلاخان جنگ را گردیده بر غالب و امیر صلاخان از آن معرکه نجات یافته بر بنیامی کاظم خان قزاق داعی خود را کبکوهستان قزاق داغ  
 کشید و در آنجا او را کاظم خان و همگی کرده نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم خان او را با ساروخان برادرش قتل رسانید بعد ابراهیم خان  
 را اقتدار کلی بهم رسیده جمعیت لشکرش یکصد بست هزار سوار رسید پس حسین بیگت او را خود را سردار و صاحب اختیار خراسان ساخت  
 بخراسان فرستاده استهارداد که با دشا بهی ارش و استحقاق بحضرت شاهرخ ولد نادر شاه است مرا بغیر از خدمت او امری  
 دیگر منظور نیست باید که شاهزاده بعراق توجه فرموده تا او را بر سر سلطنت جلوس دهد و غرض او این است تا آن بود که شاهرخ را  
 بحیله بدست آورد و از میان بردارد و خوانین اگر او را در و سا عموم امانی خراسان جواب دادند که نهضت حضرت شاهرخ بجانب  
 عراق لزومی ندارد و در خراسان جلوس و واقع خواهد شد و هم اگر بر عقیده خود صادق باشد باینجا تشریف آید پس یکی امر او را  
 مذکورین اتفاق نموده شاهزاده شاهرخ دست بیعت دادند و در ششم شوال سال هزار صد و شصت و یک زمین مسیبت مانوس  
 شاهزاده بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرموده سلطان اعظم تاریخ جلوسش آمد و ابراهیم خان با سماع این خبر در هفتم آبان  
 آن سال در تبریز را بایت مخالفت بر او اذیت بر و ساده سلطنت نشسته بانقد قلب که شاه بی نام خود زودخانه آمد و با بیجان با جمعیت  
 فراوان بعزم معارضه عازم خراسان گشت نبه و اغدوق را با علیشاه اسیر بقم فرستاده و بعد وصول بمنزل سرخه سمنان لشکر پانز  
 بیوفانی اختیار ساخته بعضی نزد شاهرخ شاه جمعی با وطن خود شتافتند بعد ابراهیم شاه با طائفه افغانان که با او موافقت داشتند  
 روانه شد اما محافظان قوم در پیش بستند پس فغانه بنی غبارت شهر حکم داده در کند و کوب رفت و آب سحت پذیر تصفیر ده قم را نشو شهر ساخته  
 و از آنجا عطفان نموده قلعه قلعه پور محسن حبه اما اهل قلعه او را مقید کرده چگونگی او را در بارشاهی شاهرخ با دشا عرضه داشتند بعد از حضور شاهرخ در قلعه  
 و علیشاه امور گذشته و آورندگان جنگ با دشا او را در عرض راه هلاک ساختند و لاش او را بر آتش زدند و علیشاه نیز در روز و در وقت خاص نوحن شاهزادگان  
 با دیده نابینا سردر زیر پا دیده بعقب ادران روان گردید راست گفته اند چاه کن با چاه در پیش دو روز پس یا پیش

**لمعه ذکر سلطنت شاه احمد شاه سوزانی رطب سمرنی بر لایت نسان ب هندون بعضی از کتبات**

سلسله نسب آن بادشاه الاجاه افغان بسوزانی شاخ بامیرانی نوع پوپل زئی بن ابدال بن ترین بن شرجون بن سمر بن منتی  
 می شود و بدین ترتیب احمد خان المخاطب احمد شاه و در دوران بن زمان خان بن دو تخان بن شیرست خان بن خواجہ خضر بن و زئی بن  
 عمران بن معروف بن بهلول بن کشته خان بن بامی زئی بن حبیب بن پوپل زئی بن سلیمان معروف زیرک بن عیسی بن زختر بن  
 ابدال بن ترین بن شرجون بن سمر بن بن قیس عبدالرشید شچان - در اصل نام سد و خان که نسلش بسوزانی شهرت یافته  
 سد افغان بود و بموجب ستو تصفیر و تصحیف سما که در میان افغانه واقع و رائج است که شخص موسوم سد افغان باشد و  
 و عباد افغان را با دو و عبد افغان را بد و میگویند نام سد افغان برسد و نام عباد افغان به باد و قریا یافته اولاد سد افغان  
 مشهور به سدوزانی و اولاد با دو خان مشهور به بادوزانی شدند

لمعه ذکر مجلس احوال سد افغان معروف و خان جد امجد اقوام سوزانی مع دیگر متعلقات این قصه  
 آورده اند که اول قوم سدوزانی و دیگر اقوام ابدالی مطیع سلاطین و حکام قوم اوزبک فرمانروایان کابل بلخ و میمنه و مرو بودند



چون از جور و تطاول حکام او ز بک توه آمدند از اطاعت ماتحتی حکام او ز بک بر آمده متابعت و اطاعت سلاطین ایران اختیار نمودند  
 و میان این که بر طریق اجمال نحوست که در هنگامیکه طائفه ابدالی دیگر فاغنه که اطاعت بادشاهان ایران اختیار نمودند در آنوقت یا عظمای ابدالیان  
 بخاندان بود و زانی خصوص حاجی جلالخان معروف حاجی جلدخان یا حاجی زلفخان است که تمامی سرداران ابدالی تابع امر نسی او بودند چون و خان پسر  
 ولایت استعداد کامل بهم رسانید ساخوردگان سفیدپوشان قوام ابدالی بی اقت و در دیده اکثر اوقات در فصل مقدمات قضایا با همی زایین امر را  
 فرمایند و مقدم داشته تا باینکه تجویز او می ماند چون میان ایام تعدد قوم ابدالی از رو عدت کثرت شصت هزار خانواد میرسد و در اراضی بهار و جبال دشوار  
 گذار صوبه رازکنار رود ادرخند تا قصبه فراه با سجاد اطراف واقعات سکونت داشتند و او شان هر سال با حاکمان فراه بست و او در  
 متعینه در بار ایران بابت داد و ستد معامله شاهسی که بر اموال مویشی ایشان قرار داشت خصوص منته و منازعتی میان می مد و حکام صوبه فراه هر سال  
 از او ریبا ببقوم سرکش و چوری سر باصفهان پای تخت ایران کشیده موجب موم و طعن میگشتند چون حاجی جلالخان المعروف جلدخان  
 سردار این قوم خود پسندیده بس منکر خود بدین بر غرور بود و لهذا اکثر شکر از روی ان این گروه بر حکامات و رازکار جلالخان پشت بازو  
 بمعارضه و تقابل پیش می آمدند تا آنکه در میان قبائل ابدالی مخالفان حاجی زلفخان موافقان و دو طرفه منازعه کام میان آمده حتی که مقدم  
 را بدر بار حاکم قندهار رفق نمودند چون حاجی زلفخان حمایت کیطرفی میکرد بنابراین بزرگان قبائل طرف مقابل سد و خانرا پیشوا می خود  
 قرار داده و متعانه از طرفین مقابل و مخاصم پیش بوده آخر بختن بیرونیک تقریر سد و خان معامله طرفداران سد خان از پیشگاه حاکم خاظم راه  
 تشخیص یافته و حاکم قندهار نظر بهوشیاری و رساکاری سد خان او را بر امثال اقران ترجیح داده اکثر شکر از مطالب ابدالیان بزرگوار  
 انجیل و انصرام می یافتند بنابراین اکثر قبائل ابدالی با یالت او گردیده حاکم قندهار نیز پریاست او راضی گشته معامله ابدالیان را بر اختیار او  
 و گذاشت بمعاضه این حالت بقیه قوم که با حاجی زلفخان اتفاق داشتند از و منحرف شده در سلسله و خان منسلک و منخرط شدند چون حالت  
 درست کرداری راست گفتاری سد و خان اتفاق ابدالیان بر و معلوم در بار ایران گشت فرمان شاهی اجضارش صادر شد و  
 او با اتفاق بعضی از اعیان قوم حاضر حضور شده وضع و طور و شان تو زک او پسند خاطر با و شاه آمده دو سال در سفر و حضر رفیق  
 و همکار داشت درین دو سال از و خدمات شایسته بنظر رسیده بصله آن از طرف نگاه شاهی دولت صفوی خطیب سلطانی یافته و اهل  
 جزیر سلاطین گشت تحصیل فرمان سیوغال بسیار از قربات تیر حاصل معزز و مکرم مانده بعد از آن خصمت یافته بوطن با لوف خود رسید  
 و باصل طبعی در گذشت از پنج پسران ماندند و خواجہ خضر خان بود و دو خان کامرانخان زعفرانخان بهادر خان گویند که سد خان  
 نزدیک فات سیدن ستار خانی دیدیاست ابر بود و دو خان فرزند دوم خود عنایت فرموده و خواجہ خضر خان کج فرزند کلان بود  
 از نیمی برنجیده خاطر شد اما برنجیدگی خود را بعلت ادب پدر در دل داشته ظاهر ساخت اما آخر کار اینجی موجب مخالفت و عداوت میان  
 اولادش اولاد مود و دو خان گشت اولاد خواجہ خضر خان موسوم خواجہ خضر خیل و اولاد مود و دو خان بسبب آنکه ستار خانی از پدر  
 یافته بود معروف بخان خیل و اولاد کامرانخان کامران خیل و اولاد زعفران خان زعفران خیل و اولاد بهادر خان بهادر خیل مشهور شدند و خواجہ  
 خضر خان دو پسر داشت سلطان خدا و معروف سلطان خدا کائی و شیر مست خان و دو نفر بودند از سلطان خدا و او خان سلطان حیات  
 و جو یافته و از شیر مست خان دولت خان پدر زمان خان جدا مجد احمد شاه بادشاه در دوران جو یافته او را سه پسرند زمانخان و ذوالفقار خان  
 و احمد خان که آخر احمد شاه شد و از تاریخ جهان کشایان چنان معلوم میشود که چهار بودند آنکه مذکور شدند و چهارم علمیران خان نام بود و سلطان  
 حیات خان را یک پسر بود و عبد الله خان نام که بادشاه ابدالیان هرات گردیده در تسلط زمان خان قبیل رسیده شاه عبد الله خان را



چند پسر بودند خان محمد خان رحمن خان الیاری خان اسد خان غیره بودند اما سلطان بود و دودخان پس او را دو پسر بودند شاه حسین خان  
واله داد خان شاه حسین خان لادله مرد و والد داد خان جدا مجد نوابان ملتان است چونکه کتابی که از مفصل حال مناصات تنازعات با همی سلطان  
خدا داد خان معروف صد کانی با سلطان بود و دودخان و کیفیت مناصات با همی سلطان حیات خان بود و دودخان شرح دار معلوم کرد  
نزد مولف موجود نیست لهذا ذکر آن مرقوم نه شده به همین قدر اکتفا رفت اکنون بنکر احوال محبل احمد شاه بادشاه می پردازد و

### معه روزگار حال سلطنت احمد شاه سدوزائی خواجسته خلیل پسران خان

آورده اند که چون مردم افشار و قاجار و اگراد و غیره سرداران ایران باغچه علی قلی خان صوبدار هرات شاه مجاهد شاه افشار بادشاه ایران  
و ترکستان و افغانستان و هندوستان را در خواجگاه کشته و فوج افغانه که در سر اعظم ایشان احمد خان ولد زمان خان سدوزائی و عبد الغنی خان  
الکوزئی بودند با اتفاق فوج اوزبکیه با لشکر ایران سپاس همه نیک در شاهی مقابله نموده ایران را پس پانموده احمد خان با اتفاق افغان  
بر نقاس و نقود و جواهر صیبه خانه نادری تصرف نموده با افواج افغانه و اوزبکان از فتح آباد را بگراستند و گشتند از میان راه اوزبکان  
سمت ترکستان بقتله و افغانه مع احمد خان متوجه قندهار شدند و در اثنای راه که در کوه رو پیر فرستاده محمد شاه بادشاه هندوستان که بر تاج شاه  
سمت قلات نادری میرفت بدست آورده جمعیت کمکت تمام بقندهار رسید حاکم قندهار را گرفته و با اتفاق تمام ایلات افغانه ابدالی  
و غلزی چینی بادشاهی بر بستر تخت سلطنت اجلاس فرموده و قندهار نور بانام قندهار احمد شاهی آباد ساخته آنرا پایتخت افغانستان  
کرده که در خط بنام خود کرد و از میان اعیان تمان افغانه شاه ایلیان با میری و وزیر اعظم خود قرار داده بخطاب شرفی را در مخاطب ساخته و سردار جهان خان پسر جهان  
پوپلانی را فغانخان میرمن سپه سالار مقرر فرموده شاه پست خان را امیر لشکر و هم بنیوال هر کس از برادران ابدالی فر افر خود صله خطاب اقباب بخشیده و انتظام  
مهام تنویر را متوجه غزنی و کابل گردیده آن هر دو را چنانچه شرح آن در کتب مطول تواریخ مندرج است منخرنوه عازم تخیر شاپور گشت عبد الصمد خان محموزئی که  
از زمینداران اربابان عمده پشاور بود و استقبال آمد و در جلالت با او مشرف گشت بر سردار جهان خان ملحق شد و بملاحظه همین خان حاکم پشاور و پسرانگان  
عبد الصمد خان این دو تکلیف بسیار سانی چون افواج احمد شاهی پشاور رسیدند ناصر خان از دریا سے امتحان نموده و چپچه هزاره رفت و پشاور تصرف  
احمد شاه در آمده پس از آن احمد شاه سردار جهان خان را پندیده ناصر خان و نسیم چپچه هزاره مامور فرموده چپچه هزاره نیز به دست سردار جهان خان  
و اقبال شاهی سخر کرده ناصر خان از انجا بلا هو گرنیت بار دیگر احمد شاه بعد انتظام صوبجات کابل و پشاور در در سنه یک هزار و یکصد و شصت  
و یک هجری با فوج جبار و دلاوران نامدار عازم تخیر هندوستان گردیده متوجه لاهور شد و با استماع انبیر شاهنواز خان ولد خان بهادر از  
ذکریا خان و کحی خان بنابر معارضه شاه در دران مع افواج پنجاب هندوستان بمقابل بادشاه بر آمده جنگ آرا گشته اند از طرف  
سیوف ابد افغانان شکست خورده بلا هو رفتند و عرضی مفصل حال بعضو محمد شاه گذارش کردند هنوز کیک از محمد شاه نرسیده بود که  
بادشاه بر سر لاهور رفت و شاهنواز خان از لاهور سمت بلخی گریخته رفت تمامی اسباب بادشاهی از آلات حرب ضرب چنانچه توپ  
وزنبرک ها و چپهار نا و یارود و غیره سامان از شاهنواز خان در لاهور مانده بود و تصرف اولیا سے دولت احمد شاهی در آمده هم در ایام  
رواق بخشی بادشاه بلا هو اکثر راجگان کوستان در میندلان بر عالی پنجاب مطیع منقاد شدند و محمد شاه با استماع انبیر شاهنواز احمد شاه  
خلف الرشید خود در امع نواب قمر الدین خان وزیر الممالک نواب منصور علیخان صمد جنگ امرا عظام آمد و دست مع توپخانه گران فوج بیکران  
بجنگ بادشاه افغان مامور و روانه فرموده و کیسری سنگه راجه صیپو که سر حلقه با جها سے هندوستان بود با فوج کثیر میندلان اطراف سرهند



مثل جهان خان الیبری و سائے کله زمیندار جگر انواج آل سنگه جاٹ زمیندار پٹیالہ وغیرہ نیز در شکر شاہزادہ بودند و عبداللہ خان فیض اللہ  
 خان پسران علی محمد خان روہیلہ کہ بطریق یوزعمال در شاہجہان آباد می بودند تمامی ہم کاتب بر الممالک آمدند و قتیکی انواج ہندو بہر  
 سر ہند رسیدند علی محمد خان روہیلہ حاکم سر ہند در ایسے چون راغبو نموده از راہ سہانپور روانہ اولی و بسولی بکھر وطن خود گردید  
 و نواب قمر الدین خان وزیر الممالک احوال و انتقال خود را مع عبداللہ خان فیض اللہ خان در قلعہ سر ہند بحفاظت گذاشتہ خود مع  
 انواج متوجہ ماچھی واڑہ شد بادشاہ افغان باستماع اینحال چون برق مخاطف بہ سر ہند رسیدہ قلعہ را تصرف مال و اسباب احوال  
 انتقال نعیم راقا بقض گشت نیز ہر دو پسران علی محمد خان اگر فتنہ نموده آرو مع علی خود را در سر ہند گذاشتہ و سردار عبداللہ خان را  
 حاکم آنجے ساخته بعد از ان بمقابلہ لشکر محمد شاہ رفت بمقام بالو پور بانوانست بر الدین خان کے کیسری سنگھ وغیرہ کہ با او ہنفا و ہزار  
 فوج جبار بود جنگ نموده براجہ مذکور شکست فاش داد و راجہ مذکور بعد شکست فرار برقرار اختیار نموده وقت نواب قمر الدین خان وغیرہ  
 تا شانزدہ روز پایے استقلال نشودہ و ہنگامہ کارزار را گرم داشتہ روز شانزدہم یک گلولہ توپ توپچانہ شاہ افغان در خیمہ قمر الدین خان  
 وزیر رسیدہ کار او تمام ساخت و رین انشا فوج افغانہ در گولہاے مجوف کے از قمر الدین خان غارت کردہ بودند بے ترتیب تماشای  
 آتش در دادہ کہ از ان نقصان بسیار بہ فوج شاہ افغان رسید آخر کار امیر معین الملک لاہور رسیدہ حکومت پنجاب بقبضہ خود در  
 انتظام سکمان نمود و درین اثنا بازاہد شاہ بادشاہ رسید و میر معین الملک صوبہ علی امداد لشکر کے مقابلہ خواست و لے لشکر  
 امدادی مطلوبہ نہ رسید میر معین الملک قبول تا بعد اسی احمد شاہ آمدنی تعلقہ سیاکوٹ و گجرات و پسر و وغیرہ آنچہ نادور شاہ میگفت  
 حسب خواہش احمد شاہ دادنی کرد احمد شاہ واپس بقندار رفت و ملک پنجاب غارت محفوظ ماند مگر میر معین الملک حسب قرار  
 چون روپیہ آمدنی تعلقہ مذکورہ بخدمت احمد شاہ نسبتہ از ان شاہ مذکور سوم مرتبہ بریایے چناب سید و میر منوچہم فرستاد کہ اگر شاہ  
 مع کل فوج و رانی واپس بجابل شود و روپیہ مطلوبہ دادہ خواهد شد و خود مع فوج بدانست رہی گشت از جالندھر فوج طلب نمود  
 برکنار دریا تلتاقی فریقین شد میر منوچہ پاشدہ بلاہور رسید و احمد شاہ تعاقب کرد میر منوچہ سورچہ ہائے کہ پیشتر تیار کردہ بود  
 پناہ گرفت و لشکر شاہ بمقابل قریب فوج جلے گیشہ بعد چار ماہ میر منوچہ فوج از سورچہ ہا بدر آمدہ ہنگامہ آغا نمود و آخر شکست  
 خوردہ در شہر لاہور داخل شد و بادشاہ باغ شالامار را مقرر عسکر ساخت میر منوچہ را مئی بجز اطاعت پذیر می ندیدہ خود بخدمت  
 احمد شاہ حاضر گشت پنجاب لکھ روپیہ بادشاہ داد و خلعت نظامت از بادشاہ یافت و بادشاہ واپس شد در ۱۲۰۲ھ میر معین الملک  
 وفات یافت میر امین الدین فرزندش بعمر چار سال از صدمہ مرض جدی ازینجہان رحلت کرد مراد بیگم زوجہ میر منوچہ بر حکومت پنجاب  
 تسلط یافت و از دہلی و کابل اسناد تقرری خود حاصل نمود و بعد از انتظام پنجاب حراب گشت غازی الدین وزیر برائے  
 نرنش سے روانہ گشت ہائے عروسی نمود غازی الدین فریاد مستورات داخل نموده در قیہ عصمت داشت ازینوجہ ناراض شدہ  
 پوشیدہ شافتہ بجابل رسید بترغیبے بیچارم بار احمد شاہ در پنجاب سید و دہلی رانسح نموده با احمد شاہ ولد محمد شاہ چغتائی باز سر نو  
 تاج بخشید و تا سر ہند صدمک خود مقرر کردہ در لاہور رسید و شاہزادہ تیمور فرزند خود را نظامت پنجاب سپردہ بجابل رفت شاہزادہ  
 امیر تیمور دانا خلیل و حلیم الطبع و وجود سجد آموذ بود و انتظام پنجاب بنایت شائستگی یافت مگر ادینہ بیگ خان کہ در سر ہند  
 داشت اقوام مرہٹہ را کہ در گردنواج دہلی سکونت داشتند طلب نمود چنانچہ سردار ملہار را و جنگو را مع سہ لکھ سوار برکنارہ دریلے  
 تلج رسیدند منزل بمنزل بلاہور رسیدند تیمور شاہ قبل از ان بجابل رفتہ بود و اقوام مرہٹہ بے جنگ و جدل بر پنجاب تسلط یافت۔



را گنجی سپاه سالار و ادینه بیگ مسیحه خواججه میرزا افغان که با فسرعی فوج جهت گرفتاری ادینه بیگ تیمور شاه ویرا مامور نموده بود و  
 با ادینه بیگ ساز باز کرده بود بکومت لاهور نشانی شامی و رمی دومر هه حاکمان کل پنجاب قرار گرفتند ادینه بیگ دستور در دو آب  
 تا طم ماند پال شد ادینه بیگ خان فوات یافت و احمد شاه بجانب پنجاب عزیمت کرده قتیکه بر رویه امک سید کل مرهه  
 پنجاب را خالی کرده فتنه و احمد شاه که بیدار خان را حاکم لاهور ساخت و خود به هندوستان بفرستید چنانچه باید و شاید سزایش مرهه نمود گستا  
 فاش داده تا فرنگمائی و شانز قتل فرمود در این اثنا اقوام سکمان غارتگران جمع شده لاهور را محاصره نمودند و عمارت های بیرونی  
 قلعه را آتش در دادند و هر چه یافتند غارت نمودند احمد شاه بعد سر کوبی مرههان سر بلند خان را نامم لمان وزیر بخارا حاکم سر هند فوج  
 عبید خان را حاکم لاهور ساختند و بادشاه بر سر فساد خانگی بکابل نهضت فرمود لشکر بد اختر سکمان در راه مزاحمت می کردند و  
 در دلاشته بکابل رسیدند و درین میان مرهه فوج بر سر ادینه بیگ سکمان روانه کرد در دریا پنجاب چرسنگه ویرا بمقابله پیش آمد فوج غازی  
 شکست یافت هر چند محاربات با سکمان بوقوع آمدند نظریا فتنه چون این اختیارات شاه افغان رسیدند مع فوج خاطر نخواه قطع منزل  
 کرده بطور یغیاری در پنجاب سید برن طاعت سکمان از حرارت آفتاب جووان شاه افغان بشده در جنگها جلی گرفتند زینجا  
 صوبه سر هند بکس سر کوبی اوستان بامور گشت قریب بکابل سکمان بمقابله کرد قریب بود که زرین خان مع فوج شکست یابد مگر خود شاه  
 درانی رستم ثانی رسید مردم سکمان چون کلانای سیاه کلان با شمت دیدند و ازو شان همیشه نهضت یافته بودند خوف هلاکت جان  
 بر وجودشان جاری دلزده بر بدن طاری گشته که شکست خورده مغرور شوند بفرستند فوج نصرت موج شاه افغان و شانز از چهار  
 طرف گرفت قتل نمود چنانچه چند شمارستی هزار نفس سکمان مقتول شکار آمدند چنانچه مردم سکمان آنقتل را گلو گهارا یعنی قتل بیشمار  
 می گویند و در مقابله آلا سنگه پیا له وال نیز بحالت قید در حضور بادشاه حاضر شده بحال عجز و اطاعت بیان نمود بادشاه چند لکه  
 روپی از او گرفته مسند پیا له باد بخشید و خطاب بجد داد بعد اختتام مهم مذکور احمد شاه بلاهور رسید و نور دین خان ناظر ششم مقرر کرده حکم  
 که حیون مل کابلی صو کپشیر با بغاوت اختیار کرده گرفتار نموده در حضور روانه نماید هنوز در لاهور بود که حیون باغی بحالت قید از  
 کشمیر آمده پیش بادشاه شد و به فرمان بادشاه نابینا کرده شد درین ایام خبر رسید که بتقریب سید دیوالی اجتماع سکمان در امر تشریح  
 باستماع این خبر بادشاه شب شب در امر رسید و سکمان پیشتر از ورودش خبر آمدنش شنیده همه و بفرار شده مکانها را خالی گشته  
 و بفرار گشته بودند بادشاه چون سکمان نیافت ناز و غضب سلطانی از حد شعله ور گردیده مندر راه اسوال که سکمان آنرا بکلیف  
 تعمیر نموده بودند از بیخ برکنند کل نالاب یعنی حوضهای از خاک پر کرده برابر زمین ساخت درون شهر هر هندو را که یافت قتل ساخت  
 از انجا واپس بلاهور رسید کابلی مل بکفتری را نظامت لاهور عطا کرده سمت کابل نهضت فرمود باستماع خبر تشریف برسی بادشاه افغان  
 مردم سکمان باز در میدان رسیده قصور غارت نمودند و بسیار از دولت بدست آوردند و بعد از آن بهیئت مجموعی به سر هند بخت آرا  
 غارت کردند بعد از آن به شهر لاهور آمدند و محاصره نمودند و کابلی مل حاکم لاهور پیغام فرستادند که اگر شما گاو کشتان قصابانرا آنچه در لاهور  
 سکونت و زنده می کشند ترا امان داده خواهد شد کابلی مل مصباحت وقت چند قصابانرا گوش بینی بریده از شهر بدر کشید چون این  
 اخبارت بدربار شاه افغان رسیدند باز بطرف پنجاب متوجه گشت و بفرور رسیدن بادشاه مردم سکمان مثل آهوان در صحرا جلی  
 گرفتند پراغصه براه جمون در ولایت خود رسید باستماع تشریف برسی بادشاه باز سکمان فوج در فوج از جنگها بدر آمدند کابلی مل که  
 همراه بادشاه تا جمون رفته بود بکابل آمدن راه لاهور از مزاحمت نیافت لکنه سنگه و گیسر سنگه و صوبه سنگه سکمان بر لاهور قسبه



کردند و هر سه حاکمان با اختیار در شهر لاهور ماندند ستورات کابل بل بقید او نشان بودند در قصبه قصبه و شهر شهر عملدار می سکھان  
 شانه گشت نظام شاه بی خبرست چون این خبر پادشاه رسید در پنجاب سیده سوز از خانرا از کشمیر طلب کرد فوجدار می هتاس بود  
 داد شاه بوجه تازخه خانگی فی الفور افس گشت بعد چند روز لشکر پادشاهی به پنجاب سید و جاجا تالاش سکھان نمود و گریز فانی  
 او نشان خاطر خواه بل نیاید چند بے پادشاه در لاهور رونق افزاننده و داد و خان برادر مولوی عبداللہ ہوسی را حکومت پنجاب دادہ  
 بر سر بند روانہ شد چونکہ در ان ایام فیما بین شانہزادہ تیمور و پادشاه قدس شکر رنجی بود از مقام سرسند با بیار شانہزادہ تیمور یک دستہ  
 وہ دو از وہ ہزار سوار بلا اجازت پادشاه کابل رفت پادشاه از بنو افغانند و گہین گشتہ براہ ملتان در ولایت سید ہر سہ سکھان  
 بعد فتن پادشاه در لاهور موجود آمدند داد و خان ناظم بحالت لچاری اطاعت او نشان قبول کرد و شاہ افغان جنبت آشیان در  
 بقضا در بانی در دراجہان فانی حلت کردہ تیمور شاہ بر تخت کابل نشست ملک ہن کوہ مثل دیرہ جات پشاور و کشمیر وغیرہ زیر  
 حکومت مے بودند مگر خاص پنجاب بقبضہ سکھان غارتگران ماند بعد تیمور شاہ زمان شاہ بر تخت شاہت نشست و از کابل بلا ہو  
 رسید چند ماہ در لاهور گذرانید ہر چند تالاش سکھان بے نشان کرد سراج نیافت ملاچار واپس گشت بعد رفتن مے ہر سہ در ان  
 مذکوران بل لاهور رسیدند و جاجا اثبات انتظام کردند در ۱۲ ہجری المقدس زمان شاہ با لشکر مشیارد در لاهور رسید ہر چند  
 تالاش سکھان کرد نیافت قصبہ قصبہ - شہر شہر از سکھان عالی دیدہ ببحوری انرا انتظام پنجاب یوس شدہ واپس رفت  
 کہ خرابی دیدنخواہی برادر می ہمیشہ گریبان گیر بود در پنجاب پادشاهی درانی ختم شد و

### جلوہ دیگر در بیان چندہ کار متعلقہ نطب لغتہ فاقا بطریقہ خلاصہ این کتاب

بدانکہ اگر چہ بیان این اذکار شرح وار در مقامات خود مرقوم گشتہ اما بدون آنکہ مطالعہ تمام جلوہ ما این کتاب تعبیل نیاید اطلاع  
 بر ان دست نخواہد داد بنا بر ان ترقیم آن اذکار را بانضمام سائر فوائد درین جلوہ مناسب تصوریدہ بہ تجویز آن پرود ختم طالب  
 بلا تکلیف طلب بدست آید ذکر اول در تشریح حقیقت اسم - افغان - و سیمانی - و پٹان - و پشتون - بدان سہک لغتہ  
 کہ اکثر مردم ہندوستان لفظ افغان پٹان و پشتون را از الفاظ مترادف بمعنی واحد میدانند اما حقیقت وضع این الفاظ  
 پس موافق شرح ذیل است یعنی در بیان اسم افغان و پٹان فرق عموم خصوص مطلق واقع است زیرا کہ ہر افغان در حقیقت  
 پٹان نیست چنانچہ خالد بن الولید رضی اللہ عنہ کہ افغان است پٹان نیست چرا کہ آنجناب نے دیگر افغانہ ان زمانہ از اولاد افغان  
 بن ارمیاء است کہ افغان از نامش بافغان شہرت گرفته اند و از اولاد و احفاد قیس عبدالرشید بطان نیست ہر پٹان افغان  
 چنانچہ قیس عبدالرشید و اولادش کہ ہم افغان اند و ہم پٹان زیرا کہ از پٹان منشعب شدہ اند و شرح این اجال آنکہ اول انیطائف از  
 نام افغبن بن ارمیاء بن سائل الملقب ملک طاہوت پادشاہ بنی اسرائیل کہ در عہد نبوت خلافت داؤد علیہ السلام وجود یافتہ بود  
 موسوم بافغان شدند و چون در عہد خلافت نبوت سلیمان علیہ السلام کثرت تمام و شوکت تام حاصل نمودہ بقرب واجتصاص  
 حضرت سلیمان علیہ السلام مخصوص گشتند معروف بطائفہ سلیمانی شدند و از عہد حضرت سلیمان تا عہد دولت مہد بنی آخر الزمان  
 صلوات اللہ علیہ وسلم در ممالک عجم موسوم بافغان و در ممالک عرب معروف سلیمانی ماندند و در زمانہ آنحضرت صلوات اللہ علیہ وسلم چون  
 قیس عبدالرشید بدلات دعوت خالد بن الولید مع چند اشخاص مگر از سرعنہ افغانہ از کوہستان غور بمدینہ مشورہ رسیدہ بہ شرف



دین اسلام صحبت حضرت سیدالانام مشرف شده از پیشگاه رسالت کارگاه نبوی صلی الله علیه و سلم مخاطب بطان شده و بدو فتح مکه مسات ساری صبیحالدین ابولید بجبال نخاح آورده و از حضور انور نبوی صلی الله علیه و سلم نصحت یافته مامور بهدایت مردم غورستان گشت و بعد رسیدن بغورستان تمام فرق آدمیان ساکنان کوهستان بزور بدلاست او مشرف بدین اسلام شدند و جناب قیس عبدالرشید پشان را باعث صحبت آنحضرت بر پیشوائی خود برداشتند و آنجناب از ان عقیقه سه فرزندار جمندیکه موسوم به طبرین و مومین سوم غور غشت نام تولد یافته و در اندک مدت اولاد آن سه فرزند کثرت تمام یافته شهرت به پشان گرفتند چون اینخطاب عطیه حضرت رسالت تاب و تمام اقوام افغان آنرا موجب سعادت دانستند خود را پشان گفتند زان بعد هکلی طائفه افغانه پشان گفته شدند و بعد عهد هدایت مهاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهنگام سلطنت بنو امیه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بوقت سپاری جلاج بن یوسف شقیفی چون ججاج مسیحه عمادالدین محمد قاسم خواهرزاده خود را به سرداری افواج اسلام تسمیه کرد غورستان پشان و سندھ ملتان مامور و روان فرموده بهرات رسید اینطائفه سواره پیاده جمعیت تمام بیدار شدند و در پشتوانی لشکر اسلام کمانبغی نمودند از خدمت مشهور به پشتهوان شدند و از کثرت استعمال الف که حرف علت است طرح یافته نطق پشتهوان مبدل به پشتهوان گشت اما فی زماننا خاص در مملکت هند وستان افغان پشان پشتهوان بطریق الفاظ مترادف معنی واحد قرار یافته از هر سه لفظ یک معنی گرفته یکے را بجای دیگر میستعمل داشتند هیچک افتراقی نماند کرد و موم آنکه چون اینطائفه از صد قتل و غارت نجات النصر بایلی کلدانی از ممالک شام و بیت المقدس جلاوطن گردیده بجبال غور رسیده در جوار مردم غوری کازابل ضحاک تازی بودند سکونت گرفتند چون در انحصار طائفه غوری ضحاک نژاد و فرقه بودند یکے فرقه سوی خاندان بادشاهت دیگر فرقه جمشیدی برادران ایشان باهم مخالفت داشتند بمرور ایام فرقه غوری حلیفی برادری افغانه اختیار نموده نیکی بدی فی زوج و از زوج و غیره با افغانه موسوم داشته و اصل و دخل افغانه گشته معروف با افغانه شدند و فرقه سوی خاندان بادشاهی طائفه جمشیدی که اوشان نیز ضحاک نژاد بودند بر قومیت قدیمه خود باقی ماند و نیز بمخلافه فرق افغانه اسرائیلی نسب قوم فیروزه کوهی و تاینی بر اصلیت افغانیت قدیمه باقی ماندند

### ذکر در بیان احوال حقیقت چهار ادبیاق

چون طائفه معروف افغانه کثرت تمام یافته کوهستان غور و دامان را گنجائش ایشان نمانده اراده خروج از غور نموده و از آن کوهستان بیرون آمده در اضلاع بهرات قندهار و غزنی و کابل و جلال آباد و لغمان و کوهستان کلان قیسی غر و کوه سپید و دامان شرقی کوه کلان پراکنده شده با بسکونت گرفتند بمخلافه طائفه افغانه اسرائیلی نسب طائفه غور چهار قوم یکے تاینی و فیروزه کوهی از افغانه دوم جمشیدی سوری بدستور قدیم برانکن اوطان خود اندرون کوه غور و ساخر و سیاه بند و فیروزه کوه و بادغیس مقیم ماندند و بنام چهار ادبیاق یعنی چهار اوس یا چهار تن شهرت گرفتند زیرا که از پس ماندگان طائفه افغانه اسرائیلی نسب یا از مردم غوری ضحاک نژاد بودند و بطوایف گردنواح آن کوهستان چون تاجیک هزاره و ترکمان و قزلباش و غیرهم جنبیت نداشتند لهذا چهار اوس جداگانه مقرر شدند اما بعد از آن چون بمخلافه اقوام هزاره ساکنان سلسله شمالی کوه مذکور دوازده هزار خانوار متمذهب بمذهب اهننت شده خود را با ادبیاقات اربعه سنی مذہب اتصال دادند و فرقه سوری از گردش روزگار معدوم قلیل گشتند



این قوم هزاره سنی ندیب یاق چهارم قرار یافتند و فرقه سومی از تعداد الوسات نظر انداز و مطرح شدند و تعداد چهاراد یاق بدین شرح است که ادیباق حمشیدی را پانزده هزار خانوار و ادیباق فیروزه کوهی را هشت هزار خانوار و ادیباق تائینی را زیاده از پانزده هزار خانوار و ادیباق هزاره سنی را دوازده هزار خانوار گفته اند.

### ذکر در بیان طبقه افغانه

بدانکه طبقات قوم افغانه پنج است ستر بنی - مثنی - غور خشتی - متی - کرانی ازین پنج طبقه سه طبقه اصلی است - ستر بنی و مثنی و غور خشتی و اصلیت این طائفه از نوجواست که از نسل قیس عبدالرشید پیمان اند و دو طبقه وصلی است یکی متی دوم کرانی و اصلیت اینها از آن سبب است که از صلب قیس نیستند و با ولاد او وصل یافته مشهور به پیمان شده اند زیرا که طبقه متی از نسل شاه حسین بن شاه معزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن شاه بهرام غوری صخاک نژاد است مردم این طائفه در وصل عربی النسل است چه صخاک تازی با و شاه هفت اقلیم از اعراب افریقیه بود و طائفه کرانی مرتب از وصل است یکی کران مجهول النسب که مثنی او در مین شهر جنون بن ستر بن بن قیس عبدالرشید بود که نسبش به پیمان و افغان نمی پیوندد دوم شاخه های متفرقه طائفه افغان که از صلب پیمان نیستند و از نسل افغان هستند بطائفه کران داخل شده با افغان شهرت یافته اند چنانچه طبقه متی که بسبب پیداشدن آن طبقه از شکم بی بی متود دختر شیخ مثن بن قیس عبدالرشید پیمان اصل طبقه اصلی مثنی گردید معروف به پیمان شده اند چون این هر دو طبقه وصلی از زمانه بود و باش افغانه در جبل غور شهرت با افغان پیمان گرفته و در بود و باش در غور و تاج در توره و در بان لباس در میان ایشان و افغانه تار موعی گفته بقی مانده از نوجو در افغان بودن این هر دو طبقه شکی و امتیاز نمانده بالاتفاق افغان پیمان مقرر شدند.

### ذکر در بیان خیلها پنج طبقه مذکوره

بدانکه تعداد خیلها طبقات مذکوره معروفه با افغان که در سلطنت لودیان و غلزیان سدوزیان و بارکزیان بر کت اتفاق واقع است و در کتب مصنفه تواریخ محمود آن سلطنت ادرج گردیده بدین شرح است که طبقه ستر بنی یکصد و پنج خیل است و طبقه مثنی با طبقه متی جمله هفتاد و هفت خیل است که از آن جمله مثنی اصلی است و پنج خیل و طبقه وصلی متوینجاه و دو خیل است و اما طبقه غور خشتی پس نود و پنج خیل است و اما طبقه کرانی پس یکصد و شصت و پنج خیل است چنانچه نامها هر یک خیل از وی طبقات کوره در کلیات نسبت آن طبقه درج است چه که از آنوقت تا اینمید خیل با جدید در میان نواز خیل از میان قدیم بسیار ششده مولف لاگاهی بر تمام آن بطریق صحت و اعتماد حاصل نیست با وجود آن هست در خیل و وزی که از دفاتر این طائفه بنظر مولف گذشته و مولف را نوعی تسلی از صحت آن درست داده علاوه از خیل و وزی که قدیمه درین سال اندراج خواهد یافت.

### ذکر در بیان احوال محبل نه قوم سادات شریف نسب

که بزرگان ایشان بسبب اختیار نمودن بود و باش در میان اقوام افغانه و نمودن تزوج و ازدواج با ایشان متحد شدن در توره



و زبان لباس و معاش با افغانان قومیت ساداتی را ترک نموده بعضی پیش و بعضی پس دراز منته مختلفه و اصل طبقات هفتم  
 افغانان گردیده با فغانیت شهرت یافته در تمان افغانه محسوب شده اند و فصل احوال تواریخی و نسب نامجات ایشان علیحده علیحده  
 بر مقامات خود همراه بیان حال طبقه که در آن داخل شده اند مذکور است از آنجمله یکی قوم پنجتیار است این طائفه شریفه از نسل اسحاق  
 اوشی است که در اصل داخل قوم شیرانی طبقه سترین است یکی طائفه ستوریانی دوم مشوانی سوم وردگ و چهارم سنی است و این  
 چهار طائفه از نسل چهار فرزندان میر سید محمد کیو دراز اند و بسیار خوب صوف از نسل سید عیسی اعرج فرزند کلان امام جعفر صادق بود  
 است از این چهار طائفه قوم ستوریانی و اصل داخل من شیرانی طبقه سترین طائفه مشوانی و اصل قوم کاکر طبقه غوغوشت و اقوام وردگ  
 و سنی هر دو اصل داخل طبقه کزانی است ششم طائفه خونندی که اصل آن هجندی است ایشان اصل داخل من کاکر و طبقه  
 غوغوشتی اند هفتم سیدزانی که از نسل سید و در جمال بخاری و ایشان اصل داخل من ترین طبقه سترین اند  
 هشتم قوم نازن از اولاد سید طاہر و این قوم اصل داخل من کاکر و اصل داخل طبقه غوغوشتی است نهم قوم کوٹی است این قوم اصل داخل  
 من و طبقه سنی است چون نسابان و مورخان افغانه را بر سید بودن اقوام مذکور صدر اتفاق است نیز سلاطین افغانه را برین  
 روایات مصنفان تواریخات این قوم با درو اعتقاد است چنانچه بر وقت وقوع بیگاریا و مصادرات بر عایا و تمان افغانه  
 این نه طائفه سادات مشهور با افغانان را مثل سائر قبائل شریفه سادات معروف بساداتی از ان بیگاریا و تکالیف معاف می دارند  
 اند اقوال بعض طاعنان بے سرو سامان را که از شرافت این نه قوم و صلیت ایشان انکار نموده بطعن و خلل پرداخته اند جز خاک  
 بر سر پاشیدن حاصله نخواهد بود - و این نه قوم از عهد حسین رضی الله تعالی عنهما تا زمانیکه سلاف ایشان خود را با فغانیت نموده  
 همراه اسما اجداد امجاد خود لفظ سید نوشته اما بعد از آنکه داخل افغانه شده همراه اسامی آنها لفظ خان ضم نموده اند و لفظ خان آشت

نقصان ساداتی نیست فاعل ۶

ذکر در بیان سلسله نسب قیس بن عبد الرشید پسران جد امجد پسران از عم قیس تا افغان بن میاه بن سائل با شاه

قیس بن عیض بن سکون بن عتب بن نسیم بن مره بن حلبند بن سکنند بن زمان بن عین بن بهلول بن سلم بن صلاح بن قاروج بن عتق  
 بن فملول بن کریم بن عمیل بن خذیفه بن مهال بن فیض بن علم بن اشموئیل بن تارون بن قزو بن الی بن صلیب بن طلال  
 بن کوئی بن عامیل بن تارج بن ازرن بن مندول بن سلم بن افغنا بن ار میاه بن سائل الملقب ملک طالوت بادشاه  
 اسرائیل علیه السلام آنچه محمد حیات خان مصنف کتاب حیات افغانی نسبت کرسی نام قیس مذکور بالا بچند وجه خلل و اعتراض نموده گفته است  
 که این نسب نامه ساخته و پرداخته مورخین افغانه است اصل و صحت ندارد و وجه اول آنکه جمله پشت نسب نامه قیس از عهد شرف افغانه  
 ۳۵ پشت میشود و از عهد افغانه تا عهد قیس زیاده بر یک هزار و ششصد سال گذشته و این ۳۵ پشت برای یک هزار و ششصد  
 سال کافی نمیشود زیرا که برای صد سال کم از کم سه پشت ضرورت است چه دوم آنکه چون در ایام بود و باش این طائفه در جبال غور  
 در میان مردم این طائفه علم و تحریر نبوده و کجبل و بی علمی و وحشیت موصوف بودند حفظ این قدر پشت بدون علم و تحریر از و نشا  
 ممکن و معقول نیست فقط چون جواها بے فصل این جمله های و سابق در مقام خود رقم یافته و تکرار آن محض بیفایده است  
 لهذا آن نمی پردازم طالب باید که از مقام خود مطالعه نماید و نیز آنچه مصنف مذکور نسبت سلسله نام چهار فرقه سادات گوید باز







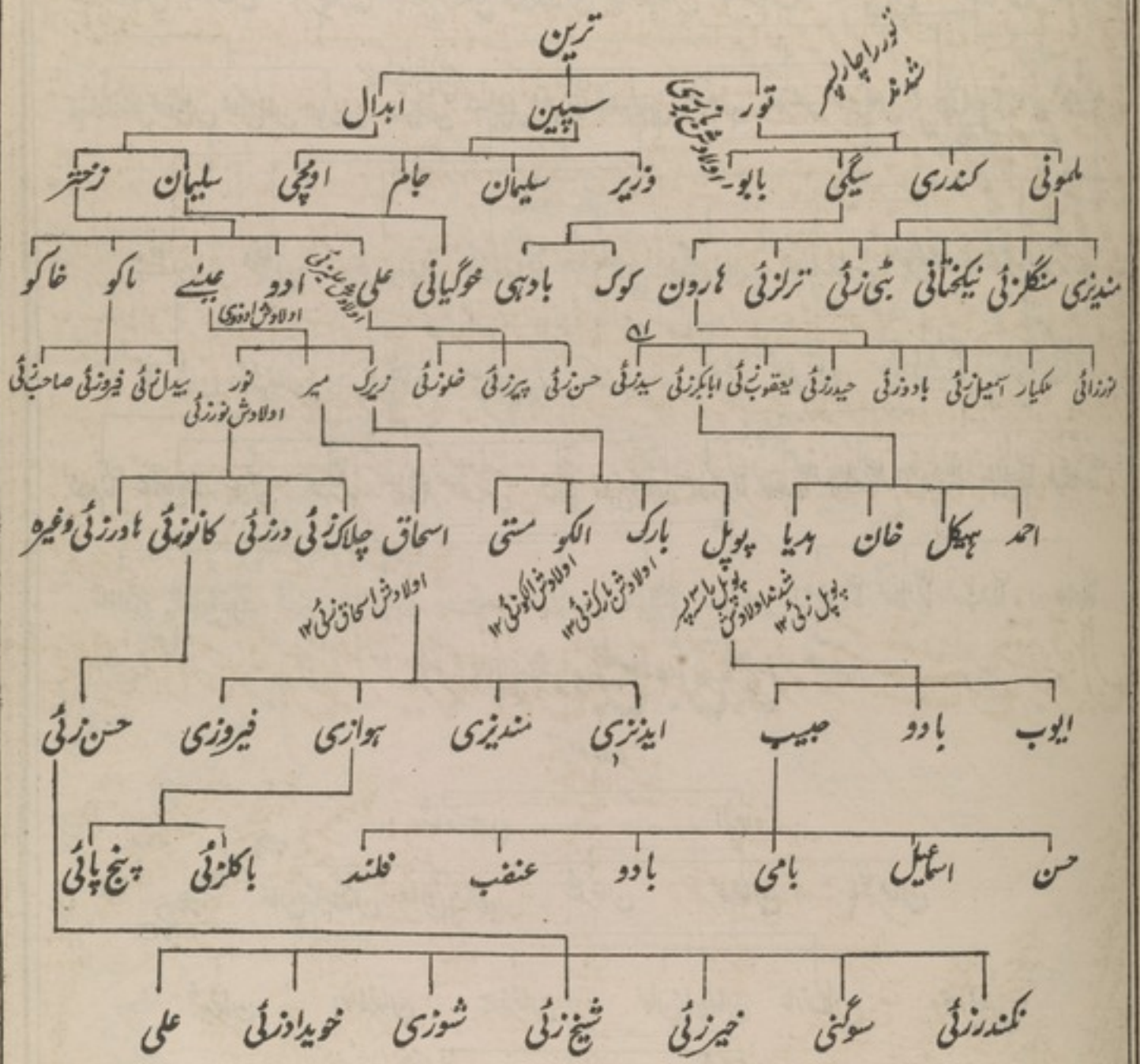




در مخزن افتخانی و مرآت مذکور است که شیرانی پسر کلان تر شرجون بن سربین بود چون با وجود حقدا ری اش شرجون دستار ریاست خاندان خود را ببا عثت زیبا تی محبت که با تیرین داشت بدترین عطا ساخت بنا بران شیرانی از پدر و برادران خود بخیله به کار که حال او بود پیغام فرستاد و بر رسیدن پیغامش کار که بجان شرجون آمده شیرانی راسع آل و عیال بوطن خود برده نزد خود مقیم ساخت از ان باز نیک و بد شیرانی و قومش با غور خستی شریک ماند و نیز در کتب کوره مسطور است که چون کار شیرانی را از خاندان شرجون بوطن می برد حسب استند عا فرزندان خود از و عهد گرفت که باز بناندان سربینی نرود و شیرانی نیز این عهد را قبول نمود

## شجره کلویه خیل ترین فرزند دم شرجون بن سربین

بدانکه از عطایات آلهی ترین است پسر کرامت بند



۱۵ بدانکه سیدزنی از اولاد سید جمال بخاری اند و کربلا اولاد طفلگی سیدزاده اند و این هر دو طائفه در اصل سیدانند و اصل بطائفه ترین شدند ۱۲



















### لمعه در ذکر ریاست ام پور

این ریاست است بمجلس از انقوم که از حدود افغانستان در هندوستان دکن رسیده اند مخالف شجره انساب اگر بغور دیده شود ساداتی بموجب شجره انساب تصدیق می بیوند و اگر عمرخان را تصدیق کرده آید تو اولاد یوسف نبی هستند بر کیف گفته میشود که از اولاد شریف نسب هستند و هر دو شجره درین کتاب پیوست کرده می شوند غالباً بقول سیدنا حضرت محمد رسول صلی الله علیه و سلم که از شجره انساب او پرسیدند گفت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد المناف سوال کردند که یا رسول الله زردنی جواب داد که تم کذب النسایون - پس جوهر انسان آنچه بنظر آید دیده باید پس میگوید مولف که بیشک این خاندان سید یا افغان است عاداتشان چون دیده می شوند بر خلاف این دو قوم میت - کچھو المعروف علی محمد خان متبنی داؤد خان بود چون عمر طبعش درگذشت قائم مقام خان داؤد خان گشت و اورنگ ایالت را بسیار زیب داد که هنوز اولادش موجود و باورنگ امارت ممکن دارند چنانچه از شجره شموله و کیفیتش که ذیل درج کرده می شود موضوع خواهد بود

### حسب و نسب داؤد خان شاه امپور

سر داؤد خان باشنده ملک ده بود در وطن او این سخن مشهور است که او فرزند داؤد خان غلزئی بود - و در بعض تواریخ داؤد خان را پسر شاه عالم خان نوشته اند که قوم آن تریچ است - و صحیح این است که سر داؤد خان قوم تریچ است و متبنی شاه عالم خان ابن محمود خان ابن شهاب الدین خان است که در سندی آنرا پالک میگویند او از وطن خود در سنه ۱۰۰۰ هجری که از سلطان محمد معظم بهادر شاه تخت دہلی آباد بود و اردوستان شد و کبیر یعنی در رو بهی کھنڈ تاخت تاراج کرده جمعیتت بهم رسانید بر کسے علاقہ قبضہ کرد و در تاراج موضع بانگولی پر گنہ بھیری ضلع بریلی علاوہ از مال اسباب دیگر یک کودک هفت سالہ بدتش آمد - و در همین موضع عمومات قوم جا می مانند مگر دو خانہ سیدان نیز می بودند که از بارہ درینجا آمده می مانند - چونکه داؤد خان با هیچ فرزند نبود و همین کودک سنج و سفید آواز بکمان خود برد - از تحقیقات معلوم شد که فرزند سید است پدرش مرده است - سر داؤد خان او را علی محمد خان نام نهاد - بفرزندکی خود گرفت چون بعض مردم از تحقیقات واقف نیستند آنها این کودک را فرزند امیر یا جاٹ میگویند - صاحبزاده منصوب علی خان ابن قاسم علی خان خلع نواب فیض الله خان بهادر بجستجو بسیار از سیدان بارہ شجره نواب علی محمد خان بهادر حاصل کرده است که ذیل نوشته می شود

نواب علی محمد خان بهادر بن سید لاؤر علی ابن سید یعقوب علی ابن سید لار علی حیدری ابن سید یونس ابن سید ہر ابن سید خواجہ ابی اللہ ابن سید نجم الدین ابن سید خواجہ عبدالعزیز ابن سید ادریس ابو العالی ابن خواجہ ابراہیم فرزند حضرت امام موسی کاظم - ابن حضرت امام جعفر صادق خلع حضرت امام باقر - فرزند حضرت امام زین العابدین فرزند حضرت امام حسین رضی الله عنہ خلع حضرت علی کرم الله وجہہ

### اولاد نواب علی محمد خان بہادر

نواب الله خان - نواب عبداللہ خان - نواب فیض اللہ خان - صاحبزادہ محمد یار خان - صاحبزادہ یار خان - صاحبزادہ مرخان - ابن سید نجم الدین



اولاد نواب محمد سعید خان بهادر رئیس اول

محض یک دختر بودند

اولاد نواب عبداللہ خان بہادر رئیس دوم

غازی الدین - صاحبزادہ نصر اللہ خان

اولاد نواب فیض اللہ خان بہادر رئیس سوم

نواب محمد علی خان بہادر - نواب لہو محمد خان بہادر - صاحبزادہ حسن علیخان - حسین علیخان - فتح علیخان - نظام علیخان - قاسم علیخان - یقوی علیخان - کریم اللہ خان - عبدالمجید خان - ازین علاوہ نہ دختر بودند

اولاد نواب محمد علی خان بہادر رئیس چہارم

محمد اسحاق خان - نواب احمد علی خان - دو دختر بودند

اولاد نواب لہو محمد خان بہادر ابن نواب فیض اللہ خان پنجم

نذر علیخان - نواب محمد سعید خان بہادر صاحبزادہ عبدالعینخان صاحبزادہ حفیظ اللہ خان عبدالرحمن خان - نہ دختر بودند

اولاد نواب احمد علیخان بہادر رئیس ششم ابن نواب علی خان بہادر خلیفہ نواب فیض اللہ خان ہفتم

شاید علیخان - نہ دختر بودند

اولاد نواب محمد حسین خان بہادر رئیس ہفتم ابن نواب لہو محمد خان خلیفہ نواب فیض اللہ خان

نواب یوسف علیخان بہادر - صاحبزادہ نظام علیخان بہادر - صاحبزادہ صفدر علیخان بہادر مبارک علیخان کلید خان - نہ دختر بودند

اولاد نواب یوسف علی خان بہادر رئیس ہشتم

نواب کلب علی خان بہادر - صاحبزادہ سعید علی خان - محمود علی خان - سعید علی خان - شش دختر بودند

اولاد نواب کلب علی خان بہادر رئیس نہم

ارشا و علی خان - بندہ علی خان - ذوالفقار علی خان - نواب مشتاق علی خان بہادر - شیر علی خان - ازین علاوہ نہ دختر بودند

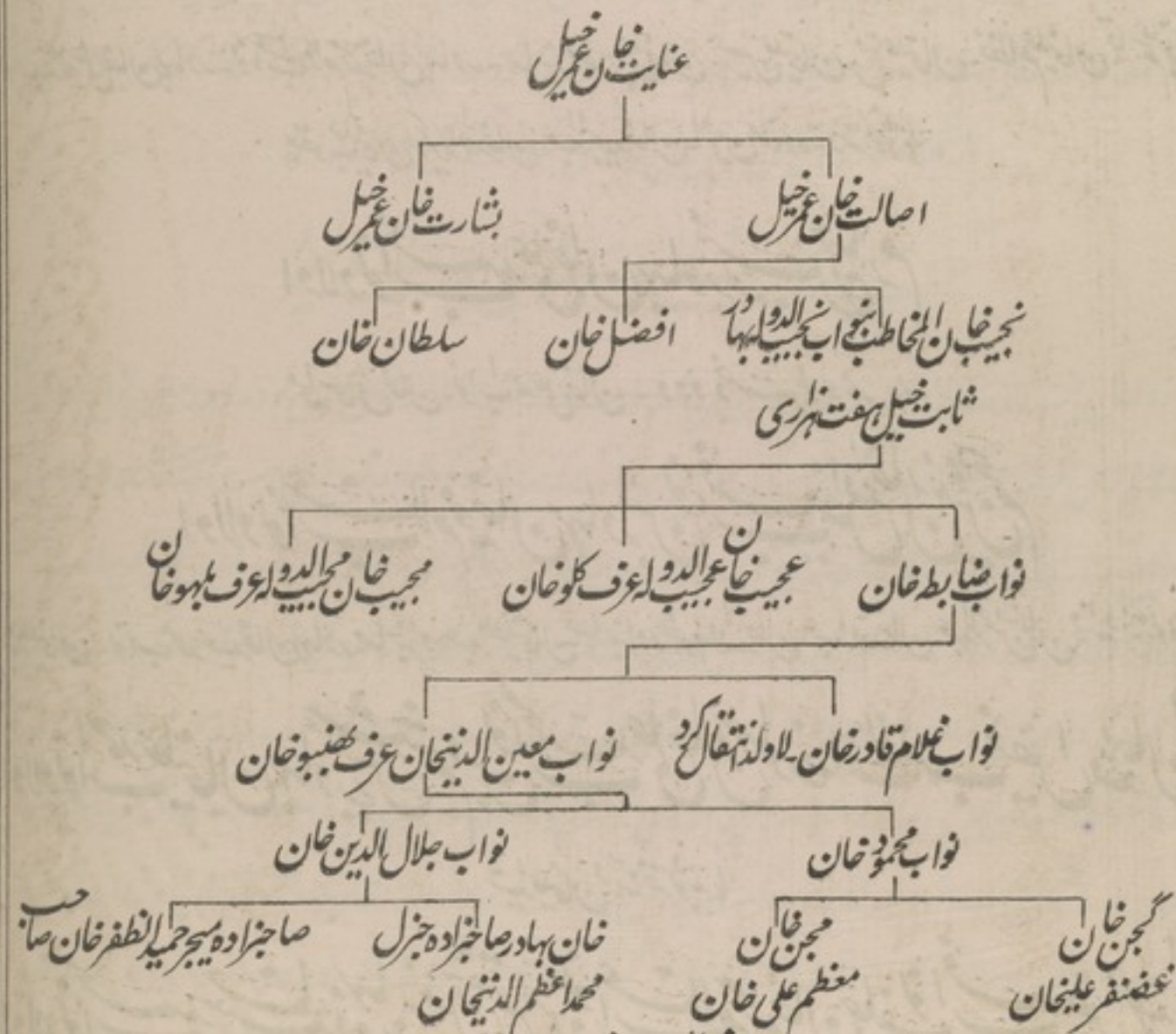
اولاد نواب شہنشاہ علیخان بہادر رئیس دہم

نواب علی خان بہادر صاحبزادہ نصر علیخان عرف منجیو صاحب نواب خالد علیخان بہادر فرمان روا کے حال رئیس یازدہم



### خاندان نواب نجیب الدوله بهادر

قوم نواب نجیب الدوله بهادر عمیر خیل است چنانچه در فرج بخش و اخبار حسن و غیره تواریخ است - و نواب کلب علیخان صاحب  
 بهادر در یک تصنیف خود نیز همین نوشته است - نام این سال گلشن فتوت است و او را یوسف زری نیز می گویند -  
 چنانچه زمان شاه یک خط به شاه هند وستان نوشته بود در آن قوم او را یوسف زری نوشته است - و جیش آنکه  
 عمرخان مورث اعلی قوم عمیر خیل و یوسف خان مورث اعلی قوم یوسف می هر دو برادری می بودند - چنانچه یوسف خان  
 یک دختر خود پسر عمرخان را بزکاح داده بود - که نسل آن عمیر خیل است - مختصر شجره ایشان این است -



#### رشته داری نواب نجیب الدوله و نواب علی محمد خان بهادر

(۱) بشارت خان عم نواب نجیب الدوله یک دختر نواب علی محمد خان بهادر را بزکاح داده بود (۲) کح دختر نواب علی محمد خان که نام آن معصوم  
 بود و از بطن دختر بشارت خان بود با نواب ضابط خان بهادر خلف نواب نجیب الدوله که شده که غلام خان از بطن است (۳) کح دختر نواب ضابط خان  
 بهادر خلف نواب علی محمد خان بهادر که نام آن نظام بیگم بود با عجیب خان المناطیب عبدالعزیز عرف کلوان خلف نواب نجیب الدوله شده بود -  
 (۴) کح ولی النسا بیگم دختر صاحبزاده نصر الله خان خلف نواب عبدالقادر خان پسر نواب علی محمد خان بهادر

باشجاعت علیخان و له مجیب خان المناطیب  
 به مجیب الدوله عرف بهون خان خلف نواب نجیب الدوله

بهادر شده بود

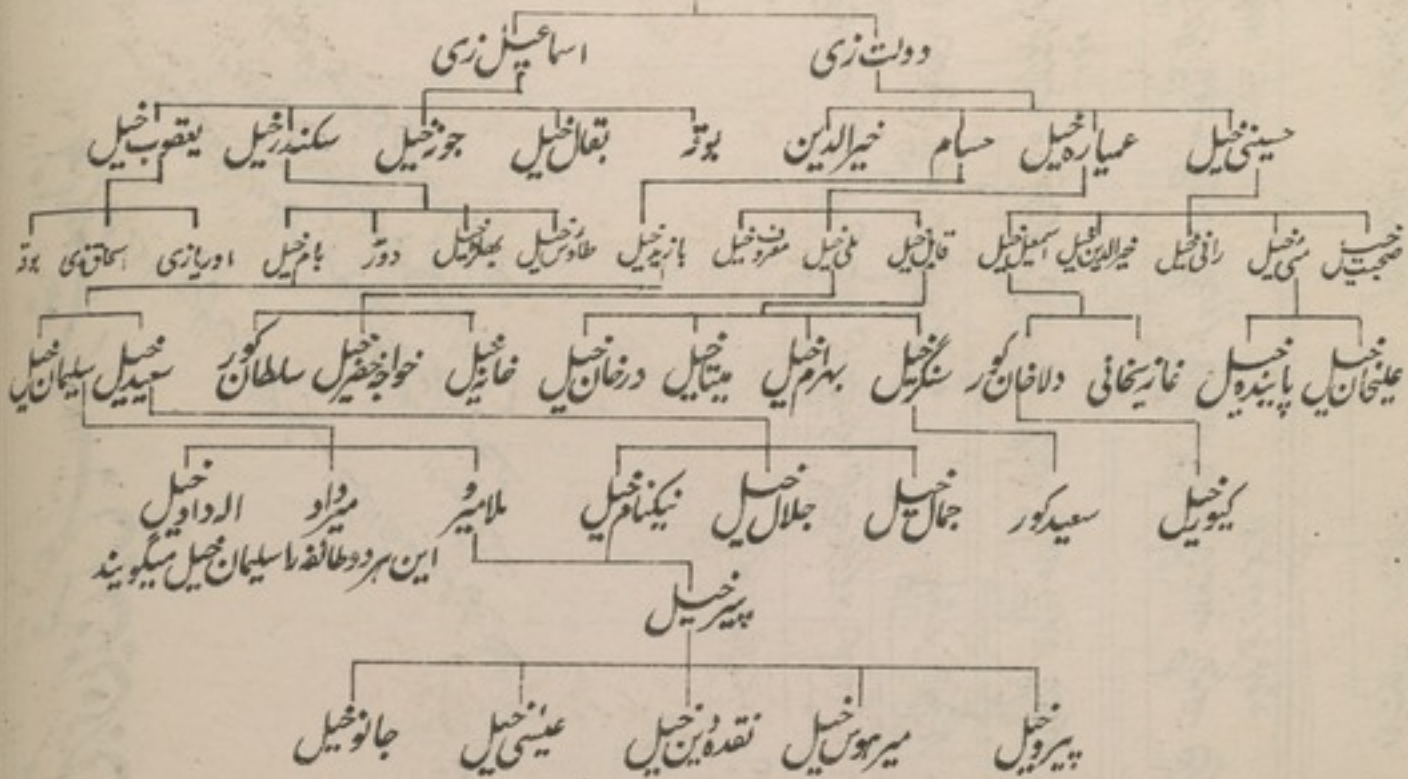






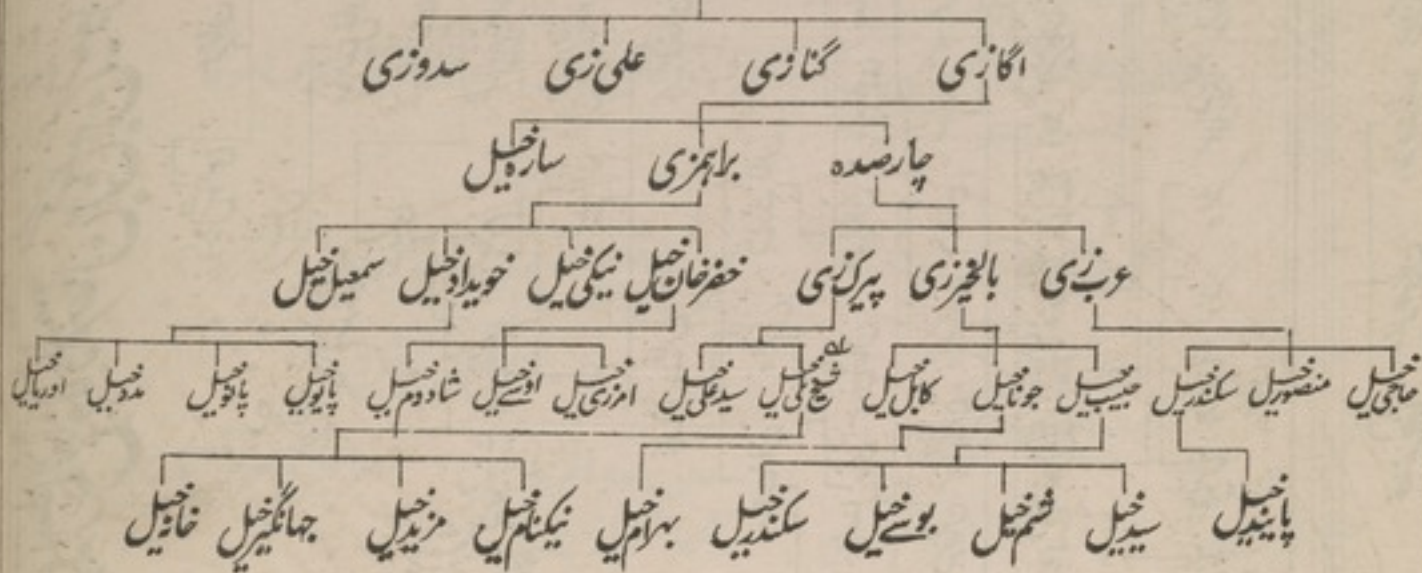
### ذکر شجره نسب اناری بن عثمان زری

اناری



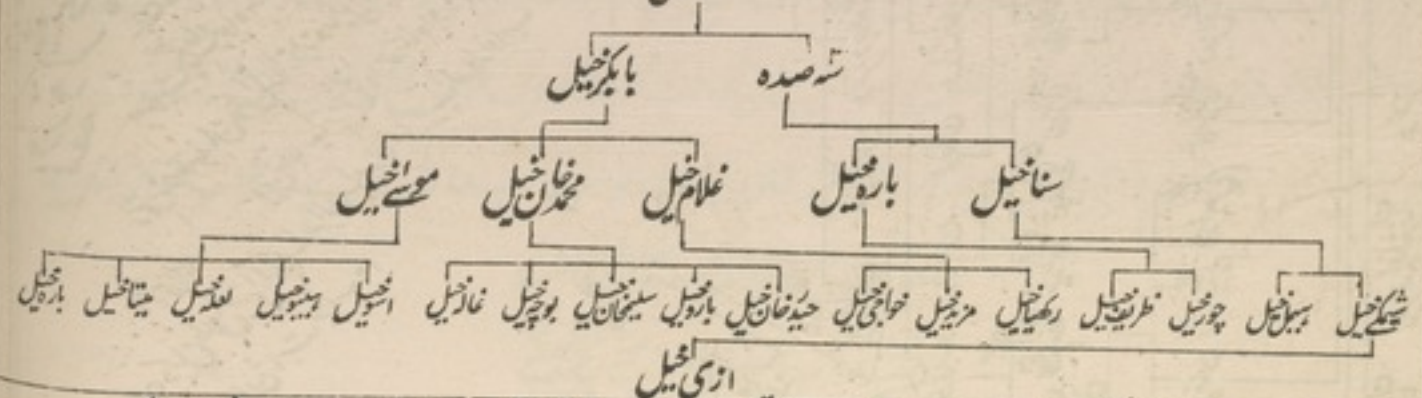
### ذکر شجره نسب اتمان زری

اتمان



### ذکر شجره نسب گنازی بن اتمان زری

گنازی



این شجره نسب از سوی پدری است که در ابتدا ملک بوضه را بر کل قوم یوسف می تقسیم کرده بود و از سبب آن قسمت ها هنوز تقسیم ملکیت صمدی و قتر شیخ علی میگوند ۱۳



















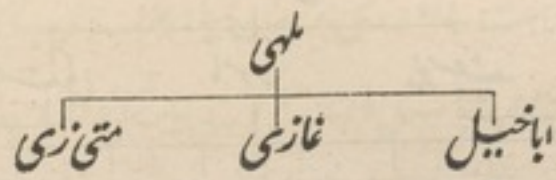
بدانکه اولاد یوسف می در جبال دور و در آن پراکنده گردیده جا بجای قابض ساکن شده اند چنانچه در کوهستان یعنی در کوه تنول و  
 جداگرتا کناره دریا سے باسین زیادہ تر از اولاد نعیمی چنانچه حسن زری و مداحیل و اکازی میقیم اند و درنجیر و ملک متعلق آن اولاد  
 مالی چنانچه الیاس زری و دولت زری و نورسی زری چغزری آباد اند و در ملک سوات و در نواح آن اکوزی که از ایشان خواجگی  
 و رانی زری شاتما مشهور و معروف اند و ملی زری شاخ خواجگی از علاقہ دیر در پنج کورہ می مانند و از ایشان سہ خاندان صاحب  
 ریاست مشهور اند اول خاندان ملی زری دیر وال دوم خاندان ابانخیل بانی زری که در تھانہ علاقہ سوات می مانند سوم خاندان  
 اولاد ہند از قوم رانہ زری از شاخ علی حیل شدہ می آید بروایت انھوں در ویزہ باباشیخان گنبد بن سربن اول مسات مرجانہ را  
 بکلیح آورده مسیان مند و یک از شکم سے پیدا شدند بعد از ان بسو خواہر مرجانہ کہ بر شیخا عاشق بود بخانہ آورده از مے سمی  
 ترک نام فرزندے بوجود آمد اولادش سمسے ترکلانی شدند و منجملہ دو پسران مند سمسے عمر شخص نیک نجات بود بطور سیاحی بہ  
 ہندوستان رفتہ در ان ملک زرتے قیشیرہ بکلیح آورده از شکم سے منڈر پیدا شد و عمر در ان ملک وفات یافت بعدہ برادرش  
 یوسف در ان ملک رفتہ بیوہ برادر را بکلیح آورده آن بیوہ را مع برادر زادہ بوطن آورد و قتیکہ منڈر برادر زادہ یوسف  
 بن تیر رسید یوسف منخر خود را بکلیح او در دادہ و عثمان و آتمان از شکم آن عقیقہ پیدا شدند و فرزند سوم سمسے زرتے باز ختر از  
 شکم کینک پیدا شدہ منجملہ پنج پسران یوسف نام یکے او ریا بود چون بسیار شکوہ و مغرور بود بدان سبب او را بادی می گفتند  
 و نسلش معروف با دمی حیل شدند و بموجب اسم سابقہ این قوم ہنگام تقسیم جائداد کہ مادر را حصہ برابر فرزند ان دادہ می شد چون  
 مادر بادی حصہ خود خواست بادی انکار و بے ادبی نمود لہذا مادر در حق او بد و عاکرہ کہ اولاد تو از سیردہ کس زیادہ نہ شود  
 انھوں در قوم می نویسند کہ تا عصر من اولادش ازین تعداد زیادہ نہ شدہ چند کس شامل شاخ چغزری می باشند میگویند کہ انھوں  
 از اولادش جز نامے باقی نیست۔ و گویند کہ نعیمی بن یوسف یازدہ پسر داشت ہنگام تاخت مغل وحی نمودن مغلان مال  
 مواشی نعیمی را نعیمی مع یازدہ پسران تعاقب نمودہ عندالغالب نعیمی و نہ پسرانش شہید شدہ صرف دو پسرانش باقی ماند یکے  
 حسن کہ اولادش حسن زری میگویند دوم یعقوب کہ اولادش موسوم بہ یعقوبی می شدند بعد وفات نعیمی از شکم زوجہ او کہ حاملہ  
 بود فرزندے بوجود آمدہ موسوم باکاگشت قوم اکازی از نسل اویند و نامہلے تمامی پسران یوسف از شجرہ مرقومہ صدر  
 معلوم است اول انیقوم مثل سائر اقوام افغانہ در کوه غور ساکن بود بعد از انکہ ہنگام سلطنت نبو امیہ قوم افغانہ بطور غزوات  
 خروج کردہ رفتہ رفتہ براضلاع ہرات و قندھار قابض شدند۔ این قوم نیز بر زمین موسوم عوڑہ مرغہ کہ نزدیک حدود و ازعتنا  
 قریب کوه سُرخ و عندان واقع است اقامت نمودند بعد متھے چون طوائف افغانہ براضلاع مضائقہ غزنی و کابل و جلال آباد  
 و کوهستان آن نواح شروع تصرف نمودند این قوم نیز بہمت این جبال و اراضی کہ در ان سکونت دارند آمدہ سکونت  
 پذیر شدند و اندرون کوه متعلقہ ریاست پشاور شہرے آباد کردہ موسوم باشند و رفتہ رفتہ بر کوهستان و دشت زمینات تا  
 دریا سے باسین سوات و بچوڑ و دیر و کتور و کاکان و پکلی وغیرہ متصرف گشتند و ز زمانہ مرزا النع بیگ کہ حاکم کابل بود انیقوم  
 معاملات و مقاملات بسیار واقع شدہ و از طفیل مرزا مذکور ہر جہج و خانہ کوچی بہ بسیار از شاتما قوم مذکور رونما گشتہ  
 رعایتاً لانتیاریان نمی پردازد۔ پشاور کماز ابتدا سے سلطنت اہل اسلام در تصرف و ملکیت قوم دلازاک شاخ کرانی بود  
 آن را نیز بر و رایام بعد محاربات شدیدہ از قوم دلازاک استیدہ تبصرہ کردند و اندالغالب کہ انیقوم در کوهستان سیدہ



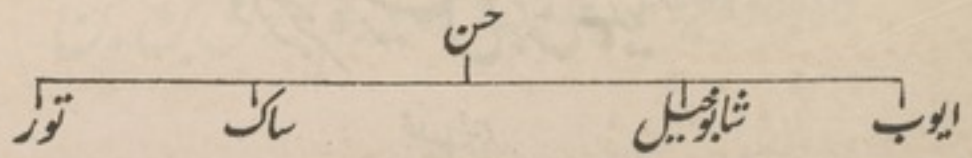




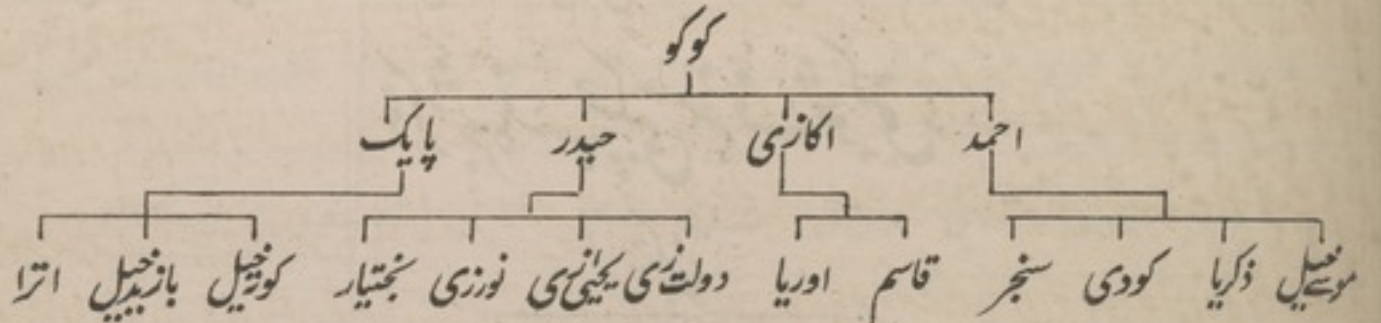
### ذکر اولاد ملہی بن مہمند بن دولت یار



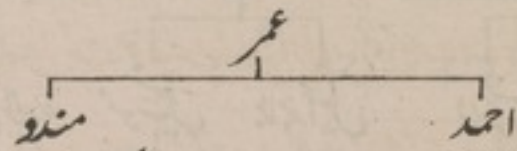
### ذکر اولاد حسن بن مہمند مذکور



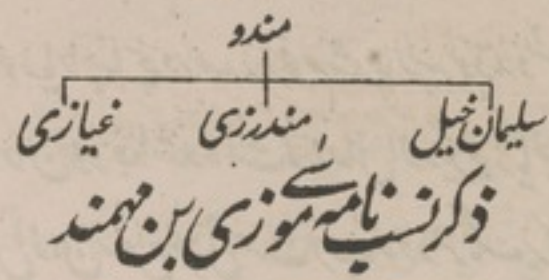
### ذکر اولاد کوکو بن مہمند



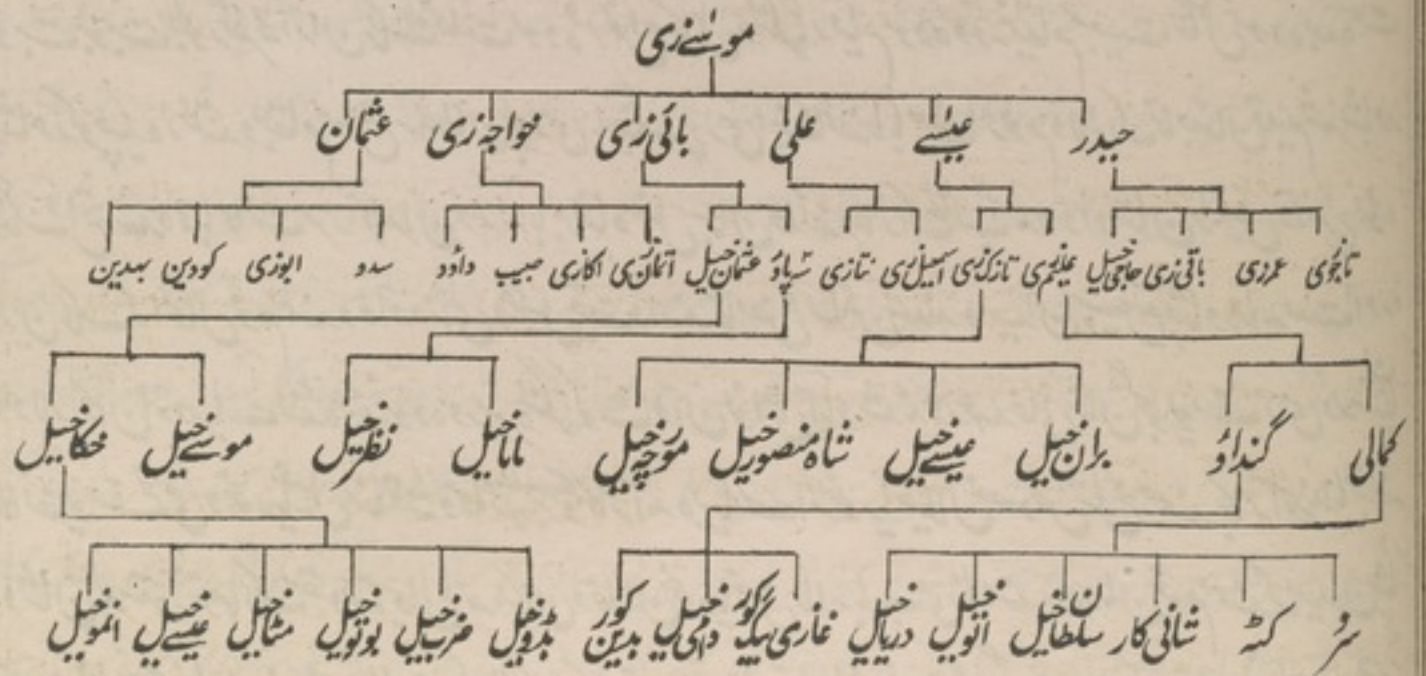
### ذکر اولاد عمر بن مہمند مذکور



### ذکر اولاد مندوبن مہمند مذکور



### ذکر نسب موسیٰ بن مہمند







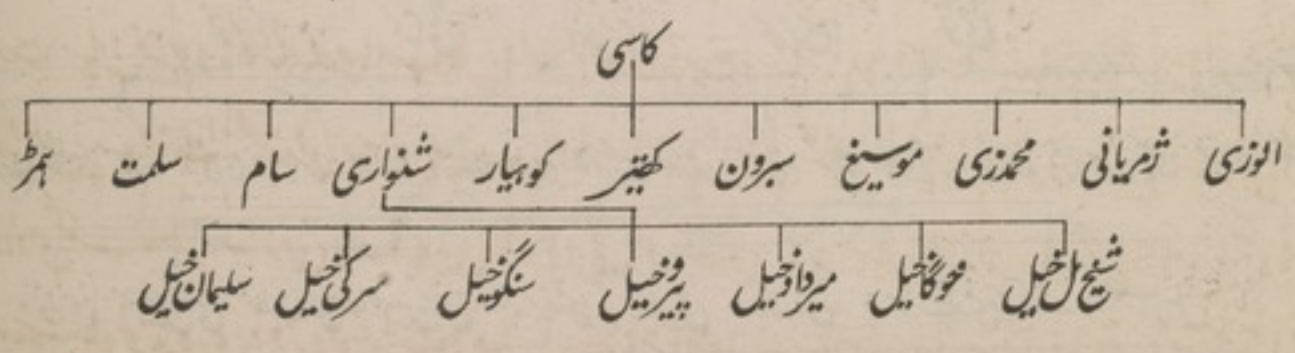






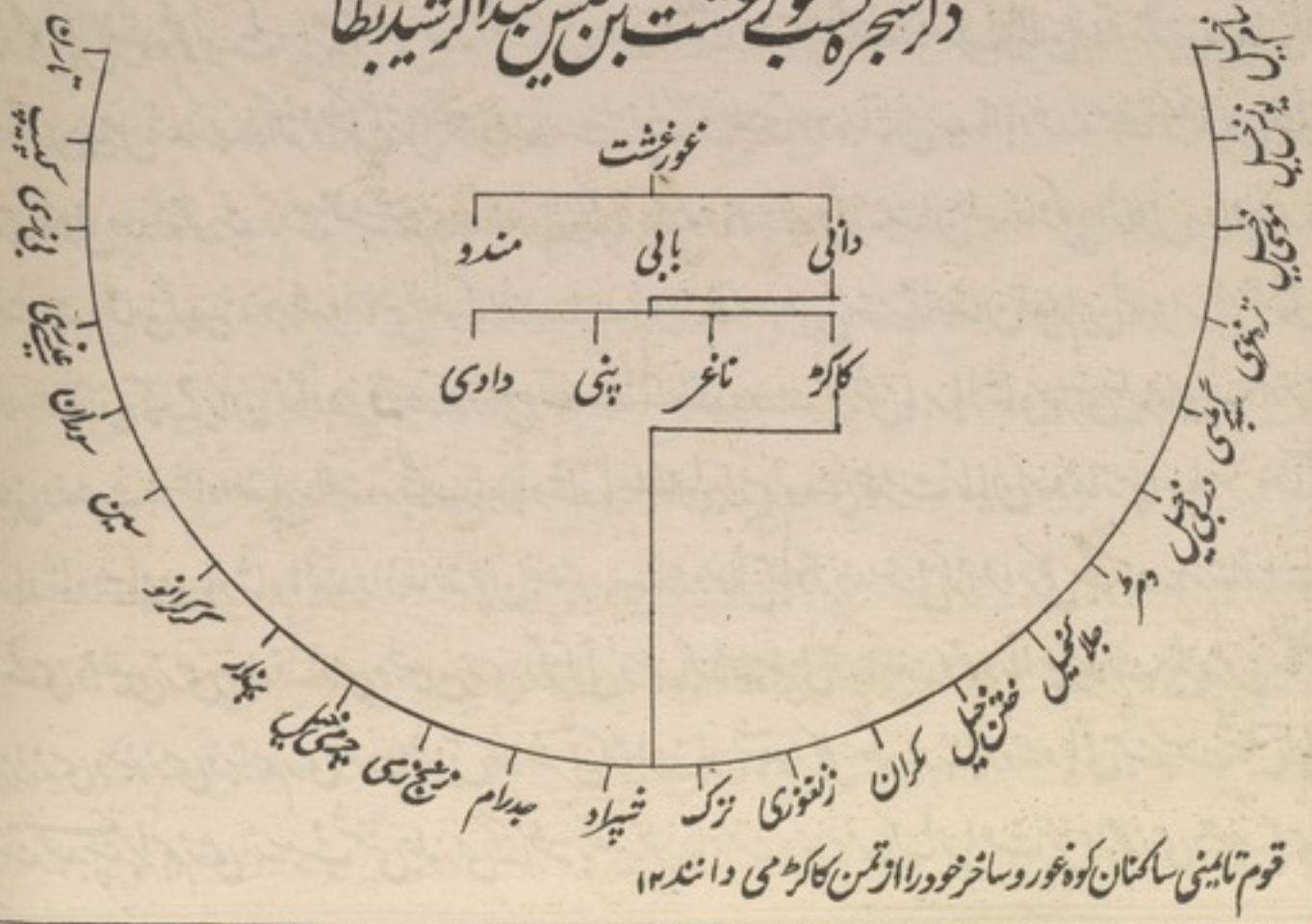
بعضی باندۀ رفتند که در قصبه باقی ماندند و جنگ زری نیز بسبب خصومت خانگی بعضی به سیر و وال رفتند آباد شدند چند خانه دار  
 قوم جمند در علاقه پیشین قندار همسایه دار باقی اند و یک گروه خوشی در دره غور بند و یک موضع شان در علاقه هشت نگر آباد است  
 و چند خانه دار ایشان از درسی کابل جانب شمال و نیز چند خانه دار در دره غور بند در قصبه و لاهور این قوم با فغانان قصوریه شهرت  
 دارند و نیز منجمله شاخ جمند شاخ محمد زری معروف من زری بزرگت بید خلی یوسف ریان از ارغستان شامل یوسف زری مانده برود  
 یورش یوسف زری بر دلازاکان شاپور با یوسف زری حمایت نمودند و بعد حصول فتح دلازاک یوسف زریان علاقه هشت نگر  
 به محمد ریان دادند و تا حال در قصبه محمد زری است مواضع کلان شان در علاقه هشت نگر چارسده و تنگی و نوشهره و پراگانگ غیره اند

### ذکر شجره نسب کاسی بن حشر بن سوم سهر بن



احوال شاخ شنواری نحویست بوقت آمدن اقوام نینجا خیل و غور خیل از نواح قندار باین ممالک این طائفه نیز باین ملک آمده  
 اقامت پذیر شده اند و منجمله اقوام ساکنان دره خیر که عبارت از اورنگی و افریدی و شنواری است هستند و منجمله خیلها  
 شنواری شاخ سنگو خیل که سه هزار مرد باشند سخت قطاع الطریق اند و در مغربی حصه کوه سفید متصل حد و دژو گیانی سکونت دارند  
 و خانچات پراکنده شنواری در باجوڑ و دره تیکل و علاقه کوٹ و غیره نیز هستند در ملک شنواری رود نهرانا و مشهور است القصد  
 جنگجوی و دلاوری و سختی این قوم ضرب المثل است

### ذکر شجره نسب غور غشت بن قیس بن عبدالرشید بطان









### شجره نسب مومن

شمعون

احمدزی کمالزی ابوسیدزی مروانزی جلالزی رومیزی

### شجره نسب اودلیزی

اودلیزی

سوزی بلیزی پونجیزی انیسی اکانسی شازی ترکوزی

### شجره نسب ابوسیدزی

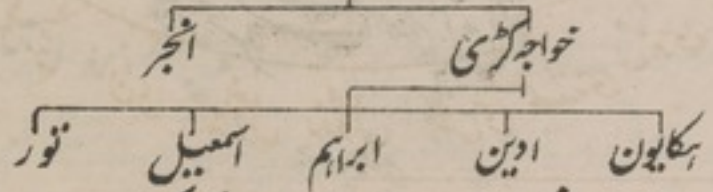
ابوسیدزی

عینالدین عبدالمالی پیشالدین شادی

### شجره نسب تارن

نامش ظاهر لقبش تارن است بیدزاده بود کاکر او را بطور پیر متنبه پرورش نموده دوران قوم شادی کرد و اقامت نموده با قوم کاکر مخلوط شد اکثر مردم قوم تارن در علاقه قندار آباد اند ۱۲ خلاصه مخزن

تارن



### شجره نسب زنگوزی بن کاکر

زنگوزی

شادیسیل باجوخیل ایوبسیل مندوری تاجوزی مانخیل مشک منخیل

### شجره نسب یاسینیل

یاسینیل

ادخیل اتان شکورخیل

### ذکر شجره نسب شیراد بن کاکر

شیراد

شادیسیل باجوخیل ایوبسیل تاجوزی مندیزی مانخیل منخیل مشک

### ذکر شجره نسب حسینیل

حسینیل

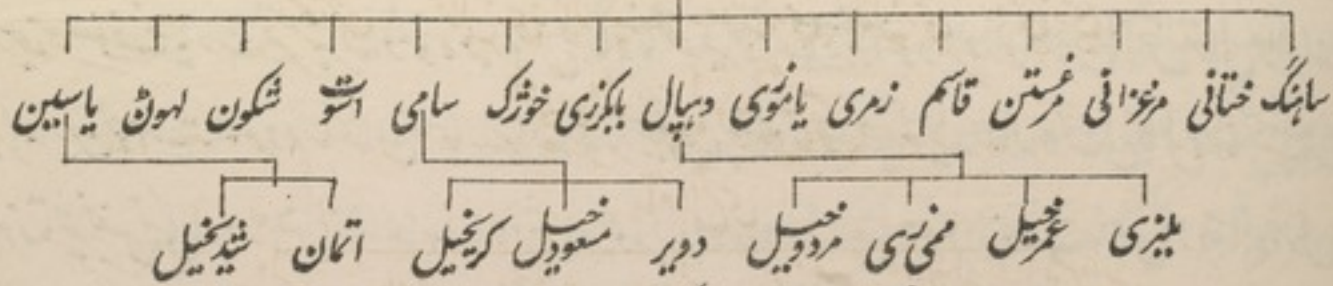
سید

نور



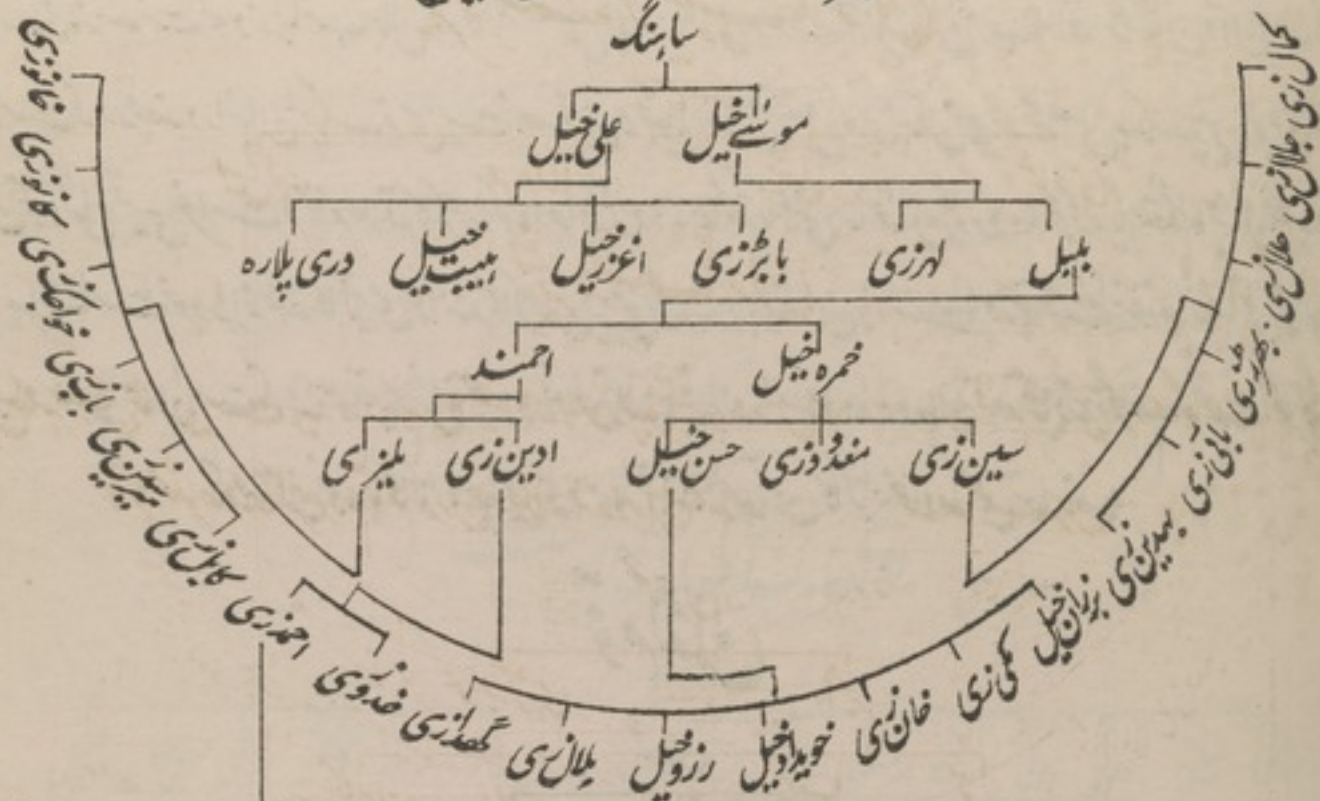
# شجره نسب پینی بنانی

پینی



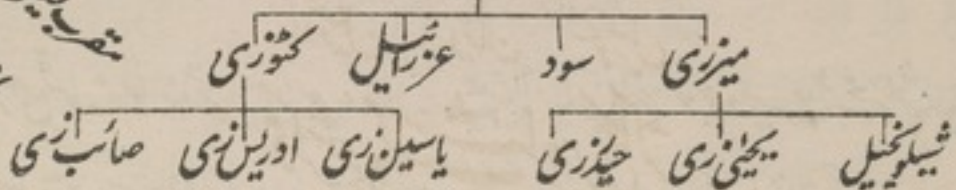
## ذکر شجره نسب ساهنگ بن پینی

سahنگ



## ذکر شجره نسب بابی بن نعیم غنچه

بابی



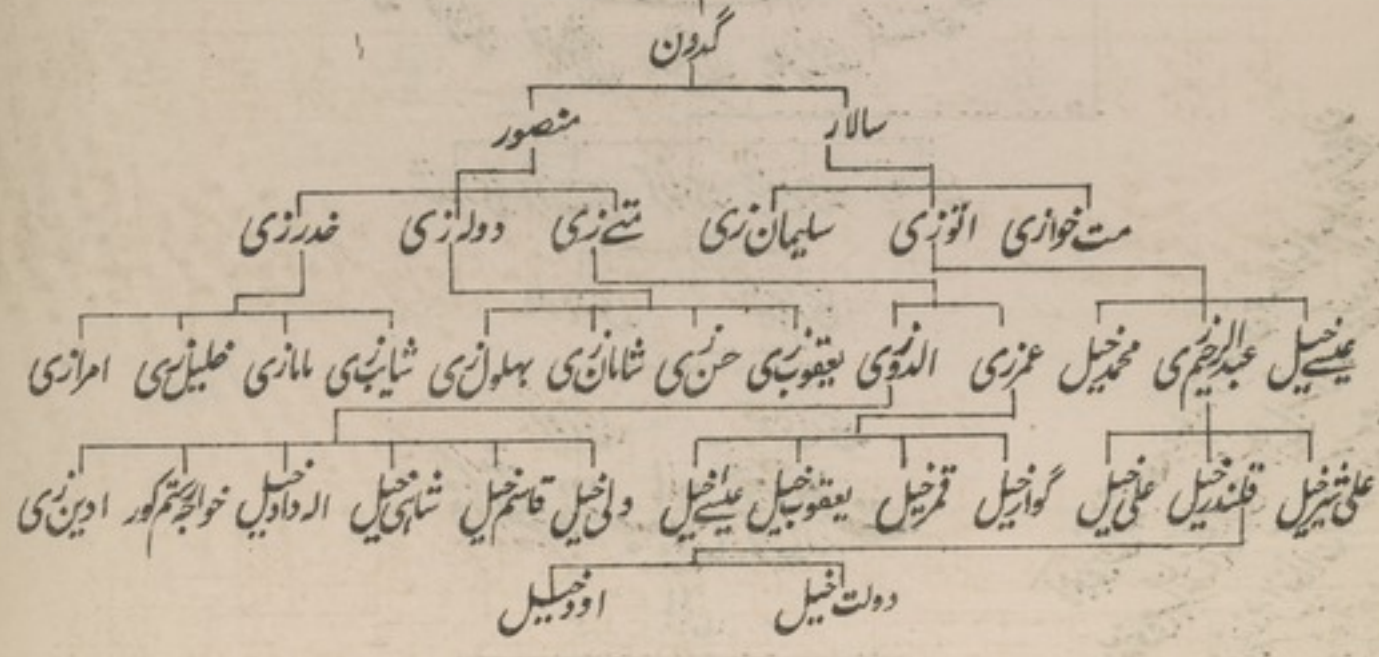
این بن نعیم غنچه چهار فرزند از خود نام برد که در این شجره مذکور است  
 مقرب پینی جلالی علی بن سید اسفندیار که در این شجره مذکور است  
 بنیاد غنچه زری از قباغان از نیا داده بود  
 بسامی سید خلیل  
 زانت ۱۱

آورده اند که در وقتیکه اقوام افغانه در کوهستان خود ساخرو فیروزه سکونت داشتند در آن عهد که کرموش اعلیٰ کارطان وقت کرده هم در آن کوه لاش او را در تابوتی نهاده مدفون ساختند و در عهد سلطان غیاث الدین چون سلطان مرحوم مسجد جامع بهرات را بنیاد نهاد و آن مسجد قائم نمی شد شخصی از اولیای وقت بهرات به سلطان مدوح ایما فرمودند که اگر تابوت کارطان را از مدفن بر آورده متصل دروازه مسجد جامع مدفون سازند انشاء الله تعالی مسجد قائم خواهد شد بنا بر آن سلطان مرحوم تابوت او را



از کوه طلبد متصل در وازه مسجد جامع بهرات مدفون ساخته بیکت آن بزرگ مسجد قائم و تیار کردیده اما حال قبرش در دهنه  
 در وازه سمت دست راست موجود است مردم هنگام خول و خروج مسجد جامع بروح او دعا فاتحه خیر و مغفرت می خوانند  
 می گوید عبدالضعیف شیر محمد مولف ساله ۱۰۰۰ که بنده اله خود مع فرزند ارجمند خود محمد حیات خان چندین بار هنگام نماز جمعه خواندن  
 در مسجد موصوف ریارت قبر تبرک او نموده و بر وحش دعا و فاتحه خیر خوانده و بر او خود نیز در آن مکان از حق تعالی جانشانه دعا  
 خیر الدارین خواسته امام مردم ساکنان آنجا سے اورا کا کڑیگیویند بلکه کاک نیکه می گویند حقا که کاک ملی کامل و صاحب پس بود  
 هنوز تاثیر نفس زکی او در بعض از خاندانها اولادش موجود که بے عبادت زهد با وجود ارتکاب معاصی از آنها خوارق سر بر  
 می زنند و چون این قوم همراه سائر اقوام افغانه از کوهستان مذکور برآمد بر ملکه و سیح کوهستان بطرف شرق قندار تا گوشه  
 جنوب قبضه سکونت نمودند بجانب شمال حد کاکڑ متصل ببلک غلزئی و طرف شمال باطل غرب علاقه از عمتان و آن حصه ملک  
 توبه است که در قبضه در انبیا انچک زمی است حد غربی و جنوبی شان متصل به بلوچستان و چیز منصل ببلک سپین ترین است  
 و آن کوه شاخ قیسی غراست و تمام علاقه کاکڑ را کوه احاطه کرده - طائفه تائینی ساکنان غور و ساخر که ریاستگاه شان قبضه تصور  
 قلم و بهرات است خود را از طبقه کاکڑ می دانند کاکڑ ان نیز می گویند که برادران ما هستند اما در حقیقت این قوم از قبائل والوس  
 قدیم موسوم بافغان است که بر اسم قدیم شاخ خود در وطن غور باقی مانده است و بسبب برادری که هنگام سکونت افغانه در  
 کوهستان غور با کاکڑ و قبائل او دیداشتند منجمه تم کاکڑ خود را می شمارند

### قوم گدون



این قوم خود را شاخ کاکڑ می شمارند اما سند تحریری این مدعا در کتب قدیمه انساب افغانه موجود نیست دعوی ایشان آن است که ساهنگ  
 بن کاسی علاوه از علی خلیل و موسی خلیل و دیگر گدا داشت که بسبب نزاع از قوم خود جدا شده رفته تا چند مدت در کوه سفید قامت  
 داشتند بعد از مدتی از آنجا برخواستند در کوهستان لواچی چچو و هزاره آباد شدند چونکه پنی و کاکڑ را مردم یک می شمارند ازین سبب  
 گدون نیز از شاخ کاکڑ محسوب شدند و این قوم را شاخ لعلی و داند سالار و منصور مشهورند و از ان هر دو چندین شاخها بر می آیند  
 چنانچه در شجره مرقوم بالا مسطور شدند اکثر گدون خصوص سالار در کوه هزاره برکنار رود آب تا علاقه اویش آبادند ملکشان بسیار  
 سرسبز و زرخیز است بجهت سلطنت جهانگیر در ایام بغاوت و خرابی قوم دلازاک مالکان این ملک پشاور این ملک را قبضه آوردند







و کجین پسر شیخ بن راسول پسر صلیبی که عبارت از کیو و بشکنی و درسی باشد سه فرزند خان زاد بودند که او شان را بفرزند می کلان  
کرده بود یکی ستاوم تنایو نمیا سوم بدنا و این هر سه خانه زاد و اصل اولاد کیو شدند از آنجمله بدنا را درسی جانب خود کشید و کتابها و دیبا داخل  
بشکنی شد محل حال تواریخی شیخ بیٹ علیا رحمت فرزند سوم قیس عبدالرشید پطمان چنین نوشتند که شیخ بن مراد بسیار عابد و زاهد  
و متواضع بود چنانچه از ریاضت و خدا پرستی بدرجه کمال خلایت رسیده و در آن جوانی تمام مالک عراق عرب میسیر سیاحت نمود و با بسیار  
از بزرگان صحبت داشته و او را سه فرزند زینب و یک دختر سواق شجره بوجود آمده از آنجمله اسمعیل فرزند کلانش را سطر بن برادر کلان او  
بمراه برد و این اسمعیل همان اسمعیل است که در حلقه اولیا و سطر بنی اسم ایشان در ذکر اولیا و این طبقه در مرآت الافغانه و دیگر کتب  
تواریخ مسطور است بمرتبه عالیه عوینت رسیده بود هر روز پنجاه گوسفند در سنگر خانه او ذبح و خراج می شد و کل و پاشچ و پوست گوسفندان  
ذبح شده مانجم کرده نگه میداشت علی الصباح چون شبان میان رزم می آمد هر راننده می یافت و بچراغی روشن بر دوا این طریق تا  
زمان حیات شیخ اسمعیل جاری بود در سطر بنی محسوب است و از شکم بی بی متو عاجزه شیخ بیٹ بزرگان طبقه متی بوجود آمدند در  
قدیم الایام طائفه ثنی نیز مشاع بگوطوالف افغانه در غورستان سکونت داشته و بعد خروج افغانه از آنجا اول بمالک ابستان که  
فی زمانه دار الملک آن بقند با شهرت دارد رسیده و زفته زفته از ابستان بکابستان سید در سمت مغربی کوه سلیمان آباد شده  
بعد از آن بر عین لقبه اقوام غلزی آنرا گاه قدیمه را گنداشته در حصه مشرقی کوه سلیمان بر رود گمل و تاک اقامت کردند و اکثر مردمان  
اینقوم بقریب سوداگری و ملازمی طرف هندوستان بقند چون در آنوقت در هندوستان سلطنت افغانه بود قدر و منزلت  
یافتند در اواخر سلطنت افغانه فتح خان ثنی در نواح گورو و بنگال خود مختار صوبه را برپا کرده آخر کار تاج و عمارد کرانی او را بدعا بازی  
کشند و بپیر نینوال چندین مردمان اینقوم بالمشافه بادشاهان هند بر عود جلیلا مارت فائز شده گروهی از اینقوم که بر رود گمل و  
تاک آباد بودند را او فراموشی ملک خود نموده تا حدود توئی که نزدیک کانی گورم است رسیدند بدینسان میگردد با وزیران  
رو نما شده شکست خورده پس پاشند و وزیران بر ملک او شان چنان تصرف کردند که او شان را از مقام قلعه کرنگی بگربال  
نیز فرود ساختند چون وزیران ایشان را برابر ملک باقی خود نمی گذاشتند بعضی خانچات ایشان بطریق خانه کوچ انتقال نموده بهندستان  
رفته جا بجای آباد شدند زیاد از نسل کجین اند که از نسل و سبون در حصه مشرقی کوه سلیمان باقی و آباد ماندند گویند آنوقت  
کوه گبر که از بنون بطرف غرب جنوب از تاک بطرف شمال واقع است در قبضه درگاڑی شاخ و سبون بود برنگر و فرقه  
کر نیز لویش نموده و مردمان بسیار از ایشان قبیل رسانیده جز باینکه عامله که بکامش رت بدر رفت مردس را باقی نگذاشتند  
در ملک رت از ان عورت دو پسر بوجود آمده نام یکی آدم نام دیگر معرفت بود چون بن تمیز رسیدند از اولاد و سبون و  
کجین استمداد نموده باکر نیز جنگیده فتحیای بنی ند و ملک کوه گبر از کر نیز استمداد نموده حسب شرط استمداد و حصه از ان بقوم و سبون  
و کجین داده یک حصه سوم را خود گرفتند و قوم کر نیز مغرور شده بملک مغربی خود که حال بران قابض اند رفتند مگر در نیوقت اکثر زمینها  
نماز کبر را شاخ دهناک از نسل کجین است بذریع بیع و رهن بقبضه خود آورده اند بمجلسه شاخه بی بی کوئی را سیدزاده میگویند یا  
از روتانی که فرزند صلیبی براسیم است نیم حصه داده از قوم ثنی شمار شده الحال نیز موضع کوئی بنام او آباد است - دیگر شعبه ثنی  
است این را نیز وصلی میگویند - اصل می شمارند گویند که علی بن بوبک طفل مجهول النسب یافته نام او رتن نهادند پرورش نموده  
شاخ رتن نری از اولاد رتن مذکور اند



### جلوه ذکر مجمل حال طبقه متی اولاد بی بی متون شیخ بیهوش شاه حسین شاهزاده غوری

بدانکه مورخین را در سلسله طبقه مذکور و نسب ملاطین غوری و غزنی اختلاف است بعضی او را از نسل ساسانیان بعضی از زمره کیانیان  
و جمهو مورخان از نسل ضحاک ماران ملک العرب و انجم اعقاد نموده اند اما معتبره قوی روایت جمهو است که شجرات انساب مشرجه  
دفا تر تواریخ شان میگوید قول جمهو نموده از قدیم الایام حال عمل و فتوح بر روایت جمهو است سوا ذکر که نوشته شد دیگر آن است  
که مصنف مجمع انساب مورخین افاغنه سلسله انساب طبقه متی را بشاه معزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن شاه بهرام غوری منتهی  
ساخته نوشته اند که این شاه بهرام جدا مجد این طائفه در عهد خلافت حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در حکومت غور از پیشگاه آنحضرت  
بارگاہ خلافت در ولایت حاصل نموده بود و مصنف تاریخ شتر ابوالقاسم هندو شاه در تاریخ مصنف خود چنین ایزاد نموده که  
شخصی از شاهان غور از اسلاف اجداد سلطان شهابالدین غوری مشهور حکومت غور از حضور حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه حاصل  
ساخته نامش شنید و نیز می نویسد که این شهنشاه دست شاه ولایت مسلمان شده این اختلاف فاحش است تطابق و توافق  
با همی این دو روایت مشکل است سیوم آنکه در میان اسامی اسلاف شاه بهرام و اسلاف شهنشاه بهرام تا ضحاک ماران درج  
کتب انساب طبقه متی شده و نامهای اسلاف شهنشاه ضحاک نیز تغییر و تبدیل بسیار واقع است بهر حال چون هر دو فرقی را اتفاق است  
برینکه قوم غوریان از نسل ضحاک تازی هستند قطع نظر از اختلاف دوم و سوم شان نموده احوال نسب و تواریخ طبقه متی را باینست  
کتب انساب و تواریخ این طبقه معمول شده می آیند نوشتن مناسب دانسته تجریر مجمل حال تواریخ و نسب این طبقه می پردازد  
در مجمع انساب مرقوم است که در زمان خلافت ولید بن عبدالملک بن مروان بادشاه مذکور حجاج بن یوسف ثقفی را که سپهسالار  
او بود با لشکر بسیار جهت تسخیر ولایت خراسان و غورستان تعیین نموده چون افواج حجاج بمیان غور رسیدند فی الجمله نفرته در ملک غور  
واقع شده بنابراین جوانی از امیرزادگان غور شاه حسین نام بنا بر نظرات انام و حوادث روزگار از مسکن و وطن بالوف خود بگریخت  
اختیار نموده اتفاقاً در قبائل شیخ بن رسید و نسب او نحویت که شاه حسین بن شاه معزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن سلطان  
بهرام و این سلطان بهرام فرمانروای غور بود و او در زمان خلافت امیر المومنین علی رضی الله عنه بکوفه بملازمست حضرت امیر المومنین  
علی کرم الله وجهه شرفش مشهور حکومت غورستان بخط مبارک آنحضرت بنام سلطان بهرام شد سلطان بهرام و پدرش پسرکش شاه جلال الدین حاتم  
داشت سلسله نسب سوری که بعد موم سلطان معزالدین محمد بن سام غوری است در هندوستان به شهابالدین غوری شهرت دارد و در هندوستان  
اسلام و شایع شده قلع سیالکوٹ از بنائے دست راجه جیو مارا او گشت پسر خود سلطان بهرام جمال الدین حسین نام داشت که جد حسین است مور  
سلطنت خاندان پسر بزرگ او یعنی جلال الدین حسین بود و نسب سلسله غور ضحاک برادر زاده دین موم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشود که بعد از جمشید بر سر سلطنت مسکن  
بود و ذکر نسب ملاطین غور و تواریخ ضحاک خراسان برینو جایزاد نموده اند که سلطان بهرام بن سلطان جلال الدین بن سلطان  
معزالدین بن سلطان بهرام بن فریدون بن بهمن بن سلطان اقبال بن طغرل بزرگ بن جمشید بن نغمین بن داراب بن نهال  
بن طور بن سکندر بن تناسب بن حسرو بن مندربن منذر بن سام بن کادوس بن رهاب بن کورد بن فرمان بن سلمان بن  
جمشید ثانی بن هر مزین قباد بن بهرام ثالث بن شناسب بن تورخ بن فریبز بن ازردست بن ارسلان بن ضحاک ماران  
بن اسن بن ارم بن سام بن آدم ثانی حضرت نوح علی بنیاد علی است سلام حاصل کلام آنکه نسب بهرام جد حسین بسبب واسطه ضحاک



تاری میسر آورده اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت او را در چاه دماوند سزگون آویختند و حکم قتل او را دو قوم ضحاک جاری فرمودند بنا بر آن اولاد ضحاک چون هیچ وجه خلاصی نبودست فریدون بیدار شد و از صخره قایم که مستقر سلاطین عجم بود فرار نموده پناه بکوهستان غور بردند و در آن کوهستان سرسبز آب میوه چات آبادان شدند چو قبل ازین این کوهستان از آدمیان آبادی نداشت آنان بعد بذریه کونت مردم نسل ضحاک تاری این کوهستان آدم نشین میموشد بعد فریدون فرزند خود تور نام را با عساکر بسیار بر سر ایشان فرستاده و برین قوم پورش ناموده اما بے سیراد بازگشتند این تقریر مصنف مجمع الانساب مرآت دیگر دفاتر افغانه و صاحب تاریخ فرشته تواریخ غوریان را بدین شرح ایراد نموده که بعد تسلط فریدون بر ضحاک تاری و مغلوب محزون نمودن او را در نیا ضحاک دو برادر یکی سوری دوم سام نام ملازم فریدون بوده بعد از آنکه سبب آمدن با جمعی از قبائل خود که در غنچه به نهادند زنده در آن جا پناه گزیده سوری سردار قبائل و سام سپه سالار گشت سوری ختر خود به سپهر سام شجاع نام داده بعد وفات سلم خراج سوری از برادرزاده و داماد خود شجاع منحرف گشته شجاع باز و چون خود دختر سوری چند قطار شتر بار کرده نفوذ و جواهر و طلا و نقره آنچه ممکن برداشته گزینته بکوهستان غور رفتند و در مقام روی زمینش قلعه متین بنا کرده با قلعه پناه گزین شدند و با ستقامت هارن با فوج فریدون مقابلات نموده آخر خراج برگردن گرفته امان یافتند و ذریه ضحاک یکی بعد از دیگری در اولایت بزرگ قبیل می شد تا بوقت دولت اسلام نوبت به نسب سیده داود در زمان خلافت جناب خاتم خلافت بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم برست میراثی اینان آورده مشور حکومت غور بخط مبارک شاه ولایت بنام او عطا گشت و سلسله نسبش بدین ترتیب است شمس بن حریق بن نبیق بن مسی بن زن بن حسین بن بهرام بن حبش بن حسن بن ابراهیم بن سعد بن سعد بن ضحاک هو بسطام بن مشاد ابن زیمان ابن افریدون ابن سامند ابن سفید سب بن ضحاک بن شهران بن سندن سیامک هو سام بن مرتاش بن ضحاک الکک و آن قبیل از نام شنب شنبی نسبی است و در زمان سلطنت نبو امیاز تا سزگشتن با اهل بیت بر کنار مانده و در وقت خروج ابو سلم مرد می بمردی رفت و در قتل اعلی با اهل بیت تقصیر نکرد و بنحی بن نهادان بن دریش بن درنشان ابن پرویز بن شنبی صاحب نامون الرشید بود و سوری بن محمد فرزند زاده امیر بنحی در زمان صفار بود و محمد بن سوری معاصر سلطان محمود غزنوی بود الی کلامه چون مصنف مذکور تا عهد سلطان شهاب الدین غوری بیان این سلسله که برادیت مذکوره اش سلسله نسب سلاطین غور است شرح وار نموده و کتاب مصنف اش کثیر الوجوه و خصوص مؤلف رساله هزار آبان زیاده تر ضرورت نیست که در اینجا منقوش خاطر بیان طبقه متنی است لهذا قلم را از تحریر آن باز داشته بمطلب می پردازد و کجای اعلام طالب تحقیق اختلاف مذکوره صدر نوشته است اینقدر احوال کافیت باز آدم بر سر سخن از تقریر مذکوره بالا معلوم است که طائفه غور را تعلق زیاده از بنی امیه با اهل بیت بوده و اطاعت بنی امیه را به هیچ حال گوارا نداشتند بنا بر آن چون حجاج با لشکر بسیار چنانچه ذکر آن در صفحه دیگر مسطور است بغورستان رسیده و ملک غور را از اطراف محاصره نموده و در میان او و اهل غور مقابلات و محاربات بوقوع آمده و درین فترات بسیار از غوریان جلا وطن پراکنده شده چنانچه کمال الدین محمود پسر جلال الدین حسن را گرفته بدار سلطنت نزد ولید بن عبدالملک بن مروان فرستادند و اکثر این غور متفرق گردیده بنا بر آن شاه معز الدین محمود بن جمال الدین حسین پسر شاه حسین نیز بنا بر فقره خاطر متوجه بیت الحرام شد شاه حسین مرافقت و موافقت پسران خودست داود تن تنها و پریشان حال بوطن شیخ بیط رسید و شیخ بیط بجانده آثار شرافت در ناصیه شاه حسین را در بیت خود جلوه داده محرم ساخت و مهربانی تمام بجای او مصروف داشت و در سبب و کجین پسران ملک بن او را مثل پسران



تصور میکردند تا آنکه جمیع کار و بار بصلاح صواب شاه حسین قرار یافت اگر چه بعد چندی در میان سلاطین عور و بنو امیه صلاح گرفته  
سلطان جلال الدین جن بر ما شده بر حکومت عور منصوب شد و دیگر عوریان جلا وطن شده با ما کن خود رسیده آباد شدند اما شاه حسین  
باز نیامد و مردم خود از نیاز متن نشانش او را مرده تصور نمودند چون امری از پرده عیب آشکارا شدنی و طائفه ذمی شان از نسل شاه حسین  
از عقیقه خاندان شیخ بیٹ بوقوع آمدنی بود شاه حسین را بمقتضای بشریت و جوانی با صبیبه بکوشش بیٹ که متونام داشت الفتی  
و مجتبی پیدا شده رفته رفته کار بجای رسید که بے رضا مادر و پدر سلسله و اصلت با هم درست کردند تا بعد چند گاه آثار حل ظاهر شد  
چون الله متوازی بحالت واقف شد بزبان ملامت عاجزه خود را سزانش بیکر داد اما چون شتر کار از دست رفته بود بگوشش شیخ بیٹ  
رسانید بشوهر خود گفت که پیش از آنکه اینکار آشکارا گردد و بگوشش اقارب و ابا بعد برسد مناسب آن است که این دختر را بمقدار این جوان  
در آریم شیخ گفت از نسب این جوان واقف نیستم شاید کفو ما نباشد پس چگونه باین امر رضی شوم والده متوگفت آثار نجابت و  
شرافت از حسین او هویدا است هرگز گمان نمی شود که از مردم اسافل باشد بعد آنصالح نزد شاه حسین رفته اصل و نسل از او تفسیر  
کرد شاه حسین که تا اینوقت اصل خود را ظاهر نمی ساخت زیاده برین نسل خود را پوشیدن مناسب است در جواب گفت ابا و اجداد  
در ولایت عور اشراف و حاکم اند اگر شما را شک باشد شخص معتمد و اعتباری خود را فرستاده تحقیق انمیعنی نمایند پس آن عقیقه این سخن را  
پسندیده بخند شیخ بیٹ رسانید بنابر آن شیخ بیٹ کاغذ دو ر را با مکتوب شاه حسین و انگشتری طلائی شاه معز الدین محمود که نزد شاه حسین  
بود بولایت عور فرستاد تا حقیقت حسب نسبت شاه حسین تحقیق نموده باز آید کاغذ چون بوطن عور رسید حقیقت اصالت و نجابت  
شاه حسین تحقیق نموده و انگشتری مذکوره را بان مردم نموده از معاننه انگشتری و دیگر علامات خاص عام عوریان تصدیق شرافت  
شاه حسین بودنش از خاندان شاهی تصدیق نموده و خطوط تصدیق امر مطلوب فرستاده حواله کاغذ ساختند کاغذ چون مع خطوط باز  
آمد اول بحالت تخلیه بلامت شاه حسین سیده گفت اصالت ایالت تو تحقیق نمودم که اظهر من الشمس است اما بشرط ظاهر سازم و مقرر  
را بحال نکاح در آری شاه حسین کاغذ را عمد انمیعنی داده بعد از آن کاغذ بخند شیخ بیٹ رسیده از حقیقت نجابت شاه حسین آگاهی یافت  
بشنیدن اینحال ضمیر شیخ که عیار آلوده کدورت بود مصفا گشت و در ساعت سعید نکاح بی بی متورا به شاه حسین بست و بعد از چند گاه  
موافق عمد بیجان شاه حسین دختر کاغذ مستثنی را نیز نکاح گرفت و بعد از چند ایام معدوده از بی بی متور فرزند زینب تولد یافت چون این سپهر  
پیش از نکاح بحالت وصال در دانه علوق یافته بود بدان سبب او را غلزی نام نهادند چه بزبان پشتون غل ذرد را وزی سپهر میگویند  
معنی آن غل زری ذرد پس باشد بعد از از همی دختر کاغذ سپهری تولد یافته نامش سروانی کردند بعد چندی از بی بی متور فرزند دیگر پیدا شد  
او را ابراهیم نام نهادند و اسم ابراهیم رفته رفته بلودی شهرت گرفت و وجه تسمیه ابراهیم بودی آن است که رساله باله کوه که وطن و  
سکن شیخ بیٹ بود در آن بسیار باریده آنجا رسیده با عیال و اطفال پایان کوه رفته ساکن شدند چون موسم  
بامان گذشت بعد از چهار ماه بیٹ مع قبائل بسکن خود مراجعت نموده هنوز آرام واقعی نکرده بودند که بیٹ علیه الرحمه بمسکوحه خود فرمود  
که بسم الله گفته اند یکدمان قدیم آتش برگیرانند چنانچه کن و جوش شیخ بموجب فرموده شیخ بسم الله گفته آتش از تنور بر آورد و بر افروخت  
و نامی سخت شیخ فرمود نام را بسیار که از دست خود قسمت کنم و بدانم که ازین فرزندان کدام طالع مند است بشنیدن این سخن ابراهیم  
پسر متور روی جلدی چالاکي آن نان را گرفته پیش شیخ بیٹ آورد و اوقات شیخ فرمودند ابراهیم لومی دمی بزبان پشتون لومی کلان را  
میگویند معنی آنکه ابراهیم کلان است بعد از آن دیگر فرزندان شاه حسین و شیخ آمدند و عرض نمودند که ما یان گرسنه ایم ما یان پاهم نان بده











به نام که کتاب را تزیین دادم از امر افغان یکی امیر افغان استم پس کیفیت خانانش مختصر حالیکه از دست منسوب  
 میزخی خیل قومیت از شعبه غلزی که در نسب نامه اسطوره است از بس شکلات تصدیق از یادگار اسلام خویش و از دیگر صاحبان  
 و افغان علم تواریخ موجوده صحت یافته و چنان موضوع گذشته که از میرازی خیل بسیار مردم بودند از جمله بقولے - که شمشیر برنده از خیر  
 بگوهر خدا و اد خویش است نه بجان آهن - جان محمد خان و بعد از آن نور محمد خان سرداری در سرداشته از راه مکت و قوت  
 دست درازی بر اموال اغیار و معاندان دراز نمود و بحدیکه از تیراه گذشته با طرف شمالی پشاور رسید نور محمد خان مع دوست محمد خان  
 فرزند رشیدش با وج ریاست نردبان خواست مردمان مخالف را تاراج می نمود بحدیکه در ۱۲۰۰ هجری در آغاز سلطنت بهادر شاه  
 بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بهند آمده در لوداری جلال آباد سکونت و زریده بسیار از مردم کشت و در بھلیه سید محمد فرزند  
 برهم گشت در گنل گدھه بیر تزیین در خاکراند سنگه راجپوت سولنگی ملازمت کرد چون خدمت نمایان نمود و رانی ویراپر خواند ملک  
 بیسره را بهی نهار رویه اجاره داد چون بیسره از برادری و دیگر اقوام فاغنه و آفریدی و بگنیش در دیار مالوه و دکن پراکنده بود  
 همه را یکجا کرده عزم ملک گیری را چنانچه اسلافش در سرداشت پیش گرفت و رئیس پارسون را کشت و بر اموال متاع و قصبه کرد  
 و تقار فوج ریاست نواخت و بعد ازلن ملک کنجی دائره و اوٹ دائره تاخت نموده راجی خان و شمسی خان را که از طرف فاروق  
 متقابله نمودند کشت - راجپوتان قوم دیورہ ملک جگدیس پور که ماه زمان بودند در قلعہ جگدیس جمع افسران کشت و بعد از آن قلعہ  
 بسیلیه شیتانته و خل قلعہ شده فاروق را کشت قلعہ سپاه خود سپرد بر پرگنات مالوه مثل مکلپور - کلکانوه - اونٹ کھیرہ غیاث پور -  
 انباپانی - سانجیت - چوراسی - چھانوه - کھام کھیرہ - احمد پور - باکرود - دوراہہ - سیو - اچھادر - دیسی پور - وغیرہ قابض گشت  
 و متواتر ملک را بقضه می آورد چنانچه در ۱۲۰۰ هجری بهوپال را بقضا آورد و بران قلعہ خود ساخت و شهر بنا نمود القصه زیاده از  
 نسی سال دوست محمد خان در ترقی جاہ و ملک کوشید و اندازستی زخم در جنگا برداشت بعمر ۶ سال در ۱۲۰۰ هجری بهوپال  
 جان بجان آفرین سپرد و اندرون قلعہ بهوپال موسوم فتح گدھه که بنا کرده اوست مدفون شد - و والد بزرگوارش در میر سیه  
 موصل یا هند است - و برادرانش شیر محمد خان در جنگ فاروق و الف محمد خان در جنگ بابوے مرٹھ و شاه محمد خان در جنگ لیا  
 بهادر - و میر احمد خان در جنگ لاور علیخان آصف جاہ کشته شدند - عاقل محمد خان بقضار الی فوت گردید - یا محمد خان سلطان  
 محمد خان - صدر محمد خان - فاضل محمد خان - و اهل محمد خان - خان بهادر خان و پنج دختران از سردارند کور یادگار ماندند - مانیکه  
 خبر انتقال دوست محمد خان بنظام الملک الی دکن رسید یا محمد خان را فرمود که پدرت بردگفت اگر افغانے بمیر چه شد مرادات  
 حضور بجایے پدراست این سخن بنظام الملک رازے خوش آمده خلعت فاخره با ماہی مراتب نقاره و نشان حاجب چتر داد  
 خطاب نوابی بخشید و دخیل بهوپال شد تا پانزده سال ملک و دست داده در ۱۲۰۰ هجری بر حمت حق پیوست و در اسلام گم  
 مدفون گردید - فیض محمد خان - حیات محمد خان - سعید محمد خان - حسین محمد خان - یسین محمد خان - و دو دختر نیک اختر ماندند بعد  
 از وفات فیض محمد خان پسر کلانش تربخت امارت نشست و بسیار صواب مقال دیده و به فتح منصوب شده آخر در ۱۲۰۰ هجری از  
 جهان انتقال کرد و در قلعہ کہتہ مدفون ساختند گنبد بزرگ بر مدفنش موجود است - چون فیض محمد خان لاولد درگذشت بشورہ رکان  
 ریاست مولابی بی حیات محمد خان برادر کوچک نواب مرخوم در ۱۲۰۰ هجری بر تخت ریاست نشست بسیار سخی و منصف و رحیم



و منصف مزاج بود و چھوٹے خان ماہر نزلت برافراخت بعدہ وزیر محمد خان باغوش محمد خان تزد نواب حیات محمد خان رسیدہ  
آمدہ مختار کار ریاست شد و مخاطب بوزیرالدولہ گشت در عہد این نواب سیکر از جنگہاے عظمیٰ بوقوع آمدند و حدودا ما بزور  
شیشہ و حکمت از عدائے بقبضہ آوردند در ۲۲۳ ہجری انتقال کرد۔ بعد انتقال نواب مرحوم در ۲۲۲ ہجری عیون محمد خان بجایے  
پدرش تگن شد و بعد بقائده ما چون مصال کرد وزیر محمد خان بر سر ریاست نشست و در ۲۲۳ ہجری شدت تپ محرق از دار فانی  
بدرجا ودانی رحلت نمود۔ بعد از عیون محمد خان و وزیر محمد خان چون وزیر محمد خان دو پسر داشت پسر کلان شے امیر محمد خان از بہت عالی  
خویش بر ریاست اتھفات نکر دلایم پسر کتر شان نظر محمد خان کہ خطبہ و از گوہر سیکر و ختر نواب غیث محمد خان شدہ بود با مریاست پرداخت  
و نواب نظیر الدولہ بہادری خطاب یافت در ایام قلیل انتظام فوج و ملک نمود و با سہ کار انگلشیہ سبب کار والا اقتدار انگلشیہ عہدست  
و ملک بقبضہ خود محفوظ نمود بعد انتقال تطیر الدولہ میان کرم محمد خان حکیم شہزاد مسیح کار پردازان ریاست بشورہ مہر ہنری صاحب  
پولیشکل جنٹ بھوپال و اکابر ریاست گوہر سیکر صاحبہ سیدہ را مختار ریاست بھوپال قرار دادند در ۲۲۳ ہجری نواب نظیر الدولہ رحلت  
کردند در انوقت نواب سکندر سیکر صاحبہ کیسال و سہا بہر بود از انجھت کار و بار ریاست بر طے کار پردازان سر انجام می یافت  
در ۲۲۳ ہجری نواب غیث محمد خان انتقال کردند و اولاد شان شازوہ پسر و دختر حسب ذیل بودند +  
پسران - نواب معز محمد خان - میان فوجدار محمد خان - حاتم محمد خان - بہادر محمد خان - عادل محمد خان - اکبر محمد خان - نواف محمد خان -  
عروج محمد خان - امرا و محمد خان +

دختران - سردار بی بی - سردار سیکر - وزیر بی بی - لادو بی بی - جمعیت بی بی - امانت بی بی - عوض بی بی - نواب گوہر سیکر  
صاحبہ قدسیہ + چون نواب گوہر سیکر صاحبہ قدسیہ بر سن امارت تکمیل یافت بشورہ اراکین صاحب جنٹ بہادر انگلشیہ نحوے قرار یافت  
کہ اسکندر سیکر و بعد نخواہد بود چنانچہ علی التواتر ہمان تجویز نظر حکام انگلشیہ ماند و بعد از سکندر سیکر آفتاب وجود شاہ جہان سیکر بر فلک  
سند امارت طلوع کرد و تا امروز موجود و جلوه کنان است لاریب وجود مسعودش باوصف اینکہ مستورات راستر با پیرھے بر فاقہت عام  
و استحکام انتظام متردل ماند نظر داشتہ جائیکہ ضروری دانند بلا توقف متردل و طریق جہان بینی را منظور خاطر خیر داشتہ بطریقہ کہ  
فائدہ مخلوقات رسد خود سامع و متبیین حالات می شود تقریرے لیاقتے کہ دارد سنٹرل انڈیا بجائے شہادت لیاقتے ذرن نصفت  
و نگہبانی مخلوقات و خیر خواہی مہکت موجود است پس زیادہ برین ذکر کردن چندان ضرورتے ندارد لیاقتے اوصاف اہل خاندان  
سلف در تواریخہا موجودان زیادہ بران ذکر کردن بے سود پنداشتہ کہ در نیوقت نظیر وجودش موجود است فقط ہر چند کہ از خط  
کتب و اسلاف خویش معلوم بود درج کردہ شد این خاندان غلزی است خلاصہ خاندانش در شجرہ انساب مشمولہ موجود است +















غلامی رؤسا مقبر بوده اند چنانچه ملک بخانی توخی که او را سلطان بخانی نیز می گفته اند در عهد اردشیر عالمگیر از رؤسای  
 ذمی اعتبار بوده که از پیشگاه پادشاه موصوف محافظت راه قلات و قزوین واقع از غناب از قطاع الطریق قوم هزاره بنام او مقرر  
 بود و این سلطان بخانی حسب حکم پادشاه مدوح در عرصه چهار روز مردم هزاره را از غناب خارج نموده در آن جنگ ملک ثانی  
 خان خیل بهادری نمایان بظهور آورد و در زمانیکه ملک بخانی سردار اقوام توران بود و جبار خان مورث اعلی شاه سلیمان خیل  
 ملک تمامی طائفه را بهم بن غلامی بود در جنگ پادشاه صفوی قتل سیده قبرش میان جلال آباد و کابل است در آن نواح بسیار برت  
 و سردی می باشد و آن نواح کمینگاه زردان است لهذا این مثل مشهور گشته که زردو گرگ بقبر جبار بعد سلطان بخانی حاجی مهرخان  
 معرفت میراولیس هوتک شهرت یافته فاین میراولیس دختر زاده سلطان بخانی سمات نام بود و ملک بخانی در جنگ وازی  
 در میان خترگی و سنگسرخ مقتول گردیده بود و حالت تسلط میراولیس بر افغانستان بعضی ممالک است که در ایران که شرح وارد ممالک  
 می شود که راست محتاج بیان نیست این میراولیس در عهد خود بر قوم توخی نیز بابت مالگذاری حکم فرمود و توخیان این حکم نو را  
 بر خود ناگوار نموده مفضی بزراع و جدال قوم توخی و هوتک شد و بنا بر آن بعضی توخیان از ملک ترنگ فرستادند تا جانب غناب  
 رفتند و باقی توخیان در گروه شده حسن خیل و دیگر مردم این گروه گرد آب استاده و آب تازی جمع شدند و پیر خیل و دیگر اقوام  
 متصل شان بر اراضی موسوم اموکائی جمع آمده بر کلات خاص حاجی عادل ولد سلطان بخانی قابض گشته و پسرش مسی بانی که جوان  
 و جنگجوی بود و یک قلعه خور و بر کناره ترنگ نزدیک کلات بنا کرد و قوم هوتکان را تمام تنگ ساخته آخر از دست هوتکان  
 قتل رسید و قلعه او را هوتکان گرفتند محمد خان معرفت سجای رنگو ولد کبکی خان برادر زاده میراولیس در آن قلعه مقیم شد و در ایام خروج پادشاه  
 افشار بر ممالک قندهار شاه حسین هوتک امیر قندهار بجزم تسلط بر توخیان چار هزار هوتکان را بر سر توخیان فرستاده به مقام بل شکر بر توخیان  
 حمله کردند و بیایس را از توخیان قتل رسانیدند اشرف خان الیاری خان بعد حادثه غناب با سپه بگسوسو گند کردند تا که این بدله بگیرند  
 بخانه نروند و نمانند و برادر برادر میران نیزین و اند شده به مقام چاران واقع غرب هرات مل نادر شاه شدند و نادر شاه الیاری خان را  
 در اصفهان مقرر کرده اشرف راهله خود جانب را بر خود ساخت بعد از فتح هرات در عرصه چهارده ماه بر سر قندهار سواری فرموده  
 قندهار را نیز مفتوح ساخت و در ایام یورش نادر شاه بر قندهار عبدالغفور خان ولد حاجی رنگو حاکم قلات غلامی بود و برادرش عبدالغفور  
 بمقام سر ضد خروشان را بجمع کردن لشکر بنا بر مقابل نادر شاه رفته بودند و چون از بیجا نب خبر یافت بیجا نموده بمقام شبیر بسیار  
 از مخالفان را قتل رسانیده موسی خان پدر مدو خان و زانی اسحاق زمی مشهور حاجی دو مکی برقت یورش شبیر را بر نادر شاه بود  
 و موسی خان قوم ترکی نیز شامل نادر شاه بود و قتیگ نادر شاه سمت قندهار برگشت خان ترکی را مع چهار هزار فوج بر تسخیر قلات مامور ساخت  
 و بعد فتح آن خان ترکی قلعه دار قلات شد و بعد صاف نمودن قندهار و قلات نادر شاه اشرف خان توخی را بیکر بلگی غوغشتیان مقرر کرده  
 بل توخیان را از هوتک چنان گرفت که بکناره و پانصد خانوار هوتک را بطور خانه کوچ بایران ترکستان بیضی را به بندوستان فرستاد  
 بعد نادر شاه به صد پادشاهی احمد شاه ابدالی اشرف خان حاکم قلات غزنی بود و در حمله اول همراه پادشاه به بندوستان رفت بعد مراجعت  
 از بندوستان بموجب اغوا سرداران درانی اشرف خان مع حلیم خان فرزندش نیز الیاری خان مقید گردیده در قید خانه مردند و از طایفه  
 ابراهیم بن غلامی آزاد خان سلیمان خیل مرد نام دار و الوانم و از دشمنان سخت کرم خان بود و بر سلطنت ایران غوغا نموده هم دیام  
 محاربات با کرم خان دوستی پیدا کرده چون کرم خان پادشاهت فارس گرفت دست بسیار آزاد خان زرد و سلامت با عزت ماند



بعده پسر آزاد خان بتقیی بیک لغمان آمده مقیم شد تا حال اولادش در لغمان است و احمد شاه ابدالی بعد تمام نمودن کار اشرف  
والیار توخی حکومت قلات غلزی بر سورخانی خان با بکرزی عطا کرد مگر بعد چند روز او را توخیان محمدزی مقتول کردند سورخانی خان را  
دو پسر بود رحمت خان لشکری خان سید رحمت خان هم کاب احمد شاه می بود و لشکری خان در قلات می بود بعد تخت نشینی تیمور شاه  
پسر احمد شاه امو خان ولد اشرف از سلیمان خیلان طلب شد و حاکم قلات و توخی و هزاره چات ملحقه شد و نور احمد خان ولد حاجی  
سردار هوتک مجوز شده خطاب اقلاص قلیخان یافت آمدنی دیره اسمعیلخان و بنون و او را گون با و عطا گشت امو خان هم  
فساد از او خان الکوژی و جنگ کشمیر گشته شده او را که پسر اندولی نعمت خان فتح خان میر عالم خان بعد شاه زمان لی نعمت خان  
بر جاسه پدر مقرر شد چون که کم سن بود بنا بر آن مولی داد خان موسی خیل سر بر او مقرر گشت و قتیق شهاب الدین خان ولد رحمت خان  
نیره الیاری خان سر بر آورد در میان توخیان جنگ خانگی وقوع یافته و سبب تی شهاب الدینخان آن شد که ولی نعمت خان جلالت  
بادشاهی با امین الملک با برهنه راهجو بر زبان آورده امین الملک که وزیر بادشاه بود شهاب الدین را که رقیب لی نعمت بود  
پرورش نمودن گرفته و از مال خود نیز او را مددی داد ازین پر خاش انیقوم دو گروه شده نصف طرف دار ولی نعمت نیر یار  
شهاب الدین گشته گلهای یکدیگر بر سر قلات غلزی قابض می شدند چنانچه درین مخالفت مولی داد خان نائب ولی نعمت خان  
مقتول شد و بعد از آن لی نعمت خان نیز که تبعاً غارتگران هزاره رفته بود قتل رسید پس از آن برادرش فتح خان ستار و مختار  
گشت در میان شهاب الدین مجادلات می ماند تا وقتیکه قوم غلزی و درانی را با هم جنگ شروع شد سبب آنکه چون در میان  
شاه زمان شاه محمود فساد بوقوع آمده احمد خان نورزی هر اول شاه زمان با شاه محمود شامل شد و بیاعت و غابازی احمد خان شاه زمان  
شکست خورده بعاثه ای حالات گروه غلزی اراده خود سری و آزادی نموده عبدالرحیم خان هوتک ولد نور احمد خان نیره حاجی بنگورا  
بیادشاهی خود برآستند و شهاب الدین توخی را وزیر او قرار دادند و سبب اتفاق شهاب الدین با عبدالرحیم آن شد که عبدالرحیم دختر  
خود صاحب جان را که شهاب الدین بر سر عاشق بود او زوجه شاه زمان ما و رشا نهاده ناصر قیصر بود مع زیورات و فرش و غیره بگلی  
سامان شهاب الدین داد و شهاب الدین بایس سدودی راه غنیمتین گردیده عبدالرحیم خان بنات خود بایس گنجت سلیمان خیلان  
سمت کابل رفت و طائفه توران را بر ابراهیم هر دو متفق شده مستعد پیکار شدند و بعد متقالبه با فوج شاه زمان شکست خورده پنجاه مرد  
از غلزی مقتول شدند عبدالرحیم خان قلات غلزی واپس رفت - باز بروقت جنگ دیگر در انیان با عبدالرحیم خان سمسرخ خان  
توخی قبل از وقوع جنگ شامل در انیان گردیده در نیجنگ بمقام جلاک امو کانی در میان کوه سرنج با غلزیان شکست خورده از قوم  
توخی هشت هزار مرد قتل شدند و هوتکان که سواره بودند اکثر بر سلامت بیرون رفتند - باز بوقت بهار در جنگی که سرداران غلزی  
عبدالرحیم خان هوتک و شهاب الدین توخی و سرداران دورانی عبدالحمیدخان بارکزی و سیدالخان الکوژی و آدم خان پوپلزی  
و شادی خان اچکنزی عرض بیگی و سمنده خان با نیری بودند غلزیان دیگر بار شکست خورده بسیار قتل رسیدند لهذا انیسال بوم  
پسال قتل غلزی شد سال دیگر وقت بهار چون احمد خان نورزی همراه فوج کابل می رفت مرم شتخ توخی جلالزی زیر حکم ملاز عفران  
نیره زاد ملک بخانی بمقام هلان با طبر او حمله نمود مگر خود شکست خورده از طرف او ششصد مرد مقتول شدند و احمد خان نورزی  
واپس بقندهار آمده مع فوجی گران از دورانیان اتواب شاهین متوجه سر کوبی توخیان گشت مگر فایده بران مرتب شد که فرمان توخی  
مع شهاب الدین فتح خان بالاس کوه قلات رفتند بعد با رغنداب کوچ نموده بر آل عیال غلزیان حمله نمود و بیگنا مان بسیار قتل سازید



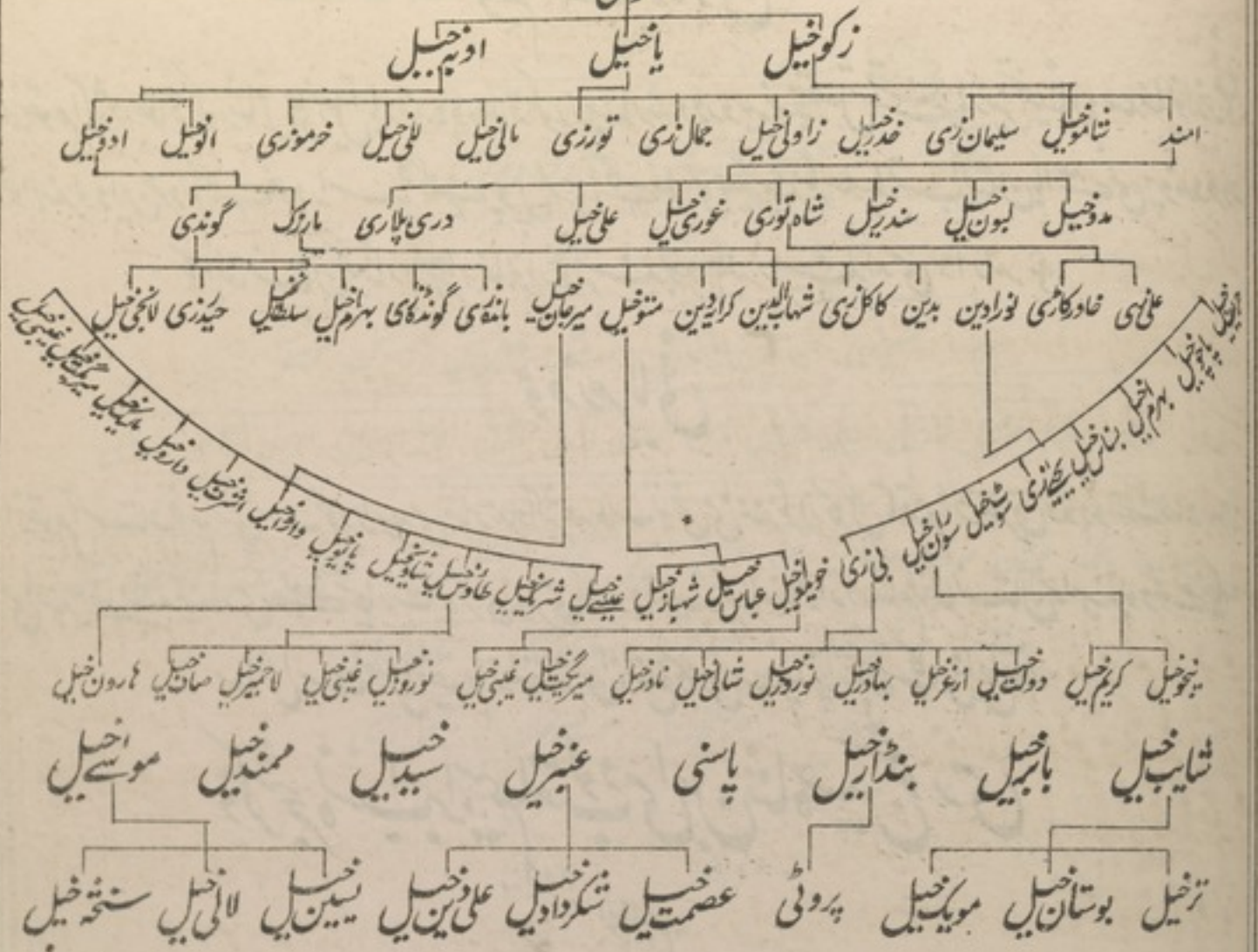
و این جنگ آخرتین بود میان توخی و هوتک در میان بده عبدالرحیم خان و شهاب الدین خان بطرف کوهستان ممانی گرسینه رفتند  
 عرصه اندک بعد از آن شجاع الملک بملک کاگرد پناه گرفته بود چون شهاب الدین خان فتح خان شکر الله خان لد عبدالرحیم خان باو  
 ملاتی شدند بکلی چند روز بادشاه شد گریه سبب آنکه شهاب الدین خان تا ایام زریست سلام اودا نکرده علاوه از آن شنید که شهاب الدین  
 قلعہ بمقام نادک تیار نموده ناراض تمام گشت و گلستان خان اچک زری را برسماری آنقله مامور ساخت و فتح خان ابا بکر زری را نیز  
 همراه او فرستاد و او شان آنجا رسیده قلعہ را محاصره کردند و شهاب الدین خان در وقت غفلت بران فوج درانی حمله کرده سواران منفر شده  
 رفتند و گول اندازان توپخانه قتل رسیدند و پتیه تا توپخانه را سوزانیدند و در رخنه های توپخانه بیخ زدند تمام رستان آن توپخانه پاید مانده  
 وقت بهار صحبت خان پول زری فوج تازه از کابل گرفته توپخانه را برعهده سوار کرده چند روز قلعہ توپخانه را نموده گرانام او را پس شدند  
 تا آنکه در ۱۳۹۹ سرکارانگریزی بر کابل فوج کشی نموده از انهدم ساخت و بعد مراجعت صحبت خان پول زری شهاب الدین فتح خان  
 باهم جنگ آغاز نموده و کاز بجای ساندند که فتح خان محسب برادر شهاب الدین را در علاقه خاکه مقتول ساخت اینجا دولت تازنگی فتح  
 تازه ماند و بعد از آن بسبب بصلاحت شد چنانچه سمنده خان با دختر شهاب الدین شادی کرد و دختر خود را بمنصو خان نبیره شهاب الدین  
 پس از آن امیر دوست محمد خان الی کابل بحکمت علی و جرأت در یورش متواتر علاقه توخی را چنان بائمال و کمزور ساخت که قابل کشی  
 نماند و حیثیت خانان شهاب الدین خان بسیار کم شده بر سلیمان خیلان نیز خود امیر صاحب نیز وزیر محمد اکبر خان باره فوج و ستاد  
 و فتوحات متواتره حاصل ساخته چنان گوشمالی داد که با وجود کمال کثرت یک نخت ترک بناوت نمودند و نیز در تمام قوم غلزی شکی  
 کل باقی نماند هر شاخ و ملک رعیت گشتند و مالکندار شدند بعد فوج کشی نادر در افغانستان خان کوچ فرمودن بکنار و پانصد خانوار  
 بترکستان ایران هندوستان انقیوم هوتک اکثر در مرغ و هر دو طرف بارین غر و سور سارمن اندند چنانچه عیسکی در مرغ  
 و اما غر و بلجاری در گردش جنگل و غاپولان و شعبت زری در روغنمای و اکازی در حرنائی و دمنندیا و تون زری بمقام سوری  
 و غلزی در هندو و در اناغرمی باشند و این ملک هوتک از قندهار چار منزل طرف شرق شمالی و از قلات غلزی یک منزل طرف  
 شرق جنوبی واقع است بالفعل در انقیوم میر عالم خان نبیره زاده عبدالرحیم خان هوتک سد و خان خانان کلان اند جمله هوتک  
 تخمیناً هزار خانوار و جمله توخی پانزده هزار خانوار خواهند بود اول عروج چنانچه مسطور شد در قوم توخی بود بعد ترقی قوم هوتک  
 بر درجه دوم افتادند و مکان مشهور در ملک توخی قلات غلزی است و قوم توخی در وادی ترنگ از پل سنگه تا شیبیار و نواحی آن  
 آبادند و شمالی حصه وادی از غناب ملحق ملک هزاره است و میزانه در قبضه توخی است و از وادی ناوه در حصه جنوبی و پائینه  
 و دره خاکاک نیز توخی آبادند ابا بکر زری در جنگ در سراسر شاه مردان ناوه می باشند و باقی غلزی در شیبیار و هتاع سند  
 و سایر آن نواحی آبادند - یک محله توخیان متصل شهر کابل است ملحق دیربهمان واقع است سلیمان خیل از روی تعداد بر تمام شایخها  
 غلزی کثرت دارند تخمیناً پنجاه هزار خانوار توأند بود و او شان چارالموس مشهورند ملک سکون او شان بر دو حصه منقسم است  
 جنوبی و شمالی ازین هر دو حصه سمت جنوب قصبه خیل و شمالی مردم اول درجه اند و این مردم مع شایخها ملحقه در حصه جنوبی بدین اند  
 در علاقه کته و از ادین خیل زخیل قلندر خیل شکی خیل شاه توری جلالتی کلاخیل مموث خیل شریل و غیره قامت دارند و  
 نصف زرمت خصوص حصه جنوبی زرمت در قبضه خیلها سلیمان است - و علاقه نانی غنط متعلقه کته و از نیز از آن ایشان  
 است و در وادی خواو دیگر علاقجات متفرقه می باشند و در تقسیم شمالی ستانی زری خواه سلطان زری احمد زری اقوام درجه اول اند







# شجره نسب قوم خردی



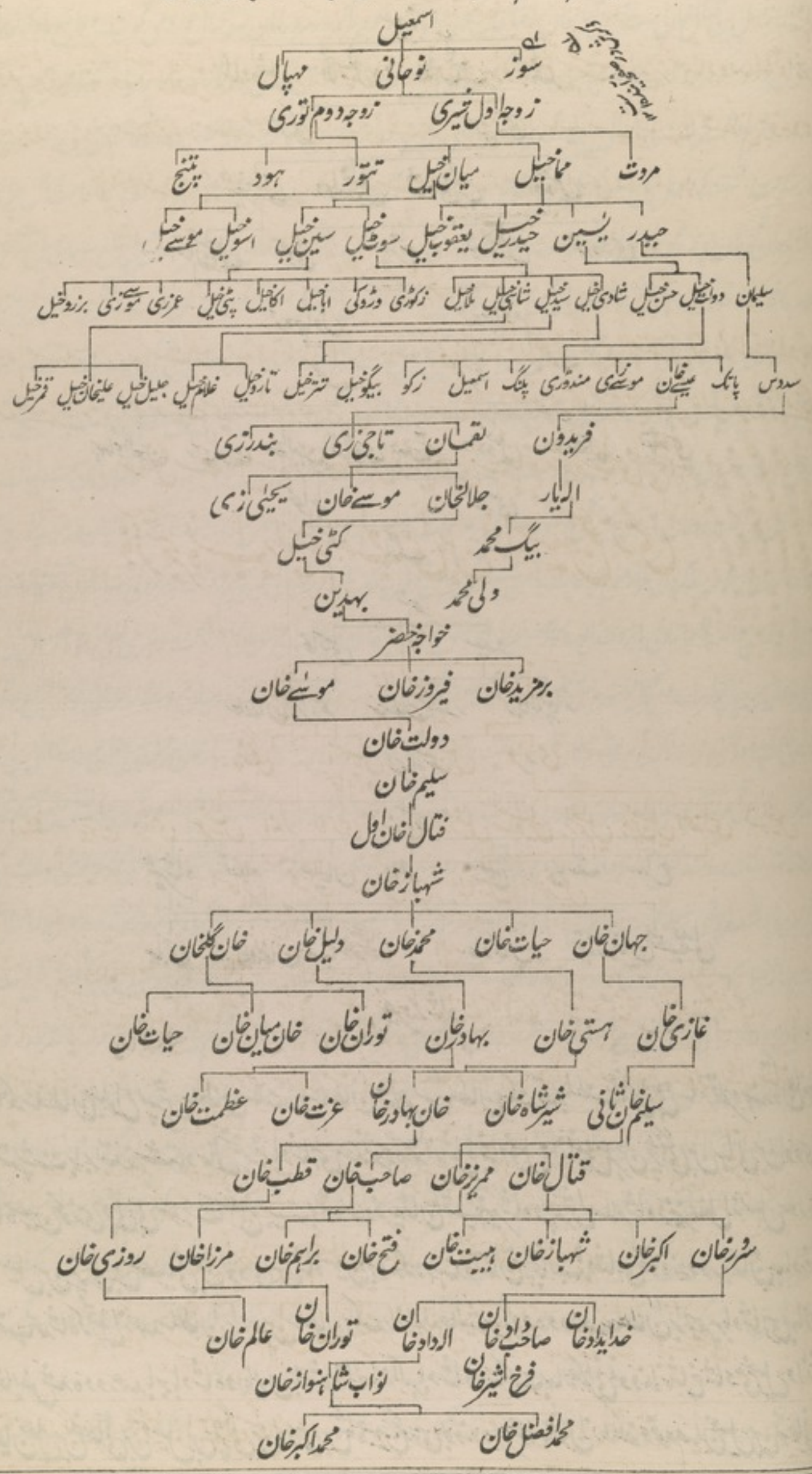
ذکر اجل تواریخی قوم خردی نحوست که این قوم خود را شاخه از غلزمی مقرر نموده اند و میگویند مگر قوم غلزمی این دعوی قبول نمی کنند و غلزمی قصه بنیقوم را چنان بیان می نمایند که سهاک و حیب رفوس بر راه میرفتند خرکس پر بار بلا مالک یافتند هنوز بخر سید بودند یک گفت که این خراز باشد سهاک گفت چون حر را تو گرفتی بار هر چه باشد از ما باشد و قتیکه نزد خر پر بار رسیدند از یک طرف نان آورد جو و از طرف دیگر طفکی شیر خواره بران یافتند پس سهاک موافق شد طرفک را بجان آرد و بهیاط با خر و شمولیت نان چون که که از اربان پشتور و طه میگویند این طفک را خر و طه نام نهادند و قتیکه بالغ شد نظر بر شکل طفک که او را از طائفه اشراق تصور میکرد او را با دختر از خاندان خود شادی نمودند و از شکم آن عقیقه آن مرد و خر و طه را سه پسر بوجود آمدند چنانچه در شجره ذکرشان نوشته شد این قوم تخمیناً شش هزار خانوار باشند که بنیقوم آن کوستان است که بطرف مشرق کشته و از متعلق کوستان خیل تا سلسله کوه مذکور موسوم بر مل واقع است یک حصه از ملک خردی میان علاقه اورگون است که در آن قوم فرملی و یک شاخ تاجک می باشند خردی میان را چهار موضع کلان است از جمله مرفه کلان تراست سولے آن خردی میان که پیشه بونده گرمی دارند اکثر خردی میان پیشه زمینداری دارند ملک زرعی ایشان اگر چه از کشته و از خوب است مگر در سال یک فصل میشود و فصل او شان سه ماه زیر برف می ماند و مالدار می دوزند بزرگتر دارند همراه قوم ذریری فرملی که در ددان اند سخت نزع دارند و ما علیه النزاع فریقین علاقه فرملی است و بنیاد این نزع در عهد سلطنت احمد شاه ابدالی پیداشده میگویند که در آنوقت ملک زیران قبض نام از شاخ تو جیحیل و ملک و میان شمس الدین نام بود خردی میبخت که فرملی از ماست و وزیر میگفت که ما قابض ایم برین تکرار نوبت بچنگ سیده در انجنگ خردی میان شاخ مازک را شامل خود ساختند و از وزیران شکست خوردند بعد از آن از مازک استنداده نموده از آن باز مازک







# ذکر شجره نسب اسماعیل بن سمان بن لودشاه حسین









که بعد از خاندان کرمانی بر بعضی از ممالک بنگال و دکن حکمرانی نمود و قتلخان معروف میان قتلخان و شاهنشاهی که منحل دولت خیل از نسل ملین نوحانی بود که بعد از خاندان میان لاج بنگال رفته و بعد چندی بالاستقلال حاکم شده چنانچه ذکر شد در میان حکومت خواجه عثمان گذشته است حال کرد و نوابش هنوز خان ملک و از نسل این قتلخان است این قتلخان را قتلخان کلان و قتلخان دوم را که پدر سردر خان بود قتلخان حردمی گویند و واضح باد که نوحانی ابن اسماعیل را دو منگوه بود نام یکی سمات شیری که از شکم می شود پیدا شد و نام منگوه دوش توری بود که از فرس قما و میا و توتو غیره جمله پنج پسر وجود آمدند و مرقم فاعنه مرقم را پسر نوحانی و اولاد توری را تور نوحانی میگویند و را بتدخیر خروج افغانه از غوطه افغانه مرقم در فغانستان مغربی در حصه جنوبی ملک و از سکونت داشتند که الحال شاخ سلیمان خیل بر آنجا قیام است مگر در موسم گرما از کوه و از بطور خانه کوچی اکثر کوهها رفته آنجا اقامت مال چراسی میکردند و اکثر مردمان گذران پونده گری اختیار ساخته اند که پیشه کاشتکاری نمیدوند تا آنکه زوجه جسمی از دواخان ملک مغرب سلطان خیل شاخ سلیمان خیل سماوی را غلام ملک کوروز علانیده بجلا فکده و از بره میان تین مرقم ناپناه گزین گشت غلیان با اتفاق جمعیت نموده بر سر دواخان رفتند و مرقم نیز با اتفاق گزین غلیان از راه ننگ افغانیه بتقابل ایشان آمدند و بعد کشت و خون بسیار از طرفین غلیان شد و بسیاری از مردمان دیگر نوحانیان قتل رسیدند بلقیه از ملک کوه و از جلا و اختیار ساخته کوچی شدند بطوریکه وقت تابستان در علاقہ وانه اقامت می داشتند وقت زمستان ببلقان شرقی و جنوبی کوه کشت سلیمان یعنی قمر سیه در نواح ملک روهری و در این کوه مخفف مرقم خداست جا بجا تادریا ابا سنده از آنکس پیر شده مالداران بالچراپی می نمودند و سواگران آن سمت بنجاب و سند و در جستان می رفتند و در آن زمان تین پسر بزرگی و سورو سترانی بر علاقجات ملک روهری و در این قیامت ملک کوه دند تا آنکه نوحانیان از سبب کرب و سختی با مردم ویران نمودند و پیدا کردن تکلفی زراعت با تین پسر بزرگی قریض نمودن ملک ناک از پزنگیان غیره چشم دوشته و پسر کردگی شهباز خان منور و خان زمان خیل که تمام طوایف نوحانیان بایر و کنداپور و کاکر و غیره با خود متوقف ساخته بعد مقامات پزنگیان سویان از ملک روهری اخراج نمودند و خان زمان جمع نمودند دیگر نوحانیان چنانچه مرقم و خلیل تورو و خلیل بر ملک ناک قیامت نمودند و علاقہ روهری و در این زمان بعد از مرقم در میان مروت خان زمان قوش نزاع بوقوع رسید و مرقم غایب و دستگیر از ملک کوه بر بعضی خیلان مخرج ساخته بعد چندی در خیلان قوم گنده پور استنداده نموده جبار خان مرقم خیل خان سواد نامی می قوم گنده پور با مرقم قوم گنده پور همراه خان زمان رفته بر مرقم غایب مرقم و دواخان اخراج نموده و در خیلان بر ملک ناک قیامت نمودند و مرقم بملک قتل واقع آنرا خیل ناک گفته شد و در ابتدا قبل از ظهور دولت اسلام بر ملک قتل مذکور هندوان بدین مذهب مگر آنکه کونست داشتند بعد سلطان محمود غزنوی شهاب الدین غوری آن قوم بر باد شده و بعضی بر علاقجات قیامت نمودند که آنها را فرق سرنگ و سبل و عیسی خیل شاهان نیازی اخرج کرده بر انقبض نمودند و در موضع کمال الحال شاخ مرقم پها خیل سکونت دارند بطوریکه در گنبد قرارگاه خود ساخته و از رود کورم نه بر کشیده در میان رود کورم رود گنبد بر جای یک قصبه لکی است آبادی شروع کردند و باقی در خیل جنوبی قرارگاه مقرر ساخته و در آن زمان مسمی سرنگ لار شته بود و هنوز قصبه مرقم نیازی بران علاقہ قرار نیافته بود که مرقم میا شاخ نیازی بسربند دن سرنگ عیسی خیل حصه ملک کوروشان را ناراض شده از قوم مرقم مدعو شده مروت که منتظر این طور موقوف بودند با فری مینا خان ترخیل و قتلخان مونس خیل جمعیت نموده مال مواشی نیازیان را زده بردند و بعد بدی این صلح نمودند که گنجان مینا خان بعض دیگر ملک مروت تمام قتل واقع جنوب رود کورم گرفتند مگر مونس خیل این صلح را نانتظر کرده و بر سر کردگی قتلخان بقا میکه حالاً مونس خیل است با نیازیان جنگ نمود و در آن جنگ مسمی سرنگ قتل رسیده تمامی نیازیان سواک شینجان مونس خیل ازین ملک خاسته و طرف شرق دره ننگ رفته آباد شدند و بهین مناقشه قتلخان را نیازیان در شکارگاه مقتول ساختند و در عهد دولت کیر پادشاه مرقم تان برین ملک قصبه کردند و این ملک را فیما بین خود

بر چهار حصه قسمت نمودند - سارا یک حصه - نونا خیل یک حصه - مونس خیل یک حصه - هستی یک حصه - بجهاد شاهای تیمور شاه سدوزی



قلندر خان ملک قوم آدم زمی قسمت سابقه را فتح کرده بنا بر اداء کلنگ بادشاه سه حصه ذیل کرد تپی موسی خیل معنونه خیل  
یک حصه بهرام اولاد سالار یک حصه درمی پلاره یک حصه و تا عهد سکھان الیه مکر برین حصص شده آمد که آنوقت اکثر متعل بریران  
خارج از تقسیم بود ازینها هر که زیاده تر آباد نموده بر آن قابض شد مگر زمین آبی و نهر کورم که هنوز موافق حصص تقسیم قدیم اندالقصه  
در مغزنی حصه تپی موسی خیل معنونه خیل دور وسط بهرام و در شرقی حصه درمی پلاره سکونت دارند \*

## ذکر شاخ دولت خیل و غیره

آورده اند چون بسبب رعایت تلفی فیما بین تن پرتگیان لکان ملک و روپری و مردمان دولت خیل و دیگر نوحانیان کوچی و مالدار  
نزاع و عداوت پیدا کردیده خان زمان و دیگر نوحانیان چنانچه در حالت قوم مروت بالانند کور شد بر ملک ملک قابض شدند  
ملک ملک را در میان خود با برین حصص تقسیم کردند از قوم مروت یک ذند و از قوم دولت خیل یک ذند و از میاخیل یک ذند و از توتور  
یک ذند مقرر شده زمین متعلقه ڈیره بخصه یعقوب خیلان مقرر کردند بعد از آنکه خان زمان خان کٹی خیل بعد از خیل خان گنڈاپور و قوش بر مروت  
غالب آمده قوم مروت را از ملک مخرج ساخت و مروت را ضبط کرد و ثانیاً وقتیکه در میان قوم گنڈاپور و میاخیل کشت خون  
واقع شد و در میان خیل را نیز ضبط فرمود و چونکه ریاست این قوم از قدیم متعلق بنجاندان کٹی خیل بود و خانان کٹی خیل از قدیم با قوم  
خود سلوک برادرانه می نمودند وقتیکه ریاست به قتال خان ابن سلیم خان که قتال خورد و عبارت از آن است رسید و س با قوم خود  
سلوک برادرانه متروک ساخته صوت سختی و حکمرانی خود سری بروی کار آورد و بنا بر آن لکان کٹی خیل دولت خیل اورام که بر خان  
پسرش مقتول ساخته و سرور خان که پسر شلوار و بیکار قتال خان بود بسفارش ظفر خان برادر گل خان از قتل سلامت مانده هنگام فرصت  
گریخته بکابل رفته پیش تیموشاه سدوزی بادشاه افغانستان دادخواه شد و بادشاه چند هزار فوج مهذاب حواله او نموده روانه  
شده چون شباک نزدیک رسید گل خان مذکور با وجود دشمنی دولت خیلان را بنا بجداری سرور خان ضمایش نموده دولت خیلمان  
نیز بضمایش گل خان و عهد و سوگند گرفتن از سرور خان سولے مهران کٹی زمی که بر سوگند سرور خان اعتبار نداشتند نزد عمر خان  
میاخیل بدرابین رفت و دیگر تمامی نزد سرور خان حاضر آمدند بجز و حاضر شدن سرور خان عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته  
هشده کس خوانین و معتبران را که در شوره قتل پدر و برادرش شریک بودند یکجا و نیز دیگران را که بوئے از داعیه داشتند مقتول  
ساخته بعد چندے گل خان را نیز کشت و ملک ملک را از دولت خیلمان خالی نموده پانصد سپاهی را ملازم داشته در علاقہ ملک  
قلعه محکم تیار ساخت و باغ آراست و بیاست را بر انصاف ترجیح داده سخاوت را نیز پیشه ساخت بعد فتح یابی بر قوم گنڈاپور  
در جنگ ڈیره قوت و شوکت او زیاده گشته و در سال ۱۸۹۲ م کرم وفات کرده پسرش اله داو خان بر جای او شت که هنوز سال کامل  
نگذشته بود که در سال ۱۸۹۳ م رسیدن فوج کمور نونال نگه شباک از بی فانی مصاحبان و اهلکاران اندیشیده معقبایل فرزندان  
و اسباب بکوه وزیران مسعود گریخته رفت و سکھان بر ملک قبضه نمودند و ملک از سر کار سکھان در تنخواه ملتانیان بجایی جانان  
پاینده خان خواجکزی و حیات اله خان سدوزی و عاشق محمد خان علی زمی بطور جاگیر عطا شد در سال ۱۹۰۱ م در عهد گورنمنٹ  
انگریزی ملک ملک باز به نواب شاه نواز خان پسر اله داو خان عائد گشت \*



## ذکر شاخ میان خیل

در ابتدا این شاخ نیز مثل شاخ صورت پیشه تجارت و مالداری داشته تا بتان در اراضی و اثنه اقامت کرده وقت زمستان بطور خانه کوچی بدامان کوچی غیر انتقال می کردند و گاه بعلاقه ٹاک و گاه در علاقہ ترنه عیسی خیلان و اکثر در علاقہ درابھٹن اقامت و مال چرایی می نمودند و در آن زمانه مانکان قبايضان ملک در ابھٹن و چو و صوان طایفه سروانی بودند و قتيکه شہباز خان ملقب خان زمان سردار کئی خیلان دولت خیلان بحد تمام اقوام نوحانی و سائر اقوام پونڈگان چنانچه گنڈ پوران و باڑان و کاٹران غیره بر اقوام پونڈگان قبايضان ٹاک و سواران قبايضان روٹھری غالب آمده بر ملک ٹاک قبضه نموده و پھر ویران بمانند بعد از آن نیز شاخ میانیخیل تا چند سال بدستور پونڈه مانده اما در سالی که پونڈگان قوم بختیار که در اصل سادات و شہو باغیان اند و آمد و رفت او شان از دامان باغغانستان مغربی و از افغانستان مغربی بدامان شامل شاخ میانیخیل می نمود او شان در آن سال در علاقہ بھٹن اتراک داشته در میان مردم بختیار و سروانی بر سر زراعت تلفی جنگ سخت بمیان آمده و بختیاران سروانیان را شکست داده از درابھٹن خراج نمودند چون بختیاران تنها قبضه ملک در ابھٹن را مشکل می دانستند بختیاران مردم قوم میانیخیل را که آن سال کرسیچات او شان در علاقہ ترنه اتراک داشتند طلبا بنیدند و میانیخیلان کرسیچات را از علاقہ ترنه کو چایندہ بعلاقہ درابھٹن آوردند و هر دو قوم بالاتفاق بر ملک در ابھٹن قبضه نموده اراضی بارانی را بر چهار حصہ چنانچه سه حصہ از میانیخیل و چهارم حصہ از آن بختیار قرار داده برین تقسیم ساختند و ارضی آب سیاه را نیز چنانچه تا حال شده می آید برین موجب فیما بین هر دو قوم تقسیم یافته از هر دو قوم فتنه بعضی سکونت در ابھٹن اختیار نموده در تردد و آبادی زمینات مصروف شدند و باقی هر دو قوم بدستور پونڈه مانند چنانچه تا حال این هر دو قوم مقیم و کوچی موجود اند و در آن نزویکی شہالم خان کئی خیل باز خان زمان خان ناراض شده مع آل و عیال نزد میانیخیلان آمده میانیخیلان او را حصہ از آب سیاه زام مشترک در ابھٹن و چو و صوان بخشیدہ خان موصوف موضع شہالم را آباد ساخت بعد مدتی چون در میان قوم گنڈاپور که در آن ایام بر روٹھری سوریان از اندک ایام سکونت پذیر شده بودند و قوم میانیخیل قتالی بوقوع رسیده و در آن مقاتله بر ہم خان دیگر سپہان خان نور خان سید خیل سردار اقوام میانیخیل از دست مردم گنڈاپوران قبیل رسیده و بعد صلح نیز نقارے بنیاط میان خیلان باقیمانده خان زمان خان سردار کئی خیل دند حصہ میانیخیل واقع ٹاک ضبط نمود و بنا بران میانیخیلان نیز موضع شہالم خان کئی خیل واقع حد در ابھٹن را ضبط نمودند - بعد از آن بدتے چون خانانی قوم گنڈاپور از قوم بر ہم می بقوم عمران زعی انتقال نموده نوبت ریاست گنڈاپوری بملک بارخان بر خیل بکئی خیل رسید مردم قوم میانیخیل و بختیار باعث عداوت و نزاع که از عهد خان نور خان پیدا شده بود بالاتفاق موضع آباد کردہ سین خان کلاچی فیروز خیل را که حالاً معروف بشہر کلاچی است غارت و تاراج کرده روٹھرا و سمت در ابھٹن شدند و لشکر گنڈاپوران بطور چغیز از موضع لوٹی بر آمده بتعاقب ایشان فتنه بر مقام اراضی موسومہ کٹھڑینہ کہ بفاصله یک نیم میل از کلاچی طرف غرب و جنوب واقع است با لشکر میانیخیل و بختیار مقابلہ نموده گنڈاپوران فتحیاب و میانیخیل و بختیار منہزم گشتند و مردمان کار بسیار از میانیخیل و بختیار بضر بشمشیر گنڈاپوران قبیل رسیدند که کیصد و چهل مرد کار خاص از قوم بختیار بکار آمدند از آن بعد بعضی خانجات بختیاران بمقام مرقدہ سلمه رفتند و سکونت افغانستان مغربی اختیار نموده موسوم بختیاران مہنجی شدند - و از قدیم الایام خانانی قوم



میان خیل در شاخ سیخیل شده آمده و این قوم همیشه در خراسان و دامان با قوم کچی خیل هم مساوات زده و دعوی برابری داشته اند و در وقت سلطنت افغانان بودیان شاه خیل و پرنگیان سورجی مردم از شاخ میان خیل با مارت عظمی هندوستان و بادشاهت بهار و بنگال رسیدند چنانچه سابق مذکور شد و از عهد سیدخان سوٹ خیل تا عهد عمرخان و عظیم خان پسرش یازده پشت برابر ریاست اقوام سیخیل در این خاندان نازده عمرخان در عصر مؤلف شهید گردیده +

### حالت قوم تتور

نخوبت که این شاخ نیز مثل شاخ دولت خیل و میان خیل تجارت و مال دار و پونده بودند تا بتان رادر نواح و اشته و زمستان در علاقه دامان میگذرانیده اند هنگام تسلط و قبضه خان زمان کچی خیل با اتفاق تمام شاهان و حاکمان این قوم نیز شامل تسلط مانده بعد قبضه نو حاکمان بزرگ حصه از آب و ارضی گرفته یک نخت تقسیم شدند و این قوم نیز در سابق الایام برابر دولت خیلان بود بعد مدتی اول بعد نادر شاه افشار ایرانی و در وقت خانی شازرگ خان بسبب مقاتله و مقابله با مغلان بسیار مقتول و کم زور گردیده ثانیاً در وقتیکه این قوم بر یعقوب خیلان یورش نموده و بسیاری از مردمان یعقوب خیلان را بقتل رسانیده چون صاحب دوغان و دیگر مکان یعقوب خیلان نزد گنڈاپوران پناه آورده طالب بدو شدند و لشکر گنڈاپوران به دگاری ایشان کم بسته بر موضع تتوران تاخت کرده اکثر مردمان کاتتوران را با نقتام یعقوب خیلان بقتل رسانیدند از آن باز طایفه بسیار کم و کم زور گردیده الحال سواشی چند خوار و چودنی دارند

### احوال تاریخی قوم نیازی

مرقوم است که نیازی ابن لودی را از سه زوجه سه پسر و دو نوزادان جمله بابی که از شکم سرانیه بود شخص خدا پرست بوجود آمده بمعامله دنیاوی توجیه کم داشت و در ابتدا سکونت اقوام افغانه در افغانستان مغربی تمامی اقوام نیازی در نواح غزنی سکونت داشتند که الحال نیز چند خانچات ایشان در آن نواحی موجودند و بسیاری از این قوم پیشه تجارت پونده گری داشتند چنانچه تا حال می دارند بعد سلطنت سلطان بملول لودی به هندوستان آمده نزد بادشاه موصوف عزیز شدند و بدو سلطنت شیر شاه سومی بر عهد مائے معززه مارت و وزارت فایز گردیده در آن با اختیار شدند از آنجمله بیست خان نیازی لقب عظمی همایون صوبدار لاهور و پنجاب گشت در اندک عرصه چنان ترقی و کمندت و شوکت جمعیت یافتند که با سلام شاه سور مقابلت نمودند و از سبب این سرکشی در پریشانی و تباهی افتادند فی الحال در افغانستان مشرقی واقع سوال در ریائے اباسین دامان و قتل سواشی اقوام عیسی خیل موسی خیل و موستانی و سرنگ دیگر شاهی مدار و قوی نیست و نیاز زبان شاخ مژیل و کنڈی و متهی اگر چه پیشه پونده گری سوداگری دارند اما در جمعیت و کثرت کم اند از شاخ کنڈی گروهی در ملک خوست ساکن زمین دارند و نیز طایفه از شاخ کنڈی در ملک خوست و بنون که آن ملک از کوه هندوکش طرف غرب و شمال از آب گزان طرف شرق واقع است سکونت پذیر و زمین دارند و گروهی غفیر از این شاخ در ملک ٹاک سکونت و زمینداری دارند اما این کنڈیان خود را از نسل لودی می شمارند و از قوم نیازی خود را محسوب نمی سازند و الله اعلم بحقیقه الحال غر

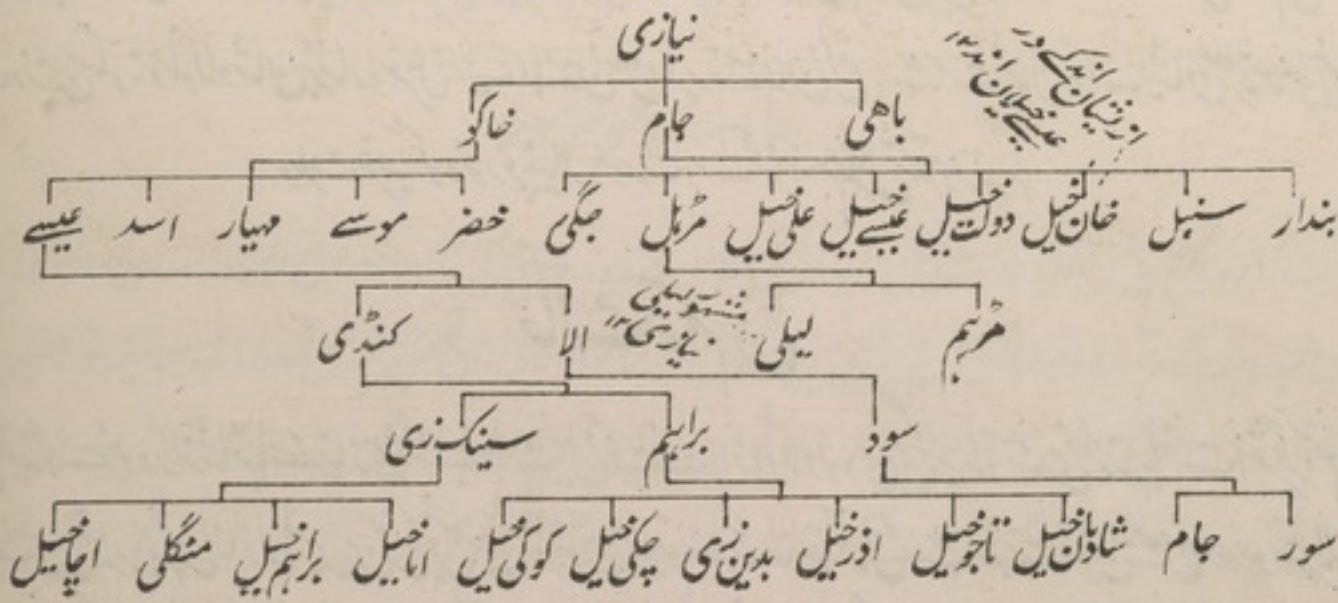






چونکہ محل حال تو ایچی قوم مروت در اثناء ذکر احوال تو ایچی میاخیل کوئی خیل سابق مرقوم شد ثانیاً ذکر آن بیفائده دانسته آن فرزند ختم

### ذکر شجره نسب نیازی بن لودی بن شایح عجمی



شجره نسب این طایفه موافق روایت فخرن فغانی چنان است کہ بالا نوشته شد یعنی نیازی پسر لودی و عیسی خیل پسر نیازی

است اما در کرسی نام عیسی خیلان چنین دیده شد کہ عیسی خیل کہ قوم عیسی خیل از نام او مشہور است بن عمر بن

خرط بن زرام بن نور بن ممیم بن گن بن جمال بن نیازی بن لودی بود بدین شرح کہ نیازی را

سہ منکوحہ بودند زواج اول از قوم سروانی بود کہ از و باہی متولد شد و این باہی

مرد خدا یاد و تارک الدنیا بود زواج دوم سمات زکریہ قبیلہ پڑنگی بود

از و جمال متولد شد و جمال صاحب مال جاہ بود زواج سوم

او ز اولاد بن بن مٹرن بود کہ اورا

نیازی در آخر عمر وقت

پیری نکاح

کردہ

از و خاکو

متولد شد و خاکو خوردترین

بود چون نیازی را وقت موت شد

ترتیب اورا حوالہ جمال کرد پس جمال اورا تربیت کرد

و مٹرن بن بکابن جمال چون متولد شد جمال زن وے اسجا کو داد و خاکورا

ازین زن کہ شش پسر بود آمدند سرہنگ میار تو شانی پچن حیدر سپانی بنا بران ذکر

شجره نسب نیازی موافق کرسی نام خوانین عیسی خیل نیز مناسب تصور دیدہ شد

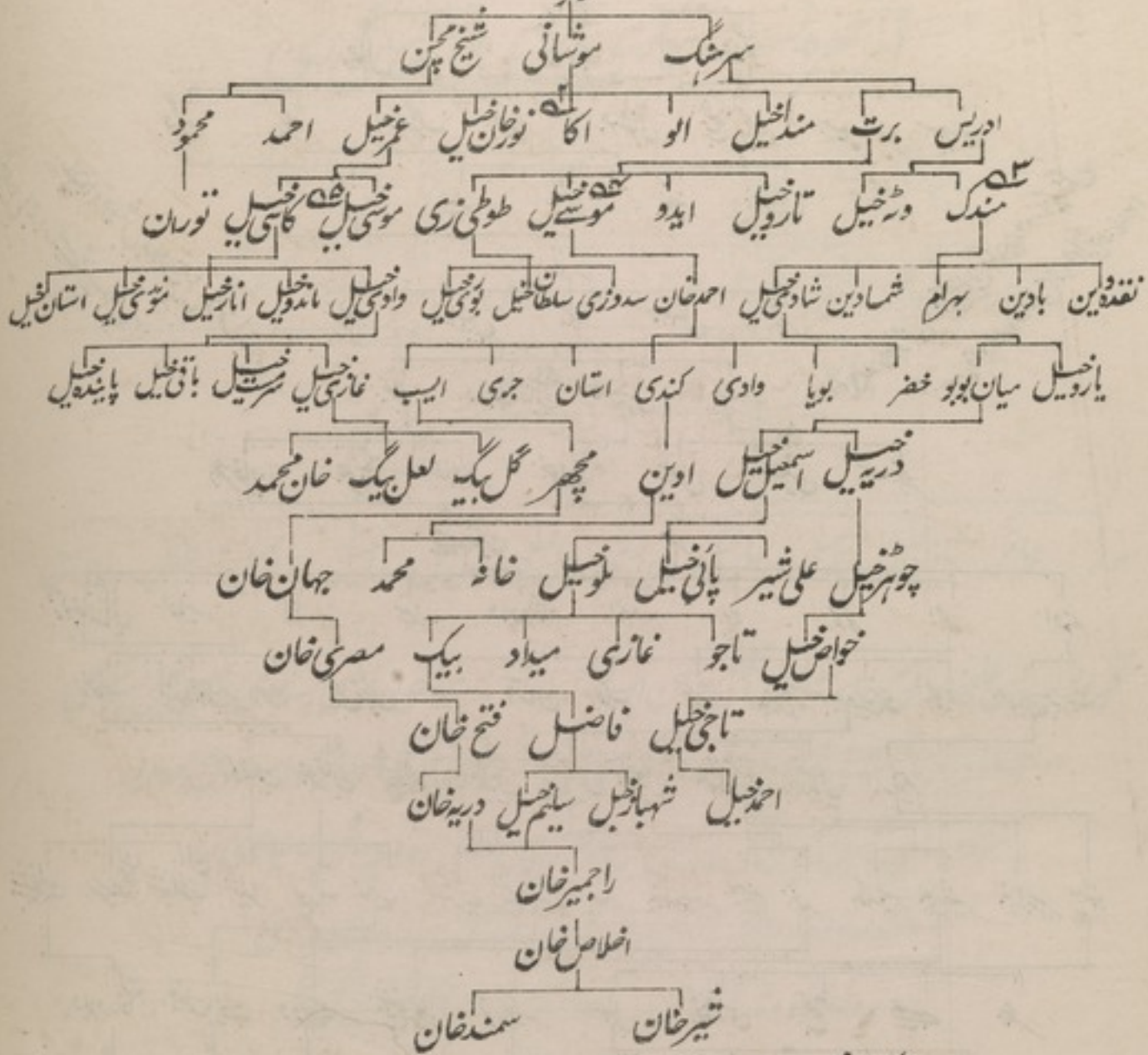






# ذکر شجره نسب اولاد خاکو بن نیازمی

خاکو



۱۵ چونکه ذکر مجلس اقوام نیازمی نیز در صفحات سابقه در ذکر قوم مروت نوشته شده اند اکر آن را اطناب دانستنه آن نمی پردازد ۱۲

۱۶ دعوت خلیل از اکا اند ۱۲

۱۷ ویرا تور مندک گویند مرد بزرگ بود ۱۲

۱۸ مونس خلیل و ایدو خلیل

و تارو خلیل

۱۹

دری پاره

می گویند ۱۲

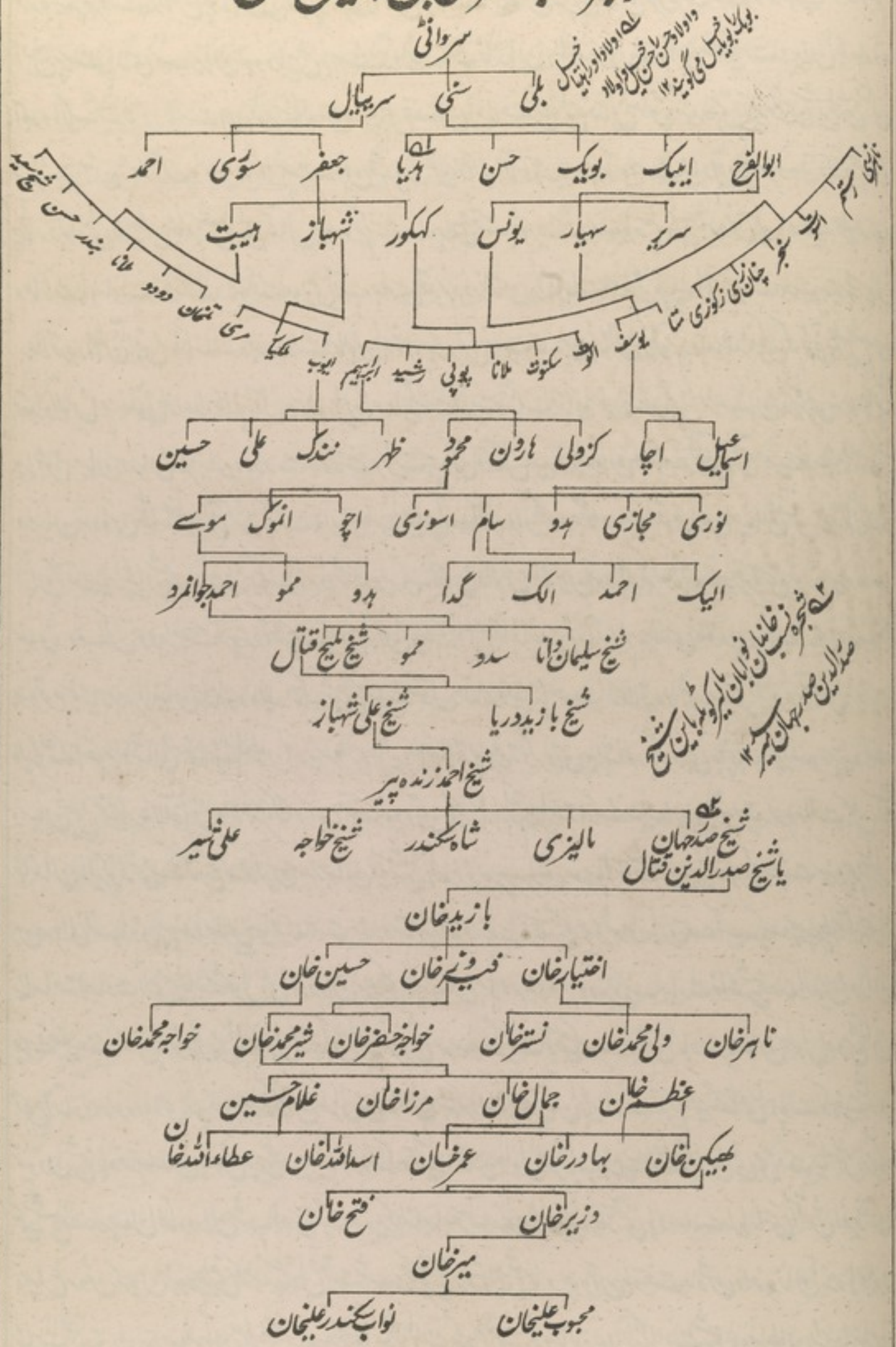
۲۰ مرد بزرگ بود پدید فرج رفت

اولادش را حاجی مرغای گویند ۱۲



# ذکر شجره اولاد سروانی بن شهاب غنوی رمی

سروانی





حال تواریخی قوم سردانی نحوی گفته اند که بعد سلاطین ضعیف اهل اسلام در در سلطنت شهاب الدین غوری الواس سردانی بر شهر  
 حره بند معروف در ایشون چو دحوان علاقجات دامان کوه تخت سلیمان که پیش از ان مردم هند و بوده مذہب و مردم  
 آتش پرست پارسی نسب بران بود و باش داشته از صدقات غازیان اسلام بر باد شده آن علاقجات ویران مانده بودند  
 آنگو و مالک شدند ریاست این قوم بنانان سرپال خصوص باسلام شیخ ملیح قتال متعلق شده می آید و این شیخ ملیح قتال  
 شهر کنه در ایشون را متروک و ویران گذاشته این شهر در ایشون را که حالا آباد و موجوده است آبادان فرموده در وازه شمالی  
 چهار دیواری در ایشون بنام شیخ ملیح قتال موسوم گشت اما در آن وقت شهر در ایشون بسیار سمور و بار و نوق بود و چار دیواری  
 و عمارات با اسلوب داشت و ریوقت سوامی آب جاری قدیم و درختان و خانجات خام بیکر چپه باقی نیست مدت مدید در میان  
 بر علاقه در ایشون قابض مالک مانده بعد دولت بهایون بادشاه جلاوطن خراب شدند سبب ال این قوم دو امر شدند یکی کم قوتی و قلیل شدن  
 تعداد الواس قوم مغلوبی از اعدای خرابی اول بدنیطوریان قوم عاید گشت که بابت ننگ افغانیه فرور شدند فی از سوران و طبری نمرود و انیا  
 در ایشون در میان سوریان و سرانیان عدوت رونما شده نوبت بجدال و قتال رسید و بر میدان موسوم شرفی واقع سمت غرب در ایشون گشته  
 در میان هر دو تن جنگ عظیم و نوق گشته و کشت خون حیاب بمیان آمده اکثر مردان گار و جنگا و هر دو قوم بران میدان قتل رسید باقی ماندهگان  
 از ان واقعه بسیار پشیمان شده دست از جنگ باز داشتند و هر یک از ان الواس مقتولان خود را که هزار تا بودند در قبرهای خود سپرد خاک  
 نمودند و بمسکن خود مراجعت کردند و آخر کار نتیجه این فساد آن دیدند که قابل مقابله احدی از اقوام سرحدی نماند چون آب جاری و ملک سرحد  
 بود قوم بختیار بر سر و انیان حمله نموده بعد اندک شوخی چیزه مقتول شدند و بقیه السیف از علاقه در ایشون بیخار گرویده بعضی نمرودین  
 مالیکو که بمقوم او شان منجانب سلاطین بود و سردار و جاگیر داران علاقه بودند و گروهی به پشاور و گروهی به پنجاب پراکنده شده رفتند  
 و میان خیل و بختیار بالاتفاق و الا شتران در ایشون قبضه نموده آن ملک را با تقسیم ساخته مالک زمیندار در ایشون شدند و حالت مجمل ریاست  
 خاندان مالیکو که نوبت گشت که شیخ صد الدین صدر جهان بن شیخ احمد زنده پیر سردانی سرپال و شاعلی این خاندان که بر پشت سیزدهم پسر پسر  
 بن سردانی نسب آدمی پیوندد بطریق سیاحت سمت هند و ستان رفته و از دریای ستلج عبور نموده آن محل آب یک چشمه بود که نیکو فیروز  
 بنا ساخته بعبادت الهی حلیت مشغول می ماند در ان نزدیکی یک موضع موسوم به جوم بود نزدیک عبادت خانه شیخ صد الدین در ان  
 عوین ضعیف مسلمان از قوم ملی می ماند و اول از بهر آن صالحه مرید شیخ موصوف گشت و قتیکه صدر جهان با دختر سلطان بهلول بود و اتفاق  
 نکاح افتاد و اراده ابادی دید کرد و بجای آن نیکو ملی می ماند موضع بنا کرد اما مالیر پس آن از بنا های قدیم مالیر ننگه نامی را چوت و کیفیت شادی  
 نمودن شیخ با دختر سلطان بهلول بدین طریق بیان نموده اند که قتیکه سلطان بهلول از پنجاب به حیره سلطنت گیری ملی می رفت قیامش نزدیک  
 یکیش شیخ صدر جهان افتاد و در ان شب بادی سخت وزید که طنابهار و میخانه خیمه را بر کند و از سختی باد احدی را یارای آتش افروختن  
 و چراغ روشن کردن نبود چنانچه که حسب معمول وقت شب بر تکیه شیخ روشن می شد و با وجود آن با وسخت روشن و افروزان مانده با وجود  
 نهایت تنگی با و بیج صدر آن چراغ نمی رسید از معانی این حالت هر کس را تعجب رونما بود چون از کرامت شیخ بود سلطان را بمعانی این  
 کرامت ارادت و عقیدت تمام پیدا شده با امر بزیارت شیخ رفت و در دل خود عهد کرد که اگر من بر سلطنت و ملی کامیاب شوم دختر خود نکاح  
 این شیخ خواهم داد و فضل الهی آن مراد سلطان بهلول بحصول رسیده حسب شرط نکاح دختر خود با شیخ نموده دوازده موضع کلان پنجاه و شش  
 موضع نور و مسد دیگر لوازمات بطور جبهه دختر خود در جاگیر شیخ صاحب زرانی داشته پس از ان صدر جهان شادی و بیم بنانان چگون



نمود چون از عالم فانی بعالم جاویدانی رحلت فرمود در وسط درگاه خاص قبر او واقع شد که تا حال زیارتگاه خاص عام است و حسب اراده  
 اسی اولادش که از شکم شاهزادی بودند مجاور زیارتگاه شیخ مقرر شدند که تا حال از اولادشان بر مجاورت متین اندر میوه غیر متوفا  
 اوشان می گیرند و از آن جمله بعضی مردم بطور خلیفه و بعضی مجاور مطلق گفته می شوند مگر هر دو فریق ملقب بنان صاحب اند و آن اولاد شیخ  
 صدر جهان که از شکم راجه پوتانی بودند آن مالک جاگیر و رئیس ملک شدند و در میان بازیدخان و شیخ صدر جهان پنج پیش پشته  
 در کرسی نامتعالی نده که اسامی آن بزرگان سلسله وار بدست نرسیدند از بازیدخان شجره نسب این خاندان چنانچه بالا مذکور شد درین ساله  
 اندراج یافت و این بازیدخان متصل شهر مالیکه در قدیم ویران و شیخ صدر جهان از نسل آباد کرده بود شهر دویم معروفست که کوه مکه شهر نیا  
 پخته و خندق آباد ساخت و بسیاری از دوات موروثی خود داخل حاصل کرده بود و باش مالیکه را گذاشته در کوه مکه سکونت اختیار نمودند و کوه  
 را خاص مکان یاست گاه قرار داده و دیگر برادران یک جدی او بدستور در شهر مالیکه ساکن ماندند بعد وفات بازیدخان فیروزخان برادرش  
 وی شخص بسیار خوش نصیب صاحب اقبال بود بعد از وفاتش شیر محمد خان جانشین او گشت و در سال ۱۰۴۰ هجری قمری فوج نامم سرسند با گور گونگ  
 پیشوائی سکھان نامک پستی جنگ نموده - و نوبتی حسب احکام شاه دلیلی مع فوج برائے گرفتاری یک سردار و سپه رئیس بدرون  
 رفته او را گرفتار ساخته حاضر در بار ساخت و در عهد سلطنت اورنگ زیب عالم گیر فوت شد و در عهد یاست خود موضع بنام شیر پور آباد  
 کرده بود که تا حال آن موضع در قبضه والی پٹیالہ است بعد از وفات یاست غلام حسین خان عثمان با درخان و سپه که پدرش را شیر محمد خان حکم پاشا  
 گرفتار کرده آورده بود همراه جمعیت سنگین برائے تسخیر علاقہ مالیکه کوه آمد مگر غلام حسین خان بمقتضای اصلاح وقت صلح را از جنگ احسن شمرده  
 شادی سمات بلائین دختر خود همراه عثمان با درخان نمود چنانچه او و اولاد غیره همراه گرفته و پس بلکه خود رفت بعد انتقال غلام حسین خان اگر چه  
 اولادش موجود بودند نظر استعداد و لیاقت زیادہ جمال خان فرزند شیر محمد خان رئیس مالیکه کوه شد و در سال ۱۰۵۵ هجری قمری جمال خان در جنگ سرسند  
 قتل رسید فرزندش بسکین خان رئیس شد و در عهد احمد شاه بادشاہ ابدالی بدلی آمده و بادشاہ ابدالی این خاندان را نوازش می پرورش  
 تمام فرموده حد و مقبوضه او را وسعت داده مکه مضروب را جاری کرد و در سال ۱۰۶۰ هجری قمری فیما بین آلانگ مورث اعلیٰ مہاراج پٹیالہ و بسکین خان  
 جنگ بوقوع رسیده در این جنگ بسکین خان شهید شده و شهر سرسند قدیم که در آن نیاز خان منجانب بادشاہ حاکم بود از دست سکھان  
 چنان غارت و تباہ گشت که تا حال ویران افتاده است بعد بسکین خان بهادر خان فرزند خورشید نشین شد و در سال ۱۰۶۴ هجری قمری او را  
 نیز با سکھان محاربات داده و بدادہ بعالم بقاخر امید و بسیاری از علاقہ ریاست مالیکه کوه قبضه والی پٹیالہ و غیره آمد بعد مقتول شدن بهادر خان  
 عرفان اسد اللہ خان عطا اللہ خان فرزندانش نوبت نبوت حکومت نموده فوت شدند در سال ۱۰۸۰ هجری قمری باز یاست خاندان بسکین خان  
 در اولاد و کلانش آمده مگر در آخر سن ۱۰۸۰ هجری قمری رنجیت سنگھ والی لاهور مع فوج سکھان طرف مالیکه کوه حرکت نموده از عطا اللہ خان رئیس کوه  
 قریب یک لکھ پنجاه هزار روپیہ بطور نذرانہ گرفتن قرار داده و عطا اللہ خان خیرے و پیہ نقد داد کرده و برائے او باقی ضمانت والی پٹیالہ  
 دیند و نایب غیره گمانید و ضمانت موصوفان بوجض از ضمانت تھا نچات خود در علاقہ مالیکه کوه نشانید نذرانہ خوش نصیبی و وسایط  
 جنرل اکثر لونی صاحب از طرف گورنرٹ انگریزی بر دفع فوج سکھان که تا ابالہ آمده بودند و حفاظت ممالک گجکان و ریسان و نوابان  
 واقع سمت مشرق و جنوب دریائے ستلج ببلاتہ انبالہ تشریف آورده فوج سکھان بر قدمی که آمده بودند واپس برگردان شده تا آنکه  
 از دریائے ستلج عبور نموده به پور رسبند عنان بازداشتند و جز اصحاب صوف بذات خود تا لودھیانہ آمده بنظر مصاحت ملکداری  
 به کوه تشریف برده بعد دریافت احوال تھا نچات پٹیالہ و ما بجه و دیگر ضمانت داران را حکما از مالیکه کوه برخاست فرموده قبضه



مالیه و کولم بر میسان عطا کرد و بارنجیت سنگه در بایه تلج حد مقرر ساخته عهدنامه مفصل فیما بین گورنر انگریزی و سنجیت سنگه تحریر یافت از ان  
 باز روسا و راجگان ارام یافتند اگر چه در آن وقت عطاء الله خان رئیس در قید حیات بود مگر وزیر خان فرزند کلان بسکین خان دعوی ریاست  
 بخدمت جنرال صاحب موصوف و اسراخته هنوز فیصل نشده بود که عطاء الله خان فوت کرد و ریاست مالیه کولم به بنطور سی گورنر انگریزی  
 بنام وزیر خان نسلا بعد تسل قرار یافت و اولاد عطاء الله خان بر علاقه خاص جاگیه خود قابض ماندند وزیر خان رئیس در ۱۲۰۴ فوت شده  
 فرزندش ایرخان رئیس گشت چونکه قبل ازین میسان این خاندان خطاب صاحب داشتند در نیوقت از پیشگاه مکر انگریزی مخاطب بنواب صاحب  
 شدند نواب ایرخان در ۱۲۰۴ فوت گردیده بجای او نواب محبوب علی خان فرزندش مسند آرا گشت در آخر ۱۲۰۵ او نیز انتقال نموده  
 بعد از نواب سکندر علی خان فرزند او مالک ریاست گشت و محال این ریاست بابت معامله جمله و نیم لکحه و پیه است که از ان جمله یک لکحه  
 از ان فوات خاص سکندر علی خان باقی بر تمامی دوران حقداران منقسم ماند

### ذکر احوال و نسب طبقه کرانی

بدانکه نسبان در نسب کران که مورثا علی طبقه کرانی است اختلاف بسیار نموده و لازکان که طایفه کلان از طبقه کرانی اند می گویند که  
 کران سیف نام بود و نسب او بحضرت امام حسن رضی الله عنه منتهی می سازند و قوم خشک که نیز گروهبان کرانی اند نام پدر کران مسیحی  
 می نمایند و شجره نسب او بیشتر بنسب می سازند بعضی سفید ایشان طایفه شیتک میگویند که کران فرزند کرام شاه بوده نام معلوم بود و مصنفان  
 مخزن افغانی و معرات الافغانه و غیره نسبان افغانه اتفاق دارند بر اینکه کران یک طفلی نو زاده شیر خواره بود که از فرودگاه لشکر کرام پادشاه  
 در زیر کراهی آهنی یافته شده یا عبدالله او را بر بدله کراهی آهنی گرفته بودند و موسوم به کران یا کرانی ساخت ازین بیان واضح  
 شد که از اولاد قیس عبدالرشید پشان نیست و نه سید است مگر حقتعالی او را آنقدر کثرت بخشید که عدت او از طبقات افغانه صلی کم نیست و گویند  
 که عبدالله او را به سبب نداشتن اولاد زنیه منتهی کرده پرورید و بعد رسیدن برین بلوغ او را با دختر خود شاد می نمودند او را از شکم آن عقیقه  
 دو فرزند میسمی کودی و دیگر گنگی بوجود آمدند چنانچه در شجره نسب اولاد او مرقوم خواهد شد و این جمله اقوام را مجمل کرانی یا کرانی یا کرانی  
 می گویند قوم و لاناک اورگ زشی خوگیانی آفریدی خشک زیری شیتک یعنی بنوچی و دوروز دران و اسخان خیل از نسبه فرقه  
 کلان از نسل کرانی محسوب اند اما بدانست مؤلف ساله بد این اکثر طوایف از شاخه قدیمه افغان بن

ار میا اند که بروقت مقسوم شدن طایفه افغان بر پنج طبقه سه طبقه بنام اولاد فرزندان

قیس عبدالرشید پشان یعنی ستر پنی و غور شتی و پنی قرار یافت

و دو طبقه از ان افغانه صلی یک طبقه

ستی ضحاک

نژاد و دیگر طبقه کرانی

بنام کران تنبی عبدالله او را موسوم گردیده

بسیاری از شاخه های افغانه قدیمه شامل این طبقه شدند و الله اعلم

بحقیقه الحال این است محال حقیقت نسب کرانی که نوشته شده است







چهار صد سال تخمیناً قوم بنگش بعد جنگ ثانی سحت ملک کوه طراز از ایشان گرفتند بعد از آن نیز تبار ملک گیری در میان این  
 هر دو قوم گشت و خون مانده بموجب قصه مشهوره دای مطرب آخرین تقسیم بطور صالح بقول دای برین منط شده به بیست پشتو دای  
 خود اس دای و خد سده و بنگش غر و اورگ ز می و از آن باز بموجب این تقسیم عمل در آمد ماند گو فیما بین عناد و قدیم باقیست مردمان  
 جنگی قوم اورگ ز می نشانزده هزار گفته اند از جمله شاهان اتحاد و شاخ دولت ز می و مسوزی زیاده است و از دولت ز می نسل منوخیل  
 کثرت یافته و شاخ منوخیل مذکور به اهل شیعه باقی تمام اقوام سلمان ز می هب اند و کل قوم برد و گو نندی مسلم است بگنی نندی سهل و دیم گو نندی کافر می  
 است شامل نفع و نقصان این طایفه چار پنج قوم دیگر نیز اند که در اصل اورگ ز می نیستند چنانچه پنج شاخ قوم علی خیل حسب تفصیل ذیل  
 بر خیم خیل سوکری اخیان سورگنده تلمی قوم بهشتی که با مازی حمید خیل و اخیل از ایشانند و شیخان مرز خیل رنگین خیل و غز خیل و فتوخیل که بالا خیل  
 گفته می شوند و هر شاخ را چند ملک کلان اند و از هر چهار طرف این طایفه اقوام مخالف با و اند

### مجل حال قوم منگل

این قوم عرصه شش صد سال شده باشد که بشمولیت قوم بنی صلی در علاقه بنون آباد بود و وقتیکه از غلبه  
 اقوام شیتیک بنون با گذشتند بعد از آن این قوم در کوهستان واقع سمت  
 غربی خوست آباد شد که تا حال در آن کوهستان مقیم است قوم زولان  
 که دشمنان قدیمی شان اند جانب جنوب این طایفه  
 سکونت دارند

### ذکر مجل قوم مقبل

این قوم از قوم منگل بجانب شمال از قوم زاز می سمت غرب در کوه  
 دشوار گذر متوقف است و در موضع لکن بازار  
 علاقه خوست نیز چند خانچات  
 مقبل بطور  
 همسایه  
 سکونت پذیر اند







قوم مهند اندا فریدی قوم تمام سنی مذہب است و ملک دین خیل در علاقہ میدان تیراہ و قنبر خیل ایضا در میدان تیراہ و کوگی خیل  
 در راجگل و نواح خیر آباد اند از خیل میدان تیراہ و اکاخیل و در دوران سکونت دارند و سہ پامی بر رود ہاڑہ و قمری  
 متفرق در کوہستان آدم خیل از کوہاٹ طرف شمال اند و در کوہستان کہ مشرقاً بجہ حٹک متصل است  
 و از جنوب شمال آن کوہ آباد اند اگرچہ صہلی پیشہ ان قوم زمینداری است اشغل زراعت کاری  
 ازین سبب کم است کہ در کوہ ہے کہ این فرقه آباد است سوامی علاقہ میدان تیراہ بباہاموری  
 کوہ زمینات زرعی کم اند سوامی زمینداری غارت و تاراج و راہ زنی و سرقت  
 و فروخت ہمیر سوختنی و نمک گاہ فروشی نیز میکنند و این قوم را دو گندی  
 است کیے سل ویم کاری ملک دین خیل زخہ خیل اکاخیل  
 سہ پامی قمری اینہمہ از گندی سل محسوب اند و قنبر خیل  
 و کوگی خیل در گوندی گاڑی و آدم خیل گنڈران  
 در میانہ می کنند گاہ باسل و گاہ  
 شامل گاڑی می شوند

و از نیقوم زیاہ

از یکینار

خانوار در کھن

آباد اند چیزے

در پانی پت نیز بہتند دور

ضلع لودھیانہ نیز چند خانچات اند

گویند جہانگیر بادشاہ بسبب سہ پرواز می شمولیت

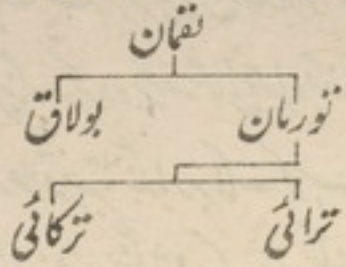
با اولاد پیر تار یک اوشان بطور آنہ کوچ بہندستان دور کھن پانی پت

نیز متفرق آباد اند و در ان زمان رستم خان افریدی مرد شہو بود کہ خاندان سہ پانی پت

فرستادہ شد و چند خانچات در شہینہ بہرستند بہرین نوال چند خانچات در ٹونگ نیز اند و چند خانچات

شان در وزیران مسعود نیز بہتند و نیز چند خانوار این قوم در کانی گورم آباد اند

### شجرہ نسب ان معر و حٹک بن بن گمی بن کھڑان



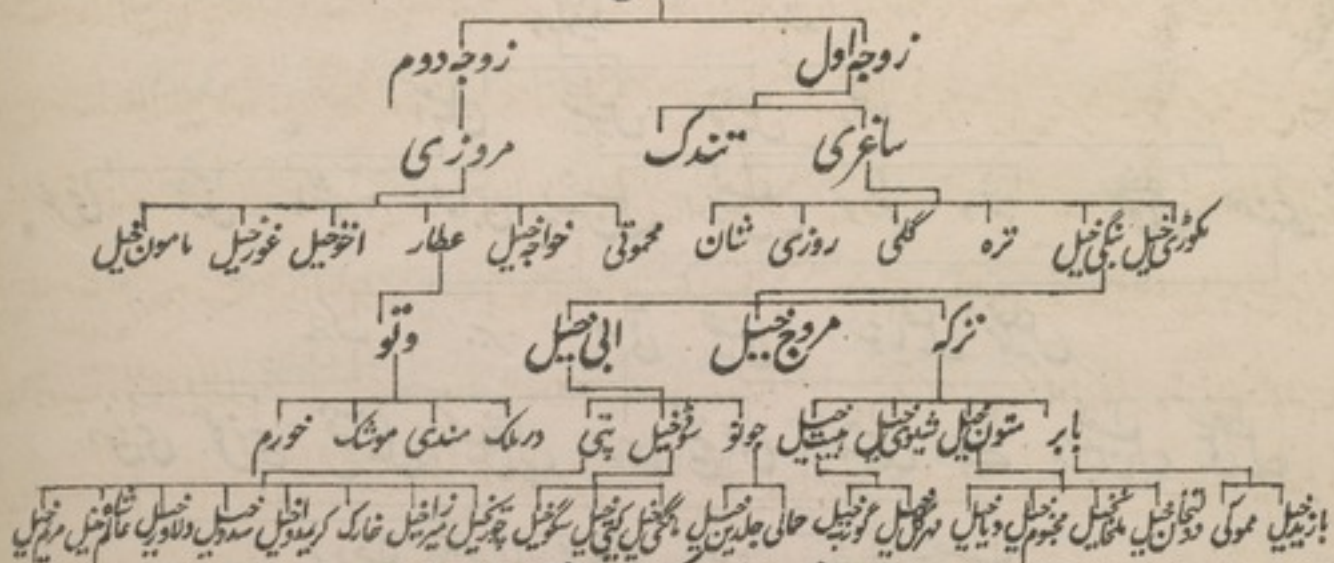






# شجره نسب بولاق پسر دوم خشک

بولاق



# شجره نسب ترکی بن توران

یوسف ترکی ایستوری

اسدی برام خواجیل نصرتی عبدی گارسی سپال

گندخیل کشیخیل برین خیل

کوزخیل جلی خیل بشرخیل سنخیل درخان خیل میرخیل انخیل اشرخیل داوریل سنخیل گلین خیل چرگی خیل عین خیل عام خیل شکر خیل

بمحل حال تواریخی قوم خشک نحویت که قوم منگلی و سنی داوریا خیل و خلوزی در اصل خشک نیستند بلکه معلی اند که در نیا قوم آمده نسبت و شادی با نیا قوم شامل و مخلوط گردیده معروف به خشک شدند منگلی در اصل از نسل کد اشمن منغل اند و سنی از اولاد یک شخص سن نام از قوم دلازاک اند که شادی با حکومت از خشکان نمونه سکونت و گذاره در نیا قوم کرده با این قوم مخلوط و متصل شدند و این هر دو قوم در اوس بولاق خشک مخلوط و شامل اند و قوم اوریا خیل اولاد اوریا نام پسر زن بیوه بود که منندی با او شادی نموده و پسرش را که از شوهر دیگر بود بفرزندی پرورش نموده و او را در قوم خود متحدائی ساخته از قوم محسوب شد و خلوزی از اولاد سنی رشید پسر یعقوب قوم خلیل اند که این رشید در زمانه ماضیه با دختر علیخان خشکادی کرده در ملک خشک سکونت اختیار ساخته اولادش بنام زوجه اش سمات خلوزی مشهور شدند و دیگر زنی نیز صلی در اصل از قوم ترین اند حصه برابر یافته خود را خشک گفتند اصل حال قوم خشک برین موال است که سنی تقمان بیوه کرمان رشت علی این قوم را و پسر بودند که تورمان دیگر بولاق تمامی خشکان از اولاد این دو کس اند اما اولاد تورمان به نسبت بولاق بسیار زیاده است و منجمله دو پسران تورمان سنی تری بسیار لایق بود ازین سبب تمام اولاد تورمان بنام تری مشهور شد در زمانه قدیم قوم خشک در کوه شمال آباد بود و این کوه سلسله از سلسله چات مغربی کوه سلیمان است که الحال قوم وزیر بران قابض است عرشه شصتصد تخمینا شده باشد که این طایفه همراه قوم منگل و سنی بیرون آمده بر زمین منیر موسوم سداون که الحال قوم وزیر احمدزی بران قابض است قوم خشک آباد شده بودند و قبیله قوم منگل و سنی را تشکیگان از علاقه بنون قباچ و سخیل کردند و بعد از آن بنو چپان را با خشکان عداوت پیدا شد ازین سبب زمین سداون را گذاشته طرف کوه شمالی و شرقی که الحال معروف بکوه حنکان است روانه شده رفتند و بر کوه و بیطری می چو تره و لاجی و شکر دره تا دریا نیلاب مقیم و قابض شدند چونکه این کوه در آنوقت اکثر غیر آباد و بدون مقابله بدست شان آمد و در آن زمانه از زبسی تا کوه کات قوم اورگ نامی آباد بودند و از طرف مغربی از راه کورم قوم منگش بطور خانه کوچ آمد و رفت می داشتند اتفاقاً اورگ زیان با بانگش نزاع و جنگ واقع



شده و حکان بسبب عداوتی که با او رگ زنی داشتند اعانت بنگش نموده آخر الامر بنگشان کوهک را از او رگ زنیان گرفته و از  
 رسی پتیاره تازیانه توڑه جره در قبضه خشک آمد و در میان بنگش و خشک یک کوه فیما بین گدایل لاجی سرحد مقرر شد که تا حال همان  
 حد است بعد از آن چنانچه قوم خشک فته رفته کثرت می یافت قبضه خود را توسیع می داد و بر آن تمام ملک وسیع قابض گشته که احوال در تصرف  
 ایشان است از علاقه یوسف زمی واقعه پشاور از کنار شمالی دریای کابل معروف لندی کالاباغ و عیسی خیل مروت و وزیر ی ضلع بنون بر  
 کنار مغربی دریای سندھ ملک خشک کج کردی شمالاً و جنوباً طویل از دریای کابل تا کوه نمک جنوباً قریب صد میل و اوسط عرض غایتی  
 تخمیناً چهل میل باشد و حد اکثر ایشان طرف مغرب دریای سندھ است مگر یک شاخ انیقوم موسوم ساغری در شهر مکه ضلع راولپنڈی از آن  
 جانب جنوب تا ماری بکناره شرقی دریای سندھ است و سوله شهر مکه و نواح آن باقی حکان ساکنان کناره شرقی مغلوب اند  
 مغربی ملک خشک با حد فریدی بنگش غیر متصل است و جنوباً متصل ب ضلع بنون طرف حصه جنوب آن کو سار سخت است تمامی ملک  
 خشک عیت الهی است احوال ریاست قوم خشک چنین گشته اند که در پیش محمد معروف چچو از شاخ حسن خیل بعد سلطنت اکبر و شاه  
 چغتایی در کار تاخت و راهزنی دلاور مشهور بود و فرزندش ملک اکوڑ نیز درین کاران پر کم نبود بر شراع عام پشاور و لاهور طرف مغربی دریای  
 سندھ تا نوشهر بر مسافران راه روان تنگی بر تن کار آورده بودند و خود ملک اکوڑ بر یک کوهی از آنک بفاصله یک میل قرار گزین  
 می اند و از وره گمیدگی تا نوشهر شب و روز شکار مسافران می نمود و قتیکه اکبر بادشاه بکابل می آمد بنیاد قلعه آنک نهاد و در آن سال  
 اکبر بادشاه بر تنی نظام شاه را عالم و اند او را بر تنی اشتهار جاری فرمود و زمینداران معتبر نواح را طلب کرده ملک اکوڑ را خدمت  
 نگهبانی شاه راه تفویض فرمود و بعضی آن از خیر آباد تا نوشهر از تنی تادره موسوز و بار اکبر ملک اکوڑ را جاگیر عطا شد و فلولوز می سپید خاک  
 با و از زانی گردید و نیز حق او بابت میر سحری برگزرا کوڑا مقرر شد از آن وقت ملک اکوڑ معامله گرفتن آغاز نمود و از مردمان شاخ بولاق  
 چهارم حصه پیدا و از اراضیات نرعی و دور و پینی قلبه و سه سالانه چکوٹنی چاه وصول میکرد و اگر چاه خود تیار کند و سه  
 بگیرد و از خیر آباد تا نوشهر که مردم شاخ تری آباد بودند هم حصه پیدا و او در تنی و سه رو پینی بخره محصول میگرفت و نیز از غاشه تا خود  
 و سینی فی خانه بابت خانه شماری گرفته می شد و بدو بت نمک علاقه خشک بین شرح کرد که بر کان جبار برای قوم خشک فی نه ترگا و پر  
 باریک و پیه محصول برای فریدی غیره فی هفت ترگا و پر باریک و پیه مقرر بود و فی بار شتر بیک و پیه محصول یعنی قیمت مقرر بود و بابت کان  
 مالکین فی ترگا و پر باره یک و پیه و سه بار شتر فی رو پیه مقرر بود و در آن وقت دیگر چکام کان نمک نبود و پر چوڑه حصه فی خانه پنج پیه  
 پنجه رقم خانه شماری گرفته می شد دیگر پیدا و ارماع بود و ملک اکوڑ بر سر راه سلمی بنام خود آباد نمود که آن را اکوڑ امی گویند  
 نه بی از حد داشت اهل نبود و خصوص جوگیان را دشمن جانی بود جوگی کشی او آنقدر شره است که وقتیکه بمقام ملک در و بار اکبر بادشاه بر آیا  
 شد و بادشاه از وی پرسید که تو چقدر جوگیان را کشته باشی در جواب عرض کرد که دیگر یاد ندارم مگر وقت کشتن هر جوگی یک مندره گوش  
 او را کشیده و در سبوشی گلی می نهادم که از آن چند سبوشی شده اند الغرض ملک اکوڑ بعد ملازمت اکبر بادشاه چهل و یک سال حکومت کرده  
 آخر دم شاخ بولاق بمقام پیر ساک در میان اکوڑه و نوشهره او را کشته و بعد ملک اکوڑ بیخی خان فرزند کلانش رئیس شد که در زمان  
 او در میان قوم یوسف زمی مندره و حکان عداوت و منازعت بوجود آمده بعد حکمرانی شصت و یک سال سحی خان مدد فرزندش عالم خان  
 مقتول شده از وی پس فرزندش شهباز خان جانشین او شد و او بیسی بسیار عاقلند بود و مناسب بود که انصاف را با دانا می مقرر  
 می ساخت اما نشد زیرا که بر کار مانده و خود در بسیار مردم بیگناه قوم یوسف زمی قوم خود را بیفایده در جنگها مقتول کنانید آخر نتیجه



آن این شد که بعد حکمرانی سی و یک سال وقتیکه بجای تخت غارت گران یوسف زری کمال زشی رفته بود ضرب سنگ بر سر خورده  
 بلاک شد پس از شهباز خان فرزندش خوشحال خان حکم شاه جهان بادشاه دلی رئیس قوم خشک شد و خوشحال خان حکم بادشاه فوج  
 قوم خود همراه گرفته با جمیع فتنه بوقت یورش قلعه ناراکه که در آن یک اجاباخی بود خدمت نمایان بطور آورده چون بعد فتح قلعه باها آمده  
 باریاب دربار بادشاهی شد شاه جهان چهارکس پیغمبر نقد باو عطا ساخت و دیره و جاگیر یک و پهلایان بدین شرط باو مقرر کرد که پنجاه  
 سوار و یک هزار پیاده سپاه برائے خدمات بادشاهی ازین آمدنی نوکر داشته حاضر باش شده باشد تا پنجاه سال قوم خشک تحت حکومت خوشحال خان  
 مانده درین عرصه نیز با یوسف زری مشورت بدین ممالک بوقوع رسید چندی از غالب مغلوب مانده مگر بسبب هوشمندی خلاف مرضی بادشاه در امور  
 باخطر دخل نمی داد اگر با مندر و یوسف زری بسبب اوت موافقی جنگ کرده می ماند مگر این جنگ پیش نظر بادشاه در لباس خدمت شاهی  
 ظاهر میکرد چو آن مندر و یوسف زری در آن عهد مغضوب شاه دلی بودند بدین حکمت در عهد شاه جهان رتبه بلند پیدا کرده طریق ریاست را  
 درست ساخت طبع موزون داشت و بزبان پشتو اشعار میگفت یک دیوانی بزبان پشتو از وی یادگار است با وجود تمام اوصاف بنظر غور  
 نسبت حالات و واقعات او معلوم میشود که عزم و حرص مفطر او را احاطه نموده بود ازین سبب انجام بخیر نشد که او رنگ زیب عالمگیر او را قید  
 ساخته و بعد گذشتن عرصه شش سال از قید او چون در کوهستان نواح پشاور کشی واقع شد آنوقت او رنگ زیب بنظر مصاحبت وقت او را  
 کرده بطلان اسپ خاص خلعت باعزت رخصت کرده چون بجان رسید فرزند خود اشرف خان را بجای خود و ستار و مختار مقرر کرده بهر طرف  
 برادر و ویم اشرف خان که از پدر خود مخالف بود بسبب این ستار مختاری دشمن بر پدر و برادر شده و ضیاء الدین فرزند کا کا صاحب اعانت  
 بهرام خان نموده ازین سبب اشرف خان ضیاء الدین را قید کرد و ازین سخن او رنگ زیب ناراض شده اشرف خان را مقید گردانید و اشرف خان هم در  
 قید خانه خود کشی کرد پس بجای او محمد افضل خان فرزند اشرف خان رئیس شد مگر از نزاع و خدشه بهرام خان آبرام گذران کردن نمی توانست ریختن  
 پر حسرت خوشحال خان وفات کرد و بعد از او بهرام خان نیز مرد و محمد افضل خان شصت و یک سال حکمرانی بالانتقال نموده انتقال کرد و از دست  
 پسر که از آن جمله دو فرزند لایق الذکر اند محمد علیخان سعدالغان معروف شهید خان ماند محمد علی خان در اکوڑامی ماند و سعدالغان در شیر  
 می ماند بعد وفات محمد خان او شان با هم پیمان افغانی افتاد و نوبت جنگ رسید محمد علی برائے جنگ به شیر می رفت مگر شکست خورده باز آمد و سعدالغان  
 تعاقب او از دست نداده در پس او رسید او را از شیر نیز بیدخل ساخت سعدالغان هشت فرزند داشت سعادت خان خوشحال خان جعفر خان  
 افضل خان شهباز خان از یک عورت و شرافت خان از عورت دیگر و لطف الغان مرث خان از زنگه دیگر جعفر خان از هم بزرگ تر بود  
 لا اولدم و خوشحال خان را پدر از همه عقلمند دانسته حاکم شیر ساخت در آن زمان محمد شاه بادشاه دلی بود و نادشاه بادشاه ایران چون بعد  
 کشته شدن نادر احمد شاه ابدالی بادشاه افغانستان گردیده به هندوستان می رفت سعادت مند را همه چندین سپاه خشک نوکر نمود همراه خود  
 برو و لشکر خان پسر محمد علیخان که در نوشهر می ماند بعد فتن سعادت مند خان هم کاتبه در دران بر اکوڑه حمله کرد و سعدالغان را همه یکس  
 بقتل آورده اکوڑه را غارت ساخت چون این خبر ناخوش بمقام شیر می بخوشحال سید فوراً با لشکر خود طرف اکوڑه روان شده و لشکر  
 خان طرف ملک بنیر گریخته رفت و متعلقان خود را در بنیر گذارشته بدین فتنه نزد نواب منو خان نوکر شد و خوشحال خان از بنیر  
 بشاه دران اطلاع گذارش نموده بوصول آن حال شاه دران لشکر خان را گرفتار کرده بسعادت خان سپهر و تا او را بیدله برادر خود بقتل  
 رسانید و شاه دران حکومت شیر می بخوشحال عطا فرموده و سعادت مند خان را اکوڑه حاکم مقرر ساخته وقتیکه فوج مرهه برائے جنگ شاه  
 دران به اٹک رسید خوشحال خان حاکم شیر می حکم بادشاه برائے جنگ مرهه رفت و بمقام حسن ابدال با فوج مرهه قتال نموده شهید شد و احمد



از پشاور روانه شده فوج مرهه را شکست فاش داده از سعادت مندی و دلاوری سعادت مند خان خوش شده با خطاب سرداری او را تا  
 تاجلم حاکم ساخت و شهباز خان بجای خوشحال خان شهید حاکم شیری شد تیموشاه فرزند احمد شاه درانی در عهد سلطنت خود سعادت مند خان  
 را بجناب سرفراز خان فرمود و او را از خانان آخرین خشک بود که بر تمام علاقه خشک متقل حکومت نمود بعد از و ریاست خشک را  
 دو شاخ شدند یکمی یاست علاقه مغزنی که خان آن فرستید می ماند و دویم مشرقی که در اکوڑه و جهانگیر می ماند اول مغزنی شاخ بعد از سرفراز خان  
 شهباز خان حاکم شیری فرزند خورش حاکم اکوڑه نیز شد مگر از راه نیک بختی از برادرزادگان خود اصف خان و نور الله خان و  
 اشرف خان غیر هم پسران سرفراز خان اصف خان را حکومت مشرقی اکوڑه اعطا کرد و خود حاکم شیری خشک مغزنی ماند شهباز خان  
 بست پرده داشت از انجمله منصوبان را جانشین خود ساخته خود کنار کشید و منصوبان بعد خود بر او خود ناصر خان یا ناصر علی خان را  
 حکومت سپرده و ستار مختار ساخت و ناصر علی خان ده سال حاکم شیری ماند و این ناصر علی خان از یک پسر و دو فرزند داشت  
 ارسله خان خوشحال خان بعد وفات ناصر خان بعد شاه محمود سوزمی ارسله خان نیس شد بعد شاه محمود ارسله خان را معزول کرده  
 فرزندش فیروز خان را جلی پدرو داد و ارسله خان را ناد علی خان لکنصو خان قتل نموده فیروز خان خوشحال خان را در شیری مقرر کرد  
 بعد چهار سال فیروز خان فوت شده پسرش عباس خان جانشین او گشت و در میان عباس خان و خوشحال خان جنگ شروع شده  
 آخر خوشحال خان را عباس خان کشته و کل جان داد و بیوه او را که سمات فرخنده ملقب موپانی را که عورت بسیار عقلمند بود و او شد نامردمان  
 خشک بسبب کشتن عباس خان خوشحال خان را حکومت عباس خان منظور نکردند و ناد علی خان لکنصو خان را از در بر منبری حکومت  
 طلب نمودند و این ناد علی همان شخص است که ارسله خان را قتل نموده بود بعد شش ماهی سید خان ملازم ارسله خان را بدله اتانی خود  
 ناد علی را کشت و سنجل خان برادر او مالک شد و رسول خان لکنصو خان نیز سردار شهباز خان با فرید بیان پناه پسر فرخنده بی بی  
 بیوه خوشحال خان معنوا محمد خان فرزند تنبی خود که در تیراه پناه گزین بود عباس خان و رسول خان را از فرید بیان طلب  
 کرده بعد قید داشتن دو سال نایب خود در شیری مقرر کرد بعد از آن باندک عرصه سردار یار محمد خان و در ارسله خان محمد خان بارک زئی  
 برادران دست محمد خان امیر کابل عباس خان را از راه فریب پشاور طلب کرده بدادن هر پلاک کردند آنگاه رسول خان متقل حاکم شیری  
 شد مگر شت راس اسپان و ده مهار شتران بطور نذرانه بناظم کوهاٹ که نواب سمندان بارک زئی بود میداد و آمدنی کان ناک  
 مالکین نیز میداد و خواص خان برادر عباس خان بعد سکھان تا شش سال شیری زیر حکومت کرد مگر وقتیکه کھرنگه اورا قید کرد بار سونگان  
 حاکم شیری شد سردار سلطان محمد خان بارک زئی او را معزول کرده بلند خان را حاکم ساخت بدین شرط که پنجهزار روپیه نقد و آمدنی  
 کان مالکین بهر در دورانی خواهد داد بعد یک سال رسول خان با عانت فوج سکھان که به بنون آمده بود باز شیری را گرفت و پسر خود  
 شیردل را در فوج سکھان بطور ریغال ارسال نمود که از لاهور گریخته آمد بعد ازین بدو سال سردار سید محمد خان بارک زئی بر شیری حاکم گردید  
 اقبال اطاعت دو از ده هزار روپیه عالمه شیری علاوه از آمدنی کان مالکین وجهه مقرر شد میان سیدن شاه طحیکه خورم و سینی ریشش  
 هزار روپیه و رسول خان بارک و غیره علاقه شیری ریشش هزار روپیه گرفت و در انیان ملازمان خود بر مالکین وجهه برائے وصولی  
 معامله مقرر کردند و این بند و بست تا چهار سال مانده بعد از آن شانزده هزار روپیه مقرر شد و از آن پس بچهار سال وقتیکه سکھان پشاور  
 ملاحظه کردند هر ی گنگه در پشاور داخل شد و پسر محمد خان بارک زئی از راه هنگو و کورم بکابل رفت و در دویم حکام سکھان کبوهات  
 رسیدند و عطر گنگه سنده نوالیه حاکم کوهاٹ شد و سیدن شاه مخالف رسول خان یک فوج سیکه برائے فتح شیری مقرر کرده بعد

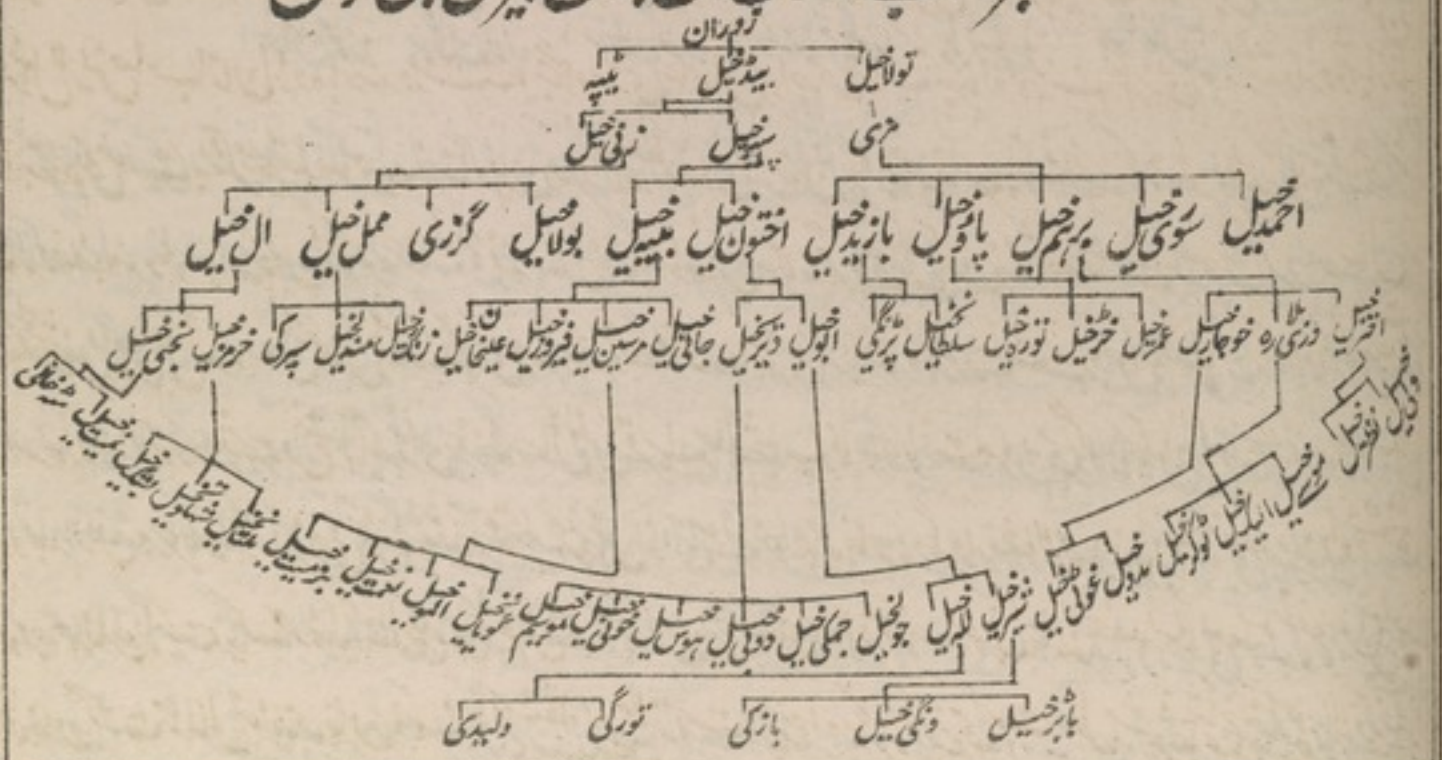


فتح تیرمی شهبازخان ولد ارسلان خان و سیدن شاه در لاجی و تیرمی مقرر شدند آمدنی نماند نیز تفویض بشیکه دار شد و وقتیکه عظمی که  
یک یرغمال از سیدن شاه طلب کرد و او در پوش شد و شهبازخان نیز بهین صورت بعل آورد آنوقت بلندخان را با ملل خان ریاست  
تیرمی عطا شد و وقتیکه ضلع کوهک از کار سکهان سلطان محمدخان بارک زنی عطا گشت آنگاه حاکمان با نیکبخت رسول خان برودیم  
صدمه و از فوج سکهان تعیینه تخته تیرمی حمله کرده قتل کردند چنانچه رام ننگه افشاران نیز مقتول شد و رسول خان بر تیرمی قابض گردید  
چون سلطان محمدخان بارک زنی زیاده از زمین سکهان از رسول خان طلب کرد وی سه هزار روپیه در کوهک داخل کرده بر آن بست  
ادائے باقی روپیه به تیرمی آمده بغاوت خست یار کرد باستماع این خبر سلطان محمدخان بر فوج کشتی نمودند از رسول خان تیرمی را ترک  
نموده فرستاد بلندخان و سیدن شاه بست و هفت هزار روپیه معامله بدرانی دادنی ساخته باز بر علاقه تیرمی قابض شدند بعد جنگ دوم  
رسول خان ناچار شده نزد سلطان محمدخان به پشاور رفت و ده راس اسب و بست شتر و چهل هزار روپیه نقد سالانه بطور معامله دادنی  
کرده حکومت تیرمی حاصل کرد و وی تا وفات انداز هفت هشت سال قابض مانده درین عرصه سلطان محمدخان بارک زنی نبیره خود را  
با دختر رسول خان منسوب کرده و دختر خود فتح جنگ خان پسر رسول خان را بنکاح داد و ازین رابطه عرصه بر مقام خود ماند رسول خان  
بابی بی فرخنده بیوه خوشحال خان دی کرده از شکم فتح جنگ خان فرزند رسول خان پیدا شده بود و رسول خان از بیماری بیضه فنا  
کرده بعد از آن بیوه اش باعث خورد سالی فتح جنگ خان خواججه محمدخان فرزند تبتنی خود را بر جایی رسول خان رئیس مقرر کرد و خواججه  
محمدخان فرزند خوشحال خان از زوج دوم بود به ماه تمبر ۱۰۴۰ هجری بمیکه میجر تیل صاحب بهادر از راه کوهک فوج گرفته به بنون آمد  
خواججه محمدخان از هر وجه صاحب موصوف را مدد داد و هنگامیکه صاحب مغزالیه به بنون سید سلطان محمدخان بارک زنی خواججه محمدخان را  
به پشاور طلب کرده چون آنجا رسید او را قید نموده فرزند خود مرغان را بر حکومت تیرمی فرستاد و سید خان را نایب او مقرر کرد آنگاه  
چون این حال بخدمت کرنیل لارنس صاحب بهادر رسید ازین خوف سلطان محمدخان خواججه محمدخان را خصت داد بعد از آن بی بی فرخنده  
بیوه رسول خان بشکر خشک راجع کرده محمد سرور خان از تیرمی خارج ساخت و دو درین بلوچه شرکت خواججه محمدخان را فهمید طرف  
برادر خود سیدی خواججه محمدخان بارک زنی حاکم کوهک پیغام فرستاد تا خواججه محمد خشک را قید کند از راه نمونی سخت آن قصد اول با خواججه محمد خشک  
ملاقات کرده و بدون شناخت آن پیغام را بر رویان کرد و بنا بر آن خواججه محمدخان جلدی کرده به تیرمی گریخته رفت و در آن جا بدست  
حکومت کردن آغاز نهاد و بعد از آن چون سلطان محمدخان کوهک آمد اراده بشکر کشتی کرد و مگر باعث در و حیطی مانعت منجانب  
کرنیل لارنس صاحب از آن اراده باز شد در ۱۰۴۰ هجری بمیکه کشتی سکهان خواججه محمد خشک خیر خواه گورنمنت انگلیزی مانده رفته و از خود شهبازخان  
را به مقام لکی مورت به بشکر میجر تیل صاحب فرستاد چون سردار محمد عظیم خان از بنون خواججه محمدخان بارک زنی از کوهک واپس رفت تیرمی را  
خارت نمودند و خواججه محمدخان خشک کناره گرفته بعد رفع فساد سکهان سرکار انگلیزی سال اول از مشخصه دورانی وصول کرده در سال  
دویم شخص واجبی بعل آمده آمدنی محال نماند سرکاری مقرر شد و شخصه علاقه رعایتی قرار یافته تا جین حیات سپرد خواججه محمدخان شد اما نظام عدالت  
را سرکار تعلق خود داشت و فتح جنگ خان فرزند رسول خان قریب بعالم شباب فوت یافت مردم می گویند که او را در خضیه زهر واد شده  
بود بعد از آن در عرصه اندک بی بی فرخنده نیز انتقال کرد پس از آن سوان خواججه محمدخان دیگر وارث لایت این تبه نماند و درین بلوچه ۱۰۴۰  
خواججه محمدخان باینیت نیک در خدمات سرکاری مشغول مانده بصله این خیر خواهی علاقه خشک مغربی همان شخصه نسلاً بعد نسل تفویض خواججه  
محمدخان گشت تا حال خواججه محمدخان مالک حاکم مستقل این علاقه است و خیر خواه سرکار انگلیزی است حال مشرقی شاخ چنانچه بالا ذکر است



که سعادت خان ملقب سرفراز خان حکومت کل خشک داشته در آن وقت دارالریاست خانان خشک اکوڑا بود و در شهباز خان از برادر  
 خود سرفراز خان حاکم شیرمی بود بعد سرفراز خان بمجمعه فرزندانش آصف خان نورالذخا و شخص مشهور بودند و آصف خان خشکان مشرقی شد  
 نورالذخا نیز فرزندان بسیار داشت که از خوردان اولادش فیروز خان همراه فوج دورانی بکشمیر فرستاده ازین فریبه عزت تمام پیدا کرده  
 با او در خود آصف خان نزاع بر پا کرده آصف خان را سمت یوسف زریان اخراج نموده خود مالک شد و بعد فیروز خان فرزندش عباس خان  
 خود را از صد مهراجه رنجیت سنگه محفوظ داشته و خیرخواه و فادار مانده بصله آن از مهراجه موصوف بر صده غانی مستقل گردیده و ستا  
 را بطور دوستی با او بدل ساخت حاکم بارکزی پشاور با ستاع این خبر در پی بلاک او شده باین منصوبه عالم خان اورگ زمی را با جگر سفید  
 ریشان نزد عباس خان فرستاده او را بطور مهمان به پشاور طلبیده یار محمد خان بارکزی اورا مقید ساخت بعد چند روز او را بزیر  
 بلاک ساختند و خواص خان برادر عباس خان را اسکان در لاهور قید کرده بودند و قتی که رنجیت سنگه بیمار شد همراه دیگر قیدیان راه می یافت  
 بنامه می آمد محمد افضل خان لدرنجت خان با او را بیگناه بمقام خور علاقه خشک مقتول ساخت نجف خان لدر آصف خان پدر محمد افضل خان  
 مالک اکوڑا بود و یک همیشه نجف خان با میر احمد خان لدر سردار زرداد خان شادی نموده بودند از شکم سه دختران پیدا شده بودند  
 از ان جمله شادی یکی همراهِ سردار سلطان محمد خان شادی و دیگری همراهِ میر محمد خان نکاح سویمی با سید محمد خان هر سه برادران امیر محمد خان  
 کرده بودند از سبب همین شته داری نجف خان تا چند سال حاکم ماند و دوازده هزار روپیه سالانه بسردار سلطان محمد خان ادا میکرد و قتی که  
 هری سنگه سپهالار پنجاب پشاور را فتح کرد نجف خان طرف نیلاب گرنجیه رفت پس سکھان در جمانگیره قلعه تیار کرده تمامی علاقه خشکان را خالصه کار کردند  
 و خانان خشک را صرف علاقه کوهستانی بطور جاگیر باین شرط مقرر کردند که راه آهک پشاور تا حد خود کشاده ازند و نجف خان فرزند خواص خان  
 که پدرش را محمد افضل خان لدر نجف خان کشته بود در آن بدگشت بعد وفات نجف خان فرزندش محمد افضل خان بکام امیر دست محمد خان  
 بر طبع پدر مقرر شد قریب ویم او جعفر خان تر بو خواص خان بود محمد افضل خان لدر نجف خان و جعفر خان جاگیر دار پنجاه هزار روپیه سالانه بود  
 محصول میر سحر می نیز داخل بود و قتی که جرنیل ابوتبید از طرف سکھان حاکم پشاور شد در آنوقت چندین مراتب در جاگیرات تبدیل و تغییر شده ماند  
 و هنگام سرکشی سکھان در ۱۲۴۰م جعفر خان حقیق سنگه با دو داده با کرنیل لارنس صاحب خاکر دو در سفده ۱۲۴۰م خیرخواه کار انگریزی  
 ازین سبب بدستور رئیس خشکان شیرینی ماندند و جاگیر نیز از سر کار عطا شد

### شجره نسب زوران بن برهان بن میر لکی بن کران





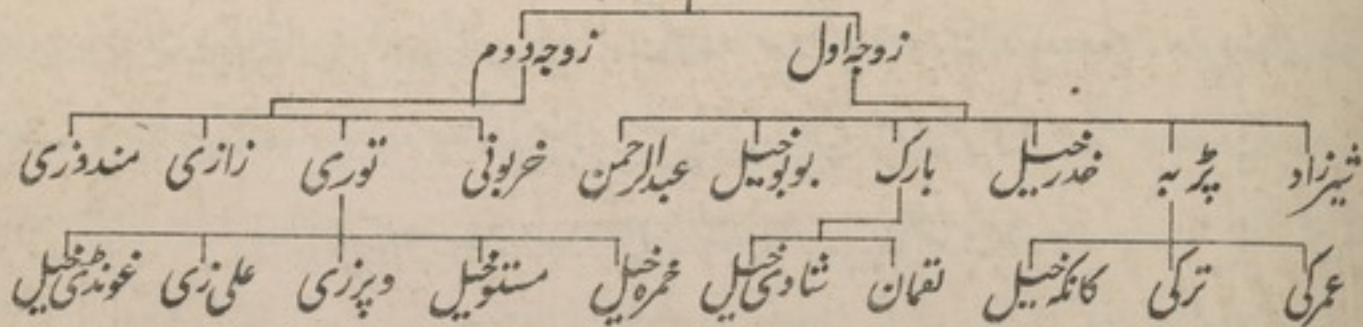




شمالی حصه کوه اوشان چپک آباد است سوائے آن کوه ماد قبضه اتمان خیل یک میدان برکناره باجوڑ و دو وادی دراز اند که بطرف  
 سواتکھی روند و تپه باقی زری درعلاقه میدان یوسف زری بگوشه شمال شرقی و از شاخ بھری اسمعیل خیل و محبت خیل سه صد آباداند  
 و در کوهستان مثل انفریدیان دو دو خانه سه سه خانه بطور متفرق در اکثر جاے آباداند موضع کلان ایشان از ده خانه و شانزده خانه می  
 باشد کل اتمان خیل تخمیناً ده هزار خانوار باشد و چنبرے از نیقوم بعلاقه کوه امان طرف شمال کوه کابل نیز می مانند آن مردم کار میوه فروشی  
 می کنند و چند قبائل از ایشان کوچی نیز اند وقت گرام در سنگ مار و هسنگام سمر کابل می روند و

### شجر نسب خوگیانی

خوگیانی



بدانکه از نیقوم فرقه شیرزاد و خدخیل و بارک و بو بو از علاقہ تنگ مار طرف مشرق کوه سفید سمت شمال غربی آباداند و ازین جملہ شیرزاد  
 بسیار است در سال اول جلوس شاه جهان بر تخت ملی فرقه شادخیل و تقمان اولاد بارک را باه قندیس نزاع میان آمده و فرقه رفته  
 بعد اوت سخت انجامیده شاخ تقمان بعد و خدخیل شادخیل خیلان را مغلوب ساختند بنا بر آن شادخیل خیلان بگلزمی پناه گرفته و  
 غلزیان بعد و شان کر بسته بهماهی سعیدخان صوبه دار کابل با مخالفان ایشان جنگ ساخت کردند می گویند که در آن مقاتلات یاد  
 از هزار مرد از اولاد بارک مقتول شدند آخر شیرزاد و خدخیل هر دو اطاعت سلطانی نموده فساد رفع شد و این خوگیانی یک  
 قوم شهوات کوه اوشان سخت است میوه انگور و توت و انار و انجیر در ملک ایشان بخت پیدایمی شود سه ماه برف نیز بر آن  
 می افتد اکثر ایشان پیشه زمینداری و بعضی مالدار می نیز می دارند مگر از ملک خود کمتر بیرون می روند قوم نهایت جنگ و رو چاش  
 جوس است کل تعداد ایشان سوائے توری و زازی پنج هزار خانوار باشد و از نیقوم شاخها که در خواست می مانند شرح اوشان باقیم  
 معلوم نیست و

### مجلس حال شاخ توری

ملک توری از خواست بطرف شمال و از کوه سفید سمت جنوب بر کناره رود کورم واقع است این علاقہ اول در قبضه قوم بگش بود توریان  
 بر قوم بگش غلبه نموده از اوشان گرفتند هنوز نیز مردم بگش در علاقہ کورم بطور مغلوبیت موجود اند بوالیامین که در پایان کورم می مانند آنها نیز از  
 نسل بگش مشهور اند شاخ توری را پنج گوسف است حمزه خیل که در تعداد سه هزار مرد اسلحه بند باشند مستوخیل دو هزار و پراسی سه هزار علی زری  
 دو هزار غوندهخیل دو هزار جلد و از ده هزار مرد و چهار اسلحه بند باشند اکثر پیشه زراعت کاری دارند و بعضی تجارت میوه فروشی و غیره  
 نیز می کنند اکثر پیدای زمین ایشان از قسم برنج و کبکی وجود گندم ماش نیز بخت پیدایمی شود پیدای او در ملک ایشان از ضرورت  
 ایشان زیادتی می نماید و بلا فحاشات متصل می رود و زیاد تر خوراک انیقوم برنج است مگر عمدہ نمی باشد و نان گندم و کبکی جوین می باشد



گوشت گوسفند نیز میخوردند پوشاک از کر باس سطری سازند یک پیراهن فراخ و کلاه اکثر بر سر میدارند و بعضی دستار سفید و رنگی  
 نیز می بندند شلوارشان پانچ تنگ از بالا فراخ می باشد و بعضی شاکلی شمی سطر کرده سینه و از میگردند و کر باس از بنون و پوست  
 خرید می برند در ملک ایشان فیما بین می شود و در حمله حمزه خیابان و در صد خانوار کوچی میمانند بوسه میمانند و تل بلندی مال پوشی  
 خود می آرند و در گرابچه سفیدی روند تا خیل تخمیناً دو صد خانوار در دوشه خوانند و در ملک کورم بیست و نه تیار کرده حکم کابل موجود است  
 در آن قدر سپاه امیر کابل متعین میمانند ازین سبب این قوم رعیت مانند کابل میمانند یعنی فی بیگ یک و پیرشت آنه کابل سالانه  
 محصول ارضی میدهند علاوه بر آن یک پدینی خانه بنام دوو از ایشان می گیرند ارضی زرعی ایشان اکثر نه نیست از آب و کورم  
 سیراب میشود و قوم توری تمامی شیعه اند بهیچ با مسلمانان اهل نه نیست و جماعت عداوت تمام آرند و در هماننداری جنگ  
 افغانی بسیار خوبند بدو از ایشان در ملک ایشان بی محط است قومه و لا در و جنگ جو است اهل تمام مردم دارند قوم را با هم اتفاق است  
 نصف قوم جزیره سید محمد ساکن تیراه و نصف ثانی جزیره دار و مطیع بادشاه میان سید گل و دیگر سادات رافضی اند بهیچ کورم اند  
 الغرض سبب جنگ در میان ایشان عرض پیران ایشان است و

### حال شاخ زانی

این قوم از ملک توری طرف مغربه نابل شمال بغاصه کوهل مقام پیوار و از آن برتر در زمین اریوب و غیره آباد اند در خوراک و پوشاک  
 موافق قوم توری اند و در عقیده مذهبی برعکس توری یعنی تمامی مسلمانان سنی پاکند بهیچ اند ازین سبب میان ایشان قوم توری همیشه  
 مخالفت و جنگ می باشد کل تعداد مردمان اسلمه بند زانی شش هفت هزار باشد در هماننداری و جنگ افغانی نسبت توری  
 ناقص اند - نتیج قومیت توری و زانی بدانکه خوشحال یک جنگ که معاصر شاه جهان بادشاه بود و در حقیقت این دو قوم می نویسند  
 که قوم توری قوم زانی از نسل کر زانی اند و بعض مردمان این قوم نیز بقول تصدیق می کنند و نسب نام خود بنحو گیانی ابن کچی ابن  
 کر زان می رسانند و بعض می گویند که از شاخ مؤند قوم او ان اند از برادران خود ناراض شده از دریا سنده عبور کرده آمده اولاد  
 شان ترقی نموده در ملک مقبوضه حال قبضه و سکونت کرده اند مگر این حایت هیچ نموتی ندارد و قول خوشحال یک صحیح مغنبر است و

### حال قوم پربه

قوم پربه اصل شاخ خوگیانی است مگر از مدتی اینطور علحه شده که خود نیز می اند که تعلق با چیس بنحو گیانی است باینه شاخها پربه  
 بتفصیل ذیل اند در نخیل سیان خیل بسنجیل سردا خیل محمو خیل تریزی ملیزی آشی زری و دوده خیل پوچی خیل تعداد مردم سلمه بند  
 این قوم بیست هزار باشد و این تمامی مردم در علاقه خوست می باشند و اهل سفید گوندی اند می گویند که در ابتدا کل علاقه خوست  
 بتصرف شاهان خوگیانی و دیگر کر زانیان بود و در عهد جهانگیر بادشاه بعضی شاخهای غلزی از علاقه زریست خروج کرده زیاده حصه خوست  
 از ایشان گرفتند و در عهد سلطنت شاه جهان از سبب باو با همی خانگی زیاده ترک و در شدند در آن ایام تعداد قوم پربه سه هزار مرد سلجوند  
 بود و حال صرف یک هزار اند اکثر پیشه زمینداری دارند قلیله تجارت نیز می کنند رعیت کابل اند می گوید عبد الضعیف قطع نظر  
 از قول مذکوره بالا که در ابتدا ساکنان کل علاقه خوست این قوم خواه قومه دیگر بود در بیوقت اقوام مختلفه چنانچه قوم کندی و دیگران



























بیان مجمل حال اقوام وزیریه بدانکه وزیر نام مورث اعلیٰ قوم وزیریه است که فرزند سلیمان بن کرژان بود از نسل مے این قوم جزیر  
 پیدا شد و چنانچه در شجره کلیه این قوم تحریر شده وزیر دو فرزند داشت نام یکی خضری یا خدری و نام دیگر لالائی بود در زمان سابق  
 اولاد وزیر مع اولاد شیتیک متصل کوه شوال علاقه پرل سکونت داشتند اتفاقاً شخصی از اولاد شیتیک قتل نموده بنا بران لالائی بخوف  
 انتقام از انجا گریخته بک نگر رفته در انجا شادی کرد که الحال نیز از اولاد او یک قوم سیلابالی وزیر بانظر من نواح کوه سفید  
 آباد اند اما خضری پس اول وزیر پس او را سه فرزند بودند موسی معروف پیش و محمود مبارک و فرزند مبارک که باز با یک بر بود و موسی را از ان  
 سبب درویش می گفتند که مے شخصی پرهنزگار و بسیار زاهد بود که الحال نیز قوم وزیر او را ولی کامل تصویبده هنگام وقوع شادی از زوجه  
 او استداد می نمایند و بر قبر او که در علاقه پرل واقع است نذر نذرات و صدقه و خیرات می برند مگر افسوس که پیوسته اعمال حسنه او نمی کنند  
 و موسی درویش دو پسر داشت یکی مے اتمان که اولادش علی العموم اتمان ز می گفته می شوند دوم احمد که نسل او را احمد ز می  
 می گویند مگر از بالانسل موسی و احمد هر دو را درویش خیل بادیرویش وزیر می نامند و برادر دوم موسی محمود نام یک پسر مے مسعود است  
 نسل او را مسعود وزیر می گویند و بمجمله اقوام وزیر ساکنان سرحد اتمان ز می احمد ز می مسعود هستند و هر سه را بسیار شایانها و شکوفه است  
 مولد این قوم کوه پرل بوده که یک سلسله از کوه کلان حال معروف کوه سلیمان است طوریکه کثرت می یاقتند همچنان تدریجاً بر اقوام همسایه  
 خود بزور اتفاق غلبه می کردند و پرانگنده می گشتند اول از همه علاقه سلسله کوه سلیمان علاقه شوال و نواح او را قبضه آوردند که پیشتر قوم شیتیک  
 در ان آباد بود و همدران آوان بیاعت قحط سالی قوم او در مرکز و در شهر کانی گورم و علاقه متصله آن آباد بودند آنجا را اخیراً آباد گشته  
 اکثر علاقه گوگرد ریاست کابل و دیگر ممالک رفته اند که در انجا باقی مانده قوم وزیر مسعود موقع یافته یورش نموده در حمله اول علاقه  
 بدرقابض گردیدند و بروقت قبضه کردن بر علاقه کانی گورم و علاقه مکین چون اینگونه قلیل او در ان بر مقابله وزیران برآمدند و مقابله  
 وزیران برایشان غالب آمد بران علاقه چات تصرف کردند پس از ان قوم منشی را نیز از کوه متصله دره ناک تا دره ناک خارج نموده  
 خود را وسعت تمام داده از حد ضلع کوه ناک تا دره ناک طولاً یکصد چهل میل مالک شدند و

### اسامی علاقه چات مشهوره مقبوضه وزیریه +

اول علاقه شوال واقع کوهستان است که در ان یک ناله کوهی بر بالای جاری است طرفه برین علاقه زمین موسومند بره ملک میامی ملکوشی  
 و کابل خیل است وزیر از کابل خیل بکابل خیل می مانند و از ایشان فرود تر جانی خیل می مانند و این علاقه ملکیشا خماکے تا نزمی است بدین  
 تفصیل که نصف بالا و کابل خیل و ملکوشی است و نصف دوم طرفه برین بر سه حصه ذیل منقسم است کابل خیل یک حصه جانی خیل یک  
 حصه ملکوشی یک حصه و این اقوام بطور ایلاق یعنی خانه کوچ در موسم گرما با آب انجالی روند و در موسم سرما اکثر بزیر درومی آیند و در انجا زمینات زرعی  
 نیز میدارند و

### علاقه شکی

این علاقه در میان کوهستان هوار بکل اودی واقع است بر سه قوم ملکوشی میامی شایان اتمان می وزیر ایشان حصه شادی گی خون خیل  
 برین تفصیل است و پائین از ایشان تا دور تاتی خیل اند و بر یک شماره سدن خیل پسری می طمند و از همه پائین حصه وزیران مسو شایانها



### علاقه پرل

در حصه غربی ملک زیران اندرون کوهستان علاقہ پرل بطور وادی واقع است دوران وادی اکثر زمین هموار است چندین وادیهای خورد بان متعلق اند و بجز این زمین موسوم مرغه قطعه عمده است که دوران سپیل و پیله خواهد بود چلی شاخه کابل خیل و سیدکی می مانند زمینات زرعی نیز درین علاقہ بسیار اند مگر در پرل در هر وقت و هر موسم قبضه زیران مانند نمی تواند وقت برستان اکثر قوم سیلمان خیل و خروٹی و دیگر غلزیان برآچرا نیدن موثی کوه پرل می آیند آنوقت سولے قلعه زیران در انجا مانند میباشند و در موسم گرما زیران مال موثی و در ما خود را آنجا برده می چرانند قبر موسے در ویش مورث نشان بمقام زمیند آوز علاقہ پرل است بزاد و پترک بر سولے علاقہ مرغه باقی کوه پرل قبضه زراعت کاسی زیران نیست در شروع موسم خزان کله ما و در ما خود را واپس کرده می آیند

### علاقه زرماک

یک وادی عمده خورد و شش کرده طویل و چاکر و در بعض معتدل الهواست دوران محبت خیل و توری خیل شاخه اتمان زری آباداند

### علاقه ششم

این علاقہ نیز بزراعت ملحق است سرسبز نیست اما آب سولے آن خوش است دوران محبت خیل و برنهم خیل شاخه اتمان زری آباداند

### دره خیسور

از علاقہ دو طرف جنوب واقع است وادی خورد است بے رونق است اما آب سولے آن خوشگوار است بر سر خیسور محبت خیل و در توری خیل زیران در تنگسین و ژردکی آباد است

### شتره

از علاقہ دو طرف جنوب واقع است وادی خورد است در شتره خیل و فروریشان خیل و ژردکی متصل حصه غربی شاخه زیر آباداند

### شکرکی شکتو

بر سر دره شکتو توری خیل و در میان زیران مسعود علاقہ شکرکی وطن قوم وزیر است

### شیر تپه و چشمه سالی ملک

این حصه خراب و ناقص است کوه ما خورد و گرم اند که دوران کد این درخت ملک سردسیر پیدانیت برف نیز نمی افتد درخت پولله در



بعض جاها درخت زیتون و اراک نیز هست و در آن حصه جنوبی اندرون کوهستان شیره مله میدان وسیع است گردان راعتماری  
نیکند میت خیل و توری خیل بران قابض اندوای این دند می است که در آن محبت خیل می مانند و ناله کبیتو مقبوضه حسن خیل و در خیل و  
توری خیل است بر ناله کورم و تر از بگش کابل خیل و ختر خنی و ملکشی و گیندای و زنگره از آن گنجی خیل و غیره است و شهبان از توجیل  
و سپهر کمری سرو غار غنکو کوز و ستم خز سینداز و زیران ماتی خیل و غیره و فصل دیگر زمینات زیر پیشتر مذکور و قوم خواهند شد

### علاقه و اقله

این ملک موسومند از در جنوبی حصه ملک زیر زوره محل طرف شمال در آن کوهستان بلند واقع است که سلامی جنوبی و حال آن تا در محل  
رود وانه یک دومی است از شمال سمت جنوبی رپانزده کرده طویل عرضش از طول کم است در میان آن یک تومی یعنی ناله است که  
از آن همیشه آب جاری می ماند و این ناله نیز طرف جنوبی است و در آن رود و در هر دو کناره این ناله زمین آبی بسیار عمده است  
و کل دومی قابل زراعت است مگر چهارم حصه از کل نهی باقی باقی است در آن زمین پیداوار هر قسم می شود و این علاقه در تابستان بسیار  
گرم پریشمی شود که خواب آرام میسر نمی شود و در وسط علاقه وانه قوم دو تانی شاخ لودی سکونت مستعمل دارند در آنجا یک قلعه تیار کرده  
اند مگر دیگر نواح آن و زیری قابض اند و قابض شده می روند از خیل شاخ احمدزی که رهنمان مشهوره گله اند در آنجا همیشه می مانند و  
گنجی خیل و خیل خیل توجیل خیل ماتی خیل سرکی خیل نیز خیل پانیده خیل خونیا خیل شاخه و زیر احمدزی می قت تا بستان با انجامی روند  
که زمین عمده گیاه داراست و زمین موسومند به هندی از ماتی خیلان و زمین موسومند به سپیده واقع طرف شرق از زمین خیل و خیل  
است مگر در وسط از و تانی است علاقه بدریک دومی است واقع کوه موسومند بدریک از شمال طرف جنوب مائل بشرق است طولاً تا  
شهر کانی کورم پنج کرده طویل و قریب یک میل عرض خواهد بود و بر سر آن قوم شینگلی دیگر شاخه به بلواری مسعودی که احمدزی پانیده  
و باقی کل احمدزی زمین خیل می مانند و فراتر از ایشان سپهر کی سدن خیل اند و زیر ایشان باز مسعودان دیگر علاقه چات و زیری سوا علاقه بد  
که در آن چینی مسعودی مانند در ملک مسعودان علاقه چات دیل قابل ذکر اند اول دره که در آن مشهور شهر کبکین است و دوم حوره سوم میدان  
چهارم دوه تومی که بعد شامل شدن بد و دره زیر آن دو تومی یعنی و ناله گفته می شود - و دره ناک اند کوه با بربا بو بزرگ زنگره شهر و  
شنگره و کوه شتواند از آنجمله در دیهات متفرق اکثر زیران مسعودان و اند - ذکر مسکن قوم و زیران مردم این قوم متفرق سکونت دارند  
و سوا شهر کبکین چند دیهات دیگر اکثر مواضع کوهی ایشان کم از بست خانه می باشد اکثر این مردم گذاره ایلات قیان یعنی کوچیان بطوب  
سیاه خانگی دارند و در میدان علاقه بنون بر سکونت حسن خانها میسازند و زیاد جمع می مانند و مرمان و زیران کوهستانی اهل سکونت  
مستقل اگر چه قشلاق و ایلاق دارند مگر برای قشلاق یعنی اقامت در زمستان خانها از سنگ خور و خور و که سقف آن بسیار سطر و مضبوط  
از چوبهای باشند میدارند مگر بسیار سنگ و خراب اکثر مال مواشی و آدمیان در آن کوه می باشند و در سلامی کوهستانی سکونت  
پراکنده دارند و کوچیان نیز موافق ایلاق در کوچ کشیدها و بوریان اندرون کوه قته بر پامی سازند ایشان نیز بدون وقت خطر ناک  
متفرق سکونت می سازند و یک یک و دو و کشید می و بوریان در زمین می خود یاد و در هر گاه ناله عمده رفته بر پامی سازند احوال تقسیم ملک  
زیر می در ابتدا با هم استمان می احمدزی مسعود هر سه شاخ کوه موروثی خود را بر سه حصه مساوی تقسیم کرده بودند مگر وقتیکه مسعود  
ازین دو قوم جدا شده بر ملک او مر و مبنی قابض شد و نشان را با حصه کوه موروثی تعلق نمانده نصفاً نصف از آن تانزومی احمدزی







شاخهای اتمان زری بر ملک در غرض قبضه مستقل خود قائم کردند و از هر اول این فتنها درین ملک قبضه بنیاد انداختند محل حال این قصه  
 نجوایت که در حالت نجیب آبادی این زمین که چو گاهال و مواشی میریان نیز وزیران موسوم زمستان در آن مال چراسی می نمودند طائفه  
 میریان بارک زری آنجا توجی را از بنوچیان خواست یک دیال موسوم بر کشته جاری کرده زمین را مزرعه کردن و آباد ساختن  
 آغاز نمود پس از آن دیگر دیال نیز جاری نموده قبضه خود را بر آن مضبوط ساختند بعد از آن بر سر گاه چرائی و آب نوشی در میان  
 میریان بارک زری و وزیران بخاخیل با هم نزاع و عداوت شروع شد نوبت بکشتن رسید اما جانی خیل وزیر سبب بود در  
 چراگاه مشرقی ازین فساد برکنار ماندند لیکن هنگامیکه والای نام بارک زری یک شخص وزیر جانی خیل را گرفتار کرده هر چند او گفت که من  
 جانی خیل بخاخیل میتم و او را نگذاشتند و براه نخوت ریش او را تراشیدند بوقوع این واقعه جانی خیلان نیز شامل بخاخیل شدند و هر دو  
 فرقه توره نموده از قوم میریان بارک زری قریب شصت کس را قتل رسانیدند و این فسادشان تا آنوقت ماند که احمد شاه ابدالی  
 در میان وزیر بخاخیل و بنوچیان میری در باب تقسیم آب توجی و سیرابی زمینات زرعی بدینوال تصفیه کرد که بجای زراعت فصل  
 بریح کل آب وزیران گرفته باشند و بوقت فصاحت کف آب بنوچیان صرف نمایند و این تقسیم بجای وزیران مفید بود و نقصان  
 بسیار زراعت فصل بریح بنوچیان بود از شروع عملداری سرکار انگریزی تجویز کرنیل او در دس صاحب جنرال نکسین صاحب  
 آن دستور داده و در هر دو فصل آب توجی در میان وزیران بخاخیل و بنوچیان نصفان نصف قرار یافت و بر دغ  
 جنوبی وزیران اتمان زری قتیکه اینطور قبضه یافتند فیما بین محمد خیل وزیر سیر کی شاخ احمد زری را همراه قوم بنوچمی داؤد شاه که در  
 حصه مغربی و شمالی بنون آبادند دشمنی شروع شد که بعد از کشتن خون تاندت بسیار وزیران قوم محمد خیل یک قلعه متصل زیارت  
 خواج عبدالقادر طرف راست مال کورم تیار نموده بدریجه آن کماره کورم بقبضه محمد خیلان آمده ثانیاً موضع ختی در زمین برآمد کورم  
 وزیران آباد نموده منجمه اراضی تپه داؤد شاه نیز بعض اراضی را بقبضه خود آوردند و بر قتل مشرقی و شمالی نیز رچرائی میکردند  
 و تدریجاً بطریق علییه قوم مروت و خشک پس پامی کردند و از قوم بنوچمی طائفه سورانی و جهند خیل سدر اون و قتل و بک  
 پلنگ بقصاص و کس وزیران چینی زمین بدست آورده و از چشمه و از آن خاک نژاد آورده با وجود خالی کنانیدن این قتل  
 وسیع قبضه کاشتکاری نشان بسیار قلیل بود هنگام عملداری سرکار بجهد کرنیل او در دس صاحب کل قتل شمالی وزیران را  
 اجازت ریح پسر شی داؤد پس از آن دیگر صاحبان صنلغ اراضی قتل را ملکیت سرکار قرار داده بنا بر آبادی وزیران عطا  
 کردند چون قتل گندم و نخود عمده پیدا شدن گرفت باین رویه اکثر قتل را آبادان ساختند

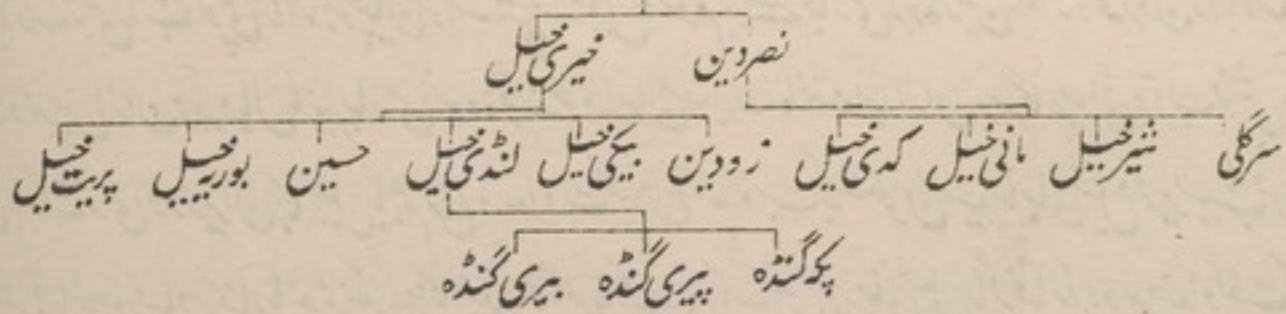
## حال آبی زمینات وزیران

واقع بنون خصوص در تپه سورانی مدن خیل که بدست وزیران عمر زری و غیره رسید در بیه آن نجوایت که بنوچیان مالکان زمین  
 روی تپه بجای کلنگ بادشاهان از عمر زریان گرفته زمینات را بطور رهن بادشاه داده بودند چون قبضه او شان از مدت و راز  
 ماند و تحریری کامل که دلالت بر رهن شدن زمین باشد منجانب بنوچیان نزد وزیران بدست بنوچیان نبود بنا بر آن مردم زیر  
 آنرا ملوک جدی قرار داده آخر کار مالک منصور شدند این است مجمل حال وزیران و ملک



# ذکر شجره نسب گریز یا گریزین مبارک

گریز

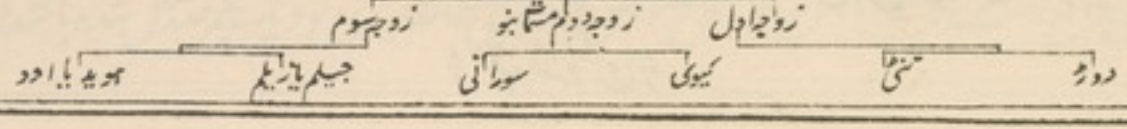


بدانکه وزیر بن سلیمان پسر شاه علی قوام وزیر بود و پسر بودند و از آنجمله خد زری پسر کلان او را سه فرزند ان بودند خور وزیر بن هر  
 گریز بود که اولادش مشهور بر گریز شدند پس در حقیقت گریز نیز شاخه از وزیر است مگر فیه الحال در سکونت و دستور و رواج علی شده  
 اند میگویند که در ابتدا گریزان همراه وزیران مسعود شمالی حصه کوهرستان اقامت داشتند چنانچه در دوره شکوه و کوه با برتا حال علامات  
 اقامت قدیم گریز چنانچه نشان بالا کردن آب نشانهای فاسحات ایشان میدهند از عرصه تخمینا دو صد سال بلکه زیاده اینطائفا از آن  
 کوه خارج کرده شده و سبب اخراج ایشان چنان بیان میکنند که در کوه موسوم گراول شاخ در گاری قوم مبنی اقامت داشت  
 مردمان گریز بر او شان غلبه کرده بنیان را قتل عام نمودند و تمام کوه گریز را قبض شدند بعد چند مدت موسوم کجین شاخ مبنی قوم گریز  
 لشکر کشی نموده و بعد جنگهای سخت گریز را شکست داده از کوه مذکور اخراج نموده کوه گریز را قبضه خود آوردند چونکه طائفه گریز از سبب  
 این فساد چنان کم و در شده بود که هرگز امید اقامت در خیر قرب جوارند داشتند بنا بران دور تر رفت در طرف ملک مغربی و شمالی  
 وزیر در یک گوشه که از خوست طرف شرق مائل جنوب و در شمالی غربی اندرون کوه فته آباد شدند در کوهرستان  
 گریز دو ماه زمستان برف می افتد و بسبب آنکه گریزان سکنه کوه اکثر چھولداری بوریان تیار کرده در آن می مانند از دامنهای  
 سلامی خیابان شان برف بر کفاره نامیریزد و بقدر سه چهار فرسٹ بنیاد بویا فرومی برد بطرف شرق مائل جنوب گوشه خوست  
 حله کرده چیسک میدان علاقه قلیل خوست بقبضه خود آورده بودند لنداریاست کابل فیه الحال بر ایشان مؤثر است علاوه  
 از محصول زمین که بحساب فی جرین روریکایی در یک فصل وصول کرده می شود دور و پید و بل یعنی خانه شماری حاکم خوست  
 از ایشان وصول میکنند قوم گریز در نفع و نقصان شامل قوم وزیر نیستند مگر خود را برادران بسنی یکدیگر میگویند عموماً پیشه  
 کاشتکاری مالدار می دارند مگر بعض سوداگری کاربردت نیز می کنند مردم جاہل بی علم اند منجمله گوندی های خوست  
 هنگام شمارانقوم او ذیل سپینه کوندی منسلک میسازند

## احوال لالی وزیر

تعداد این قوم پنجاه مرد مسلح بند باشند در نواح شمالی و مغربی کوه سفید می مانند شاخه از وزیرند در ابتدا از قوم خود جدا شده اند بسبب شدن شان  
 چنان بیان مینمایند که وقتی که لالی وزیر همراه پدر در کوه شوال میماند شخصی از اولادش یک نعل سانسیده بخون انتقام از شوال گریخته  
 نزد خوگینی رفت و از آن قوم شادی کرده اولادش ترقی یافت و بعد از آن ملک در آن تن ماند

## شجره نسب تیک

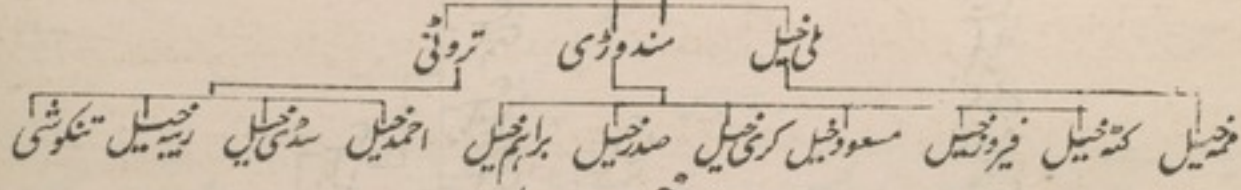




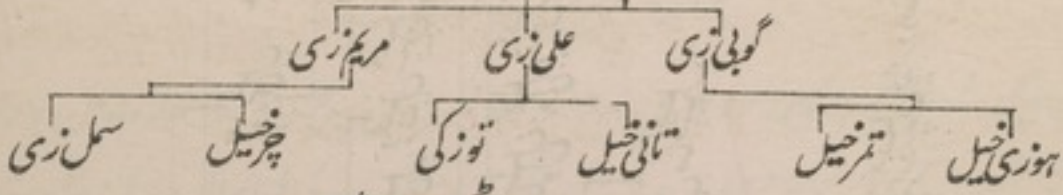




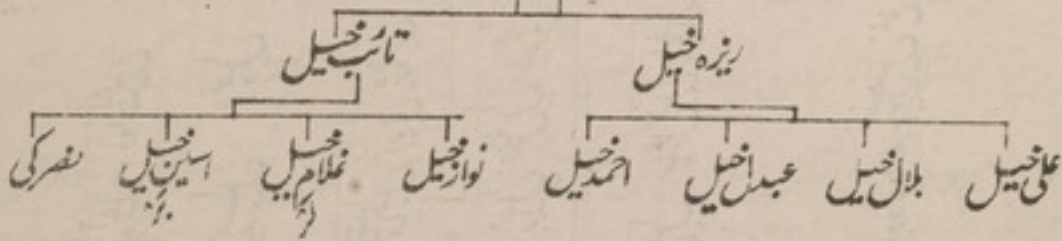
### دوم عیدک



### سوم در پرخیل



### چهارم فرونی یا مخانی نیز



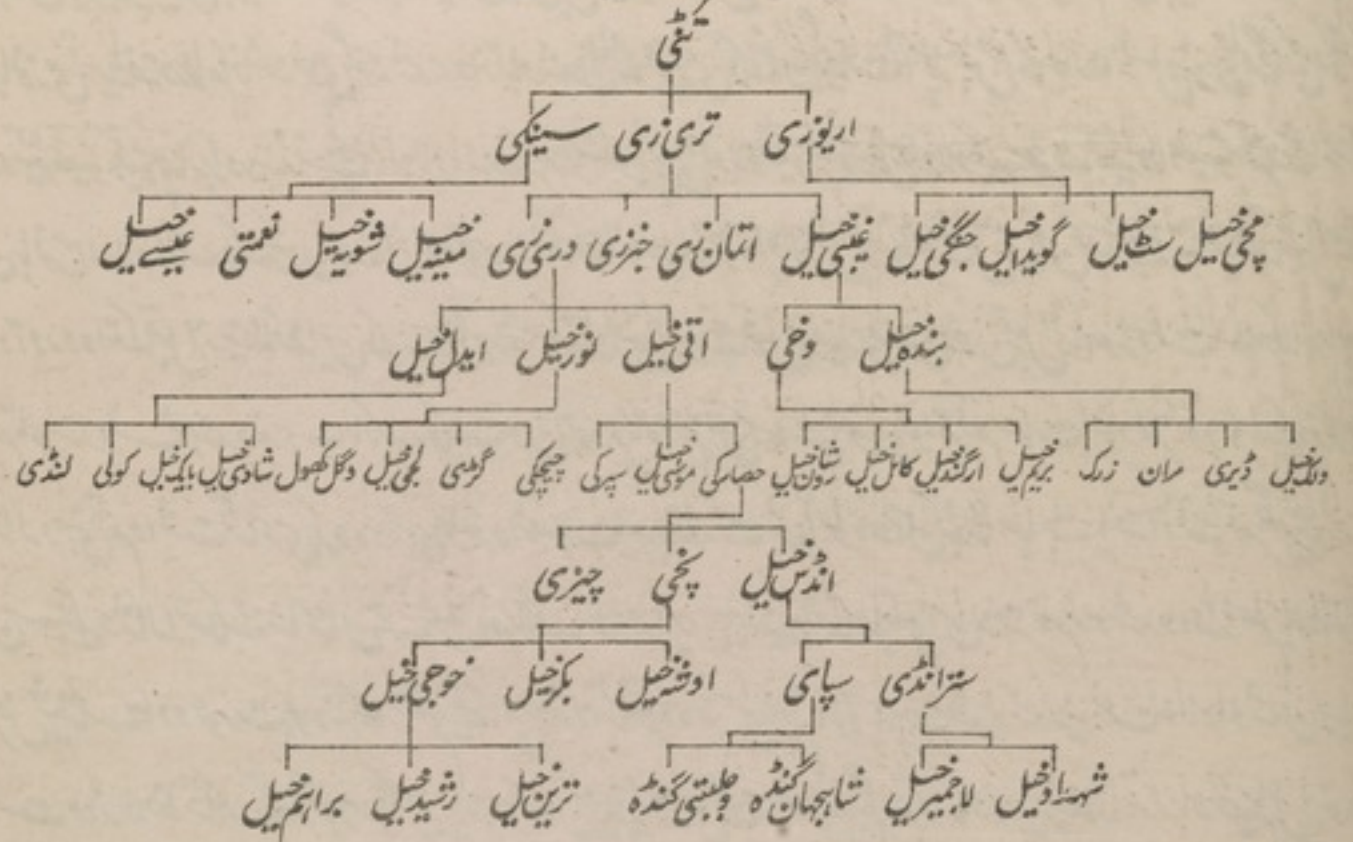
### محل حال قوم دور

بدانکه انی قوم چنانچه در صدر شجره نسب او درج شده از اولاد شیتیک است و نتیجتاً اولاد کیومنی سورانان نسل بنوچی از علاقه شوال عبلاقه بنون آمدند این فرقه نیز باین کوه که الحال مسکن ایشان است سیده بره و کناره رود توحی آباد شده است اگر چه معلوم نیست که پیشتر از ایشان بنوعی کدم طائفه آباد بود یا که با کل انی نوع غیر آباد بود مگر در سنه سحری کبیر او یکصد دوازده بعد سلطنت او رنگ نیر عالمگیر رساله که شاهزاده بهادر شاه ملک بنون رافتح کرده و همدران سال بر علاقه دور نیز دوازده هزار روپیه معامله مقرر کرده یک شخص سید حسن نام را حاکم دور فرمود و آن عالم تا چند عرصه بشکل تمام اوقات گذار می نموده آخر بر وقت است شدن انتظام علاقه بنون این عبلاقه نیز از او گشت تا زمانیکه شاه افشار ایرانی دوباره ایشان را چنان سخت مطیع کرد که بعد از زمان شاه درانی سدوزانی دوازده هزار روپیه داد کرده باندند مگر که حاکم در میان ایشان مقرر بود بر وقت حوادث فتح خان بارکزی بوجب درخواست یک پیر سید در دوران معاند سرکار معاف شده که بخواهد آن قوم دور را و آن سید حسن را فی قلبه چیزی قلیل از غله پیداوار سالیان داده ماندند و آزاد ماندند می آمدند الحال نیز آزاداند مگر زراعت کار و بیوپاری اند سفر کم می کنند در ملک ایشان تنها کوه بسیار پیدامی شود به بنون آورده فروخت بسیارند پنبه و غله نیز بسیارند از ضرورت قوم ایشان پیدامی شود زمین زری ایشان قسم اعلا است در دور پائینه چیزی در واج کاشت میشکوف و در چوب نیز هست اکثر مردم فیون حوار علاوه چرس نیز میشکند بگ خشک را نیز دو حصه می کشند مردم نماز گذارند با وجودیکه قوم وزیر سخت شمس ایشان است با خود اتفاق ندارند تعدا مردم مسلح بنده انی قوم دوازده هزار شهواست شوق نوکری سپاهگری بالکل ندارند سکنه که از دهریه که آن ملک پیدامی شود از آن معلوم میشود که بر وقت سلطنت هندوان یونانیان نیز ازین مدره کدم شارع بافقانستان مغربی بوده است میگوید عبید الضعیف که دره موسوم کورم که از غزنی و کابل از آن گذر ملک بنون می افتد در زمان قدیم راه گذر سلاطین باضیه از افغانستان هندوستان بوده است اکثر محققین آمدن سکنه رومی را هندوستان پنجاب این دره بیان می سازند اگر چه پوختین



تتأخرین اکثر برین فتنه که سکنه راز کابل به پشاور آمده و از پشاور به پنجاب گذر نموده بود و نزد مؤلف قول اول مقبول است و آنچه جنگ سکنه راجه پورس در ملک پنجاب معتقد تمامی مورخان است در آنوقت نیز نفوذ اسکندر از دره کورم بوده است و این دره کورم در زمانه سابق قبل از عهد سلطان محمود غزنوی نیز در عهد او کاروان بره میگفتند که اکثر کاروان سوداگران پونده و غیره هم ازین راه آمد و رفت میکردند و بعد از آن چون قوم زیر و فریدی و سایر اقوام کرانی اکثر قوت یافته راه زنی و غارتگری را پیشه ساختند پوندهگان دیگر سوداگران آمد و رفت ازین دره متروک ساخته دره گمل را که به سمت جنوبی و غربی ازین اقوام واقع است راه آمد و رفت خود مقرر ساختند و وقت از دره گمل جاری ساختند هر چند بران دره نیز خلش و ایندازیران مسعودی واقع قرب جوار دره گمل نسبت ایشان باقیمانده که تا حال واقع است تا هم نسبت دره کورم امین تر شد \*

### ذکر شجره نسب تثنی



بناخته قوم تثنی شاخه از کرانی است سپهران صلبی تثنی دو بودند یکبارسی که از نسل او اریوزی مشهور است و دتری که اولادش معروف میخیل شدند و سیمی سیکلی از اولاد یک طفل شیرخواره است که سیمی میری ابن تثنی او را پرورش کرده بود اولادش موسوم سیمیکلی شدند و این قوم در علاقه غربی و جنوبی خوست آباد است اکثر اندرون کوهستان بعضی در دامن کوه میمانند کوه غربی ایشان بسیار سرسبز و آباد است در آن بازه شکار میگیرند و تعداد این قوم دو از ده هزار شهسوار است قوم تثنی همان جنگجویان لاور و سپاهی اند و از سپینه گوندی است محسوب میشوند با همیصل و غیر شاخ توره گوندی دشمنی تمام دارند و از همت خود اکثر غالب میمانند پیشه تمام قوم شان راعی کاری است زمینشان اکثر بارانی است و بسبب کونت دامن بران نام تحت حاکم خوست اند که هزار روپیه لانه بطور تعلیمی بر او نشان مقرر است از آنجمله دو صد روپیه پس بطور انعام ببلکان ایشان عاید میگردد و عوض مبلغان بالیا جناس از قسم آنها اسپان میل و قرغن و غیره سامان آهنی که در علاقه ایشان در دیده کوزه میشود میدهند مواضع کلان ایشان درگی حصارک کوزه پرخی آتمان و غیره است با وجود اینقدر زحمتی که اکثر این قوم بسبب غرور و لاوری و لجبازی سخت از حاکم خوست باغی میمانند کل قوم تثنی را در میان خود دو گندی است در یک گوندی اریوزی و سیمیکلی و گوندی دوم از میرخیل است و در تعداد مردم گوندی میرخیل زیاد و اند و از میان شان اتخیل زیاد و



در میر خیل نیز در سی تامی بکطرف جنبی خیل اتمان زری جزیری و طرف است در رنگ افغانی نسبت و در بسیار بهترند و سنی سمانان  
کوه بزاد و قیام میدان گوسفندان بسیارند می دارند

### احوال تواریخی قوم بومی اولاد بنو

زوجه شیتیک که وایت کهر صاحب اسم جد علی قوم بومی شاه فریدم عرفش تیک است بقول دیگر شاه عطا که زفته در استعمال شاه عطا شد  
داز شاه عطا که مبدل شیتیک گشت نام مادر شیتیک کنخی و بی نیره کرژان است طن اصلی انیقوم نمجلا و طمان افغانه کوه شوال است  
تسخ کوه سلیمان که در اینجا بحال نیز مکان قدیم کونت ایشان بگلی میله مشهور است وقتیکه این شخص در خانه لگلی از شکم رو بجم کرژان متولد شد  
والده اش بوقت تولد او مرده بعد از آن در ایام شیر خوارگی بسبب خوردن شیر گریخت میباشند بنابراین فب انش اهل او را بشیر خراوه میزنند و  
بسبب آن شیر گریه از آن شیتیک است تا یافته بعد سیدن بن بلوغ شما با نورا بکاح آورده از دو فرزند یک کیومی قوم سوانی پیدا شد و سبب اسمت  
مجمعا با نوزی تسمیه یافته در عوام افغانه بومی گفته شدند و از آباد شدن طائفه نوزی ملک کن گریخت آنچه بعضی در این طائفه نسل سندن جام گمان گفته اند  
که با نوزی و سبب و کوه چهار برادر سندن و اولاد با نوزی بعد کثرت شهسود بومی اولاد سبب سبب سبب اولاد و کوه معروف کوه اولاد و کوه معروف شوال  
و این بانوع اولاد ملک ملک بنون بوده آخر الامر خود را از طائفه افغانه و انموه اولادش از طوائف نسل کرژان محسوبند فقط اینقول اصل  
ندار و آورده اند که قبل از این طائفه این ملک را دهند میگفتند یعنی شیتیک قول سفید ریشان بنون قبل از ظهور دولت اسلام کدام راج  
سترام نام هند و نسب هند و ندهب مالک ملک بنون بود و نام دخترش سمات بانو بود و سترام سمات بانو دختر خود را با یکی از ملازمان  
خود را که دهنی نام داشت شادی کرده و آن عاجزه از سبب این حقارت بدعا نموه و آن بدعا اجابت یافته از طوفان کوهی بارش  
باران سنگی و ترال این ملک ساکنان در غرق و هلاک شدند ازین سبب این ملک بنام آن دختر نام زد شد و الله اعلم بالصواب  
الغرض شیتیک ساد و عورت بودند که از شکم یک سیمی دور و از شکم دوم سیمی جلیم و هوید پیدا شدند که درین وقت اولاد او شان بسیار  
کم است و از ملاحظه سلاک که بر مسکن ریانه ساکنان قدیم یافته می شوند معلوم میگردد که ساکنان اینعلاقه در زمانه قدیم اهل هند  
مردم یونان بوده اند بلکه خاص از توده موسوم ساکره که گرد آن تا دور در علامات عمارات ساکنان قدیم موجود چون سکه چات  
بر آمدند از آن سلطنت هند و ان اهل یونان پنجابی ثابت است چرا که منقش از حروف و الفاظ شاستری و یونانی هستند  
اما هنگام شروع عملداری سلطان محمود بکتگین پس درین ملک قوم موسوم بدینی که عقیده ندی اوشان مثل عقیده هند بود ساکن  
و آباد بودند سلطان محمود که راه آمد و رفت او هند و ستان همین بود چون بملک بنون سید باراج سترام که دارالریاست او  
درین علاقته شهر کرده بود جنگ کرده غالب مده این ملک از کفار خالی ساخت چنانچه نزد اکره تا حال قبور مسلمانان که آن قبور  
قبور شهیدان میگویند موجود اند و نسبت آن مردم بیان می نمایند که در اینجا شهادت شده اند القصد بعد از آنکه سلطان محمود این  
علاقه را از کفار خالی ساخت تا مدت غیر آباد افتاده مانده تا آنکه بعد سلطان شهاب الدین غوری قوم انگل و منگل از کوه فرود آمده  
برین علاقته آباد و مالک شدند هنوز یکصد پنجاه سال از آبادی انگل و منگل نگذشته بود که در میان ایشان بے اتفاقی و جنگ  
خاکگی افتاد و عشر شرعی را که با شیخ محمد روحانی پیچود می دادند بند کردند و آن پیر از ایشان ناراض شده و مردم کیومی و سولانی نسل  
شیتیک را مع فرزند خود شاه نیک مین بان ملک ستماده تا قوم منگل و انگل را بعد جنگ از آن ملک خارج نموده اینعلاقه موسوم



بدهند را قابض شدند و از غلبه و تنگی وزیران نجات یافته بطور خانه کوچ روانه این طرف شدند و اول از رود توچی

جانب جنوب از واسن کوه طرف شمال در دروغ مقام نموده که الحال نیز در دروغ مقام بنام

کیومی سید مشهور است و از اینجا به صلح پیرزاده خود با آنها چنانچه مسطور شد

غلش آغاز ساخته تا تمامی سنگل و انگل را از ملک هندی

خارج ساخته قوم انگل طرف هندستان رفت

اندک همراه طائفه

سنگل

طرف جنوب

کوه سفید رفته آباد شدند

از آن بعد تا حال اولاد شیتک

قابض انیکاشته می آیند و از آن وقت

تا حال قریب پانصد سال شده باشد تقسیم ملک

بنون اچ صلح پیر خود بدینطور کردند که اولاد میری

پسران کیومی ا حصه جنوبی حال موسوم قومی و

لکی را تا حد شرقی که آباد تر و عمده تر بود ب حصه آمد و سومی

سومی فرزند دوم کیومی را زمین سطح تا نار ب حصه آمد

و سورانی طرف شمال رود کورم تا قتل و تک حصه

حصه رانی آن وقت ناقص و جنگل بود گردین

زمانه از همه مینات بهتر و قسم اول است

و نیره سوانی نوزک با دختر سینه

هنجل با سوکر شادی

نموده

از کورم طرف جنوب جای که حال تپه داؤد شاه و امندی مشخیل

حصه ملوک و والد دختر از خسر خود درخواست کرد خسرش بوی عطا کرد تا آنها قسمت ناکند

موافق نامها تپه چات حال اند جنوب حصه اولاد میری هر تپه بارک می تپه نور تپه مخیل هر دو تپه کللی

و هر دو تپه اولاد سومی هر دو تپه تپی تپه مندان تپه عیسکی و قاطع خیل شمال و مغرب صلی حصه اولاد سورانی چنانچه تپه مند خیل

المعرف به بازید تپه اولادین المعروف تپه دهر خیل تپه کھوئی المعروف تپه حسنی تپه دلایل المعروف تپه خلعت و آنچه در جهیزه داده شد

بود تپه مشخیل تپه امندی اسماء و تپه بانام قوم مشهور رسیده اند کوه کوه کوه کوه کوه





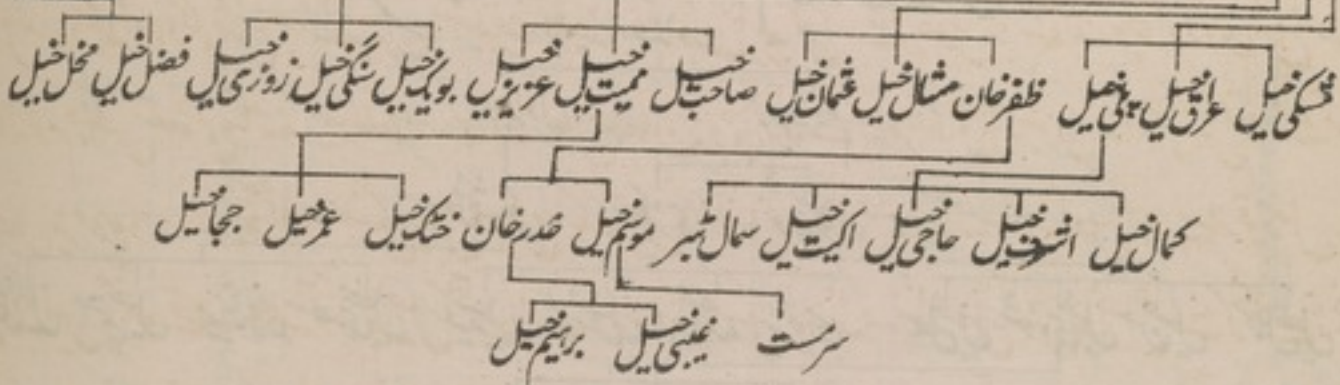






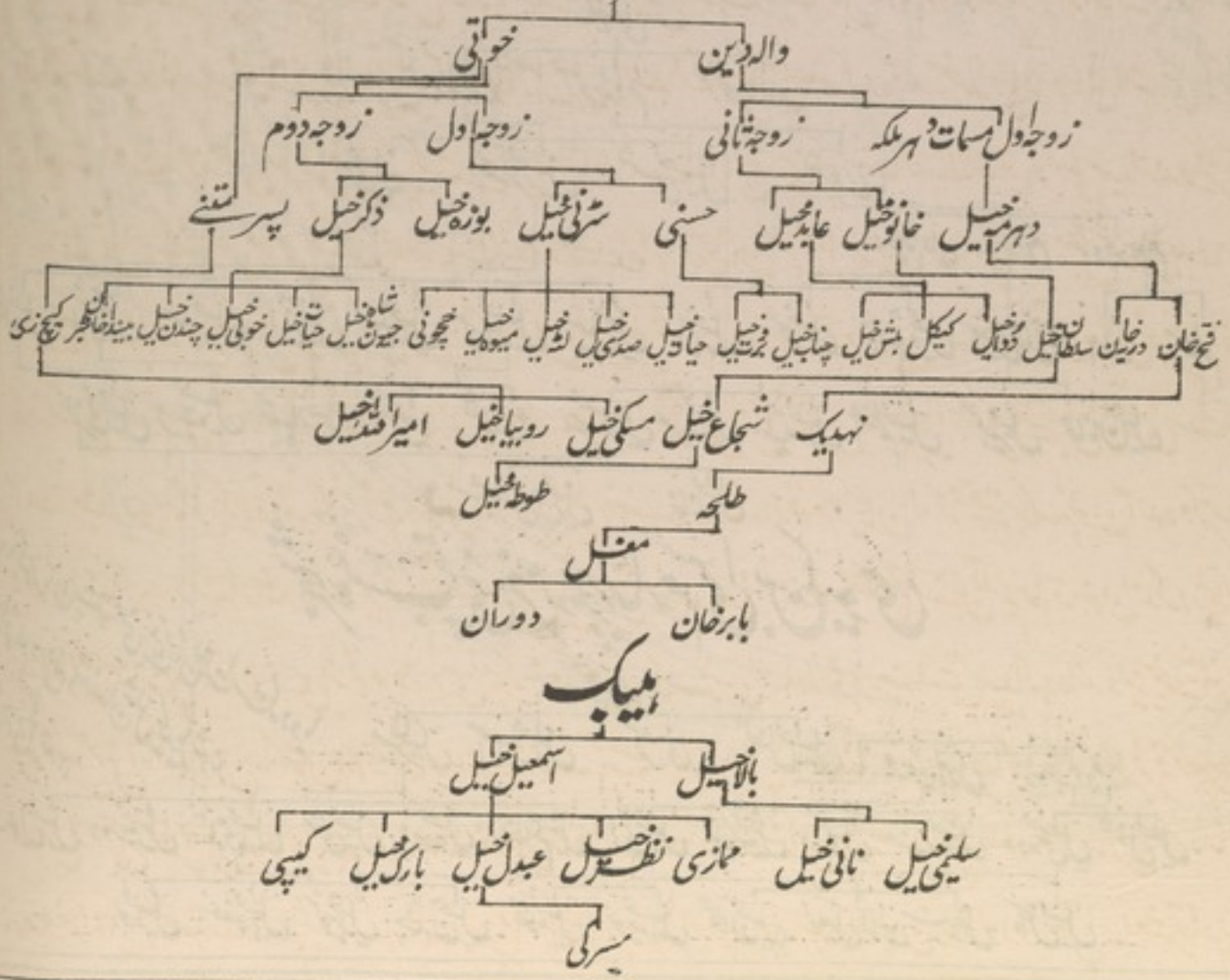
# شجره نسب ریائی سپرد و مشتیک

سوریانی



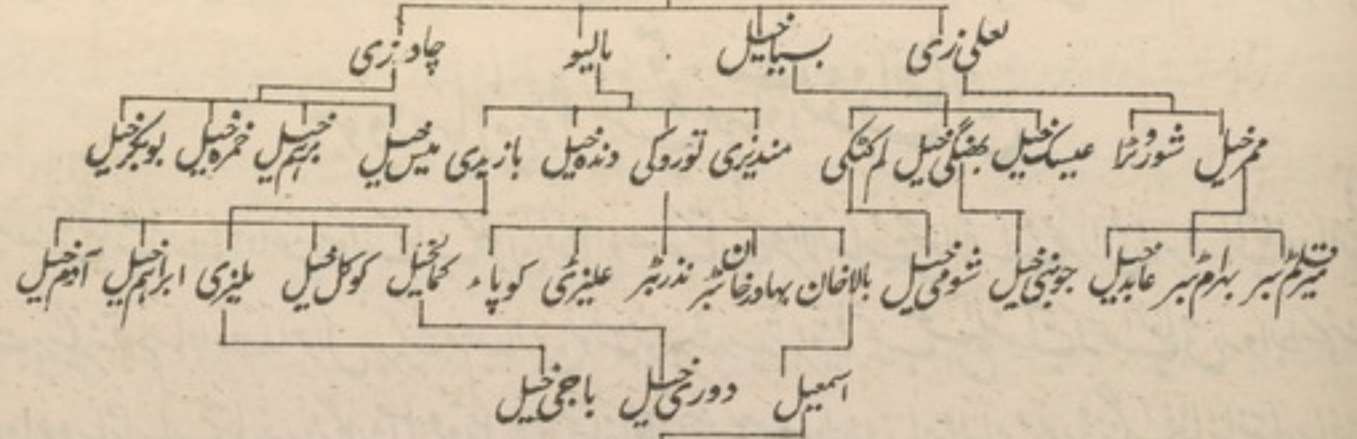
## ذکر قوم غرض زی

غرض زی





# منذ خیل



## ذکر شاخه های منسوباً تحتاً قومیت بنوچمی

بدانکه محمل اولاد میری شاخ نور را میگویند که افغان بختانی یعنی افغان جلای گراست که ذیل قوم میری شده اما غلط است و شبهت کامل ندارد بجهت اولاد گلی شاخ جغتیل را میگویند که جغتیل از فرزندان بتنی گلی است این قول نیز سگندار بجهت اولاد سبی شاخ مندان را از قوم جغتیل متصومی سازند این غلط است بلکه از نسل مندان بنوچمی گروهی بجمام اتفاق از بنون رفته در جغتیل اقامت نموده که الحال نیز موجود است بجهت اولاد عیسی که بعضی مردم فرغ سکند خیل را از نسل سدوزی بعضی از نسل چنداول و گروهی از قوم منغل بیان میکنند این نیز شبهت ندارد البته قوم بدخیل که شجره نسب او بر سرور عیسی منسوب است از نسل بختیل است که شخصی از بدخیل بختیل بنون سیده با دختر سرور شادی نموده خود را موصول عیسی ساخته است و آنچه بعضی مردم شاخ خوجری را وصلی گفته اند نیز غلط است اصلاً ندارد بجهت قوم بتنی بعضی مردم شاخ اسمعیل خیل را از قوم بختیل بیان مینمایند بلی آنکه اسمعیل مورث اعلی بختیل بود این دعوی نیز غلط است چه اسمعیل مورث اعلی بختیل را تخمیناً صد سال شده باشد این اسمعیل را صرف و صد سال تو اند بود و خاصه در اقوام افغانه بنام واحد از اقوام مختلفه چند اقوام میباشند ازین لازم می آید که هر کجا اسمعیل خیل باشد از قوم بختیل تصور کرده آید بجهت اولاد سولانی امندی را که از شاخ خوابک است فرزندان بتنی سولانی خیل می کنند این خیل نیز غلط است اما کج زری پس این طائفه بالاتفاق وصلی میدانند و نیز آنچه نسبت شاخ هبک طعن علامی میکنند غلط است دلیل و سند ندارد و همچنان ممش خیل را پسر بتنی داود شاه خیل بودن غلط است سند ندارد البته قوم غزنی از زمینداران غوری بود که الحال منغل خیل شهرت دارند از قوم بنوچمی نیستند بلکه افغانان غیر قوم اند و گویند که از نسل یوسف سی و اندک بانیک آمده زمیندار شده اند و نیز فرقه گند علی شاخ زک خیل خانی خیل از نسل عیسی خیل نیازی است که بلکه آمده زمینداری حاصل کرده اند و نیز فرقه دیگان از نسل بنوچمی نیستند بلکه از قوم دیگان اند که وقتی ببلک بنون آمده و کثرت و قوت پیدا کرده زمیندار شده اند و نیز قوم فاطم خیل از نسل بنوچمی نیستند بلکه فرقه از قوم منگل قابضان قدیم علاقه بنون اند که در نیکان آمده ایضا فرق احمدزی و اتمان زری از قوم وزیر سی اند که بزور شمشیر در ملک بنون تسلط نموده زمینداری پیدا کرده اند و نیز بجهت شاخ داود فرقه خلیل خیل از قوم خلیل ساکنان علاقه پشاور اند که از عرصه یک صد و پنجاه سال بانیک آمده زمین پیدا کرده اند و نیز فرقه نصرت یا نصران از شاخ کشر منگل بنوچمی نیستند بلکه از طائفه نصران علاقه تاک اند و نیز فرقه شیخان در تپه عیسی طائفه علویه از اولاد شیخ محمد و خانی اند از روز اول بهنگام تسلط قوم شیتک بر ملک بنون و اخراج منگل بطور دراز و پیر همراه شیتک بنون آمده بود در اول او را عشرت نام پیدا



کل علاقه بنون از بنو چیان میگرفتند تا که بهادر شاه ابن اورنگزیب بر بنون تسلط کرده آن عشر را خالصه سرکار خود گردانید مادامیکه  
ایشان را از مالگذاری معاف داشت و نیز فرقه قریش ساکنان ملک بنون از قوم عرب اند - نورخیل عن سلام زاده اند و

### جلوه در بیان احوال نسبت قوم سادات معروف افغان

بدانکه مصنف کتاب است الاغانه و مولف کتاب مخزن افغانی و مصنف کتاب بحر الانساب مجمع الانساب و محرران فاتر انساب افغانه را اتفاق  
است بر اینکه نه قوم سادات که احوال هر یک قوم بعد ازین نوشته خواهد شد سید شریف و نجیب صاحب النسب که بحسب اتفاق روابط سکونت  
و ازدواج و سایر اسباب متعارف روزگار و اصل و فاضل فرقی مختلفه افغانه شده هم در و اج و زبان و لباس و توره و رنگ افغانیه اختیار ساخته  
ترک ساداتی نموده معروف با افغان گردیده اند و سلاطین و رؤسا و فضلا و عوام افغانه بحقیقت ساداتی و شرافت همگی نه طائفه قائل  
و معتقد شده با وجود آنکه از صد سال دراز منتهی مشهور با افغانیت شده سلاطین افغانه بوقت وقوع بیگاریات بر تمام فرقی علیا  
و بر ایاسوای سادات هر نه فرقه را بخصوصیت ساداتی از بیگاریات عامه معاف و مرفوع القلم داشته اند و اصله را از خواص افغانه که  
از علم تواریخ و انساب و قوفی دارند از ساداتی این نه قوم نگارمی نیست گوز جهال و عوام را ساخته نیست آنچه مصنف حیات افغانی ساداتی  
اقوام سه را غلط قرار داده ظلمها اجمالی و تفصیلی بعضی موافق قیاس و تخمین خود و بعضی تقلید از انفسن صاحب رخ انگیز نسبت نسبتی  
این فرقی تسعه نموده تمامی اعتراضات او بجا و فضول است بوجوه اول آنکه این خلک ما را مخالف روایات کتب مذکوره صدر است  
چون صنفان مذکوره موافق مضمون حدیث صحیح خیر القرون قرنی ثم من ینکاههم در قرون بهترین از قرن مصنف حیات افغانی  
بودند قول و فعل و بزرگان و ایت شان قابل قبول نباشد دوم صنفان مذکور ان نسبت مصنف افغانی هم غیر و معتبرند و مصنف  
حیات افغانی فرود شاد است بنابراین نیز خلل او ساقط الاعتبار است سوم نسیم نمودن سلاطین و فضلا نسبت ساداتی نه طائفه را مثال اجماع  
باشد پس خلافت ندر می مصنف حیات افغانی از اجماع بالاتفاق بطل باشد چهارم مصنفین مذکوره از فضلا اهل اسلام از سبب انفسن از  
علی بن نزاری است ما اهل اسلام و ایت او را که مخالف روایت علماء تواریخ اهل اسلام باشد با تامل غلط میدانیم نه معلوم که مصنف حیات افغانی  
از راه کدام عقیده سلامیه بر ایت او با وجود مخالف بودنش از روایت مؤرخین سلامیه تسک نیاید و روایت او را بر روایت مؤرخان سلام  
ترجیح میدهند قطع نظر از نسبت کرسی نام این نه قوم سادات مطابق مضمون حدیث شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چون کرسی نسبت  
خود را از وجود شریف خود شمارستینوند چون بدانان که بعدستم آنحضرت میرسیدند میفرمودند تم کذب النسبون انساب کرسی ما همه  
فرقی نبی آدم از عرب و عجم منقسم تصوراند مصنف حیات افغانی را کدام برین طعن زنی آورده که مخالفت همه اهل اسلام مؤرخین ایشان  
بر روی کار آورده هماکن در عیب جوئی و طعن زنی کوشش نموده است اگر مراد او ازین کرد و فر تحریری دعویسه همدانی است باید که  
بهمان تشریف برده تصنیف جوش خود فرمایند و نه از طعن خلل سلف عثمان شیدیز زبان و قلم را انعطاف فرمایند از این قدر بس است  
باقی هوس است باز بر آدم بر سر مطلب سنجیده این نه قوم سادات مشهور افغان قوم مختیار و ستودنیانی و اصل و ذل تن شیرانی و قوم شوانی  
داخل قوم کاکرد و هندی و وردگ متعلق قوم کرمانی و خوند متعلق قوم دادمی سیدزی داخل قوم ترین و غرضین متعلق قوم میان و کوئی  
متعلق قوم منبی است اگر کسی گوید که چون این نه قوم سادات در اصل سید شریف نسب اند و اهل اسلام هیچ نسب درین ملت بر نسب سید  
فضیلت نمیدهند قطع نظر از آنکه در اول اسلاف این فرقی یا بیاعت جهل و بیعلمی یا بیاعت آنکه افغانه از راه جهل و غرور سواد افغانه



احدی از انساب شریفه و غیره در عزت توره افغانیه بر این میدانند با راوه میل عزت مساوی افغانان رسم و رواج و تزویج و  
 ازدواج و ربط و وصل با افغانان اختیار نموده تارک نام ساداتی شدند در بیعت چرخ و را باز سید میگویند گویم سلاف این فرق  
 در دفاتر خود نوشته با اولاد خود وصیت نموده اند که وقتیکه با از قبیل سادات خارج شده با افغانان پیوند نموده نسبت خویشی و  
 راه در رسم بقوم اختیار کردیم اکنون سید گویانیدن از طریق عقد مواخات احسان و در تراست پس بعد ازین که از اولاد خود را  
 سید گویاندا و اولاد ما نباشد و نیز درین امر مخالفت قول فضلا که الغلط المشهور افضل من الصحیح الشاذ واقع می شود میگوید *الضعیف*  
 قطع نظر از منته سابقه در بیعت بملاحظه حالات سادات این مانده که با وجود حدیث صحیح آنحضرت السوال فل ولو کان من الایوبین  
 انغیا و فقر سادات در یوزه گرمی سوال را پیش خود ساخته پیش هر لائق و نالائق از هر قوم چه شریف و چه ذلیل دست سوال میکشاید  
 و هرگز از سوال مگدائی عاری ندارند و ازین سبب از اقوام را ذل حقیر تری نمایند عیسیت افغانیه هرگز گوارا نمیزد که افغان خود را  
 سید گویاندا گردان از منته نیز همچون امی و انگیز سلاف این قوم گردیده ترک ساداتی نموده افغانیت را اختیار کرده باشند جاواز  
 و وجود قوی تر از همه جود و ربان اخلاص سلاف این فرق بغیر فاعنه اینست که چون موزان اعلی ایشان بجاندها سلف فاعنه شادکی  
 نموده و اولاد و اخفا و ایشان در میان افغانه تربیت یافته بعد بلوغ از خاندان انحال کتخدا شدند و لباس و لسان افغانه متلبس و متکلم  
 شده در ذیل بدی و زمینداری همیشه شریک فاعنه ماندند و دیگر سید گویانیدن مناسب نیستند و در آمدن مردم قبایل انحال خوانده شدن  
 با لقب قوم انحال امر قدیم است صرف از هلاف این قوم سرور شده چنانچه حسین کریمین رضی الله عنهم که فرزندان خاتون زهرا و علی مرتضی  
 رضی الله عنهما بودند با وجود آنکه شاه اولیا سوگ آن و امام فرزندان زینب دیگر داشت بسبب آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم خیر اناس سید  
 الانبیاء بودند چون حال دو امام بهم بود و لفظ ساداتی بآن دو حضرت تعلق گرفته دیگر فرزندان آن شاه اولیا علوی لقب شدند خاصه  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است انحال اب پس اگر عزیزان خود را به سبب خال منسوب داشتند که امر عیب است قطع نظر از آن از  
 نسیه شریف که سید است بر شریف دیگر منتقل شده اند عیب گناه زیاده آنوقت می بود که از نسبت شریف نسبت بر اختیار میکردند  
 چنانچه از نسل حضرت اسرائیل اند و شرافت نسب اسرائیلیان از نیکو قول حق تعالی که یا بنی اسرائیل اذکون نعمتی التي انعمت علیکم  
 وانی فضلتکم علی العالمین ظاهر باهر است این فرق با وصف معروف و مشهور بودن با فغانیت از صد سالین اگر در بیعت قومیت  
 مشهوره را گذاشته بقومیت اصلیه متر که از صد سال در او نخی خود را سید گویانند هرگز پذیرا نخواهد شد بنا بران در سلسله چات و  
 کرنی نامه انبیطا انه از زمانیکه جدا و این فرق افغانیت را اختیار ساخته مشهور با فغان شده اند همراه اسامی بزرگان خود و لفظ خان میگویند  
 و پیشتر از زمانه مذکوره تا عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه امایه سلف خود بدستور قدیم لفظ سید را برابر نوشتن بحال خود  
 میدارند بجز آن قوم مذکوره قوم سیدری که از نسل سید و جمال نجاری اند با وجود اختیار نمودن تزویج و ازدواج با افغانه مگر متن لباس و  
 لسان توره افغانه لفظ ساداتی را متروک ساخته و نیز در عجم ساداتی را بحال داشته ایشان بزرگان ایشان تا حال خود را سید میگویند و  
 سید میگویند افغانه نیز ایشان را سید میگویند و میگویند اما توره افغانیه در رسم افغانیه برابر معمول می دارند اگر دیگر فرق نیز باین سلسله  
 می داشتند هرگز مصنف حیات افغانی و دیگر طعنه پندان را جلی طعنه نمی دانند چون فرق مذکوره تارک لفظ ساداتی گشتند عیب جان را  
 گنجایش عیب طعنه دست داده حسب تقاضای طبع عیب و طعنه پند در تحقیر حسب تضعیف نسبت ایشان نمودند خاصه اگر چنانچه از سلاطین افغانان  
 بود می سوری تحقیق و تصحیح بعضی این فرق که زمانه در او قبل از سلطنت ایشان گزیده است نه شال خود سلاطین مذکوره بودند با ایشان



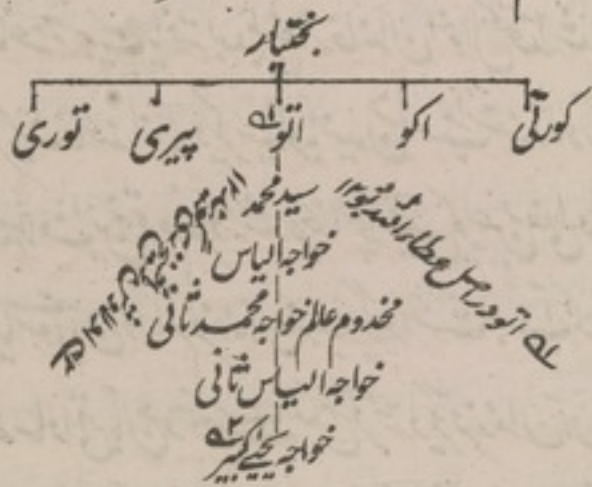
حکم شده بود که خود را موافق نسبت شریف اصلی خود میدگوبایند اگر دشمنان تمیل حکم آن سلاطین نموده القاب ساداتی را اختیار می کردند  
در صورت نیز طاعنان را بجای اخذ وطن می ماند چون آن بزرگان عمل برصیت اجدا خود نموده از تمیل آن حکم سر باز زده بران عمل نکردند  
وسلاطین هرچو مین نیز بنظر حقیقت نسبت ساداتی این طائفه برنقاد و اجراء احکام خود اصرار نموده او نشان را بر علیه خود گذارند ازین سبب  
تا حال بر قومیت افغانیه کمال ماندند و بعد ازین نیز امید نیست که ترک لقب و توره افغانیه نمایند طاعنان هر چه گویند اختیار دارند

اما در حقیقت طعن دشمن لغو و فضول است به قول شاعر

الشمس شمس و از لبرها الضمیر والعسل عسل و از لبر عجد طعمه من فاه مریب

اگر در لبر شرافت کس است ز تقریر بنده در این بس است

### اول شرح نسب مختیار که در اصل سید شریف نسب مشهور بافغان است



### احوال تواریخی قوم مختیار بطریق اجمال و اختصا

بدانکه جوانی سیدزاده سید اسحاق نام از قصبه اوش بنا بر تقدر روزگار غربت سفر اختیار کرده کوه سلیمان سیده در مکتب شیرانی آمد و از قوم  
شیرانی عورتی شاه بختی نام بقدر کج آورده از ان عمر تری فتنه سپید شده نامش ابو سعید نهاد که زفته زفته به سبب نجبی طالع لقب پشچا و رنده  
و از بنجناور به مختیار شهرت یافته و قصبه مندوی ابو سعید لقب شد این مختیار در مخزن افغانی و مرآت سائر و فائز انساب تواریخ افغانان  
بدینطور مرقوم است که سید اسحاق را بحالت طفولیت ابو سعید الطبرستانی منگب شده بر حضرت شیرانیان مع زوجه خود شاه بختی و فرزند خود ابو سعید  
روان طرف وطن شده چون بیان ملک کاکه ان که حال قوم شوالی در ان ملک سکونت دارد رسید بیمار شده از ان بیماری راه گرا علم بقاشد  
و شاه بختی مع ابو سعید طفلک و این ملک شیرانی آمده سکونت و زریه و بعد چند میانی بن دوم بن چهار بن شیرانی شاه بختی بیوه سید  
اسحاق مادر ابو سعید را بنکاح آورده به پرورش او و فرزندش پرداخت در بنجالت دولت و اموال میانی رو بترقی آورده و میانی این  
معنی را ازین قوم ابو سعید سیدزاده اعتقاد نموده او را بنجناور بخاند و زفته زفته لقب ابو سعید علیا یافته موسوم به بنجناور و از بنجناور معرفت  
به بنجناور شد و آنچه مصنف حیات افغانی بتقلید روایت از نبیل النفسین صاحب مورخ میسانی قوم مختیار را از فرقه مختیاری ایرانی تصور  
نموده صاف غلطی کرده است که مختیار فرقه دیگر و مختیاری طائفه دیگر است بچکس محقق نگفته و نخواهد گفت که مختیار از نسل مختیاری  
ایرانی اند و نه مختیاری ایران این امر را تسلیم نموده نه قوم مختیار کلبه ادعا نموده که قوم ما از نسل مختیاری است بلکه قوم مختیار و اسلاف



ایشان نسلاً بعد نسل تا این زمانه میگویند که اصل سید است از مدت دراز اسلاف با افغان تن شیرانی وصل و ذهل گردیده مشهور  
 با افغان شده ایم قطع نظر از دعوی او شان موصوفین با فاعنه چنانچه مصنف مراثت مخزن افغانی و سائر محرران فخر انسا فاعنه  
 بالاتفاق این دعوی را تصدیق نموده از ان زمانه تا حال صدی مقرر این دعوی زنده پس فعل حیات افغانی و آذربیل الفسطن صاحب که  
 محقق قیاسی و اختراعی است و هیچ سند از سمعیات ندارد و سراسر فضول و باطل باشد و خواججه سید که کبیر که قبرش در کوه سلیمان در ملک شیرانی  
 الحال هم موجود است مزار شریف و نهایت متبرک و زیارتگاه خواص و عوام است از قوم بختیار از شاخ اویخیل بموده نیز حضرت خواججه بختیار  
 خواججه قطب الدین بختیار کاکلی اوشی قدس الله سره که خلیفه خواججه حسین الدین ابوالحسن سنجری ثم اجمیری است و سلسله بیعت اکثر پیران  
 پشت موجودین این زمانه با او منتهی می شود از قوم همین بختیار سید است که مشهور با افغان مانده از قوم بختیاری ایرانی و افاضت  
 آن بختیار بقصده اوش مبنی بر اضافت سید اسحاق اوشی جد امجد آن بختیار تمام شاخه های بختیار است و لقبش آن بختیار لقب کاکلی از سبب  
 سبط است که آنرا بزبان پشتو کاک میگویند و حقیقت این القاب بختیاریست که هرگز نام موسوم کاک را بچندین ضایع حقیقی و روح پر فتوح خواججه  
 قطب الدین تقسیم نموده بفقرا سید و حاجت رانی او میشد از سبب تخصیص نام کاک بر او و او شدن حاجات مساجان بار و احش لقب  
 کاکلی شدند و آنچه مصنف حیات افغانی نوشته که مردم بختیار از ملک ایران بملک افغانستان آمده در علاقه مرغه آباد اند محض ست  
 مصنف مذکور مورخ عیسائی است زیرا که قوم بختیار هرگز از ایران نیامده بلکه در ملک شیرانی وجود یافته اند و بعد کثرت بعضی در ملک  
 مرغه آباد گردیده و اکثر همیشه پونده گری و تجارت است که بعد از شمول قوم میانجیل بر ملک در اهرن واقع امان قبضه  
 ملکیت پیدا کرده از آن سبب اند که هله میان خیلان در شهر در این اقامت و زریده باقی تمامی بدستور پونده مانده چنانچه تا حال طریق  
 پونده گری دارند اگر چه چنانچه کلان بختیار که حکم اصول دارند پنج اندام شان خور و دشگوفه نام بسیار دارند اما قوم شان در میان خود بر  
 دو گونگی منقسم است یک گونگی را کوری و دیگر را نظری می گویند و شجره مطهره ابو سعید بختیار در کتب تاریخ و انسا فاعنه و غیر  
 این قوم بدنیطو در قوم است ابی سعید بختیار بن سید اسحاق اوشی بن سید جعفر بن سید نظام بن سید عیسی بن سید محی الدین بن سید محمد  
 بن سید حافظ بن سید نور بن سید جمال بن ابو علی بن یادگار علی بن نشان علی بن زین العابدین بن امام حسین بن علی مرتضی  
 و خاتون هرا بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

ذکر شجره نسب چهارم شیره نسب معروف افغان از نسل سید محمد گیسو صاحب از  
 رحمته الله علیه از چهار فرزندانش

سوربانی مشواتی و دروگ هنی

آورده اند که در سید علی بن سید محمد نام گیسو از نسل سید الرجال محمد بن سید حمیل اعرج خلف امام جعفر صادق بکوه سلیمان در آمده  
 بمیان تن شیرانی رسیده قامت کرد و چون که در صاحب حالات و مقالات بود من شیرانی و کاک و کاکرانی بوجه جوع آورده از انفس متبرک  
 اش فیضیاب مستفید گردیده بجائز گرامات و خوارق عادات از ان سید اسادات خواص و عوام هر تن من معتقد ولایت او شدند



و قتی که واقع خطرناک لشکر مغلان هر سه تن را در نمونه چنانچه نزدیک بود که هر سه تن پائمال حوادث شوند دخانان هر سه تن بخیرت  
سید موصوف آده التجار و عاگردند و آنجا داشته بدعای آن سید بزرگوار و رفع دروغ گردیده از او آن محفوظ و منصوب شدند و هر سه  
تن سه دختران نامتخذ خود را پیشکش سید مودع کرده و آن سید هر سه را بنکاح قبول نموده از آن سید بزرگوار چهار فرزند را بمنند بدین  
تفصیل تولد یافتند چنانچه اول ستوریانی از دختر سردار شیرانی بعد از آن مشوانی از دختر سردار کاکری نوبت دیگر و درگ مهنی هر دو تولد  
دختر سردار تن کرژانی پیدا شدند و وجه تسمیه میر صاحب فرزند دختر شیرانی را بستوری فرزند صیبه سردار کاکری را بستوانی و درگ  
احد الولدان دختر کرژانی را به درگ چنان بیان نموده اند که چون کنیز گشت تولد پسر دختر شیرانی به میر صاحب او آنوقت میر صاحب  
به تیه داد نمودن نماز شام متوجه کعبه شد و دستاره روشن زهوه خواه شتری که از ستاره شام دستاره همان میگویند نظر  
میر صاحب بود چون ستاره را بزبان پشتو ستوری میگویند میر صاحب فرمودند نام این فرزند ستوری باشد چنان هنگام رسیدن  
بشارت تولد پسر کاکری در دست داشته در تیه تحریر گشته بود چون آنوقت دو است پیش نظر بود معلوم است که دو است  
بزبان پشتو مشوانی میگویند آن پسر را موسوم بشوانی ساختند و وقت یافتن فرده تولد درگ مرغ بطور پیش نظر ایشان میگردد بلکه  
لا بزبان پارسی و درگ میگویند نام آن طفل را درگ نهادند و وجه تسمیه بنی بولف معلوم بوده است که بعد از آنکه چند روز  
فرزند آن اربعه میر صاحب دو ساله بودند میر صاحب با جذب و جد و حال علی حال گشته عوارث اطفال را گذاشته رونهاد دست  
هندستان شدند و هر یک از عوارث مع فرزند خود بخاندان پدر رفته در زیر سایه پدران پرورش گدازان می نمودند تا که اطفال هر یک سن  
بلوغ رسیده از خاندان انحال شاد می نموه و نیز چون خزان ایشان پیدا شدند با خاندان انحال متحدی آنها نموه در تزویج از تزویج  
و لباس و ساز و تور شاه و اصل تر افغانان گشته مشهور با فغان گشته طائفه ستویانی اولاد ستوری بن میر سید محمد گیسو از محسوب  
شیرانی و طبقه مشرب شده طائفه ستوانی محسوب از تن کاکری و طبقه نخوعشت گشته اولاد درگ و جینی و اصل و اصل طبقه کرژانی شدند اما  
میر سید محمد گیسو از چون از کوه شیرانیاں برآمده متوجه هندوستان گردیده اول عز رفیض آثار خواجه عین الدین ابوالحسن بخاری با حیرت  
بران یارت بابرکت تعظیم شد و اول سلطنت سلطان محمد تغلق بدلی تشریف دند و سلطان محمد شانه تغلق با وجود طبیعت جبار که شغل نظام الدین ابوالبرکات  
را بنیاز پیش نیامده چون میر سید محمد گیسو باز در بار آن بادشاه گردون قار می بجز دیدنش از تحت فرود آمدن و میر صاحب با وب  
واعوا از تمام بالائے تحت نشانید چنانچه در اخبار الاولیا انقصه مسطور است همدان ایام از طریق رویا صالحا آمدن امیر تیمور  
گورگان بدلی و صد رسیدن انیس با لیاں ملی خبر داده که با جماع آن مولوی علار الدین گوالیری که از خلفا آنجناب بود مع آل و عیال از  
دلی کوچیده بکالیپفت و در کالیپی سکونت پذیر شد آخر بموجب ایما و نبی بخمدت خواجه نصیر الدین محمود چرخ دلی رفته و بانحضرت  
بیعت نموده بعهده خلافت مشرف شد و در آن ایام بنا بر کلمات گستاخانه که نسبت پیر خود بزبان آورده بود و احوال خیر  
روداده رو بکنجک نهاد مدت دوازده سال در کبج کوهی بنجورد و نوش بصوت مراقبه شسته ماند روزا خیر اختتام دوازده ساله  
شخصه که یک پسر داشت و آن پسر بتقدیر الهی وفات یافته و از غم و الم او والد و شیدا گشته رو بصرانها ده بان کوهستان رفت  
بر سر صاحب سید و همانوقت میر صاحب سر از مراقبه بالانموه او را گفت چه کسی در حاجت داری آن شخص گفت یک فرزند  
مستقیم تقدیر وفات یافت از آنجا که با او محبتی زیاده از حد شتم از غم او دیوانه شده رو بصحرانها ده تابا بن کوه درآمده بجنبه انور  
تور سیدم و از دیدار تو غم من یک گونگیکنی یافت میر صاحب فرمود برو فرزند خود را دریا یک حقیقتا لی بدخواست این فقیر زنده است



چون آن شخص سخاوت فرزند خود را زنده یافت و زنده شدن فرزند مرده را بدعا میساخت پیش مردم اظهار نمود با شماع این امر  
مردم قریب جوار کوه جوق جوق بخدمت او رفتن آغاز کردند بعد از آن بکونت در میان مردم شهر مهم ما مور شد بعد وفات سلطان محمد تغلق  
چون در سنه اثنین و خمین بهمانه سلطان فیروز شاه پسر سلطانه تغلق با جماع مسلمانان استحقاق ذاتی بر تخت سلطنت نشست  
و او ارادت تمام نسبت علماء و مشایخ داشت در عهد سلطنت او میر صاحبیت اهل دکن نامور شده چون نزدیک شهر گلبرگ رسید  
این شهر خیمه دار و عرض نمودند نام این گلبرگ است فرمودند که کبریت بلکه گلبرگ است که بجای خفتن بر خاستن است پس متصل حن آباد گلبرگ خانقا  
تیار نموده فرودکش شدند و جوق جوق مردم بخدمت او رسیده از زیارت معیت او مستفیض بهره یاب شدند چون احمد شاه بهمنی در سنه  
دست پنجم هجری تخت نشین سلطنت دکن شد و پادشاه موصوف را نسبت علماء و مشایخ ارادت تمام بود و خصوصاً میر محمد تقی میر سید محمد  
گیسو بود چه که قبل از تخت نشینی او را بطور پیشینگی ولایت خیر تخت نشینی داده بودند بنابراین سالی از قریات و قصبات را بر سر خانقاه  
آنحضرت وقف فرمودند گویند که بعد شریف برمی بکن اقامت در حن آباد گلبرگ صاحب دق و اولاد شدند که مستحق وراثت او بودند گیسوی  
و دیگر متنبه دعای اصلی پس حاجت تشریح ندارد و اما متنبه دعای قصه آن علی بیسل الاجمال خویش که روزی میر صاحب را فوق و جدا استغراق در  
در آن حالت از زبان مبارکش برآمد که هر که در نیوقت درین تالاب غسل نماید او فرزند ما است روز قیامت نیز بر مره اولاد من نطائف  
سادات حسینی نسل خاتون زهر امخسوخ خواهد شد شخصی حاضر آنحضرت که از مریدان معتقدان خدا مان حاصل آنحضرت بود وقت حال  
آنحضرت را حقیقت و غنیمت دانست فوراً بان تالاب آمده عوط خورد غسل بجای آورده میران آمد آنحضرت فرمودند تو بیش از فرزندان  
من شدمی بعد از آن شخص از فرزندان متنبه آنحضرت قرار یافته اولادش داخل نواسه ما و خاندان آنحضرت شدند مردم دکن این اولاد  
متنبه آنحضرت سادات تالابی گفتند مثل اولاد صلی با استحقاق وراثت آنحضرت مخصوصند از قدرت الهی اولاد آن چهار فرزندان  
صلی آنحضرت که در عهد شباب از عورات افغانیه تولد یافته بودند و در ایام کثرت تمام یافته نسل هر یک گروه عظیم و قومی غنیمتند چنانچه بالا  
ذکر یافت شهو با افغان گشته چنانچه تا اینوقت شهرت با افغان از نداد اولاد آنحضرت موجودینند که بعد انتقال آنحضرت بوارثت  
جانشینی و استحقاق وراثت او در گلبرگ فایز گشتند همیشه اشخاص محدود مانده کثرت نیافتند و حق سبحانه تعالی میر صاحب را در از زیاده از  
عمر طبعی عطا فرموده چنانچه بعضی موزین عمر شریفش را یکصد و پنجاه سال گفته اند در شهرت صد و بیست و پنج سنه هجری بریاض رضوان خرامید  
اند تاریخ وفات آنحضرت ازین ابیات مسطور کتاب گلستان سرت ظاهر است

آنکه سید محمدش نام است	بیگمان ایزل اسلام است	عالمی را کشیده از چه آرز	بر سینه گیسوان در آرز
ماه ذیقعد بود یازدهم	که شده سید سچسوخ نم	سال تاریخ او چو سال حجت	عقل مخدوم بر دنیا گفت
<p>و آنچه مورخ نوشته که پدرش شهبه سرت اقامت داشته و آنحضرت از سر بند بلی رفته بود ضعیف است زیرا که میر صاحب بطریق سیاحی از  ولایت ترکستان بهندستان تشریف برده بودند و در سیمایش بگیو در آن است که برقت سلطنت مهد ویر چون غلط اسمیله بر خلا  نذرت سید ایزل نعت جلال یافت اکثر سادات اسمیله آنند سب باطل گرفتند قلیله از ایشان که اجداد او میر سید محمد از آنجمله بودند بر سنت  نومی قائم مانده اما معاش خود در میان برادران مقلدین بنده محبت شکل دیده ترک وطن نموده از ملکات ملک عجمه جا بجا در ولایت  توران ایران اقامت پذیر شدند و آن بزرگان و اولادشان گیسو را در از مر سوم سید شد از آن سبب ممالک توران ایران سادات گیسو  شهرت یافتند و ثبوت انبیینی که طائف سادات بگیو سادات استی المند و از نسل سید اسمیل اعرج بن امام جعفر صادق اند در مقصد ماب و ضمه الجا</p>			



مصنف شاه عطاء الله کرمانی موجود است پس آنچه بعض مورخین صوفیه را لقب دهنده آنحضرت گیدو از تاویلات خود کاشت نوشته اند جز  
غلط نخواهد بود آنچه در مخزن افغانی تشریف آوری آنحضرت از ولایت توران بکوه سلیمان رزمناز حیات شیرانی بن شرجون بن قیس عبدالرشید  
است سکو است تحریر مصنف نیست آنچه مصنف حیات افغانی خلل نموده که اینقدر کثرت تمان را بر ستوریانی و شتوانی و وردگ هندی  
در بقدرت قلیل معقول نیست زیرا که سید محمد گیدو از بعد شصتصد سنه هجری هندستان رفته و در شاه سمری هشتصد و هجری سلطنت  
فیروز شاه بهمنی از دهلوی بکاک دکن رفته بازمی نویسد که چون احمد شاه بهمنی در شاه سمری تخت نشین مملکت دکن شد قریب وقصبات بطور  
بسی عطا شدند و اینقدر جم غفیر شدن اولاد چهار فرزندان سید محمد گیدو را در میان چهل و یانچاه سال چطور ممکن است البته کلام سید  
اول ابن معنی مصنف حیات افغانی که میر سید محمد گیدو را در آخر صدی هشتم بود دوم ابن معنی او نیز که میر صاحب سنه هشتصد و بیست هجری  
از احمد شاه بهمنی با وقایع صدقات فائز گردیده از اول زیاد تر غلط است چرا که تشریف آوری میر صاحب هندوستان را و اول سنین  
صدی هشتم از هجرت بحد سلطان محمد تغلق بود و در هشتصد و بیست و پنج هجری قات یافته چنانچه تاریخ وفات او نوشته شد و تولد استرانی  
و شتوانی و وردگ هندی در او احسنین صد و نهم هنگام قات میر صاحب بکوه سلیمان بوده از وقت تولد بزرگان اقوام مذکور تا آمدن  
بابر باد شاه هندوستان که بقول معترض در سنه نهصد و ده هجری عازم و دخل هندوستان شد زیاد از دو و صد سال میشود و پیدا شدن گروه  
انبوه از پشت یک شخص در عرصه و صد سال بلکه زیاد مشکلی ندارد چنانچه از تواریخ و تفاسیر است که اسباط انا عشر حضرت اسرائیل تا عهد  
مولی کلیم الله علیه السلام که از آنجا ب حضرت اسرائیل صرف پنج پشت است آنقدر کثرت یافته بودند که از آن جمله هنگام شمارش شصت هزارم  
شمشیر زن نیزه گذار بر آمدند و شرط بودن سه پشت ب یک عرصه صد سال چنانچه معترض خیال نموده نیز کلینیت بطلان آن از کرسی نای حضرت موسی  
کلیم الله که هشتصد سال بعد حضرت اسرائیل بوجود آمده و از آنجا ب حضرت اسرائیل صرف چار و اسط است ظاهر است قطع نظر از آن آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم تا حضرت نوح نبی علیه السلام زیاد از پنج هزار سال تا حضرت آدم علیه السلام فریشت هزار سال میشود نظر بر کلیه آنحضرت  
حیات افغانی می باید که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آدم علیه السلام یکصد و هفتاد و هفت کرسی باشد حالانکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا حضرت  
آدم کم از شصت پشت دیگر نمی آید حضرت مندرج است پس این کرسی نامعرب و عجم سلاطین صنفی و تیموری و دیگر پادشاهان عرب و مغل باطل باشند  
حالانکه بر قبول آن همه کرسی تا تمام اقوام را اتفاق است آنچه مصنف مذکور اعتراض نموده که بوقت حیات شیخ محمد روحانی قریب به هفتصد  
پنجاه هجری وقتیکه قوم بنوچی ملک بنون را از قوم هندی و نکل گرفت سید محمد گیدو از قوم هندی و وردگ خود را از اولاد او می شمارد یکصد  
تخمینا بعد از آن واقعه پیدا شده معقول و ممکن نیست که داریت قبل از پیدایش مورث پیدا شود البته کلام سید گیدو این اعتراض نیز باطل است  
بوجوات اول آنکه میر سید محمد گیدو را از قبل از بنو واقعه بملک هندوستان آمده بود چنانچه از تقریر صدر واضح است دوم قوم هندی در واقعه  
شامل قوم نکل نبوده بلکه قوم نکل بود که در واقعه ملک گیری بنو حیان از انگل و منگل طائفه انگل نامی نیست و تا بود گشته و قوم نکل که از آن  
قتال سلامت مانده بکوه تانف که حال در آن سکونت دارند رفته سکونت کردند اگر چه از شجرات کلی انساب کرژانی نام انگل معلوم میشود اما از  
تقریر ربانی مردمان قوم بنوچی چه خواص چه عوام ثابت است که قبل از قوم بنوچی ملک بنون انگلی و منگلی بودند هرگز کسی مخفته و نیگوید که اقوام  
سابقه قابضان بنون هندی و نکل بودند و نام انگلی با منگلی از آن قسم پیوند شمول دارد چنانچه بر ملک و هری و ناک پهبی با سوی پیوند دارد  
ومی گویند که قبل از قبضه گند پوران بر ملک و هری و پیشتر از قبضه میان جبل بردابن مالکان ملک و هری سورسی و پهبی بودند مالکان ملک  
درابن سمرانی بودند حال آنکه در شجرات کلی شاخه پرنگی و سونام خیل سورم قوم و نام پهبی هرگز قوم نیست شاید چنانچه در بنون بسبب

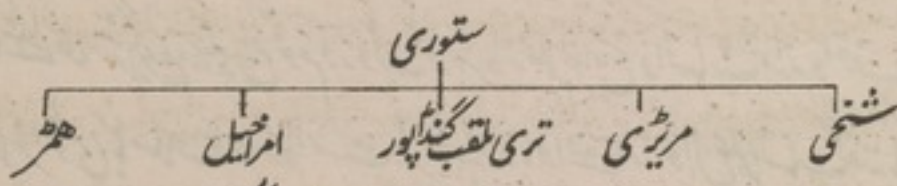


نیست و نابود شدن شاخ انگل تحریر نام این شاخ در شجرات نسب این فرقه متروک شده همچنان در شجرات پرتگلی اسم شاخ بهی مشرک گشته  
 باشد چه بعد نیست نابود شدن آن شاخ تحقیق و تحریر نسب ایشان ضعیف نیست اما بزبان خلایق تا حال همراه شاخ سومی نام بهی و  
 همراه شاخ منگل نام شاخ انگل زبان و خواص و عوام است پس این معنی مصنف که قوم بهی در آن زمان موجود بود و وجود و ارتقا قبل از  
 موث نمی باشد غلط و باطل باشد قطع نظر ازین از بعضی ثقات سموع شده که بهی و منگل هر دو شاخ از اقوام قدیم اند اما بعد واقعه جدال  
 و قتال بنو چیان با بهی و منگل انگل قوم بهی قدیم و انگل که اندک بودند نیست نابود شده منگل باقی ماندند و این طائفه قبیل بهی که همراه  
 منگل در کوهستان منگل موجود و مقیم است از نسل بهی بن سید محمد گدیو از است که از دختر سردار قوم منگل طایفه کرسانی وجود گرفته  
 بعد از آن کثرت اجبی یافته همراه احوال در نیکو مقیم زمیندار شده اند و اینکه مصنف حیات افغانی اعتراض نموده که طرفه تراکم در  
 وردگ میگویند که مایان را ملک مقبوضه حال سلطان محمود غزنوی بر سر آبادی داده است سلطان محمود چهار صد سال تخمینا قبل  
 از سید محمد گدیو از گذشته است کلامه میگویم هیچکس از قوم وردگ که بهره از علم تواریخ و انساب شناسی واقفیت داشته نگفته باشد و نخواهد  
 گفت که این ملک سلطان محمود غزنوی با سلاف داده است اگر چه در زمان او آفته از احوال علم انساب گفته باشند آن اعتبار ندارد  
 چونکه در ابتدا خروج و تسلط سلاطین اهل اسلام بر ملک افغانستان و قتل و اخراج کفار هزاره و تاجیک و دهقانان اکثر پرکانات  
 و اراضیات متعلقه امارت قندهار و غزنی و کابل و ایران بے مالک مانده بعد از آن رفته رفته اقوام افغانه بر اراضیات میرانه آن  
 ممالک قبضه و سکونت نموده اند مثل آن چون قوم وردگ بن سید محمد گدیو از کثرت یافته بر اراضیات واقعه سمت شرق و شمال امارت  
 غزنی واقعه سمت شمال کوه لوگر سکونت نموده و اولوس غلزمی تاجیکان نیز فرقه را آسانه شریف نسبت آید از ایشان دانمید باشند  
 بلکه در پانچاظر ایشان میکوشیدند بر ویرایم بسیاری اراضیات را آباد ساخته دیهات خود از حد غزنی تا حد کابل در آن معمور ساختند که  
 تا حال بران قبایض ممالک اند و آنچه مصنف مذکور در کتاب خود نوشته که سید محمد گدیو از هم عصر با قرعصر سلطان بهلول و سلطان  
 سکندر لودی بوده با نکل غلط است که از عصر میر سید محمد دراز تا عصر سلطان بهلول زمانه دراز زیاده از یک صد پنجاه سال بوده است  
 و صاحب مخزن افغانی هرگز ننوشت که در محفل سلاطین موصوفین ذکر نسب توئیانی یا گنداپور یا بهی یا وردگ شده بود بلکه ذکر نکل  
 نسب اهل که معروف با افغان شده بودند تحریر نموده است بخوبی ثابت است که قوم خوندمی از سادات صحیح النسب و فافغان داخل  
 و اهل قوم دادی طایفه غورخشت قبل از عهد حضرت بهاد الدین ذکر یا ملتانی بوده که از آن قوم حسن معروف با افغان از نسل خوندمی سجد  
 غوث محمود رسیده به بیت خلافت مشرف شده بود و قوم بختیار دت از عهد خواجه معین الدین ابوالحسن سنجر می شم جمیری رحمة الله علیه  
 از ساداتی بر آمده معروف با افغان بودند که از قوم بختیار از شاخ انوخیل خواجه قطب الدین بختیار کاکلی رحمة الله علیه سجدت خواجه معین الدین سید  
 از آن حضرت خرقه خلافت گرفته اند معلوم که مصنف حیات افغانی از کدام طریق این اعتراضات واهی تباهی بر پانزده است چه این  
 اقوام سادات شریف نسب با سال قبل از عهد سلطنت سلطان بهلول غیره موجود و مشهور با افغان آنکه مصنف مذکور خیال نموده  
 قوم گنداپور و وردگ هنگام تشریف آوری محمد بابر بادشاه هندوستان هر یک در تعداد کرده انبوه بوده اند و در تقدیر عرصه که از  
 سید محمد گدیو از نام محمد بابر بادشاه بوده است اینقدر کثرت معقول نیست البته کلامه میگویم مصنف مذکور محض لغو نوشته و بهتان  
 بر پا کرده است چرا که بخوبی ثابت است که قوم گنداپور در آخر عهد سلطنت شاه جهان هنگام قبضه و سکونت ایشان بر موضع  
 روپری صرف اینقدر بودند که تقسیم گوشت یک گاو بهمن خجول رسیدن میتوانست از معلوم این خبر آفات از کجا آورده و آنچه نوشته است



که ازین اقوام جماعات عظیمه شامل عساکر پادشاهان لودی بوده اند تا کسی کلام این نیز دروغ است که در کتب تواریخ سلاطین هند و  
 افغانستان که پیشتر از عهد سلطنت لودیان بوده نیز در کتب تواریخ سلطان بهلول و سلطان سکندر و سلطان ابراهیم لودی نام و نشان  
 از مردم گنڈاپور موجود نیست غرض هر قدر که این مصنف اعتراضات متعصبانه نموده غلط و فضول است و آنچه مصنف مذکور اعتراضات  
 و مطاعن نسبت نسب افغان ایراد نموده مولف رد و جواب آن بر موقع خود در تاریخ افغانه تحریر نموده است در اینجا ذکر آن ضرور  
 ندارد و چون از رد و جواب مسطوره بالا فرغت نموده شد اکنون بذکر شجرات نسب چهار قوم و تواریخ هر یک شرح بولف معلوم است  
 خواهد پرداخت \*

## ذکر شجره نسب ستوری بن سید محمد گیسو راز که اولاد شش ستوریانی و غیره اند



### محل احوال پنج پسران ستوری بن سید محمد گیسو راز

بدانکه حقیقتی ستوری بن سید محمد گیسو راز رحمتہ اللہ علیہ پنج پسرانیک اختر خیاںچه تفصیل اسامی آنها در شجره صدر قوم شد عطا فرموده از آنجا  
 اولاد چهار پسران ستوری که عبارت از ششخی و مریڑی و تری معروف گنڈاپور و امرا است مشهور گنڈاپور شده و اولاد بهر اگر چه در  
 بهران خوانده می شدند اما در آخرش نامهای بهر بنام ستوری در استوریانی مشهورست معروف ستوریانی شدند و زفته زفته در استعمال شهرت استوریانی یافتند  
 تا آنجا که چهار پسران در شجره گنڈاپور جعل آمده و تفصیل آنها در معروف ستوریانی علیحدہ تحریر نموده شد و کیفیت کثرت احوال سکونت ستوری  
 و پنج پسرانست که حقیقتی اولاد پنج پسران ستوری را بحین حیات ستوریانی کثرت بخشیده بهر در حالت زندگی او قومی شدند و چون  
 زمین در کوه شیرانی نداشتند بنا بران مالدار می بهم آورده هنگام زمستان در کوه شیرانی می ماندند و وقت تابستان بطور ایلاق و خانه  
 کوچی از کوه شیرانی رحلت نموده - بانفغانستان مغربی رفته از قوم بابوزی و لهنون بطرف قندھار قاصد منزل از قندھار مقام نموده  
 مال چرانی میکردند و در ان اراضی چراگاه خود بنا برابنوشی خود و اموال خود چایساخته و در آن کارروائی قبائل خود و اموال  
 گوسفندی غیره بنمیداد آن چاه موسوم ستوریانی چاه گشته تا حال او را ستوریانی چاه میگوند در زمانیکه فرمان قوم کوشی خیل دولت خیل  
 به ملک اند سکونت و زمیندار می داشتند سمات بی بی امیره دختر ناگتندا شده رئیس قوم کوشی خیل بر آوازه حسن شجاعت تری ملقب گنڈاپور  
 فرزند ستوری که باین صفت در تمام همان افغانه قرب جوار شهره آفاق و انگشت نمابود مفتون شده موافق مضمون بمیست

نه تنها عشق از دیدار حسیند بسا کین دولت از گفتار خیزد

غائبانه از محبت و عشق او چون سپند مجربینوحت تا آنکه همه دختران همسال آنقوم آن دخترک را بطعنه عشق او مطعون ساخت از آنجا که آن  
 عشق از بهریم طعنه زیاده تر از التهاب و اشتعال میگردد و در آن هنگام فرصت دامن بهمت را بر میان بسته از زمین و آینه رو نهاد سمت ستوریانی  
 چاه شده منزل بمنزل بنجانه تری ملقب گنڈاپور رسیده و اسحق تری را گرفته گفت که من سر خود را بنام تو تصدق کرده بدنامی و دل خندان  
 پدر را منظور کرده خود را نزد تو رسانیدم اکنون اختیار است که اگر مرا نزد خود نگهداری خواه بدست قاتلان سپاری تری گفت بنجانه من با



که تنبلی در عقد نکاح خود و همسرش و ترا بدست کشندگان نخواهم گذاشت پس آن جناب خزانة اوقفت دست و در باغچه طرداری  
 او مینگردد و دیگر که از قوم شیرانی در جباله نکاح داشت فمائش نمود چون پدرش ستوری و دیگر قبائل پسران ستوری از بیحال مطلع شدند تری  
 را از نگه داشتن انبوت خانه زاده مانع آمده بر اخراجش تا کند نمودند علاوه او را گفتند که ما که در قلیل از قسم شایخ و سادات ایم  
 ما را توفیق بار برداشتن بدی تمنی کئی خیل میت اگر گرفته ماعمل نموده انبورت یاد و کنی بهتر و نه ما هم از تو بیزاریم پس ترا باید که از میان  
 ما بیزان فته هر طریقی که دلت خواهد بروی چون تری در باب نکاح داشتن این عورت باعث ننگ شرم افغانی مجبور گردیده بران عورت  
 نکاح انداخته و مع هر عورت و وابستگیان از ستوریانی چاه کوچ نموه بر زمین موسوم تروی که دو سه منزل از زمین ستوریانی چاه  
 ست میماند و واقع است طرح اقامت انداخت و سبب کوچ نمودنش آن بود تا پدر و برادرانش نه پندارند که از بدی داسان  
 گوشت گرفته بلای خود را در گردن قوم انداخت بتسابت مقوله از بیم بلا در بلا بودن بهتر است در زمین تروی ساکن شد ثبوت  
 رسیده که وقتیکه تری مع عورات و وابستگیان از ستوریانی چاه رخت بر بست بخت پدربزرگوار آمده قدمبوسی نموده ستکا  
 دعا کرد پدربزرگوارش سه کلمات بزبان آورده که از آن جمله سخن اول و آخر دعا سخن در میان بد دعا بود و آن سه سخن نیست تری  
 زوی گشته پورش چه سوله بدی و خیزه پدولس تنه کش در زوی توره ستاوی معنی سخن اول پشتو فارسی این است که تری زنده  
 من از که خود پر شوی یعنی کثیر الاولاد شوی معنی سخن دوم که بطور بد دعا بود این است که سر تو از بدی خلاص شود و سبب این بدعا  
 آن بود که آن بزرگوار از زمین بدی منع کرد و او ممنوع شد معنی سخن سوم که باز بطور دعا است این است که در دو از ده تنغیان  
 اول شمشیر تو باشد یعنی در هر جا که جنگ باشد نام تو پیشتر بهادری و نام آوری از دو از ده تن اول باشد چون که در اوقات حضرت ستوری  
 صوت جد و حال داشت این هر سه دعا با جابت رسیده تری نیز بملاحظه حال وجد پدر لفظ دعایه کند پور را قبائل نیک گفته  
 بعد از آن خود را گنڈا پور خواند و تمام مردم او را گنڈا پور خواندند چنانچه اسم لقب بر اسم محف او غا گشته او و قومش مشهور بگنڈا پور شد  
 گویند که گنڈا پور مرد خوبصوت بهادربارعب متمول بود در زمین تروی تالش نموده بصرف رکاب زبیر سے کندیده آب است  
 آورده زراعت آبادی نظیر آورده زبیر در متمول و با توفیق گشت او را حق تعالی در اندک مدت اولاد و احفاد و اعتقاد بسیار  
 مرحمت فرموده بنجله پسران ستوری سمیان شخی و میر تری و امرا چون آبادی مرفه الحالی گنڈا پور و اولاد و احفاد و وابستگیانش  
 دیدند در خواست اجازت سکونت قبائل خود بر زمین تروی از گنڈا پور نمودند و گنڈا پور در خواست ایشان را بخوشی منظور فرموده  
 بعد از آن هر سه پسران ستوری مع فرزندان عورات و اولاد و احفاد و اموال از ستوریانی شاه کوچیده در جوار گنڈا پور بر زمین تروی  
 اقامت کردند گنڈا پور از اراضی و آب ملوک خود آن هر سه را زمین آب بنا بر کاشت آبادی حواله ایشان نموده آسوده حال گردیدند  
 و حال شمال اولاد گنڈا پور شده اولاد هر سه مشهور بقوم گنڈا پور شدند تا حال چنانچه صلبی گنڈا پور شهرت بگنڈا پور دارند  
 این هر سه گنڈا پور خوانده میشوند حق سبحانه تعالی گنڈا پور بن تری بن سید محمد چهار صلبی کینه بدین شرح مرحمت فرمود که بقوت خاندان گنڈا پور  
 ملک کلان شیریانی و ابراهیم خان و حسین خان و عمران خان فرزندان ستا خوبی دختر کاشمکشما امیر کئی خیلنی چون گنڈا پور بچین جایت و ستا خوبی دختر خود  
 را بعت نکاح سیمی جایتان با بر داده سات خوبی را ز جهان خان باری و فرزند کی سیمی ضحاک و م سکندر بوجود آمده جهان خان وفات یافت بعد از آن سات خوبی  
 مع هر دو طفلک ضحاک و سلندر بخانه پدرا مده مقیم شد و هر دو فرزندان در حجر تربیت گنڈا پور پرورش یافته و هم از قوم گنڈا پور خدائی  
 آنها بعمل آمده صاحب ولادت شدند آننانیز ازین قوم محسوبند هنگامیکه گنڈا پور بچین جایت خود را ده تقسیم نمودن اراضی و آب تروی



در میان قوم خود نو قدری زمین آب که براس معاش شخصی و میری و امرا برادران خود و اولادشان قرار داده بود بدست و برایشان  
 بحال داشته دیگر تمام زمین علاقه ترومی آب که برادر در میان اولاد خود بدین شرح مقسوم ساخت که یک حصه از جمله بنام خود مقرر کرده یک حصه  
 به یغوب خان و یک حصه به ابراهیم خان و یک حصه به حسین خان و یک حصه به عمران خان داده یک حصه به مسات نجوبی و هر دو پسرانش نهاده جمله  
 زمین آب بر شش حصه منقسم کرد چون وقت وفاتش در رسیدن زیارت تمام قوم خود را بر سر ابراهیم خان فرزند کلان مسات امیر  
 نهاده حصه ذاتی خود را نیز به ابراهیم خان داد از آن بعد سید آب که بجملة اولادش ابراهیم خان بخانی قوم گنڈاپور و حصه بنیاد گنڈاپور  
 فائز شد قوم ذله بر ابراهیم خان را که از نسل ابراهیم خان رئیس مالک دو حصه بنیاد بودند نیکو نیت خوانند

### ذکر سبب احوال حلاوطنی قوم گنڈاپور از افغانستان مغربی و پونده شدن ایشان

گویند چون نسل گنڈاپور بهنگام اقامت بر زمین ترومی کثرت یافته و مردم مالدار شدند و آب زمین ترومی و پیداوار آن بکس معاش  
 ایشان کفایت نیکو تجارت و پونده گری اختیار نموده نصف از هر یک بقیه و نصف کوچی شده مردم کوچی ایشان وقت زرتان بمراد  
 دیگر پونده گان کوچی بطریق تجارت و مال چرانی بدان آمده وقت تابستان پس با افغانستان مغربی مراجعت نموده در علاقه  
 ترومی مقیم ماندند تا آنکه خورشید نام قوم لهون که آخر مشهور شد گشت بهنگام فرود آمدن که پچات از افغانستان مغربی بدان  
 تنگه کوه را که راه گذر پونده گان گنڈاپور و دیگر کوچیان بودند کرده در آن استملقی شده خفت و گفت تا که زمان خوبصوت قوم گنڈاپور  
 مراد کن را اگر وقت ازین جایک سوزنهند برخواهند خامست و راه بند خواهیم داشت چونکه خورشید بست پنج برادر  
 داشت بنا بران اصدی از اقوام افغانه بریدی او دل نهاد می شد و نه اصدی را از افغانه این سخن گویا بود که زمان افغانیه او را در کنار  
 گرفته از راه یک سوزنند نهایت به تنگ آمده با وجود آن اصدی پیش قدمی نمود تا که مسی بهادر خان ابراهیم را می شنید خیل بر سر او  
 رفته و او را شمشیر بر میان او و قطع کرده و نصف لاش را از آن تنگه یک طرف و نصف دیگر را بطرف دیگر انداخته راه را  
 کشاده ساخت که بعد از آن تمامی پونده گان از آن تنگه گذر نمود و طرف دامن رفتند الا قوم گنڈاپور که ایشان بهحفاظ اینک ضرور  
 تن لهون با تمام خون لهون لشکر بر قوم گنڈاپور ساکنان زمین ترومی خواهند کشید و از دامن مدو ما به قوم خود نمیرسد و این ملک  
 ترومی مراجعت نموده مقیم شدند و در میان گنڈاپوران لهون آنش جدال و قتال اشتغال یافته در نبره منجمد اقوام گنڈاپور مردم  
 عمران زری نیز اسی نموده یک سخت پونده شده بدان رفتند بعد رفتن عمران بیان بدان چند سال در میان تن لهون و گنڈاپور  
 و خون جاری مانده آخر گنڈاپوران غالب شده بسیار از لهونان گشته باقی را از وطن اخراج نموده و لهونان پناه بقوم کاکر گرفته  
 طالب مداد شدند کاکران نیز باعث دو امریکه آنکه همسایه ایشان شدند دوم ایشان نیز مثل کاکر از طبقه غوغشت بودند جمعیت  
 نموده هزار مردم بطریق مدد به لهون داده بغزم یورش بر قبائل گنڈاپور روانه شدند آنوقت سردار خان قوم گنڈاپور جبار خان معروف  
 جبل خان ابن خان احمد خان ابن خان بازک خان ابن خان ابراهیم خان بن گنڈاپور بود چون حبیل خان و قوش طاقت متقا و  
 و مقابل با قوم کاکر که جمعی عظیم بودند در قوم خود گرویده قلیل بودند دیده ترک وطن مناسب دانسته تمام قبائل گنڈاپور را از زمین وی  
 جلا وطن شده مع آل و عیال و اموال پونده گری و ایلاتی اختیار نمودند و بعد جلا وطن شدن ایشان مردم قوم لهون بر زمین ترومی  
 قابض شدند اما قومی از مردم شاخ بارک خیل از قوم ترکی که خواهر را دکان گنڈاپوران بودند نصف ملک آب از لهونان گرفته بر



متصرف شد در حالت غانی ملک جبل خان ابراهیم زری و زمانه پونده گری گنڈاپوران در میان پوندگان قوم کچی خیل دولت خیل  
 و تتور و یعقوب خیل و میان خیل و مورت شاخه های نو حانی که خان کلان شاهما سے مذکور شد به از خان محاطب خان زمان خیل  
 بود و اقوام چنگی زمینداران و مالکان ٹاک و روٹری مناقشه بر میان آمد نوبت بشتخون رسید و خان زمان خان اتفاق نو حانیان  
 و گنڈاپوران با بزان و کاکران ایلاتی بسنرم استیصال پرنگیان مکر بسته بعد محاربه سخت پرنگیان راشکست داده در قلعه  
 ٹاک او شان را محاصره نموده بهت بهادریان قوم گنڈاپور و کاکر و بابڑی دروازه قلعه راشکست بر قلعه ٹاک متصرف شد چنانچه ذکر  
 بهادری این سده قوم در واقعه ازین بیت مندرجه تواریخ خان زمان خان واضح است

یکے گنڈاپور و دوم کاکری سوم آفرین باد بر بابڑی

و اقوام پرنگیان اکثر مقتول و بقیة السیف جلا وطن شدند و اقوام نو حانی چنانچه کچی خیل دولت خیل و تتور و میخیل و یعقوب خیل  
 اراضیات و آب ٹاک را بقیامین خود منقسم ساخته قاصد و مالک علاقه ٹاک شدند و موضع روٹری که بمجملة اقوام چنگی مسکن و بنیاد  
 طائفه سو و پهی بود ویران و نا آباد ماند

### ذکر اقامت قبضه گنڈاپور بر ملک وٹری علاقه دامان

بعده سلطنت شهاب جهان بادشاه ملی در زمانیکه خان قوم کچی خیل دولت خیل خان زمان خان قوم میخیل نور خان میخیل خیل بود  
 در عهد غانی جبلخان ابراهیم زری در میان قوم موت و قوم کچی خیل دولت خیل قاصدان ٹاک نزاع و مجادله میان آمده قوم موت  
 غلبه یافته خان زمان خان و کچی خیلان دولت خیلان راجع آل و اطفال از ٹاک اخراج نموده بر حصه ب ملک شان قبضه نمودند و کچی خیلان  
 دولت خیلان بمقام ڈبره در جوار یعقوب خیلان اقامت نموده چونکه دران ایام کریچات پوندگان قوم گنڈاپور موضع روٹری ویران  
 و کوٹ کنه جاجا تار و دساوان اتراک داشتند خان زمان خان بصلاح بی بی لادو زوجه جمیله و عقیده خود با اتفاق آن عورت رشیده  
 و بزرگان قوم کچی خیل دولت خیل بطور سنوات میلند جبل خان ابراهیم زری خان قوم گنڈاپور آمده زوجه را بجای جبلخان فرستاده خود  
 برچونک و فروکش شده التماس اخوت و امداد نمود و جبلخان التماس در قبول نموده او را رخصت داد و زوجه با لشکر قوم گنڈاپور  
 بندا رفت بشمول خان زمان قومش با مورتان جنگ سخت نموده و قتل نمودن دمان پاپاز قوم مورتان شکست فاش خورد و مع  
 اموال آل و عیال از ٹاک خارج شده بانظر فسله کوه پیر و رفتند و گنڈاپوران خان زمان ابر ملک که قبضه و تصرف داده پس  
 بکریچات خود آمدند چون وقت رفتن کریچات از دامان سمت افغانستان مغربی نزدیک سید و خان زمان خان معلوم شده  
 بود که قوم موت بعد رفتن کریچات گنڈاپور سمت افغانستان اراده و عزم پورش بر ٹاک مصمم دارند لهذا خان موصوف  
 بابی بی خود و سرداران قوم نوبت دیگر نزد جبلخان فتنه از التماس اقامت او با قوم گنڈاپور بر موضع ویرانه روٹری تکمیل  
 کرده و ذمه اخراجات جبلخان بوقومش تا عرصه مذکور برگردن خود قبول نموده و جبلخان قومش این خان زمان خان را نیز منظور داشته  
 بعض مردم تجار و مالدار قوم گنڈاپور را که ماندن نتوانستند اجازت رفتن سمت افغانستان مغربی داده و خود مع تمامی باقی قوم  
 خود بر روٹری متفرق شدند و خان زمان نزد او شان اخراجات معقول فرستاده علاوه از ان از ملک ٹاک کاشتکاران مع کلبه  
 و تخم فرستاده آب نیلوار را بالانموده بسیار از اراضیات روٹری را بگنڈاپوران کاشت فرمود غرض آنکه شاید این قوم از



حاصل شدن فواید زمینداری آگاه شده نهاد بر اقامت زمینداری شوند انقصه بین ندمیرخان زمان کماحق کارگر گردیده بر در ایام  
 رفته زفته تمام قوم گنڈاپور تقسیم سکونت پذیر و هری شدند و مردمان اسلحه بند قوم گنڈاپور در تعداد و کثرت آن قدر بودند که چون  
 گادے اکثر مرد و اقل تقسیم می نمودند هر کس حصه میرسید چونکه در ایام پونده گری بسیار از افغانه اقوام دیگر چنانچه شیرانی با هری  
 و غیره بطور همسایه شامل کریچات گنڈاپوران بودند و در غم خوشی و جنگ و صلح این قوم با اقوام دیگر شریک و شامل بودند همنگام  
 تقسیم و هری آنهمه را چنانچه تفصیل آن در شرح تقسیم و هری خواهد آمد حصص اندک قوم عمران زری که از زمانه بدی صدر کلان  
 جدا شده زفته در وقت قبضه نمودن گنڈاپوران بر ملک و هری نیز شامل نبودند بلکه در آن ایام با زری و دیایه با سنده به مقام چاه  
 گدائی علاقه میانوالی نیاز میان سکونت اقامت داشتند هر یک حصه ندادند و طریق تقسیم اراضی آب و هری در میان خود بدین تفصیل نمودند  
 که دو حصه از ان جبلخان و دیگر برابر میان چنانچه یک حصه بدیخانی و یک حصه بنیاد برادری و یک حصه ند حسین زری و یک حصه ند یعقوب زری  
 و یک حصه از ان ند خوبی زری اولاد سمات بی بی خوبی و یک حصه از ان فرزندان شیخی و مریرا و سایر اقوام افغانه شامل این دو قبائل  
 جمله شش حصه مقرر ساختند و مجله اولاد ستوری خاندان امرا حیل و از افغانه غیر اقوام شتخ انزری و بوری حیل که از قوم شیرانی بودند  
 شامل ند نیادی بر هری قوم مو شیرانی که نیز از قوم شیرانی بودند شامل ند حسین زری شده و قوم صدر زری و سفر زری را که از طایفه  
 شیرانی و با بر بودند و نیز طایفه جعفر زری و کت زری را داخل و شامل ند شیخی و مریرا که آن زمانه در سی پلاره گفتند کردند  
 و کل آب در زمین و هری را بر شصت کشته تقسیم کرده هر یک کشته را دو صد دوی مقرر ساختند و کشته عبارت از حصه کلان و دوی  
 عبارت از حصه خورد است که فی نده حصه کلان و دوی هر حصه خورد باشد دیگر احوال واقعات و آبادی مواضع این قوم در  
 ذکر احوال ریاست این قوم شرح و اعلی سبیل الاختصار مرقوم خواهد شد

### شجره نسب قوم گنڈاپور

یعقوب خان اولادش یعقوب بی  
 خان برهم خان اولادش برهم زری  
 حسین خان اولادش حسین زری  
 عمران خان اولادش عمران زری  
 سمات خوبی اولادش خوبی زری  
 در سی پلاره حضرت

### شجره نسب یعقوب زری فرزند گنڈاپور

سروان حیل شاه حیل  
 ران حیل  
 میر حیل  
 احمد حیل  
 خان حیل  
 قند حیل  
 رائه زری  
 نسیل حیل  
 منتیل حیل  
 اختیار حیل  
 شعیل حیل  
 بهاد حیل  
 محمد حیل  
 ادین حیل  
 اختیل حیل  
 دایحیل حیل  
 جیحیل حیل  
 علی حیل  
 مانی حیل  
 پهل حیل  
 کنی حیل  
 بدانکه بنجله تمامی شانها مندرجه شصت صدر صرف قوم رائه زری وصلی است و اصل این رائه زری از اقوام یوسف زری است  
 سورت اعلی این طایفه شخصی از طایفه رائه زری از اصل یوسف زری بوده که بوقت پونده بودن اقوام گنڈاپور همسایه و شامل یعقوب زری  
 شده اولادش بوقت تسلط و قبضه قوم گنڈاپور بر ملک و هری نیز شامل ماندند بوقت تقسیم شدن ملک و هری این قوم نیز از  
 یعقوب زری محسوبند و حصه از ملک آب و هری یافتند





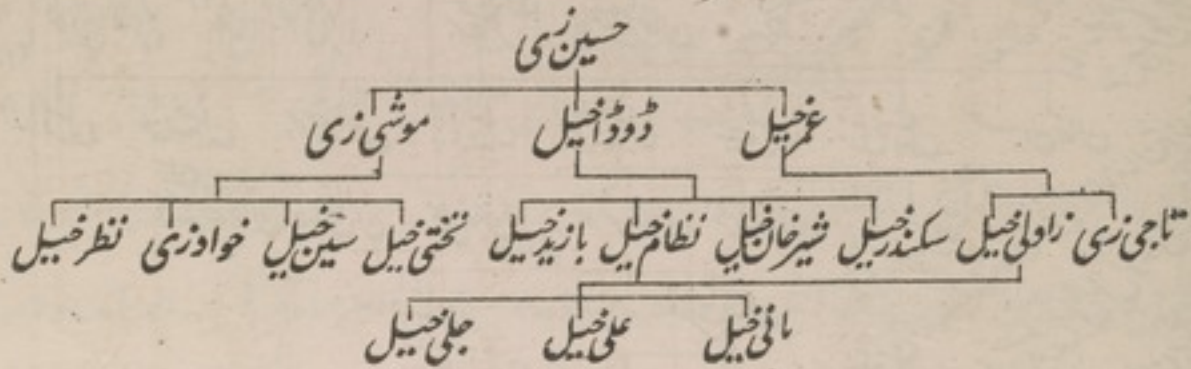






بدانکه مجمل شناخته اند بر اهلی و صلی است چنانکه برادر گنداپور است پس اولاد او برادر زادگان نبی گنداپور  
 بود باشند و شاخ ازتری نیز صلی است چنانکه از قوم افغانه شیرانی است هنگام پونده گری شامل کرسی چات حسین می بود و موشی  
 که آن نیز از قوم شیرانی است شامل کرسی چات بر اهلی بود و بر وقت مقسوم نمودن ملک و هری بر اهلی و حسین می این دو شاخ  
 و صلی را با هم مبادله نموده ازتری شامل بر اهلی و موشی زری شامل حسین می گردید قوم بر اهلی شاخ ازتری امر خیل هر دو را پنجم حصه  
 از کل نیادند بر اهلی داده و حسین می نصف از بنیادند خود بونی می داده بنا بر حساب مردم شماری حصه یازدهم را از نصف  
 موشی زری وضع نموده آن نیز داخل نصف بنیاد حسین زری کردند و بمجموعه شاخ کلان بازگشت خیل قوم بوری خیل نیز و صلی  
 در اصل از قوم شیرانی است که وصل و شامل شاخ بازگشت خیل شده این شاخ را سوم حصه از بنیاد شاخ موسوم در می پاره که عبارت  
 از سیدالخیل و خولت خیل و عبد زری است بر بوری خیل داده اند چنانچه عبد زری یک حصه سیدالخیل خولت خیل یک حصه بوری خیل  
 یک حصه مقرر شده است و بمجموعه شاخه های اولاد خیل شاخ خیر خیل و صلی است این گروه اولاد سنی خیر خانه زاد اولاد است اولاد  
 او را از بنیاد خود سه حصه بچار سپهران صلی خود که عبارت از سین و سندر و عثمان و ادین است داده و یک حصه به سنی خیر اعطا نموده  
 بود و نیز بمجموعه شاخه های اولاد خیل شاخ نصح زری صلی است و این شاخ اولاد نصح نامند و است که اولاد او را مسلمان ساخته به فرزند می گرفته  
 بود و اولادش را حسب کثرت اولادش حصه از بنیاد خود داده وصل و داخل نیمه اولاد خیل شده و شاخ امان زری شامل شاخ اولاد خیل  
 نیز و صلی است در اصل از قوم پوسف زری است که در زمان سابق شامل اولاد او را مانده و از حصه داده اند و شاخ پیشه و نیز و صلی است  
 و این شاخ از اولاد شخصی غیر قوم پیشه جوانان است وصل و شامل اولاد شیخ حیدر گردیده بصرف از حصه از بنیاد پیدا کرده اند درین  
 ازند بر اهلی از شرکای شیخ حیدر خیل محسوب اند

## ذکر شجره نسب حسین زری



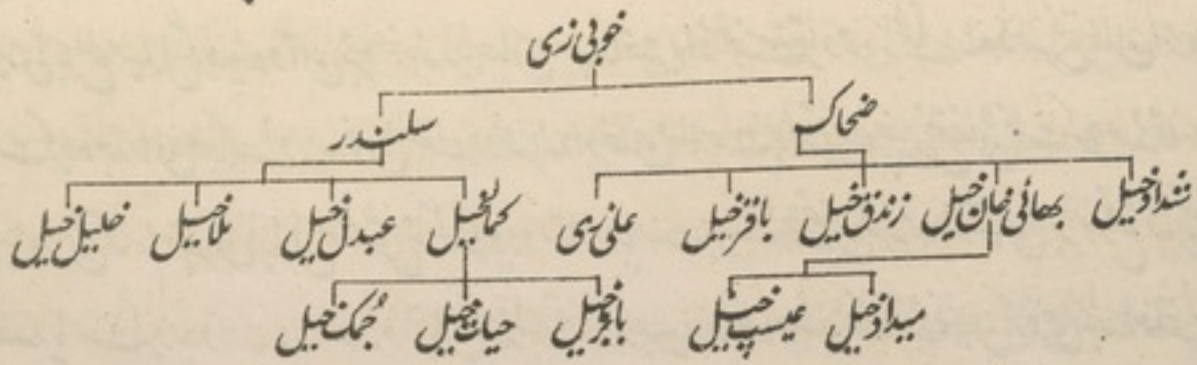
مجموعه شناخته سین زری قوم موشی زری از روی نسب اصلی از قوم شیرانی است در قدیم شامل نده بر اهلی بود هنگام تقسیم ملک  
 حسین می این قوم را مبادله قوم ازتری که آن نیز از قوم شیرانی است از بر اهلی گرفته و حصه بنیاد چنانچه در صدر سطور است باین قوم  
 داده در بنیاد و برادری شامل ند حسین می شدند و ازتری شامل بر اهلی گشتند ۱۲  
 بمجموعه شناخته سین زری دیوان خان ملقب دیوان شاه از فرغ عمر خیل شخصی بزرگ صاحب لایت بوده و در عهد احمد شاه بادشاه ابدالی در دربار  
 فوج سواران ایل قوم گنداپور در غزوات هندوستان همکاب بادشاه ممدوح مانده و بادشاه موصوف او را بیاعت بزرگی ولایت  
 و افسری قوم گنداپور عزت و حرمت تمام نگه داشتند در تقویمات تناسلی مخاطب خطاب عالیجاه رفیع جایگاه دیوان خان فغان پور





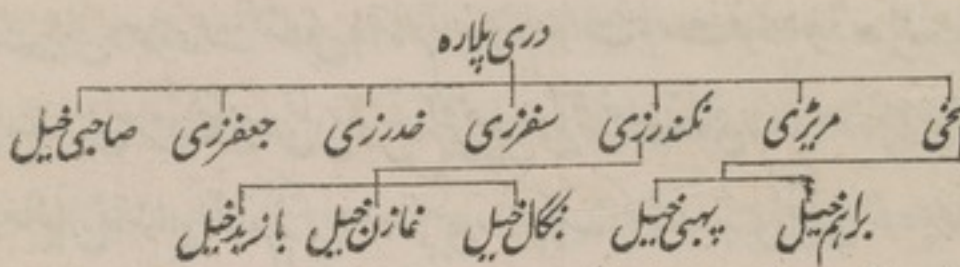


# ذکر شجره نسب نجوبی زری نسبت گنداپور



بدانکه این نسله تمامی که ششمند گنداپور است دختر زادگان گنداپور اند که نام و نسب نجوبی بود و از نسل جهان خان قوم با براند نام است  
 نجوبی شهرت یافته مشهور نجوبی زری شدند و گنداپور و نیز بعد از و پس از او نشان را از قوم خود محسوب نموده او نشان را ششم  
 از بنیاد داده و از برادران و شیرکان خود قرار داده اند در اصل از فغانه با برمی اند بموجب نسبت با درمی گنداپوران و صل یافته اند

# ذکر شجره نسب سی پلاره معروف گنداپور



بدانکه سوائے جعفرزی دیگر تمامی شاخ پنج گانه از قوم شیرانی و با براند جعفرزی را بعضی مردم از قوم فغانه جعفری و بعضی از جعفران  
 نام تصور نموده این شاخها همه را هنگام تقسیم ملک با قبائل شخی و میرزا شامل نموده حصه بنیاد داده اند و نام این نسله در سی پلاره  
 نموده اند چنانچه و میرزا در اصل سید و دیگر چار شاخ از نسل شیرانی و شاخ پنجم از نسل جعفری یا جعفر اند این پسر شدند ۱۲

# ذکر احوال محل خانی و ریاست قوم گنداپور

بدانکه از ذکر احوال تواریخی این قوم که سابق تحریر یافته ظاهر است که تری معروف گنداپور چون نزدیک وفات رسید تارخانی و حصه خود  
 با برهیم خان مورث اعلیٰ ندر برهیزی عطا فرموده و بعد وفات او با برهیم خان مراد خان تمام قبائل گنداپور مانده و حصه پدری ریاست  
 را بدو وضع رقومات اخراجات خانی از هماننداری خرج همت قوم با بنیاد داران ندر برهیزی موافق حصن بنیاد تقسیم میگردد و نسل  
 قبائل گنداپور و مالدارسی مکتت او نشان به عهد رسد و روز بروز ترقی کرده تا آنکه وفاتش نزدیک رسید قبیل از وفات دستار ریاست  
 حصه ریاست را بمحمد فرزندان خود بیا زک خان که فرزند رشید و لائق او و مورث اعلیٰ شاخ بارک خیل است مرحمت نموده از عالم فانی  
 با عالم جاودانی انتقال نمود بعد وفاتش فرزندش خان بازک خان مثل پدر با برادران تمامی مردمان قوم گنداپور طریق خلق نویسی سکوت  
 داشته و در عهد او تعداد قوم گنداپور از عهد خانی پدرش زیاده تر گردیده پیش آنکه جانشین خود مقرر کند وفات کرد بعد وفات  
 بازک خان با اتفاق تمامی اولادش اتفاق تمامی گنداپوران فرزندش فتح خان بدستار و حصه ریاست فائز شده و نیز  
 طریق نیکی و اصلاح با برادران دیگر همقومان اقمی ملحوظ داشته در باب شرح کردن پیدا و احوال ریاست قوم قهرم پدری نهاد



در عهد او آنچه دعوت قوم کچی قبیل بایست بر می بی امیر و خانزادی کچی خیلان نسبت گشت پوران شده می آمد صلح تصفیہ  
 یافت که فتح خان عورت نامکند یکی دختر صلیبیه خود و دختر می گیر از خاندان الداد خان ابن ابراهیم خان میس حوم بر کچی خیلان  
 داده آن بدی صلح مبدل گردیده و آن مهر و عقیقه را بر سپاس او ساخته بواژه فرستادند در اثنای راه دختر فتح خان از اسب خود  
 افتاد و فات کرده همدان مهملک او را مدفون ساختند و دختر الداد خان سلامت بوانه رسید چون فتح خان فات کرد بعد فات و با اتفاق  
 فرزندان برادران تمام معتبران قبائل شش ننگه گنداپور دستار ریاست بر سر احمد خان فرزند باز کخان برادر فتح خان نهاد مختار  
 دستار و حصه ریاست گردید در عهد ریاست او مرغان گنداپور آنقدر بسیار و مالدار شدند که کتاب زمین تروی بسایه معاش او نشان  
 کفایت میکرد پس از هندی چند قبائل ایلیاق و پونده گرمی معاش بطور سیاه خانگی و تجارت و مالچراغی اختیار ساخته مثل دیگر پوندهگان  
 وقت زمستان بلمان فرود آمده متصل کوستان بمقامات روهری کوٹ کسند بر رو و گل و لونی و رود کوٹرم سانوان اتراک  
 نموده ایام زمستان را تجارت و مالچراغی بسر می بردند و وقت تابستان با خاندان مغزلی رفته در علاقہ تروی و بابوز می لبونان  
 اقامت مالچراغی می نمودند چون خان احمد خان وفات کرد پیش جبار خان معروف جبلخان موانق وراثت و استحقاق خان قوم مقرر شد  
 مختار و دستار و حصه ریاست شد چون در عهد او اکثر گنداپوران ایلیاق و پونده گرمی اختیار ساخته جبلخان نیز مع آل و عیال ایلیاق  
 پسند نموده هم بحالت ایلیاق و هم بحالت قشلاق با تمام و انصرام اموات ریاست قوم مصروف می ماند تا آنکه بحالت قشلاق  
 دامان بخت اول شهباز خان معروف خان زمان خان رئیس قوم کچی خیل و دیگر شاخه های نوحانی را مدد داده چنانچه از همت مردان قوم و قوم  
 کاکر و بابر و دیگر نوحانیان خان زمان اقوام پرنگی و سور و پسی را از ملک شانک روهری اخراج نموده بر علاقہ خاک قابض و مالک  
 گردیده تا که مادر میان قوم خود و دیگر اقوام نوحانی قسمت کرد نوبت دیگر بعد چند سال چون قوم مورت بر خان زمان خان قوم او غالب شد  
 او را مع قوم از خاک اخراج نموده به دبره رفت و از آنجا بطور سنوات نزد جبلخان آمد و جبلخان مع لشکر گنداپوران بمدد او رفته و  
 مورتان را شکست داده خان زمان قوش را بر خاک تسلط داد بعد از آن چنانچه شرح آن سابق مرقوم شد جبل خان مع قوم گنداپور  
 در سنه یک هزار و نسی و هشت هجری در عهد بادشاهی شاه جهان بادشاه دہلی بر موضع روهری که دیران افتاده بود اقامت اختیار  
 نموده از آن باز قوم گنداپور مالک قبض زمین علاقہ روهری شدند بعد از آن ایضا بعضی خانی جبلخان ابراهیم خان غیره چهار فرزند  
 خان نور خان سیخیل سردار و خان قوم میان جبل که بعد مراجعت از خاک وصولی حق زمینداره یوسے بنیادی قوم میان جبل واقعه خاک  
 از خان زمان سردار خاک بملاقه روهری رسیده با مقام شتام دی با همی ایشان و گنداپوران هنگام رفتن طرف خاک درین وقت  
 مال گاوی گنداپوران روهری را حی کرده و زراعت بنبر جو قوم گنداپور را بضر شمشیر تلف کرده سمت دستان و نهاد شده فتنه  
 و مردم قوم گنداپور بطور چینی بتقابل شان هم از آن اوشان سیده با اوشان مقابله آراشد و اوشان را شکست داده هر چاه خانان  
 میان جبل را بقتل رسانیده مال مویشی خود را و پس ساختند و بنا بر وقوع این واقعه نور خان سردار قوم میان جبل تمام اقوام نوحانی و غیره  
 پوندهگان طبقه متنی را سوانه خان زمان خان قوش که در میان روهری قریب نسته با صدی و اوان مناسبانته با خود متفق ساخته و لشکر  
 عظیم جمع آورده با مقام پوران بر سر شهر روهری رفته قوم گنداپور را در کوٹ روهری محاصرت نمود که آخر کار بعد کشتن خون بسیار  
 کزیادی کشتگان مردمان بیرونی میان خیلان و دیگر پوندهگان بوقوع رسیده خان زمان خان مع معتبران قوم روهری رسیده در میان  
 هر دو قوم بدین شرح صلح قرار داد که قوم گنداپور بر یکسال از موضع روهری جلا وطن شوند و قوم میان جبل موضع روهری



بیدار خون چهار خانان خود بسوزانند و برین شرط قوم گنڈاپور مع آل و عیال و اموال از روٹھی برآمده بملک بنون رفته در جوار  
 بنون میان قوم امیر میقیم شدند و میان جیلان موضع روٹھی را سوختند و حسب شرط بعد انقضای کیمال قوم گنڈاپور از ملک بنون پس  
 به موضع روٹھی آمده بر ملک روٹھی بدستور قدیم قابض و ساکن شدند که بعد از آن تا زمانه مولف قوم گنڈاپور بر روٹھی برابر  
 قابض است. هم در عهد ریاست جیلان قوم گنڈاپور آن موضع موسوم لوٹی یا برکنار آب و دلوٹی آباد ساخته ملکیت اراضیات متعلقه  
 موضع لوٹی پیشتر علی حصه ساوسی موافق روٹھی قسمت کردند بعد از آن جیل خان بجهت سلطنت عالمگیر درنگه یب بادشاه دہلی  
 بحین حیات خان زمان خان فوت شد و فرزندش نصرت خان موافق خرداشت با اتفاق قوم مختار و تار و پید و ارضه ریاست در عهد  
 ریاست نصرت خان ابراهیمی صاحب خان چندین خان ابراهیمی شیخ حیدر خیل مع درگاہی خان بلوچ از دست فرمان قوم با برقتل سید  
 و بر اہزیان گنڈان پوران بارادہ این انتقام جمعیت نموده قوم با براد و قلعہ موسوم و لیٹھی محاصره کرده و بر اہزیان در حمله نمودن بر کوٹ  
 و لیٹھی بر دیگر گنڈاپوران سبقت جستہ درین پیشدستی اگرچہ تمام آوری حاصل کردند اما مردم بسیار از مذکورہ ضائع ساختند و بعد بر دستن  
 نقصان بسیار قلعہ در رفته سوائے عورت و اطفال و آنکسان که از کوٹ و لیٹھی برون شده گرنجیہ رفتند تمامی مردمان اندرون قلعہ را  
 بقتل رسانیدہ فستخ و فیروزی باز آمدند و ازین واقعہ سبب آنکه اکثر مردم و اہزیان کارندہ بر اہزی ہنگام یورش بر قلعہ قتل رسیدہ  
 مردم ند بر اہزی بسیار قلیل و کمزور شدند. ہم در عهد خان نصرت خان حسب تمام قوم گنڈاپور نصرت خان عمران زیان را بجای  
 سکونت در موضع روٹھی عطا کرده و گدائی خان گنڈیل کہ خان تلمی شناہما ند عمران زمی بود مع تمامی عمران زیان از چاہ گدائی والد  
 واقع قتل کوٹچ نموده بموضع روٹھی آمدہ ہمراہ گنڈاپوران آباد شدند اما حصہ نبیاد نیافتند ایضا در عهد خان نصرت خان مردمان ند  
 بر اہزی را با ہم اختلاف و نموده بعضی رفیق خان خود بعضی دشمن او گردیدہ اختلاف شان بروز بر و در ترقی مانده تا آنکہ مردم پنج ند  
 گنڈاپوران بشمول نصرت خان اہزیان بر ضلع نصرت خان از خانان اتفاق نموده و ریاست خانان قوم را جمہوسی قرار دادہ بالاتفاق  
 آزاد خان گدائی خان عمران زمی گنڈیل با خان قوم و عیالے خان عمران زمی عیالے بر خیل بلوچ خیل بلوچوشتی قرار دادہ و دو  
 شخص نمدار مقبر از ند انتخاب نموده خانان تمنی قائم کردند بعد ضلع نصرت خان خانان اہزی عمران زمی منتقل شد اما دو حصہ نبیاد  
 روٹھی و لوٹی بدستور بر اہزیان بحال مانده بعد بموقوف شدن خانان آن را بحصص ساوسی در میان خود موافق ملکیت و دومی تقسیم  
 ماند شرح اسامی عمدہ داران ریاست این قوم نحو می بود کہ رئیس خان اول تمام قوم را خان نام نہادہ و دو شخص منتخب ہر یک را کہ صاحب  
 و اعتبار بودند معرکہ نام کردند و این مردمان معرکہ در عزت اختیار و سادہ و مقرر بودند کہ بغیر اتفاق لے ایشان خان را اختیار جاری  
 نمودن هیچ کار ملکی و مالی حاصل نبود و آن شخص صادر کہ بعد از خان بالاتفاق انتخاب نمودہ جائے نظم و نسق امور ملکی و مالی و اجرے  
 احکامی کہ از خان معرکہ باتفاق لے نفاذ می یافت چلویشتی کلان موسوم کردند یعنی نائب خان معرکہ و آنچه از ہر قوم و ہر شاخ چندین  
 اشخاص را انتخاب نمودہ بجای اجرائے احکام تمنی قرار دادہ بودند و میدان آن اشخاص را چلویشتیان خورد میگفتند مثلاً آنچه موافق حکم خان  
 و معرکہ بجای نہادہ ایم فوجدار می چنانچہ خون سرفروزم ذرا جہانہ مقرر بود چون از شخصے منجملہ اشخاص قوم از راہ خود سری جرم خون  
 بوقوع میرسد جہانہ آن از شپکاہ خان معرکہ کینزار روپہ بطریق خون بہا مقرر بود و فوراً وقوع آن جرم چلویشتی کلان تعمیل قانون اہل  
 سوری یعنی خان معرکہ چلویشتیان خود را جمع ساخته و مطرب ہل نواز را طلبیدہ بالا جماع بحالت ہل نوازی بر سر مجرم خون رفته  
 و او را گرفتار ساخته مبلغ کینزار روپہ خون بہا از وصول نموده داخل سرکار خان و معرکہ ساخته مجرم را بعد از آن گذار میکردند و خان



و معرکه آن قسماً را بصورت فاضل بودن از اخراجات واجبه بیاست آن مادر میان چلویشتیان قوم چلویشتی وار حصه  
 مساوی تقسیم نموده صرف خان بابد شخص چلویشتی کلان را بکینیم نفر حساب نموده میگرفتند و هر چلویشتی خورد از آن قوم در میان مردم شاخ  
 خود تقسیم آدم وار بمل آورده میدادند علی هذا القیاس تقسیم بانه دیگر عیال می مد و هنگام وصول جرمانه از مجرم آنچه نقدی از مجرم  
 ادا شدن میتوانست تقدیمی گرفتند و زیورات را حسب نرخ زر گرد و شتر را بقیمت یک صدر روپیه گاو را بقیمت نسی روپیه و شتر بر قیمت  
 پنج روپیه فی شاخ وصول میکردند اما بروقت جنگ با کدومی قوم از اقوام اجوار پس قسم موجوده جرمانه را در اخراجات مشترک جنگ صرف  
 می ساختند و اگر جرمانه موجود نمی بود و کار سازی جنگ از موجودگی اسپان غیره ضرورت می شد زمین مشترک شش نفر را از  
 ملکیت شش نفر خارج نموده بر مردمان متمولان می فروختند و ملکیت آنرا بخریدگندگان میدادند علی هذا القیاس بایه هر کار تجویز که  
 از آن کل روایی بلا وقت میشد مقرر بود در پنجامشت نمودن کسب و کسب تجر بر آورده شد داریم عزل نصر خان بنین اهنری و خان شدن  
 آزاد خان شهباز خان ملقب خا زمان خان سردار و خان قوم کشی خیل از عالم فانی بعالم جاودانی انتقال نمود و سردار و صوفی خان جیلانی  
 بعمر زیاده از عمر طبعی فائز شده مردند - در عهد فانی خان آزاد خان گدانی خیل قوم گنداپور ملک کوازه بضر شمشیر قوم ادریس خیل  
 گرفته بران مالک قابض شدند هنگام تقسیم نمودن ملک کوازه آزاد خان با اتفاق مردم شش تن قوم بر اهنری را از حصه کوازه جواد  
 تا آنکه بر اهنریان منجد دو حصه بنیاد روپهری و لوئی یک حصه را بنده عمران زسی دادند و یک حصه مثل دیگر ملک با بطور بنیاد زرداوشان ماند  
 بعد از آن بر اهنریان را حطه زمین کوازه دادند در عهد ریاست آزاد خان بعد وفات خا زمان خان سردار کشی خیل مردمان قوم  
 کشی خیل بحایت مردم ادریس خیل بر کوازه لشکر کشیده چند کس از گنداپوران بدین زمین میقتول ساختند و این واقعه موجب بنیاد بدینی میان  
 قوم گنداپور و کشی خیل شد بعد از آن آزاد خان باشکر گنداپوران متوجه تاک شده میران از تاک کشی خیلان دولت خیلان با گنداپوران  
 مقابله روداده و کشی خیلان دولت خیلان شکست یافته پناه بقلعه تاک برده و گنداپوران چند ایام او شان را در محاصره تنگ داشته  
 در ایام محاصره عیسی خان بوجر خیل چلویشتی کلان بر دروازه قلعه تاک نیزه زده بضر تفنگ گشته شد چون فتح قلعه ممکن نبود میان  
 گنداپوران از قلعه برخاسته و بیایه از دات تاک انارت نموده بشهر لوئی آمدند هم در عهد فانی آزاد خان در میان قوم تور و  
 اقوام یعقوب خیل نزاع و جنگ واقع شده توران بر یعقوب خیلان غالب آمده بیایه از مردمان کابری یعقوب خیلانرا کشتید یعقوب خیلانرا  
 خوار و ذلیل ساختند و از باعث این لاجپاری یعقوب خیلان بطریق ننوات نزد من گنداپوران بشهر لوئی آمده دادخواه شدند - و  
 آزاد خان باشکر گنداپوران بر ایه بدله گرفتن یعقوب خیلان دادخواه روانه شده و قریب شهر تور با توران جنگ نموده توران را شکست  
 داده بیایه از مردمان کار قوم توران چنانچه شیر خان صاحب خان غیرهما مقتول ساخته انتقام یعقوب خیلان چنانچه بایست از قوم تور  
 کشیده و ایس بلوئی مراجعت کردند بعد از آن آزاد خان را مرضه سخت عارض شده معرکه و من گنداپوران را زرد خو طلبیده در باب  
 مقرر کردن رئیس جمهوری با او شان شورے در میان آورده و گنداپوران تقریر خان قوم را با اختیار او سپرده و او رو برو  
 خود و تمام تمن دستار ریاست را بر سر حیات خان لدیگی خان عمران زسی بر خیل که خوانده شده بود بسته و گنداپوران نیز ملک خیلان  
 را بجانی قوم منظور داشته مگر عالم بقا شد بعد فانی ملک حیات خان خیل خان آزاد خان رئیس قوم میان خیل آتش کینه دیرینه را اشتعال داده  
 تمام نوحانیان نیز بلوچان هوت ڈیره سمعیان خان را با خود متفق ساخته باشکرے گران بعزم استیصال قوم گنداپوران زرداوشان برده  
 بر شهر روپهری یورش نموده و گنداپوران که نظر بر کشت تعداد و لشکر او مقابل میدان را مشکل دیدند پناه بکوت روپهری برده و من



شدند و آزاد خان قاجار بیرون قلعه رو بهی را سوخته بمحاصره رو بهی فریخته تا چند ایام رو بهی را محاصره نموده و جنگها متواتر  
 نموده و مردان بسیار کشته شدند در داده ملک حیات خان رئیس قوم گنداپور که از راه حمیت مرغانه بارها از قلعه برآمده بر کوچ پلای میان خیل  
 حمل آوردی شد در یکی حملات کشته شد آخر الامر کمانخان ابن آزاد خان چون فتح قلعه ممکن ندید صلح و مندان نهاد و مراجعت کرده رفت  
 و گنداپوران بعد کشته شدن ملک حیات خان بر راه سردی قومی ریاست را بخاندان دیگر انتقال نمودن مناسبانست و ستار خانی را  
 بر سر ملک بار خان فرزند ملک حیات خان که شخص نیک کردار و زاهد بود بستند و او را بر ریاست قوم مخصوص کردند و در وقت بادشاه  
 دلی روشن اختر ملقب به شاه بود و در عهد خانی ملک بار خان در شاهه نادر شاه ایرانی به هندوستان آمد و بعد از آن چند سال به دور  
 عهد خانی او احمد شاه غازی سدوزی خواجہ حضرت خیل سلطنت افغانستان فائز شده و تواتر بر هندوستان حملات نمود در حاکم  
 شاه مدوح خان مذکور مع یکصد پنجاه سواران گنداپوران شایسته زره پوش که افسر فرج گنداپوری دیوانه شاه سین ری بود و بهر  
 و غزوه هندوستان فائز شد در عهد خانی ملک بار خان اٹل خان ملکا احمد خان ابن جهان خان بر خیل از نوکری نور محمد خان سر  
 استغفانمؤه بنامه خود به شهر لوئی آمد و در لوئی از ملک بار خان رنجیده مع او در خود نصرت خان و او در راه خود محمد خان آل  
 عیال از لوئی کوچ نموده به شهر تتوران رفته سکونت پذیر شد و مال و مواش را از علاقه گنداپوران باخت نموده می برد و گذاره میست  
 تا که از رحمت خان بر خیل برادر عزت خان بتک عزت دختر تاکت ملکا بار خان موافق طریق افغانیه که آنرا آڑه میگویند بطور  
 بیوست بنابران ملک بار خان بطریق نتوات نزد اٹل خان به تتوران رفته او را استماله نموده بوعده عهد چلویشتی کلان را مع او  
 داد و در داده بلوئی آورده و بعد گرفتن مبادله پور افغانیه از رحمت خان عهد چلویشتی کلان را بکلیه و از گنداپوران منظور کنانید اٹل خان  
 چلویشتی کلان مقرر شد هم در عهد ریاست ملک بار خان حسین خان کلاچی فیروز خیل مع چند خانچاست از برادران همسایگان سرباز  
 بان خیلان از علاقه کرانگ گشته بلوئی آمده همسایه گنداپوران شدند و گنداپوران او را قطع زمینیه فاصله چار کرده طرف مشرق  
 از شهر لوئی بر آله بادی کاشت داده در آنجا دیه آباد کرد که آنرا دیه کلاچی خوانند در آن نزدیکی قوم میان خیل و بختیار بهدر ریاست  
 عیال خان که کمانخان رئیس میان خیل بر موضع کلاچی تاخت نموده دیه را غارت کرده مراجعت کردند در اثنای مراجعت شان ملک  
 بار خان مع لشکر گنداپور بتجاوب شان سیده و بمقام زمین موسوم کانثریه که فاصله یک کرده از کلاچی واقع و حال در قبضه مؤلف  
 است سیده بامیان خیل و بختیار مقابل آمده و هنگام عصر میان خیل و بختیار شکست خورده پشت دادند لشکر گنداپور بتجاوب آنها  
 نموده و تا وقت شام بقبل آن دو قوم صرف مانده حلقه بسیار از ایشان کشتند چنانچه زیاده از یک صد و چهل مرد بختیار و میان خیل  
 زیاده از ایشان قتل رسیده و اسپان اسلحه بسیار بدست گنداپوران افتاده و بیچس از گنداپوران مقتول شده سالم و غانم رحمت  
 نموده مال مفروقه کلاچی تمامی پس گرفته بدست کلاچی والان سپردند و از آنجا که قوم بختیار نسبت قوم میان خیل اندک بودند و مردم  
 بسیار از ایشان کشته شدند بسیار از بختیاران از سکونت در این بیل شده مع آل و عیال بقندارفته در ملک مرفه سکونت کردند  
 بعد از بنواقت در سنوات سیمیه و ششده حاجی انخان کوٹ اٹل با وحید خان بوختر خیل موضع مدسی راوشیر و خان بوختر خیل  
 موضع شیر و آباد ساخته چهل بعد از آن گنداپوران متفرقه موضع بده و موضع پوٹ را آباد ساخته اما قبل از آن بر اهلیان موضع کنور  
 و تال اول را و محبت خان از می موضع گره محبت را آباد ساخته بودند بعد بادی مدسی و شیر و گنداپوران بر وقت بخت  
 خرمات زمین بازه متعلقه صد میان خیل از اچیت عینی اعظم خان پسر عیال خان نموده حملات بازه میان خیل را غصب نموده گرفته که



بد آن لشکر از قوم موت و دیگر نو جوانان جمع آورده کوشش کرده و محاصره کرده گندپوران بعد از آنکه از محاصره خان عیسی خان  
بنگ آمدند بقصد حمله تجمیل نموده از کوشش برآمده لشکر موتان حمله نموده و او شان را شکست داده چند مردان جنگ از موتان قتل شده  
فتحیابند بعد از نواقعه چند سال حاجی اهل مع دو پسر برج بیت الله رفتند در آوازمین سلطنت احمد شاه غازی ملک راجان  
فوت شده در گورستان روپری مدفون گشت بعد فات او من جمعی گنداپور دستار ریاست را به پسرش ملک عثمان خان دادند  
و چلویشی کلان و نامور ریاست بدستور سابق اهل خان مانده - بعد از آنکه احمد شاه غازی فوت یافت شاهزاده تیمور شاه بر تخت سلطنت  
کابل اجلاس فرمودند - نیز درین نزدیکی فوج بادشاه کابل بر تنبیه رکن الدوله بهادری خان الی ریاست بهادری که از حکم شاه می روگردان  
شده بود مامور گردید اهل قوم گنداپور موازی یکصد و پنجاه سوار بهم کانی سردار مدو خان سپه سالار فوج ریاست بهادری فرستاد و بهادری  
در قلعه دینه اول مستحضر شد و در ایام محاصره دینه اول عالم خان لداکبر خان گنداپور کمال خیل موزک خان خیر می خیل را بدو خون پدر  
سرچاه و واقعه گنج شهر بهادری قتل رسانیده از فوج شاه می گزینیده اول رفت بعد از آنکه سردار مدو خان بهادری خان را مطیع ساخت  
فوج مراجعت کرد ایل گنداپور نیز رخصت شده بلکه خود آمد همدان نزدیکی بادشاه عازم ملتان شده نواب علی محمد خان گوانی را  
که بعلیه بر صوبه ملتان قابض شده و نواب شجاع خان سردار می خلیل صوبه ملتان را قید کرده بود بر وقت رسیدن به ملتان  
علی محمد خان گرفته و به بدله بی ادبی و زیادتی آوینان کرده شکست را چاک فرموده صوبه داری ملتان را بدستور نواب شجاع خان سپرد  
درین وقت نیز ایل گنداپور هم کابل بادشاه بود - همدان ایام سردار کریم خان پوپلزی برادر سردار جهان خان پوپلزی که وزیر سپه سالار  
تیمور شاه بود مع فوج دورانی بنا بر وصول معامله بدراهن رسیده برکناره موسوم کنارکس برکی اترک نموده شنید که سمات بی بی  
دختر عیسی خان بهشیر عظیم بن بی بی بیع الجمال و خوب صورتی نظیر است که بر بنی خواستگاری از عظیم خان فرستاده عظیم خان جوابش را صلاح خان می فرستاد  
دانشه هرگز بدیدل و انداشت که بعد کجای فرستاده که بدید چونکه میدانست که اگر انکار نماید فرستاده کور بطور زور و حکم در انظار انکار پیش خواهد آمد از  
لاچار می نمود در نزد گنداپوران فرستاده پیغام کرد که شرم فرما رو ساقی تمام می دانان یک است من میخواهم که کار خواهر با این شخص کالی بدو مصلحت  
مردمان شوم با چون طاعت متفاوت است ارم اند اجاب است هم دادن نمیتوانم اگر شمارا به شرم شیر می ترافقت امان اعانت من بمنزله خود واجب  
بدون می آید من اجاب است هم داد و در زکوهستان حج اهرم گزینیده گنداپوران بعد صلاح آدم فرستادند که هرگز کار خواهر بهادری نکرده و هند وقت شب  
جواب بدید علی الصباح قبل از طلوع آفتاب نام آمد خود رسید فغانند بعد از آنکی قاصد گنداپوران لشکر کوئی و روپری می کلچی را جمع حقه شبانه روانه  
در این شده و قبل از طلوع آفتاب بدراهن رسیده بالا بالاستوجه فوج درانی شدند در انیان نیز باستماع خبر شوخی گنداپوران عزم  
جنگ برآمده مقابل ایستادند بعضی مردم چالاک میان خیل نیز خود را بشکر گنداپوران شامل ساخته و گنداپورا بلا تاشا و استفسار که صد  
سوار بودند بر سواران سردار کریم خان حمله کرده به یک حمله فوج درانی را شکست داده گزینانیدند و دیره و اسباب شان را غارت  
کردند کریم خان بعد بهر میت مع سواران خود رو نهاد سمت بنون گردیده در ملک بنون بخدمت سردار جهان خان که مع چهار اتواب چند نفر  
سوار فوج دورانی آنجا قامت داشت رسیده خبرانی و هتک خود را از دست گنداپوران بیان کرد باستماع این سخن سردار جهان خان  
براشفته با فوج و اتواب نهاد ملک گنداپور گشت چون گنداپوران مدد در شنیدند مال و عیال و طفل و اموال را بقلعه کوازه فرستادند  
در قلعه مستحضر شد و سردار جهان خان قلعه را محاصره نموده مورچه اتواب نیز دیک قلعه رسانیده و ملا تو لغان بهادری مع بادران  
قوم گنداپور وقت شب بر مورچه او پورش نموده بسیار از فوج سردار قتل رسانیده از توپ بیخصل ساخت بعد گنداپور ساخت



و جزای پیمان درانی بالاسی گذرفته مردم گنڈاپوران را از ان بلندی اندرون شهر بگوها جزا میزدند شب دیگر باز ملا توران خان برگرزگی  
 جوانان گنڈاپور خود را بگدرسانیده و آتش در گنڈا ناخته آزا سوختا نیندالقصه چون محاصره با ستاد کشتید صدها رت فتح قلعه شکل شد روزی  
 سردار جهان خان بخدمت سیدنا گنڈا گنڈا آمد و درخواست دعا فتح قلعه کرد ناگنڈا شاه او را فرمود برو و گوشت پلاؤ و میوه چای کباب  
 و اینک بجزی را باین مردم بگذا اگر تو دپرت تمام اسلاف تو تا پوپل از گور برآمده ببد تو آیند قلعه گوازه رافتخ نخواهی کرد که حضرت عالم  
 با چهار بار حسین خان تون بهر بر و صانیت پاک در نیقله تشریف آورده من می نهم تو توانی دید بعد جهان خان ستار از سر خود بر داشته  
 عاجزی کرده گفت از بس خلد عاکن کج پرده مابشو که من تمام نام آوری خود را در محاصره این قلعه از دست ادم ناگنڈا فرمودند برو و  
 فوج خود باش ششم روز پرده تو خواهد شد سردار قدمبوش نموده برخاسته رفت بموجب فرموده شاه بند و قمارا پر باروت نموده آنکه  
 بنده داران اندازند طرقت قلم می راندند روز ششم از بارگاه شاه کابل رقم شاهی بخدمت چا پار بنام جهان خان سردار رسید که در  
 کابل صوت بلوه رو نمایان شده فوراً بلا وقت یک لایح افواج و اتوابی کابل شوند و خواب خوراک آرام در انجا بر خود حرام شناسند  
 بر طبق وصول این حکم سردار بخدمت ناگنڈا رفته عرض کرد که حسب فرموده شما یک گونه پرده مات که بجز بومی تمسیل حکم شاهی قلعه را ناگنڈا  
 می دوم ما اگر بره علام نوازی تن گنڈاپور را بفرمایند که کس از عورت مسکه کس از شایخ و کس از علما بطور ننوات نر ما بفرسیند و از  
 من التماس عفو تقاضا نمایند تا بعد ازین عذر خواهی قوم گنڈاپور کوچ کرده برم پرده ننگ افغانی من بسیار خوب بد شد ناگنڈا تبسم نموده  
 و بچلای ساکن گوازه که اکثر اوقات در خدمت او حاضر می ماند فرمود برو و از من پیمان نوره و میان شیر و تن داران گنڈاپور بگوئی  
 تا موافق التماس سردار عمل آرد و آن شخص حسب فرموده ناگنڈا گنڈاپوران پیغام رسانیده و گنڈاپوران که بولایت ناگنڈا از دل و جان  
 معتقد بودند بموجب فرمودن ناگنڈا عمل کردند سردار جهان خان نیز بمان قرار عال مانده بهر اشخاص که قرآن بر سر کرده نزد او بطور  
 ننوات آمده بودند صد روپیہ حساب فی نفر یکصد روپیہ هدیه قرآن شریف عطا نموده هماندم کوچ فرمود و با وجود آن جوانان بسیار  
 این قوم بتعاقب در اسوار شده بسیار از اسباب غارت نموده آمدند و سردار گنڈاپور از حکم شاهی در جلد روی مجبور بود هیچ خیال آن  
 بتک نموده روان و دان کابل رفت بهرین ایام اسمعیلیان فوجی بر سر کوشا امل خان کج نوآباد کرده بود فرستاده مکان فصل او نازده که  
 سردار کاشته گاران آباد کاران کوشا امل بود کوشا از غارت گنڈا شسته اما خود در ان جنگ مقتول شد بهرین ایام فوج بلوچ برگرزگی  
 دیوان بهاری تل بر گنڈاپوران باخت آورده در زمین که از نام آن بهاری تل بزین بهاری موسوم است مقابل در داده و بهای تل شکست  
 خورده محبت خان تیزی بانی گره محبت در ان جنگ مقتول شد در نیر صدم دولت خیل و کوشا امل تاخت متواتره بر ملک گنڈاپوران جاری  
 داشته و گنڈاپوران را بتنگ آورده و من گنڈاپوران ملاخان ابن عظمت خان ابراهیمی مینا خیل را که از خاندان حبیل خان و انبیاوران  
 نامی گرمی بود افسر و چلویشتی فوج قرار داده بزیر و محبت ملاخان یک حمله بر نیر اسیان حمله دیگر بر بلوچ هوت ویره اسمعیلیان  
 حمله سوم بر ملک میان خیل نموده در هر سه حمله غالب مانده نوبت چهارم سواری نموده یک حمله بر زرگنی نموده و از انجا در سرخوری مان  
 تک نرفته و انهارا پاتمال ساخته از انجا بالابلا بر شهر گمل باز علاقه تاک تاخت نموده و از انجا مراجعت نموده در علاقه گمل فوج  
 کوشا امل دولت خیل بمقابل گنڈاپوران رسیده بعد جنگ سخت و مقتول شدن ملاخان در ان جنگ گنڈاپوران شکست خوردند و کوشا امل  
 دولت خیل قتل ملاخان را بجای خود مستعظمی نموده بتساقب بهر میت نه رفتند و مراجعت کرده بتاک رفتند  
 بد مراجعت لشکر کوشا خیلان امل خان مع لشکر بجای معرکه رفته و لاش ملاخان از میدان جنگ داشته بلوچی آورده مدفون



ساختند و آن شب تمام گنداپوران بآتش و تفریاد آتش در خانه میفرود شدند درین میان ملک عثمان خان وفات یافته من گنداپوران ملکی  
را که پلوشی کلان بود بالاستقلال خان کردند بعد از آنکه حکومت بر قوم میخیل برآورد آنکه حکومت بر قوم میخیل تقایم نماید پس  
گرفتن عهد مدد از اسمعیل خان هوت حاکم دیره ناطه نسبت مسامت بی بی سند و همیشه بدیج اجمال خود با اسمعیل خان دادنی نموده و اسمعیل خان  
یکطرفه دو صد پیاده از سپاه خود بنا بر مدد و تاسید او بدرابهن فرستاده و اعظم خان در انبیکار شادوسی همیشه با اسمعیل خان مصروف  
چونکه این امر از اعظم خان گوارا میخیل و گنداپور نبود لکن گنداپوران بموجب درخواست من میخیلان لشکر قریب هفت هزار پیاده و سوار  
فراهم آورده بدرابهن رفتند و فوج اسمعیل خان مقابلد با گنداپور اختیار نموده و اسلحه به گنداپوران و من میان جیلان داده امان شریافته  
بدیره اسمعیل خان رفتند و اسمعیل خان این تهک از طفیل گنداپور دانستند مجادل با گنداپوران آغاز نموده ملام از طرفین باخت و کشتن  
و حی نمودن اموال یکدیگر بوقوع می آمد و فوج اسمعیل خان روزمره بر طرفی از اطراف علاقه گنداپوری سوار می نمودند چندانکه امان را می  
سواران گنداپور نیز مثل او کار می کردند تا آنکه پیغام صلح میان برآمده چند کس از اعیان گنداپوران مکره چنانچه ملا توران خان بهادر خلیل  
و حکیم خان شیخیل و گلگیر خان پیر خلیل از اعیان لونی چنانچه ماروخان و حیدرخان برهیل و جرجیل بنا بر حکام شاهانه صلح بدیره اسمعیل خان  
رفتند و اسمعیل خان در دل او غدر و فریب فتابو یافتند و نشان را قید نموده گفت تا که هر یک از شما عورتی ناکتخ از خاندان خود برین بند  
نخواهم گذاشت و هر که انکار نماید او را نخواهم گشت ملا توران گفت از طائفه شیخه افغانه ایم و تو از طائفه بلوچ هستی و در عرف افغانیه  
در آوردن عورت افغانیه بجال تخاج بلوچ نارواست مثال با افغانه مثل اسپیل تا ز می مثال تو قوم تو مثل خراست از ارواح خرابان  
خز خچر پیدا شدن امید نیباشد ما را بدولت خانه خود میر دستورات خود بیک کن تا ما وایسته شیر دلان فرخنده صوت سیرت در خاندان تو  
وجود آید فقط از استماع این سخن سخت گستاخانه اسمعیل خان بهم برمیخیزد حکم فرمود تا بچیزی پانچ دست کردن ملا توران خان انداخته قید  
سخت نمودند القصد چون گنداپوران تن قبول مدعا او در نداده علاوه بر آن بکلام سخت پیش می آمدند حکم فرمود تا همه ابرقتل رسانیدند و متاع  
آن حکم فرمود تا قلعه کلین فاصله هفت کرده از موضع کلاچی سمت مشرق و بفاصله یازده کرده از دیره سمت غربتیا کرده موازی کلاچی  
و پانصد پیاده و سواران را بگیران خود در آن تعیین ساخته شب روزان آن کوٹ بتاخت تاراج ملک گنداپوران مشغول می ماندند و گنداپوران  
از تیار شدن این قلعه و تعیین شدن فوج گران در آن تاخت نمودن از فاصله قریب نسیات ببنگ آمده لشکر قوم گنداپور را از مکره فرود  
وله بی جمع آورده دعا و فاتحه بطور سوگند خوانده برین اتفاق کردند که تا که این قلعه کوٹ هوت راقع کنینم زنده مراجعت نخواهی کرد  
چونکه این عداوت و جنگ با همی هوت و گنداپور محض بسبب گلو انداختن گنداپوران شرم میخیل با در کردن خود بوقوع رسیده بود و گنداپوران  
بسیان جیلان ساکن در ابهن پیغام دادند تا درین مهم شامل ایشان شوند بجملا اقوام میان جیل صرف شیرخان و لد چاره خان شادوسی جیل باشند  
سوار قوم خود نزد گنداپوران آمده باقی تمامی میخیلان شهر در ابهن و تمامی مردم میان جیلان پونده از شمول پلوشی همتی ساختند و مردم گنداپور  
توکل بر فضل و عون الهی نموده بموجب گفته مشایخ دستار ریاست بر سر آردوخان و لد عثمان خان و لد ملک بارخان برهیل نموده و جمعیت نموده  
بر سر کوٹ تیار کرده اسمعیل خان رفتند و از آردوخان اجازت خواستند تا بر کوٹ حمله نمایند از آردوخان گفت بعد از نماز دو گانه  
و خواندن عایشا اجازت خواهم داد و القصد چون آردوخان دو گانه او نموده دست دعا و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برداشت  
و تمام لشکر گنداپور بتاعت او دست بدعا کشادند هنوز دست بر روی کشیده بود که از قدرت قادر قدیر تمام بازو دیوار جنوبی کوٹ  
از یک سرتا دیگر سرتیج بر افکنده بیفتاد و گنداپوران بغیر حمله و مقاتله شمشیر کشیده و نهاد سمت بلوچان شدند بلوچان نیز چون این قلعه



مانند طریقه شجاعت بکار برده میدان جنگ بیرون آمدند و بیشتر در یکدیگر نهاده بعد فرصت قلیل سوار هفت سوار بلوچ که میر شمشیر  
 بدیده گرفته رفته دیگر تمامی بکینار و چار صد و سه مرد فوج اسماعیلخان از شمشیر گندهاپوران قتل رسیده بسبب آنکه از قدرت آکھی بریدگی  
 شمشیر تیران بلوچان را بندش و نما شده بود با وجود رانده شدن بکینار و چار صد و سه ضرب شمشیر از دست بلوچ برگشته پورنخس  
 و آیبی بصد کس از دست بلوچان رسیده صرف و شخص قوم گندهاپور یکی از اختیار خیلمان مگواژه و دیگر از سیزدهان لونی نعلی عمومی  
 شناخت از دست فوج گندهاپوران قتل رسیده بعد از آن گندهاپوران سلب سباب بلوچان گرفته سالم و غانم باز آمدند و در نیکوکار اسماعیلخان  
 بسیار ذلیل و مغلوب گشت - همدین ایام بعهد سلطنت تیمور شاه بعد متول شدن خان میان خان که بحق موروثی وارث و مختار و ستار  
 ریاست خان زمان خان مرحوم رئیس قدیم قوم کچی خیل و دولت خیل بود و قتل خان لده سلیم خان لده غازی خان کچی خیل حکم شاه کابل خان  
 و سر بر آه من کچی خیل و دولت خیل بود از دست کچی خیلمان و دولت خیلمان همراه اکبر خان فرزندش قتل رسیده و سرور خان فرزند قالیخان  
 حکم تیمور شاه بادشاه کابل خان سردار من کچی خیل و دولت خیل شد و سردار خان باذن بادشاه تمامی مردان کار و روزی اعتبار قوم کچی خیل  
 و دولت خیل را قتل را نموده سردار و حاکم ٹاک شد و درین ایام اهل خان بیاعت پیرالی و ضعیف البدنی دستار خانی قوم گندهاپور را  
 با تفاق مکان شش نهمه بنجله فرزندان خود بجای میان خان فرزند دوم خود داد - در عهد و گندهاپوران که دعوی علاء خود را در ابرین ٹاک مطرح  
 واقع صد و ابرین قائم نموده بودند کوش غلام خان اختیار نوا سراجی بر ابریم خلیل اختیار را که بر کنار جنوبی رود تیار کرده بود غارت کرده سوختند  
 و نواز سراجی را مقتول ساختند - هم در عهد خانی حاجی میان خان بر شهر در ابرین پوریش نموده اعظم خان لده عیسی خان سردار قوم میان خیل را  
 مع ملو خان شاد منی خیل و عظمت خان اکخیل و دیگر معتبران اقوام میان خیل را نزد یک شهر در ابرین پور قتل رسانیده نیز شهر و بنگر کوش را  
 که متصل شهر در ابرین ٹاک است آتش زده اراده غارت در ابرین کردند و میان خیلمان باراده که نختین طرف کوه شیرانی تیار می کرده با چون  
 حاجی کمانخان قرآن مجید پیش حاجی میان خان آورده سوال کرد که از غارت در ابرین باز آید لکن حاجی خان با لشکر گندهاپور مراجعت زده  
 بکلاچی آمد - چونکه حاجی میان خان شخص بسیار تکبر و مغرور بود و نیز در عهد و قوم گندهاپور در حصول فتوحات متواتره گرفتار  
 خصمت عجب غرور و نخوت شده یانت را بنحیانت بدل ساخته و غارت و تاراج مردم بیگناه جسارت اختیار نموده بی نماز می رهنمایی  
 را پیشه کردند و ایشان را دو صد سخت متواتر رسیده که از ان نخوت و غرور شوکت او شان بیاد رفت اول چون لشکر انبقوم بر کردگی  
 حاجی میان خان باراده تصرف شهر و علاقه ٹاک روانه شده قبل از فتح و تصرف ٹاک در آنتای راه کوه چاه و بانار علاقه ٹاک را بر شش  
 نهمه فیما بین خود منقسم کردند چو سرخان گنبر پر پشته تصور نمیکردند و خیال شان این بود که سرور خان ٹاک را گدازتت خواهد گزید  
 و اگر شایات نماید او را بسنگ گشته یا مقید نموده بر ملک ٹاک تسلط نموده مردم ٹاک را رعایا خواهم ساخت این خیال متکبرانه داشتند  
 متجزا این قوم پسند بارگاه کبریا آکھی جل جلاله نیفتاد چون بر شهر و بره اترک نمودند و مردم لشکر او شان از بی پرواهی متفرق  
 با مورات ضروری خوراک و شکار جا بجا منتشر شدند ناگهان سرور خان مع هفت صد سوار کچی خیل و دولت خیل و موت که جانو خان  
 انجیل سرخنه سواران مورت بود بر لشکر گندهاپوران زده و این قوم از کمال پراگندگی استعداد و فرصت جمعیت و مقابله واقعی حاصل  
 نکرده رو بفرار نهاده شکست خورده و موازی چار صد مردان کار از انبقوم قتل رسیده بقیه بحالت نهریت بنحیانت سید شدند  
 و بعد ازین شکست در رمضان مصروف نجرانی و ذلیل ایشان شده روز شب ملک ایشان را تاخت نمودن جاری داشت چنانچه  
 نوبتیه چون فوج او بر قریب جوار شهر لوثی تاخت آورده چند کس را بفرین از شهر قتل آورده مراجعت کردند و حاجی میان خان



این خبر در کلاچی شنیده و برادر خود حاجی کمال خان و حکیم بطن میان نورخان ملاخیلان و نادرخان خیرخیل دیگر معتبران بطریق  
چیزه تعاقب لشکر سردرخان کفران فوج بر ابراهیم خان و لدمرزی خان و سلیم خان کئی خیل بود رسیده بعد جنگ سخت تمام می معجبی میان خان و  
حاجی کمال خان مقتول شدند بعد مقتول شدن حاجی میان خان تن گنداپوران دستار ریاست قوم گنداپور بفرزندش سلطان محمود  
دادند و سلطان محمود خان بمعدنی خود مع شصت جوانان عمده قوم گنداپور بعد خبر یافتن از جاسوس که ابراهیم خان در بستی سید علی  
متوقف و بنا و نوشت رنگ راگ شغل میدارد وقت شب و بی مذکوره رسیده ابراهیم خان و لدمرزی خان او در زاده سردرخان سامع  
عظمت خان قتل نموده اتمام پذیر گرفت نیز بعد شکست یافتن گنداپوران بتمام دبره شل حاجی میان خان از دست سردرخان جمع  
سواران چابک دست دلاوران قوم گنداپور چون منصور خان ملک خیل و یارک خان نصر خیل و دیگران سواری نموده بر علاقه ملک تاخت  
نموده طرفین خان مند و طری خیر او ان و اشرف خان مند و طری دیگر بسیار کسان با بوض حاجی میان خان و غیره کشتند در وقت خانی  
سلطان محمود خان در سیکندر رود و صد هشت سحری تیوره سزانی فوات یافته بنجد رانتر زمانه بر تخت بل نشست و در عهد ان شاه چون بنظر خان  
صوبه تمان همراه از خود بنا حصول سلام شاهان بکابل رفت محمد خان ولد یار خان سدوزی بهادریل که آخر نواب محب خان شد بجله ملان نواب  
منظر خان نیز همراه نواب مشرف سلیم زان شده بسبب نگرندگیل فحوش نظر بود منظور نظر بادشاه گردیده بسیارش رحمت شد خان نیز قوم سدوزی  
کامل خیل از حضور بادشاه عطا عده نوابی و کوریت خیل و کچک در قبضه انی بود چون نواب منظر خان تمان و این متعاقب آن رقم شاهی شمر نوابی  
تخل و کچک دریای سده بنام او و رقم شاه حکم امداد محمد خان بنام نواب منظر خان سیده و محمد خان بتایید نواب منظر خان ساخر خوانین تمانی  
اول قلعه موندی باز بوجان بعد چندی شهر لیه را از عبدالنبی خان سران بجنگ گرفته و بعد از آن بر قلعه مبارک گره یعنی بر قلعه شکیره قابض  
شده استعدای عمده بهم رسانیده زفته زفته در ایام قمری و فساد در بادشاهی شاه زمان بر دیره اسمعیلیان اکثر علاقجات دمان دست  
اندازنده باراده غیر گنداپوران لشکر عظیم فراهم آورده در سنه یک هزار و هشتصد هفتاد و دو در میان فوج نواب گنداپوران جنگ  
وقوع یافته و بسبب آنکه فوج سردرخان کئی خیل و لشکر میان خیل که بعد گنداپوران آمده بودند و فوج سردرخان بر بازو چپ فوج خیل  
بر بازو چپ لشکر گنداپوران استاده بودند در ابتدا شروع جنگ طرح داده شکست خورده رفتند بر لشکر سلطان محمود خان گنداپوران  
نیز شکست افتاده حلقه بسیار از گنداپوران قتل رسیده باقی تمامی رو نهادند می کلاچی شده فتنه و افسران فوج نواب که امام شاه دیوان  
مانک ائے غلام محمد خان پوپزی بودند شهر مدی را غارت کرده معتبران را قید نموده متوجه کلاچی شدند سلطان محمود خان گنداپوران توجه  
لشکر نواب را شنیده مع آل و عیال سمت مانک رفتند و نیز مردم مگوازه بعلاقه مانک فتنه و مردم لونی بکوه زرونی رفتند و فوج نواب کلاچی را  
آتش در زده حلقه چند خاچات ابراهیم خان دیگر تمام شهر و بازار را غارت نموده سوختانیدند از بن صد مردم گنداپور نهایت خوار و ذلیل  
شدند بعد چند ایام در میان نواب سلطان محمود خان حرف صلحت میان آمده تمامی گنداپوران از مانک کوه با ماکن مواضع خود آمده  
سکونت پذیر شدند چون نواب یک بے پروبال شده اند دیگر طاقت مقاومت پرواز بکوهستان نماند و پیش از پیش فلت و ضعف  
او شان بنقوش خاطر نواب بود موازی شاه زده هزار روپیه بطریق خرج جنگ از و شان طلب ساخت چون طاقت او آن نداشتند ببل  
آن چندین مواضع چنانچه موضع شیر و بهیدین زمینیه که سکندرخان در آن موضع آباد ساخته و گره شاهیه موضع در بڑی و کوش عیال  
و موضع بده و موضع پوٹ و زمین موضع ناما رو موضع کوش یارک و غیره از علاقه گنداپوری جدا ساخته و از قبضه گنداپوران آورده  
بعوض شاه زده هزار روپیه برهقانان ساکنان آن مواضع دیگر مردمان داده کسوفت و کنت گنداپوران چنانچه بایست بعمل آورد.



بهر آن اشنا منجانب فوج رنجیت سنگه حملات متواتر به بار آمد فتح ملتان نسبت نواب ظفر خان صوبه ملتان نظمو آمده و در حمل  
 سکھان جوانان قوم گنداپور از راه سنگه فغانیه و شوق غزای ملتان فتند اما در نوبت آخر مبلغ ده هزار روپیه بطور تفریق از قوم خود جمع  
 نمود بایه مدد غازیان معرفت نواب یره به ملتان فرستادند که بعد فتح شدن ملتان آن قوم را نواب یره بطور کلنگ سال بسال از گنداپور ان طلبگا  
 می اندتا آنکه سلطان محمود خان مع معتبران تمن گنداپور را نواب صاحب بایه تجویز داد و تحصیل این قوم از ملک گنداپور بکنیه طلب فرموده  
 و سلطان محمود خان با تمن بکنیه رسید سلیم خان زرنخیل را تا ادای این قوم بطور ریغمال در خدمت نواب صاحب حاضر باش مقرر کرده خود مع  
 دیگر تمنداران اراده مراجعت نمود چون امر ریغمال داشتن سلیم خان بدون اتصال از سلیم خان بوقوع آمده بود سلیم خان از گوارا نداشتند  
 و بر عداوت قدیمی سلطان محمود خان محمول کرده وقت شب سلطان محمود خان با بضرابت شمشیر مجروح سخت نموده تا بلاکشد و نواب صاحب  
 سلیم خان را که در گروه قوم بلوچان میگسی ملاذمان نواب صاحب پناه گیر شده بود حکما رو بر نه خود طلب نمود و او را بقصاص سلطان محمود خان مقول  
 ساخت و این واقعه در سال کبیر و هشتصد هفتاد و پنج بکر باصیتی بوقوع رسید همدر آنسال تمن جمبوی شش ننگ گنداپور را با اتفاق دستا  
 ریاست بر خزان بگیخان لد حاجی کمالخان و در زاده سلطان محمود خان بستند اما خان بگیخان بعد گرفتن شرط احسان نصفانصف  
 کرده دادن پیدا و ریاست دستا ز سر خود برداشته بر سر ظفر خان ولد داد و خان او در زاده میندر سی خود نهاده از تمن نیز منتظر کنانید  
 اما در آغاز ایام خانی او در میان تمن گنداپوری اختلاف بوقوع آمده نصف از تمنداران چنانچه از ادخان و مضمون خان را بر هزمی عالم بگیخان  
 پتی خیل خان بهادر خان کماخیل و بجائی خان و گلوخان طرفاری ظفر خان اختیار ساخته و گروه دیگر حسین خان لد عاشق خان زرنخیل  
 را بخانی برداشته طرفداران ظفر خان را عین خیل و طرفداران حسین خان را گند گفته با هم مقالمات افغانیه چوب و متا شروع نموده  
 اما تمن گندلان هر دو فوج در مقابله غالبه و در غلبه نوبت دوم کار بجایه سانیدند که ظفر خان از هر اس مقول شدن طرف پو و کوشاکل  
 گریخته رفته مضمون خان نیز از لاپاری شیب مسجد سا بانان رو پوش مانده و بهر آن نسبت هری گریخته رفت اما از ادخان و خان در خان  
 و دیگر تمنداران بر میدان مقابله کوفت یافته افتادند و بعد ازین فتح تمن حسین خان هتک تمام تمنداران طرف ظفر خان سانیده سرای  
 گلوخان نیز غارت ساختند لند ظفر خان تمنداران گوندی اوقیام خانی جمبوی افغانیه و انتظام آن در میان قوم گنداپور سوا آنکه  
 در تحت حمایت کدام حاکم بر دست در این شکل دانسته و جاری ساختن حکومت بر قوم خود که خانان سابق را منظور بود گوارا را  
 داشته بخد مت نواب صاحب رفتند و عا مشی طاعت او برگردن انگنده از و استمداد فوج نمودند و نواب صاحب فوجی همراه ایشان داده  
 بکلاچی آمدند حسین خان مع بعض کسان شارت پیشه قبل از رسیدن ایشان و شان فوج نواب صاحب کلاچی گریخته تا ک فته در پناه مفر خان  
 کمنی خیل سردار ملک تاک آمد و ظفر خان تمنداران و مشیران مع فوج نواب بکلاچی سیده تمام مخالفان نامی موجود و کلاچی را گرفتار  
 و ذلیل ساخته مبلغ ده هزار روپانصد روپیه یا نه چنانچه ده هزار روپیه یا نه تسلیم کلاچی نواب صاحب مع از سی پانصد روپیه یا نه  
 و چو یاست ظفر خان قرار یافته ملک گنداپوری را بطور مستاجر سی از نواب صاحب گرفتار نظام اموات ملکی مالی علاقه گنداپور را از عدالت  
 مال فوجدار می دیوانی سولگی تم خونبها تمامی باختیار خود داشته و بر اس اخراجات ضروری یاست تم تا غم را بطفر خان سپرده  
 آمدنی و هرت و زکوة و حیویات پنگه و بد و دو کانات و غیره بنا بر ادای ایس کلاچی نواب صاحب مقرر کرده ظفر خان رئیس قوم گنداپور  
 و مستاجر با اختیار تجویز شده صل و عقد و رتق و متق تمامی اموات مالی و ملکی ملک گنداپور بر اتفاق رای معرکه تمنداران چنانچه از ادخان  
 و مضمون خان بر هزمی خان بهادر خان کمال خیل و عالم بگیخان قرار یافت ظفر خان رئیس را اختیار نمود که بفرقی معامله میکند یا همراهمه اما ملک



بالتفاق سلاطین ایشان عمل آورد و از آن باز خلف خان اخان ننداران مذکور آن را که در اختیار کلی ملک آن طرف خان بدرم  
قرار داشتند امیران گفتند بدانکه قبل از بادشاهی احمد بهادری بنیوم نمنی خود بود که تحت حکومت هیچ یک از پادشاهان هندوستان  
کابل نبود در عهد احمد شاه غازی نیز سواران ایل سواران که وقت غزوات هندوستان با پادشاه می دادند دیگر هیچ ام در دم لیر و نشان  
نمود بعد وفات احمد شاه غازی در عهد پادشاهی تیمور شاه در سال که ایل می دادند هزار و پانصد و بیست و هفت نفر بودند و در آن  
آن با بدین شرح از مردمان گنجانده بود که در سال که ایل می دادند هزار و پانصد و بیست و هفت نفر بودند و در آن  
از مردم هندو بطور تفریق بر دکانات بنام نهاد جزیره میگردانند و راسته عملداری نواب صاحب شکست خود از فوج نواب صاحب  
مبلغ ده هزار روپیه بنام نهاد شرح غازیان ملتان از ایشان وصول کرده وقت خان متاجر شدن ظفر خان بر جیل و آثار و نمازگاری  
کسان بر قوم بالاده هزار و پانصد و پیر معامله سالانه از پیشگاه نواب صاحب بر بنیوم مقرر شده هنگام رفتن ظفر خان امیرانش صاحب  
نواب صاحب لاهور از پیشگاه مهاراجه رنجیت سنگھ نیز مبلغ ده هزار و پانصد روپیه سالانه بحال مانده القصد چون حسین خان نزد سردار خان  
رقه متوقف شد و داد خان صاحب که بعد در خان بود بحایت حسین خان در پخته و لشکر گران راسته با فوج و اتواب باراد جنگ  
با ظفر خان و آنه کلچمی شد نواب صاحب به وصول این خبر موافقت نمود و سوار جبار از فوج ملتان مع جمعی از آن با وقار چنانچه پانده خان  
خواجگ می عاشر محمد خان علینری و سردار خان بادوزی بر سپاه لاری شیر محمدان لیزی روانه کلچمی ساخته بر کناره مناک رو  
روژه که فاصله یک نیم کرده از کلچمی سمت شمال و غرب سمت فیما بین فوج نواب صاحب و نواب صاحب ظفر خان قتل شده و داد خان  
مع حسین خان شکست خورده اتواب و سبب میخ زین بر میدان جنگ گناشته تا که رفت و سرداران فوج نواب صاحب  
سامان سرکاری داد خان را ضبط نموده بخدمت نواب صاحب فرستادند و حسب حکم نواب صاحب آنه تا که شده چون تا که رسید  
سردار صاحب باعث آنکه مقابله و مقاومت ممکن بود حسین خان را حواله سرداران فوج نواب صاحب کرده و نیز مبلغه حواله شان نموده  
جان بخشی خود و حفاظت ملک خود از خرابی مدنظر داشت بعد از آن فوج نواب صاحب اجعت کرده بدیره سمعیان رفت در سال ۱۸۸۵  
بکر باجیتی نواب صاحب موضع در اهن ساغرت کرده عمر خان بیس میان خیل اول مع قبائل یکوه شیرانی رفته و از آنجا بکابل رفت  
هنگام نزول کریمچات پونندگان از افغانستان مغزلی طرز امان تمام اقوام پونده را با خود متفق ساخته و باراده جنگ نواب صاحب شیر محمد خان  
توره نموده بلان آمد و در سال مذکور بمقام کوشال علاقه کلچمی با نواب صاحب جنگ سخت نموده تمام نواب صاحب کشت و خون جاری مانده هنگام رسیدن  
صبح از حمل اول فوج گنجانده بود که بسر کردگی حیات خان نایب ظفر خان اتهام آن داد خان عالم بیگ خان همراه نواب صاحب و نواب صاحب پونندگان شکست  
فاش افتاده هزار مردم از پونندگان قبیل رسیدند و نواب صاحب مع فوج سالم و غانم بدیره تشریف آورده هر چند در جنگ از قوم گنجانده  
شجاعت نمایان مید و شایان نسبت نواب صاحب نظمو رسیده اما چون سبب از بقا رکت و کثرت تعداد سواران بنیوم جرات مردمان  
ایشان بود و این امر گوارا نواب صاحب تمن ملتان نبان نبود بنا بر آن خیال که کثرت بنیوم نواب صاحب ظفر خان آزاد خان <sup>خان</sup> بهادر  
و عالم بیگ خان را بدیره برده مقید ساخت و تبار می خود از اخراجات اینجنگ بمانده از و نشان زر زیاده از معامله طلبیده آخر کار چون  
مبلغ بست هزار روپیه از قبول کردند خلاصی یافته و بجلاع فاخره محصت یافته بجلاچی ماند و بعد از آن تا آنکه کنور نونمال سنگه در سال ۱۸۸۳  
بدیره تشریف آورده ملک بدیره سمعیان مقبوضه نواب صاحب خالصه قرار داده مبلغ شصت هزار روپیه جایگزین نواب صاحب سخت  
و نیز بسبب آنکه داد خان از ناک گریخته بکوه وزیران رفت ملک ناک را خالصه فرموده هم در نیال از پیشگاه کنور نونمال سنگه



مبلغ بست و هزار روپہ سالانہ رقم مالیه سکر علاقہ گنڈاپور مقرر شدہ و پٹہ حکومت و ستاجری کلاچی بنام ظفر خان رقم یافته  
 ظفر خان مع آزاد خان خان بہادر خان و سٹو خان گل محمد خان پعلام بیگ خان از پیشگاہ کنور نونہال سنگھ بعد گرفتن خلعت و پٹہ  
 سیارہ ستاجری رخصت شدہ بکلاچی آمدند و ہمداران ایام ہنگام متوقف بودن ظفر خان مع امیران مشیران در دیرہ اسمعیل خان چون  
 کنور نونہال سنگھ دیرہ را خالصتاً قید بیان عمل نواب صاحب ہم خلاص و اگزار نمود حسین خان از عرصہ چارہ سال در قید نواب صاحب  
 نیز خلاصی یافته بوساطت امیران ظفر خان با ظفر خان صفائی نموده و دخل جگر امیران مشیران شد۔ بعد خالصتاً ملک دیرہ متعلقاً  
 آن نظامت و ستاجری دیرہ اسمعیل خان و علاقہ چچات و انان متعلقہ دیرہ بدیوان لکھی مل عطا شدہ علاقہ گنڈاپور سی نیز دخل نظامت و  
 ستاجری دیوان موصوف گشت و بعد گرجتن الہ داد خان صاحب بکوہستان ملک ٹاک عوض از سخاوت خوانین ملتان چنانچہ محمد پائندہ خان  
 و عاشق محمد خان حیات اللہ خان ملک ٹاک بطور جاگیر ہر سہ خوانین مذکورہ از سرکار لاہور عطا گشت ہمداران ایام شریانش نہ  
 گنڈاپور از حکم ظفر خان انحراف نمونہ بلوہ بر پا کردند و بجانب ظفر خان آزاد خان خان بہادر خان گل محمد خان و بجانب بلوایان  
 گل محمد خان ضحاک زری وقتند زمان اختیار جیل و سلطان محمود خواجی جیل و سلیمان خان زرنی جیل و نجیب خان باخیل و دیگر معتبران بدیرہ  
 رفتہ و در دربار کنور نونہال سنگھ با ہم گفتگوئے نموده از دربار لاہور بظاہر بلوایان را تسلی فرمودند و در تخلیف از ایشان قرار یافتہ برائے  
 انتظام این امر عالیجاہ محمد پائندہ خان بجانب کنور نونہال سنگھ ہمراہ امیران مذکورہ و بلوایان بکلاچی آمدہ بر چونکہ سلطان محمود خان  
 فروکش شدہ و حسب حکم سرکار کہ در تخلیف نفاذ یافتہ و در نیوقت بر سر جمع خاص و عام مجربے طرفین خواندہ شد ظفر خان حکم گرفتاری  
 بلوایان خصوصاً عثمان و شان بلاذون ادا سوائے ادا نام مویشیری کہ شمشیر بارادہ جنگ نیام پر کشیدہ از دست شخصے  
 کشتہ شد دیگر ہمہ مرغہ گان گرفتار و مقید شدہ بزرد کوب و زور مبلغ ہشت ہزار روپہ بطریق جہانہ سکر از ان مرغہ گان وصول کردہ  
 ہمہ اچنان خراب و بے ساختہ کہ بد دیگر قابل سہرا لاکردن نمانند وقوع این معاملہ در وقت تابستان بود ہنگام زمستان ظفر خان رئیس  
 بعد حکومت خانہ ستاجری صے سال از عالم فانی بعالم جاودانی حلت نموده در ماہ پوہ ۱۸۹۳ اورا بکوہستان و ہری پڑہ ہمراہ  
 اسلاف مدفون کردند و بعد از ہر پنج تنہ داران امیران از کوہستان بیرون آمدہ برین اتفاق کردند کہ تاکہ گلداد خان فرزند ظفر خان  
 صغیر السن است کار حکومت و خانہ ستاجری بنام علیخان برادر ظفر خان باشد و بعد سیدن گلداد خان بسن بلوغ بشتر بابت  
 حکومت خانہ ستاجری کلاچی را علیخان حوالہ او خواہد ساخت بعدہ با علیخان صلاح نمونہ علیخان نیز این صلاح را قبول کردہ بکلاچی آمدند  
 و از کلاچی علیخان گلداد خان ہرور با دیرہ برودہ بسلام کنور نونہال سنگھ شرف ساختند برائے ہر خلعت از سرکار علاوہ از ان برائے  
 تمامی امر خلیعت از سرکار عطا شدہ پٹہ ستاجری حکومت بنام علیخان نفاذ یافتہ و اپس بکلاچی آمدہ بدست و قدیم ادائے سعادہ و آباد  
 ملک عدالت مال و فوجدار مع مال با اختیار خود داشتند بعد از تقضائے چند سال دیوان لکھی مل ناظم و ستاجری ضلع دیرہ بمقام مگوارہ  
 آمدہ لیہ سال تمام علاقہ گنڈاپور را ظلماً چیل و پنج ہزار روپہ سالانہ مقرر نمونہ دینجات اکثر زمینداران کلبہ رانان دوکانداران نہا  
 خوار و خستہ و تباہ شدند و سبب حجازی خرابی این قوم نہ تہا این سنگینی بلکہ اسباب دیگر نیز بودند اول آنکہ در زمانیکہ مالیه این قوم دہ ہزار  
 و پانصد روپہ بہ ستاجری ظفر خان مقرر شد و صرف مدعاہ و جہانہ بلجے اخراجات ضروری ریاست رقومات دہرت و زکوٰۃ و  
 پٹکوند و دکان جوڑہ برائے ادائے مال مجوز مقرر شد ستاجری پانچ امیران اتفاق بلجے ایشان علاوہ از آمدنی پیداوار دہرت  
 و زکوٰۃ آنقدر مبلغان بابت رقومات مذکورہ تفریق و تحصیل میکرد کہ دو چند و تہ چند از رقم مالیه سرکار و اخراجات ضروری یا



می شد و از آن امیران و مشیران را خوشنود و راضی ساخته دیگر تمامی زر را بخزانة خود می انداخت چون امیران را که صل و عقد و ترق و ترق  
 ملک ریاست در اختیار او نشان بود بدادن زر و خطیر فراتر حال هر یک از بعضی می داشت دیگر اصدی مجال نداشت که سرتابی نماید یا بدر بار  
 بالائی ناظم زفته از ایجاد ادرسی خود نماید چرا که حکمات بالا هرگز استغاثه فرم علیز که حیثیت را ساعت نمیفر نمودند بلکه زرشش نموده پیش حاکمان  
 و مستاجران با اختیار سرفستراوند و همین طریقه ظلم برابر جاری مانده نه مگر را در ایزد سنگینی معامله عایت خلق اقمه منظور و در حاکمان و  
 مستاجران را از زیاده ستانی و ظلم اندیشه بود هر یک معمولی خزان و جمع مال متوجه بودند و تکیه بر مسلمانه معامله قوم گنڈاپور و چیل و پنجرار  
 رو پیرال تمام رسید و از سنگینی جمع مکرر مستاجران را نقصان در جمع خزانة متصو شد اگر چیل ازین سوائے قومات مذکوره بالا هیچ یک تم  
 بابت مالیه بر رعایا مقرر نبود و بعد ائسے ر قومات مذکوره تمام پیداوار اراضی را مالکان اراضی و جوڑه والان و سره فیما بین خود بموجب آید  
 تقسیم نموده بخانچات خود می نرند درین وقت علیخان مستاجر بصلاح امیران مذکوره علاوه از ر قومات مذکوره حصه هشتم از کل پیداوار  
 اراضی علاقه گنڈاپور بحق سرکار مقرر ساخته جاری نمودند القصد ظلم و تباہی از حد درگذشت در میان ناظم و علیخان تکرار پیدا شده علیخان  
 مع امیران بلا ہورفته چونکہ دران ایام مہاراجہ رحمت سنگھ و کھرک سنگھ و کنور نونال سنگھ و فات نموہ مہاراجہ شیر سنگھ مستنشین لاہور بود  
 معرفت ملک فتح خان ٹوانہ کہ مستمد خاص اجہ دہان سنگھ و جاگیر دار ٹاک نیز بود سلام سرکار حاصل نموده معامله علاقه کلاچی را از نظامت  
 ویرہ خارج نموہ معامله گنڈاپور و خزانہ لاہور داخل کتانیدن منظور کنانیدہ و از کلاچی شدند بغیبت او نشان دیوان بکھی مل آشکم را  
 از سرکار سکھان منسوخ کنانیدہ معامله گنڈاپوری را باز در تحت تعلق خود داشت چونکہ قبل ازین سرکار لاہور جاگیر ٹاک را از خوانین ملتان  
 تخرید داده بملک فتح خان ٹوانہ داده بودند و تا این وقت در تعلق فتح خان بود و درین ایام لہنا سنگھ بجیت سنگھ سکھان سندہ ٹوانہ  
 مہاراجہ شیر سنگھ و راجہ دہان سنگھ را قتل نموده ہمدان کرد و فر سکھان لاہور بر بہر سنگھ فرزند راجہ دہان سنگھ اتفاق نموہ سندہ ٹوانہ ایان دیگر  
 شریان را کشتہ مہاراجہ دیپ سنگھ را بنام گدی نشینی داشتند و فتح خان بعد قتل شدن راجہ دہان سنگھ گرنجیہ بہک فریران پناہ گرفت  
 و از انجا ٹاک سیدہ در قلعہ ٹاک مستحص شد و دیوان و خوانین ملتان فی مع افواج متوجه محاصرہ ٹاک شدہ از علیخان نیز مد طلبیدہ و علیخان  
 شخصت سواران گنڈاپوری را با فسرہی حیات خان حسین خان بہر دیوان فرستادہ محاصرہ ٹاک پر اخصت تا آنکہ ملک فتح خان وقت  
 شای قلعہ بیرن گردیدہ بوزیران گرنجیت و حسن خان خدیو میان خان کنڈی مصاحبان فتح خان بعد گرفتن عمدہ پیمانہ موکہ ساختن  
 آن بجلف کلام شد شریف از خوانین ملتان کی قلعہ ٹاک سپرد خوانین نمود مع جمعیت خود از قلعہ برآمدہ قلعہ ٹاک را تفویض ملتان  
 کردند و میان خان رخصت گزرتہ بکوٹ خود رفت و حسن خان مع جمعیت خود بہر کاب دیوان محمد پانیدہ خان بکلاچی آمدہ بعد مقام سندہ  
 موافق عذرے کہ بسازش گلدا و خان ملکہ ظفر خان نسبت علیخان آن امیران او کہ دران عذر و سازش با او نشان شامل نہ شدہ بودند  
 بتاریخ بست نہم ماہ ذوالحجہ ۱۱۲۵ ہجری علیخان را مع آنادخان برابر ہیزی و کل محمد خان فرزند عالم بیگان قید نموده بدریہ اسمعیلخان متلاوہ  
 در قلعہ کال گڑھ بنا کردہ نونال سنگھ محبوس ساختند و بروز دیگر کہ یکم محرم ۱۱۲۵ ہجری بود محمد کالو خان بہادر فرزند علیخان شیر محمد خان  
 نو اسآ زادخان یعنی مؤلف کتاب ہذا قید نموده بعد حصول ضبط نقد و جنس و اسباب و شتران مال مواشی و لباس و امتدہ تعدادی یک  
 روپیہ کالو خان با قلعہ کال گڑھ فرستادہ مؤلف را تا چند ماہ زیر حفاظت سپاہیان گلدا و خان کہ بعد قید شدن او در خود ملک گنڈاپوری  
 مجمع ہفتاد و یکزار روپیہ ہلا قبول کردہ بود و اما بعد از آنکہ اسپان مواشی و اجناس غلات و زیورات مؤلف را پاوہ کردہ ضبط نیلام  
 نموہ و نیز اراضیات بنیادی مؤلف را بموجب عیاری گلدا و خان نورنگ خان غیرہ فروختہ و موازی دہ ہزار روپیہ وصول کردند



تولف از قید رها ساخته و نیز بعد از آن جدم آزاد خان متعاقب و علیخان و کالو خان و گل محمد خان سپهسالار در لاهور سکونت بر  
جواهر سنگی متفق شده راجه بهر سنگی و غیره را کشتند و فتح خان بدر بار لاهور زنده بنظامت مستاجر می دیراه سبیل خان فائز شد  
از قید خلاصی یافتند و قتی که گلاد خان مستاجر کلچی شد نورنگ خان را به همزی که در ابتدا در بلاژ شنج عزت خیل بدست خود و کلیه رانی  
میکرد بعد از آن بتخواه هشت رویه محرابی در راه در سواران ظفر خان بدست نوکرانده و بعد موفقی چندی مع برادر خود قاسم خان بدست  
مرد خان صاحب الداد خان نوکرانده و بعد بر طرف نشدن آن فوجی بتخواه هشت رویه در راه دنان در با گلیران عبدالرحیم خان صاحب  
برادر نواب شیر محمد خان صاحب وزی نوکر شده بتخواه او تاد و زده رویه راه ترقی کرده و در سال یکینار و دو صد پنجاه و پنج بهجری  
بنگام یورش انگیزان بر کابل بد شاه شجاع الملک شیریه پرورش کینل میکش صاحب بهادر بهمه افسری فوج نوگم داشت ملک گنڈاپوری  
بتخواه پنجه رویه یومیه مقرر شده و خود بنگام روانگی فوج سمت پشاور بعد رشادی نمون زحمت خانه گرفته و عظیم خان برادر زاده  
خود را بجای خود همراه فوج روان کرده و بعد فتح کابل چون از راه دهنه شیرانیان بدریو بد رتبه شیرانیان عبو نموده کابل رفته بدست  
جناب میکش صاحب در عاصه مشهور صاحب صوف زحمت او را بابت نامن بکے شادی محمول بر بهانه سازی او داشته خاطرش  
نفرموده پس آن فوج کرمی را ترک نموده باز بهار مت خان صاحب عبدالرحیم خان آن ده گذاره میکرد در وقت قید شدن غارت گردیدن  
علیخان مع امیران شیران خود آزاد خان و گل محمد خان حسنا ش عبدالرحیم خان صاحب خان بهادر خان شیر قدیم که بیاعت نفاق  
پیدا کردن با علیخان سازش خفیه با گلاد خان داشته مشیر گلاد خان مقرر بود داخل صلاح کاران گلاد خان شده بجایت گلاد خان بر بسیار  
از زمینات گنڈاپوری قبض شد و آخر کار بصله خدمت ملتان پیشین خوار و بعد خدمتگزار می شد و بصله فتح دہلی و دیگر خدمات  
جاگیر شده خطاب خان بهادری نیز یافت در وقت مستاجر می نظامت ملک فتح خان دیوان دولت راکے بعزفات پدیرتاج و  
ناظم ویره شده بود دیوان دولت راکے از دریا عبو نموده راکے لاهور شد اگر چه ملک فتح خان اول مستاجر می گنڈاپوران علیخان با علیخان  
بسبب نیکینی محامله استغفا داده ملک فتح خان محمد پایند خان خواجگی می حیات امده خان سدوزی و عاشق محمد خان علیز می جاگیر داران  
ناک را استمال و اطمینان تمام نموده جاگیر ناک را نیز بر او شان بجالا شده و متعلقان او شان را نیز رعایت تمام میکرد درین ایام مستاجر می  
کلچی شمول تن گنڈاپوران حسنا ش محمد پایند خان بگلاد خان عطا گردیده بود اما چون از وقت مستاجر می دیوان دولت راکے دریا  
گلاد خان مستاجر د خان قوم و خان بهادر خان نورنگ خان نفاقی و تکرار بیان می آمد محمد پایند خان اصلاح ظاهری آن تکرار فرمود  
درین عرصه ملک فتح خان را فرصت دست داده محمد پایند خان حافظ محمد سکندر خان پیر خان موصوف و عاشق محمد خان علیز می نصر  
خان سدوزی برادر حیات امده خان بسیار از برادران متعلقان قدیم او شان اقتل نموده غلام محمد خان فرزند عاشق محمد خان صاحب  
کلچی خیل و نیز حبیب خان ترمین صاحب و را قید ساخته و مع افواج بر سر ناک رفته غلام حسن خان فرزند عاشق محمد خان علیز می را که درین وقت  
از سر کار انگیز می غلام حسن خان متعقب است در قلعه ناک محاصره کرد و گلاد خان که بترقب است جوانین ملتان می مع آل و عیال در فیقان  
و طاران مع خان بهادر خان و غیره طرف گنڈاپور بقیه بود بعد چند ایام همراه غلام حسن خان قلعه ناک اندرون رفته متحصن و نورنگ خان  
بترقب است شدن ملتان میان گنڈاپوری نواب شیر محمد خان فتر شامل ملازمان نواب صاحب شده پسران عیال را همراه گلاد خان بهادر خان  
سمت کوه فرستاد و سیمان مٹھو بر اهزمی و خان زمان را ندر می و شاه بزرگ عثمان خیل و شیر و شنج و علیسه خان متوز می و پایند خان موشیز می  
و غیره از رفیقان خان بهادر خان و نورنگ خان مزبور را اخبار نموده عرضیه خیر خواهی خود بدریو مٹھو خان بدست ملک فتح خان فرستادند



و ملک فتح خان عریضه او شان منظور کرده بند و بست تحصیل رقومات بالیه سرکاری از نقد و جنس داخل ساختن آن سجزانه دیره حواله او شان  
 ساخت و او شان اینکار را جابجایی داشته تا آنکه منت سکھان جواہر سنگھ را مقتول ساخته و نظامت متاجر می دیره بوساطت دیوان  
 دینا تاتھ دیوان و سلیک سپر دیوان لکھی مل عطا گردید مع فوجدار خان صاحب علیز می ملازم و نوکر خود که آخر از سرکار انگریزی ملقب بواب  
 فوجدار خان بهادر شد از لاهور روانه سمت دیره شد و نواب شیر محمد خان صاحب علیز می که در مع آل عیال و متعلقان ملک فتح خان بود  
 بعد گرفتن صلح هزار روپیه و آن از دیره سیمیان آن بان روی دریا سندھ اخراج کرده بود و سرداری او دیوان صاحب فوجدار خان بنام  
 اخراج ملک فتح خان نزدیک بھکر سید ملک فتح خان با تمام فوج دیوان صاحب نواب صاحب محاصره قلعه ٹاک را گذاشته مع فوج روانه  
 دیره شد و از دریا عبور نموده بمقام کچھ صوت مقابل با نواب صاحب دیوان آن راسته مانع عبور او شان گشت نواب صاحب دیوان صاحب کجالت  
 بی خبری توانه وقت شب لشکر گاه خود واقع کچھ کوچیدہ برگزیدہ کہ بغاصد و از دیره دیره بسمت جنوب غرب واقع است رسیده  
 از دریا عبور کردند و ملک فتح خان مع مصاحبان خود و حسن خان بیجو و محمد کالو خان گنداپور با فوج خود رو نهاد سمت شبره و بمقام میر با  
 نواب صاحب دیوان جنگ راسته اما شکست خورده و حسن خان در آن جنگ بضرب گولہ توپ زخمی و ہلاک شد پس ملک فتح خان مع  
 افواج بہر دیره سیدہ کار صیب خان ترین صاحب خان کئی حیل و غلام محمد خان علیز می غیر مجبور نامی مفید کالگڑھہ را تمام نموده گریز  
 سمت علیہ عیالان فتنه و از انجا بوزیران سخت درین وقت علیخان مع محمد کالو خان آل و عیال و رفیقان خود از کلچھی گریختہ ہلاک یونی  
 رفته و در میان آن تمن پناہ گرفته مقیم شد و گلداد خان از سرفراز پیکانہ دیوان صاحب خان و متاجر کلچھی شد چون در میان گلداد خان و  
 خان بہادر خان نورنگ خان دیگران اختلاف از حد گذشت بنا بر آن از پیکانہ دیوان تحصیل معاملات قومات افغانہ قوم گنداپور بعلق  
 تمن مقرر شدہ و تحصیل معاملہ و کاکین و دہاقین سپر گلداد خان باند با وجود آن مکرار فریقین پیش از پیش مانده گلداد خان را بسبب آنکہ  
 خان بہادر خان نورنگ خان حسین خان دیگر گنداپوران ادر تحصیل معاملہ شریک او گردانیدہ بود با گنداپوران دیوان عیال و اصوات از حد فدا  
 ارادہ بغاوت کرد و در دوران عیال راجع ہر دو خان بر جیل و بعض ملازمان سمت کوه شیرانی ستادہ خود نیز مستعد و ارشد با چو  
 خدا بخش خان شک مع چیل سوار بنا تحصیل معاملہ نوگی گلداد خان متعین کلچھی بود از زمین می مطلع شد نزد گلداد خان آمدہ گذشت کہ بدر  
 رود بلکہ او را ہمان وقت حکماً طرف دیره روانہ ساختہ نزد دیوان سانبند و دیوان او را پابز مخیر محبوس ساخت بنا بر آن سپاہیان  
 او کہ در قلعه کوٹ بالادستی بودند قلعه را قایم کردہ بغاوت اختیار کردند و برادرش سردار خان بالشر شیرانیان بیرون آمدہ کوٹ سلطان با  
 غارتیدہ سوختانیدہ شورش انداخت آخر کعبہ محاصره شد روزہ کہ در عین آن محاصره نورنگ خان بضرب گولی بندوق زخمی شدہ و  
 یارک خان یعقوبز می نیز بضرب گولی ہلاک گردیدہ و حکیم خان بورت و الہ بخش خان تشانچیان گلداد خان زخمی شدند بربہر حق نواز خان  
 ملتانی امان جان اسلحہ خواستہ قلعه را خالی کردہ سپر ملازمان دیوان صاحب ساختہ باندرون کوه فتنہ بعد از آن معرفت افغانان ملتانی  
 کہ خیر خواہ گلداد خان بودند در میان گلداد خان و دیوان صاحب چنان بند و بست قایم شد کہ خانی و متاجر کلچھی بگلداد خان دادہ و ولور  
 از قید رہا کردہ بجلے و بنظر مناسب تنظیم مابین صاحب اورامع برادرش الہ داد خان در شہر دیره اسمعیل خان بطور رعایا نشانیدند و برین  
 مدار گلداد خان در کلچھی متعینیم اما اختلافی دیگر ایسے کہ در میان خان موصوف و گنداپوران بود و متعینہ شد تا آنکہ در مقامات  
 سرکار انگریزی پنچہ سکھان بر باد شدہ لاهور در قبضہ حکومت و تنظیم سرکار انگریزی آمد و در ضربت سمت ۱۹ کرنیل ادھم  
 اول بہ بنوں رسیده در انجا پغارش خان صاحب شاہ نواز خان ٹاک و الہ کہ آخر از سرکار انگریز ملقب بنواب شاہ نواز خان علیخان مع



محمد کالو خان از ستوریان بجلاچی آمده و از اینجا مؤلف نیز بشمول او شان بر بنون فتنه به سلام کرنیل او در رس صاحب مشرف شدیم  
در آن فصل خریفند که او در رس صاحب در بجلاچی تشریف آورده از ابتداء بهج سمت ۱۹۰۵ بند و بست نصیکه ساله علاقه گنده پوری  
بستم کار داری بگله دغان عطا فرمودند و کالو خان را بطور ناسب و منصف م کار او فرمودند

در زمانه قدیم التواخانی قوم براهنری که از عهد گنده پور موت اعلی قوم گنده پور یک حصه ششم از آب اراضی زمین تردی هنگام سکونت  
این قوم در افغانستان مغزنی و بعد از آن بوقت تسلط قوم گنده پور بر ملک روهر می لوتی تاقع شدن ملک گوازه مقرر بود چون خانی تمام  
قوم بطریق درجه اول شیخ عمران می بدریعه از دغان گدانی خیل منتقل شد از زمانه آزاد دغان تا عهد اقتسام خانی سلطان محمد خان سواد و چند  
حصه آمدنی دهرت و زکوة و ناعه از دیگر خواص چیز دیگر از بنیاد یوچ ریاست مقرر شد بود بوقت رسیدن ستار خانی بظفر خان در عهد اولی  
نواب صاحب پانصد روپیه سال تمام و در مختار دستاری مخرج خان موصوف مقرر شده دیگر هیچ وجهی و نقده مقرر نبود اما چون  
بدریعه ستاجری متقل با اختیار کار داری اعلی مانع آن نبود که زیاده ستانی و تغلب تحصیل معامله نمایند باین سیه سال سبال زر کشیر  
جمع آورده داخل خزانه می ساختند در وقت خانی علیخان خان موصوف حصه ششم را که رقم سکر از اجناس مقرر شده بود تمام کمال  
باضافه سایر آمدنی به متغلبان جمع میکردند در وقت خانی دستاجری محمد گله دغان نیز بیاعت بودن اختیار زیاده عدم مانع طریق  
قدیم جاری مانده اما رقمی معقول از سکر مجوز بود در وقت اختلاف با همی گله دغان گنده پوران چون علاوه از اخراجات ناگلی اخراجات  
تخوات ملازمان پیاده و سواران نصرمان کار مال فوج داری و دیوانی و حفاظت حسرات بندر کار دار و خان می بود و  
بالشاه دیوان دولت لای با اتفاق تمس گنده پوران و گله دغان بمنظور می نامسم ضلع مبلغ چهار هزار روپیه تمام بایه اخراجات  
خانگی و مخرج ملازمان تحصیل عدالت حفاظت ملک و بگله دغان مقرر شده چون کرنیل او در رس صاحب در از ابتداء بهج سمت ۱۹۰۵  
بند و بست مشخصه ساله علاقه گنده پوری فرمودند مانند بر رحمت بر خنان موصوف باریده چهارم حصه از کل پیداوار علاقه گنده پوری  
بمنجمله نالیه سکر بنام نهاد گذاره و انعام حق ریاست خان موصوف جایز فرمودند که برابر کل زمینداره شش نمه قوم گنده پور بود هم  
در ایام بند و بست که او در رس صاحب در تقسیم کلاچی بود و چون محمد کالو خان بهنگام منگت نمون کرنیل او در رس صاحب برگزی شاهزاد  
ناصر متر و محمد کالو خان همراه او در رس صاحب بهادر زخمی شد آن چهارم حصه موسوم انعام گذاره را در میان گله دغان و کالو خان بر  
تقسیم فرموده و دو حصه حق گله دغان و یک حصه حق کالو خان بهادر بنام والدش علیخان مقرر ساخت و جنرال نکسین صاحب راه مهربانی که  
بحال محمد کالو خان داشت حق گذاره هر دو خوانین را بمانند حق بنیاد داران گنده پوری از تمام دیهات و اراضیات گنده پور می تصور  
و منظور فرموده که تا حال بدان موجب شده می آید و در عهد کرنیل تیل صاحب در آنچه حق زمینداره شش نمه گنده پوران بطور نقدی مقرر بود  
حسب درخواست بنیاد داران بطور ضمه هم حصه از کل پیداوار قرار داد که تا حال گذاره زمینداره برقرار شده می آید در هنگام مولراج ناظم ملتان  
بسبب جن صد متی محمد کالو خان از خطابان بهادری و سه هزار روپیه تمام پس علاوه از گذاره مقرر شد و در عهد ۱۸۵۵ بصله خنده گنده پوری  
سکر در پشاور جاگه بکینزار روپیه سال تمام نسلا بعد نسل به محمد کالو خان حاصل شد اما محمد گله دغان تا دم تحریر این ساله هیچ سوائی تم گذاره  
عطیه او در رس صاحب در رقمی دیگر حاصل نیست و کرسی در بارش بحین جایش بفرزند عقیل او محمد افضل خان انتقال یافته گذاره  
متعلق بنجان محمد افضل خان شده آینه دیده باید که از ممکن غیب چنظهور می آید اما حالت مؤلف پس نحوست که بعد اخص شدن جد مؤلف و بعد  
از قیدے که ذکرش سابق مسطور شد در میان مؤلف و محمد گله دغان مناقشات و تکرار و عداوت برابر مانده تا آنکه در برج ربیعیه ۱۴۰۵

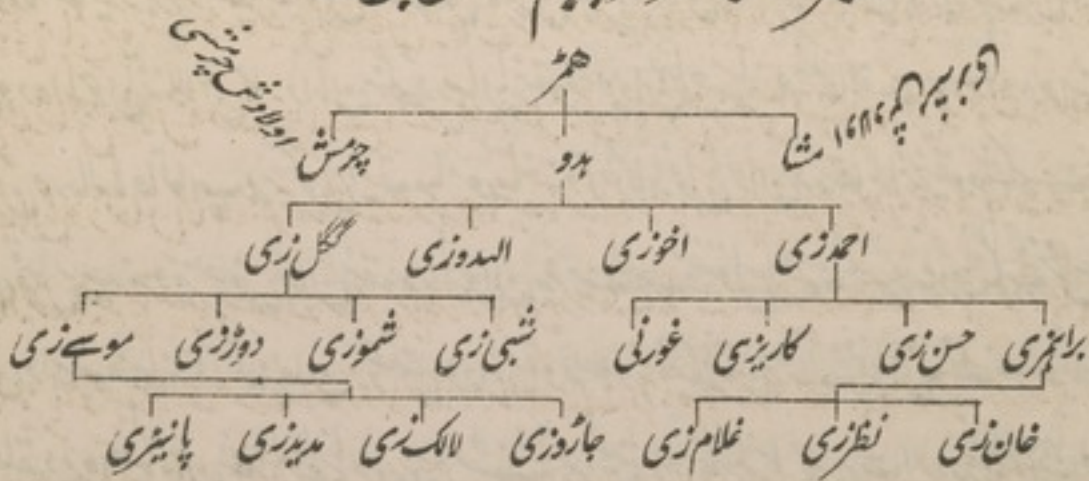


بقام در این از پیشگاه او در صاحب معرفت سیاند او مختار خان مذکور بخان موصوف بانی فہمائش شد کہ این شخص خانمانی  
 و مستحق وجہ معاش از آمد ریاست است اگر قبیل از انصت نام بن بند و بست حقیقت استحقاق خاندانی در ریاست قدیم و عزت داری <sup>فہمائش</sup>  
 کہ تا انصت نام سال ۱۲۰۰ هجری آمد برین دشمن میشد ہرینہ گزارہ و فرخ حال بجای او میکردم چون بند و بست ختم شدہ بند و بست وجہ  
 گزارہ او بندہ شما میگذازم بایر کہ شما بجای معاش او صوت واقعی نمایند و او را کہ از شما ناراض و مخالف است بہر صوت بخود راضی  
 و متفق سازند فقط چونکہ قدمت ریاست خاندان مؤلف کہ از عمد گنڈاپور تا انصت نام ریاست خان نصرت خان ابن جلیخان ہفت  
 پشت برابر خانی تمام قوم گنڈاپور در خاندان مؤلف بود و بعد انتقال ریاست عظمیٰ انقوم بملکہ اعز می نیز اجداد و امجاد مؤلف از عمد  
 نصرت خان تا عمد از افغان ابن محل خان حقیقی مؤلف شش پشت دیگر رئیس درجہ دوم صاحب معرکہ و تندرستی بودہ خصوصاً از افغان  
 مرحوم کہ بانی بانی ریاست و مساجری ظفر خان علیخان بہر دو برادر بودہ و ہر گاہ کہ ہر دو خوانین خلعت از دربار نواب صاحب یاد بار لاپور  
 عطامی شد شامل او شان خلعت و عزت می یافت قطع نظر از ان فہمائش ہر دو صاحب در بران ضا شدہ علاوہ انان در اختلاف مؤلف  
 با خود نقصان در اتفاق فائدہ ملحوظ داشت معرفت مایہ صاحبہ خود و میاندا و لیکھول دیوان خود با مؤلف صفائی حاصل نموہ و وجہ گزارہ  
 مؤلف از نقد و ضعیف بل تعین بطور مدد معاش برادران جاری داشتہ عزت و حرمت مؤلف را زیادہ از برادران حقیقی مرعی داشتہ  
 مؤلف باین با و محبت و اطاعت از صدر و نما شدہ در انصت نام مقامات مرجوعہ و زیادہ تر از ہمہ ملازمان مستعلقان از  
 جان دل مصروف می ماند تا کہ بعد انقضائے عرصہ و از وہ سال بیاعت سعی بعض غرض گویان طبیعت مؤلف از خان موصوف و طبع او از ہوش  
 مکر شدہ مؤلف ترک موافقت نموہ و گرفتن وجہ معاش گزارہ از او کہ قرار تحریری از سر کار نداشت و محض پرورش برادران خان موصوف  
 نسبت مؤلف متصور میشد عار دانستہ از گرفتن آن پہلو تہمی شد بعد از ان محمد کاکول معرفت شیخ عزت و ملا فتح محمد و ملک میر با زخان  
 التماس رفاقت و برادری نموہ مؤلف نیز منظور داشتہ و خان موصوف در رسانیدن مدوخرج معاش و عزت داری مؤلف ہما کن  
 ساعی ماندہ تا کہ در ۱۲۰۰ مولف با آنکار نیز حقیر نظر آمدہ ترک رفاقت او کردہ و نیز وجہ مدوخرج معاش او را مرد و سوختہ بعد یک سال بارادہ  
 تجدید ملاقات و آشنائی قدیمہ کہ از افغان مرحوم جدا مجدم را با ہمارا ہر صوت سنگھ صاحب الی بیکار نیز بودہ است بملاقات و سلام  
 ہمارا ہر ہر سنگھ نواسہ ہمارا ہر صوت سنگھ رفتہ را ہر موصوف نیز بعد قبول دو اسپ ممولی تحفہ فندانہ خلعت فاخرہ از نقدی  
 وزیر و پوٹاک بخشیدہ با عزا و اکر ارام رخصت نموہ فرمودند کہ این خانہ را خانہ قدیمی خود دانستہ از آمد و رفت و کارے کہ متعلق این  
 دولت باشد ہرگز در بیغ نہ سازند بعد از ان فرزند ارجمند نور چشم راحت جان محمد حیات خان حال کار دار پاپا و لپور کہ شوق نوکری  
 سرکار داشت اول بر عمدہ محرر رسالت ضلع ویرہ اسمعیل خان بعد از ان بر محرری خاتم تحصیل کلاچی در حلقہ گوروالی ملازم ماندہ ہمدان  
 ایام مؤلف فرزندش ہر دو بتقریب خدمت سرکار سیاحت افغانستان و ترکستان و خراسان قلم و ایران رفتہ بعد مراجعت از ان  
 سیاحت محمد حیات خان بذریعہ بیکر بیصاحب ہما در پولیسکل ایجنٹ و سپر میدنٹ ریاست بہا و لپور بر عمدہ تحصیل داری دریا  
 بہا و لپور مقرر شدہ و مبلغ ۳۰۰ ہزار روپیہ بطور خلعت و انعام از سرکار بمؤلف عطا شدہ و حیثیت ریاست خاندانی قدیمہ این احقر  
 کہ از دست برد و گردش روزگار خواستہ بود بحال شدہ بخطاب ریاست و کرسی نشینی در بار فائز شد علاوہ انان کہ قبل از  
 عملداری سرکار و نیز در عملداری سرکار نظر بر خانی قدیمہ عزت داری سابقہ بر اسے اجداد مؤلف و برائے مؤلف خطاب عالیجہا  
 رفیع پایگاہ مروج بود درین وقت از پیشگاہ سرکار بخطاب ناصحاب ہفت و عوالی مرتبت سردار شیر محمد خان مشرف گردیدہ در وجہ



استحقاق ریاست قدیمه حال تا حال هیچکس مستحق بطور انعام و وجه گذارده تفریبت معرفت از پیداوار از نسبت بنیادی و چندی  
 و جزو سعانی و زقوم عزت داری و آمدنی ملازمت فرزند و وجه معاش کرده می آید در سنه ۱۲۹۵ هجری شمسی در وقت قدیمه بنیاد  
 را با نواب محمد میرخان والی لئونیک بود بنحدرت نواب محمد ابراهیم خان صاحب در والی لئونیک نموده در سنه ۱۲۹۲ هجری شمسی بنحدرت ملاقات  
 دوستانه قدیم که جد بزرگوارم محمد ازادخان مرحوم را با هماراجه مان سنگه صاحب الی جو در پیشو شده بود بنحدرت هماراجه جو بنت سنگه  
 صاحب هماد و ولد هماراجه تخت سنگه صاحب مسند نشین راج هماراجه مان سنگه صاحب سرفروشته از پیشگاه او بعزت و عطا  
 خلعت چنانچه هزار روپیه نقد و یک کنه مودارید و پوشاک فراتر حال خیریت یافت بطن مردم با

### ذکر شجره نسب هم فرزند پنجم ستوری بن محمد گیسو راز



### مجموع حال تواریخی این قوم

بدانکه هم فرزند پنجم ستوری مورث اعلی این قوم شریف است که اولادش در ابتدا همزمان موسوم بوده آخر کار این قوم از نام هم  
 بنام پدر هم میسے ستوری که مورث اعلی گنڈاپور شخی و مرید او امر نیز است معروف به ستوریانی شده در استعمال او شریانی مشهور  
 گشت بدانکه این قوم در ابتدا چنانچه در تواریخ گنڈاپور تحریر شد همراه پدر و برادران بطریق الداری تابستان را در افغانستان  
 مغربی بمقام ستوریانی چاه و زمستان را در کوہستان شیرانی بسر میبردند چون اول قبائل گنڈاپور و بعد از او قبائل شخی و مرید او  
 نیز ستوریانی چاه را گذاشته بمقام تروی در حواله گنڈاپور سکونت گرفتند بعد از آن صرف هم و قبائل او همراه ستوری مانده بنابر  
 ستوری چون قریب فغان رسید ستارخان اولاد هم به بدو خان بخشیده بدو خان چون قریب فغان رسید ستار ریاست با  
 فرزند رشید خود عطا کرده احمد نیز قریب برگ ستار ریاست با بر اہم خان که شاخ ابراہیمی از و معروف است بخشیده ابراہیم خان  
 قبل از وفات ستارخان به فرزند خود فغان نام و شمشیر کم خود به فرزند دیگر غلام نام دو عا ہدہ به فرزند دیگر نظر نام عطا گردیده اولاد  
 خان معروف بنجان زری و اولاد نظر مشہو بنظر زری و اولاد غلام موسوم بن غلام زری شدند و این قوم بعد از آن درون کوہی که  
 الحال آنرا کوہ ستوریانی میگویند مقیم شده بالداران او شان بنابر ال چرائی تابستان کوہ موسی خیل زمستان بمیدان آمدہ  
 مال چرائی میگردند و در آن مقام واقف اندرون کوہ چاہے موسوم به کوہی بہارہ اصدات نموده آن شہر را کوہی بچارہ نام شده و  
 آن چاہ را ہیہ در کوہی نیز گفتند و یک چاہ بیرون از کوہ بمیدان آمد نموده و از آن گذارہ الداری نموده آنرا مچ کوہی گفتند و بعد  
 بدتے بر اراضی گردنواح واقع مچ کوہی قبضہ مالکان نموده رفته رفته بزرگ شمشیر ملک ملوک را وسعت داده بر بسیاری اراضیات



حدود بلوچان قهرانی و کلاچی و بازر قبضه نموده شامل آن نمودند و در ملک مقبوضه مملو که خود شهر را و دیهات و جھوک آباد نمودند -  
چنانچه موضع ریگ و منگل و گندمی غیر باشد قبل از زمینداری در صورتی که باستان کوه موخه خیلان فته مال حراچی میگردد و هنگام رستان  
بیدان در امان رود و بلوچ قهرانی و کلاچی و افغانان با بری مال حراچی میگردد و سبب آن نمودن این قوم بالچراچی کوهستان موخه خیل  
آن شد که او شان را با قوم موخه خیل نزاع پیدا شده فتن آن سمت ترک نموده نیمه از نیقوم شتگاری اختیار کرده نیمه دیگر بعد از آنکه  
عرضه زمینداری و کاشتکاری اختیار نمودند اما بعضی شاخها سالم شاخ مشه زمی و بعضی مردم از شاخها میگیرند و پنده گری اختیار داشتند و قصه  
پیشتر این قوم زمینداری و تجارت بجزه مساوی خواهد بود و مردم تجارت پیشه اکثر دولت مند و آسوده اند و ملک مزروع او شان جمله واقعه  
سرکار است و این قوم نیک چلن و دلاور است ریاضت بند و قیامی خوب میزند و با برین قلت تعداد با هزار مردم بلوچ و دیگر قسمن با  
کوهی و محلی و توره افغانیه را بر و شمشیر بند و قیام و دلاوری کما میبغی بسیار درده میزند و صوبه بلوچان و یوان نون مل ملک ستوریانی متعلق  
صوبه بلتان بوده اما چون از مالالتقی کار داران سنگه در میان این قوم و دیوان صاحب زرع و مخالفت رود او ده نوبت بجای رسید دیوان  
صاحب پلاش و رساله و اتواب بر سر کوهی این قوم مامور ساخته و آخر کار فوج یوان در مقابل از نیقوم شکست خورده مردم بسیار  
از سپاه یوان قتل رسیدند و نیز بعضی مکان این قوم را دیوان بفریب طلبیده مقتول ساخت و در زمره جنگ و نزاع در میان مردم  
اهل کار دیوان و این قوم میماند تا آنکه دیوان در متعلق بودن این قوم بصوبه بیهکلیان بجز خنارت بدنامی حاصله ندیده ملک ستوریانی را انداخت  
از آن باز متعلقه دیره آملیخان شد اما در نام در بریج سمت ۱۹ بجراجهیتی با تمام کرنیل هر برت او در صحن صاحب در یک عشر از کل سپاه  
بابت علاقه ستوریانی بطور محال سرکاری قرار یافته و در وقت موافق اوسطین گذشته بابت پیداوار عشره سرکاری عالمه  
او شان تشخیص یافت و از آن معامله بجز رمضان خان رئیس خان و فتح خان تندرگوندی گل زمی حنی بطور برات از سر کار مقرر است و

### شجره نسب قوم هنی بن محمد گیسو راز

هنی

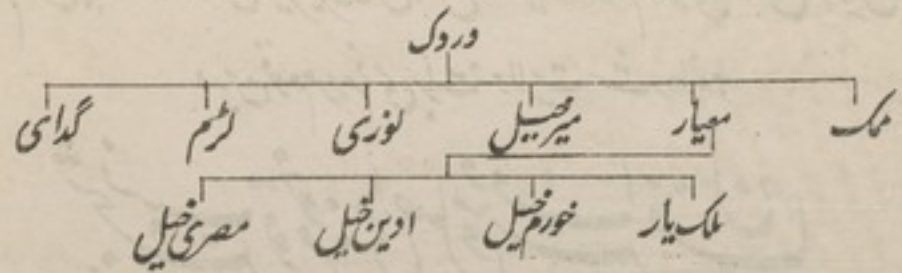
عطایا خیل دولت خیل بغی زوشت خوشی ز دوون هوتی زمی

بدانکه عقیده مصنف حیات افغانی هنی سید میت بلکه برادر منگل است و از نسل کرزانی است و بعقیده مؤلف هنی برادر منگل از نسل کرزانی  
دیگر است و این هنی خلف سید محمد شخص دیگر است قوم هنی برادر منگل در وقت تسلط بلوچیان بر ملک بنون اکتشک مقتول و  
بعضی جلاوطن شده بهندوستان فته بودند و این شاخ هنی که در کوه منگل سکونت دارد از نسل سیر سید محمد گیسو راز است بدنه بعد از آن  
واقع از دختر رئیس کرزانی از شاخ منگل وجود یافته و منگل پرورش یافته شامل منگل گردیده است بلکه از نقاشت شنیده که برادر منگل سسی  
انگل نام داشت اولاد منگل را منگلی و اولاد انگل را انگلی میگفتند منگلی برقت بنیاد داری زمین بنون گردیده انبوه انگلی گردیده پس از آن  
هنگام بنوزی بر ملک بنون انگلی متاصل و معدوم و منگلی جلاوطن شده در کوه غرنی ملک خوشی زوشت رفته سکونت پذیر شدند و آنچه کسی  
بیان نموده که مردم کشیر از هنی در عساکر سلطان محمود غزنوی یا بعد از آن بدت در عساکر سلطان بهلول و پسرش سلطان سکندر بوده اند  
بالکل لغوی میباید است که در کتاب فاتر سلاطین مذکور ذکر هنی نیست البته ذکر هنی و هنی هست و آن هر دو گروه از طوایف  
انواع در آن وقت بوده اند بر خلاف قوم هنی که در آن تواریخ ذکرشان بالکل درج نیست قتال چونکه تفصیل فرودات خورد و



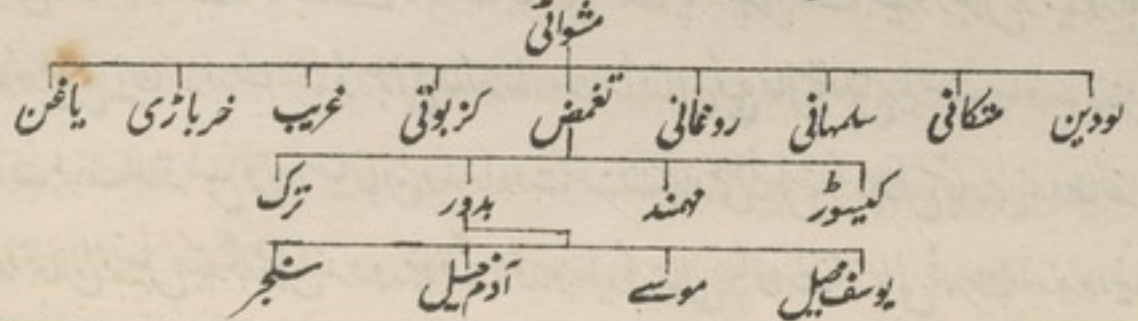
شاه اسماعیل و نیز اصلیت و وصیت شاهان ایتلاف بولف معلوم نه شده مرقده احوال زوشت از شاه اسماعیل مرقوم  
 است بولف رسیده تحریر نموده میشود بدانکه زوشت که او را در محنت نیز بیگونی در میان اقوام بگش و اورگ زسی و کورم  
 مشرق کوه سفید اهل جنوب در ملک کوهستان آباد است این قوم در میان خود برود و شاخ منقسم است کل تعداد مردمان اسلم  
 بنده این قوم را نه هزار بیان می کنند مردمان تمام قد و مضبوط اند اکثر پیشه کاشتکاری و اجناس فروشی مخصوص بعضی ایشان نمک را  
 از بهاد خلیل خریده با طراف منسربلی رده می فروشند و در حساب تن از روه گوندی اری افغانان اصل گوندی سمل باشند

### شجره نسب احوال وردگ بن محمد گیسو دراز



بدانکه این قوم با کودی ابن کرزانی اتصال دارد خود را سید میدانند اگرچه در شاه اسماعیل از شاه اسماعیل مرقوم است  
 اما بر مرقوم روایات کتب معتبره تواریخ و انساب باغنه در حقیقت سید است و از نسل سید محمد گیسو است که چنانچه مفصل  
 حال این یعنی در بیان احوال فرزندان ارباب سید محمد گیسو از مندرج شد و اصل وطن این قوم کوه پرل شاخ پرل کوه سلیمان است  
 مغربی حد ملک مقبوضه حال این قوم کوه هزارستان و باقی هر سه حدود ملکشان متصل به یک نعلزمی است و ملک ایشان بطور اودی  
 طویل است جنوباً و شمالاً و جنوب مغرب مشرق ملک ایشان کوهستان است کوه شرقی سمت لوگ و خرد است مغربی کوه هزار  
 است یک روه غلطی نام که بر دو غزنین مشهور است از جنوبی حصه ملکشان شروع شده است بیایه آن رقبه را سیراب میکنند  
 و حصه شمالی ملکشان از رود لوه گر سیراب می شود و علاقه تنگی و شیخ آباد و شتر دخوات و سه آب و جفت مواضع مشهوره ملک وردگ است  
 ملکشان اکثر سرسبز و زرخیز است مگر فصل خریف کم می شود مردم تمام قد و مضبوط و ولاد و تعداد خانوار این قوم مختلف مصنف  
 حیات افغانی و از ده هزار خانوار و دیگر مردم چهل هزار گفته اند منجم شاه اسماعیل این قوم میر خلیل در تعداد زیاد مانده و بعد از ایشان معیا  
 و پس از و شاخ لوزی است که از ان خان مائی این قوم می بودند و گروهی از این قوم بعلماقه چمچه ضلع راولپنڈی نیز رفته آباد شده  
 و این ملک مقبوضه این گروه بعد بر باد شدن هزار دنا آباد بود و قتی که این قوم کثرت یافته بر افلاقیات تمکن کرده رفته رفته اکثر آباد  
 نمودند چنانچه کجی ریاست بهاد و لیور که قبل از آمدن گروه سندی داوود پوتره از سمت شکار پور باین ملک اکثر جنگل و غیر آباد بود  
 از تسلط و تمکن این قوم آبادی یا اگر چه میایه سنده از قدیم جاری است اما محتاج آباد کاران بود بر سیدن باد کاران آباد شدند

### شجره نسب مشواتی بن سید محمد گیسو ساز





بدانکه این قوم در اصل سید است چنانچه شرح نمایی در صدر نوشته شده و معروف بانفان گشته از دختر زادگان رئیس کاکرد داخل  
 و اصل طبقه غوغوشتی است موازی چهار صد خانوار اینطائفه قریب امن کوه از سمت شمال کابل بفاصله بست پنج کرده تخمیناً  
 آباد است پیشه زمینداری دارند و بعضی سوداگری نیز می کنند در ملک قندهار نیز موازی یکصد خانجات اینقوم هستند و در شمالی  
 حصه کوه گندک بمقام سری کوٹ ضلع هزاره نیز بعضی مردم قوم مشوانی در کدام وقت نامعلوم رفته آباد شده اند یک موضع اینطائفه  
 موسوم موضع خراباره در گت گرت نیز هست بعضی از این قوم بدرین نوکری هندوستان نیز رفته اند اصل مولد و مسکن شان  
 در ملک کاکرد واقع علاق قندهار است محمد زینت خان بودین که از امر امیر دوست محمد خان الی کابل بود در وقت فترات عهد امیر  
 شیرعلیخان سردار محمد اعظم خان بیاعت دوستی امیر شیرعلیخان قبیل رسانید از قوم مشوانی از شاخ لودین بوده است علاوه ازین  
 درین قوم مردمی برکت و ولایت شده اند

### تشریح نسب قوم خوندی اصل و منش افغان

بروایت کتب معتبره تواریخ افغانه اینقوم نیز سید است و منجمد اقوام تسه سادات معروف افغان محسوب است و چنانچه در صد  
 مسطور شد متعلق دو اصل به قوم دادی از طبقه غوغوشتی است در قندهار و نواح آن میمانند و سید حسن افغان که از خلفا و مریدان حضرت  
 بهاء الدین ذکریا ملتانی بود نامش در کتب اخبار متصوفه جایجا مسطور است از طائفه خوندی بوده است قصه ساداتی اینطائفه و نیز  
 شجره نسب ایشان در مرات الافغانه و دیگر دفاتر شرجوار مسطور است و لفظ خوندی در اصل خوندی است در کثرت استعمال مخفف  
 بخوندی شده چه موت اعلی اینطائفه از خند بانغانستان آمده بود بنابراین او را سید خوندی میگفتند رفته رفته خوندی شد

### اولاد خوندی حسب ذیل بودند

این سیدان در کتب  
 تاریخ افغانه  
 ذکر شده اند

بسیل کلندر موسی علی سید حسن  
 خوندی

### قوم سید زری شامل قوم ترین شاخ کلان سربین که اصل اینطائفه سید است

بدانکه موافق اتفاق روایات کتب انساب افغانه قوم سیدی نیز سید صحیح النسب اند از خاندان سید جمال بخاری اند که از مدت شامل قوم ترین  
 و توره لباس و زبان اختیار نموده همراه قوم ترین در ملک پشین یا پشتنگ فکر وقتند مار سکونت و زمینداری داشته اما لفظ  
 سیدی امترکت ساخته با وجود داشتن توره افغانی خود را خان نه گفته بلکه برابر سید گفته می آیند و از شجره نسب اینقوم واضح است  
 که سید علی بخاری رحمه الله علیه که موت اعلی سادات بخاری است چار سپه داشت سید در جلال و سید در جمال و سید  
 در جمال و سید در بیلی و اینطائفه از نسل سید در جمال و طائفه سادات ساکنان اچ حال متعلق ریاست بهادلی و نیز سادات اچ  
 گل امام و سادات بلوٹ علاق ضلع دیره اسمعیلیان و دیگر سادات معروف بخاری از نسل سید در جلال بخاری اند و طائفه سادات  
 غرشین معروفه افغان از نسل سید در بیلی اند و در بیوقت اولاد سید در جمال سادات در جمالی شهرت دارند و اینطائفه سیدی







احوال تواریخی قوم بگش انقوم خود را از قوم خالد بن الولید می شمارند و میگویند که خالد دو فرزند داشت عبد الله و عبد الرحمن جد بزرگوار  
 اما اسمعیل بر پشت دهم از عبد الله پیدا شده و از اسمعیل دو پسران سمیان گازه و سائل بوجود آمده و والده شان از قوم فرملی بود  
 و فیما بین هر دو جنگ سخت واقع گردیده چنانچه در استیصال و بیخ کشی یک دیگر ضرر کردند و از قوم بگش شهرت یافتند و اسمعیل پسر  
 اعلا این طائفه میگویند که بمقام گردیز علاقه ز رست آباد و همین ملک گردیز مولد موضع کثرت این طائفه است و محض بیاعتناست فساد  
 و نزاع خانگی از هم چنان جدائی نمودند که از نام گازه و سائل دو گونندی کل اقوام بگش بوجود آمده که تا حال هر دو گونندی را با هم سخت  
 دشمنی شده می آید القصد قوم علری بر بنی قوم پورش نموده او شان بزور شمشیر از ملک رست اخراج نمودند و آن ملک را گذاشته باین ملک  
 رسیده بر علاقه کورم پیوار و شوزان واقع جنوب کوه سفید قبضه کردند و تا عصر یک صد سال بر بیجا قیامت بر اقباض مانده بعد قوم  
 اورگ زری بقابل پیش آمده و در نیمی قباله قوم خشک نیز اعانت قوم بگش اختیار ساخته اورگ زریان را بعد مقاومت سخت کشتن خون  
 بسیار از ملک کوه کوه بیدخل کردند و این قوم بر کوه کوه قباض گشت بعد از آن نیز مقاتلات سخت در میان قوم بگش و  
 اورگ زری شده مانده مگر در میان اورگ زری و بگش بطور صلح حد مقرر شد چنانچه این میدان دره که حال در قبضه بگش است  
 قبضه بگش مانده و کوه شمالی در قبضه اورگ زری مقرر شد و نسبت نسب بگش دیگر اقوال نیز گفته اند از آنجمله آنکه بگش را از  
 اقوام شتابان می شمارند مگر این قول ضعیف است و ادوی ملک بگش غربا دست قاطویل و در میان کوهستان محصور است  
 حدشان طرف شرق و غرب جنوب متصل کوه خشک است و شمالاً متصل با اورگ زری نیز سمت جنوب و غربی قوم و زیر می متصل  
 و سمت خاص مغرب ایشان رود کورم واقع است و آن بگش که در علاقه کورم پیوار می مانند آنها مخلوط ساکنان شلوزان  
 خود مختار و میهمان صنایع کوه کوه سعای سرکاری متعلق قسمت پشاور اند اکثر پیشه زمینداری دارند و بعض تجارت و کفندوشی  
 میکنند بدو بگش در ملک ایشان بالکل بی خطر است زیاده پیداوار ملک ایشان گندم و برنج است بعض مردم این قوم  
 شیعه اند و بعض بدستور قدیم سنی اند هب تعداد این قوم تخمیناً هر ده هزار خانوار شهسوار است قوم جنگجو و دلاور است مردم کم قد و  
 گندم گون اند در ملک ایشان برنج موضع هنگو قسم عمده است مواضع کلان این قوم تیراه او به کل در سمندهنگو و تیزی کسائی توغره توره  
 و ژری کئی مذخوره است و از این قوم در صوبه پانژندلان قلمرو ایران نیز چندین خانوار بگش هستند معلوم است که بکدام تقریب ملک  
 ایران فته اند و در بعض اضلاع هندوستان نیز خصوصاً در فرخ آباد مردم بگش بسیارند اما نواب فرخ آباد نیز از نسل شخصی از قوم بگش است  
 در ابتدا چهار کجه و پنجاه هزار بوزیر بکهنو میداد و در آن زمان ریاست منجانب بکهنو بدست سرکار انگریزی آمده و در آن زمان  
 آن ملک با قرار دادن یک کجه هشت هزار روپیا لاند از سرکار انگریزی به نواب ابد حسین ناصر جنگ عطا گردیده و در مفسده ۱۵۰۰۰۰  
 بیاعتناست بیاعتدالی نواب فضل حسین جان خارج کرده شده که در مکه منظم است سوال آن نواب مرتضی خان دلی والد نیز از قوم بگش  
 بود که بعد تسلط سرکار انگریزی بر دلی مضافات آن زمین خوار مانده بعد مدتی در عهد دولت بعد تسلط سرکار انگریزی بر ملک خجاب  
 پسرش نواب محمد اکبر خان تحصیلدار و بره اسمعیل خان مانده پس از آن باول پندی فته مقیم شد القصد در اقوام صبری افغانستان قوم بگش قومی  
 قوی با قدر است و

تتمه در ذکر حالات افغانستان و بیان حال اساتذ قوم مقیم افغانستان

بدانکه قبل از دوطت اهل اسلام چنانچه سابق نیز مذکور گردیده سوا ملک و خرد و سیاه بند و با غیر تمام ممالک میدانی و کوهستانی افغانستان در تصرف



قوم تاجیک هزاره بودن چون هر گروه باعث آنکه مذہب بت پرستی داشتند در حلات اولین افواج خلفا و امامان اسلام از  
دستبرد غازیان اسلام حرات شده مقتول و مخدول و جلاوطن شدند زفته زفته اقوام فاخنة بر او طمان اماکن ایشان متصرف و قابض  
اماکن گریزند اماکن امان شرقیه کوه تخت سلیمان که بران اقوام گهکڑ و بندوان بد مذہب سکونت داشتند که در عهدین  
غزنی و غور قلع و قمع و اجلا آن عمیل آمده او طمان این هر دو طائفه نیز تصرف اقوام فاخنة آمدند مگر بعضی اماکن کوهستانی واقع در  
مغزنی که جبال شامخ و شوار گند بودند بدستور در دست تاجیک هزاره باقی ماندند چنانچه تمام کوهستان هزارستان و دیگر سلسله های کوه  
و کوه هندوکش که در دست قوم تاجیک باقی ماندند که تا حال در ملک تصرف ایشان اند و سبب بقا و جلال ماندن آن برین اقوام هزاره  
و تاجیک آن شد که هر قوم موافق هدایت ربانی ترک شرک بت پرستی نموده بدین بتین اسلام درآمدند امام دوم تاجیک پس منجمله  
ایشان تاجیک کوهستانی اند و آن کوهستان متعلق کابل است طرف شمال این کوهستان سلسله برف مار کوه هندوکش است و جانب  
مغرب آن کوه هزارستان است و سمت جنوب لاقه کوه و اماکن جانب مشرق شامخ جنوبی کوه هندوکش است و اماکن هستان مذکور  
شامل برتسه وادی است یک طویل بخار دوم پنج شرم سوم غور بند و از هر دو طرف وادی آب از کوهستان بر می آید و در میان هر یک  
وادی از آن بزمی تیار میگردد و این بزمی بدریای کابل فرو میریزند و زیاده تر آبادی بر کناره این بزمی است ملک خوب  
سر سبز پر اشجار است گندم و تنباکو و پنجه بسیار پیدا میشود و برنج نیز کثرت میشود و دیگر قسم عمده میباشند درختان توت نهایت بسیارند  
میوه آن میخورد علاوه از آن بر آفتاب خشک ساخته آورده و بار و گندم مزج ساخته از آن نهایتا میسازند و آنرا میخورند و در  
میباشند درختان اکھروت یعنی چار مغز نیز کثرت تمام ند بلکه در دره غور بند با دام قسم علی پیدا میشوند کم از کم تعداد و خاشاک است  
این وادی پنجاه هزار خانوار باشد یک قطعه خور و این کوهستان موسوم بر یک و آن است نیز بخار و غور بند عمده شهر است مواشی بسیار  
که میدارند گمال کله شیر در جانوران جنگلی و در رنگان هر قسم در آن کوه میباشند پلنگ و خوس سیاه بے شمار میباشند بلکه بر نیز  
علاوه از ماؤز کرا طیور شکاری چنانچه بازوجره و غیره در آنجا بسیار می شوند و خوشترنگ و خوشنوعند لیب هستان شهر است و سوا  
علاقه در نام و پروانه امیر کابل محصول نمیدهند تمام کوهستانیانی ند هانب - باشاه محمود ذری عدلوت بسیار داشتند و عیث  
آن مخالفت شاهزاده عباس بسیار مد و دادند که از بند و بست فتح خان بارکن ذی وزیر شاه محمود خاموش شدند طایفه ایشان پشی پاشا و  
طائفه ایست که در نیکوستان میمانند زبان ایشان زبان هندی می ماند و دیگر طائفه خنجانی است خنجان نام یک دره طویل است و  
آن دره نهایت سر سبز و خوش بهاست تمام زمین آن دره مثل باغ معلوم میشود و درختان توت نیز در آن دره بسیارند و ساکنان  
آن دره را خنجانی میگویند و این طائفه قومی از تاجیک است تخمینا ده هزار خانوار خواهند بود در بهار و خزان این دره رونق دار میباشند  
و آب که از آن آبادی این دره است آنرا آب خنجان گویند چون از دره بر می آید بعد عرصه بآب گزان آب کامر شامل شده از  
غوری سلطان گذر نموده قریب شهر قندز شامل دریای اموی میگردد و دیگر قوم برکی است این طائفه موسوم بر کی نیز از تاجیک است  
که در لوه گرو تچاک می مانند اگر چه با قوم غلزمی مخلوط شده مال گذار کابل اند سلطان محمود غزنوی این طائفه را بعد دولت خود در این طایفه  
آباد کرده است ملک ایشان در اول بسیار بود مگر بر و رایام از غضب غلبه انانان کم داشتند و آن مردم خود را عرب میگویند و عرب  
گفتن این طائفه خود را با تاجیک بودن چندان منافات ندارد چنانچه از کتب لغت واضح است بعضی مردم این طائفه را گرنی خوانند و  
میگویند که سلطان محمود غزنوی از گردستان آورده بود و در چرخ و کلنگار و زرخون شهر تعلقات لوه گرنی تاجیک میباشند و بنام



سکونت مشهور اند دیگر طائفه فرغانی است گویند که این نیز شاخه از تاجیک است بعهد شیخ محمد روحانی بشفرت اسلام مشرف شده و بسبب  
سکونت برکناره رود فرل معرفت بر فرملی شده اند اکثر در علاقه موسوم در گون در میان ملک ققم خروئی میمانند و چیرے از شهر کابل  
بطرف مغرب نیز سکونت دارند و ایشان میگویند که ما از نسل خلیج ایم و خلیج شاخه از قوم ترک است سلطان جلال الدین فیروز شاه سلطان  
عمار الدین خلجی بادشاهان مشهور هندوستان از نیکوم بوده اند و بعضی میگویند که فرملی ساکنان یک شهر موسوم خلیج بودند و آن  
شهر در ملک تاجستان برکناره چون بود و طائفه می گویند که خلیج از قندهار سمت غرب از دریای سهند و قلعه بست طرف مغرب واقع بود  
اما درین شک نیست که خلیج طائفه از نسل تاجران و اولاد ترک بود که یک حصه آن طائفه از عرصه شمال تخمیناً بر سر دریای سهند واقع  
علاقه خوقند آباد شده بود و یک شاخه آن از مدت بسیار در میان شیتان هندوستان در حد افغانستان آباد بود و آن فرقه را ترکی می  
شاید فرملی از آن فرقه میباشد بفرقه ناقص مؤلف ساله اند آنچه در کتب تاریخ بادشاهان غزنی و غور تبار تحریر شده که هر کاب بادشاهان  
مذکوره افواج خلیج و غور و افغان بجزوات هندوستان فته و بنوک حمایت شمیر این طائفه بانضمام افواج ترکان سلاطین مذکوره را  
فتوحات هند دست داده متبسط میشود که آن فرقه طائفه موسوم خلیج که شامل بادشاهان اسلام مانده از ملک خلیج متعلقه جبل غور بوده است  
نظر بر این وایت آن مادی که ملک خلیج از قندهار سمت غرب و از دریای سهند و قلعه بست نیز سمت غرب واقع بود قومی صحیح تر باشد  
زیاده و الله اعلم - دیگر طائفه سرویسی است انیس مرم نیز طائفه است خورد از تاجیک که بمقام سروی و واقعه گوشه شرقی جنوبی غزنی  
واقع است و آن در علاقه غزنی نیز تاجیک بسیارند و حواله فرق مذکوره بالا تاجیک دیگر نیز مردم تاجیک در ننگرهار و گردیز و کلاکو و  
نغان بسیارند و قریب شیتان تمامی مردم تاجیک اند موسوم با اسم تاجیک این مردم سنی مذهب مشهورند و نیز این قوم جانب  
شمال بلوچستان خاص مهربات و نواح آن بکثرت اند کل تاجیک که در حد افغانستان سکونت دارند پانزده کاک خانوار خواهند بود

### مجله حال قوم هزاره در کوستان با بن کابل و اهرت میمانند

بدانکه از کتب معتبره میر تواریخ ثابت است که قوم هزاره از نسل مافیت بن نوح علیه السلام اما درینکه از نسل تاجران یا از نسل مغال است اختلاف  
کرده اند چون هزاره خود را از برادران مغول تصور می کنند شاید که از فرزندان مغول باشند و ابو الفضل ابن مردم را از نسل اولاد نوح مانگو خان  
نیره چنگیز خان گفته است لیکن این مقول اصله ندارد و چرا که قبل از عهد چنگیز خان این قوم ابو سسه کلان و خلقه بسیار بوده است و مصنف  
حیات افغانی که در اکثر حالات متابعت روایت از نسل انفستن صاحب مورخ انگریزی ابو القاسم هندو شاه مصنف تاریخ فرشته میمانند  
روایت میکند که قوم هزاره از شاخ اوس چکر است و چکر قوم مشهور است از ترکان که در نواح داغستان ملحق الحود و روس آباد  
فقط و بابر شاه در تصنیف دیوان خود که مردم هزاره با نسل از ننگرهار و بنجی معلوم میشود و در کمان قبضه هزاره سیویس و کدر می شامل هزاره هستانی  
نمی دیدم که در کابل و ایماق رسیدان سکونت دارند قبایل آنکه در زبان ایشان بنقده الفاظ ترکی چه هستند اگر مغال چکر سندی پس کی چرا میگویند زبان  
فارسی چه حکم الخ و ازین سخن مستفاد شد که قبل از خروج افغان غزنی و دیگر اقطاع جنوبی هزاره نیز سواتی جیک قبضه بودند که او شانرا افغان تدیر بخاطر  
نهارستان کشیدند مولف حیات افغانی هزاره و ادایاق هر دو را از نسل ترخان تاتاری نوشته و این هر دو قوم را  
از یک نسل قرار داده گفته است که وقتیکه مسلمان شدند آنوقت علیحده شدند زیرا که ایماق سنی بخت و هزاره شیده گشته اند و این  
اختلاف مذہبی موجب افتراق قومی ایشان شد میگوید عبدالضعیف مصنف ساله مذکور که در بودن هزاره از نسل یا فیت



بن نوح علیه السلام که تا تاریخ و نسل هر دو فرزندان المجدین ترک بن یافت بن نوح علیه السلام و روس و انقلاب چین و ماچین و کارمی  
مثل ترک از فرزندان حضرت یافت و دیگر تمامی اقوام ترکان تمامی از نسل اولاد ترک بن یافت هیچ شک نیست و در بودن  
خبر نوح و خاقان هزاره نیز از نسل ترک شبتی نیست چنانچه از معارج النبوة در روضه الصفا و دیگر کتب معتبره واضح است پس بیان  
این اختلافات که بالا سطور بنده محض سردری بیغانه است و آنکه مؤلف حیات افغانی ادیاق برابر در هزاره نوشته و افریق ندی یا  
موجب افریق قومیت ایشان بیان کرده محض به اصل است چرا که ادیاق هرگز هزاره نیست بلکه جمشیدی سوسی از نسل ضحاک تازی  
و فیروزه کوهی تائینی از افریقا قدیمند بلکه ادیاق چهارم خود از قوم هزاره سنی مذہب سخته است و اینمہ فرق ضحاک نسب افغان  
نسب و هزاره سنی را با هزاره شیوند مذہب سخته تائینی یکسان است اگر ادیاقات در اصل هزاره می بودند در تسمیه هر چهار ادیاق  
بنام هزاره سنی مذہب سخته می شدند حال آنکه سوائے ادیاق چهارم قوم هزاره که صدا و شان متصل بحدیروزه کوهی و تائینی است  
اصولاً از ادیاقات دیگر که هزاره خوانده و میخوانند و ندانسته و ندیدند اینمہ اختلافات و اختراعات مصنف مذکور است قائل بود

### بیان احوال چهار ادیاق

بدانکه ادیاق ایاق فقط ترکی است معنی آن اوس قوم است و چهار ادیاق عبارت از چهار قوم است که در قدیم عبارت از سوری  
و جمشیدی و تائینی و فیروزه کوهی بود و بعد قلت تعدا و سوسی و حشیت آن قوم هزاره سنی که او شانزده دوازده هزار خانوار میگویند و در  
عمده هزاره کامران و وزیر باز محمد خان دالان این ادیاق محمد یوسف خان کریم داد خان هزاره بودند و هنگامیکه علی محمد شاه قاجار  
پادشاه ایران بهرات را محاصره نموده و کامیاب شد محمد یوسف خان عبدالعزیز خان رابع بسیار از خانچات معتبران هزاره سنی  
بطور خان کوچ بایران برده در آن قلمرو ساکن گردانید چنانچه چون مؤلف مع فرزندان خود محمد حیات خان طلال صدعمره و برکت بطور سیاحت  
بامید حصول شرف زیارت مزار مطلع الانوار و الاسرار امام شمس علی ابن موسی رضا علیه التمجید و الثناء بشهد مقدس رفته زیارت  
مزار شریف حضرت امام شرف شد در آن ایام عبدالعزیز خان سردار دوازده هزار هزاره سنی مذہب سخته بخت انوخت سلامتی و  
تو دو اتحاد مذہب ضیافت و عزت نموده بلکه تا حال خان موصوف که خلف رشید کریم داد خان هزاره است در آن مکان مقیم است  
منجمله ادیاقات اربعه ادیاق جمشیدی را پانزده هزار خانوار میگویند مواضع کلان این ادیاق پنجدهیم مرکز مزاب ماوچاق  
کشک فرو باج تنور سنگی و ولایت مسکون او شان با دعیمین من مضافات و اعمال بهرات است متصل این ادیاق فیروزه  
کوهی است این ایاق راهشت هزار خانوار می گویند در فیروزه کوه سکونت دارند ایاق سوم تائینی است و این ایاق را  
مردم سنی هزار خانوار می گویند و تیموری و زوری و درزی از شاخه تائینی است و تائینی در کوه سیاه بند بک عور و ساخر و  
بصورت می مانند ریاست گاه این قوم تیره است قبل ازین خان کلان این ایاق عبدالغفور خان تائینی بوده که بعد خانی خود حسن بهرات  
هزاره رافضی را کشت و وقتیکه مؤلف بهرات رسید آنوقت پسرش ابراهیم خان رئیس ایاق جمشیدی سابق میر احمد خان  
و بوقت رسیدن مؤلف بهرات سردار تمام اقوام جمشیدی خان آغا برادر میر احمد خان خسر محمد یعقوب خان امیر کابل بود و سردار ایاق  
فیروزه کوهی فتح الله بیگ پدر سردار نیاز بیگ بود اما قوم هزاره ساکنان بهراتستان پس قوم عظیم است تعدا خانوار او شان  
سوائے ایاقات ستمیم یک خواهد بود و شاخه های هزاره چنانچه دی کشدی و دومی زنگی و دومی مرداد و دومی میر کشته و دومی میر



این پنج شاخ خود را جمعا ساده سوکیمه میگویند و متعلق ساده قبراند و فروعات شان موجب میل اندمی چوپان دمی خفائی -  
 دمی نوری دمی میری دایه علاوه ازین چاغوری یک قوم کلان است از هزاره که دوازده شاخ دارد قوم پولادی نیز بسیار است  
 هزاره بربر علاوه قومی از هزاره است حسن هر سب را این قوم بود هزاره شیخ علی نیز قومی انبوه و کثرت است که از علاقه شرقی کوه بامیان  
 تا علاقه خجانب مقیم اند و ملک هزاره بشمول ملک یاقات سه صد میل طول و دو صد میل عرض خواهد بود

### احوال طایفه کیانی

بدانکه طایفه کیانی از نسل کیان اند و مغل خفته از نسل ختایی خان ابن چنگیز خان منغل شانه از ترک است قزلباش معنی لغوی آن  
 سرخ سر و معنی اصطلاحی آن سرخ کلاه است این قزلباش از اولاد آن ترکان اند که در ایران چنانند نامی معزز بودند - او زبک  
 شانه از شاخه های ترک است - دیچان بیای قوم هندو نسب است - دره قاق تاجیک است - هندکی مسلمان از نسل هندو

### احوال طایفه سواتی

بدانکه طایفه سواتی را بعض مردم دیگان هندی نسب تصور نموده ایشان خود را دهقان تاجیک میدانند طایفه شلمانی در ابتدا برکناره کورم  
 در علاوه موسوم شلمان سکونت داشتند که از ان بهلمانی معروف شدند بعد متی از شلمان برخاسته به تیراه رفتند بار دیگر نیز  
 از انجا برخاسته به پشت نگر رفته آباد شدند که بعد متی تخمینا که صد سال شده باشد یوسف نیان او شان را اخراج کرد و ندپل ان  
 سلطان اولیس سواتی او شان را بمقام الوند علاقه سواته ساکن گردانید و وقتیکه سواته را نیز یوسف نیان گرفتند مغلوب  
 قوم یوسف می شدند بعضی از ایشان حال نیز در یوسف می هستند مگر از نهایت قلت حکم معدوم دارند شلمانی گفته در تاریخ افغانان  
 گفته شده اند و الله اعلم بالصواب - تیراهی قومی اند از اقوام قدیمه قباصلان ملک تیراه است قبل از اسلام بت پرست بودند عهد  
 شهاب الدین غوری چون فوج سلطان موصوف بر آنها یورش نموده اکثری مقتول باقی مسلمان شدند بجان ماند الباقی در بیوقت  
 از ان قوم کثیر صرف قومی قلیل تیراهی نام در ملک نواری می ماند بزبان علیحده دارد مگر بسیار الفاظ پشتونیز در ان شامل اند حال  
 اصل زبان او شان معلوم نیست که کدام سان کدام لغت است - قوم گرد ازین قوم نیز دو قوم یکی موسوم سوکری دوم دریکا  
 در وقت از اوقات از گردستان آمده در شهر کابل و نواح آن آباد اند و ولایت گردستان در میان ایران و روم واقع است  
 نیز کی خا سچات قلیل اند او شان را نادرباد شاه ایرانی از کوه قاف بر آورده بغره آباد کرده است - آرسنی این گروه عیسائی مذنب  
 انجیل یونانی نزد خود میدارند و در افغانستان خود را صفا گویند و اند جتشی هود بلوچ شیستانی کرمانی بیرجندی قاسمی -  
 شهدی و سایر مردم مجعافارسی زبان اند و کاشغری و اند بابل و بدخشان نیز در افغانستان هستند و از قوم موسوم سلفری  
 نیز چند خا سچات اند طبقه سوم سلاطین تابکان ازین شاخ سلفری بود که در ۱۰۰۰ هـ مظفر الدین ابن مود و سلفری مسند آسای  
 شیراز شد و سمات ایش خاتون دختر تانک سداخرین رئیس قوم سلفری بود که شادی و بی باسنگو قاتیمو ابن هولاکو خان کردند و  
 حکومت سلفری ختم شد و ایش خاتون در پشت نهم مظفر الدین بود دولت شاهیه نیز در افغانستان اند میگویند که غلام بود  
 احمد شاه ابدالی او شان را خطاب دولت شاهیه داده و ایشان خود را قریش می گویند چیز آری و شتغالی هر دو طایفه از متعلقات



حکومت بدخشان حال شامل افغانستان اند ملک این دو طائفه متصل بکافغانستان است

## احوال کوه کافغانستان کافران نیکوه

چونکه احوال حسب نسبت قبیم این طائفه در صدر این رساله شرح دارم قوم شد که از نسل سپه ماندگان سکندر رومی اند و تقریباً در  
تخریب یافت در نیکوهستان مانده و بجز وریام خلقی کثیر گشته اند اگرچنین کوهستان داخل ولایت افغانستان نیست اما بسبب آنکه  
بسیار از علمای و حواری این طائفه با افغانستان سیده مسلمان شده شامل افغانه گردیده اند قطع نظر از آن کوهستان متصل بحد  
افغانستان است مجلی از طوائف این گروه احوال مجله ایشان نوشتن ملایم تصویبیده به قدریکه از سمع و تحت سیر در ضبط آمده بقیه قلم  
آورده شد چونکه کوه سکونت این طائفه موسوم بکوه شمون کوه کافغانستان سلسله ایست از سلسله چات کوه بام جهان بجله سلسله  
مضافه کوه هندو کش بطرف شمال و غرب این ولایت ملک بدخشان خاص مغرب ملک اندراب و خوست و جانب شرق قاشقار  
و سمت جنوب کابل و علاقه با جوژ و نمان و کنر و دیگر حدود افغانستان است تمامی جبال کافغانستان برف ریزند و چوب  
دیوار و سایر درختان قابل عمارت جنگل و جنگل در آن ملک واقع اند در وادی نیکوه زمینات زرخیز اند انگور باغی و جنگلی  
در آن بسیار پیدای می شود و چیزه غله نیز کاشت میشود اما مل رسای نری درین کوه نهایت بکثرت است غله گندم و جو هر دو  
پیدای می شود راه نای آن کوه بسیار دشوار گذرانند صرف یک یک پیاده از میان آن گذر کردن می تواند و در آن راه راه از نیکوه  
و دریا گذر کردن می افتد که بران شهرت کلان نهاده که رگه تا بسیار کرده اند اکثر مواضع آن بر سلامی نای کوه تیار شده  
یک مکان را سقف و دیگر را صحن نام کافر برین طائفه مسلمانان نهاده اند بحدیکه چون بحال مردم آن قوم با یکدیگر ذکر میکنند خود را  
کافر می گویند شاید که از معنی لفظ کافر ناواقف یا از شهرت باین عرف بلفظ دیگر معرفت نمی توانند و ایشان مورث علی خود یا  
کوراشی میگویند و کافریان میگویند که هر آن قوم که کابل دراز دارد و شراب بنوشد برادر است و نزد این طائفه هیچ کتابی  
آسمانی و اختر اعی بهم نیست نوشت خواند نمی دانند و ایشان میگویند که مردم اهل اسلام هنگام شروع اجراء اسلام ایشان را  
از ملک قندهار خارج کرده تدریجاً طرف شمال و شرق خارج گردیده اول از وادی کابل بهند از وادی کابل تا سندها آباد شدیم و تیکه  
باین ملک نیز غلبه اسلام رسید بعد از آن کوهستانها را شمالی رفته درین ملک که الحال است آباد گردیدیم فقط اما سنده تجری این طائفه  
و ایشان میگویند که اول چار قوم بودند کاموز بهار سلار کاموج سه اول مسلمان شدند چهارم از وطن خود جلا وطن شده باین  
کوهستان آمدند این بیان ایشان نیز اصله و سنده ندارد و مردم افغانه این طائفه کافر می را تورا کافر میگویند باعث سیاه پوشی  
و نیز سورا کافر می گویند باعث سرخی رنگ مردم ترک و تاجیک و منغل و غیره طوائف فارسی زبان این طائفه را کافر سیاه پوش و  
کافر رنگ می گویند اما تشبیه سیاه پوشی پس ظاهراًست حاجت تفصیل ندارد و اما وجه تشبیه ایشان بکافر رنگ پس از تشبیه قبیم  
این طائفه است یعنی ملک کافغانستان که اسلاف ایشان از ملک دم و فرنگ بهره سکندر رومی باین ملک آمده بودند و پوشاک  
سیاه این قوم عبارت است از پوشاک که از چرم زبر سیاه تیار کرده پوشند حسن و خوبصوتی مردان و زنان این قوم شهرت  
رنگ سبز و سفید تمام قد فرخ چشم راست بینی یونانی چهره خوش اندام شکر می چشم مایل بسیا هی اکثر بیضا و می خوش رنگ  
و نقیص میباشند ملک ایشان خوب سرد است و زمستان سردی و برف زیاده میباشند در وقت گرمی انگور سخته می شوند



ناماے فرقه ہائے مختلف اینطاائف چنان نوشتہ نظر آمدہ گونا گویا کثیر کما بیره گلی جنیش ڈہڈو ویلی فاسی کاسرہ گوشہ  
 ورنک و اسی کاموجی خواہ کاموزی کتوز کہ نصف بطرف شمال بدخشان درکانستان می مانند و نصف در حصہ جنوبی  
 کافرستان طرف نعمان آباد اند و آتشی و سنو نشی جگہ اشکاک بر تونی تہونی پونوز و تیش خلم ایرت ہرن سید و لاپوتیا  
 اینشور پشاگری کتوز پیچ اورنگ سید مینچاشی منڈی گل وغیرہ نام بعض ہات کلان اینطاائف بد تفصیل نوشتہ کادیش  
 این نام علاقہ است و شہر کلان این علاقہ باین نام مشہور است کہ دران پانصد خانوار باشند و اسکل گیسر جیمی آتیش دیش  
 جاج گیکل نسی گرام کتار گلدی گل چگل سونیش دیوگیل بندیش ویری گاواچی جاتیش سنج گل ولی گل  
 وغیرہ بجلہ این الفاظ لفظ ویش و لفظ گرام لغت سنسکت معلوم میشود۔ و در زبان این قوم بوقت شمار ہزار ہزار میگویند  
 زر لفظ صریح پشتواست ہرچ ندہیے ندرند اگرچہ خدا پاک را یک می دانند و زبان کادیش خدا را آمار و مردم سونومی آگن  
 خواہ دو گم می گویند مگر در شرک چنان گرفتار اند کہ بت با بیشمار دارند و پرستش انہا می کنند و آن بتان را نیز خدامی گویند  
 العباد باشند و این تہارا بنامہاے ابا و اجداد برے یا دو گارتیاری می کنند و اعتقاد دارند کہ از خدا شفاعت مانوایند کرد  
 و از قیامت سکراند و بعد مرگ را قیامت می مانند و مردن را ذریعہ حصول ہشت و وصول و فرخ اعتقاد میکنند زندگی دوبارہ  
 معتقد نیستند عبادتے معمولی ندارند بجز قربانی کردن بلے بتان بلے آن ہم وقت معین نیست از ہمہ اعمال مہانداری سخاوت  
 افضل میدانند و ذریعہ رفیعہ و خول ہشت می شناسند و ہشت را زبان خود برسی لابلای می گویند و فرخ را کابری ذکر  
 نام گویند بعض اصنام ایشان از چوب بعض از سنگ بصوت مرد و بعض بصوت عورت بعضے سوار و بعضے پیادہ می باشند و سبب  
 آنکہ اینطاائف گوشت گا و بیار میخورند و بر بتان خون گامے قربانی بسیار می افشانند ہرگز بخیاں نمی آید کہ ہند و ندہب باشند  
 یا ہند و نسب نامہاے مردان اینطاائف اکثر این میباشند چندو دیو ہزار ہستی تہور ز میرک بدیل گر سباش از۔  
 ورناس پنچو کہ کیمک کوہنکی چور ڈیڈیک تریو پکاک کر زوسی اوووز و نامہاے علم عورات ایشان بدین طو  
 میاکی جوینی مالی دلیری جنوکی سپامی زودری بیاس پاگلی پچوکی مالکی اورازی و غلام را در اصطلاح کافر  
 بارسی می مانند و اکثر غلام از اقوام خودشان می باشند کہ از گروہ مخالف گرفتار کردہ باشند خوراک انیقوم اکثر پیوسک و شیرت  
 نان سطر کنند و جو گوشت ہر قسم بسیار میخورند مگر نیم بخت و نجد جانوران گوشت خرس از حیوانات اہلی گوشت گا و پسند  
 میکنند گوشت بزے نیز بکشتہ میخورند خروس و ماکیان در ملک ایشان مطلق نیست میوہ چات آن ملک چار مغز و انگور سبب  
 و بادام و زردالو و جمن باغی و جنگلی است عناب نیز آنجامی شود شراب بسیار می نوشند بلکہ اکثر اطفال شیرخوارہ را دوشاب انگور  
 مینوشانند شراب ایشان عموماً دو قسم است مرغ رنگ و خاک رنگ این ہر دو قسم بادہ از انگور خام می شود تا سالہاے بسیار  
 خوب می مانند تریوش آنکہ در یک طرف گلین انگور انداختہ از پایے مالش میکنند و شیرہ آن بر آورده در خم ہائے گلین انداختہ و از سر پوش  
 مضبوط بند کردہ در انہا سرگین بلور زمین اندرون کوشہ می اندازند و تا چہل و یکروز مدفون داشتہ بعدہ برمی آرند قابل نوشیدن  
 میشود مگر بعضے نم را تا سالہا می مانند ہر کہ این شراب کہنہ تر میگردد بہتری شود و بعضے مردمان از شیرہ خام انگور بطو  
 مریشل و دوشاب شراب یک قسم تیاری کنند کہ آن نیز بسیار تیزی شود و این مردم اگر توانند شراب در پیالہ نقرہ می نوشند و این  
 پیالہ را از تمامی اثاث البیت خود قیمتی تر میدانند و تنیکہ غذا میخورند آن وقت شراب می نوشند و از خانچات بیرون رفتہ



زیر درختان بنام نوش مشغول می باشند و در زستان اکثر نوبت بنوبت یکدیگر را ضیافت میدهند و جشن و بزم میکنند و این بزم  
 و ضیافت را بزبان خود زبنگ می گویند اگر چه درین شهر بجز زبنگ و اوشان را سرور و نشه بسیار می باشد با وجود آن با هم مجاد  
 نسینند بوقت خوراک طعام مذکور و نمونت جدا جدا میباشند شهد و شراب سرکه را بسیار مغوب میدارند و بزبان واهنده یا  
 اشال و نشتگاه مردانه چونک او قتل یا اساکام میگویند اگر چه ایشان را کرسی و میج باین ترکیب رونق نیست مگر موثران  
 چرمی و کانه در هر خانه می باشد یک سه پایه بلند آهنی بجای میج پیش خود نهاده بران اطعمه را جمع می نمایند و یکی گرداگرد آن سه پایه  
 بر نهاده نشسته طعام را تناول می نمایند و مردم کافر می باعث طرز پوشاک یا بلحاظ بودن دست و مثل مردمان ایشیائی بر  
 زمین یا فرش نشستن نمی کنند و بالفرض اگر بر زمین نشینند پس مثل طائفه یورپین فرنگستان پاره را دراز می کشند چهارپایی یا  
 ایشان از چوب و موئده های ایشان چنانچه سابق نوشته شد از کانه می باشد که بران حرم خام بر می می چسپانند رقص را  
 بزبان کافر می نامت میگویند و مکان رقص را درنگو و تیر و کمان را بزبان خود شانت موند می میگویند و نیز تیر را در کمان بر زره را  
 کرده کمان در قدمها سه پایه انداخته و تیر را بازه از پنجه دست کشیده تیر می اندازند تیر اندازی خوب  
 می نمایند بوقت جنگ چون نغمه می کنند اکثر در میان جنگ این نغمه می نمایند -

چرمی همی چرمی همی همانچ وقت یکدشمن برابر می آید نامی

اشپیک یعنی سیبی می رسند و دوران شکله

بسیار میزنند

اوشرداد

اوشرداد - در لغت کافر می

خدا را ایرواب را او و آتش را آئی و خراج را

چیمه و تالاب ازه و ماده گاؤ را انتری گاؤ درخت راشتن

و تررا اشقی و برادر را بوره زمین اپتال برق را پولک و چویان را پشکه و ستاره

تاره گرم را پیشی غریب عدرا نرنگیاس سگاشتن صحرا چنجا جاسه رقص را ورنکو آسمان را ورنکو

دنیا را دنیا خدا را و گم میوه را ویراز با در او و امو پسر را و پلا و پلا و دختر برف از زمستان را و آن خواهر را سوسی شیر را

سستی خزان را شور می نهر را شول آکا در ماگا خرا گدار دریا را گل مکه میدان شت را گلوه

اسپ را گو افرایینی ماه را ماس آبر را مپار بارش را و رش گو سفند را والی

بها و را و سمک بر را او سر و تابستان را دسونت بر بتر

یوز سوری الخ

تمام شد کتاب لاجوا تو اینج خورشید جهان در راه حرب المربح الیه حرمی



# خاتمه

الحمد لله العظیم والصلوة والسلام علی رسولہ الکریم کہ بفضل خداوند کریم جلشانه بجزیرہ عافیت کتاب هذا  
 موسوم بتواریح خورشید جهان از تالیف جناب خان صاحب سده النخامین از زمان عالیجاه سیر محمد خان  
 صاحب مرام رئیس کلاچی غفر الله تعالی له در خوشترین وان بهترین احیان بتاریخ مبارک سبت نهم ماه ربیع الثانی  
 در سال ۱۳۰۰ هجری بمطابق ششم ماه فروری ۱۹۱۲ء در مطبع اسلامیه لاهور پنجاب مطبع سبوع فریضین گردید و

تاریخ طبع کتاب تواریح خورشید جهان معاصی پریمی رحیمی الی حرمت الکریم کما محمد نعیم  
 غفر الله ذنوبه

حمد لله که عنایات خداوند ذوالمنن  
 پرز مضمون نام زریبا و اساطیر سلف  
 شملیر حال افغانان و قوم نوب شان  
 ساقش تالیف عالیجاه و والا منزلت  
 نام و شیر محمد خان که اندر روزگار  
 با درحمت بر روانش از خداوند کریم  
 طبع در مطبع اسلام سبت نهم<sup>۲۹</sup> ربیع  
 به سال طبع و چون نشر و برزم بحیب  
 یا الهی کن در امر خوب طبع خاص و عام

گشت خورشید جهان مطبع سبوع وزیر انجمن  
 همچون درج پر لالی مخزن دُر عدن  
 نیز شانان قدیم هند و از دیگر وطن  
 صاحب سبوع و نشر معصوم خلق حسن  
 بود بچما ز زمان معرفت در علم و فن  
 جانے بدش حسد کاندرو لست انهارین  
 خورشید در قریب کو با سعاد مقیت ترن  
 کلیه انساب افغان شد هویدا پیش من  
 باد اشک در جهان تا گل بود اندر چمن

چون مرا کنون کریا داده ناز و نعیم  
 رحم کن کن من چون بندم خست زین دارالمحن



